عبدالحمید اشراق خاوری

درج لئالی هدایت
گوهر سوم

BAHA'I WORLD CENTRE
LIBRARY

۱۲

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصونه امری نمیباشد
شهر العلك ۱۳۲ بدیع

Provided by the Afnan Library

گوهر سوم

اندر حق آل عبا علیهم السلام

مجلد سوم درج لئالی هدایت

گوهر سوم

در تاریخ حیات شارعین ادیان و ذکر قسمی از اصول و فروع شریعتشان مشتمل بر یک تابش و شش شعاع

تابش

در ذکر لزوم ادیانند عصر و زمان و تجدید آن و شرح اثرات و فوائد ادیان در عالم انسان

۱ـ در لزوم ادیانند دهر عصر و زمان برای تربیت و حفظ نظام عالم انسان جمال قدم جل جلاله در کتاب مستطاب اقدس میفرماید قوله تعالی ان الذین اوتوا بصائر من لدنا یرون حدود الله لنیب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذین غفلوا انهم عن ما یرون اولئک هم خسروا فی انفسهم انتهی و در کلمات فردوسیه میفرمایند قوله تعالی قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین در روسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت میفرماید و بدین و تمسک بآن وصیت مینماید آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان ستی ارکان دین سبب قوت جهال و حیرات و حیارت شده بر ستی میگوم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است انتهی

یا اولی الابصار شفا لعلیل و انا اولی الانظار انتهی

از این قبیل بیانات در آیات الهیه بسیار است

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات میفرمایند:

چون بنظر بدقت ملاحظه نمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلا او طرا محتاج بمربی هستند اگر زمینی مربی نداشته باشد مشکل میشود گیاه بیهوده میروید اما اگر دهقانی پیدا شود و زراعت نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا گردد. پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقان است اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مربی بماند بی ثمر میشوند و اگر بی مشک بمانند بی فائده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت بی ثمر باثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب پیوند میوه شیرین بخشد و انهها ادله عقلیه است الیوم اهل عالم را دلائل عقلیه لازم است. و همچنین در حیوانات ملاحظه نمائید که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد. و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر اوار محکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود. اگر تربیت کنی ملاک گردد زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اول سنه ابناء نوع خویش را بدرد و بخورد پس ملاحظه کنید که تربیت است که شقاوت را بدل سکان می نماید و تربیت است که اخلاق ذمیمه را بصفات حمیده مبدل میکند. تربیت است که این علوم و فنون عظیم را ترویج میدهد. تربیت است که این اکتشافات

Provided by the Afnan Library

و مشروعات جدیده (را) میسازد. تو اگر مربی نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم نمیشد. اگر انسانی را در بیابانی بگذاری کرا با نوع خویش (را) نبیند مشبه بی میشود که حیوان محض گردد.

پس معلوم و مشهود شد که مربی لازم است. لکن تربیت بر سه قسم است

تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی.

اما تربیت جسمانی بحث نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترک است.

و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی. یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است.

و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه و تربیت حقیقی آن است. زیرا در این مقام انسان مرکز فتوحات رحمانیه گردد و مظهر لنعملن انسانا علی صورتنا و مثالنا شود. و آن نتیجه عالم انسانی است حال ملیک مربی میخواهیم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد. و اگر کسی بگوید که من را کمال عقل و ادراکم و محتاج بآن مربی نیستم او منکر بدیهیات است. مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت بینایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل

آن است که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند پس واضح و مشهود و ثابت که انسان محتاج بمربی است. این مربی بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد. چه که اگر مثل سایر بشر باشد مربی نمیشود. علی الخصوص که باید هم مربی جسمانی باشد و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی. یعنی نظم و تشیت امور جسمانی و هدایت اجتماعیه تشکیل کند تا تعاضد و تعاون و معیشت حاصل گردد و امور جسمانیه در جمیع شئون منتظم و مرتب شود.

و همچنین تاسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات از دیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود و همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک بی بصائر و ابصار الطبیعة برود و استفاضه از نفحات قدسیه روح القدس نماید و بملا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر فتوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات آئینه مرآت حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لنعملن انسانا علی صورتنا و مثالنا

Provided by the Afnan Library

و مثال انسان تحقق یابد. و این معلومست که قوهٔ بشریه از عهدهٔ چنین امر عظیم برنیاید و بتلاطم فکریه کفو چنین مواهب نتوان بود. شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند. پس باید قوهٔ معنویهٔ ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهدهٔ این کار برآید یک ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کرهٔ ارض را تغییر دهد. و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید. نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایت واحده آرد. خلق را از عالم نقایص و رذائل نجات دهد و بکمالات ظهریه و اکتسابیه تشویق و تحریص نماید. البته این قوه باید قوهٔ الهیه باشد تا از عهدهٔ این کار برآید باید با نصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود تدریج نتوانند و احراز نکنند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجراء نماید. آیا این بقوت بشریه ممکن است؟ لا و الله.

مثلاً حضرت مسیح فرد واحد اعلم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال آنکه جمیع دول قاهره و با جمیع جنود و این کار عاجزند. ملاحظه کنید که چه قدر از دول و ملل مختلفه بودند مثل روم و فرانسه و آلمان و روس و انگلیز و سائرین کل در زیر یک خیمه درآمدند. مقصد این است که ظهور حضرت مسیح سبب الفت بین این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی از آن اقوام مختلفه که مومن بحضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمود که جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند. تا در زمان قسطنطین که او سبب اعلای امر حضرت مسیح شد. و بعد سبب غرضهای مختلفه بعد از مدتی باز اختلاف در میان افتاد. مقصود این است که حضرت مسیح این امم را جمع کردند اما بعد از مدتی مدیده دول سبب شدند که باز اختلاف حاصل شد. اصل مقصود این است که حضرت مسیح باموری موفق شد که جمیع ملوک ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد. و عادات قدیمه را تغییر داد. ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان و فنیقیان و اسرائیلیان و سایر ملل اروپ چقدر اختلاف بود حضرت مسیح این اختلافات را زائل کرد و مسیح سبب جمع این قبائل شد. هرچند بعد از مدتی مدیده دول این اتحاد را بهم زدند لکن مسیح کار خود را کرد.

مقصد آنکه مربی کل باید که مربی جسمانی و مربی انسانی و مربی روحانی باشد و فوق عالم طبیعت دارنده قوتی دیگر گردد تا حائز مقام معلم الهی شود و اگر چنین قوتی قدسیه بکار نبرد تربیت نتواند. زیرا خود ناقص است چگونه تربیت کامل تواند مثلاً اگر خود نادان باشد

چگونه

چگونه دیگران را دانا نماید و اگر خود ظالم نباشد
چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود نادان باشد چگونه دیگران را
عالی نماید. حال باید بانصاف بینیم این مظاهر الهی که آمدند حائز جمیع
این صفات بودند یا نه. اگر این صفات را نداشتند و حائز این کمالات نبودند
مربی حقیقی نبودند پس باید بدلائل عقلیه بحجت عقلا بنبوت حضرت موسی و
نبوت حضرت مسیح و سائر مظاهر الهی را اثبات نمائیم. و این دلائل و
براهین که ذکر میکنیم دلائل معقوله است نه منقوله. بدلائل
عقلیه ثابت شد که مربی در عالم وجود نهایت لزوم را است. و این
تربیت باید بقوه قدسیه حاصل گردد و شهرت نیابد که
از قوه قدسیه وحی امت و باین قوه که مافوق
قوه بشر میباشد تربیت خلق
لازم است

٢ - دیگر باین که دین باید با علم و عقل مطابق باشد - در کتاب تفصیل الله
الیقین باب ٣٤ مسطور است حضرت عبد البهاء جل ثنائه میفرمایند قوله الاحلی
دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق چنانکه قوم عرب نهایت
جهالت بودند بلکه کور و کر و بیشه بهائم در جزیرة العرب برغله اشتهار و اوصاف نامألوف و اقبح
اعمال و اشنع عادات موصوف چون جمال محمدی از افق یثرب بطلوع جلوه دین سبحانی
قدرت قوتی نمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سرحلقه دانایان شدند
و نواهض علوم و فنون خلیفه فارا اکمال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند
چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع
دانایان اروپ در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکات مدارس اسلام مینمودند
از آن جمله جوانی از اهالی اروپ در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود
و چون باروپ مراجعت کرد چنان جلوه نمود که او را در مدتی قلیله پاپ انتخاب نمودند و جمیع اقالیم
اروپا محکمان شد و این تفاصیل در تاریخ دربیار فرانساوی مذکور و تاریخ مذکور مطبوع بادبی این
خصوص تاریخیه مثبوت و همچنین ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت ذلت و اسیری بودند

Provided by the Afnan Library

در صحرای جهل و نادانی سرگردان چون حضرت کلیم مهتدی بنار موقده الهی گشت و از شعله طور لمعه نور مشاهده فرمود بهدایت اسرائیل برخاست آن قوم سرگشته و سرگردان و اسیر ظلم ستمگران و محنود و محروم از جمیع علوم و فنون را بارض مقدسه کشانید و تاسیس دین موسی فرمود و بصنایع پرداخت و وصایای الهی مجری داشت و اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود و آوازه اسرائیل بشرق و غرب رسید صیت دانائی اقالیم عالم را بحرکت آورد و حتی فلاسفه یونان اکثری مانند سقراط و فیثاغورث از ارض مقدس شتافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و ببلاد یونان شتافتند یونانیان را دانا کردند و از خواب غفلت بیدار نمودند. انتهی. اقافیه ص ۱۳

وَنیز در شب هفدهم خود مسئله‌ای با حضور جماعه فرمودند قوله الاحلی مسیح فرمود پدر در سن هست لکن این اقنوم علمیه و عقلیه باید مطابق نمود چه که اگر مطابق نباشد اطمینان و یقین تام حاصل نشود یوحنای نم الذهب (غیر از یوحنای معمدانی هست) روزی در کنار رودی راه میرفت در اقالیم ثلاثه فکر مینمود که چه طور سه یک میشود و یک سه میخواست بعقل مطابق نماید دید طفلی در کنار رود دریا آب دریا را در کاسه میریزد با و گفت چه میکنی جواب داد میخواهم دریا را در کاسه آب بگنجانم او هم گفت چه قدر تو جاهل هستی چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد طفل گفت کار تو از من غریب تر است که میخواهی اقالیم ثلاثه را در عقل بگنجانی پس یوحنا فهمید که ممکن نیست مسئله را بقلبیتی بعقل نمود و حال آنکه هر چیز را باید بتطبیق بعقل و علم نمود والا چگونه قابل قبول میشود اگر من بتطبیق بگویم و عقل شما قبول نکند چگونه قبول میکنید پس باید هر مسئله را بتطبیق بعقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه نبذ در پرسرت این نبوت و بنوت تصویری است حقیقت مسیحی مانند آئینه است که نمش الوهیت در آن جلوه نماید اگر این آئینه نگوید این چراغ درست است یقین صادق است پس مسیح برزوایای

۳ ثلاثه : اب و ابن و روح القدس و مقصود حضرت ولی امر الله قدس سره است.

بود و از این تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب در آینه یکیست تعدد ندارد هیچطور بیان میکنیم باید بتحری حقیقت نمود نه تقلید زیرا یهود منتظر مسیح بودند مشتاقانه گریه و زاری میکردند که خدایا مسیح را بفرست ولی چون اهل تقلید بودند وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد انکار کردند اگر تحری حقیقت میکردند و را بصلیب نمیزدند بلکه میپرستیدند. انتهی.

وَنیز حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه در یکی از نطقهای پاریس میفرماید قوله الاحلی حضرت علی و اما و حضرت محمد فرموده اند هر مسئله باید موافق علم موافق باشد باید با دین نیز موافق باشد اگر چه ادراک ننماید دین آن را نباید قبول کند دین و علم توأمند هر دینی مخالف با علم باشد صحیح نیست در نطق لندن که در روز وداع فرمودند میفرمایند دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک ننماید زیرا برای انسان وبال است که بآن پرواز ننماید جناح واحد کفایت نکند هر دینی که از علم عاری است عبارت از تقالید است و مجاز است نه حقیقت لذا بتعبیر از فرائض دین است خطابات ص ۳۵

وَدر لوح الاهی میفرمایند دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب نشانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقالید باشد انتهی. (مثال این بیانات در الواح مبارکه بسیار است پروفسور لطفی لونیان در رساله علم و دین خود مینویسد یکی از مسائلیکه امروزه بیش از هر چیز فکر بشر را بخود مشغول داشته رابطه و مناسبت علم و دین است عصر حاضر عصر علم و دانش است پیشرفتها و ترقیاتیکه در یکصد سال اخیر نصیب علم گردیده است بقدری مهم و قابل توجه است که سبب حیرت و تعجب افراد بشر گردیده است... اما با همین ترقیات غیر منتظره و همین اختراعات و اکتشافات محیر العقول باعث شده که انسان بطرف مادیت سوق داده میشود... ترقی افکار عمومی موجب بی اعتنائی نسبت بدین شده... خصوصاً در مشرق زمین یعنی در ممالکی که روح بیداری تازه در

آنها

آنها دیده شده است جای تأسف است که این خیالات دائرهٔ خود را وسیعتر نموده و قدم فراتر نهاده یعنی این ترقی و پیشرفت علم نه تعالی اعتقادی را بدین شعار خود ساخته است بلکه دین را طرف تمسخر و استهزا قرار داده... پس از بیانات مفصله که راجع بتعریف علم و دین و ... میگوید بالاخره مینویسد هر فرد انسان باید طالب خوشی و سعادت آسایش فرد دیگر باشد و یکی دیگران را بجوامع این صفات عالی را فقط دین میتواند بادعده برای تحصیل یکچنین سعادت تنها علم کافی نیست بلکه دین باید علم را تقدیس و تکمیل نماید اگر چنین نباشد تمدن بشر بر روی ریگ بنا شده و استحکامی ندارد و با وزش یک باد مخالف یا یک سیل شدید خراب و ویران میگردد انتهی الی آخر قوله

۳ـ در سیر تجدید شرایع و ادیان در دهر عصر و زمان در کتاب مفاوضات

کتاب مفاوضات الدر الیتیم مسطور است... جمال مبارک جل جلاله در لوح بحکمی میفرمایند (ص ۱۴ مجموعه چاپ مصر)

قوله تعالی رگ جهان دردست پزشگ دانا است درد را میبیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی در دام روز را درمانی و فرد را در مان دیگر امروز زمان گران باشید سخن از امروز زنید دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بستر ناکامی انداخته مردمانیکه از باده خودبینی سرمست شده اند پزشگ دانا را از او باز داشته اند اینان امیت که خود و همه مردمان را گرفتار نمودند نه دردمیدانند نه درمان میشناسند راست اگر انگاشته اند دوست دشمن شمرده اند بشنوند آواز این نادانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند انتهی و در لوح دیگر میفرمایند (ص ۱۵ لوح بخ)

الیوم مرجع این امر و مذهب این امر آنکه مذاهب مختلفه و مسائل متعدده را سبب علت بعضا ننمایند این اصول و قوانین و راه‌های محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده انتهی

حضرت عبد البهاء در مفاوضات میفرمایند (ص ۳۵) قوله الاحلی... شریعت الله بر دو قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد این تغییر و تبدیل نمیکند این قدس الاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال مبارک است در دور و جمیع انبیا باقی و برقرار ابدا منسوخ نمیشود زیرا آن حقیقت روحانیه است نه جسمانیه آن ایمان است عرفان است ایقان است عدالت است دیانت است مروت است امانت است محبة آسمانیه است مواسات در حال است رحم بر فقیران است دستگیری مظلومان و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است پاکی و آزادگی و افتادگی است و هم چنین ثبات است این اخلاق رحمانی است این احکام ابدا نسخ نمیشود بلکه تا ابد الآباد مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در او اعظم دوره شریعت الله است و حال یعنی فضائل انسانیه از زمان میرود و صورتش باقی میماند مثلا در زمان یحیی دوره اعظم دوره موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله فقط از میان رفت صوری بدون روح باقی ماند قدس الاقداس از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست امتها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست قسیسین و رهبان مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم ماند

Provided by the Afnan Library

آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برقرار
و در دور هر پیغمبری تجدید میگردد و بادنی قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد
مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق و حقاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص
بر قتل و ضرب و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد در هر دوری از ادوار
انبیا تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گردد زیرا در سیاسات معاملات و مجازات سائر احکام با قضای
زمان البته از تغییر و تبدیل است انتهی و نیز در مفاوضات ص ۷۲ منیفرماید
قوله الاعلی احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب
حال شریعت موسویه بود و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغییر یافت بقسمی که دیگر شریعت
موسویه مناسب مواقع عالم انسانی نبود لهذا نسخ گردید چنانچه حضرت روح بسبب رهگشت و طلاق را
حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون رابعه من جمله پطرس و پولس حیوانات محرمه تورات را کلیل
کردند ماعدای لحم مخنوق و قربانهای اصنام و خون و همچنین زنا این احکام اربعه اباقی گذاشتند
بعد پولس لحم مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت چنانکه پولس
آیه ۱۳ از فصل ۱۴ از رساله خود باهل رومیه مینویسد (من میدانم و متقدم بر مسیح که هیچ چیز بحسب ذات
نیست بلکه هر چیز نجس است بحسب آن کس که نجس میشمرد) و همچنین در آیه ۱۵ از فصل ۱۴ از رساله
پولس بطیطوس مذکور (جمیع اشیا بحسب پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست
زیرا که ذهن و ضمیر شان) خلاصه این تغییر و تبدیل و نسخ بحسب آن بود که عصر مسیح
قیاس بعصر موسی نیشد بلکه حال بمقتضی کلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید (۱۲
و امثال این مواضع دیگر از آثار قلم الهی و بخصوص آنچه موجود از جمله در مکاتیب جلد دوم ص ۳۴
و غیره

و غیره مراجعه فرمائید و در لوح سیمرغ میفرمایند قوله الاعلی ... و اما بیان آنچه از یوم آدم
الی الآن پیاپی ظاهر شده و هر کدام آنچه باید و شاید جهری داشته خلق را زنده نموده و نور تربیت بخشیده
و تربیت کرده تا از ظلمات عالم طبیعت نجات یافتند بنوامیس ملکوت رسیدند و قوای عروجی و هر
شریعتی که ظاهر شد مدتی از قرون کامل معارف عالم انسانی بود و بخیر و برکت بود و قوای بعد از مرور قرون
و اعصار چون قدیم شد قوای اثر و ثمر ماند لهذا دوباره تجدید شد دین الهی یکی است قوای تجدد دارد مثلاً
حضرت موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه شریعت موسی از اهل نجات و فیوضات
رسیدند و از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند قوای بعد از مدتی مدید آن انوار غروب کرد و آن
نورانیت نماند راه و رسم شد و چون تاریکی اشتداد یافت کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود و باز
جهان روشن شد مقصد این است دین الله یکی است کرسی عالم انسانی است و لکن تجدد لازم
درختی را چون نشانی روز بروز نشو و نما نماید و برگ و نکو فرکند و میوه تر بیار آرد لکن بعد از مدت مدید
کهن گردد از ثمر باز ماند لهذا باطن حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک میکارد و باز شجر
اول ظاهر میشود - دقت نمائید عالم جوهر چیزیرا تجدد لازم نظر بعالم جسمانی تا پدیده گردد لهذا تجدد یافته
حال آنچه باید علوم و فنون تجدد یابد و شئونات و کشفیات تجدد یابد و ادراکات تجدد یابد پس چگونه میشود که
امر عظیم دینی که کامل ترقیات و فوائد عادة عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل انسانی
و نورانیت و جهانی است تجدد نماند این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است -

و دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم الهی است که مربی عالم انسانی است
و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدیه عالم انسانی است - انتهی
ص ۳۷۵ تا ۳۷۶ - جلد سوم مکاتیب -

۴-

۴- در بیان رحمانی و تواند و آثار اشراق بدیع و عالم انسانی حضرت عبدالبهاء

جل ثناؤه و عم نواله از نقطهٔ اولی پرسیده میفرماید قوله الاحلی آفتاب جهانتاب آسمانی را طلوع و غروبی و از این جهت گیهان را ربیع و خریفی و فصل تابستان و زمستانی این دور و دام است و از انوار نامتناهیهٔ عالم وجود تعبیر ندارد و تبدیلی نجوید چون موسم ربیع آید آفتاب فیض جدیدی نماید حرارت و شعاع تابد ابر نیسان ببارد و نسیم جانپرور بوزد ابر بگریه و چمن بخندد نسیم بهار مشکبار گردد و دشت و کهسار گلشن و گلزار شود اعتدال ربیعی جلوه نماید جهان روح تازه یابد و حشر جدید برپا گردد همچنین شمس حقیقت طلوع و غروبی و عالم جان و وجدان را موسم ربیع و خریفی چون اشراق فرماید انوار تابد و حیات بخشد نسیم گلشن عنایت بوزد ابر رحمت ببارد و حیات جدید بدمد و حشر بدیع برپا نماید قیامت کبری گردد طامهٔ عظمی رخ بگشاید حقیقت کائنات بحرکت آید و ترقی در نفوس و ارواح و عقول حصول پذیرد جهان جهان دیگر گردد عالم انسانی فیض جلیل کبری بیابد و بعد از این عالم روحانی موسم صیف آید و آنچه ثمر بود و زنا مرغوب گردد و یعنی حشر عالم انسانی ثمر آید و حصائل نامتناهی هویدا شود موسم صیف روحانی آید موسم ربیع الهی نماند و آثار بهاریه و نسیم جانپرور عنایت نباید و عالم انسانی بدست خزان افتد و برگ و ثمر از شاخسار وجود بریزد و شجرهٔ عالم انسانی عریان شود موسم سرما آید شدت برودت احاطه کند خمود و جمود نماید و حرکت و حرارت محو گردد غفلت و ضلالت خیمه برافرازد عالم جنان و جان از نفس رحمان محروم گردد و طبیعت شئوم مطلع شود و دوره فترتی گردد و باز صبح ربانی از افق هدایت کبری بدمد و شمس حقیقت از افق امکان تابد و حشر نشر کبری گردد و نیر آفاق جهان اشراق نماید کائنات فیض مبذول دارد انوار موهبت شرق و غرب را روشن نماید و جهان را جان و نفس رضوان کرده و فضائل عالم انسانی در قطب آفاق خیمه زند علم هدایت کبری در اوج اعلی موج زند لهذا وقتی شمس حقیقت از افق موسوی اشراق کرد و فیض نامتناهی بخشید بعد از آن نقطهٔ عرب نمود از افق قلوبی اشراق کرد و بفیوضات بدیعه جهانی نامه تابان نمود و نفحهٔ روح القدس در جسد امکان دمید و حیات ابدیه بخشید پس از او مطلع محمدی اشراق نمود و عالم امکان

منور فرمود ظلم و بیداد برانداخت عدل و انصاف خیمه برافراخت پس از او مطلع نقطهٔ اولی طلوع کرده عالم وجود را بشارت کبری زند نمود انوار هدایت بسذول داشت و اسرار حقیقت آشکار کرد حال نیر اعظم کوکب ملاء اعلی از افق موهبت کبری حضرت بهاء الله نهایت اشراق فرمود حشر جدید رخ نمود و نشر بدیع انتشار یافت شرق منور گردید و انوار آفتاب غرب منتشر شد بهار نهایت عظمت جهان فانی را مظهر فیوضات نامتناهی نمود و محکی فوق العاده در عالم عقول و نفوس حصول یافت وحدت عالم انسانی علم برافراخت و خیمهٔ الفت و محبت در قطب آفاق سایه افکند بدایع و آثار و حقایق و اسرار کائنات در این قرن بر صدر قرن افزود و چنان جلوه نمود که عقول اولی الالباب حیران گردید (صفحه ۲۵۳ سطر ۱۰ تا آخر) و در کتاب مفاوضات (ص ۱۳۲) مظاهر مقدسهٔ الهی مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار فیوضات حضرت تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبذول فرمایند حیات روحانی بخشند و با نوار حقایق و معانی درخشند روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحهٔ آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی چون گاه اخلاق و اطوار حیوانی بود و وجود کل مجازی و حیات حقیقی مفقود این است که در انجیل میفرماید در بدء کلمه بود یعنی سبب حیات کل شد حال ملاحظه نمائید نفوذ آفتاب در کائنات ارضیه که از قرب و بعد آفتاب و طلوع و غروب چه آثار و نتایج واضح و آشکار گهی خزان است گهی بهار گهی صیف گهی شتا و چون بخط استوا گذرد بهار روح بخش جلوه نماید و چون بست اکلیل رسد فواکه و اثمار بدرجهٔ کمال رسد و حبوب و نباتات نتیجه بخشد کائنات ارضیه بستهی درجهٔ نشو و نما گردد و همچنین مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است چون تجلی بر عالم ارواح و افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ نماید قوهٔ ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت ربیه منشو و نشو

Provided by the Afnan Library

چنانچه ملاحظه مینماید که در ظهور هریک از مظاهر الهیه در عالم معقول و افکار و ارواح ترقی عجیبی حاصل شده از جمله در این عصر الهی ملاحظه نمائید که چه قدر ترقی در عالم معقول و افکار حاصل گردیده و حال بدرجات اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدیده و این تعالیم الهیه آن جهان تاریک را نورانی نماید و این قالیم سنگین را بهشت برین فرماید انتهی و قد جعلت اتحاد الامم موضوع قوله الاعلی مظاهر الهی اول معلمین مه و چون حقیقت هستند چون عالم تاریک ظلمانی گردد و جهالت پیدا شود خدا یک نفر الهی رهبر فرستد حضرت موسی آمد در وقتیکه مصر تاریک بود و جهل و نادانی احاطه نموده نفوسی در نهایت درجه توحش بودند حضرت موسی معلم الهی بود تعلیم آیات بانی کرد ملت اسرائیل را تربیت نمود از جهل و ذلت نجات داد بفتی درجه اوج عزت رسانید در علوم و فنون ماهر کرد و نتیجه تامه از برای آنان مهیا نمود خزانه عالم انسانی سیما آنها منتشر کرد بعد کم کم آن آثار الهی محو شد و هوی و هوس شیطانی غلبه نمود ظلمت احاطه کرد بعد دوباره صوت احدیت بلند شد شمس حقیقت درخشید نفحات روح القدس وزید ابر رحمت بارید انوار هدایت عالم را روشن کرد عالم یک لباس جدیدی پوشید خلق خلق جدید گردید و خدمت بشر اعلام شد این عالم بهشت برین گردید قبائل مختلفه و شعوب متنوعه متحد شدند بعد از مدتی مردم این نوامیس الهی را فراموش کردند آیات مضامین تابان از صفحه قلوب محو شد تعالیم حقیقی نادیده ظلمت جهالت و نادانی احاطه نمود خال حضرت بهاء الله عالم و آن اساس اصلی را تجدید کرد آن تعالیم الهی را بان وسیع را دان فضائل عالم انسانی را دوباره ظاهر کرد تشنگان را سیراب نمود غافلان را هوشیار محرومان را محرم گشت را نمود وحدت عالم انسانی را اعلام مساوات بشر را اشراق داد پس شما جمیعا باید بجان و دل بکوشید و در میان جمیع بشر بمحبت زندگی کنید تا اتحاد کلی حاصل شود تعصبات جاهلانه نماند و جمیع متحد گردند (خطابت چاپ شیکاگو ص ۱۵)

اینک

اینک بشرح حال مختصر سه ذکر برخی از اصول و فروع شریعت یک پیغمبر از پیغمبران الهی را

شمائع اولاد حضرت ابراهیم

قوله

در دکتاب تاریخ حضرت ابراهیم چنین مسطور است - قوله

عبرانیان قبیله‌ئی بودند از قبائل کلدو و طریقه بدوی زندگی میکردند چنین هزار سال قبل از این حضرت ابراهیم که از بزرگان این طائفه بود جماعتی از کسان و بستگان خود را برداشته بکنعان مهاجرت نمود -

کنعان که آن فلسطین هم میگویند جنوبی مملکت سوریه است و آن مملکتی است خوش آب و هوا و پر نعمت و در کنار دریای روم واقع بست از خصائص فلسطین بهره‌ور دن و دریاچه بحیرات است حضرت ابراهیم و پسر داشت اسمعیل و اسحق اسمعیل بعربستان رفت و قوم عرب از اولاد او هستند اسحق در کنعان ماند پسر او حضرت یعقوب ملقب به اسرائیل بود و چون بسیاری از عبریها اولاد او هستند ایشان را بنی اسرائیل و اسرائیلی نیز میگویند -

یعقوب دوازده پسر داشت که یکی از ایشان حضرت یوسف ست و دستان و ماجرای زندگانی او که باعث رفتن او بمصر شد معروف و در تورات و قرآن مجید مسطور است حضرت یوسف در مصر بمقام عالی رسید و بوسطه او بنی اسرائیل بمصر رفتند و مدتی آنجا بخوشی گذرانیدند اما کم کم مصریها و فراعنه با ایشان بنای بدرفتاری گذاشتند چنانکه مجبور شدند از مصر خارج شوند - انتهی -

در دکتاب دائرة المعارف اسلامی چنین مسطور است قوله

(ص ۳۲ تا ۳۴ جزء اول جلد اول) ابراهیم - ابراهام نامبرده که در تورات است و در قرآن در سوره انعام آیه ۷۴ نام پدرش آزر گفته شده بر حسب ظاهر این نام یا لقب از مستحدثات اوست

Zeitschr.

Provided by the Afnan Library

Zeitschr. der D. Morgenl. Gesellsch. (۲۲ ج ۱ ص ۲۲

مراجعه شود) و نامهای پدران ابراهام مذکور در کتاب تورات آمده از این قرار است: تارخ
پسر ناحور پسر ساروغ پسر ارغو پسر فالغ پسر عابر پسر شالخ پسر قینان پسر ارفخشد پسر سام پسر نوح
(مقصص الانبیاء قطبی ص ۳۴) (ابن اثیر ج ۱ ص ۴۷) و این ویت کاملا با آنچه در باب ۱۱ آیه
۱۰ / ۱۷ و کتاب ۱۱ تواریخ باب ۱۱ آیه ۱۲ / ۲۲ آمده مطابقت میکند و ظاهرا قینان در این نسب
موافق روایت باب ۱۰ آیه ۱۲ از سفر تکوین اضافه شده است ابراهام ۳۵۳ بعد از طوفان
و یا ۳۳۳۲ سال بعد از خلقت عالم بدنیا آمده (مقصص الانبیاء قطبی) و با مقارنه تواریخی که در
باب ۵ آیه ۳ تا ۱۱ و باب ۱۱ آیه ۱۰ تا ۲۵ از سفر پیدایش ذکر شده است معلوم میشود که ابراهیم
۱۹۹۱ سال بعد از نوح و یا ۱۹۱۵ سال پس از خلقت عالم بدنیا آمده است و محیی زود شروع باجرای
ماموریت خود کرد از جانب خداوند وحدانیت او را بر علیه بت پرستی اعلان کرد و ظاهرا
با درش خوش بخصوص شده که با او بمخاصمه بپا خیزد و در آنجا بود که ابراهیم برای اولین بار فروغ توحید را
مشاهده کرد (مقصص الانبیاء قطبی طبری ج ۱ ص ۲۵ مخشری ج ۱ ص ۱۰۲ بیضاوی ج ۱ ص ۱۳۳
ابن اثیر ج ۱ ص ۹۴ یوسفوس کوتاه ص ۸۴ مقدس ص ۸۴ - بابا بار ص ۲۲
ابن میمون دلالة الحائرین فصل ۶۳) و خانه های پریشان و هولناک نمرود را با دار کرده بود
گزمه های آسمان را تفتیش کرده و تحت نظر دارد و کودکان آنها را بکشد و مامورین او مادر ابراهیم
پیش از آنکه ابراهیم متولد شود تفتیش کردند ولی چون سمیت رست و دست برد جنین طرف
چپ پهلو برد و چون بچه پسر بود جنین بسوی راست آمد - بنابراین بدون آنکه متوجه از تفتیش
خود بپدر از نزد او فرستادگان ص ۱۱۵ / ۱۲۰) و قصه لی را که در سفر هیاشار، فصل نوح با

نامبرده

مامور شدن تارخ بکشتن پسر خود ابراهیم ذکر شده و مستخدم خود را بجای وکشته است صرف
آن در روایات اسلامی کاملا دیده میشود و برحسب گفته (کتاب یاشر و (تکوه نایم) فصل ۲۲)
ابراهیم از کودکی از روی تجارب خود بشناسائی خداوند پی برده و قرآن بهمین بیان شاره کرده است
(سوره انعام آیه ۷۵ / ۷۹) و چون از مغاره بیرون آمده متوجه خانه پدر شد شب و بسیار سا
دید گفت این خدای من است ولی چون غروب کرد گفت من غروب کنندگان را دوست ندارم
و چون ماه را دید که در آمده است گفت این است خدای من ولی چون غروب کرد گفت اگر پروردگار من
مرا رهنمائی نکند از جمله گمراهان خواهم بود و چون آفتاب را در حال طلوع دید گفت این است خدای من
چه این بزرگتر است ولی چون غروب کرد گفت ای کروه مردم من از آنچه شما شریک خداوند
قرار داده اید بیزارم همانا من بآن کسی که آسمانها و زمین را آفریده روی آورده و متمایل شده ام و من از
مشرکین نخواهم بود و همین قصه ها را ما در کتاب عبرانی موسوم به خضوص الاکی (شط
از میر ۱۲۲۹ ص ۱۰۹ / ۱۱۱) و در (سفر هیاشار) فصل نوح شاهد میکنیم و از میان قصه
مختلف که در (ثعلبی ص ۴۵ / ۴۷ کسائی ص ۲۵ / ۱۳۰) آمده و جنگ ابراهیم با نمرود و شرح
مبعده و مخصوصا در این اخیر از روایات عبرانی اهمیتی یافته Beth Jellinek Hammidr
ج ۱ ص ۲۵ / ۲۳ -

سفر هیاشار فصل نوح از سفر الیاهو - زوطا فصل ۲۵ ایلعازر معلم فصول فصل ۲۲) این
سرگذشت را کرا از قرآن مجید (سوره انبیاء آیه ۵۹ / ۷۲) و سفر تکوین کبیر (فصل ۳۸) اخذ و
ذکر میکنیم که میگوید - عموفی مرشهر روزی برای تقدیم کردن قربانیها بخدایان خود از شهر خارج
شدند و ابراهیم بهانه بیماری در شهر ماند و پس از رفتن آنها بتری برداشته به پرستشگاه خدایان رفت

Provided by the Aman Library

در آنجا خوراکهای زیاد برای آنها روی خواهند گذارده بودند ابراهیم روی به آنها کرده
گفت چرا نمیخورید پس از آن دستی از آنها و پای دیگری و سر سومی را شکسته و ترا بدت
بت بزرگ داده در برابر او چند ظرف خوراک نیز گذارد و چون مردم برگشتند و خدایان
خود را بآن حال دیدند باو بدگمان شدند ولی گفت خدای بزرگشان این کار را کرده و اگر اینها
سخن نمیگویند بهتر آن است از خودشان بپرسید مردم خود را ملامت کرده گفتند شما خود بستم
ستم کرده اید پس از آن سرهای خود را زیر انداخته (آگفتند) تو دانستی که اینها سخن نمیگویند
ابراهیم گفت پس شما در عوض خداوند چیزهائی را که برای شما هیچ نوع زیانی ندارند پرستش میکنید
وای بر شما و آنچه بجای خدا میپرستید آیا شما هوش و عقل ندارید پس زآن او را در آتش انداختند
ولی پس از آنکه سه روز یا هفت روز در میان آن انداختند آگر گزندی باو برسانند بدست ثعلبی
وکتاب مزالجه شود با الاخره مردم دراین برگردیدی عقب نشینی کرده ولی ابراهیم با پیران خود
بسر زمین فلسطین رفته و از آنجا قوت بخلیل الله نامیده شده (ستاکانی و ثعلبی و دراین حکایات این دو
تفسیر اشعیا ص۵۸ و کتاب السنت شبات ۱۳۲ و کتاب الهدایا ص۵۲ پیروی کرده اند)
و در آن وقت که در مصر بود ساره همسر زیبای خود را بقصر فرعون برد (سفر تکوین باب ۱۲ آیه ۱۴
۲۰ ثعلبی ص۵۳ طبری ج۱ ص۲۲۵ ابن اثیر ج۱ ص۲۳) و سارا برای اینکه برای خاطر او
ابراهیم را نکشند مدعی شد برادرش است، البته هم در موقع گفته بود زیرا برادر دینی او بود ولی هنوز
فرعون با وی دوست درآمده بود که دستش خشک شد اما بعد از آنکه سارا را رها کرد دستش خوب شد
و ابراهیم در شهر سبع در فلسطین چاهی کنده که بیش گوا را بود ولی چون از دست مردم واز دحام
آنها بستوه آمد ناچار شد از آنجا کوچ کند پس از رفتن او چاه نیز خشک شد (سفر تکوین فصل ۲۱
آیه

آیه ۲۵ ۳۰ و ثعلبی و ابن اثیر) مردم چون چنان دیدند دنبال او رفته
خواهش کردند برگردد ولی ابراهیم قبول نکرد و فقط باآنها هفت راس میش داد
(سفر تکوین فصل ۲۱ آیه ۳۰) و باآنها دستور داد تا میشها را کنار چاه
ببندند و چون چنین کنند چاه دوباره پر آب خواهد شد ولی وقتی یکی
از زنان که در عادت بود از آب آن چاه نوشید دوباره خشک گردید و چون
ابراهیم بسن ۱۲۰ سالگی رسید خود را خسته کرد ثعلبی ص۵۹ و در سن
۱۷۵ سالگی درگذشته در حبرون در مقبره خانوادگی مدفون گردید.
چنانچه از ملاحظه فرموده اید نام پدر ابراهیم در تورات و قرآن مخالف
هم ذکر شده یعنی در تورات تارخ و در قرآن مجید آزر مذکور است
و این معنی را هاشم شاهجی کرچند تذیل بر کتاب المقالة فی الاسلام
جرجیس صال انگلیسی نگاشته مورد اعتراض قرار داده و قرآن مجید
ایراد نموده و در ص۴۹ از ذیل کتاب مزبور میگوید:
قوله مدعا ان ابراهیم آزر وهو فی التوریة تارخ انتهی
در این خصوص سخن بسیار است.
ابو الفتوح رازی در مجلد چهارم تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه نازله
در سورة الانعام قوله تعالی واذ قال ابراهیم لابیه
آزر الخ چنین میگوید قوله مرة جملة قرا خواندند آزر بفتح را
بدل از ابیه گر یعقوب و ابو زید المدنی و در شاذ حسن

بصری

جسبی که ایشان خواندند اورا بنضم را علی تقدیر ما اذا و عرب خرف
بسیار یکنند چون در کلام براو دلیلی باشد نحو قوله تعالی
یوسف اعرض عن هذا زجاج گفت خلافی نیست میان اهل نسب
که پدر ابراهیم را تارخ نام بود محمد بن اسحق و کلبی و ضحاک
گفتند نام پدر ابراهیم تارخ بود و او و نام داشت چون یعقوب
و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوثی کردهی از سواد
کوفه است بود مقاتل بن حیان گفت لقب پدر ابراهیم
آزر بود — سلیمان بن التیمی گفت این اسم ذم
و عیب بود و معنی این در کلام ایشان کژ بود —
و گفته اند معنی او پیری خرف بود —
و گفته اند معنی او مخطی بود —
زجاج گفت بر این اقوال که رفت اختیار قرات رفع باید
و سعید بن المسیب و مجاهد و یمان گفتند آزر
نام صنم بود و در کلام تقدیم و تاخیری هست
و تقدیر آن است که:
اذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهة
و بر این قول جز نصب نشاید —

واصحاب ما دو روایت کردند یکی آنکه آزر نام
جدش بود من قبل امه و در روایت دیگر نام عمش بود
و این هر دو در لغت شایع و جاری است که عرب
جد را از قبل مادر و عم را پدر خوانند و این را بدان
آن گفتند که درست شده است که پدران پیغمبران
علیهم السلام شان بادم همه مومنان بودند از دلیل عقل
و قرآن اما دلیل عقل آن است که معلوم است که این معنی
منفر باشد در حق ایشان از جانب دعوتشان و قبول
قول و امتثال امرشان و هر گرگه
ایشان دعوت کند کافران را به اسلام
و کفر بر ایشان عیب کند کافران نگویند که این
عیب در شما و نسب شما و پدران شما حاصل است
دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را نجس میخواند و
آنکه او را بپاک کردن پلیدان فرستاده باشد
نباید که او ناپاک زاده بود —
فاما قرآن نه قوله تعالی:
و تقلبک فی الساجدین

بر سبیل منت و تفضل و نعمت بر او گفت من ترا در پشت ساجدان میگردانیدم اگر ساجدان اصنام باشند این منت و نعمت نباشد بل منقص باشد دگر آنکه اطلاق ساجد از او جز سجدهٔ خدای تعالی نمی‌شنید الا ترى الساجدون الراكعون الساجدين و قوله تعالى اسجدي واركعي مع الراكعين دلیل دگر بر این اجماع طائفه است و اجماع حجت است لكون المعصوم منهم و آنچه وجه حجت اجماعست خود دخول معصوم است در ایشان چنانکه بیانش در کتب اصول فقه مشروح است دگر اخبار متواتر که از رسول ﷺ که او گفت تقلبني الله من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات لم يدنسني بدنس الجاهلية خدای تعالی مرا میگردانید از صلب پاکان در ارحام پاکان مرا دنس نکرد بدنس جاهلیت اگر در میان ایشان کافری بودی او را طاهر و صف نشایستی کردن که کافران نجس باشند طاهر نباشند و اخبار در این معنی بسیار است و ادله در این معنی که گفتیم کفایت است

قوله اذ قال اذ ظرف زمان ماضی است و عامل در او فعلی مقدر و التقدير اذكر اذ قال ابراهيم لابيه آزر يا دگر نبی همچون گفت ابراهیم پدرش را یعنی عمش چه‌دش را از قبل در کار آزر نام او بود یا پدرش بر حقیقت تاریخ نام آذر لقب بود و این اقوال مختلف که از مفسران حکایت کردیم دلیل بر صحت مذهب ما میکند و موافقت علمای سلف ما در این باب انتهی ص ۲۱۱ تا ص ۲۱۲

چنانچه از قبل گفته شد ابراهیم را دو پسر بود اسحق و اسمعیل و ذکر قربانی اسحق در توراة ذکر علمای اسلام در رای مخلف موجود است برخی اسحق را ذبیح دانند و بعضی اسمعیل را ذبیح گویند اما در خود قرآن مجید اسم آن پسر که ذبیح بود ذکر نشده است و خط و دستان آن مذکور گردیده ابو الفتوح رازی در مجلد هشتم تفسیر خویش در ذیل آیهٔ مبارکه رؤیای ابراهیم که در سورة الصافات نازل شده

قوله

قوله تعالى فلما بلغ معه السعي قال يا بني اني ارى في المنام اني اذبحك فانظر ماذا ترى الخ چنین میگوید قوله فلما بلغ معه السعي چون رسید پیر آن فرزند که او خواست سعی و معی سعی خلاف کردند عبد الله عباس گفت مراد آن است که چون پسر با او در سعی با آن کوه رسید که ایشان را فرمود بذبح عند آن کوه مجاهد گفت بلغ معه السعي یعنی با آن رسید که با پدر برابر برخی و تاختی هفت ان گفتند در این وقت او سیزده سال بود ابن زید گفت مراد سعی عبادت است یعنی چون با آنجا رسید که با پدر عبادت میتوانست کردن حسن بصری گفت وقد اتى له حينا مراد سعی صفا و مروه است یعنی بدانجا رسید که با پدر حج توانست کردن

قال يا بني اني ابراهيم گفت پسر ای پسرک من اني ارى في المنام اني اذبحك در خواب میبینم که ترا میکشتی مفسران گفتند ابراهیم علیه السلام شب ترویه در خواب دید که قائلی او را گفت یا ابراهيم خدای تعالی ترا میفرماید که این پسر را کش او آن روز رخاست و همه روز فکر کرد در دیدن کار ست و در آن خواب اندیشه میکرد تا آن امری است از خدای تعالی یا وسوسه از شیطان آن روز را ترویه نام کردند لو قيه ابراهيم فيه في منامه چون شب دیگر بود دیگر باره در خواب دید همچنانکه شب اول دیده بود بشناخت و بدانست آن روز را عرفه نام کردند فلما رأى صحة المنام چون یقین بدانست با پسر گفت و گفت فانظر ماذا ترى نگر تا چگونه رای میبینی در صحت خواب من علمای اسلام خلاف کردند در آنکه ذبیح که بود از فرزندان ابراهیم راهبان عبد الله سعود و عمر خطاب و عباس و عبد المطلب و یک روایت از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و از تابعین و اتباع ایشان کعب الاحبار و سعید جبیر و قتاده و مکحوله و قاسم بن ابی برده و عطا و مقاتل و عبد الرحمن بن سابط و زهری و سدی و یک روایت از عبد الله عباس آن است که ذبیح اسحق بود

و سعید صبر گفت ابراهیم علیه السلام این خواب بشام دید و پسر را گفت پسر جان تسلیم کرد و
تن در داد و در خاست و او را بگرفت و بامداد بیکاهه راه از شام بیاید و پسر را بگذارد و بمنی آید پیشگاه
این امر بجای آورد و نماز دیگر یکت ماهه راه بازپس شد خدای تعالی زمین در زیر پای ایشان در نوشت
عبید الله بن عبید بن عمیر روایت کرد که یک روز موسی علیه السلام در مناجات بود گفت بار خدایا
اختصاص ابراهیم و اسحق و یعقوب تو چیست که در کتابها بفرستادی که آل ابراهیم و اسحق و یعقوب
برای آنکه ابراهیم هیچ چیز پیش او نیاورد الا مرا آن بگرفت و اسحق جان بفدای من کرد در ذبح و یعقوب و جز احوال نیکو گمان و من او
میبرد و تو یک کرد که گریزنده خواست ملک مصر من خورد ملک بفرمود تا خوانی علیحده برای او بیاورد و میوه نخست یک تنها نخست یکی انگور
با من نان خوری و من یوسفم پسر یعقوب نبی الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله و دیگر علما
گفتند که ذبیح اسمعیل بود و این قول عبد الله عمر است و ابو الطفیل و عامر بن واثله و سعید بن المسیب و علی
و حسن بصری و یوسف بن مهران و مجاهد و ربیع بن انس و محمد بن الکعب القرظی و کلبی و عطا و ابو الجوزاء
یوسف بن ماهک و دیگر روایت از عبد الله عباس و در اخبار ما این ظاهر تر است و بشتر اگرچه آن نیز
در اخبار ما آمد است عبد الله عباس را پرسیدند که ذبیح کیست گفت فرزندان خلیل گفت دعت الیهود
و کذبت الیهود یهودان گفتند و دروغ گفتند که ذبیح اسحق بود و عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه
و آله وسلم روایت کرد که ذبیح اسمعیل بود و از جعفر او کرد که اسمعیل بود قوله صلی الله علیه
و آله وسلم انا ابن الذبیحین من پسران و کشتگانم و آن آنست که روایت کرد مند که چون عبد
المطلب را در خواب بنمودند که چاه زمزم طلب کن و بادست آرو پاک کن او جهد بکرد و بجهت
آنکه نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل کند و بر دست او پدید آید یک فرزند را قربان کند چون چاه زمزم
بر دست او پدید آمد او خواست تا بنذر وفا کند با خود گفت از این فرزندان کدام را اختیار کنم برای ذبح

اندیشه

اندیشه میکرد او را گفتند بقرعه بیرون توانی آوردن او قرعه زد بنام عبد الله برآمد پدر رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم و نور محمدی صلی الله علیه و آله در پیشانی او ظاهر بود و عبد المطلب او را از همه
فرزندان دوست تر داشتی خواستی تا او را قربان کند بنی هاشم جمع شدند و گفتند ما را با خویشتن چه
شرفی هست مارا در ناصیه او آثار و علامات خیر است و رشد و نوری بخلاف عادت پس چه کنی گفتند
فدیه کن او را بشتری چند گفت هم بقرعه کنم بفرمود تا ده شتر حاضر کردند و قرعه زدند بنام عبد الله
برآمد گفتند شتر زیاد کن شتر تا بیست کرد و قرعه زد هم بنام عبد الله آمد گفتند زیاده کن ده
دیگر زیادت کرد همچنین ده ده زیادت میکرد و قرعه میزد هر بار بنام عبد الله برآمدی تا بصد
چون بصد رسید قرعه بنام شتر برآمد گفتند این صد شتر را قربان کن تا فدای عبد الله باشد
گفت این انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام عبد الله برآید یکبار بنام شتر برآید عبد الله را با
کنم و شتر قربان کنم تا ده بار قرعه زنم و همه بنام شتر برآید من این شتران را قربان کنم تا ده
بار قرعه بر ده بنام شتر برآمد آن صد شتر قربان کرد در فدای عبد الله از آنجا در شرع
چنین آمد که دیه مردی مسلمان صد شتر باشد فهذا معنی قوله ع انا ابن الذبیحین
یک ذبیح اسمعیل است دیگی عبد الله و دلیل بر این قول از قرآن سیاقت قصه است و آنکه
خدای تعالی جل جلاله چون از قصه ذبح بپرداخت حدیث اسحق کرد و بشارت او کرد و بشرناه
بإسحق نبیا من الصالحین و آنکه اهل تاریخ گفتند اسمعیل بشتر در وجود آمد او را از هاجر
و چون ساره را رشگ آمد بر ابراهیم اسمعیل با مکه برد و پس از آن بمدتی او را بشارت داد و ذبح باسحق از
ساره - محمد بن کعب القرظی گفت یکروز در مجلس عمر بن عبد العزیز این حدیث برفت در عهد خلافت
او و من این وجه گفتم مرا گفت این حجتی کوبست و نیک استخراج کرده و لیکن نزد ما مردمی هست از

اهل

اهل کتاب بود و سلام آورده است و او را دیباجی هدیت از آن برسم کسی فرستاده و او را حاضر کرد
و گفت داد که ایشان که در کتب اوایل دیده و خوانده اند گویند تا خود ذبیح کیست او گفت راست آن است
که ذبیح اسمعیل بود و لیکن نو اسرائیل و جهودان شما را که جرید بر این حسد کردند گفتند ذبیح اسحق بود
و از جمله ادله یکی دیگر آن است که اصحاب تواریخ گفتند که سر دنبهٔ گوسپندی کبش در دست فرزندان اسمعیل بود
و فرزندان اسحق که در میان بودند با ایشان در این مزاحمت نکردند و این دعوی نکردند با اینکه ایشان
بیشتر و غالب تر بودند و اجمعوا گفتای سلیمان چرا اهل کار هندی اسحق را نمی گویند بلکه اسمعیل بود
و اسحق بشام بود و ذبیح و منحر مکه و اسمعیل بود که بامر ربانی کعبه کرد چنانکه خدای تعالی گفت و اذ
یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ابوالقاسم حبیبی گفت از محمد منذر شنیدم که او گفت
از ابو محمد مؤدب شنیدم که او گفت ابو سعید ضریر را پرسیدند که ذبیح که بود او گفت شعر

ان الذبیح هدیت اسمعیل نطق الکتاب بذاک والتنزیل شرف بهر خص الاله نبیا
وابانه الفخر والتأویل ان کنت امنه فلا تنکرله شرفا له قد خصه التفضیل

اما قصهٔ ذبح بر خلاف روایات دراکه ذبیح کدام بود لکن است که چون خدای تعالی ابراهیم را
فرزندی داد که بدعا خواسته بود چون سترعرع شد و بالید و با نجا رسید که خدای تعالی گفت
فلما بلغ معه السعی چشم ابراهیم بر او افتاد و ابراهیم او را بغایت دوست داشت خدای تعالی خواست
تا امتحان کند هر دو را ابراهیم را بتسلیم فرزند و فرزند به تسلیم جان در خواب بر ابراهیم نمود که این فرزند
قربان کن چنانکه گفت انی اری فی المنام انی اذبحک چون این معنی یک دو شب خواب
دید پسر را گفت یا بنی من در خواب چنان دیدم که ترا میکشم فانظر ماذا تری نگر تا چه رای می
اهل اشارت گفتند چون ابراهیم گفت انی اری فی المنام انی اذبحک پسر او گفت یا پدر

تو دعوی دوستی میکنی اگر نه بجنبی لاجرم با این تازیانه ات ادب کنند تو مرا پدر نه چون هر پدری
و من ترا پسر نه چون هر پسری اگر جان داشتی از عرش تا ثرای همه در فرمان تو قربان کردمی
نی نظری مرا گوئی فانظر ماذا تری ای از همه پدران بهتر و برتر من ترا از همه فرزندان فروتر
و کهتر این جواب تو امری است از خدای اکبر در این باب مرا نیت هیچ توقف و نظر انفعل ما
تؤمر فرزندتن بداد و دل بنهاد و گفتای پدر آنچه ترا فرموده اند بجای باید کردن که انشاء الله مرا
از جملهٔ صابران یابی سدی گفت ابراهیم ع تا بمقصد نزسید این حدیث با پسر نگفت از خانه او را
گفت بر خیز و رسن بردار تا برویم تا پاره هیزم کنیم و گفتند گفت خیز پسر تا برویم تا برای خدا قربانی
کنیم کاردی بردار و رسنی او کارد و رسن بر گرفت چون بمقصد رسید پسر گفت پدر را قربانت کجاست
گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری محمد بن اسحق بن یسار گفت
ابراهیم ع شام بود و اسمعیل و هاجر بمکه عروقت کرد ابراهیم خوستی تا اسمعیل بیند جبرئیل آمدی و برانی
آوردی که ابراهیم برنشستی و بامداد بر فتی از شام بمکه فیلوله کردی و نماز دیگر شام آمدی این وقت که
اینخواب دید عبادت برنشست و بمکه آمد و اسمعیل را بدید و او را یافت سترعرع شده و بجای آن رسیده که او را
امید داشت از آنکه قیام کند بعبارت خانهٔ خدای و اقامت ارکان حج و تعظیم حرمات و او گفت پسرا
کاردی و رسنی بردار که بیابان این کوه ها در رویم باشد که پاره هیزم جمع کنیم اسمعیل کارد و رسن برداشت
چون بمقصد رسیدند ابراهیم خواب با اسمعیل بگفت اسمعیل گفت عزازة و کرامة اگر گفت پدر را بابان کن
دست و پای من استوار ببند تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای تعالی بوجهی بجای آری و جامه از من دور کن
تا پاره از خون من بر تو نشود که ترا باید آزاشتن و تا مادرم بیند رنجور دل شود و این پیراهن خود در
من پوش تا در بوی تو جان بدهم و بر من آسان آید و کارد بر گلوی من سبک بران تا مرگ بر من آسان
شود

Provided by the Afnan Library

شود که شدت مرگ سخت است و اگر توانی کردن یک شب دراین صحرا توقف کنی و پیش
مادرم مرده تا باشد که مرا فراموش کند که هرچه بدو روز برگذشت کهن گشت و چون بازدیکی مادرم
روی او را زمن بسلام کنی و این پیراهن براو بری تا بیادگار من میدارد. ابراهیم گفت
همچنین کنم اگر گفت یا بنی نعم المعون انت علی امر الله نیک یاری تو مرا بفرمای خدای تعالی
اگر ابراهیم اسمعیل را بخواباند بروی او بر زمین نهاد و کارد برآورد تا بر حلق او براند از پس
پشتش ندا آمد که یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا. سدی گفت خدای تعالی صفحه از مس بر حلق
او زد تا کارد بکار نکرد و چند اگر ابراهیم کارد میمالید هیچ نمیبرید از صخره کارد دست بیکند و دیگر
روی بیامد که اسمعیل را بزند ندا آمد که ای ابراهیم چند اگر تیزی کارد بخواهی تا بر او مالد کارد
بر نگیرد و او را آن ثواب ندهد تا آنرا قد صدقت الرؤیا. ص ۳۸۰ ج ۱

ابن بوذ خلاصه اقوال مفسرین و مورخین در بارهٔ ذبیح مجمع البیان عربی در کتاب معروف الحکم خود
که خلاصه تفسیری شرعی مستوفی بر آن نگاشته در ذیل عنوان (نص انتخابی) جز اسحاق را
ذبیح معرفی کرده است و حقیقت حال آنست که در الواح مبارکه الهیه نازل گردیده از جمله ای است که
از قلم مبارک جمال قدم جل ثنائه در جواب سؤالات یکنفر عرب نازل گردیده حق تعالی ذکر نموده اند
در کتب قبل ذبیح الله حضرت اسحق بوده و در فرقان باسم حضرت اسمعیل ..... فاسئل حتی لا یزید
فیه و لکن باید جمیع نفوس ناظر بکلمه منزله از افق بیان رحمانیه باشند ..... فاحفظ ما ینبغی الیوم لجمیع ما
کان از قبل بوده اند مصدق ذبیح الهی حضرت اسحق نموده اند و همچنین آیات فرقان مصدق نموده اند
این مقام را از برای حضرت اسمعیل جمع انکار نمیکند صاحب مجمع صاحب بهتی معین و واضحست که در جمیع ظاهر
ذبیح واقع نشده و باتفاق کل حیوانی ذبح شده حال تفکر نمائید که سبب چیست و حکمت چه بوده که بفرمایند

دوست

دوست رفته و ذبح نشده بخلعت ذبیح اللهی مخلع و بطراز قبول فائز گشت و شکی نیست که سبب کلمه
الهیه این مقام فائز شد و باین خلعت عظمی مشرف آمد پس مدار ظهور و بروز و اثبات و تحقق اسماء
و اشیاء و مقامات جمیع منوط و معلق بکلمه الهیه است ..... و از آنچه ذکر شد محقق و ثابت که مقام ذبیح
اللهی از برای حضرت اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است بقول حضرت ابراهیم ع شده و همان کلمه در کور
فرقان از مطلع آیات الهی و مشرق وحی ربانی در بارهٔ حضرت اسمعیل ظاهر و باهر و هویدا باید انسان
باید تفکر در نفس حق نماید بعد از اثبات آنچه بفرماید محبوب و مقبول است و براصری نیست که گوید بگو ما انتم
و نحن نوحی الینا نگاه ظهر مرکز میثاق جل ثنائه نازل و در مجلد دوم مکاتیب ص ۳۲۸ سطر ۳۳ ست قوله تعالی
مقصود از ذبح و قربانی در کور حضرت اسمعیل مقام فدا بوده نه مراد قصابی و خونریزی این سر فداست
فدا معانی بسیار دارد از جمله رعایت نفس خود و یکی از معانی انقطاع از ماسوی الله است و از جمله محبت فدا
شون فی الجمله آن را بخود راه ندهی آن بخود نموده زیرا اگر دانه بحب ظاهر مشاهی نشود آن تخم و آن شاخ و برگ
ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیز وجود تحقق نیابد و از جمله معانی سر فدا این است که نقطه حقیقت
جمیع شئون آثار و احکام و افعال و مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی جمیع
مستفیض از اشراقات و شئونات و قلوب مستشرق از انوار او و این سر فدا بحب مراتب سر حقی
از حقائق مقدسه و کمینونات علویه و مظاهر اشراقیه مشهود و واضح گردد کل ذبح هستند کل فدا
سبیل الهی و کل هر بانگاه عشق مشتاقند فلهذا اسحق و اسمعیل هر دو ذبیحند بلکه جمیع مخلصین فی
این مقامی از مقامات است که از اولوارم نجوم توحیدات و آثار این گذشته و در مقام توحید اسمعیل
اسحق حکم یک وجود دارند عنوان هر یک بر دیگری جایز است و آثار و آثار در تورات ذکر اسحق است و همچنین
در احادیث حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعیل هر دو و این عبد ذکر اسمعیل نموده بحسب

Provided by the Afnan Library

اصطلاح قوم چون در السنه و افواه اهل فرقان ذکر اسمعیل است لهذا باین مناسبت در ضمن بیان
احیای الهی را هر یک که باسمعیل موسوم بود باین مقام اعز اعلی دلالت کرد وَعَلَيْكُمُ الْحُجَّةُ قَدْ أَتَاكُمْ
یهود بنیاد اعتقاد چنان است که حضرت ابرهیم دارای شریعت و احکامی نبوده از انکه در اسفار
تورات اشاراتی از عهده و احکام هست که قبل از ظهور حضرت موسی معمول بوده و ناچار بدستور حق
بوده و چون در میان اولاد ابرهیم مرسوم بوده البته از جمله احکام شریعت آن بزرگوار بوده است
مثلاً در فصل بیست و هشتم پرشیت که سفر تکوین است میبایم که چون عیسو و افتند عروس تو تامار
زنا کرده و از زنا آبستن شده یهودا گفت وی را بیرون آرید تا سوخته شود (آیه ۲۴) اگر زنا
نبود تامار هرگز محکوم بسوخته شدن نمیگردید و نیز در سفر تکوین فصل ۳۷ مسطور است که یعقوب هنگام
طلب اجرت درخواست اجازه رفتن بوطن خود از لابان پدر زن خویش چنین میگوید آیه ۳۳
امروز در تمامی گله تو گردش میکنم و هر میش پیسه و ابلق هر میش سیاه را از میان گوسفندان و بزها
و پیسه و ابلق از بزها جدا میسازم و آن اجرت من خواهد بود ۳۳ و در آینده عدالت من بر من شهادت خواهد
داد وقتیکه بیائی تا اجرت من پیش خود بینی آنچه از بزها پیسه و ابلق و آنچه از گوسفندان سیاه نباشد
نزد من بدزدی شمرده شود - از این گفتار مکرر حیث سرقت و دزدی بخوبی واضح میشود -
و نیز در فصل ۳۱ از همین سفر در وقتیکه لابان یعقوب را تعقیب میکند داود میرسد او را هم بدزدی گرفتن
چنین میگوید ۳۰ ولکن خدایان مرا چرا دزدیدی یعقوب در جواب میگوید ۳۲ اما از ترس هر که خدایان
پیش اوزنده نماند - و چون راحیل زوجه یعقوب خدایان لابان پدر خود را دزدیده بود از ترس
رسوائی و رسیدن بدرش برای جستجوی خدایان تفتیش و تجسس نمایند یعقوب پرداخت خدایان را
در زیر جهاز شتر پنهان کرده و خود روی آن نشست و بپدر گفت چون عادت زنان بر من است اقیام

در حضور تو معذرت میخواهم آیه ۳۳ - ۳۵ اگر سرقت و دزدی مذموم نبود یعقوب جد سرقت
مردن قرار میداد و نه راحیل از سرقت خدایان پدرش تحاشی داشت و در فصل ۳۱ از تکوین وارد
شده که چون ابرهیم در نزد ابی ملک ساره را خواهر خود خواند و او را از وجه خود معرفی نکرد ابی ملک
پس از دیدن رویا و معرفت در باره ابرهیم وی را سرزنش کرده که چرا حقیقت را مستور داشتی و ساره
خواهر خود خواندی و کارهای ناکردنی کردی (الیسع) ابرهیم هم برای رفع نسبت کذب
دروغ از خود بابی ملک میگوید فی الواقع نیز او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم آیه ۱۲
و از این استدلال مذموعیت کذب و دروغ بخوبی واضح است اما صنع بت پرستی و دعوت پرستش
خدا که سرتاسر پرشیت مملو از آن است و محتاج باستشهاد بمکان معلومی نیست -

ذو القرنین مجید نیز شریعت ابرهیم تصریح شده اذ جعلک در سوره انعام میفرماید قوله تعالی
وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ
الله ابرهیم خلیلا و در سوره شوری میفرماید قوله تعالی شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ
بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا
الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ... الخ - جمال قدیم جل جلاله در کتاب مستطاب اقدس
قوله تعالی و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بسوء تقی دعوت
فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز خسران نیفزود و غیر ضلالت حاصل نجشید الا انهم
انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناح الایقان الی مقام جعله الله عن الاذان
مرفوعا و تفصیل تحضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا انکه ناحد و عراض فرو
شد و بعد از حکایت ایشان سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در هر رسائل و کتب مذکور است

Provided by the Afnan Library

حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه در کتاب مستطاب مفاوضات میفرماید قوله الاحلی حضرت
ابراهیم دارنده این قوه و مؤید باین قوه از جمله حضرت ابراهیم بود و برهان بر این آنکه حضرت ایشان
در بین بشر از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت باملت و دولت خویش
حتی خاندان خود کرد جمیع آلهه ایشان را رد نمود و فرد او حیدا مقاومت یک قوم قوی فرمود و این
مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه مثل این است که کسی الیوم بر ضد مسیحیه کر تمسک بتوراة و انجیل
مسقط حضرت مسیح را رد کند یا در دائره پاپاسی حضرت مسیح را استغفر الله دشنام گوید مقاومت
جمیع ملت کند و در نهایت اقتدار حرکت نماید و آنان یک الهه نداشتند بلکه بآلهه متعدده معتقد بودند
و در حق آنان تهمت نقل میفرمود فلهذا کل بر حضرت ابراهیم قیام کردند کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش
لوط و یکی دو نفر دیگر هم اضعفا و بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت تعرض اعدا از وطن
خارج شد و فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او باقی نماند حضرت
ابراهیم با این صفات که ارض مقدس است آمد و مقصد از این ستایش هجرت را اعلای حضرت ساسان
واضحلال ثمر دند فی الحقیقه اگر شخص از وطن خود محروم و از حقوق ممنوع و از هر جهت مظلوم گردد
و تو پادشاه باشد خود بخود در دلی حضرت ابراهیم قدم ثبوت نمود و خارق العاده استقامت فرمود و خدا
این غربت را رحمت ابدیه کرد تا تاسیس حدیقت نمود زیرا جمیع بشر عبده آوثان بودند این هجرت
سبب شد که سلاله ابراهیم ترقی نمود این هجرت سبب شد که ارض مقدس بسلاله ابراهیم داده شد
این هجرت سبب شد که تعالیم ابراهیم منتشر گشت این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم یعقوبی پیدا شد
و یوسفی آشکار گشت که عزیز مصر شد این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم کل حضرت موسی ظاهر گشت این هجرت
سبب شد که مثل حضرت مسیح از سلاله ابراهیم ظاهر گشت این هجرت سبب شد که باجری پیدا شد و از او اسمعیلی

تولد

تولد یافت و از سلاله او حضرت محمدی پیدا شد این هجرت سبب شد که از سلاله اش حضرت اعلی ظاهر
شد این هجرت سبب شد که انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین تا ابدالآباد میرود
این هجرت سبب شد که جمیع ارواد خل کرد اسرائیل در آمدند و اکثر اسیائیز در این سایه وارد شدند ببینید
چه قدر بیت که شخص مهاجری همچنین جامد فی تاسیس کرد و همچنین امتی تاسیس نمود و همچنین تعالیمی ترویج
فرمود حال کسی میتواند بگوید یا خاصه تصادفی بوده؟ پس انصاف باید داد این شخص مربی بوده یا نبوده
و قدری دقت باید نمود که هجرت ابراهیمی از اور کلدانیین حسب بشوره بود و تا بحران این گشت آیا هجرت عالم
از ظهران بغداد و از انجا به تلعمول و از انجا بر حلب و از انجا بارض مقدس چنانچه
خواهد داشت پس ببین که حضرت ابراهیم چه مربی ماهری بوده انتهی

شعاع ۲ حضرت موسی کلیم

در کتاب مستطاب مفاوضات میفرماید هو الاحلی ص ۱۱ چاپ مصر حضرت موسی
اما حضرت موسی مدت مدید در صحرا چوپانی میکرد و بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پرورش یافته بود
و بین ناس مشهور بقتل گشته و چوپان شده و در نزد دولت و ملت فرعون بی نهایت مبغوض و مغضوب گشته
همچنین شخصی یک ملت عظیمه را از قید اسارت خلاص کرد و اوقاع نمود و از مصر بیرون آورد و بارض مقدسه
رساند و آن ملت در نهایت ذلت بودند بنهایت عزت رسیدند اسیر بودند آزاد گشتند جاهلترین اقوام
بودند عالمترین اقوام شدند از تاسیساتش مدرجه رسیدند که بین جمیع ملل مفتخر شدند حیات ان با بقای رسید
کار بجائی کشید که امم مجاوره اگر سخواستند کسی را ستایش کنند میگفتند یقیناً این اسرائیلیت تا این
شریعت قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیا نمود و بنهایت درجه مدنیت در آن عصر رسیدند و کار بجائی رسید
که حکمای یونان میآمدند و از افضلای اسرائیل تحصیل کمالات مینمودند مثل سقراط که بسوریا آمد و تعلیم

حضرت

و حافیت بقای ارواح را بعد از ممات از بنی اسرائیل گرفت و بیونان مراجعت نمود و تا سیس این تعلیم را کرد بعد از مالی یونان مخالفت کردند حکم بقتلش دادند و در مجلس حکم حاضر کردند پرسش دادند حال شخصی که زبانش کال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بفضل یافت و مدتی مدیده از خوف متواری شد و چوپانی نمود چنین شخصی بیاید و چنین امر عظیم را در عالم تاسیس فرماید که اعظم فیلسوف عالم عاجز از یک آن موفق نشود این چیزیست که خارق العاده است انسانیکه در زبانش لکنت باشد البته یک سجت عادی نتواند تا چه رسد که چنین تاسیساتی کند این شخص را اگر قوه الهیه تایید ننمود ابدا چنین توفیقیت باین امر عظیم حاصل میکرد و اینجا دلائلی هست که کسی نتواند انکار کند حکمای فلاسفه یونان عقلای رومان که شهرها آفاق شدند با وجود این حریکی در فنی از فنون نامبرده بودند مثلاً جالینوس مقرط و معالجات ارسطو و نظریات و دلائل منطقیه افلاطون در اخلاق و الهیات معروف بسیارت شدند چطور میشود که شخص چوپانی نامکمل بیجهل این شئون نماید شبهه نیست که منشی مؤید بقوه خارق العاده بوده خالا نماید که اسباب استخوان و اقتدار از برای خلق فراهم میاید حضرت موسی در مقام رفع ظلم یک مشتی بآن شخص قبطی زد میانه مردم بفضل شهرت یافت علی الخصوص مقتول از قتل عاکه بود و فرار نمود بعد بنبوت مبعوث شد با وجود این یک ناهی چگونه بقوتی خارق العاده موفق بر تاسیسات عظیمه و مشروعات جسیمه گشت - انتهی -

جناب عشاق که از دانشمندان بهائی محسوب در رساله (شریعت موسی یهوه) که از تالیفات ایشان است میفرمایند از جمله ادیان موجوده در عالم دیانتی است که بوسیله حضرت موسی تشریع شده است پیروان این شریعت به بنی اسرائیل و یهود معروف شدند بنی اسرائیل توحید الهی را قائلند و خلقت عالم و ممات حضرت آدم و نوح و ابراهیم را از انبیاء میشمارند و قائلند که مسیح یک از آنها

دارای شریعت نبودند و اولین شریعتیکه خداوند برای مردم فرستاد شریعت حضرت موسی است و برای این منظور بآیه ۲۵ از باب ۴ تورات تثنیه استدلال میکنند که مضمون آن این است و شریعتیکه من برای شما آورده ام در نزد هیچ طائفه یافت میشود با آنکه این آیه دلیل بر نبودن شریعت قبل موسی نیست بلکه مدل بر کمال شریعت موسی است احکام اصلیه شریعت موسی عبارتست از وصایای عشره است که خلاصه آنها از این قرار است ۱ خداوند یکی است ۲ پرستش بت حرام است ۳ نام خداوند را باطل بردن جایز نیست ۴ احترام روز سبت لازم است ۵ احترام پدر و مادر واجب است ۶ قتل نفس ممنوع است ۷ حرمت زنا ۸ حرمت دروغ ۹ حرمت شهادت دادن بر ضرر همسایه نباید ناموس و اموال همسایگان و ست درازی جایز نیست - انتهی -

خفرات تحتانیه یعنی علمای یهود و اصول دیگری برای اسرائیل مرتب ساخته اند که مطابق تلمود حیم مورد نذر کتاب گدولت مردخای میباشد و آنها سیزده اصل است از این قرار: ۱ کل گیه و ت مردخای صفحه ۴ ۱ خداوند حاضر و ناظر است ۲ یکتا و بیهمتاست ۳ نه جسم است نه شبیه بجسم ۴ خداوند قدیم است ۵ غیر خدا را نباید عبادت کرد ۶ بر افکار انسان و تفاسیر ۷ موسی پیغمبر خداست ۸ موسی سرور پیمبران است ۹ تورات از طرف خداست ۱۰ شریعت تورات مسیح وقت تغییر و تبدیل نمیکند (حاشر و شالم) ۱۱ خدا ظالم را مجازات میکند و عادل را اجر میدهد ۱۲ سلطان مسیح از نسل داود ظهور خواهد کرد ۱۳ مردگان زنده خواهند شد زیرا در تورات تثنیه ۳۲-۳۹ میفرماید من میمیرانم و زنده میکنم این تعالیم را صیم از کتابهای مزبور و کتاب گدولت مردخای آورده است و گدولت یعنی بزرگوار است اصول و فروعیکه در تورات مذکور گردیده و علمای آن را شمرده در آورده اند ۱۳ حکم است که آیات عشره مخزون است آیات عشره اصول و بقیه فروع است که در وقت تقسیم میشود اول

[illegible] شهادت دو مرتبه بصوت قوی فرمان سوم حتم یعنی رسومات علی العلی شد عبارت از احکامی است که منبع و علت تشابه دین خداوندی بنی اسرائیل مقرر گشته از آن جمله یکی تفلین میباشد و آن آیه از تورات است که بر روی پوست آهو نوشته و آن را در میان جعبه کوچکی میگذارند و از دو طرف بسته چرمی خرید آن میبندند و در وقت نماز صبح یکی را بپیشانی و یکی را بازوی دست چپ میبندند مدین مستور را علما روایت نموده اند و آیه مزبوره که در آن نوشته میشود آیه ۴ از باب ۱۳ سفر خروج است که میفرماید: این برای تو علامتی است بر دست و تذکره در میان دو چشمت تا شریعت خداوند در دهانت باشد زیرا که خداوند بدست قوی ترا از مصر بیرون آورده است از جمله مکتوبات نیز مطلبی است که در تورات نام صیصیت ذکر شده و آن عبارت از پارچه سفیدی است که شبیه ای آن لاجوردی است و چهار گوشه آن چهار بندکی دارد و هر بندی از چهار نخ ترکیب یافته و آن نخها را با گره گره میزنند مجموع گره ها بعدد اسم یهوه ۷۲ گره میشود این صیصیت قدیمی است و فقط در جمعها موقع تفلین یعنی نماز بسر میبافند و در موقع پوشیدن صیصیت خدا را ستایش میکنند گرایش امر را فرموده است حضرت موسی این امر در تورات سفر اعداد باب ۱۵ آیه ۳۷ مسطور است میفرماید: خداوند موسی را خطاب کرده گفت بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو برای خود صیصیت بسازند... تا بر آن بنگرند و امر خدا را بجا بیاورند از این حکم بطور معلوم میشود که صیصیت باید بسامانی باشد و از این جهت یهود سوای این صیصیت پیراهنی دائما میپوشند که پیراهن صیصیت معروف قدیم امروز است گرچه شاید یک نفر هم پیراهن صیصیت نپوشد معنی کلمه صیصیت حقیقه معلوم نیست قولی در تورات کلمه صیصیت را ترجمه نموده اند حرف علامت جمع است و از این قرار معنی صیصیت تا جها میباشد و از جمله نوشته شود فرست که معنی بوق است و در ایام معینه نواخته میشود و شرح آن در موضع خود خواهد آمد و از جمله لولاب که شاخه درخت خرما است میباشد و شرح آن در ضمن

ایام مقبر که خواهد آمد و از جمله علامات آنستکه مرد باید سر را بتراشند ولی شقیقه ها تراشیده نشود و از جمله علامات ختنه در روز بیست و از آنجمله نیز (مردزه) است که معنی چهار چوبه در است و شرح آن از این قرار است ذکر تورات آیه ایست که مدل بر لزوم قیام با نشار و تبلیغ شریعت در آنست (تورات تثنیه باب ۶ آیه ۶ بعد) ای اسرائیل بشنو... بخنانیکه امروز تو را میفرمایم در دل تو باشد آنها را به پسرانت تعلیم کن در وقت نشستن در خانه و راه رفتن و خوابیدن و برخاستن از آنها گفتگو نما و آنها را بر دست خود ببند و در میان چشمانت مانند عصابه باشد و آنها را بر چهار چوبه خانه و بر دروازه ات بنویس یهود مقصود اصلی از این حکم را نفهمیده و هر روز آنها را این میکنند که اصل آن بر پوست آهو نوشته آن را در جعبه چوبی یا چرمی میگذارند و بچار چوبه در بالای طاق خود میکوبند و در موقع خروج و دخول دست خود را روی آن گذاشته و دست خویش را میبوسند و از جمله علامات که باید همیشه دارا باشد یکی است که باید در جیب خود داشته باشد یعنی در وقت جنگ چکمه این امر در تورات تثنیه باب ۲۳ آیه ۱۲ مسطور است که ذکر آن مناسب مقام میت و مقصود آن است که باید یهود در اطراف بام خویش دیواری بکشند که کسی از آن نیفتد نص این حکم در تورات تثنیه باب ۲۲ آیه ۸ مذکور است هفتم قسم که میصوت بود عبارت از احکام است از قبیل حرمت عضب اموال حرمت خدعه و فریب زنا و در زدی و قتل و گرفتن ربح پول از اسرائیلی و احکام عقد و نکاح و طلاق و حرمت ازدواج با زن پدر و زن برادر یکه دارای اولاد باشد و خریدن غلام از عبری و عبرو و حرمت خریدن غلام از اسرائیل و داون قرض کسی که محتاج باشد و اگر مدیون تا شش سال نتواند قرض خود را ادا نماید طلبکار باید در سال هفتم صرف نظر کند و نیز اگر کسی خانه یا زمینی بگرو پس از پنجاه سال باید صاحب اصل رو کند و نیز زمین را باید شش سال کشت و زرع کرد و سال هفتم آزاد گذاشت و نیز غلام باید شش سال خدمت

حصه به : سر بنده

که و اگر خود غلام راضی باشد که خدمت کند باید دیان یعنی قاضی گوش او را سوراخ کند و غلام تا عمر او را باید خدمت نماید قیمت سوم حکیم بود که عبارت از رسوم است از قبیل نوشیدن پارچه پشم و کتان نخوردن گوشت و ماست یا شیر با یکدیگر زیرا در سفر خروج آیه ۲۶ باب ۳۴ میفرماید بزغاله را در شیر مادرش نپز و در تثنیه باب ۱۴ آیه ۲۱ مرقوم شده از جمله احکام مهمه تورات قضیه قربانی است اگر شخصی خطائی مینمود بایست قربانی برای بیت الله نزد کاهن ببرد تا گناهش آمرزیده شود و نیز زن و مرد در هنگام جنابت بایست قربانی ببرند این قربانیها تا زمان بنوکد نصر برقرار بود و حتی در اوقات پرستی هم قربانی را معمول میداشتند چون بنوکد نصر تمام را اسیر نمود و خانه را خراب کرد در مدت هفتاد سال اسارت عدهٔ از رؤسا و دانشمندان ملت مانند دانیال، عزرا، زروبابل، حجی، حجی و سایرین که بنام مرشد هیگوا یعنی رؤسای اسیران نامیده میشدند بجای قربانی گاو زبون فقره بود نماز و دعا و مناجاتهائی از تورات مزامیر داود و تألیفات شخصی خود برای اسرائیل معین کرد اما دعیه صبح تشریح و ادعیه عصر مختصر است شب عریت میباشد در صبح و عصر حکایتهای سر قربانی نوشته شده گاه آن را در ضمن ادعیه میخواندند صورت احکام قربانیها در سفر لاویان باب ۷ آیه ۳۷ بقرار ذیل است: این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی و قربانی جرم که خداوند موسی در کوه سینا امر فرمود... اجرای مراسم قربانی مخصوص به لاویان و کاهنان بود که از اولاد هارون بودند دیگران در این مدت مجاز نبودند شرح مراسم قربانی در سفر لاویان بتفصیل مرقوم است طالبین مراجعه نمایند.

بعد از موسی مدتی بنی اسرائیل در ظل فرمان داوران و قضات بودند از جمله آنان یوشع بن نون بود

که جانشین حضرت موسی بود و قوم را با راضی متحد سوار و ساخت دیگر عثنیئیل بن قنز که اسرائیل را از دست کوشان سلطان آرام خلاص کرد دیگری اهود بن گرا (چپ دست) که اسرائیل را از دست یادشاه موآب خلاص کرد اسم این پادشاه عگلون بود دیگری شمگر بن عنات که ششصد نفر فلسطینیان را با چوب گاودانی کشت. دیگری باراق بن ابی نوعم دگدعون بن یوآش ابی عزیز بن گدعون که هفتاد برادر خود را کشت و خودش هم بدست زنش کشته شد یاعیل گیل عابدی و یفتاح گیل عادی که اسرائیل از دست عمونیها نجات داد و دختر یگانه خود را مطابق نذری که نموده بود قربانی کرد این شخص نذر کرده بود که چنانچه خداوند او را از دست دشمنی نجات دهد در بازگشت چون محل خود رود و کند هر که را اول مشاهده کند قربانی نماید اتفاقاً اولین کسیکه بنظرش آمد دختر شش بود که فرزند یگانه اش بود و او را قربانی کرد دیگری بوعز که کسی پسر و دختر و ثروت و دارائی روت موآبیه را بزنی گرفت و حضرت داود از اولادهای آن زن بوجود آمده است دیگری عبدون بن هلل و دیگری شمشون این نوح بود که قوت بسیار داشت و جمعی از فلسطینیان را اهلاک کرد. بالاخره او را گرفتند و بوسیلهٔ معشوقه اش که دلیله نام داشت موهای سرش را تراشیدند و از این جهت قوتش سلب شد و او را گرفته کور کردند و در مجلس بکار واداشتند پس از چندی در روز عید او را بیرون آورده بستونهائی که سقف بر آنها قرار داشت نزدیک شمشون در آن روز که بواسطه روبیدن موهایش قوتش بازگشت کرده بود دستهای معبد را گرفته بنا را خراب کرد و قریب هفتصد نفر را با خود هلاک ساخت دیگری علی گوهن گادول بود و دیگری شموئیل نبی است. بعد از شموئیل سلاطین شمشوی عهد او امور شدند از قبیل شائول که بر اثر نافرمانی خدا معقول گشت پس از شائول حضرت داود و بعد حضرت سلیمان سلطنت یافتند بعد از او پسرش رحبعام بود که کار منافقت شد [illegible]

Provided by the Afnan Library

در بارهٔ اقسام یهود پس از سلیمان ابو الفضائل در کتاب فرائد چنین میفرماید ص ۱۶۴ تا ۱۷۱

اقامات یهود و کیفیت تفرق آن - اجمال آن این است که چون بنی اسرائیل بسبب ظلم حضرت عیسی و نزول تورات از عبودیت فراعنهٔ مصر نجات یافتند و در اراضی مقدسه بهرت مقیم و ساکن شدند تقریباً مدت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان بتوسط روسای انجا نسبت باسم قضاة مذکورند منظم بود تا آنکه بتوسط صموئیل نبی ثانول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او بطالوت تعبیر رفته سلطنت جالس شد و بسند قضاوت و انتخاب تخت ملکیت وارث ندگشت. و پس از گشته شدن ثانول بشرحی که در کتب عهد عتیق مذکور است بحکم خداوند تبارک و تعالی حضرت داود از سبط یهود پادشاه بنی اسرائیل شد و بعد از آنحضرت سلطنت بفرزند رشیدش سلیمان انتقال یافت. و در ایام مذکور امور بنی اسرائیل در غایت انتظام و دین الهی در نهایت قوت و یادی در حضرت یکدیگر متفق و کلمهٔ ملت متحد و مهابت قوم در قلوب ملوک همجوار مانند سواد ارم و مصر متمکن و راسخ بود. پس چون حضرت سلیمان وفات نمود امت مختلف شدند و سبط از اسباط بنی اسرائیل یا ربعام بن نباط را که از نسل حضرت یوسف بود بر خود پادشاه نمودند و دو سبط که عبارت از سبط یهود و سبط بنیامین باشد رجعام پسر حضرت سلیمان را بسلطنت منصوب داشتند و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود و دیانت موسویه بدو مذهب بزرگ انشعاب یافت و تشتت حرب و قتال بین فریقین اشتعال پذیرفت و قوت ضعف و مملکت باختلال و توحید بشرک مبدل شد زیرا که یا ربعام مذکور از خوف اینکه چون بنی اسرائیل هر ساله برای حج و قربان بقدس شریف که پای تخت ملوک آل داود بود میرفتند مبادا اندک اندک قلوبشان بسلطنت رجعام فرزند سلیمان مایل شود و موجب زوال سلطنت آل افرائیم

آل افرائیم گردد قطعهٔ در مدینه سامره که بعبری شومرون معبرات مذهبی بنا نهاد و دو گوساله زرین بر آن منابر منصوب داشت و قوم را از حج بقدس شریف و ذبح در مذبح سلیمان منع کرد و بعبادت اسرائیل راتحدیس افند و عجل زرین و احترام تماثیل منقوشه و مجسمه نمود. و اندک اندک دواعی مخالفت و نزعات مخاصمت فیما بین ملوک افرائیم و ملوک یهود ممکن و رائج گشت تا روابط مخالطت و مواکلت بین الطرفین منقطع شد و حروب هیئه و قتال مذهبیه چنانکه کتب متعدده عهد عتیق از آن ناطقند بین الفریقین قیام نمود و حریک از ملوک یهود و اسرائیل برای قوت و غلبه بر خصم بملوک فینیقیین و ملوک مصر که در آن اعصار بمراتب تمدن و قوت و شوکت و وفور علم و ترویج صناعت مشتهر بودند تقرب جستند و عوائد آنان را که خلاف شریعت تورات بود در دین الهی داخل نمودند و بجهت تقرب باین امم و غلبه بر یکدیگر ملوک و شاهزادگان اصنام را در معابد خود منصوب داشتند و بضلایح انبیا و متعدین مواعظ مقطعین و تحذیرات متعدده تمسک و استصغاء نگشتند تا آنکه سخت قهر ملوک آشور را بر افرائیم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت و اکنون قلیلی از سامریه در بلاد نابلوس شام ساکنند و معبدی در کوه جزریم برای عبادت دارند و سامریه بانکار نسخ تورات معتقدند و بسائر کتب انبیای بنی اسرائیل معتقد نیستند و پس از انقراض بنی افرائیم سلطنت ضعیفی در خاندان یهود باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز بغلبهٔ ملوک بابل منقرض گشتند و از عزت و شوکت بانکسار دولت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال کسر و دلت ثانیاً برحمت و مرحمت ملوک ایران از ذلت و اسیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف ایمن و متمکن گشتند و در این کره بسبب اختلاط با اهل بابل و اهل مصر که در آن اوقات بتمدن و وسعت معارف نامور بودند بشیع مذاهب فرعیه دیگر القاء نمایافتند از قبیل فریسیون و صدوقیون و اسینیون و

شیرابوتیون

Provided by the Afnan Library

یا ابو یوسف کردار اهل تقدس بعض ایشان اشاعت شده است در تاریخ یوسیفوس عبری و فیلو
مؤرخ و جغرافی نویس و این شیخ و فرق و مذاهب هریک خود را حافظ حقیقی شریعت تورات
میپندارند و دیگر بر اهل تشیع یا گاشتند و در این اثنا حضرت عیسی علیه آلاف التحیة والثنا
ظهور فرمود و قوم یهود را بشریعت جدیده و سنن بدیعه دعوت نمود ولکن یهود بظهور آیات و معجزات
گشتند و با یکدیگر میباید با سلطنت ظاهره ظهور نماید و وارث قوت و شوکت و تاج و تخت داود شود
فرقه گشتند و حضرتش را تکذیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آن وجود اقدس را صلب و شهید
نمودند تا کلمه عذاب ایشان نازل شد و پس از آنکه چهارصد سال در قدس شریف ساکن بودند بغلبه
طیطوس قیصر رومانی ثانیا پراکنده و متفرق گشتند و این تفرقه و پریشانی ایشان در ظهور اسلام مرتفع
گردید تا آنکه الیوم شاهد و جمیع بلاد من المشرق الی المغرب متفرق و منطوی و قلیلی از هر
مذهب بسم قرائین و ربانین برای اعتبار متبصرین باقی و موجود. و طائفه قرائین کتب عهد جدید
مذمتند و لکن تبلیود و تقالید و تفاسیر آن معتقد نیستند و طائفه ربانین پس از اذعان کتب عهد
جدید دارای مورد و معارفشان بر تفاسیر تلمودیه و حتا و برآرا علمای یهود آنست که
یهود تا در ظل قوانین تورات بودند و احکام الهی را عامل بودند مورد احترام و تعظیم معاصرین خویش بودند
و هر بعلم و حکمت آنان اذعان داشتند حتی از قوانین کتب آنها استفاده میکردند یوسیفوس
مؤرخ معروف اسرائیلی در کتاب تاریخ خویش در بحبوحه داستانی گاشته که ترجمه آن از رساله
شریعت موسی و یهود بخط علاحده گاشته میشود (تاریخ یوسیفوس ورق ۱۲) -

تلمی که از جانشینان اسکندر مقدونی بود و بپای تخت در مصر بود اراده کرد که جمیع کتب عالم را
جمع آوری نماید تا بداند که قوانین کدام یک از سایرین بهتر است آنرا انتخاب کند و در مملکت خود رواج

دهد

دهد و نفر از بزرگان مملکت خود را که دارای علم و دانش بودند یکی ارتیابوس دیگر عذیا یوس
آنها را مأمور میکند این و نفر هفتصد نوه و پنج جلد کتابهای مختلف از اطراف جمع کرده برای تعلم
میبرند پادشاه بسیار خوشحال گردید و گفت اگر پنج کتاب دیگر بدست میآوردیم کمال جهد را میکردیم
میتوانستیم از هر کتاب یک قانونی اخذ کنیم امنای پادشاه بدو گفتند که از این کتب منظور اصلی
شما حاصل نخواهد شد مگر آنکه کاهن بزرگ یهود که در اورشلیم است نامه مرقوم فرمائی تا بعلمای زود فرستادن
یهود را با کتاب تورات کتب بنیارا در نزد پادشاه حاضر سازند و بیونانی ترجمه شود تعلمی را این پیشنهاد
آمد هدیه بسیاری با چند تن از امیران و بزرگان خویش نزد کاهن بزرگ فرستاد و منظور خود را در
مراسله بیگاشته ارسال داشت کاهن بزرگ کتب متقدسه را با هفتاد نفر از دانشمندان بهمراهی العازار
کاهن مدبر بار تعلمی بمصر فرستاد پادشاه آنها را با کمال احترام پذیرفت و برای هریک منزل و اثاث
تهیه نمود و غلامان برای خدمتگزاری گماشت و هریک را ترجمه کتب ۱۲ دار نمود و ۷۲ جلد کتاب از زبان
قدوش یعنی مقدس کز زبان تورات است بزبان یونانی ترجمه نمودند و بسیار خوشحال شد و بغت
زیادی ترجمانها بذل نمود و هزار بدره زر با نظام آنها بهای گرانبها و نفیس برای خانه خدا فرستاد
از جمله میزی بود از طلای خالص که نقشه تمام شهر مصر و نقشه تمام شهرهای یهود اورشلم و اطراف
آن منقوش بود این میز را برای کاهن بزرگ فرستادند و در ورق ۱۳ بگوید انشوتولیا طلب
بر سیلی یا دنی القوش قیصر هقدونی از زمین یهودیان کتاب تورات را گرو هفتاد نفر از بزرگان و
علمای آنان را در شهر اسکندریه مجتمع ساخت و بخواهش او تورات را بزبان یونانی ترجمه نمودند و در
مقابل اسرای یهود را که در مملکت او بودند آزاد ساخت و بکاهن العازار کاهن بزرگ را حاضر نمود تا
احکام تورات را تعلیم دهد و در تاریخ یوسیفوس از این قبیل مطالب که دلیل بر عظمت یهودیان است

در ورق

ورق ۲۳ و ورق ۲۴ و غیرها ذکر شده است از جمله این داستان است که در دوره آبادی
خانه در زمان حشمنیه که همگی دول که معاصر با اسکندر مقدونی بوده است اتفاق افتاده گویند چون
اسکندر بر کل سلاطین و ملوک و امرای عالم غلبه نمود شبی در خواب چنین دید که شخصی با او میگوید فردا چون با او رسیدم
دارو شوی شخصی صورت من خواهی دید این را بدان که تمام فتوحات تو از من است چون او را
ببینی در حضورش سجده نما و بسیار متعرض و محترمش بدار روز بعد اسکندر در این استقبال کند کان
حشمنیا که هیکل دول میرسند و او را همان شخصی میبینند که در خواب مشاهده کرده بود بی اختیار از اسب
پیاده میشود و در حضور او سجده میکند همراهان اسکندر سبب این تعجب میکنند و علت را از او می پرسند
خواب خود را برای آنها بیان میکند بعد از او وارد اسلیم شده بیت را زیارت میکند و تبرعاتی تقدیم
مینماید و تقدیمی که عبارت مجسمه خودش که از طلا بوده است باو هدیه میدهد که او را در بیت بگذارند چنانچه
میگوید وضع مجسمه در بیت الهی حرام است دلی یادگاری دیگری برای تو قرار میدهم و آن این است
که هر پسری از کاهنی متولد شود نام او را اسکندر خواهیم گذاشت تا اسم تو در میان قوم خدا شهود شود
اسکندر راضی شد طلاء و نقره و جواهرات زیاده را دیان و کاهنان تقدیم کرد و از این سبب نام
اسکندر در میان آن قوم معمول شد حتی اسم بعضی از سلاطین آنها نیز اسکندر است انتهی ....
یهود از این عوالم و دیانت خویش بی اندازه محکم و استوار بوده و دین خود را با شئون ظاهره تبدیل
نمینمودند در تاریخ یوسیفون داستانی نگاشته شده راجع بیک زن و هفت پسرش که چون از عبده
بت خودداری نمودند پادشاه بت پرست آنها را بشهادت رسانید در فوق ۱۵ از تاریخ یوسیفون
چنین مسطور است که چون انیتوخوس بر بنی اسرائیل مسلط شد خرابیهای بسیار وارد آورد و در بیت المقدس
بتی را نصب نمود و یهودیان را مجبور کرد تا در مقابل بت سجده کنند عده بسیاری بواسطه تلف امر

پادشاه

پادشاه شهید شدند از جمله مادری را با هفت پسر گرفتند و آنها را پیش بت وادار کردند پسر اول گفت
من بت را سجده نمیکنم زیرا که خدا در شریعتش گفته میشوم پادشاه امر کرد او را در روی تابه داغ قرار
دادند و هنوز زنده بود که زبان او را بریدند و دستهای او را قطع کردند پوست سر او را کندند و میان
تابه میانداختند پسر دوم را نیز آوردند و پیش بت وادار کردند پادشاه گفت وای بر تو ای
بی رحم اگر بگذارم من دست بیایی بجان من دست نیابی باین سلطنت مغرور مشو عنقریب بخواری
خواهی شد و من در نزد الهی دخیل خواهم گشت و تا ابد الآباد زنده خواهم بود پادشاه امر کرد اعضای
او را از یکدیگر جدا ساختند و روی تابه انداختند او نیز باین حال جان سپرد پسر سوم نیز بهمین
منوال بخانی گفت و جان داد سخنی داد که امراء و بزرگان متعجب شدند او را نیز بهمان شبیه
برادران او را نیز باین منوال بقتل رسانید و در ورق ۱۵ میگوید انیتوخوس یونانی پادشاه بزرگ
خواست یهود را از ایمان خود سرنگون سازد و چون قبول نکردند صدمه بسیاری را کشت و اورشلیم
مقدس را خراب کرد و این گالوت دفعه سوم است که برای یهود پیش آمد (از کتاب شریعت یهود
تالیف جناب آقای مشتاقی نقل شد ملخصا) یهود بر حسب نصوص مقدسات دارای اعیاد و ایام
متبرکه هستند که خلاصه آن در ضمن احکام از کتاب شریعت موسی و یهود نقل میشود یکی روز سبت است که
احترام آن لازم و در ضمن احکام عشره وارد شده (دیگر) عره ماه زیرا بین یهود معزز و محترم است زیرا
در سفر اعداد باب ۲۸ آیه ۱۱ میفرماید در روز اول ماه‌های خود قربانی سوختنی برای خداوند دو گاو
جوان و یک قوچ و یره بره بی عیب ز.... اما شرح همین مطلب است بمناسبت ذکر ماه خوب
مختصری در بارهٔ ماه و سال یهود نگاشته شود سالهای عبری و ماه‌های آن ماه‌های عربی کیهان است
منتهی یهود برای اینکه اعیاد خود را از روی فصل بگیرند طوری قرار داده اند که شبیه ماه‌های شمسی میشود

Provided by the Afnan Library

یعنی در سال غره چند ماه را دو روز حساب میکنند با آنکه در اسلام یک روز است بنابراین
در سالی ده روز اضافه میشود از اینجهت هر سه سال یکسال سیزده ماه حساب میکنند این امت
کرباماه‌های شمسی مطابق آمده و اعیادشان در فصل معین واقع میشود در روز اول ماه مثل نوروز شنبه
کار حرام نیست ذبحی برای مردگان خیرات و میراث مجری میدارند و جمله اعیاد و عید صبح یا عید مصاص
میباشد که در ۱۵ ماه نیسان است این عید بیادگاری است که از مصر خارج شده اند که صبح
یعنی گذشتن است و چون خداوند در چهارم همین ماه اول زاد مصر بهار کشت و از درخانهای
بنی اسرائیل عبور کرد عید صبح میگویند آقا وجه تسمیه مصاص آن است که در موقع خروج از مصر
چون توشه نداشتند در یک منزلی آرد و خمیر کرده و بطور فطیر پختند یعنی مصاص خمیر فطیر است
این عید را جملا اعیاد بزرگ بشمار میرود زیرا از ظلم فراعنه نجات یافتند علما یهود کتابچه بنام
هگادا یعنی سرگذشت نگاشته اند و ایاتی هم از سفر خروج آورده اند این کتاب در آن شب
مخصوص خوانده میشود اغلب از یهود آن را میخوانند ذبحی معنی آیات را نمیفهمند زیرا بآن لغت عارف
نیستند و تقریبا مثل مسلمین این ورد هستند که عبارات قرآن را میخوانند ذبحی چون عربی است
آن را نمیفهمند ذبح این عید اتواب نوحی است که باید مجرا گردد و ذبح شراب بسر کرد کاهو بفصل
گشنیز و چیزیا یکی تلخ باشد بیاورند و ران بصر ذبح این شب میخورند مخصوصا در این شب باید
شراب را چهار کاسه یا چهار پیاله بیاشامند و زیاد تر از آن جایز نیست و اصطلاحی برای این وارند که
میگویند اربع کوسوت یعنی چهار جام در این عید حکم حج هم وارد شده که زیارت بیت المقدس را بود
حکم عید مصاص در تورات تشنیه از باب ۱۶ از آیه ۱ ببعد مذکور است میفرماید در ماه ابیب آزا نگه دار و ذبح
نگه دار... خمیر مایه نخورد هفت روز نان فطیر بخور... الی آخر ایام این عید هفت روز میباشد

بقیه: فطیر

بقیه: تورات ذبحی علما یک روز اضافه کرده اند یهود قبل از این عید ظرفهای سیمین خود را میشکنند
میشکنند و در آن فطیر را تهیه میکنند و اگر کیانه گندم در آن پیدا شود تمام را بیرون میریزند و
اگر برحسب تصادف کیاه قبل از این عید در میان چاه آبی کرا از آن مینوشند چند دانه گندم بتدریج
آن ریخته باشد در عید صبح از آن چاه آب نمینوشند و هر چه قبل از این عید مورد استعمال بوده را
شستشو میدهند ذبح این عید روز اول و آخر کارحرام است بقیه تورات ذبحی علما دو روز اول
و دو روز آخر را حرام کرده اند انتهی... نگارنده گوید علما یهود برای شب هفتم عید فرح کتابی
ترتیب داده اند بنام مسدر شبیعی لیل شلشل فتح یعنی قانون شب هفتم عید فطیر یهود و این کتاب
کم تا اندازه هم مفصل است باید در آن شب بخوانند ذبحی مطالب آن را نمیفهمند زیرا بآن لغت آشنا
نیستند و چون بخط عبری نوشته شده الفاظش را نمیخوانند آقا علما یعنی آن اطلاع دارند
نگارنده این کتاب را که در وینه چاپ شده بود چند سال قبل در همدان مشاهده کرده و بعضی از دانشمندان
یکی که مومن بامر مبارک بودند مطالب آن را برای نگارنده این اوراق ذکر کرده اند مندرجات
این کتاب بسیار عجیب است و اغلب آن اقوال علماء است که درباره ظهور مسیح گفته اند مندرجات
عمده آن را در شرح اشعار نعیم تفصیل نگاشته ام در اینجا خلاصه نکته آن را ذکر مینمایم و از این است
یکی از علما میگوید از جمله علامات ظهور مسیح آن است که طبیب بهای مرض گوشت باشد
و چون جستجو کنند در تمام دریاهای دنیا یکدانه ماهی یافت نشود در آن وقت مسیح بن داود ظاهر
شود و از این قبیل مطالب در آن کتاب بسیار است اکنون بذکر بقیه ایام متبرکه یهود میپردازیم فوائد
کتاب جناب عشقی خلاصه نمود و نگاریم ماه سوم سال که ماه سیوان باشد از اعیاد محسوب است
زیرا در این ماه بنی اسرائیل وارد بیابان سینا شدند و در ششم ماه آیات عشره نازل شد چنانچه در سفر

خروج

شیعی: هفت

حروج باب ۱۹ آیه ۱ مسطور است و در تورات تثنیه باب ۱۶ آیه ۱ ذکر عید بنهاء عید نور
ذکر شده است که آن را شنبوعوت و پنگوزم مینامند در عید نزول تورات یک روز کار حرام است
و کی علی یک روز بآن افزوده اند چون آیات عشره در این روز نازل شده شب اول را احیا
میگیرند و در آن مخایم را تلاوت میکنند و برای آمرزش اموات و سلامتی خویشان اطعام مینمایند
در ۱۵ ماه هفتم عید سایبان معروف به سکوت میباشد چون در دوره چهل ساله بنیان در زیر
چادر و سایبان سر میبردند باین اسم معروف شده است عید قصی و شب عموت و سکوت نص تورات
است که باید نذر و قربانی و عشر اموال خود را تقدیم کنند ایام عید سکوت هفت روز است روز اول و روز
هشتم هم بنام عصرت موسوم است در این عید علی را اجرا میکنند بقرار ذیل یکدانه اترج و چند شاخه
مرد و چند شاخه بید و یک شاخه خرما را بهم بسته نمونه اترج را چهلوی آتش میگذارند یکنفر بر میخیزد
مقدار خود یکچرخ میدهد و بچهار طرف مشرق و مغرب و جنوب و شمال دور میزند در حالیکه اترج و شاخه ها را در
دست دارد و بعد سر بطرف آسمان میکند در حین این اعمال آیات شکرانه را میخواند که ترجمه بعضی از آنها
این است شکر نمائید خدا را که فضل او شامل است . خدایا ما را نجات بده اینک خدایا ما را فیروزی بخش
علما برای این شاخه ها و اترج تفسیرهائی کرده اند میگویند برگ مرد اشاره بقلب انسان است برگ
بید اشاره به یکی چشم است اترج اشاره بقلب است شاخه خرما اشاره بقامت انسان است یعنی خدایا
لطف خود را چشم ما را قلب ما را قامت ما را پاک و مصفا کن و از گناه دور ساز در هفت روز این عید یک دسته
دعائی است معروف به هوشعناه یعنی نجات خدا که میخوانند و اغلب آن درخواست ظهور مسیح است روز
آخر که عبرت نامیده شده سبحه تورات نیز معروف است یعنی شادی تورات زیرا تلاوت ورد تورات
تمام میشود و باید از سر گرفته شود و علت آن این است که علماء تورات را بچهل و چهار قسمت کرده اند و هر

روز شنبه یک قسمت آنرا در کنیسه ها و خانه ها میخوانند هفته آخر مصادف با این ایام میشود که در
روز که شادی تورات است عده تورا تهائی که بر پوست آهو نوشته شده کنیسه میبرند و سپس جزوه های
کوچکی تهیه شده است از اثمار خمسه تورات که در کنیسه باشخاص میدهند بخوانند و باین طور تورات ختم
میشود تبریکات و اعانات در این روز برای کنیسه و تورات اجزیادی دارد و شنبه بعد از آن روز دوم
تورات را از سر شروع میکنند شب ج این عید دامر بنگاه داری آن در شعر اعداد باب ۲۹ آیه ۱۳ تا
آخر بیان فصل ۲۹ آیه ۳۵ مذکور است در این ۳ عید که ذکر شد باید اشخاص بحج بیت رب روند یعنی بیت المقدس
و هر کس باید بقدر استطاعت خود هدیه همراه داشته باشد دست خالی نرود و پس از خطبه قربانی و مانی یا
حج در موقع این سه عید و تقدیم قربانیها در آنجا موقوف شده آمرزش و برکت خواهند یعنی زیارت
میرود ولی داخل معبد نمیتوانند بشوند زیرا هیود از معبد راه ندهند مگر اینکه خود را بمسلمان معرفی کنند اما
علمای یهود برای اینکه از این مطلب جلوگیری کنند این طور میگویند که در موقع خرابی اشیاء مقدسه
بیت داوریم و تیمم در قدس الاقداس بزمین فرو رفت و غائب شد اگر شخص از اسرائیل بهر عنوان که باشد
داخل معبد بشود آن اشیاء مقدسه در زیر پای او خواهد بود و این گناه بزرگی است از این جهت
یهودیان که بسبب المقدس میروند وارد بیت نمیشوند و در پس دیوار گریه زیارت خود را انجام میدهند
نقاط دیگری در بیت المقدس هست که بزیارت آن هم میروند از قبیل جبرون که مقام آدم و ابراهیم
و اسحق و یعقوب و زوجات آنها است در این مقامات هم باید خود را مسلمان جلوه دهند و یا از دور
زیارت کنند حکم حج در سالی ۳ مرتبه در تورات تثنیه باب ۱۶ آیه ۱۶ مسطور است که میفرماید در این
سه عید بحضور خدا بیاید و برای او هدیه بیاورید آخر خطبه ایام تمیز گیهود ایام توبه و کفاره است که در
سال یک مرتبه است و از اول ماه هفتم تا دهم آن ماه ادامه دارد در روز اول عید نباید بکاری اقدام کرد

باید شود

اوریم و تمیم : سنگ بیه جواهرات روریم : خانه ها

باید شود فرعی گرفته بتوانند و قربانی نگذرانند و این فصل مفرد است و این باب ۲۳ آیه ۲۳ است علمای یهود
بر این عید آخر ده و بعضا چهل روز را گرفته اول ماه ششم شروع میشود و به نهاء هفتم خاتمه میابد برای
روزه گرفتن مستحب استاند زیرا میگویند که حضرت موسی دفعه ثانی که الواح را بقلم خدا نوشت
در این ایام بود روزه واجب یهود هم در همین این چهل روز واقع است روزهای دوشنبه و پنج شنبه نیز
روزه گرفتن مستحب است باب ۲۹ روز دهم ماه هفتم عزیزترین روز یهود است و چندین اسم دارد از قبیل
کیپور و این یعنی روز کفاره و جلیل و یوم تعنیت یعنی روز بخشش و عموما آن را روز روزه بزرگ میگویند
و در تورات هم شبت شبتون یعنی سبت سبات مرقوم است در این روز کار بکلی حرام است و جزای
فرائض قربانی برای رفع گناه گناه و این روز بعهده کوهنگا دول یعنی کاهن بزرگ بوده است که در
حق ملت هستدعای کفاره گناه میکرده و مدت این روزه از غروب آفتاب غروب آفتاب بوده است
و هر شده که اگر کسی این صوم را بشکند از قومیت منقطع شود و در میان جماعت راه نداشته باشد قربانی
این روز از سایر قربانیها امتیاز داشته و رسم چنین بوده است که در روز این هفته تا روز بعد از آن روزه
اولا داوکه کوهن کادول میشدند بامر خدا بنحو رفتار میکردند و بز نر میآوردند یکی را بنام خدا و دیگری را
بنام عزازیل یعنی شیطان آن وقت قرعه میکشیدند آن بزی که باسم خدا در میآمد کاهن بالباس
مخصوص و قانون معین برای خدا او را قربانی میکرد و این کفاره گناهان یکساله ملت است اما آن بز
که بنام شیطان اختصاص میافت پس از قربانی بز خدا کاهن دستهای خود را بر سر بز شیطان
میگذاشت و خطایا و گناهان ملت اعتراف میکرد بعد او را بنحو زنده شخص حاضر میداد
آن شخص بز را در میان بیابان بی آب و علفی میبرد و رها مینمود و پس از مراجعت لباس خود را شسته
و خود را هم شستشو داده بعد داخل اجتماع میشد و این کفاره گناه در سفر لاویان و قیصه بز نیز در لاویان

باب ۲۳ آیه ۲۷ بعد مسطور است: و در این ایام که کوهنگادول در میان نیست و یهود تقدس
الاقدس نیستند در هر نقطه چنین افتار میکنند که یکروز قبل از یکیپور مردان سیران خود سمای
خانگی و زنهای مرغهای خانگی برای خود آماده میکنند عاخام وارد خانه ها میشود و آیا یکی مریض است
یا خود او مرغ را بدست میگیرد و شخصی که این مرغ برای کفاره اوست دست خود را بر سر مرغ میگیرد از
پس از اقرار گفت آیا که این خروس یا مرغ جانش عوض جان تو و جان او کفاره تو باشد مرغ را ذبح کنند
در هفتاد روز تمام ملت شستشو میکنند بعضی در آب روان سر و غسل مینمایند و در کنیسه حاضر شده صوت
یعنی چند نفر خوانند که عبارت از چهل حضر است قبل از غروب آفتاب هر صائم شده بکنیسه میرود و آیا یکه اطفا
جمع کرده اند میخوانند تا نصف شب و روز را تا یک ساعت بعد از غروب در کنیسه هستند و تمام را شب بیدار
هستند و در ضمن شرح قربانیها یکه در این روز معمول بوده میخوانند کتابی را که میخوانند یوم عید و یکیپور میباشد
که باندازه نصف تورات حجم آن است داخل کردن آب در دهان و سرمه کشیدن بچشم و خوابیدن زن
شوهر در یک رختخواب حرام است و روزه را باطل میکند حتی بچه های هفت ساله خود را وادار میکنند این
روزه را بگیرند با اینکه بر بزرگان واجب است و انبیاء بنی اسرائیل چهار روزه دیگر برای قوم تعیین نموده
اول در ماه چهارم هفده ماه تموز بت زیرا در این روز تختین بت الحضرا در هیکل مقدس شکستند دوم در روز
پنجم ماه آب که ماه آب نوزده شهر را تسخیر کرده قوم را اسیر نمودند سوم در روز سوم ماه هفتم چیا فرض در ماه دهم
طبت در این ایام این روزه ها را اهمیت نمیدهند از طرف استر مرخا که شرح آن را ذکر کرده گرفتن این روزه را بر آنچه گفته شد
افزوده و با انکه روزه واجبی در تورات مخصوص است همان روز یکیپور است و چهار روز دیگر که انبیای
بنی اسرائیل فرموده اند این سه روز روزه بیاد واقعه استر و مردخای است تفصیل این داستان در
کتاب استر که عزرا کتبیم یعنی نوشته شدگان است در کتاب مقدس عنوان ذکر شده این کتاب

Provided by the Afnan Library

عادلان میباشد این طائفه تورات موسی و کتب انبیا را قبول دارند و احکام تورات را بظاهر
عمل میکنند و بتاویل قائل نیستند عقیده بحالة بعد از زنده مجازات و مکافات را در بهشت
و معتقدین بمجیء عالم بعد را استهزا میکنند از جمله استهزاهای آنها این سوال است که در فصل اربعه
شرح آن ذکر شده و تفصیل محتاج بقدمه است از این قرار: احکام در توراة امر
برادران بنسبت بیکدیگر میباشد که اگر برادری فی المثل متاهل شد و از زوجه خود فرزندی پیدا نکرد و برادر
برادر کوچکتر دارم است که آن زن را بگیرد و اولادی بکه پیدا کند بنام برادر متوفای او خواهد بود و اگر
برادر کوچکتر تزویج زن او متوفای وصی نشود باید حکم کفش کنند اگر حلوصا نام دارد مجری کنند
و بعد آن زن بدیگری شوهر نماید حکم کفش کنند در تورات تثنیه باب ۲۵ آیه ۵ بطور است
بیستم باید..... اگر ان مرد بگرفتن زن برادر ش راضی نشود زن برادر برود بدروازه نزد مشایخ مرود و
بگوید که برادر شوهر من از تزویج من انکار دارد مشایخ باید آمزد طلبیده و تزویج و دارش کنند و اگر
انکار نماید مشایخ کفش و دراز پایش کنند و در رویش آب دهان بیندازند و او در جواب بگوید کسی که خانه
برادر خود را بنا نکند عزیزش این است و در اسرائیل خانه کفش کنده خواهد بود آنها حکم
امروز هم جاریست و خیلی سختی مجری میشود و کفش مخصوصی تهیه میکنند صد و پنجاه نفر بعالم بعد
قائل نیستند از حضور ایشان این سوال را میکنند بطور استهزا که هفت برادر بودند برادر بزرگ زنی گرفت
و بی اولاد فوت شد آن زن شش نفر دیگری بعد از دیگری آن زن را نکاح نمودند و همگی از آنها
دارای اولاد نشدند یا در عالم بعد که شما قائل هستید این زن بکدام یک از آن شوهرها متعلق است
رفقا هیچ بسیای در بین این دو فرقه صدقین و سفوریم اتفاق افتاده است که در تاریخ یهود
برق ۲۹ و برق ۳۲ و غیره مسطور است نتیجه این اختلافات که همیشه جنگ و جدال خونریزی است

Provided by the Afnan Library

فولتیر فیلسوف وسی در کتاب فلسفة الحیات میگوید فریسیون دسته ئی هستند که میگویند ممکن است بوسیلهٔ اعمال و عادات مذهبی حیات دیگری را تحصیل نمود و حیات ظاهر را باطل میدانند و کاتبان میگویند ماورای حیات ظاهری دیگر هیچ حیاتی متصور نیست و شیعهٔ ازان دراین است که هیچ وقت در نفس خود حیاتی را که خارج از حیات جسمانی است تصور نکنند و پرستش ننمایند انتهی فرقهٔ از یهود بوده اند که عزیر پسر خدا میدانستند چنانچه در قرآن مجید این مطلب تصریح شده و جرجیس صال انگلیسی در کتاب المقارنة فی الاسلام نیز آنرا ذکر نموده چنانچه در ترجمهٔ عربی آن کتاب که در هاشم شامی نگاشته شده و در مصر بطبع رسیده در ص ۲۱ چنین مسطور است قوله فاذا قرأت محمد اکان فی بشریته مقتنعا بصحة رکن التوحید من دینه وهو الرکن الذی زعم انه قد زاغ عنه الناس طرا الا الوثنیون فقط بل النصاری ایضا علی اختلاف فرقهم ممن اتخذوا عیسی الها علی ما هی حقیقة مذهبهم وممن فسدت عقیدتهم حتی عبدوا العذراء مریم والقدیسین والصور وکذلک الیهود الذین جعلوا عزیرا ابنا لله کما قرر فیهم القرآن (سورهٔ براءة آیه ۳۰) سهل علیک ان تدرک کیف خیل له انه اذا افقد الناس من قومه هذا الضلال فیکون مداعیا علی اضلالهم فیستحق المثوبة... الخ انتهی فرقهای دیگر نیز در بین یهود موجود ند که در ذیل برخی از آنان را از کتاب جناب مشتاقی اصفهانی و فقه الله تعالی (کتاب شریعت موسی و یهود) بخلاصه نقل مینماید: سابقا درباره صدوقیان و فور اشیم مختصری نگاشتیم... بعدها در میان فور اشیم هم اختلاف پیدا رشد برخی از آنها معتقد شدند که روح انسان بعد از مرگ در جسم دیگری وارد شده و باین عالم بازگشت میکند و پاداش اعمال سابقهٔ خود را میبینند و هنوز هم برخی از یهود چنین عقیده

داشته هستند و از روی تقلید چنین مطلبی را اظهار مینمایند و در کتابها مطالبی از این قبیل نوشته اند بطور مثل میگوید روح فلان شخص در من است که این طور بدن بخت هستم... طائفهٔ دیگر از یهود موسوم بر قرائیم بودند که میگفتند تورات حضرت موسی را فقط باید خواند و اجرای آن و عمل مطابق آن لزومی ندارد اگرچه امروز عنفوان شیخ صدوقیم از بین رفته اند و قرائیم نیز کم شده و منقرض شده اند ولکن بعضا میتوان گفت همرهو بها خزو قرائیم محو شدند زیرا تورات را میخوانند و عمل نمیکنند آیه را که قرائیم برای اثبات منظور خود استدلال میکنند باب یازدهم تورات تشنه آیه ۱۹ میباشد طائفهٔ دیگری از یهود هستند معروف به بنی اسرائیل که فقط سفر پنجم تورات را که سفر تشنیه است قبول دارند و چهار سفر دیگر را معتقد نیستند این فرقه مطابق آیات سفر تشنیه آیه ۱۰ بعد احکامات مندرجه در سفر تشنیه را معتقد شده و از سایر احزاب یهود برکنار و خود را مقدم بر سایر میدانستند کوه جریزیم را مقام تقدس میدانستند مطابق باب ۱۱ آیه ۲۹ سفر تشنیه که میفرماید برکت خود را در کوه جریزیم خواهم گذاشت و در تاریخ یوسیفون درباره این حزب مینویسد که عزرای کاهن امر کرد هر شخصی که از اقوام بیگانه یعنی غیر از یهود زن گرفته است باید طلاق بدهد شخص نفرستاده نام مکان مقدس در کوه جریزیم نمیکنند و مانند یارانعان که مدینهٔ ثومرون را معبد یهود قرار داد او نیز در کوه جریزیم معبدی برای خود بنا کرده بود تا زمان هیرقانوس عبادتگاه قرار میدهد هفتاد لوث کاهن از خواندن تقدیس در چرق (۵) از جمله اختلافات بین یهود در مسئلهٔ صیقیت است بعضی میگویند باید در موقع عبادت او را سر را خت و بعضی میگویند در هنگام عبادت باید آنرا در حال صورت آویزان کرده ماه گذشته کسنند از جمله اختلافات تراشیدن سر و موهت بعضی میگویند سر اسرائیل باید سر خود را تراشیده شود تا رب النوع دریش اهرمن تراشیده میدوان هرکس ایران عقاید باید تورات

استدلال میکنند درست صمیمیت استدلال میکنند کرد رسفر اعداد با بحا آیه ۲۹ میفرماید بحبت
شما صمیمیت خواهد بود تا بران بنگرید... و در پی دلها و چشمهای خود نروید و منحرف نشوید از
این آیه بعضی استدلال میکنند که باید صمیمیت را روی سر بسیند از ند و جلوی چشم را بگیرند و بعضی میگویند
باید صمیمیت را آویزان کرد و بآن نگاه کرد آقا مسئله ریش آیه لاویان باب ۱۹ آیه ۲۷ استدلال
میکنند که فرموده گوشه های سر خود را سترشید و گوشه های ریش خود را تباه مسازید این امر
مخلوق معنی کرده اند و هر کدام مطابق فکر خود عمل میکنند چنانچه قبلا این عبد یاد دار کرا شی بعضی از
یهودیش خود را ترشیده بودند ملاها اعلان کردند که ران اشخاص را کشیده را دهند و ما آنها ممالک
نکنند و آن شخص باصطلاح (جرم) نمودند و اگر دکوچه و بازار با و برسیخورد ندروی خود را از و برگردانند
چاره این کار این بود که این شخص برود بخانه علما و در حضور مشایخ توبه کند ملاها و اهل حکومت میزدند یعنی
چیل ضربه شلاق سیم دار بدن او میزدند و بعد اعلان میکردند که حکم بر است این شخص در اهل جماعت شود
بعضی از یهود اصلا نه سر را میتراشند نه ریش بعضی سر را میتراشند و ریش را نمیتراشند بعضی دیگر فرق
سر را تا شقیقه میتراشند و باقی را میگذارند خدا لاصفا لذا این قبیل اختلافات بین یهودیان با بیا
حل آمیزش و معاشرتی ندارند و وصلت نمیکنند اگر یکنفر یهودی مسیحی شود در نزد عوام منفور است و
باعث ننگ پدر و مادر و خانواده محسوب میگردد طبیات بنیامین این قوم وارد آمده است چه از طرف مسیحیان
و چه از ناحیه سلمین که قسمتی از آن در تواریخ ثبت است از دوران هجوم بخت النصر بیت المقدس تا
دربابل اسیر بودند در این برحسب نبوتی بود که ارمیای نبی فرموده بود و در کتاب او مذکور است پس از
آن که بفرمان سلاطین ایران با راضی مقدسه برگشتند در آنجا نیز نیستند تا آنکه طیطوس رومانی آنها را
متفرق و بیت المقدس را خراب کرد این تفرقه و پریشانی بطور اسلام و فتح بیت المقدس با علی درجه رسید

از جمله

از جمله آنهوسیکه نسبت بیهود مدارا کرده فلکه اسپانیول ایزابلا ست که در سنه [illegible]
کتاب خود صفحه ۲۵۲ و ۲۵۳ شرح این استان را ذکر کرده ایزابل یهود را در انتهای یکی از
مطلب مختار قرار میدهد اول مسیحی شدن دوم کشتن آنها آخر اخراج گشتن جبرانی
از هیچ یک ناخته بود و آنها را طوری سیخ کوبی کرده بود که سر سیخها از داخل تمر پیرون آمده بود
یهودیان را در آن خمره ها انداخته در خیابانها میگذاشتند تا میمردند بعضی را سیاه و زنده و پارچه پارچه میکردند
بحلق آنها فرو میکردند در ظرف سیصد هزار از یهودیان اسپانیول ترک هم چیز نموده مملکت
عثمانی پناهنده شدند و دین مسیح را قبول کردند بعدا از اگر طیطوس غلبه کرد یهودیان از میان
بزرگان خود در هر نقطه که بود نه یک نفر را انتخاب میکردند که از طرف ایشان دفاع نماید یکی از
این نفوس منتخب ربی یهودا بوده این شخص دارای تالیفات بوده است از جمله تالیفات او زرتیم
موعد نیشیم - نزی قیم - قدوشیم - طهروت میباشد منتخب دوم ربی شموئل است که مصنف کتاب
زوبر این شخص سیزده سال از ترس قیصر روم بغار رفته در آنجا بریاضت مشغول بود
منتخب سوم شموئل مصدق که عضویت کنیسه بزرگ را داشته است - چهارم ربی یهوآفس که
دارای رتبه از طرف هیرطوس روم بوده است از این قبیل منتخبین بسیارند گویند خسرو پرویز
ساسانی تصمیم میگیرد که تمام عاصیل داود را از بین ببرد و قتل آنان میپردازد زنی اسیتر خود را پنهان
میکند و از مرگ خلاص میشود پس از مدت پسری میزاید که بعدها در دربار خسرو پرویز آمده و عزتی
مییابد پادشاه او را بوستانی لقب میدهد داود در آن زمان از منتخبین یهود بوده است خسرو
باو وعده داده که اگر دیانت خود را ترک کند و خمر خود را با بدهد بوستانی با شیره و پسر خسرو نیز
همداستان و دوست بوده است از جمله منتخبین ربی حلفتا - ربی شلوم بوده در موقع [illegible]

Provided by the Afnan Library

شیلوه موجون پسر بزرگش قابل نبوده پسر کوچکش را انتخاب مینماید از جمله نفوس معروفه ما در ایام
که نام اصلی او ربی موشه بن میمون بوده این شخص از دانشمندان و دارای تالیفاتی در حکمت و تفسیر
کتب مقدسه است با آرای برهمائی علما یهود همواره از معاشرت سایر ملل گریزان بوده مدار یک
قرن پیش تا کنون نفوسی پیدا شده اند که دارای روح اتحاد و یگانگی نبوده و برای تخفیف ذلت
یهود اقداماتی کرده اند از جمله میل موثر منظوری که از یهودیان انگلستان بوده و ثروت خود را
در راه تخفیف ذلت این ملت خرج کرده هست جمعیت اتحاد الیانس اسرائیلی نیز از مطالب مهمه ایست
که یهودیان فرانسه با آن اقدام نموده و برای ترویج معارف همتی بسزا کرده اند باروان حارش و چراغ
در انتشار این منظور اموال زیادی صرف کرده اند از طرف این جمعیت در اغلب نقاط مدارس ابتدائی
و عالی تاسیس شده هر چند در ضمن عمل بمشکلاتی برخورده اند و در جنگ فرانسه و آلمان کارها تعویق
انداخت ولی پس از جنگ بعملیات خود ادامه داده اند و در مدارس خود مسلمان و مسیحی را هم میپذیرفتند
در ایران نیز مدرسه الیانس موجود هست جمعیت حیوسیوت نیز در همان سال تاسیس الیانس ایجاد شد بکمک از
اهالی همگری در صدد برآمد که مرکزی برای یهود تشکیل بدهد و برای این منظور جمعیتی ایجاد کرده و
مقصودشان آن بود که بهر قیمتی هست حکمت خلطین را از دول متصرفه اخذ کنند انتهی.

عمر شیخوخیت یهوشع علیه السلام و مختصر تاریخ حیات و از این قرار است
که پسر عمران از خاندان لاوی هست و لاوی از پسران یعقوب بود عمران بنا بآنچه در سفر خروج ع ۶
مذکور هست عمه خود را که (یوخابد) نام داشت تزویج کرده و از وی هرون و موسی متولد گردیدند
و چون فرعون دوم پادشاه مصر چون از کثرت نفوس بنی اسرائیل بر سلطنت خود بیمناک بود فرمانی صادر کرد
که هر چه اولاد ذکور در بنی اسرائیل متولد شود و زنده نگذارند مادر موسی پس از تولد فرزند سه ماه وی را

مخفی داشت و آخر کار موسی را در سبدی نهاده و در ساحل رود نیل میاندازی اگرده و خواهر فرعون
مصر او را گرفته و بفرزندی خود پذیرفت و نام مادر موسی نخاد را میگفت او را از آب کشیده ام (خروج
ع ۲) پس از چندی موسی بواسطه نصرت معادی که بحیات آن از عبرانیان کرده و شخص مصری را که
میانست از بیم خط فرعون گریخت بجانب میان رفت و در آنجا دختر یترون کاهن میان را که مستاق
بمصاهره بود تزویج و چندی در آن دیار بشبانی گذرانید (خروج ع ۳) بالاخره در هشتاد سالگی
از طرف خدا بنبوت مبعوث و بهراهی برادر خود هرون بمصر وارد و بدعوت فرعون و نجات بنی اسرائیل پرداخت
(خروج ع ۴) در این وقت (سی و دوم) وفات یافته بود و فرعونی که موسی از او خواست بنی اسرائیل
را بسازد بقول (سی و هوم) و بروایتی من پتاه بوده بهرحال بنی اسرائیل در اول بیست موسی از مصر
خارج و بطرف کنعان (هسپا) شدند و در بین مصر و کنعان مدت چهل سال سخن گذرانیدند و در این مدت
احکام عشره و سایر فروع بوسیله موسی بقوم تعلیم شده و موسی در سن صد و بیست سالگی بسرحد زمین
موعود رسیده (در دشت (موآب) نفسایح و داع آمیز خود را بدوازده طائفه گوشزد فرموده (تثنیه ف
۱ و ۳-۵) در بر زیر کوه (فسجه) وفات یافت و در زمین موآب مدفون شده و قبر او مجهول است (تثنیه ف ۳۴
۵-۸) آقارون برادر موسی که با موسی خدا منصب کهانت مستقر نبود قبل از موسی در فراز کوه هورا
(اعداد ف ۲۰ تا آخر) در سال چهلم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در روز اول ماه پنجم در سن صد و
بیست و سه سالگی وفات یافت (اعداد ف ۳۳ ع ۳۸) و در تورات تثنیه ف ۱۰ ع ۶) وفات هرون را
موسی میگذارد و آقا یوشع پسر نون خلیفه بلافصل موسی قائد شهیر عبرانیان است در اول وی راه وشع
میگفتند (یعنی او نجات میدهد) (اعداد ف ۱۳ ع ۱۶) پس از آن یهوشوع موسوم شد (یعنی
خدا انجات میدهد) (اعداد ف ۱۳ ع ۱۶) و این اسم را موسی بروی نهاده یوشع بن نون جنگهای

Provided by the Afnan Library

خروج اسرائیلیان از مصر جمعاً چهارسال و هشت ماه رحمت بی پایان نسبت بموسی بود و مآلاً آخره
پس ازوی قائم مقام و جانشین موسی گردید غالباً در حروف و زمان بواسطه صداقت و امانتش
مرجع خدمات عمده میگردید و در وقت جنگ بنی عمالیق که در رفیدیم وقوع یافت یوشع سردار سپاه
بود (خروج ف ۱۷ ر ۹ - ۱۴) و با موسی در کوه سینا که کوه بیشین معروف است همراه بود و هنگام
نقل و تحویل خیمه و خفا یکه بآن تعلق داشت امین بود و در موقعیکه موسی از قوم برای آوردن الواح
احکام غیبت فرمود و مدتی بطول انجامید و بنی اسرائیل در نتیجه بت پرستش گوساله زرین پرداختند
یوشع از پرستش خدای یگانه غفلت نکرد و بعبادت مجل توجه ننمود (خروج ف ۲۴ ر ۱۳ و ۱۵
و ف ۳۲ - ۱۷ و ف ۳۳ ر ۱۱) و نظر بخدمتی که انجام داده بود خداوند وی را منتخب فرمود (اعداد
ف ۱۱ ر ۱۲ و ف ۱۲ ر ۱۲ ر ۲۳) و مآلاً آخره بفرمان خدا تأکید موسی در امر مهم تولیت
داخل شد (تثنیه ف ۳۴ ر ۹ و یوشع ف ۱ ر ۲) یوشع قوم را بمادای اردن رهبری فرمود
و در مدت شش سال کنعان را از جنوب (قادش و برنیع و غازا) تا شمال (صیدون و جبل لبنان) فتح
نمود و بمعاونت لعازاران مملکت را در میان دوازده سبط اسرائیل تقسیم کرد وی در هنگام عبور
از اردن هشتاد و چهار سال داشت و بیست و شش سال پس ازآن نیز بانجام مأموریت خود مشغول
بود و در ملک خود (تمنه سارح) بر بنی اسرائیل حکمرانی میکرد آخر کار در هزار و چهار صد و بیست و
شش سال قبل از میلاد وفات یافته است (ملخص از خلاصة عهدین) و زمان حیات وی عبارت
مضمونا قوم خدا و آن دوران دور سلطنت خدا بود (یوشع ف ۱۱ ر ۱۵ و ۲۳ ر ۱۳ و قاموس العهدین)
(از ذیل بند اول باب پنجم کتاب تفصیل الدر الیتیم فی شرح اشعار الغیم نقل شد)

(مقامات متبرکه یهود)

معبد سلیمان یکی از مقامات متبرکه یهود است که امروز در تصرف مسلمین است و یهود راهی ندارد و در
آنجا نیست چنانچه از قبل هم اشاره شد و از جمله مقامات متبرکه مقبره استر مردخای است که در
همدان در میدان استر واقع شده و اخیراً از طرف یهود تعمیر شده است و در روز شنبه زیارت آنجا میروند
این عقیده که در اول محله معروف بحکیم خانه قرار یافته است دیگر از مقامات متبرکه که یهود مدعی هستند
مخصوصاً یهودیان همدان اظهار میکنند نقطه ایست معروف به پیغمبر پیر که در میان بازار بزرگ همدان
واقع و زیارتگاه مسلمین است و موقوفاتی هم دارد از قبیل کار و انسرا و غیره یهود میگویند که آنجا قبر حگی
نبی است که از معاصرین زروبابل بوده و کتابش جزو عهد عتیق است و شرح حالش در ترجمه اعلام ذکر شده
جلد اول این کتاب مندرج گردید دیگری از مقامات که یهود مدعی آن هستند امامزاده یحیی است
که در همدان واقع و آن محله بهمین اسم یعنی محله امامزاده یحیی معروف است و زیارتگاه مسلمین است دلی یهود
گویند که قبر حنیای نبی است که از معاصرین زروبابل بوده و کتابش جزو عهد عتیق است دیگر از
مقامات قبر دانیال نبی است که از ابنیای دوره جلای بابل است و قبرش در نزدیک خرابه های
شوش امروز باقی و زیارتگاه است و در تصرف مسلمین است (راجع بقبر حضرت موسی علیه السلام
چنانچه از قبل نگاشته شد مطابق نص تورات تثنیه در کوه فسیحه است و امروز نزدیک قبر آنحضرت
مجسمه است یکی از اخبار این موضوع را از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه سؤال
کردم فرمودند جواب نازل شد از این قرار:)

نوشت - جناب طبیب امامهدی بهائی علیه بهاء الله

ای ثابت بر پیمان ... علت معلوم نبودن قبر مطهر حضرت موسی روحی له الفداء این است که آن
حضرت بعد از آنکه جمیع امور را نظم و ترتیب او دند و تاسیس شریعت الله فرمودند و حضرت یوشع را

بیان کل انتخاب فرمودند و امور دین را بدان سه راهنمای خود ذکر کرده مشاغل و غوائل از زواج و عکاف
فرمودند و بعلاوی فرستند که کسی نمیشناخت در نهایت آسایش ایام باقیه را گذرانیدند و صعود
فرمودند زیرا اگر نبی اسرائیل میدانستند که در کدام خطه و دیار مدراجه و مهاجه میشوند در آخر
نمیگذاشتند [illegible] و دقوذاة ذکنا بنیا بشارات صریحه و واضحه راجع بظهور حضرت مسیح و حضرت
رسول اکرم و این ظهور اعظم یعنی تجلی مظهر کلی الهی موجود است که در کتب استدلالیه اهل بها بتفصیل مسطور
گردیده ولکن یهود بتقالید پیشوایان خویش از ایمان بمسیح و حضرت رسول علیهما السلام محروم و نصیب
گشته و علمای آنان کتبی در اثبات بطلان آن جواهر وجود نگاشته اند که از آنجمله کتاب [illegible] در
رد بر عیسی مسیح است و انحضرت را مسیح و بعل نبول نامیده اند و حضرت رسول امر شوگاع یعنی مجنون میخوانند
و لی عده و بسیاری باین ظهور اعظم مؤمن و بخدمات مشغولند حتی یک نفر از این طائفه جناب میرزا
یعقوب متحده براد حضرت خواجه ربیع کاشانی مؤسس مدرسه وحدت بشر کاشان در کرمانشاهان بشرف
پیشوایان اسلام جام شهادت نوشید و برفیق علی پیوست در این مقام یک فصل از بیان مبارک را
که در مفاوضات مسطور گردیده مندرج مینماید قوله الاحلی امروز در سراین سفره قدری از بیان
صحبت بداریم اگر در ایام ظهور نور مبین باین بقعه مبارکه آمده بودید در پیشگاه حضور حاضر میشدید
و مشاهده آن جمال نورانی مینمودید ملاحظه میکردید که آن بیان آن جمال احتیاج بهیچ برهان دیگر
ندارد بسیاری از آن نفوس بحضور مشرف بحضور موقن و مؤمن شدند دیگر محتاج بهیچ برهانی نگشتند
حتی نفوسی که در نهایت بغض و انکار بودند بمحض ملاقات شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند

---

۱ بعل نبول یعنی رئیس دیوان و ابالبه که در انجیل متی ف ۱۰ آیه ۲۵ و ف ۱۲ آیه ۲۴ و ۲۷ مذکور است در کتاب
دوم ملوک ف ۱ آیه ۲ بعل زبوب وارد شده است منه

میگفتند این شخص جلیل است اما حیف که این ادعا را دارد و ما عدای این ادعا آنچه میگفت معقول
بود باری بحال کرآن نور حقیقت اقول فرمود کل محتاج بر همین هستند لهذا شغول بر همین علمیه
بودیم یک برهان عقلی دیگر گویم در اهل انصاف اهمین برهان کفایت ست که هیچ کس نمیتواند انکار
کند و آن این است که این شخص جلیل و رجل اعظم امرش را بلند کرد و نورش باهر شد و صیتش همه جا گیر
گشت و آوازهٔ بزرگواریش شرق و غرب سید و الی یومنا هذا چنین امری در عالم وجود ظهور
نشده اگر انصاف باشد و الا بعضی از نفوس هستند که اگر جمیع بر همین عالم رجشوند انصاف ندهند
مثلاً بکمال قوت دلیل و ملل تقاومت و در انوار نتوانند بکمند بلکه فرداً فرداً و حیداً منحنیاً مظلوماً آنچه خواهند
مجری دارند من معجزات جمال مبارک را ذکر نکنم شاید سامع گوید این روایت ست و محتمل الصدق و
الکذب مثل یکه در انجیل روایات معجزات مسیح از حواریین است نه دیگران اما یهود منکرانند
ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است و در شرق مسلم حتی در نزد
بعضی اغیار نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان قاطع از برای کل نشود شاید سامع گوید
بلکه این مطابق واقع نیست زیرا طوائف سائره نیز روایات معجزات از مقتدایان خود کنند
مثلاً امت براهما از برای براهما روایت معجزات کنند از کی فهمیم که آنها کذب است و اینها صدقست
اگر روایت است آن هم روایتیست اگر تواتر است آن هم تواتر است لهذا این روایات برهان
قطع نیست بلی برهان است از برای شخص حاضری که بود و آن هم نیز شاید که مشتبه کند که آن معجزه نبود
بلکه سحر بود از بعضی سحارها نیز وقوعات عجیبه روایت شده است باری مقصود این است که بسیاری
امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شده اما ما روایت نمیکنیم زیرا بحمد الله کل عن علی الاکثر حجت و
برهان میشود بلکه از برای آنانکه مشاهده نموده اند نیز برهان قاطع نشود گمان نماید که سحر است

Provided by the Afnan Library

وهمچنین اکثر معجزات که از انبیا ذکر شده است معانی دارد مثلاً در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل خرق گشت و هوا تاریک شد و قبور برخاستند اگر این ظاهر بود واقعه عظیمی است لابسته در تاریخ ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد و اقلاً حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول میدادند و با آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد و دعا مقصدش انکار کردن نیست فقط مراد این است این وایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد مقصد همین قدر است لهذا ما امروز سر سفره رجوع ببیانات باستدلالات نقلیه از کتب مقدسه نمائیم و تا بحال آنچه ذکر شده دلائل عقلیه بود وچون این مقام تحری حقیقت است و جستجوی واقع مقامیست که تشنه جان سوخته آرزوی آب حیات نماید و ماهی مضطرب بدریا برسد مریض طبیب حقیقی جوید و شفای الهی فائز شود قافله گمگشته براه حق پی برد و کشتی سرگشته و حیران بساحل نجات رسد لهذا طالب باید بمنصف بجمیع صفات باشد اولاً باید که منصف باشد و منقطع از ماسوی الله و قلبش بکلی باقبال اعلی توجه کند و از اسیری خلق دعوی نجات باید زیرا اینها همه مانع است و از این گذشته تحمل هر بلائی لازمست و باید در نهایت تنزیه و تقدیس باشد و از حب و بغض جمیع ملل عالم گذرد چه که تحمل جنس بجنسی مانع از تحقیق حقیقت دیگر شود و همچنین بغض بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود این مقام طالب است طالب باید باین اخلاق و اطوار باشد و تا باین مقام ننماید ممکن نیست که بشمس حقیقت پی برد برهنه مطلب دیگر جمیع ملل عالم منتظر ظهور هستند که این دو ظهور باید باهم باشد و کل موعود میگویند یهود در توراة موعود برب الجنود و مسیح هستند و در انجیل موعود برجوع مسیح و ایلیا هستند و در شریعت محمدی موعود بمهدی و مسیح هستند و همچنین زردشتیان و غیره اگر تفصیل و هم بطول انجامد مقصد این است که

کل موعود بدو ظهور ند که پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که در این دو ظهور جهان جهان دیگر شود و عالم وجود تجدید گردد و امکان خلعت جدید پوشد و عدل و عفانیت جهانرا احاطه کند و عداوت و بغضا زائل شود و آنچه که سبب جدائی میانه قبائل و طوائف و ملل است از میان رود و آنچه که سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی است بمیان آید غافلان بیدار شوند کوران بینا گردند کران شنوا شوند گنگها گویا گردند مریضها شفا یابند مرده ها زنده شوند جنگ مبدل بصلح شود عداوت منقلب بمحبت گردد و اسباب نزاع و جدال کلی از میان برخیزد و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود ملک آئینه ملکوت شود ناسوت سریر لاهوت گردد کل ملل ملت واحده شود و کل مذاهب مذهب واحد گردد جمیع بشر یک خاندان شود و یک دودمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و کلمات جنسیه و وطنیه و شخصیه و لسانیه و سیاسیه جمیع محو و فانی شود کل در ظل رب الجنود بحیات ابدیه فائز گردند حال باید استدلال از کتب مقدسه بر وقوع این دو ظهور نمود و استنباط از اقوال انبیا کرد زیرا حال ما میخواهیم که استدلالات از کتب مقدسه نمائیم اولاً معقوله در اثبات این دو ظهور چند دور پیش در سر سفره اقامه گشت خلاصه در کتاب اعیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم شهادت حضرت مسیح را هفتاد هفته معین کرده که بشهادت حضرت مسیح قربانی منتهی شود و مذبح خراب گردد این خبر از ظهور حضرت مسیح است و بدایت تاریخ این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است و در این خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس صادر شد اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر شد و این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است فرمان ثانی تجدید بیت المقدس از داریوش فارسی است که در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شد و آن در فصل ۶ عزرا مذکور است فرمان ثالث از ارتخشتا در سنه سابع از حکومتش در تاریخ ۴۵۷ قبل از میلاد صادر شد.

شده و این فصل یک هزار و سذکور است فرمان رابع از بخشتا در سنه ۴۴۳ قبل از میلاد
عمده و این فصل دوم تخمیناً است آقا مقصد حضرت دانیال امر ثالث است که ۴۵۷ قبل از
میلاد بود هفتاد هفته ۴۹۰ روز میشود هر روزی بتفسیر کتاب مقدس یک سال است در تورات
میفرماید یوم برب یک سال است پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد فرمان ثالث کرا از بخشتا
۴۵۷ سال قبل از تولد مسیح بود و حضرت مسیح وقت شهادت صعودی سه سال و شش دسی و سه را
چون برپنجاه و هفت ضم کنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده آقا در آیه بیست و پنجم از
اصحاح تاسع دانیال نوع دیگر یعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میکند و این بظاهر اختلاف دارد
با قول اول بسیاری در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در جائی هفتاد هفته و در جائی
شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده و این قول با آن قول مطابقت ندارد و حال اگر دانیال
در تاریخ بیان میفرماید یک آمر بدایش صدور امر از بخشتا است که برای هزار و بنای ورشلیم
صدور یافت این هفتا و هفته است که منتهی بصعود مسیح میشود و ذبیحه و قربانی بشهادت حضرت مسیح
منتهی شد تا بیخ ثانی در آیه ۲۶ است که بعد از اتمام تعمیر بیت المقدس است که تا صعود مسیح این هفت
و دو هفته هفت هفته عبارت بیت المقدس طول کشید که عبارت از ۴۹ سال باشد این هفت
هفته را چون بر شصت و دو هفته ضم کنی شصت و نه هفته میشود و در هفته اخیر صعود حضرت مسیح واقع گشت
این هفتا و هفته تمام شد و در سیصوت انقطاعی باقی نماند و چون ظهور حضرت مسیح باخبار دانیال
ثابت شد حال باثبات ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلی پردازیم و تا مجال دارد عقلی ذکر کردیم
حال باید ادله نقلی ذکر کنیم در آیه ۱۳ فصل ۸ از کتاب دانیال میفرماید و مقدس سخنی را شنیدم
و هم مقدس دیگری را گفت از آن متکلم میرسید که رویای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا کی میرسد
و مقام

و مقام مقدس و لشگر پایمالی تسلیم کرده خواهد شد و من گفت که تا دو هزار و سیصد شبانه
روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این رویا نسبت بزمان آخر دارد
یعنی این هلاکت و این خرابیت و این حقارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور کی است پس
گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجا است
که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و نص تورات هر روزی یک سال است پس از تاریخ صدور
فرمان از بخشتا تجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۷ سال است و از یوم
ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۷ سال را ضم بر
این کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی بتعبیر رویای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد
و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود و نص خود دانیال ملاحظه نمائید که بچه صراحت سنه ظهور را معین نموده
و دیگر اخبار ظهور از این صریحتر میشود و حضرت مسیح در اصحاح بیست و چهارم از انجیل متی آیه ۳۰
تصریح میفرماید که مقصود از این اخبار و دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است (چون کوه زیتون
نشسته بود شاگردانش در خلوت نزدوی آمده گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان مدن
تو و انقضای عالم چیست) از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود (پس
چون مکروه ویرانیز که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده ببینید هر که خواند
دریافت کند) انتهی و جواب احواله باصحاح ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاح را
بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح تورات و انجیل
است باری

حال بیان تاریخ ظهور جمال مبارک را

از تورات نمائیم تاریخ ظهور جمال مبارک سنه قمری از هجرت و هجرت حضرت محمد بیان مینماید برای

شریعت

شریعت حضرت محمد سنه قمری معتبرات و معمول بها زیرا در آن شریعت در هر خصوص از احکام
عبادات سنه قمری معمول به است در اصحاح ۱۲ آیه ۲ از کتاب احبار میفرماید (و بنی
مرد طبس شده بکنعان که بالای آبهای شهر میایستاد گفت که انجام این عجایبات تا بچند میکشد
و آن مرد طبس شده بکنعان را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که دست راست
و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده بحی ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان و دو زمان و
نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس بانجام رسد آنگاه همه این امور باتمام
خواهد رسید) روزراهر چند از پیش بیان نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد ولی مختصر ذکری
میشود که هر روز اب عبارت از یک سال است و هر سال عبارت از دوازده ماه است پس سه سال و نیم
چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدس
عبارت از یک سال است و در سنه ۱۲۷۰ از هجرت محمد تاریخ اسلامی حضرت اعلی مبشر جمال
مبارک ظاهر شد و بعد در آیه ۱۱ میفرماید (و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و منصوب نمودن
رجاسات ویرانی هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشا بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و
سی و پنج روز برسد) بدلیل این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است برعموم مسلم
هجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود زیرا در بدایت نبوت حضرت متوجه بود و کسی جز خدیجه و ابن عم او
اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک در سنه هزار و دویست و نود از اعلان نبوت
حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند - انتهی - ص ۲۶ تا ۳۴ -

---

۱ سال ۱۲۷۰ از اعلان نبوت حضرت محمد مطابق است با سنه ۱۲۸۰ از هجرت در این سال جمال مبارک در حین حرکت
از بغداد بطرف اسلامبول در باغ رضوان که در بیرون شهر واقع است دوازده روز تمام توقف نمودند و در آنجا اعلان ظهور خود را بجمعی از اصحاب خود فرمودند

هر چه سخن در باره شریعت حضرت کلیم الله بسیار شد ولی این فصل از کتاب نور حقیقت را نیز
در اینمقام مندرج میسازد قوله فصل شانزدهم - یهودیت یا شریعت موسی ع
فروخته شدن یوسف ع در ۱۷۲۵ قبل از میلاد و رسیدن او بمقام صدارت اپی فرعون مصر
و بروز هفت سال قحطی و در آن مملکت و رسیای صغیر چنانکه شرح آن در تورات مسطور است
باعث شد که یازده پسران یعقوب ع معروف به اسرائیل مصر مهاجرت نموده و در آنجا مسکن گزیدند
چون در عرض پانصد سال نسل آنها زیاد شده بود در سنه دوم فرعون مصر از ترس آنکه مبادا روزی
یاغی شوند حکم کرد هر چه اولاد ذکور از بنی اسرائیل پیدا شود بقتل رسانند ولی نبی از آن طایفه پیدا
زاید و تا مدت سه ماه در خفا پرورش داد و چون بیش از این نگاهداریش را جائز ندانست لذا
او را در سبدی قرار داد و در ساحل رود نیل در نیزاری گذاشت اتفاقاً دختر پروایتی زن فرعون
معروف به آسیه در کنار رود طفل مزبور را مشاهده نموده وی را از آب گرفت و بفرزندی خویش
پذیرفته اورا موسی نام نهاد و این طفل بزرگ شد و در سن سی سالگی شخص مصری را در حالیکه بیک نفر اسرائیلی
تعدی مینمود کشت و چون جنبه حکمفرمائی و قضاوت داشت روز دیگر در منازعه دو نفر اسرائیلی
مداخله نموده و خواست آنها را صلح دهد ولی یکی از آنها بروی برآشفته گفت کی ترا حاکم و قاضی
ساخته آیا میخواهی مارا نیز مثل آن مصری قتل رسانی در این حال موسی ع در یافت که سرش فاش شده
علیهذا فرار را بر زمین میان آمد و در آنجا دختر یترون نامی را که مساکه بصفوره بود بزوجیت خود اختیار نمود
و مدتی از عمر خود را بشبانی رمه پدر زن خود گذرانید تا در سن هشتاد سالگی در حالی که خود و
برادرش شعلی ظاهر شده و او را موسجات بنی اسرائیل از تحت رقیت مصر رهایی نمود ولی مطابق نسخه
تورات او مستقر بلکنت زبان خود شده و از قبول این ماموریت امتناع نموده و خداوند فرمود برادرش هرون

Provided by the Afnan Library

که نطق ست زبان تو خواهد بود سطاب او بگو و او بفرعون و قوم اسرائیل اظهار دارد و برای
انکه آیتی مصریان نشان دهی عصای تو و تنی گر آنرا بزمین اندازی اژدها میشود و چون آنرا بدست
گیری بحال خود برگردد و چون دست را بگریبان فرو بری مبروص میگردد خلاصه انکه ان
حضرت عازم مصر گردیده و وده آیات که عبارتند از خون شدن آبها و زیاد شدن زغنا و پیدایش
گمکها و مردن مواشی و پیدایش دملها در مردم و در بهائم و باریدن تگرگهای سخت و بروز ملخ و ظلمت
تاریکی در مدت سه روز و قبالاخره مردن نخست زادهٔ هر مصریها و حتی نخست زادهٔ شخص فرعون از خود
ظاهر نمود تا فرعون وقت که بقولی منپتاه و بروایتی رامسس سوم بود ناچار شد از هجرت بنی اسرائیل
جلوگیری نماید و آنها با تمام مواشی خود از مصر کوچ کرده بطرف کنعان رهسپار شدند و مقصود آنها
این بود که در اراضی کنعان سکنی گیرند ولی در بیابان بین مصر و کنعان مدت چهل سال سختی گذرانیدند
و غالبا مشغول مذاهمه حملات ملل و طوائف اطراف بودند و گاهی بازدهٔ با آنها سخت میگذشت که
بر موسی ع برآشفته و سزا میگفتند و اظهار میداشتند ما در مصر راحت بودیم و تو بی جهت ما را آواره
و سرگردان و از خوراک خوب و راحتی محروم ساخته در بیابان ذکور بنی اسرائیل بواسطهٔ نافرمانی
خدا و پرستش بت گرفتار امراض و مصائب مختلفه گردیدند و عدهٔ زیادی از آنها در اثر لسع مار کبرت
پیدا کرده تلف شدند و در حیات موسی ع موفق بورود کنعان نشده و آنحضرت در موقیکه در حوالی
کنعان بر کوه نبو برای مناجات رفته بود در حلت نمود و بقراریکه در تورات نوشته شده است توسط
فرشتگان خداوند دفن گردید و قبرش بر عالمیان مجهول ماند هوسی ع شخص عصبانی و غیور
و ملت دوست و مثل ناپلیون کبیر علاوه بر جنبهٔ سرکردگی مقنن و قاضی عالی مقامی بود آثار مهمهٔ
انحضرت یکی ده احکام ست که مطابق مندرجات تورات در دو لوح سنگی از آسمان برایشان نازل

شده و قبلی قبل از نزول آنها مدتی موسی ع غیبت نمود و در غیاب آنحضرت بنی اسرائیل بپرستش اصنام
پرداختند و چون موسی ع با الواح مزبور از کوه بزیر آمد و آنها را با آن حال ملاحظه نمود از شدت
غضب عصبانیت بر زمین خورد و الواح مزبور شکست و دو لوح از سنگ تراشیده خداوند احکام
سابق را الهام و موسی ع بکتابت آنها پرداخت و آنها بقرار ذیل است - ۱- ترا خدایان دیگر غیر از
من نباشد - ۲- صورتی ترا شیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین
است و آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز و نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما زیرا
من که یهوه خدای تو هستم خدای غیور هستم که انتقام گناهان پدران را تا نسل سوم از پسران باز
آنانیکه مرا دشمن دارند میگیرم و تا هزار پشت بر آنانیکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاهدارند
رحمت میکنم - ۳- اسم یهوه خدای خود را باطل مبر زیرا خداوند کسی را که اسم او را باطل برد بی گناه
نخواهد شمرد - ۴- روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمائی شش روز مشغول باش و همه کارهای
خود را بجا آور اما روز هفتم (مقصود شنبه است) سبت یهوه خدای تست در آن هیچ کار مکن تو
و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و مهمان تو که در درون دروازه های تو میباشد زیرا خداوند در
شش روز زمین و آسمان و دریاها و آنچه در آنهاست بساخت و در روز هفتم بیاسود لهذا روز سبت را
از این منتسب خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود - ۵- پدر و مادر خود را احترام نما
تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت بتو میبخشد دراز شود (مقصود زمین کنعان است که بنی اسرائیل
در موقع هجرت از مصر بخیال تصرف آن بودند و مدت چهل سال در حوالی آن سرگردان میبودند)
۶- قتل مکن - ۷- زنا مکن - ۸- دزدی مکن - ۹- همسایهٔ خود شهادت دروغ مده - ۱۰- بخانهٔ
و زن و غلام و کنیز و گاو و گوسفند و الاغ و هر چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن -

Provided by the Afnan Library

علاوه بر برده احکام فوق مذکر موسی تعلیمات دیگر نیز زیادی در اخلاقیات و دیانات داده که حضور در بین کلیمیا محترم و معمول است موسی ع از رجال مهمه تاریخ محسوب میشود و آنها یکه عقیده دارند اغلب از انبیا فقط بر قوم خود مبعوث شده اند موسی ع را نیز هادی و منجی قوم بنی اسرائیل دانند و دلیل آنها این است که آنحضرت شریعت خود را بفرعون و مردم مصر تشنیا ننمود و فقط مقصودش خروج بنی اسرائیل از مصر و تصرف کنعان بود و در این مهاجرت جای وطن هارون برادر موسی ع هم خیلی زحمت کشید داد بود که از طرف موسی ع با فرعون و بنی اسرائیل کالمه و مذاکره مینمود و مقام اول کاهن را داشته و از طرف موسی ع وی رعیتها و نیابت مینمود و بقرار یکه نوشته اند او در کوه حور در نزدیکی صدم فوت کرده است -

یهودیهای امروزه و طبقه اند زمره تمام اخبار و روایاتیکه از سنه ۵۳۳ قبل از میلاد یعنی تاریخ مهاجرت از اسارت بعد ضمیمه تورات شده پذیرفته و آنها را قبول میکنند و منتظر هستند که مسیح موعود آنها ظاهر و بنی اسرائیل را بدور خود جمع نموده معبد و شیم را بنا نماید و حکومت مستقلی برای آنها تشکیل دهد - این طبقه تمام نکات مذهب خود را مراعات نموده و در انجام فرائض دینی خود فوق العاده دقیق و جدی اند و این طبقه از دسته غیر از مندرجات تورات بچیزی اعتقاد نداشته و منتظر ظهوری هم نیستند و هر ملکی که زندگانی میکنند خود را شبیه با هالی نموده و در عادات و رسوم از آنها تقلید مینمایند و چون این ملت دیرزمانی است که دارای حکومت مستقل نبوده و در عالم پراکنده تحت رقیت سایر ملل زیست مینماید لذا غنی مقصد و تاجر شده و در هر مملکتی که هستند منابع ثروت را در دست گرفته اند -

۱- حضرت هاجر کنیز ساره زوجه حضرت ابراهیم است چون ساره عقیم بود کنیز خود هاجر را بابراهیم شوهر خویش بخشید و او از ابراهیم دارای فرزند گردید و این معنی علت عدم رضایت و رقابت ساره گشته ابراهیم را وادار کرد که هاجر و فرزندش را بقطعه دیگر منتقل سازد فرزند هاجر موسوم باسماعیل و جداعلای است که حضرت رسول صلعم از نسل آنحضرت است و بعداً نص تورات و قرآن مجید سارا را دارای فرزند شده ذات اسحق بود که بنی اسرائیل از نسل وی پدید آمده اند ابراهیم هاجر را بیابان

فلسطین از دولت ترکیه استیجاع نماید و در آنجا حکومتی از خود کلیمیان تشکیل و هدایای این خیال عملی نشد و محمد نسا متمولین کلیمیا آنها را مورد اعتنا قرار داده و توجه قرار نداده ولی با انتخاب عده یهودیهای فلسطین و ترایدیاست چنانکه در ۱۸۸۱ میلادی چهل هزار در ۱۹۱۴ صد بیست هزار و امروزه صد و چهل هزار یکلمی در فلسطین متوطنند - انتهی حرفا -

سابقاً درباره اختلاف یهود در عقاید فرعیه و هیئه فصلی مشبع نگاشته شد در اینجا اختلافهای جزئی نیز در میان آنها موجود است مانند اختلاف نظر فرقه اشکنازو فرقه سفرد در باره ایام نظیره که اشکنازیها میگویند در ایام سبعه عید فطیره باید فطیر و نیز تهیه کرد ولی خوردن نان جایز است و سفردیها میگویند که مطلقاً باید غیر از فطیره چیز دیگر خورد تا نشود حتی اگر در خوراک مطبوخ دانه گندمی باشد که در آن جوشیده باشد خوردن آن خوراک جایز نیز اگر گندم جوشیده حال خمیری پیدا کرده است و از این قبیل اختلاف بسیار است -

صورت اسامی نبیها و معروفین ملت عبری و انبیا و اتقیا که از زمان موسی تا الیفجت الفای مسیحی (شریعت موسی و یهود) تألیف شده و الله تعالی اعلم

فهرست هاجر کنیز ساره و زوجه حضرت ابراهیم است چون ساره عقیم بود کنیز خود هاجر را بابراهیم

باب اول (فارسی) در دو شرح آن و بعد میان احوال در سفر پیدایش باب ۱۴ بتفصیل مسطور است
و مطابق مندرجات توراة ها جز نبیه بوده است -

۲ - حضرت سارهٔ زوجهٔ حضرت ابراهیم است که شرح مژدهٔ تولد اولاد و سایر احوالش در توراة
سفر پیدایش فصل ۱۷ مسطور است و نیز چون خطاب خدا را شنید وقتی که با ابراهیم فرمود
چرا ساره گفت که خندید مگر از خداوند چیزی عجب است ... الخ از جملهٔ نبیه ها است -

۳ - حضرت مریم دختر عمرام و خواهر موسی است مشارالیها زوجهٔ کالیب بن یفنه بود و همانست
که در موقع افکندن موسی بدریا در آغاز تولدش استقامت کرد تا دختر فرعون صندوق را گرفت
و مادر موسی را برای دایگی طفل نزد او خبر فرعون برد و در سفر خروج باب ۱۵ شرح حالش مسطور و مسوم
بر نبیه است و در موقع خروج از مصر مرد و میراثیه است -

۴ - دبورهٔ نبیه که شرحش در کتاب اوران باب ۵ مسطور است مشارالیها پس از یوشع
بن نون یکی از داوران بوده است که فتح نمایانی کرده و دشمن اسرائیل را شکست داده است و اوران ف ۵

۵ - حنه نبیه مادر حضرت شموئیل است شرح حالش در کتاب اول شموئیل باب ۱ مسطور است

۶ - ابیفیل زوجهٔ نابال کرملی است که از کثرت ثروت در ردیف مردان نامدار محسوب است شوهرش
شخص بد و تمندی بوده است و چنانکه داود از شائول فرار میکند بشوهر این زن پناهنده میشود مشارالیها
از مساعدت خود داری کرده و لکن این زن برای داود و جمیع محتاج را تهیه میکند و در نتیجه داود را از اخذ
انتقام از شوهر باز میگذارد و پس از وفات شوهر داود او آن زن را برای خود بزنی میخواهد نبوت این زن
در کتاب شموئیل اول ف ۲۵ مسطور است -

۷ - حلده نبیه زوجهٔ شلم بن تقوه که در زمان سلطنت یوشیا هو پادشاه یهودا بوده در زمان

آن زمان

آن زمان حلقیا هو کاهن در قدس الاقداس کتاب توراة را پیدا مینماید و نزد پادشاه میبرد
میبرد و پس از قرائت متنبه شده آنگه میرزید و از همین زن که جز او بنی دیگری در آن وقت
نبوده از عاقبت کار امت سئوال میکند مشارالیها جواب میدهد که این امت بواسطه نافرمانی مو
لای وصیت خواهند شد و انچه در کتاب مسطور شده بوقوع خواهد پیوست و لی چون تو متنبه شدی
در زمان تو بوقوع نخواهد پیوست -

۸ - استر دختر آبیحیل عموی مردخای که در زمان خشایارشا که همان آحشورش است بوده و یهودا
از قتل عام هامان نجات او و از قبل این داستان بتفصیل مرقوم گردید کتاب استر جزو رسائل
عهد عتیق است و از جمله کتبیم محسوب است یعنی تواریخ و نوشتجاتیکه از طریق نبوت نیست

و نیز در کتاب جناب شما قبلا مسطور است بحدیکه خلاصتش اینجا

نسب حضرت موسی

لاوی پسر یعقوب شش پسر داشت کریکی را نام قهات بود قهات چهار پسر داشت کریکی عمرام نام
داشت و عمرام پدر حضرت موسی است فاذ هوشی یوخابد نام داشته که عمهٔ عمرام بوده است
هارون و مریم نیز از اولاد عمرام و برادر و خواهر حضرت موسی بوده اند فاما توله موسی
بتفصیل در سفر خروج مسطور است ..... موشی که اصل کلمه عبری آن هوشه است یعنی از آب
کشیده میباشد ..... چون موسی بشریکه در توراة مسطور است از مصر فرار کرد و عازم مدین
شد و در سر چاه آب با دختر کاهن مدین آشنا گشت و براهنمائی او نزد رعوئیل یا یتیرو که
شعیب هم میگویند رفته و بشرحی که در توراة مسطور دختر شعیب یا رعئیل را بزنی گرفت و فوراً نفتی برای
موسی بوجود آمد که موسوم به گرشوم گردید یعنی در زمین بیگانه میباشم فرزندی دیگری نیز پیدا کرد که

نامش را

Provided by the Afnan Library

نماش را ایلعزر نامه گذاشت یعنی خدا مرا مدد نماید ..... این زن و فرزند تبعیت حضرت موسی را
کردند ..... و دلیل مخالفت کنان آنکه حضرت موسی زوجه دیگری گرفت و در سفر اعداد
باب ۱۲ مسطور است که مریم و هارون درباره زن کوشیت یعنی حبشیه که موسی گرفته بود نزد
او شکایت کردند ..... و در این وقت زن و فرزندان موسی از او جدا شده بودند و نزد پدر خود
رفته بودند و همین جهت است که در تورات ذکری مفصل از آنها نیست .... چون مریم موسی در
باره از دواج حبشیه اعتراض کرد و مغضوب گردید و مبروص شد و پس از هفت روز وفات یافت
... دیگر در تورات از پسران موسی اسمی نیست تا آنکه در کتاب تواریخ ایام باب ۲۳ آیه ۱۴ این
مطلب میرسیم که میگوید شبوئیل بن گرشم بن موسی ناظر خزانه ها بود ..... از این وقت
معلوم میشود که چهار صد سال اولاد آنحضرت از ملت خدا برکنار بودند و پس از آن داخل قوم گردیدند
زیرا در دوره داودی منصب و شغل ایشان مذکور گردیده است ... حضرات مخامیم چون ذکر اعراض
اولاد موسی از آنحضرت جایز ندانسته و ننگ و عار دانستند لهذا گفتند که انتهاضیت کرده اند
در شهری معروف به بنی عوشر و در دوره ظهور ماشیح ظاهر خواهند شد .... الخ -

شعاع ۳ - حضرت زردشت

۱ - در حالات آن حضرت مطابق معتقدات زردشتیان

در کتاب نور حقیقت چنین مسطور است : در زمانه سالفه طائفه از آریاها که در ساحل رود خانه
اکسس اوی داشته اند از آنجا کوچ نموده داخل خاک ایران شده و بتدریج از صحرا گردی دست
برداشته در قرار و قصبات سکنی گزیده و سلطنتی از خود بنام دولت مدی تشکیل داده تا سنه ۸۸۵ قبل از
میلاد یکی از ولات فارس موسوم بکورس کبیر بر دولت مدیا غلبه گردیده و گذشته از اینکه فارس را
مستقل

مستقل نمود حکومت مدرا نیز برانداخت و آن را جزو فارس نمود - آریانهای مهاجر ایران در
دوره صحرانشینی خود سرودهای مذهبی داشتند که بنام گاتاس خوانده میشد و در کتاب اوستا
مسطور است و آنچه بنظر محققین رسیده قبل از تاریخ تجانس مذهبی بین آریاهای ایران و آریاهای
شمال هند موجود بوده و مسلم شده که اکثر خیر هندیها دیوهای ایرانیها و اینهای مندرج در
کتاب ودای هندیها شیطان ایرانیها و دشمنان خدایان هندیها ارواح یا قوای خیر ایرانیها یعنی
اهورامزدا شده است و چون زردشت و فرستاده مصلح مذهب ایرانیهای قدیم بوده از این رو فرق
دیانت پارسیان قدیم منتسب بزرتشت گردیده است بقرار اخبار و روایات ایرانیها زردشت
در ششصد سال قبل از میلاد ظهور نموده و تولد او در ۵۸۹ و وفاتش در ۵۳۹ قبل از میلاد بوده و بعضی
از موخرین از قبیل پلینی ظهور زردشت را چند قرن قبل از موسی دانسته و او را یکی از کهنه مذهب
کهپارس آمده و تشکیل مذهب ایرانیهای قدیم را داده و در محاصره بلخ بدست تورانیان مقتول گردیده
کتابیکه از زردشت مانده معروف بزند و اوستا و مشتمل بر چهار قسمت است اول سرودها و دعاها برای
پرستش و عبادت دوم مراسم قربانی سوم قوانین مذهبی چهارم قوانین مدنی و هر چهار قسمت بنام
فرس قدیم است که آذر زند مینامند و اکنون کتاب ودای هندیها و پرستیکای ایرانیها
انتهی ص ۱۰۱ تا ۱۰۲ -

در کتاب آینه ادیان مزدیسنی چنین مسطور است

ولادت و نمایش و نژاد زردشت

نام پدر و مادر و زن و فرزندان زرتشت چه بوده ؟ نام پدر زرتشت پوروشسپ نام مادرش
دغدو و نام زنش هوودی و نام سه پسرانش ایسدوستر و اوروتدنر و خورشید چهر و نام سه
دخترانش

دخترانش فرین و تهرت و پوروچیست بوده -

زرتشت در کدام شهر زاییده شد ؟ زرتشت در شهری زاییده شده که در او ستا رغ آمده -
نژاد زرتشت به کی میرسد و چه آیین داشته اند ؟ زرتشت از نژاد فریدون پسر آتبین بوده و پدر
و نیاکانش همه خدا پرست بوده اند - در هنگام زاییده شدن زرتشت کی پادشاه ایران بوده ؟
در هنگام زاییده شدن زرتشت لهراسب پذیرهٔ کیها و پادشاه ایران بوده -

زرتشت در چه روز زاییده شده ؟ - فرد قشت در روز خرداد فرود دینماه زاییده شده -

در هنگامی که زرتشت پیغمبر شده چند سال داشته است ؟ - اشو زرتشت در روز خرداد فرود دینماه
چهل سال داشته که از سوی اهورامزدا به پیغمبری و رهنمائی برگزیده شده است -

اشو را چه آرش است ؟ - اشو پاک است بچم باید اندیشه و گفتار و کردار و درون و برون پاک باشد

در هنگامی که زرتشت پیغمبر شده کی پادشاه ایران بوده ؟ - در هنگامی که زرتشت به پیغمبری برگزیده
شده سی سال بوده گشتاسب پور لهراسب پادشاه ایران شده بوده -

چرا زرتشت اسپنتمان گویند ؟ - چون زرتشت از نژاده خانواده اسپنتمان است که بسیار
نامور و دانا بوده از آنروی زرتشت اسپنتمان گویند و آرش اسپنتمان برگزیده و بسیار پاک
و دانا است و اسپنتمان و اسپنتمان یکی است چرا مازدیسنی و زرتشتی و بهدین و پارسی مانند
مازدیسنی نامند که آیین آسمانی ما خدا پرستی است زیرا آرش مزدا دانای بهمیتای بزرگ و
چم سینی پرستی باشد و زرتشتی چونکه پیغام آور خدا و رهنمای ما کیش مزدیسنی اشو زرتشت
بوده و بهدین و نیوم آنکه در او ستا آیین مزدیسنی نخستین به کیش نیک نامیده و پارسی از آنروی
یکی آنکه یکی از نیاکان هوشنگ شاه که بر این مرز و بوم حکمروی داشته نامزد پارس بوده

و نام خود را بر این کشور نهاده بدانروی مردم این خاک و خانواده را پارسی میگفتند و دیگر
آنکه چون پایه کیش مزدیسنی بر پارسائی و اشوئی است این گروه را پارسا نامیدند و کمکش دمان
تازیان و تازه آمیختگان پارسی و پارسی و فارسی خواندند چه که پارسی و پارسا در نواد تازی بکجور خوانده
میشود چون عیسی و موسی و مانند آن که به (ی) نویسند و انجام ان را به (الف) خوانند و چون
سر اسر این رشته های دهنا دانگیز به هوشنگ شاه پیوند دارد این است که گاهی هم ما را هوشنگی
مینامیدند و ایرانی به دانشوه که نژاد و ما از مردم ایران است کیش مزدیسنی را از زرتشت بخت
در کدام شهر آشکار کرده و در آغاز کی پذیرفته است ؟ - کیش مزدیسنی را از زرتشت بخت در شهر
بلخ در کشور ایران آشکار کرده که او در نگ گاه شاه گشتاسب بوده و در آنجا آن کیش با فرهی را
بخت شاه گشتاسب و کتایون ارش و فرشوشتر و جاماسپ پذیرفتند و میدیوماه کرادر زاده زرتشت
بوده از نخستین پروان اشو زرتشت بوده است - آرش زرتشت چیست ؟ -

زرتشت را آرش خود رخشنده و پرتو اهورامزدا و راستگوی باشد دهم بارش دارنده اشتران
زرد رنگ و پیاده آمده است پدر و نیاکان زرتشت چگونه به فریدون میرسند ؟

پدر و نیاکان زرتشت بدینگونه بفریدون میرسند - زرتشت پور پوروشسپ پور پترسپ پور
آوروداسپ پور هچدسپ پور جنجسپ پور اتربرسپ پور هرورشن پور هردار پور نفمان
پور دیدشن پور راجم پور جشتن پور ردوران سرون پور منوچهر بنیرهٔ ایرج پور فریدون پور آتبین
در هنگامی که زرتشت در شهری زاییده شده کی پرمانروای آن شهر بوده ؟ در هنگامی که زرتشت
در شهری زاییده شده دوران سرون پرمانروای شهری بوده که مردی ستم پیشه و زشت اندیشه
و بت پرست بوده است - زرتشت چون از جهان درگذشته و چند سال داشته - ؟ -

Provided by the Afnan Library

زرشت بروزگار یزدجرد بیاورد هفتاد و هفت سال بود و ماه و پنجروز کم داشته که در پرستشگاه دلخ با
هر سه پدر شاه گشتاسب گروهی دیگر در پرستش و بندگی خدای یکتا می بوده اند تو برآنی
نامهای سپهدار لشکر توران با سپاهی در آمده عمر را گشته اند -

با تو را تو چه شد؟ - گویند چون زرتشت از دست تورا تور زخم یافت مهره تباش
خود را سوی او فکنده تو را تور را هلاک ساخت - انتهی ص ۱۹ -

در کتاب دبستان المذاهب چنین مسطور است فرقه اند هرمزدیان فرمایند که یزدان در کتاب
شارستان آورده که علمای بهدین گویند ایزد تعالی روح مقدس زردشت را متعلق در حجاب
آفرید که ممکنات اعلی علیین ابداع فرموده بود و این اشارت است بعقل اول چه عقل اول در حق
است که ممکنات همه بر و ثمر اویند و ایشان گفتند که روح زردشت بدو پیوسته است اما بدانکه نفس ناطقه زردشت پرتو است از خرد بخت چه کمالات زردشت هم فروغی از آن درجه
خرد است و از موبد سروش یزدانی شنیده شد که علمای بهدین گفته اند که پدر زردشت اگاوی
بود که بچراگاه صبح برون شدی قضارا روزی بدرختی چند رسید که برگهای آن فرو ریخته خشک
شده بود گاو از آن خورد و بعد از این قضیه پیوسته جزآن برگهای ریخته خشک شده آن بحرستان
نمیخورد گویند از آن شیر حامل شد و پدر زردشت آن شیر را بیاشامید نطفه گشت و رحم مادر
زردشت قرار گرفت غرض ایشان از این تقریر آن است که در خوردن برگ سبز روح نباتی را
آسیب میرسد از آن روی گاو برگ خشک شده بخورد تا در آن آسیب هیچ روی نباشد هرچند
روح نباتی ادراک الم و لذت نکند و همچنین اگر شیر از گاو ندوشند پستان او بدرد آید در
هنگام دوشیدن بدو رنجی نرسد پس یزدان تعالی پیکر پیغمبر خود را از شیر در پیوست که اصلا

در دو رنجی کسی جانداری نرسید چون این تا دانسته شد زرتش است بهرام که از موبدان دین
زردشت پیغمبرست گوید که چون عالم از دان آشفته گشت و جهان بکام دیو شد یزدان خواست
که پیغمبری برانگیزد و این الاعلیه را فرزاد فرمودن کس نتایستی گوشید و در آن روزگار مردی
بود پوروشسپ نام پسر فرمودن نژاد بخت و راد و خدویه خواندندی که آن هم عفیفه از تخم فریدون
بود ایزد متعال این دو تن را صدف گوهر زرتشت ساخت و چون از آبستن شدن خدویه بچگان گذشت
خدویه شبی در خواب دید که اری تیره گرد سرای او در آمد چنانکه تاب مهر و ماه را فرو گرفت و از آن
همگی سحاب موذیات در خدویه و چرنده هی بیارید و چیز تردی از آن میان بچنگال شکم خدویه
بر درید بچه را از او کشید و بچنگال همیداشت و دان دیگر بر و گرد بر آمد و خدویه خواست که
خروشد زردشت بانگ آمد که گفت دادار یار من است بیندیش لاجرم لب فرو بست همانگاه درفشنده
کوهی دید که از آسمان فرو آمده و ابر تاریک را بر درید و موذیات رسیدن گرفتند چون نزدیکتر
شد نورانی جوانی برون آمد مستی شاخی از نور بدست دیگر نامه از داد گر کتاب اسپوی دان فرا
همگی از آنجا بزیرون رفتند مگر تهدود که گرگن بود و پلنگ و شیر جوان شاخ نور را بر آن سترد
زد چنانکه بشکست و آنجوان زردشت را بر گرفت و در شکم مادر جا داده با خدویه گفت بیندیش و
اندوه مدار که حافظ پسر تو یزدان است و این پور گرامی پیغمبر دادار خواهد بود پس از نظر او ناپدید
گشت خدویه بیدار شد و دران تیرشب برخاست برخوانگوی همایه شتافته خواب گفت معبر
پاسخ داد که بدین پور هرمزدار جهان از نام تو پرشود برو و زایچه طالع خود را بیاور تا در آن بنگرم
فرمود کار راست معبر در آن تامل نموده گفت سه روز این راز را پوشیده دار چهارم روز نزد
من آی تا پاسخ بگیر چنین کرد روز چهارم نزد اختر شناس شتافت و خدویه را دید خندید تامل اختر شناسانه

Provided by the Afnan Library

جاآمده توجه بگزارش خواب فرمود گفت آن شب که این خواب دید کدام این پورنازاده را بجهاز
وبیست شتر روز بود چون بعهد هستی خرامد زرتشتنام دارد باشد دشمنان دین را زویت گردند
آها تخت بر پیکار او کرمند دوازکوشش دقیقه فروگذارند و توازبدکاران سی رنج بینی چنانکه
ازدودان مشاهده کردی بیت سرانجام فیروزه شاه ازاده نازان شوی باین پورنازاده نازان شوی
دیگر اگنه دیدی جوانی ازشش سپهر باشاخ درخت وشنی نازل شد آن فره ایزدیست که بادادند
بدیها هست از زرتشت وآن شیشه که در دست داشت نشان پیغمبریست که برهمه ازان فیروزی یابد
وآن ستر دکه مانند عبارت ازدشن قوی باطل گمال باشد که بدستان در تباهی زردشت
کوشند انجام کار بر افتند وشاهی خواهد بود که دین بهی را او اشکار اکند وبیروی زردشت کرد
دنیا و آخرت گردد ای دغدویه پاداش فرمان زردشت بهشت است و دوزخ کیفر سرپیچیدن ازاو
کاشکی من در آن زمان که او مبعوث شود بودمی تا بر اهم جانسپاری در حضرتش قیام نمودمی
دغدویه با معبر و شمارندهٔ اختر گفت چگونه از مدت ایام آسیتی من خبر یافتی پاسخ داد که از تنومندی
دانش نجوم و اطلاع بر بستان ناهناکه بوجود مسعود او خبر داده اند پس دغدویه بخانه آمده
راز را با پورشسب باز گفت تا این مژده را با پیرسپید دلتقی سپاس ایزدی بگذارد دند
چون زردشت معمور هستی خرامید بحر دزادن خندید چنانچه آواز خندهٔ او از زمان هستا
که در آن انجمن حاضر بودند شنیدند و پورشت بیت بدل گفت کین فره ایزدیست
جزاین هرگه ازاد مادر امد گریست پس او را زرتشت نام کردند مصرع

درستا مآ از خواب گوان سخن وزنان از خندهٔ زرتشت رشگ بردند واین معجزه اشکارگشت
تا بگوش دوران نرسید که خسرو آن مرز بود رسید و او بجادوگری و اهرمن پرستی مباهات

کردی

کردی واز ظهور زرتشت آگهی داشت واز گاهنان و منجمان شنیده بود که دین بهی آگاه
سازد و آیین اهرمنی برانداز لاجرم شتابان بر بالین زردشت آمده فرمود تا او را از
گهواره برگرفتند دست بر تیغ بازید خواستا و اهلاک کند دستش خشک شد ناکام و رنجور
وبیمارا زان خانه بیرون آمد و سراسر جادوان و اهرمن پرستان که در آن روزگار حرمتشان
کسی نبود هر سیدند لاجرم جادوان کوهی زهیر و نفط و گوگرد اندوده و آتش زده زردشت را
از پدر در بوده در آن افکندند و بزرده دادن نزد پادشاه خود شتافتند ولیکن با بزدی یاوری
بیت همان آتش تیز چون آب شد بد در زرتشت در خواب شد مادر زرتشت پس از آگاهی در صحرا
شتافته گرامی پور را از خاکستر برگرفته خان بخانه برد الی قوله هم در آن روز بهمن کهبرگزیدن
ملائکه است اهل اسلام او را جبرئیل مانند بیاید با جامه های نورانی از زردشت نام پرسیده گفت
دنیا چه کام جوئی زردشت پاسخ داد که مرا جز رضای یزدان آرزوئی نیست و خیر از هستی دل من
پر شود هدو گمانم که تو مرا به نیکی رهنمائی پس بهمن گفت برخیز تا نزد یزدان شوی و آنچه خواهی از حضرت
او بسؤال کنی که از کرم ترا پاسخ نومند دهند پس زردشت برخاست بفرمود بهمن یک لحظه چشم فرو بست
چون چشم بگشاد خود را در برش مینو یافت الی قوله پس عالم مجردات برامد نزد یزدان رسید
شادمانی دل زردشت کنایاز آن است که در آن عالم خوف و بیم نیست و تنی ترسناک زنان جلال
حضرت حق است پس از داور پرسید که از بندگان زمین بهتر کیست یزدان پاسخ داد آنکه او راستی
دارد و راست است دوم آنکس که بار استی زاد و کرم باشد و براستی ره سپرد از کاستی چشم پوشید
سوم مهربان باشد بر آتش و آب جانور و جاندار که مردم از این دانش گرد از دوزخ رسته
بهشت جاوید پیوسته باشد ای زردشت در پیشگی سرای هر کرا از بندگان ظالم و رنجور ساز آفریدگان

ایزد

(۱) (۲)

ایزد و نافرمان برد مرا حکم کشنده بود این سخنها با او بگوی که از این سرکشی اگر باز نماند
جاودان در دوزخ جای او باشد بازرشت پرسیدای دارنده داد گر از اهشا سفندان یعنی
ملائکه هرکسی نزد تو گزیده تر باشد مرا از نام ایشان آگهی بخش واز دیدار ایشان فرخی ده و
گفتار آنان بشنوان و از اهرمن بدکیش که به نیکی از منش نگراید و از نیک و بدکار جهان و
عاقبت آن و کار چرخ گردنده و پدید آوردن راه تو بتو یعنی حدوث اشیا مرا آگاهی عنایت
فرماید و همچنین باز بای هفته که در دل داشت بیزدان گفت پاسخ آمد که فاعل نیکی و خواهان خیر
و خوبیم بدی نکنم و بدکردن نفرمایم و شر رضا ندهم خلق با رنج و زیان نرسانم و بدی و شه سراسر
کار اهرمن است و قبل اهرمن گردد و زخ بمکافات این کردار ایشان را جاودان داشتن
بر من واجب است و بهوده بر بدکردن من گواهی مید هند پس زردشت را بر گردش افلاک و حرکت
کواکب سعد و نحس آن دانا گردانیده و بهشت پر نور و حور و قصور و هشا سفندان بد و نموده عارف
کل اسرار و واقف جمیع علوم گردانید چنانچه از آغاز هستی تا انجام را از هر را دانست و اهرمن را
در دوزخ تیره دید قوله لما زردشت او را دگر در خواست که پرستندگان ستایش تو را چگونه
کنند و قبله ایشان چه باشد خداوند پاسخ داد که گاه ناس الاگاه من که هرچیز که آن روشن
و فروغ مند است فرزند من است در هنگام پرستش من رخ به نور آورند تا اهرمن از ایشان
بگریزند و بهتر از روشنی در جهان وجودی نیست از نور بهشت و حور و نعیم آفریدم و از ظلمت
جهیم پدیدار شد بیت هرآنجا که باشی زهر دو سرای زنورم نبینی تو پرده مخته جای
پس زردشت را او ستاد و ژند آموخته گفت این نامه را نزد گشتاسب شاه خوان تا بدین
دستگاه یابد و به دروغی تا مرا نیکو داند بیداد گر مرا کسی نخواند و موبدان و همه مردم را بگوی تا از

(۱) اصل زردشت (۲) برخته دیوو

دیو و جادوی کنار گیرند پس زرشت مضرع بیفزود و برافرین خدای
چون زرشت کامیاب و مراد یافته از پیش یزدان بازگشت او را همن اشا سفند که دارنده
دسالار گوسفندان است پذیرفته گفت گوسفندان و رمه ایشان را بتو سپرم و موبدان و روان(۱)
و همه مردم بگو تا ایشان را نیکو دارند و منع کن تا کسی گوساله و بزه و گوسفند جوان و چنین همه
چارپایان را نکشند کز ایشا سود مردم رست الی قوله بعد از همن اشا سفند اردی بهشت پیش
آمده بزرشت گفت ای پذیرفته یزدان پیامی از من بگشتاسب شاه برو بگو که کار آذر تو سپرم
بعزت برای هرکدام در هر شهری جایها سازند و اوقات تعیین کنند و میردان یعنی خادمان بهر
پرستش او بگمارند آن نوری از نوار یزدانی است بنمینی که همه با و نیاز مند و او از خلایق بی نیاز
نمیجوید بیت زمرگ و زپیری نترسد تنش چه هیزم نهادی بر پیراهنش
چون هیئت نمایان اگر عطریات برافروزی دماغ انجمن معطر سازد از بوی ناخوش همان
رساند و دوزخ سرماد و رکند چنانکه یزدان بمن پیغمبر است من تو سپرم و هرکس سر از پیچد و
نصیحت ناپذیرد گرفتار دوزخ آید یزدان از او بیزار شود الی قوله زرشت بهرام گوید که چون زرشت
بعد از ظفر بدرگاه شهنشاه گشتاسب آمد نام یزدان بر خواند پس نزدیک خسرو راه جست صفی دید
از مهتران و گردان ایران دکشورهای دیگر بر پای ایستاده و برافراز ایشان و صف فیلسوفان
و دانایان و فرزانگان نشسته که بعد دانش بر دیگری برتری داشتند چه دانا را شهنشاه دوست دارد
و شاه جهان را بر تخت رفیع با تاج گرانمایه دید زرشت بزبانی فصیح بر شهریار فرین گفت الی قوله
و خشور داد از زبان برگشتاسب گفت من فرستاده خدایم خدائی که آسمان و زمین و ستارگان
آفریده و بنده را بی منت روزی داده و ترا از عدم بوجود آورده و بجائی رسانید که شهریاران پرستار تو
گشتند

(۱) مردم نهاد

گشتنند مرا نزد تو فرستاده پس اوستا وژند را از غلاف برکشید و گفت این را ایزدمن
داده مرا باین فرمان واجب لازمان که اوستا وژند نام اوست بمردمان فرستاده اگر
جزمان یزدان بگروی چنانکه از دنیا ترا کاکا گرداند از عاقبت وبهشت جاوید نیز برخوردار
سازد واگر از فرمان سرتابی وادار از تو آزرده گردد ونیز بازار تو سکست پذیرد وسرانجام بدرج

ثوی بیت کمن هیچ برگفته دیو کار ازاین پس بفرمان من گوشدار

شهنشاه گفت چه برهان داری ومعجز تو کدام است هانا درجهان دین را بگستراتم زرتشت
گفت یکی از برهین جماسپ ومعجزات من این کتاب است بشنو دن این بعد ازاین دیو وجادو نشنی
ودراین نامه رازهرد وجهان وعلم گردش اختران آشکارست وهیچ چیز از هستی نیست که درین
نباشد پادشاه فرمود از این آسمانی نامه نزد من جزوی بخوان زرتشت مضلی بخواند گشتاسب را در آن
ساعت چنانچه باید پسند نیاید پس شاه گفت دگوی ستر گن کردی این بتعجیل راست نیاید من چند
روزی کینه ژند واستا بریم وتو بر عادت خویش میآمد باش پس زرتشت مصرع
بدانخانه آمد که فرمود شاه حکما رنجور بردن آمدند وزرتشی کشتن زرتشت کلاش گرفتند
چون زرتشت از خانه بیرون شد نزد شاه آمدی کلید را بدربان جنر وسپردی فلیوفان دربان
فرهیته تاهان کلید خانه را بحکیمان سپرد ایشان در حجره گشوده چیزهای پلید چون خون وموی
وسرگین وسگ دستخوان مردگان ومثال آن که گرد آورده بودند درکیه انداخته درزیر بالش
زرد شت نهاده در راستند وکلید را بدربان ناپارسا سپردند در نهان داشتن این راز از اد
پیمان ستدند زین پس پیش پادشاه آمدند زرد شت را دیدند که نزد پادشاه نشسته است خنر و
در مطالعه ژند واستا است مصرع عجب نامه در خط وگفتار اد

حکیمان

حکیمان گفتند که این ژند واستا سراسر جادوی است واین مرد جادو پرست بزیر دی
نیرنگ دل ترا نرم کرده تا شور وشر در جهان بگستراند یاوری جاودکمن گشتاسب بفرمود تا
بسوی خانه زرد شت رفته احتیاط کنند مردم رفته آنچه در خانه او یافتند از خورد نی وگستردنی و
پوشیدنی وکیه وجامه وآهنه نزد شاه آوردند همه را بگشودند همان کرده فیلسوفان ناخن وموی
وبندان آن پدید آمد خنر وخشمگین بزرتشت گفت جادو کارست وخشونیزدان خیره بماند شاه گفت
مرا از این آگهی نیستاز دربان پادشاه بتحقیق باید چون دربان را بخواند دربان گفت در خانه را زرتشت
بست وبادر او گذارنبود شاه برآشفت بازرتشت گفت این کیسه را از آسمان نیاورده اند در بالش تو
بگرده اند پس زرتشم استاوژند را بیندخت وزرتشت استقبید بزندان فرستاد حاجبی را بدو گماشت
تا وظیفه راهی بدو رساند وپاس نیکو دارد چند روز شب نخفت در بند بود حاجب کیهان دکوز
آبی میآورد تا یک هفته برین بگذشت گویند گشتاسب را باره بود کیانی موسوم بابلسب
در رزم شاه برا و نشستی بکیت چو برپشت او رزم ساز آمدی بفیروزی انجام باز آمدی
سپیده دمی مرد نگاه کرد اسب سیاه را بی دست وپا یافت ودست وپای او در شکم فرو شده شتابان
صورت واقعه را بخسرو گیتی گفت گشتاسب در زم بپا پگاه بشتافت وبطیاران وبطبار وحکما
علما را بخواند از چاره با وافسونها چندانکه توانستند کردند وکوشیدند سود مند نیفتاد شاه از دستگی
آنروز چیزی تناول نفرمود دلشکر اندوهگین ماندند وازاینغم زرد شت را تاشگاه وظیفه در نیست
گرسنه ماند وشام گذشته حاجب بیامد وخورش بیاورد وبحقیقت اسب سیاه گفت وخشور یزدان
باحاجب گفت باد بخسرو بگو که من چاره اینکار کنم روز دیگر حاجب پیغام پیغمبر یزدان شاه جهان
رسانید خسرو گیتی حاجب افرمود تا زرتشت را حاضر سازد وحاجب مژده نجات وخشور رسانید پیغمبر ض

بگرد به

Provided by the Afnan Library

برپا به رفت بعد از غسل نزد گشتاسب آمده جماندار را دعا کرد گشتاسب او را نزد خود جای داده
حقیقت اسب از او باز گفته فرمود بگیت اگر راست گوئی شبحه بپذیری مران اسب را باصلاح آوری
زرتشت گفت هرگاه چهار کار را تو برآید بدین پیمان کنی هر چهار دست و پای اسب آشکار بنگری
فرمود پذیرفتم آن کدام است گفت بالین اسب سیاه همه را ببرایم چون ببالین اسب آمدند با
شهریار زرتشت گفت که زبان را با دل یکی ساز و بزبان آرو بدل گرو بداکه من بی شبهه و شک و
گمان پیغمبرم و فرستاده یزدانم خرد پذیرفت پس و خشور یزدان پیش او را در بنالید و برهنه اسب دست
مالید دست راست اسب برون آمد شاه بشگفتی برمرد دین آفرین گستر ده بعد از این بپادشاهی گفت
بل سفندیار را گوی تا با من پیمان کند که در آشکار اکردن دین یزدان کمر ببندد شاهزاده سر بپیچید و عهد
استوار ساخت لاجرم فرستاده ایزد دعا خواند تا پای راست اسب برون آمد پس بپادشاه
گفت استواری و امینی با من نزد بانوی بانوان روان کن تا راه دین سپرد خرد پذیرفت
چون زرتشت بگشوی زرین شهنشاه آمد با کتابون گفت ای بانوی بانوان از دل تخم خرد بر جان به
همخوابگی گشتاسب بار داری افکند یار برگزید و من فرستاده یزدانم و از یزدان نزد شاه فرستاده شده ام دین
بدرای بانوی بانوان از دل و جان بپذیر و خشور یزدان گردید از این پس زرتشت دعا کرد تا پای
دیگر اسب برون آمد بعد از این پادشاه گفت ای جماندار اکنون دربان را طلب فرموده تحقیق بدیگرد
که آن کالای جادوگری که دم کس بخانه من آورد شهنشاه دربان را بخواند از راه ستیز پرسید اگر
راست گوئی از جان برهی وگرنه سر زیر پای پیلان خواهد افتاد زرشوت و دستان فیلسوفان
سر از سر گفت گشتاسب برآشفت و هر چهار فیلسوف را زنده بردار کرد زردشت دعائی که یزدان
آموخته بود خواند تا از شکم اسب بگردبارهٔ زه نورد برپای خواست خسرو ایران سرو روی زردشت را

بوسیده

بوسیده سوی تخت برد و نزد خود بنشاند و عذر گناه بخواست و کالای دشخوار را بازداد ۱/۲
ع ۲۷ زرتشت بهرام گوید روزی زرتشت نزد شاه آمد گشتاسب شاه با دشخوار گفت مرا از ایزد
چهار آرزو است سزد که پیغمبر درخواهد نخست آنکه پایه خود را در آن سرانگرم دوم هنگام آویزش
هیچ زخمی بر من کارنکند دین بدا آشکار گردانم سیوم آنکه نیک و بد جهان را گاه و بیگاه بدانم چهارم
آنکه روان من تا رستخیز از تن جدا نشود زرتشت گفت من این چهار آرزو بیزدان بخواهم مضمر
ولیکن تو باید کزین هر چهار یکی خویشتن را کنی خواستار ۳ حاجت زهر سه کس برگزین
که تا من بخواهم زداور آفرین نبخشد یک کس مر این هر چهار از برا که گوید منم کردگار
خسرو پذیرفت نماز شام زرتشت بخانه رفت و دیگر روز دانایش بیکرد و خواستار آرزوی شاه بود و نیایش کنان
باز خدمت یزدان در و قصه اش نمود که پذیرفته گشت چون روز شد شاه بر تخت نشست و زردشت
حاضر گشته برگاه برآمد و بعد از لحظه درمان شاه تازان آمده بجسر و گفت چهار سوار هراسناک
بر درند مصرع ندیدم بدین گونه هر گز سوار شهنشاه از زردشت پرسید که
چه کسان باشند هنوز سخن تمام نگفته بود که هر چهار سوار سر بزیر پوش تمام اسلحه شکوه مند بر تخت رفته
و این چهار سوار فرشتگان مقرب بودند که بدار و شاه شفندان نامدار بودند یکی بهمن دوم اردیبهشت سیم
آذر خورداد چهارم آذر گشتاسب با پادشاه گفتند ما فرشته و فرستاده یزدانیم و از برا میرمدیم که زرتشت
پیغمبر من است او را بسمهٔ جهانیان فرستاده ام او را نیکو دار چون بفرمان او رنج سپری از دوزخ
رهی و زردشت را هر زمان در سر مده و چون از او مرد یابی از فرمان او سر مپیچ شاه گشتاسب که از
پر دلی لهراسپ ثبات بود از شکوه سروشان و هیبت ایشان از تخت بیفتاد و بیهوش شد چون خود را یافت
با او دار گفت بیک منم کمترین بنده از بندگان فرمان تو بسته دارم میان

چون

چون امشاسپندان پانخ نشیدند برگردیدند ازاین سخن شگرف بوه شد خسرو لرزان زرتشت را
پورشش کرد عشوی کرفرمان توهست برجان من روان همچو فرزند یزدان من
غذای تو دارم تن جان مال بفرمان دارنده ذوالجلال وخشوریزدان گفت ترا مژده باد
آرزوی ترا ازداور خواستم پذیرفته گشت پس فرمود تا برای یشتن درون یعنی خواندن
و دمیدن درخلوت می وبوی خوش وشیرونار نهادند آنرا باوستا درزندیشت یعنی برآن خواند
و دمید پس ازآن می یشته گشتاسب شاه داد تا بحجره خورن همیوش شد وسترو زر برنخات و در ایدت
روشن میوزفت وحور وقصور و ولدان وغلمان و نعمتهای بهشتی و پایهای نیکوکاران و درجه
خویش را دریافت و پرسشوتن ازآن شیر شیشه عنایت فرمود چون بجز دراز رنج مرگ رست وزندگی
جاوید یافت بعضی ازعقلای یزدانی گفته اند مراد ازاین زندگی جاوید معرفت ذات خود و صفات
کرهرگز فنا نپذیرد شیر ازآن مذکور است چه شیر غذای طفل است وعلم غذای روح ازاین رو
علم را بشیر تشبیه کرده اند پس بجا باب ازیشته بوی داد ازآن جمیع علوم بردل او پرتو انداخت
ازآنروزی که او بود ازاندازه ستخیز آنچه شدنی است سر بسر دریافت بعد ازآن ازان یشته نار یکدانه
باسپند بارداد چون بخورد درزمان رویمن تن شد و بدنش سخت گشت گرزهنی بدو کارگر نمی چون
خسروان خسرو بیدار گشت بنماز و سپاس ایزدی مشغول گردید زین پس زردشت را بخواند و فرمود
بازنمود بمردم گفت تا دین به پذیرند پس برتخت نشست و بفرمود تا خشوریزدان زردشت فاضل
چند از شذر برخواند بشنیدن او ستا و دیوان گریزان شدند و بزیر زمین خان گردیدند بعد ازاین بفرمود
شهنشاه سوبدان در هرشهر برحایت آذر پرداختند و گنبدها برفراز آن ساختند و هیربدها گماشتند
اوقات تعیین فرمودند ... ص ۱۰۱ ذکر کتب زردشتیان و تاریخ قدمای اهل ایران آمده که در
اوائی که

اوائیکه ارجاسب بار دوم بلخ شگرکشید گشتاسب شاه در سیستان مهمان زال و اسفندیار در دژ
گنبد در بند بود هرایب باهمه ریاضات که میکشید با فریزدانی در نبرد چاره نداشت پس لشکر
ترکان بگرفتند تورباتورنام ترکی که او را تورتورش خوانند بعبد زرتشت پیغمبر داخل شده
بشمشیری او رشید کرد و زرتشت پیغمبر شمارا فراز یعنی سجو که آنرا یادافراز نیز گویند و دست داشت
بجانب وانخه ازآن فروغی درخشنده برآمد و آتش رتوربرا تورافتاد و او را بسوخت انتهی
چنانچه مشهور شده در زمان ظهور زردشت اختلاف بسیاست ذکر تاریخ منیرالدوله شرحی مسطور کرد
خلاصه آن اقرار ذیل است: جاکسن عالم معروف که تتبعات مهمه در مذهب زردشت کرده و عمر
ولادت زردشت در نیمه دوم قرن هفتم و فوت او در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد است انگلدنر
گوید گشتاسب جامی زردشت همان ویشتاسب پدر داریوش اول شاه هخامنشی است و زندگانی زردشت
در پانصد و شصت سال قبل از میلاد بوده انتهی (تاریخ باستان میرالدوله) ذکر کتاب فروغ
مزدیسنی ص ۱۰۳ چنین مسطور است قولد ملیسی گیر گر از مورخین معروف یونانی و تقریباً
معاصر ارسطو بوده زرتشت را چند هزار سال قبل از موی نوشته و پلوتارک و دگولیان و دیاژنس
لاارتیس) و لانگلنتیاس) و (نویدارس) و (جیار گوین سنسلاس) هم که از معارف مورخین قدیم یونان بوده اند تقریباً همین تصدیق کرده اند و ارسطو که سایر مورخین یونان بعد از او تصدیق
تاریخش نموده اند تاریخ تعلیمات زرتشت را نه هزار و ششصد سال قبل از مسیح نوشته است و پراضر
دکتر لارنس میلز که اول معارف پرور ایران زند و مترجم کاتهاست در تحقیقات و لیش چنان بیان
نموده کاتهای زرتشت بزبانی نوشته شده است که شباهت بزبان سنسکرت دیدار دو معلوم میشود
آن دو زبان چندان از عصر کهگیر دور نبوده اند بلکه وید هنود را مقدم تر از زمان ظهور زرتشت میدانند

Provided by the Afnan Library

و در جائی دیگر که بقید تحقیق تاریخی نموده چنین زمان زرتشت را قدیمتر میگذارد و با آنکه اکثر تصدیق بتاریخ ارسطو نموده اند که تاریخ تعلیمات زرتشت نه هزار و ششصد سال قبل از میلاد مسیح و تا ان تاریخ یازده هزار و پانصد نود و سال میباشد باز عقیده جمعی دانایان علوم خاوری و مرمز شناسان عالم علم نظرات آثار و کتیبه کاوان بر این است که هنوز هم متمادی تر میباشد علی الجمله آنچه تا امروز در باب مدت ظهور زرتشت از تواریخ معین شده بخوبیت که گفته شد - انتهی -

و در همین کتاب فروع مزدیسنی ص ۲۱۸ چنین مسطور است قوله بعض از مورخین و نویسندگان زمان پیغمبر ما که زرتشت نام داشت و او را وقایع متعاقبه قرار سیده هند و نخستین عنصر او را شصد و ده سال قبل از میلاد مسیح که تقریبا معاصر بودا و افلاطون باشد نوشته اند و این عقیده ایست که از طرف بعضی گارندگان محمدی بروز و بدیگران سرایت کرده و کنی امروزه عرفا و دانایان اروپائی بکلی منکر آنند دکتر ال پاچ هیلز یکی از متقدترین مؤلفین اروپائی که ترجمه گاتها و یا دیگر ترجمه های دیگر نموده در مسئله قدمت مذهب زرتشت نکته بر شهادت زبان گاتها مینماید که منسوب بسنسکرت ویدی میباشد - بزرگوار الماني دکتر عاگ میفرماید قدمت مذهب زرتشتی بر دین ازدهم و قیاس است فرمود کتابخانه اسکندر فارس که در سنه ۳۲۹ قبل از میلاد بدست سکندر صورت نابودی یافت کتب آنجا تمام بعد از زرتشت نوشته و در آنخزانه مسیح انداخته شده و این کتابخانه در چهار صد سال قبل از میلاد عموا از کتب شده است تمامی آن کتب بدست نوشته شده و هر کتابی مخصوص علم و رتبت و قانونی بوده تصور شود در ایجاد هر علم و نوشتن هر کتابی چه مدت طول کشیده و چه اندازه وقت لازم بوده تا آن کتابخانه مسیح مالا مال چنان کتبی شود و این قسم کتابخانه عظیم با نکوهی که خزانه علم و معرفت و قانون دین و دولت و مردمی باشد صورت اتمام پذیرد دکتر مزبور میگوید که نیکه زرتشت

موسی را معاصر قرار داده اند اشتباهی بزرگ کرده اند زیرا از قول مورخین یونانی میتوسیه که زرتشت چند هزار سال قبل از ظهور موسی بوده شهادت میدهد که بسیاری سودمند و زرد دانایان دانش خاوری فرزون گران بهاست تاریخ زرتشت خیلی قدیم نوشته است من جمله ارسطو تاریخ زرتشت را نه هزار و ششصد سال قبل از میلاد مسیح مینویسد و تقریبا بتصدیق اکثر مورخین یونانی مقارن همین است و در بعضی جاها در نه هزار و ششصد سال قبل از میلاد تاریخ تعلیمات زرتشت بیان کرده انکشافاتی که روز بروز توسط کنجکاوان اروپائی شده و میشود همی تاریخ قدمت زرتشت متمادی تر مینماید خصوص هنگامیکه تطبیق شود روایات زرتشتیان با کلدانیان و بابل ما تاریخ ممالکی که زرتشتیان منضبط داشته اند و بخط میخی محفوظ مانده فی الاقل به هفت هزار سال الی هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح میرسانیم و اکثر خطوط میخی فعلا در مطبع ترجمه است که بعد از اتمام نتایج عالیه بدست خواهد آمد - انتهی -

ولکن قول فصل بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه است که در لوح شهریار در شیراز خطاب میفرماید قوله جل ثناؤه سؤال از ایام مدت زرتشت نموده بودید در تواریخ در انخصوص اقوال مختلفه است هیچ یک شایان اعتماد نه انچه حقیقت است این است که آن کوکب نورانی در بین حضرت موسی و حضرت عیسی طلوع نموده یعنی تقریبا هفتصد و پنج سال بعد از موسی هذا هو الحق و ما بعده الحق الا الضلال المبین - انتهی -

(۲ - کتاب زرتشت)

در کتاب فروع مزدیسنی مسطور است ص ۲۲۷ اصلا کتاب تعلیمات زرتشت مختصر از این قرار است نخستین نیایشی که گاتها قدیمترین عزو است و گاتها عبارت از سروده

Provided by the Afnan Library

تعلیماتی است که از زبان خود آن دخشور بزرگ روان شده است تعداد گاتها امروز بهشت
و فزون ذوالقدر و منزلت و عزیز و شریف و عظیمند و شما دت بقدر و منزلت و شرف و عظمت
تعلیمات قدیم میدهند و این اول قسمت دوم بیست است قسمت دوم بیست شامل است از نمازها و یوم
و آداب دینی و نمازها خطاب بکیتاری بقالی و مقربین ذی قدرت و هست که در تحت او واقع میباشند
که همیاتا مشاپیندان و ایزدان باشند بموجب شهادت کتب و ترقیمات زرتشتیگری و چنانکه تناسب
ادیان قدیمه هم همین عقیده بوده اند هیچ جای کون و مکان را تهی از مخلوق و ارواح و نفوس صوری
و نوکیا و جهانی و مادی نیستند ای کیتا او فوق السماوات تحت الثری گرده و خایا یعنی هر کیتی فی مرتبهم از فوق انسان تا مقام اعلی برای
ایهایا یزشن و نیایش قرار داده بعد از بیست و دو بهره از ان و بیسپرد میباشد که عبارت از مجموعه یزشن
و نیایش سرود ها میست که پیش از نماز و تسبیحات باید ادا شود این بیست و بیسپرد در مذهب
زرتشتی بمنزله وداد در طریقه هندو میست افسوس که از بیست و یک نسک اوستا فقط یک
کتاب کامل و بعضی قطعات بهم جمع شده باقی مانده در صورتیکه بیست و یک نسک اوستای مزبور شامل
هر قسم علوم و ادویه و طبیات و زراعت و علم نباتات و فیسیونی و قوانین روحانی و جسمانی بوده آن
کتابیکه گفتیم تکمیلا بدون اضلال باقی مانده بعد از گاتها و ندیداد است که مبنی بر شریعت آشوئی و
پاکی ظاهر و باطن میباشد و آن دیگر عبارت از خورده اوستاست که حاوی ایشتها (یعنی یزشن و نیایشها)
و نمازهاست که اکثر مخصوص موبدان و پیشوایان میباشد و برخی که عبارت از نمازهاست همه روزه پارسیان
با آداب دینی ادا مینمایند خورده اوستای مزبور آنچه از دو فقره است یک فقره از قطعات
قدیم و فقره دیگر از افزایشهای جدید پس از آنکه کتابخانه معروف استخر فارس بامر اسکندر ملعون سوخته شد
دوره پیش از آن که پانصد و پنجاه سال امتداد پذیرفت و در آن مدت تمام عقاید و سیاستی و دینی و

در امور مملکت داری بود و تقریبا قریب باین دوره بامر سلاطین ساسانی رقعات باقی مانده از کتب
زرتشت بهم جمع شده صورت کتابی پذیرفت و عجب تجاست این رقعاتی که باقی مانده و نگشته
رقعاتی است که در زمان تسلط زرتشتیان بجای قطعات جواهر گرانبها با کمال منزلت و عزت و
احترام و تقدیس در عمارت مخصوص خود هر قطعه را در جائی مخصوص تا نقشه مقدس تشکیل کند قرار
میدادند که از آن نقشه بی چیزها معلوم و مفهوم بود و حالیه هم کسانیکه در باب آن نقشه علم اطلاع
دارند میدانند هر رقعه مناسب چه جائی آن نقشه بوده و از روی این جزئیات میتوان خوبی و عروضی
و زیبائی و سودمندی آن نقشه را میفهمند تخت سرتی گرده و خایا هر کیتی فی مرتبهم از فوق انسان تا مقام اعلی برای
ایهایا یزشن و نیایش قرار داده بعد از بیست و دو بهره از ان و بیسپرد میباشد که عبارت از مجموعه یزشن
و نیایش سرود ها میست که پیش از نماز و تسبیحات باید ادا شود این بیست و بیسپرد در مذهب
زرتشتی بمنزله وداد در طریقه هندو میست افسوس که از بیست و یک نسک اوستا فقط یک
کتاب کامل و بعضی قطعات بهم جمع شده باقی مانده در صورتیکه بیست و یک نسک اوستای مزبور شامل
هر قسم علوم و ادویه و طبیات و زراعت و علم نباتات و فیسیونی و قوانین روحانی و جسمانی بوده آن
کتابیکه گفتیم تکمیلا بدون اضلال باقی مانده بعد از گاتها و ندیداد است که مبنی بر شریعت آشوئی و
پاکی ظاهر و باطن میباشد و آن دیگر عبارت از خورده اوستاست که حاوی ایشتها (یعنی یزشن و نیایشها)
و نمازهاست که اکثر مخصوص موبدان و پیشوایان میباشد و برخی که عبارت از نمازهاست همه روزه پارسیان
با آداب دینی ادا مینمایند خورده اوستای مزبور آنچه از دو فقره است یک فقره از قطعات
قدیم و فقره دیگر از افزایشهای جدید پس از آنکه کتابخانه معروف استخر فارس بامر اسکندر ملعون سوخته شد
دوره پیش از آن که پانصد و پنجاه سال امتداد پذیرفت و در آن مدت تمام عقاید و سیاستی و دینی و

Provided by the Afnan Library

نیایش و نماز و درود و ... برای هنگامهای مختلف مشابه روزها و روزهای متبرک ماه و جشنهای دینی سال و ... برای هنگامهای مهم دیگر همچون روز سده و پوشیدن و کشتی بستن بچگان و عروسی و ... و غیره - چون خرده اوستا ... برای رفع حاجات جدیدان فراهم شده و ممکن است هرکسی در طی زندگی پیش آمدهای مخصوصی داشته باشد چه خوش و چه ناخوش و خود را با ادای وظیفه‌ای دینی یا بجای آوردن سپاسی در اوقات خوشی یا ... برای تسلیت خاطر خویش در موارد ناخوشی و ... برای جبران خطای خویش بدعا و نماز مخصوصی محتاج بیند از این جهت محتویات خرده اوستا در نسخ خطی یکسان نیست و در برخی از آنها ادعیه مندرجست که در دیگری نیست لااقل کم و بیش نوشته شدن ادعیه در نسخ بسته بسیل و ذوق و سلیقه نویسندگان آنها بوده است برخی از این ادعیه که بنظر کسی مهم و ضروری آمده در نسخه‌ای درج شده و بنظر دیگری طرف حاجت نبوده از قلم افتاده است نظر بهمین نکته است که گذشته از قطعات اوستائی معذار زیادی از ادعیه بزبان پازند که در قرون مختلف انشا گردیده در نسخ مختلف خرده اوستا ضبط شده است در میان نسخ متعدد خرده اوستا که در ایران و هند نوشته شده بزحمت و سخت هم میتوان نشان داد که محتویات آنها یکی باشد در بارهٔ نسخ بیشتر جز و سایر قطعات خرده اوستا نوشته شده و در نسخ دیگر فقط چند بیت انتخاب گردیده است هر مزد بشت در نسخه موجود در بمبئی مفصلترین و پر از اوستا انکتیل دوپرون A. Anquetil Duperron (۱۷۳۱-۱۸۰۵ میلادی) کلیه بیشتها را با قطعات خرده اوستا بیت شاه نامیده است عضو دیگر اروپائی چنانکه اشپیگل Spiegel هر قطعات دیگر را با اوستا را بشناسی بسنا و یسپرد و نیایش را خرده اوستا در یک جلد ترجمه کرده است و برخی از ادعیه پازند را هم در همان جلد جای داده است اما نظر باینکه تحت بزرگ بیشتها بخصوصه بیشتهای بزرگ بسیار قدیمی است

بهتر

بهتر است که آن را از خرده اوستا جدا نموده اوستای کنونی را پنج جزء بنامهم یسنا و یسپرد و ندیداد و یشت خرده اوستا - انتهی ص ۲۵ ت ۲۷ -

اما اردا ویراف نامه در کتاب خرده اوستا حاشیه صفحه ۲۵ راجع باین کتاب چنین مسطور است قولهٔ کتاب معروف پهلوی ارداویراف که در آن ارداویراف مقدس پس از گردش در بهشت و هم دوزخ (برزخ) و دوزخ جهانیان را از احوال روانهای درگذشتگان در جهان دیگر آگاه میسازد اندکی یاد آور کلمهٔ آیارده است در صورتی که این کلمه همان ارداویراف باشد باید بسیار تحریف شده تصور نمود ولی چیزی که این مقدس است یقین است که ارداویراف نامه نماز اجزای اوستا است نه از بابت ادعیه بشمار است در شعر ذکور یاد آیارده باید در ردیف ادعیه شریفه باشد که باخرده اوستا یکجا آمده است شبیه بهمین مضمون در یک فرد شعر دیگر از دقیقی که در لغت فرس اسدی در مادهٔ کلمهٔ رند شاهد آورده شده و گارندهٔ در انجام دیباچه این نامه نقل کرده باز از کتاب مقدس نام برده شده است هر چند که کلمه رند در اوستا از ریشه Azdaiti بمعنی گزارش است و تفسیر پهلوی اوستا که از عهد ساسانیان بجا مانده چنین امید میرود ولی از زمان قدیم کتاب مقدس ایرانیان را با شرح پهلوی آن رند اوستا نامیده اند چنانکه همین دقیقی از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گفته:

هیگوید از آسمان آمدم زنزد خدای جهان آمدم خداوند را دیدم اندر بهشت مرین رند و استا همی بر نوشت

و بسا هم کلمه رند را بجای اوستا آورده اند باز دقیقی در شاهنامه گفته:

که مارا بگشتیم دهم دین پرست کنون رند زردشت زی ما فرست

ذکر کتب تاریخ هم نامه آسمانی ایرانیان رند و استا یاد شده است همچنین در شعر ذکور خسروانی آیارده بافت نسک آورده شده است چنانکه میدانیم نسک در اوستا نسکا Naska بمعنی

کرات است

کتاب ست و مجموع او ستا دارای بیست و یک نسک بوده است و هر جا که این لغت آمده از آن اجزای کتاب مقدس اراده کرده ام چنانچه در طی تفسیر این نامه مکرراً از قطعات پازند گفته ام لازم است در اینجا بیفزائیم لغت پازند نیز در فرهنگها درست تعریف نشده است پازند که بسیاری نزدیک گزارش نداشت باین معنی که از تفسیر پهلوی از نسک لغات آرامی را بیرون کرده و بجای آنها لغات ایرانی آورده و از خطا پهلوی بخطا اوستا نقل داده پازند نامیده اند هرچند که مقداری از نوشتهای پازند که تمیز از آنها را میتوان تفسیر برخی از قطعات خرده اوستا مثل دعیه و بسا ادعیه دیگر رسالات دیگر کتب بهمین زبان درست ایم در جزو قطعات خرده اوستا یک رشته از ادعیه مختصر پازند خواهیم برخورد گفتنی است اینکه این استاد پازند گنجینه ایست از لغات و ممکن است خواستاران زبان پاک و لی آلایش پاری را از کلمات بیگانه بی نیاز سازد از نظر اخلاقی نیز گنجی است شایگان و هر ایرانی نژاد از خواندن آنها بهره مند تواند شد.

گویند نخستین سخن از نامه پازند آن است که با مردم بد اصل میپیوند - لیف -

در دربیان المذاهب اجمالا بر ارداویراف تحدس چنین مسطور است قولہ ص ۸۱ دیگر

خبر آوردن ارداي ویراف از بهشت و دوزخ نزد اشت هرم گوید او مردی است که چون پادشاهی اردشیر بابکان بستوار شد چهل هزار دستور و موبد نیکوکار گزید آورده از ایشان چهار هزار برگزیدگان هم چهار صد جدا فرمود که بیشتر اوستا از بر داشتند و از این فرقه نیز چهل دانای قرآن انتخاب نمود و هم زیشان هفت دانایان معصوم از کبائر و صغائر تمیز ساخته تا آن دانایان گفت که کدام تواند رفتن بگسلید و خبر از عمود دوزخ فرا آرید بر همان گفته این کار را مرضی میباید کرد از هفت حالی باز گشتی از او بوجود نیاده باشد از میان این شش تن دانا ارداي ویراف را

خداوندان

خداوندان این فره دانسته برگزیدند با شهنشاه باز خورداد فتنه که آشکده است پس این تحقیق برای ارداي ویراف گذاشتند و چهل هزار دیندار بیشکار رشد نیکی ادعیه برخواندند بطریقی که گفتند پس ارداي ویراف جام می بستد از دست دستور بجوزد در بستر خواهید و تا یک هفته بر نخاست روانش بقوت اسم الهی جدا شد و آن شش تن بر بالین او بر پا بودند هشتم روز ارداي از خواب برآمد و فرمود تا دبیری نزد او شد تا آنچه او بگفت در قلم گرفت چون بخوابیدم سروشی که او را سروش و اسروش و آشو و راشو نیز گویند یعنی فرشته بهشتی آمد و سلام کرد من حقیقت رفتن بدان عالم گفتم و دست مرا گرفت و گفت سه گام برباله نهادم و بر چینوپل صراط باشد رسیدم همراه مرا راه نمود پلی دیدم باریکتر از مو و تیزتر از دم استره - انتهی -

پس از این شرح مشاهدات ارداویراف بپردازد برای مزید اطلاع بکتاب مزبور مراجعه شود -

ودر ص ۸۲ مسطور است: چون دبیر همه گفته ارداویراف نوشته بر شهنشاه خواند پادشاه

دین بر اینچنانچه بایست واج داد و موبدان بر طراف ایران فرستاد - انتهی -

کتاب خرده اوستا کراز قبل نگاشته شد از تالیفات آذرباد مهر اسپندان است در کتاب

دبستان المذاهب میگوید قولہ ص ۸۲ موبد آذرباد ابن مارا سفند که نبشن از پدر بر گرفت پیغمبر میرسد و از باد بگشتاسب شاه بیامد و شاه اردشیر و عکری در راستی دین معجزه جستند و چهل هزار دانا باز گرد آمدند آذرباد غسل کرد و در انجمن بخوابید و نه من وی گداخته بر سینه او نهادند بفریزدان ایستی باو نرسید لاجرم همه شرکان ایمان آوردند و بعد از آذرباد دستوران خرد ان از نژاد او بودند انتهی و در کتاب خرده اوستا چنین مسطور است ص ۸۳ ادیباد

روان تو دارنده روشن کناد خرد پیش جان تو جوشن کناد فردوسی

آذرباد

(۱) فره: موهبت (۲) ایزد: فرشته (نیکی)

Provided by the Afnan Library

آذرپاد مهراسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسین زرتشتیان است در سنت مزدیسنان معجزات و کرامات زیادی برای او قائل شده و با کتب ادعیهٔ پهلوی و پازند بدو نسبت داده اند (در تفسیر پهلوی اوستا رند) چندین بار با سم او برمیخوریم و یکی از مفسرین نامهٔ مقدس شمرده میشود آن (۱۳) در پهلوی از لواحق است بمنزلهٔ یاسنی بنابر این آذرپاد مهراسپندان یعنی آذرپاد پسر مهراسپند -

اسم ولی که آذرپاد و آذرپات و آذربد هم نوشته شده از اسامی معمولی ایران قدیم بوده و در اوستا اترپات Aterepata آمده است در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپات ستوده شده است این اسم لفظاً یعنی پاسدار آتش نزد مورخین یونان آتروپاتس ضبط شده ایالت آتروپاتکان (آذربایجان) نیز دارای همین اسم است در پهلوی آتروپات در ۱۱۲ و ۲۵ و بصیغه‌های دیگر هم نوشته شده است اسم دینی که مارسپند و مارسپندوماراسفندهم نوشته شده در اوستا منثر سپنت : ۲ ی ۱۰۰ ۳۲ Mathra Spenta آمده لفظاً یعنی کلام مقدس مینو و نهین روز هرماه نیز مارسپند یا مهراسفند نامیده میشود افتوزی گوید تا که در قطع دهر او را بازی است رخ بهرام و اسب مهراسفند در کلیهٔ کتب دینی غالباً از آتروپات مارسپندان ۱۱۲ و ۲۵ و ۲۶ و ۱۲۹ یاد گردیده است در فصل ۳۳ بندش که سلسلهٔ نسب برخی از موبدان بزرگ و معروف ذکر شده در فقرهٔ ۳ آن سلسلهٔ نسب آذرپاد مهراسپندان بمنوچهر پیوسته است این سلسلهٔ نسب کرا بدستی است ما نمی از این قرار است آتروپات پسر مارسپند پسر داداردا پسر داداریا پسر هودین پسر آتروپات پسر منوچهر پسر هومن چهر پسر فرمان پسر بابک پسر فرندین پسر فرشوشتر پسر پورشسپ پسر ویاسپ پسر زیر

پسر

پسر توش پسر وحیدرش پسر فرشت پسر کاک پسر وخش پسر فرمان پسر رجن پسر زو پسر اسرت پسر منوچهر نظر باین سلسله نسب آذرپاد به بیت و دو پشت بمنوچهر نبیرهٔ فریدون پیوسته است چنانکه مسعودی هم سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران زرتشت نیز دربازده پشت به رجن و اسرت منوچهر میرسد در روایات داراب هرمزیار مندرجست : موبدان موبد آذرپاد مهر اسفندان از سوی پدر نخست زرتشت اسفنتمان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه درست نیز پیشوایان دینی از خاندان زرتشت و از پشت اسپدو اسپستر که بزرگترین پسر پیغمبر و خود نخستین موبد بوده میباشند -

قولها آذرپاد مهراسپندان را در عهد پولادین قرار داده اند در کتاب هفتم دینکرد گزارش بیست و سه فرگرد سوتکر نسک سخن رفته مندرجست : هفتم فرگرد (فصل) سوگر نسک عبارت است از نمودن چهار هنگام بزرشت در هزاره وی نخست عهد زرین عهد تیرگی اهورامزدا دین بزرشت نمود دوم عهد سیمین عهدیست که گشتاسب از زرشت دین پذیرفت سوم عهد پولادین عهدی است که آذرپاد مهراسپندان پاک و اراستار (آیندهٔ دین) زاییده شد چهارم عهد آهن آلوده عهد کفر و زشتی است در روزگار تباهی دین و پادشاهی است آذرپاد مهراسپندان از گیلان در زمان شاپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) پسر هرمزد دستوران دستور ایران بود بفرمان شاهنشاه معاصر خود باوستا مروزگرد آن را منظم و مرتب ساخت چنانکه شش هیربدان هیربد طرفان اردشیر پاکان سر سلسلهٔ ساسانیان (۲۲۴-۲۴۱ و ۲۴۲ میلادی) یکی از گزر داوران و استاد گان اوستاست - غالباً درکتب پهلوی از خدماتی که آذرپاد دین کرده یاد شده است در آخرین فصل از کتاب سوم دینکرد و در آغاز کتاب چهارم دینکرد شرحی راجع بجمع آوری اوستا بدستیاری آذرپاد مهراسپندان مندرجست : چون از استیلاء اسکندر

برگشته

Provided by the Afnan Library

و پراکنده شدن نامه مینوی نخستین پادشاهی که بجمع آوری او ستا همت گماشت بخش (باب) آگاهی است پس از اردشیر بابکان بدستیاری تنسر کتاب دینی ایرانیان را مدون ساخت شاپور (۲۴۲-۲۷۲) پسر اردشیر فرمان داد تا آنچه از هزار او ستا راجع بطب و نجوم و جغرافیا و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند شاپور دوم پسر هرمز دبنوبه خود از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی آذرپاد مهر اسپندان را برآن گماشت که کتاب مقدس هرمزد کند و مجتمع بحث درین آن بدست عده دکر کتاب هشتم دینکرد فصل اول در هفرات ۲۱-۲۲ آمده پس از ویرانی اسکندر زشت سرشت و خشمگین از او ستا آنچنان که شاید در دست دستوران نماند آذرپاد مهر اسپندان متقدس آن را گرد آورده حفظ نمود کرا اینک در ایران نامه آموزش واندرزاست دکر کتاب چهارم دینکرد فقره ۲۷ مندرجست: پس از آنکه آذرپاد مهر اسپندان با ستاها را جمع کرده نسکهای آن را مرتب ساخت شاهنشاه شاپور پسر هرمزد گفت او را این پس گمراهی در دین نشاید و کسی به بیدینی مجاز نیست هچنین در کلیه کتب دینی پهلوی و پازند آمده پس از آنکه آذرپاد او ستا را مرتب ساخت از برای رفع اختلاف و ابزاری اعتماد مردم سوگندیاد نمود در کتب روایات راب هرمزدیار نوشته شده موبدان موبد آذرباد مهرسپند گفت اگر شما را براستی و درستی دین پاک دینیک مزدیسنا شکی نیست من سوگند یاد کنم که اینکه از نک تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند میخوری آذرباد گفت آنچنان که نه من روی بگداز آید و من در نزد شما سرد تن میشویم انگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید اگر سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راستگو ام و شما را باید که دستاز گجردی بدارید و بدین دینا پابرجا بمانید پس گرایان این شرط پذیرفتند آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد سر و تن شست و من روی گداخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید پس از آنه شصه برخاست بدین پاک بیگمان

شدند

شدند در اعراف نمودند در کتاب هفتم دینکرد فصل ۵ فقره ۵ مندرجست: از این پس رسم سوگند یاد کردن در میان پیروان نرشت ماند از آن سوم است رهین همن گداخته بروی سینه چنانکه آذرپاد مهر اسپندان کرد و بوسطه ان اختلافات دینی را از میان برداشت دکر فصل اول از ارداویراف پس از ذکر شرحی از ستمهای اسکندر ملعون و پراکنده شدن او ستا منزلزل شدن ارکان دین میپرسد این حال فغان ۱۰۱ مه داشت تا اینکه پاکروان آذرپاد مهر اسپندان انوشه روان پدید آمد کسی که بفقره دیگر در وی گداخته بسینه خود بحث دکر زند جمن ثیث فصل ۲ فقره ۲۵ آمده آن فرزانه پیرو زبخت و آراینده دین راستین از آرایش وی گداخته گمراهان را براه راست آورد و قدرت (۱) لاشایست فصل ۱۵ هفرات ۱۵-۱۶ مضبوطست آزمایش فلز گداخته این است کردر روی سینه بجای آورند دل باید چنان پاک و بی آلایش باشد که اگر همن گداخته روی آن ریخته شود نسوزد از آذرپاد مهر اسپندان و دستوری خود چنان زیست هنگامیکه همن گداخته روی سینه پیشوایان ریختند و نسوخت چنین بحث شد چنان نسوزد که شیر روی سینه اش میدوشند دشکند گانیلد جز فصل ۱۰ فقره ۱۰ آمده و تا اینکه در زمان ع شاپور شاهنشاه پسر هرمزد آذرپاد مهر اسپندان فرهمند در مناقشه دینی باگمراه شدگان مخالف همن گداخته بروی سینه اش بحث

جمرة اصفهانی میرسید وفی زمانه (ای فی زمان شابور ذوالاکتاف) اذ جاء آذرباد ابن اسفندیار علیه (و در مجمل التواریخ که در سال ۵۲۰ هجری تالیف شده همین فقره نقل کرده و مندرجست فرزانه نامی پیشوای دین بر سینه گداخته دیگ نهاد بر سینه اش فی آذرپاد مهر اسپندان رهبری بود نامیده و زرشت رهبری بود نامیده آذرپاد که در دوره زمان ساسانیان موبدان موبد ایران بود مذکر چهار قرن و نیم پس از زمان آذرپاد مهر اسپندان

(۱) شرح لاشایست کتاب اندرزها از موبدان

بازمو بدانی اخاندان وی پیشوایان دین بودند - انتهی -

و از جملهٔ کتب معتبرهٔ پارسیان کتابی دیگر دست که آنرا نوذر پسر فرخزاد که در قرن سوم هجری میزیسته مطابق ص ۳۵ کتاب خرده اوستا نخستین مولف کتاب مزبور است و دیگر جزو کتاب خرده اوستا مسطور است قولهٔ آذرفرنبغ پسر فرخزاد (نخستین مولف مجلدات دیگر و معاصر خلیفه عباسی مامون ۱۹۸-۲۱۸ هجری) انتهی -

در کتاب آئینه آئین نرسیسی راجع بکتب مقدسهٔ پارسیان چنین مسطور است: ص ۳۱ تا ۳۴ سراسر نامه‌های زرتشت نامزد باوستا است -

آرش اوستا باز نمود آن چیست؟ آرش اوستا پرده از رویهای برداشته و روشن شده باز نمود اوستا دانش خداپرستی و آسمانی و گفتار برابر بخرد آویزه و پاک است -

زند را چه آرش و گذارش است؟ زند گذارش و سفرنگ را گویند زند گذارش اوستاست و پازند گذارش زند میباشد و آرش پازند گذارش گذارش است چون کم کم زبان زند هم از میان رفت و داستان آن دشوار شد باشکارائی گذارش زند کوشیدند و آن گذارش را پازند نامیدند -

سراسر اوستاهای مزدیسنی که اکنون در دست است چند فرشیم میباشد؟ سراسر اوستاهائی که امروز در دست است چهار بهره میباشد نخست گاتها با آرش سروده دوم و سپسر دبارش همه سران و همه ایزدان و نیایش سزایان سوم و نیدیداد با آرش یاسوخهای هیمستار یوان و بدکاران چهارم خرده اوستا -

گاتها کدام و چندند - گاتها از گزیده و سخنان آشوزرتشت است و پنج فرشیم اند اهنود اشتود سپنتد وهوخشتر وهشتواشت و هریک از این گاتها را کرده و بهره‌های گوناگون در پرستش

در پرستش و بندگی خدای یکتا بگونه سروده است -

ویسپرد دارای چه نیایشهائی است؟ ویسپرد نیایش و نمازهائی است که وابسته بدانایان و سروران و پیشوایان آئین است و دارندهٔ بیست و سه فرشیم اند -

وندیداد برای چه باشد؟ - وندیداد سراسر فرازها بر بسته‌ها را بمردم میآموزاند که چه باید نمود و از چه کار باید دوری گزید و چگونه چاره بدکاران نمود و دارای بیست و دو گرد میباشد -

خورده اوستاها کدامند؟ خورده اوستاهای کوچک نیایشها و گاهها و افرینگانها است اوستاهای بزرگ بیشتها میباشند -

بیشتها چند و برای چه میباشد؟ بیشتها بیست و دو و درود و نماز فرشتگان نیایش سزاد آنهاست و آرش بیشت نیایش سزایست -

یزشن چند و چه باشند؟ یزشنها چهل (۴۰) و نه نمازهائی اند که روش و برنهادهای ویژه باید بجا آورد

بهره از خورده اوستا کدام پس از زرتشت نوشته شده نویسنده آنها کیست؟ -

پس از درگذشتن اشوزرتشت دانایان و بینایان و چیران در کیش آنها را نبشته اند و نگارش بیشتر آنها در دو هزار و پنجاه سال تا ده هزار و دویست و پنجاه سال پیش از این بوده که پیش از دمان فیروزی و خسروی هخامنشیان باشد و دمان واپسین که ساسانیان باشند برخی پرخیده‌های آنرا آشکار و باز نمود کرده اند تا مرزم دانا و نادان همه دریابند انتهی

بجز آنچه ذکر شد کتاب دیگر باسم دساتیر آسمانی نیز موجود و بطبع رسیده و حاوی مطالب و مقالاتی است که بنیای اولیهٔ پارسیان منسوب گردیده و اهم طبقاتی چند در آن مذکور شده و قدری برخی از محققین آن را مجعول دانسته و بدیده قبول بدان نظر نکرده اند - کتبی دیگر نیز از قبیل گلدسته چین و جزآن

Provided by the Afnan Library

و هر آن هوجود که طبع رسیده و حاوی مطالب مندرجه در اوستاست ۱ -

۳ - در ذکر برخی از احکام و تعالیم معموله در بین زردشتیان :- مطالب ذیل را ترتیب از کتاب آئینه آئین مزدیسنی در این مقام مینگارد قوله ص ۹ تا ۱۱ :-

فرورت - فرورت و سخن گواهی و فرنو کیش مزدیسنی کدام است ؟ فرورت و سخن گواهی و فرنو کیش مزدیسنی گر ما هر روز در نمازهای خود یاد میکنیم و هر کس مزدیسنی کیش است باید همواره یاد کند نخست - فرورانه مزدا یسنو زرتشتریش ویدیوو آهورو کیشو نور زان اینکه استوارم بکیش خداپرستی که از دیو و دروی پرستی جدا و آئین خدای هستی بخش شناسی و آورده زرتشت است فرورانه مزدا یسنو آهنی بارش خداپرستم سوانه مزدا یسنو زرتشتریش - فرورانه اشتی تیچا فرورانه زرتیا یچا آشکارا و نهان زبان و هم بدل بکیش خداپرستی آورده زرتشت استوارم چاهارمن اشیا هوتخشا هوتخشا هو چیا استوا هوسیم شیوتیم اشیو یاثرو یسیم فیتیا یو خدانداسنی تفاخیا فدسا آشیم وان آنکه نیک اندیشی نیک گفتاری نیک کرداری رهنموده و بکیش خداپرستی گرد و رکننده جنگ و خصمان و برادری شناسنده و خویشی دهنده و پاک است استوارم -

پنجم - درشتیا چتیا مزدا ذاتیا اشونیا دیثیا ونگهیا مزدیسنو اش یازمو دان اینکه راست ترین دانش اهورا مزدا کیش نیک خداپرستی است - ششم اهورا مزدانه دیسفا وهی چیهنی - نیز ای آنکه استوارم برایکه سر سپرد یشیا بخش اهورا مزدا است فرورت و فرائضی که در آئین مزدیسنی در هنگام مرگ بزبان میرنده دهند کدام است ؟ -

فرورت و فرائضی که در هنگام مرگ زرتشتیان بزبان میرنده دهند و اگر مرده باشد بزبان دهنده

نخست - اشم دهی تا انجام است - و سفرنگ آن اینکه پاکی و راستی از جهان میگذرم دوم از شهر جسته و گفته و کرده و شنیده و پرموده از همه گونه ناهی او خشن و پشیمان فرپتام - بارش هر کار یکه از من نادانسته یا گفته یا کرده یا اندیشیده سرزده یا پرمان داده ام و از هر گونه گناهی که از من پدیدگشته باز ایستاده و پشیمانم و آمرزش میجویم - انتهی -

در دکتاب فروع مزدیسنی ص ۳۵ میگوید قوله نماز - نماز واجب شبانروزی مازندیشیان نخوی که در آئینه آئین مزدیسنی شرح آن از حیث اوقات و معنی نمازیان شده است ادای آن شبانروزی پنج مرتبه متحتم میباشد و نخوی که معنی آن بزبان فارسی در آئینه آئین مزدیسنی آمده است - انتهی - وضو قبله - (کتاب آئینه آئین مزدیسنی طبع ۲ ص ۲۰ قوله)

نمازگاه نماز و پرستش سوی مزدیسنان - زردشتیان چگونه باید نماز خدا بپردازند ؟ - درگاه نماز باید اندیشه جهانی از خود دور کرده سراسر اندام برونی و گوهرهای درونی را پاک داشته بخدا سپرده بادب بندگی بر سینه بپرستش یکتای بی همتا پرداخت -

زرتشتیان شبانروزی چند بار باید نماز و پرستش خدای یکتا بجا آرند ؟ - زرتشتیان شبانروزی پنج بار باید نماز و پرستش خدای یکتا بجا آرند - نخست از سپیدی بامداد تا نیمروز گاه هاون - دوم از نیمروز تا سه پسوا از نیمروز گذشته گاه ریتون - سوم از سه پهره از نیمروز گذشته تا پیش از تیرگی شام گاه ازیرن چهارم از تیرگی شام تا نیمشب گاه ایوه سرتیرم پنجم از نیمشب تا سپیدی بامداد گاه اشهن آخر آغازگاهان است - انتهی و در دص ۳۵ میگوید قوله از آنجا یکه خداشیدان پیشداد است و آفریدگان را توانائی دیدن و شناختن آن فروغ ایزدی بخشیده و نیز فروغ ایزدی بخشیده و نیز فروغی بمینو دهد این روشنائیها از آن چشمه بی پایان روان اندر زرتشت مردم را پرموده در هنگام پرستش خواهی یکتا

۱ - خالص ۲ - ساعت ۳ - نور الانوار نور حقیقی

یکتا رو بسوی فروغ کنند تا از دیدن این شیدان که نمونهٔ روشنائی آیمنی هستند دیدهٔ
دل را بسوی شیدان شید آیمنی بگشایند و از پیروی این روشنائیها بهار روشنائی ایمنی را بیابند
چرا از نشتیان پرستش سوی آویژه ندارند؟ چون اهورامزدا آفرینندهٔ سراسر پیداشهاست
نتوان جای و سوی و خانه برای او آشکار کرد بهر سوی که روی آوریم همه سوی اوست و هر چیز
آفریده او جز آغاز و انجام و انباز و دشمن و مانند و یار و پدر و مادر و زن و فرزند و جای و سوی
و شتاب آسایی و زنگ و بوی است زنده و دانا و توانا و بینیاز و دادگر و بشنودن دیدن
و بودن آگاه است -

چرا شبانروزی چند بار باید نماز کرد و نامه خدا خواند؟ شبانروزی چند بار باید نماز کرد
و نامه خدا خواند تا آنچه اهورامزدا پرستیده باید و بجا آوریم و منش و کنش و گویش خویش را
برابر پرستیده اهورامزدا پاک و راست داشته گرانمایه گردیم -

۲ برست دست و روی شستن پیش از نماز چیست؟ پیش از نماز کردن باید دستها از سر پنجه
تا آرنج و روی تا بناگوش و سر زیر زنخ و بالای پیشانی شسته شود و هر اندامی که پلید و آلوده است
پاک دارند - انتهی - ص ۲۷ ت ۳۰ :

نماز آویژه زرتشتیان کدام است؟ نماز آویژه زرتشتیان فرامون میشت و نیز نگ نوشتی
باشد... و سفر نگمان آن چنان است -

۵ فراموش میشت

بخشنودی دادار اهورامزدا خوشبختی خود را جاکی و درستی میدانم و با آن خوشبختی یکتایی
خدا پرستی را آوردهٔ زرتشت که از بزرگی و دولی پرستی جدا و آیین یکتای بی همتای شیدان

شید

۱ - تنبه ۲ - محضرص ۳ - لباس ۴ - وجوب ۵ - تفسیر

شید شناسی است استوارم و چنانکه خوشنودی اشا سپندان که فروزگان اهورامزدا
و پاسداران گاه‌ها و دینها اند و چنانکه خوشنودی سروش پاکیست پرستش و بندگی اهورامزدا را
بجا میآورم و از اهورامزدای توانا درخواست دارم که از من فریادرسی پرمایه تا کرداری ناپسندیده
از من پدید نگردد اهنود را که فرشته پاسبان تن است بکردار نیک خود خشنود میدارم و از
اهورامزدا نیازمندم چنانکه خشنودی او بهترین چیزها است ما را برابر خشنودی خود بکارهای
نیک و ستوده یاوری پرمایه تا چنانکه پرمودهٔ است بپاداش کردار نیک بهشت جاودانی
شود هم از اهورامزدا یاوری میجوئیم تا بتوانیم اندازهٔ توانائی توانائی و ناتوانان دیگری
نموده بدانشوه درستی و یگانگی اهورامزدا استوار شویم ای دانای یکتای شیدان شید
ما را از اهرمن بدکردار که با ما دشمنی و کینه دارد و جز فروغ آیمنی تو و رهبری و همن کردار نیک
هیچکس دیگر نتواند نگاهداری کند آی اهورامزدا پاداش کار نیکی که از ما آشکار شود جز تو که
تواند داد رهبران دین و دستوران کیش آموزگار که به نیروی سخنان اهورامزدا هنرورزی
پایندهٔ و رهنمایندهٔ به پیندند برابر نیک اندیشی آنها سروش پاسبان آنهاست بدانروی که
اهورامزدا هر که را دگرگونه خواهد چنان خواهد که ستم از آنان دور باشد ای شنوندهٔ کلام
اهورامزدائی برهمنونی اهورامزدا یاور ما باش تا از آزار رسانندگان دور و نابود شوند و
تخم بدکاران و زیانکاران و ستمگران از جهان برافتد و از آنها کسی با ستواران نشوئی
کیش یکتاشناسی نرسند بازپرسش و نیایش برلندی و نیروی اهورامزدا آفرین باد بپاک آیین
فروزهٔ سروشی که بردباری و پرمان بردباری فرانمان اهورامزداست از اهورامزدا نیازمندم
تا دل ما را روشن و ما را نیک و تندرست داشته نیروی توانائی نیکوکاری و پیروزی بخشاید

تا خواستهٔ

Provided by the Afnan Library

تا خواسته ما جز از راه نیک و راست اندوخته نشود و فرزندان ما را بخدا پرستی استوار دارد و زندگی ما را دراز کند و در سینوکه جهان آینده پر بخشایش و آسایش و فروغ است ما را با پاکان درگاه خود هم جایگاه پرماید خداوندا ما را تندرستی بخش و ای اهورامزدا بفریاد ما برس نیروئی که دادار بهمتا برای شکست دشمنان بپاکان بخشوده و برفراز سروری جای دارد و رهرام پاک است او را خشنود میداریم جهان و روزگار را چنان باندیشه و گفتار و کردار نیک از آلایش پاک میداریم که آزادر رسانندگان بدگردار شکسته نابود شوند و تن و روان ما پاک بماند

دوازده دُرص ۹۲ آئینه آئین مزدیسنی مطهرات قوله مزدیسنی کیشان در چه هنگام باید جامه سفید بر تن کنند؟ مزدیسنی کیشان در سالی پنجروز در آغاز فروردینماه بگاه آویزه تن و جان خود را از خوردن و آشامیدن و آمیزش بهر گونه پلیدی و آسایش تن جانی و کارهای جهانی دور و پاک دارند و آنرا روزه رپیتون نامند و در روزه داشتن اندام درونی و برونی در پاک داشتن منش و کوشش و کنش پرمان سخت رفته است -

نابُرد در بر نهادن رشتیان چه بازنمود دارد؟ -

چون از دمان نخستین آزردن و کشتن زندبار که جانور بی آزار باشد سخت نابای و ناروا آمده و پس از آن اندک اندک مزدیسنی کیشان که با مردم دیگر آمیخته خوی آنان گرفته در کشتن و خوردن زندباران که گوسپند و مانند آن باشد آکوده شدند پیش پیشوایان آئین در رهماهی چهار روز کشتن و خوردن زندباران و گوشت و اندام آنها را بپیروان کیش مزدیسنی ناروا دانسته کرکمر آلایش بهر مانند بدانروی آن را نانیز نامیدند پس نبریدن زندباران - انتهی -

سدره و کشتی - دُرص ۱۳ کتاب مزبور قوله آیا از روی کشتی بچه نشان شناخته میشود؟

نشان

۱- دین ۲- تارن ۳- بی کزار ۴- بعض (۲ - ۱۲ - ۱۴ - ۲۱) روزهای بار

نشان رشتیگری از ریشه و گفتار و کردار نیک و سده و کشتی است -

در کیش مزدیسنی پسران و دختران در چند سالگی باید سده و کشتی بندند؟ در کیش مزدیسنی پسران و دختران از هفت سالگی باید سده پوشند و کشتی بندند -

پسران و دختران زرتشتی از هفت سالگی باید دستار و نمازهای نوزادی را چه ارزش است؟ پسران و دختران زرتشتی از هفت سالگی باید دستار و نمازهای بایسته بنجگاه را بدانند و پس از دانستن باید آنها را سده پوشانند و کشتی بندند و بکیش بازآیند و آئین سده پوشی و کشتی بندی را نوزادی گویند که ارزش آن پرستش نخست و بندگی نوزادگی باشد و همچنان پایه های دیگر آئین مزدیسنی را که گودکان بدان رسند تا پایه هیربدی همان گونه دروان بخت که گفته شد -

سده جامه سفید بندگیست و نشان اینکه همیشه باید جامه بندگی پوشیده داشته درون و برون خود را بسوی خدا راست و پاک و چون جامه سفید بی آلایش داریم و کشتی رشته بندگیست که باید همیشه کمر بندگی خدا را بسته داشته از پرستش و کردار خدا شناسی باز نایستیم و اینکه از پشم گوسفند است باید مانند گوسفند بی آزار بوده و برابر خدا پرستش او باشیم

چرا کشتی هفتاد و دو نخ دارد؟ چون یزش دو پسر که سخن خدائیست هفتاد و دو هیربد و اندرزبد هر هفتاد و دو نخ دارد تا دارندگان کشتی با هفتاد و دو بهره یزش و پسر هم بهره شوند -

ارش سه گردش کشتی بمیان بستن چیست؟ سه گردش کشتی بمیان بستن نشان هومت و هوخت و هوورشت است که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد باز بمیان بندیم و چون کشتی بمیان بندیم باید در دل اندیشید که به هومت و هوخت و هوورشت استوارم -

۱- ترله صبح ۲- واجب ۳- خادم آتشکده

در هنگام

در نگاه کستی میان بستن چهار گره که بر آن دعا چه آرش دارد؟ - آرش چهار گره کستی چهار آخشیک است که آتش و آب باد و خاک باشد و نشان آنکه هستی سراسر چیزها بهم پیوندی چهار آخشیک است و ما پرستندهٔ آفریندهٔ چهار آخشیکیم - در گرهٔ نخستین باید در دل اندیشید که خدا یک است در گرهٔ دوم که کیش مزدیسنی بی آلایش دینی گمان است - در گرهٔ سوم که رزشت پیغمبر خداست و در گرهٔ چهارم که تا توانم نیکوکاری کنم و از کیش مزدیسنی برنگردم و از بدکاری بگریزم -

چرا کستی دراز و میان تهی و دو سر آن دارای گره هاست؟ - درازی کستی نماز از آن است که اگر چه بن زندگانی دراز است هم انجامی آزمایش شده تهی دو لایه بودن میان کستی نشان آنکه لای زیرین جهان نشیب است که گیتی و لای زبرین جهان فراز که مینو باشد مردم که از جهان مالا بزیر آیند پس از پیمایش جهان باهمه درازی آن زندگی سرانجام بازپه بجهان بالا یابند و آن دو گیهان از هم جدا نباشند بن درون کستی که گره گاه هاست نشان بن زندگانی این جهان است اگر کسی نیکوکار باشد بی پرسش و دشواری باسبکی از آن جای گره گام برنهاده بجهان بالا اندشود و هرگاه بزه کار باشد و گرانبار است در میان گره گرفتار آمده از سنگینی گره او را باد شواری برون کشید برابر بزه اش در پایه های پیچ و تاب آن نگاه دارند - انتهی -

در نیز میگوید کستی را در اوستا چه مینامند؟ کستی در فرادات اوستا ایونیگهن و بزبان پهلوی ایونیگان باشد -

بزنگ کستی چه باشد؟ - بزنگ کستی را باید در هنگام بستن و گشادن کستی خواند که در اوستا کستی نامند و آن اندرزیست که خواننده باید بداند در کیش مزدیسنی استوار مانده پیمان نیکی

۱ - دعا

اهورامزدا را بجای آرد و آمرزش دینکی و رستگاری و دو جهانی از دادار توانا خواستار آمده

نومت و هوخت و هودشت را پاک و بی آلایش دارد -

آرش بزنگ چیست؟ - آرش بزنگ پرچیده و سرسته است و این نام را بزرگان ما بی هنند

بیشتر بر پازند میباشد و برای بدرستی و دوری از دیوان و بدکاران خوانند - انتهی

در کتاب خرده اوستا راجع ببسته و گشتی و دعای بستن کستی چنین مینویسد قولهصت

بزنگ کشتی بستن هم سوی شاه زمین آمدند بستند کشتی بدین آمدند

بزنگ بسته و گشتی = کشتی پیش از تغییر بزنگ کشتی بستن لازم است راجع بکلمات بزنگ

و بسته و گشتی توضیحاتی داده شود تا از زیر این کلمات در ادبیات مزدیسنا معلوم شود و بمعانی

مجازی آنها در ادبیات فارسی پی بریم وضمناً عرض کنیم که بسته پوشیدن و کشتی بستن در میان

از زمان بسیار قدیم در میان اقوام آریائی معمول بوده و هست و نزد پیروان آیین زرتشت

از علائم خارجی دین شمرده میشود و از دست برداشتن آنها ناگزیر زند -

بزنگ اوستا کلمه پهلوی است بمعنی مراسم دینی امروزه پارسیان هند بجای این کلمه بزبان

گجراتی کلمه کیریا Kiriya (در سانسکریت کریا Kriya) نیز استعمال میکنند نزح و ریشه

آن بزبان معرب نیز نگ ست بجمله در نسخ خطی بسیار دیده میشود بدیدار کرد در ایران نوشته

شده مقدار زیادی از بزنگها با مراسم دینی و مناسک مذهبی ضبط گردیده است بسا اراده عنصر

چه بزبان دستانی و چه بزبان پهلوی و پازند دو بزنگ نامیده شده چنانکه بزنگ کشتی

بزنگ نکشتی نوبریدن و بزنگ است شده بزنگ کشتی بستن یکی از آن دعیه عنصر

کرد هنگام بستن و گشودن کمر بند محمد[illegible] کشتی بدیخوانده شود و این دعیه (بزنگها

۱ - هرمزد رستاب

تأثیرات فوق العاده تصور شده و از برای هر مشکل آمد نشست و رفع آسیب حادثه‌ای نیرنگ
مخصوصی دستور داده است. عقد از زیادی از نیرنگها هنوز بزبان پازند موجود است و برخی از آنها در
کتب متأخر مانند کتب روایات جمع گردیده از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن و نیرنگ
بیماری و نیرنگ ناخوشی گوسفند و نیرنگ دفع دسر و نیرنگ تب بستن و نیرنگ از برای رفع
شر درد و نیرنگ از برای زنی که دشوار زاید (از این قبیل نیرنگها هنوز در ایران رواج دارد
فقط اسم آنها عوض شده دعا میشود و محتویات آنها از آئین زرتشتی برگشته بمذهب اسلام گردانده
گردیده) نیرنگ از دعوت تکل گشای سپهر اقدم تصور شده چنانچه در غرهٔ لنا انوگدیچا
Aogemadaēca آمده است (فرینیدن نیرنگ اندر جهان پدیدآورد)

نیرنگ از جمله کلمات دینی زرتشتی است که پس از رواج اسلام در ایران و رفته رفته بیگانه شدن
ایرانیان از مصطلحات پیشینیان از معنی اصلی و قدیمی خود منحرف گشته از آن سحر و حیله و
شعبده و فسون و حیله اراده کرده اند شاید تأثیرات فارق العاده‌ای که در قدیم از برای سه نیرنگ
پنداشته میشده سبب بروز معانی نوشته باشد شعراء و نویسندگان ایران هم این لغت را
همان معنی که در عهد خودشان رواج داشته استعمال کرده اند چنانکه فرخی گفته:

ز هیچ گونه بدو جاودان حیلت نیرنگ بکار برد مانند حیلت نیرنگ و ناصرخسرو گفته:

پست نشین چشمه‌ار و بلانگ زود زیر و زبر شود نیرنگ هر معنی که کامرو زدن

در ادبیات فارسی از لغت نیرنگ اراده شود و هر مفهوم گفت آمیز و وجه اشتقاق خنده آور
که در فرهنگها از برای آن ترشیحه شده باشد خللی بمعنی قدیمی و ثابت این کلمه در ادبیات نرسانید
چنانکه گفتیم نیرنگ اسمی است که بیک دسته از ادعیه مخصوص داده شده و هم جمع

آداب آئینی و رسوم دینی است نظر بهمین معنی یکی از قطعات دستا که ما زند یعنی تفسیر و توضیح
پهلوی کرا مروزه در دست است نیرنگستان یعنی کتاب مراسم و مناسک نامیده شده است -

در مقالهٔ بعد از این کتاب صحبت خواهیم داشت -

سدهٔ دوکشتی - سدهٔ پیراهنی است سفید و ساده و گشاد که تا بحد زانو میرسد بی یخه و با آستینهای
کوتاه میباشد چاکی در وسط دارد که تا بانتها رسیده میرسد و در آخر آن چاک کیسه کوچکی دوخته هاند
بکیسهٔ کرفه (ثواب) این کیسه نشانه‌ئی از گنجینهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک شمرده میشود

کشتی بندی است سفید و باریک و بلند که از هفتاد و دو نخ پشم سفید گوسفند بافته میشود هر زرتشتی
پس از سن هفت سالگی از پوشیدن سدره که جامهٔ پارسائی و پرهیزگاری است و از بستن کشتی
که بند بندگی خداوند است بدور کمر ناگزیر است دقیقی در شاهنامه در گرویدن شاه گشتاسب
بزرتشت گفته:

سرنامداران ایران سپاه گرانمایه فرزند لهراسپ شاه

گرگشتاسب خواند از ایرانیان بپرسش یکی کشتی اوبرمیان

سدهٔ در کتب دینی پهلوی شپیکه Sapik خوانده شده در تفسیر پهلوی (زند) فقره نهم از فرگرد ۱۸
وندیداد نیز شپیکه آمده است و West دستور هوشنگ جاماسب آن را با کلمهٔ
فارسی شبی یکی دانسته یعنی پیراهن شب گرفته اند در داستان دینیک از برای همین
جامهٔ مخصوص پیراهن و در استعمال شده است چنانکه خواهیم دید از برای این جامه
سدره نامیده میشود و راجع باین لغت حدسهای گوناگون زده اند بوخی آن را از کلمهٔ اوستائی
دستر Vastra که بمعنی رخت و جامه است دانسته اند اما بسیار دور مینماید
که دستر بهیات سدره درآمده باشد دست West آن را از کلمات فارسی سوده و دسته

یعنی

Provided by the Afnan Library

یعنی راه سود مند و طریقه مفید کانکا Kanga آن را از کلمه عربی ستره که معنی پوشاک است گرفته است بنظر نگارنده درصورتی که این کلمه عربی باشد منطقی تر است که بلفظ صدره که معنی سینه پوش و نیم تنه و پیراهنی که در زیر خفتان پوشند میباشد منقل شویم و با صاد باصاد (صدره) نوشته شده است اما کلمه کشتی که کستی هم گفته میشود همان کستیک دوره ۱۰ میباشد که غالبا در تغییر پهلوی اوستا و در کتب پهلوی بمعنی کمربند مخصوص زرتشتیان استعمال شده از جمله در تفسیر (زند) فقره ۲ از گرد ۱۴ و فقرات ۱ و ۹ از گرد ۱۵ وندیداد و در فصل ۱۳ فقره ۲۲ و فصل ۱۳ فقره ۳۰ از بندهش این کلمه از نادگست و در ۲۰۰۰ میباشد که در پهلوی بمعنی پهلو و نوکنار است و در فارسی نیز کشت یا کست بهمین معنی است چنانکه در لاتینی کستا costa و در السنه انگلیسی و آلمانی و فرانسه (Cote, Küste, coast) و از همین ماده است کلمات کشتی و کشتی گیر و برکستوان و غیره و در کتب پهلوی غالبا با این لغت بمعنی مذکور برمیخوریم مانند کشت خوراسان (طرف شرق) کشت خوروران (طرف مغرب) کست اپاختر (طرف شمال) کشت نیمروج (طرف جنوب) از کلمه کشتی و کشتی در پازند فارسی کمر و مطلق رشته و بندی که بمیان بندند اراده میکنند بنابراین کشتی گرفتن عبارت است از مصارعه دو تن با هم دیگر و گرفتن کمربند هم دیگر از برای چیره شدن و بزمین کوفتن حریف و در ناصرخسرو گفته

کمستی با فلک میرون چرا رفتی کجا داری تو با او طاقت کشتی
در دو فرد بعد گوید تو با تر ساسوی و او با یک ترنجی اگرچه تو کمر بستی او کشتی

در فرد اول همان کشتی و مرد و مرد (مصارعه مبارزه) و در فرد دوم کمربند و زنار ترسایان اراده شده است خاقانی گفته

ریسمان سبحه گسستند و کستی بافتند گوهر قندیل بگشتند و باغر بافتند

کستی را نیز بندین گویند کشتیج معرب کستی است تاج العروس ضبط است الکشتیج بالضم خیط غلیظ یشد به الزنی فوق ثیابه و دون الزنار مکحولی در کتاب التنبیه الاشراف (چاپ پاریس ص ۱۰۱) مینویسد وشدهم الکشاتیج فی اوساطهم کشد النصاری الزنانیر.

دراوستا از برای کستی بمعنی مطلق چه بندین و چه کمربند اثوپاتکهن aiwyaonhana استعمال شده است این کلمه مرکب ستا زدود جزء نخست از اثوی بمعنی کلاه که بمعنی بر و رو و بالا میباشد و در فارسی اف شده در سر کلمه ستا از لغات دیده میشود چون افسر افسار افوختن افکندن افشاندن و غیره و در سانسکریت ابی (abi) از ریشه یا (ya) بمعنی فعل است بمعنی کمربستن و نیز در اوستا اسم مجرد آمده بمعنی کمربند همان که در فارسی بمعنی کمربند است از همین کلمه اوستائی است همان معمولا کمیه ئی است طولانی که مانند کمربند بر میان بندند اثوپاتکهن (همیان) بمعنی مطلق کمربند آمده چنانکه در فقره ۵۷ رام یشت ویو (اندروای) ایزد هوا در جزو خود و تاج و طوق و گردنه و اسلحه و جامه و کفش زرین و دارای کمربند زرین هم میباشد همچنین کمرزاد در اوستا یعنی کشتی یا کمربند مخصوص دینی استعمال شده است در یسنا ۹ فقره ۲۰ راجع بهوم آمده: مزدا اثوپو (ای هوم) کمربند کشتی) ستاره نشان مینوی دین مزدیسنا ارزانی داشت و تو این چنین کمربیان بسته در بالای کوه بلند جاودان پناه و نگهدار کلام ایزدی هستی در هر مزدیشت خورت ۱۷-۱۸ آمده بکسی که (نامهای اهورامزدا) را در هنگام نماز خواندن و بر جا ستن و کشتی بستن و کشتی گشودن و از جائی بجائی رفتن و از ناحیه و هلکت بیرون رفتن بسلامت چنین کسی حضرت کارد

Provided by the Afnan Library

و تیر زین و تیر و درشنه و گرز و سنگ فلاخن دشمن دغا کار گرفتن شود.

گشیم کشتی از هفتاد و نهج ابریشم خفیف گونند آن کی بند بدست نان مویی با قبه شود هفتاد و نهج بشش رشته و هفت رشته از این تا عدد هفتاد و دو واشارت است بهفتاد و دو فصل یسنا که معتبرین قسمت و ستاست دوازده اشاره است بدوازده ماه سال و شش اشاره است بشش گهنبار کرا عیاد دینی سال باشد و آن را سه بار بر و کمر بندند بعدد تا حصول مزدیسنا کی بندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد و در دوزه دوم دیگر در پیش و در دوره سوم کرا آخرین دوره است دو گره دیگر در پشت میزنند از برای این چهار گره نیز در باب هم صد و نشر معانی ذکر شد و هر گره اشاره بچیزی است از این قرار: دو گره اول گواهی میدهند بهستی خدای یگانه و گره دوم گواهی میدهند کی دین مزدیسنا برحق و فرستاده او مهر است و گره سوم گواهی میدهند بپیغمبری زرتشت سپنتمان و گره چهارم گواهی میدهند باصول مزدیسنا کی بندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد.

بندی کی در مراسم دینی بدو رشته های برسم بسته میشود نیز در اوستا آئیوا ننکهن نامیده میشود و امروزه آن را هم کشتی گویند و نیز بهمان ترتیبی کی بعد بیان کشتی بر میان بندند بهمان ترتیب این بند بدو بر سه بسته میشود در فقره ۱۱ از فصل اول از کتاب سوم نیرنگستان آمده کشتی بی است از پشم گوسفند و موی بز یا شتر بافته شود در فقره ۱۲ آن آمده موش (یکی از مفسرین اوستا در عهد ساسانیان) نیز جایز دانسته کی کشتی از پنبه باشد و در فقره ۱۳ آن آمده در خصوص کشتی از کرک = کج (معرب قز ابریشم خام) آراء مختلف است در فصل ۱۴ شایست لاشایست در فقره ۱۱ آمده: کشتی از پرند (ابریشم) نشاید بلکه باید از پشم یا از موی بز و شتر یا از موی یکی از چهارپایان نیک دیگر باشد.

در فقره ۴ آن آمده: (سدره شاید کی از پوست و پشم و موی یا پنبه و ابریشم باشد) اما در معمولا سدره از پارچه سفید پنبه ایست و کشتی از پشم سفید گوسفند است سدره باید طاهق بدن باشد و در روی جامه دیگر پوشیده نشود و کشتی در روی آن بسته شود و در کتابیم نیرنگستان در فصل اول فقره ۵ آمده: (سدره باید باندازه بلند باشد کی کارگری را در هنگام کار پیاستاده زحمت ندهد) از خود اوستا بر میاید کی یک زرتشتی در سن پانزده سالگی به بستن کشتی مکلف در فقرات ۱۳-۱۴ تشتریشت فرشته باران تشتر هیات جوانی پانزده ساله بسی کی مرد نخستین بکشتی میان بندو بسی کی مرد نخستین بار بزرگی گردد و بسی کی مرد نخستین بحد بلوغ رسد جلوه گر است در فقره ۱۵ از فرگرد ۱۸ وندیداد آمده: (دیو دروج (عفریته دروغ) بسروش گفت از یاران من هفتاد مرد و زنی کی پس از سن ۱۵ سالگی بی کشتی (بند ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و

بستن بچه چنین مینماید که در عهد آریائی در سن پانزده سالگی رسم بوده که کمر میان بندند تا شانهٔ آغاز فرخندهٔ جوانی باشد زیرا که این سن آغاز جوانی شمرده میشده و در اوستا غالباً از این سن یاد گردیده و بهترین و فرخنده ترین اوقات عمر آدمی بشمار رفته است در فرگرد ۱۴ وندیداد فقره ۱۵ پانزده سالگی سن بلوغ دختر شناخته شده است در میان قبیلهٔ دیگر آریائی که هندوان باشند رسم کشتی بستن وارج در رشته و هنوز هم هندوان رشته ئی موسوم بجنوپویت Yajnoparita شبیه کمربستی زرتشتیان در بردارند طبقهٔ برهمان (پیشوایان) در سن هشت سالگی و طبقهٔ خشتریا (Xsatria رزمیان) در یازده سالگی و طبقهٔ ویسیار Vaisay پیشوران) در دوازده سالگی باید این رشته را در برداشته باشند پس از بستن این کمربند استاد باگرد وید و آداب تطهیر میآموزد و از تاثیر این بند است که کالبدش از نفوذ شیاطین محفوظ میماند.

جشن کشتی بندی ایرانیان مطابق جشن اوپانیشاد Upanayana هندوان و قبیلهٔ آریائی از قدیم تا امروز هم باقیمانده که در میان زرتشتیان پسر و دختر هر دو باید این بند را میان شانزده سالگی میان بندند و فقط پیران و پیرزنان چنین حرکتی نمیکنند و دیگر اینکه زرتشتیان کنون آیین گشتاگاه را شبیه بچند و هم کشتی بستن هندوان میدانند و رسم مدهٔ از میان رفته فقط رشته ئی که بدو در سینه بسته میشود و شانزده تار دارد حایل میگردد باقی مانده است چنین که در میان زرتشتیان عادت بر این جاری شده که مراسم جشن کشتی بندی را در عهدهٔ دسن هفت سالگی بچه بجای میآورند برخی در میان شش و دوازده سالگی بچه جشن کشتی بندی میگیرند معمولاً از برای دختران از شش تا نه سالگی اگر، نمی پیش آمد عمداً بواسطهٔ ناخوشی یا علت دیگر که بچه نتواند چند ادعیهٔ مختصر را که از برای کشتی بندی از بر داشتن لازم است فرا گیرد باکی نیست که این جشن، سن پانزده سالگی تاخیر افتد.

چنانکه

چنانکه دیدیم از خود اوستا گرفته تا کتب دینی پهلوی و پازند و روایات فارسی در همه جا از برای کشتی بندی سن پانزده سالگی قید گردیده فقط در یکی از قطعات دستائی نامزد به وچرکرت دینیک در عهدهٔ هفت سالگی کشتی بستن لازم دانسته شده از این قرار: (چون از پنج مزدیسنی هفت سال بگذرد باید او را کشتی بمیان بندند تا او را مزدان نزرگ دارند) هر چند که در وچرکرت دینیک بسیاری از فقرات اوستائی ذکر شده اما این کتاب نظر بانشاء و قواعد صرف و نحوی چه در قسمت ابستائی و چه در قسمت پهلوی آن باید جدید پنداشت از این کتاب در مقاله ئی جداگانه پس از تعالی نیرگستان صحبت خواهیم داشت.

جشن کشتی بندی یا کشتی بستن یا کشتی دادن یکی از بزرگترین پیشامدهای عمر یک زرتشتی شمرده میشود زیرا از این روز ببعد یک بچهٔ جزو جمع بهدینان بشمار میرود و دیگر مانند جانوران صد در صد و صد در هزار در بندهش و سایر کتب و ایات در هرجای دنیا که گرد از نیک از بدی سر زند همه گانی که کشتی بسته از آن ثواب بهره مند میگردند نظر بر این عقیده کشتی رشته ایست که همه پیروان آئین مزدیسنا بهم میپیوندد و همگان را در بندگی و فرمانبری از خداوند همکار و همیار میدارد و بندی که میان دارند نشانهٔ ارتباط معنوی آنانست بهمدیگر.

در روز کشتی بندی کسان بچه بفراخور خویش جشن بزرگی میآرایند همهٔ خویشان و بستگان فامیل و آشنا بمهمانی میخوانند به بچه نیز ارمغانها بخشند و چند موبد از برای بجای آوردن آداب عقده حضور هم میرسانند این جشن معمولاً پارسیان هند نوجوت مینامند.

در صفحه ۲۰ پیشگویی امرد و زه مانند پارینه هیچوقت زرتشتیان بی سدره و کشتی نیستند و شانزده آنها را در بردارند کشتی که در فقره ۲۲ از فصل ۲۳ بندهش (مهن) یعنی سرآمد و بزرگ رختها

پوشیدنیها

پوشیده بها شمرده شده یگانه نشانه خارجی زرتشتی کیش است بی این نشانه گاهی برداشتن گناهی است (در ادای ویراف نامه در باب ۲۵ ادای ویراف متقدس گوید (در دوزخ روانهای زنان و مردان دیدم که جانوران موذی (خرفستران) پا با دکمر و گردن آنان را میدریدند از سرو دایزدان پرسیدم (گناه آنان چه بوده که گرفتار چنین سزائی هستند) در پاسخ گفتند آنان گناهکارانی هستند که گناه و شادوارشنی (گشاده رفتن یعنی بی سده کشتی بودن) و زیدند یا برهنه رفته اند دانسته دش شیدند **ذ در فصل ۲۸** بندهش فقره ۸ آمده کار دیو (اندر) این است که مردم را بر آن میدارد که سده پوشیدن بکشتی بستن لازم نیست -

ذ در شبانروز باید چندین بار کشتی نو کند یعنی رشته را از میان گشوده و خدای را یاد نموده و با هرمن افرین کرده و نیرنگ کشتی خوانده دوباره بمیان ببندند -

بخشش فوراً پس از خواب برخاستن دوم پس از بول و براز سوم پیش از نماز گذاردن چهارم در هنگام بگرمابه رفتن و تن شستن پنجم پیش از خوراک اگر اتفاقا بعدی دو موقع را که پس از خواب برخاستن و پیش از خوراک غفلت کند در مواردیگانه دیگر همگی کشتی نو میکند -

ذ در هنگام کشتی نو کردن اگر صبح باشد روی بمشرق میکنند بعد از ظهر بمغرب میکنند در شب رو بچراغ یا روبماه میکنند پیش از بستن کشتی در روز خشن کشتی بندی بچپ راست و شوهند یا بعبارت دیگر آداب استهام مقدس بجای میآورند پس از آن بنابدرخواست موبد باید بچه کلمه دین (کلمه شهادت) بزبان راند آنگاه موبدی که باجرای مراسم گماشته شده یتا اهو گوید این به بچه سده دیپوشاند و موبدان دیگر هم در سرودن یتا اهو با او همآواز میشوند پس از آن موبد پشت سر بچه ایستاده هر دو روی بمشرق میکنند اگر صبح باشد و روی بمغرب میکنند اگر غروب باشد مخنث موبد سر خاز سر دیت میخواند پس از آن

سرودن

سرودن نیرنگ کشتی بستن پیروی دارند در هنگام سرودن ادعیه کوچک دیگر مثل خشنوثره و اشم وهو و یتا اهو کشتی را در روی سده زده با آداب مخصوصی سه گردش بدور کمر بچه میبندند بچه نیز در وقت سرودن نیرنگ کشتی بستن با موبد هماواز میگردد پس از آنکه بچه دارای سده و کشتی شد آخرین و مهمترین کلمه دین را که از سینا ۱۱ هیا شد و در اعتراف مدین زرتشتی است میخواند **ذ** در انجام موبد دستی که دعاهای درود است خوانده ختم میکند -

گفتیم هر زرتشتی در شبانروز چندین بار بگشودن و بستن کشتی ناگزیر است در هر بار عده ذیل را میخواند **ذ** در وقت گشودن کشتی پارسیان هند مخنث یک خشنوثره اهو و اهمه مزداهمه و ذیل اشم وهو میسرایند پس از آن که نامزد... را که در فقرات دوم و سوم سرود باژ ملاحظه میکنند با اشم وهو... که در آخران آمده میخوانند و پس از آن قطعه پارسی نیرنگ کشتی بستن را که در آغاز نیرنگ کشتی میبینید تا انجامش میخوانند آنگاه بسند را از برای بستن حاضر میکنند در خشنوثره... دوم شروع بستن میکنند در دوران را بکمر بسته اشم وهو میسرایند **ذ** در پیش و گره زده دو بار یتا اهو. میخوانند **ذ** در گردش سوم و گره در پشت زده یک اشم وهو میخوانند پس از آنکه کشتی بسته شد جرم افنکهه مزد را با (مزدیسنا) همانطوری که در فقره دوم نیرنگ کشتی بستن دیده میشود تا انجام میخوانند و نماز کشتی بستن آغاز میشود زرتشتیان ایران و تقریبا همچو پارسیان هند که مانند زرتشتیان ایران داخل فرقه قدیمی هستند **ذ** در هنگام گشودن کشتی سراسر سروش باژ را (که نامزد...) جز و آن است میسرایند و در قطعه پارسی که در آغاز نیرنگ کشتی بستن آمده و در برخی از کلمات آن تغییری میدهند اغلب در باقی ادعیه و آداب کشتی بستن با پارسیان هند طابق اند -

در انجام

Provided by the Afnan Library

در اینجا مرا یاد آور میشویم که جشن کشتی بندی شبیه است به Confirmation عیسویان
که یکی از هفت پیمان دین پاک ما است و در کلیسیا متقابل کشیش عرائض سی سی نموده از توبه های اخفا خیا گرفته
میشود آن عبارت است از آن شرایط که مرد از زن گوشت زدن عیسی پنداشته میشود این نان و شراب
باد آور دروون (دروئن ولد ۳) نان تقدس فشرده هوم (هو ۵۸ ولد ۵۸) آرزشتیان
همچنین کشتی زرتشتیان شبیه است به زنار یا میان بند و خاتون فرقه مخصوص عیسوی
Franciscains (پازند) ﴿تفسیر نیونگ کشتی بستن﴾

ای هرمزد خدای سه بار اهرمن ناتوان دور داشته شود زده (و) شکسته باد هرمن دیوها
دروجان جادوان دروندان کوپها کرپانها بشکاران گاهکاران
اشموگان دروندان دشمنان پریها زده (و) شکسته باد -
پادشاهان بد ناتوان باد دشمنان ستوه باد دشمنان ناتوان باد ای هرمزد خدای
ازها (هم) گناه پیت پشیمانم ازهر گونه پندار زشت، گفتار زشت، کردار زشت
که من در گیتی اندیشیدم و یا گفتم و یا کردم و یا از من سر زد و یا در بن (سروش) من بود از
آن گناهان مغش گوشن کنش تنی (و) روانی (چم) جهانی (چم) مینوی (معنوی)
اندوهگین (و) پشیمان از این سه گوشن پیت (توبه) میکنم - انشهای خ -
عقد ازدواج در ص ۹ آینه این مزدیسنی تا ص ۱۰ خطبه ازدواج و مراسم
ایجاب قبول از طرف داماد و پوک (عروس) مطرور شده ازین قرار: -
بایستی و پیمان و اندرز گواه گیران - درگاه گواه گیران برای داماد و پوک چه اندرز
و پیمان بجا آید؟ اندرز و پیمانی که در هنگام گواه گیران بجا آید چنان است (نخست برای
داماد

داماد دست که هومد سرامد) (بنام آفریننده دهمها نها و پیوند سازنده دل جانها) نخست از خداوند مزدا
همگروه امید و آسیفت داریم گراین فرخنده سور را هامیون داشته سرا سر روزگار داماد و پیوک
بشادی و رهشنی و کامگاری و فیروزی و یکدلی و مهربانی و خداپرستی و آبادانی خانواده
انباز و برخوردار نیکی گردند امید بند بسینیا زدامادوار چو منزاین نو خالان گلستان پاکدامنی بزرگ
راستی و درستی و فرزندان خداترس سروشی گردد پدید گردید بسی خامنهای بیشتر سامان از
پرتو جوانمردی و کامرانی آنان فروغ هستی و زیور زندگی آئینی یابد و در آئین مزدیسنی و راستی
و پاکی پاینده مانند میتکی ای داماد خجسته نژاد باید دانست که این بزم برای پیوکانی شاگرفلان
پسر فلانید با فلان دخت فلان آراسته این گروه انجمنیان از این پیوند ارجمند در پیش خدای هرمزد
آگاه گواه خواهند بود فلان دخت فلان که دل به پیوند شما در داده تا در خانه پدر و مادر پرستاری
و یاسوخ پرورش دوم پدر و مادر میبود پس اکنون که شما میپیوندد پرستاری دگانهانی او نگفتنی
نیکی چنانکه باید و شاید بشما واز شما بخشایش پروردگار مهربان سپرده است شما کرامروز همپیمان
پیوند با فلان دخت فلان میسنمائید باید تا پایان زندگی باین مزدیسنی بی انگیزه هیچ یک دل
بدیگری بد ندید و با دیگران هم پیمان و پیوند شوید یا جدائی گزینید در شادی و اندوه و توانگری و
درویشی باهم یکدل و یگانه و در هر چیز انباز باشید و بهر گونه کرا زوادار مهربان امید دارید ها نگویند با
یکدیگر رفتار نمائید و مهربانی بجا آورید چنانکه اکنون به پیمان و امید یکدیگر میپیوندید پیمان شکنی
و نا امیدی که ناپسند اهورامزدا و کیش خدا پرستی است نباید در میان شما آید و باید از هر گونه زشت کاری
و دروغ دوری گزینید و جویای راستی و پاکی و نیکدلی گردید تا نزد آفریدگار روا آفریدگان ستوده گردیده
پاداش نیک از داور فیروزگر یابید گاهان شود - (داما فگوید) -

Provided by the Afnan Library

برایرن پیمان گرین ستوارم وازدل وجان بگروهی هوکه امشاسپندان وهاین پیمان پرفیتم نازموبذ گویم پاک
ازآنجاسیکه خرد پاک گذاشت برای گزیدن آدمی آن هوکه امرای رهنمون بهترین وخشور زرتشت وآوستا پیروه است که گاه
مردم جهان بدست نیاید مگر بکار انجمنی وگذاشتن بازرگانی امادراین هنگام شما باید پیمان کنید که بی کم وکاست بگوئید

راهی سپیر واز رهنونی ← نازاماذ گویم ← نیکخواه خویش سرنپیچید

فلانکس باید قرضم بپردازد یکدیگر ← نازموبذ گویم ← پیمان میکنم که بی کم وکاست بگویم تا خواهی نشوی

ای اماد چنانکه یکدیگر نگاه میدارید نباید هیچ بندگی آفریده خود را رنج دهید هرچند هنگام باید او پیمانهای شما را دل دیده است هم
باید دانست که هفت کشورهای گیتی از راست و آبادی زمین بندگی خدا سپرده شده و زیرنا نگذارند آزاد و بندگی
خود را بخدا پیرازند داماذ گویم ← نازموبذ گویم ← ای شما باید که گذشته را نگذارید گذشته در پیش بندگی
خدای یکتا فراگذاشتی نیست ازاکنون پیمان کنید که هفت کشور گیتی را بنگاه آورید و در روشنای باید و شاید
استوار باشید دوم ازآنجا یکه کاهنبار و آفرینگان ها در آیین مزدیسنی ستوده و شوند بخش
درآفرین و برای دستگیری افتادگان و ناتوانان و یاد نیاگان و خواستار آمرزش گناهان
میباشد هرگاه دست بی دارید هرچه بیک وگزه کمتر در خانه خود بپا دارید و چنانچه بارش
آن هم نداشته باشید با دیگران کربار پیمانه اندازی و رزید تا شوه خشنودی او در بهشت
آبادانی خانواده باشد سوم دستوران و موبدان را که پیشوایان دین و رهنمایان آیین اند تا
بارج دارید و آوستا هایکه از نماز و بندگی خودتان جدا هست بآنها سپارید تا بایسته آیینی را
بجا آرند وچنانکه در کار خود کوشا هستید در کار نیاگان هم فروگذاشتی نشود چهارم پوسته باید
سزده وشتی که جامه و کمربندگی خدا هست در بر و کمر داشته بهومت و هوخت و هورشت استوار
باشید چشم پاکی و راستی را که بسی در آوستا یاد کند از بایستی های زندگی خود دانید و دامگونه

روزگار گذارید و از هرگونه پلیدی تنی و جانی و روانی دوری گزینید و بایستوم آیینی
دل و دیده را پاک نگاهید ششم در پاک داشتن چهار اخشیگان که آتش و آب و باد و خاک اند باید
فروغ چیز داشته باشید تا از آلایش آنها رنج و سختیی بخود و کسی نرسد و آن پاکی سوی پاکان
بازگردد هفتم بدی نکنید و باید کاران یار شوید و یاوری بدکاران نمائید هشتم مهربانی نیکو
بجای مهربانان و نیکان و سنگسران و برد باران و بی آزاران بایستی است نهم داد و دهش
بخشایش بارزانیان فرون ستوده و بایستی است دهم ساختن دبیرستانها و دیارخانه ها و
آب انبارها و پایه های نیک بایستی است یازدهم آموختن دانش و هنر و آموزاندن بزن و فرزندان
و خویش و بیگانگان شوه افزایشنی در منشی و بهروزی و فیروزی است دوازدهم از ناپرهیزگاری
و نادرستکاری و دروغ و آزمندی و نا پرهانی و دشنام و سرکشی و خودستائی و سخت دلی و
سوگند دروغ و راز گوئی و ناجوانمردی و قمارکاری و رویسپی گری و رویسپی بارگی و دشنیاد
و خشم و دورنگی و کینه ورزنگ و ژکاری و نادادگری و گدائی و دزدی و راهزنی و بیکارگی و
جادوگری و مانند آن دوری گزینید تا بخشم خدای توانا و ناستوده گی گرداخود گرفتار نیائید
و بکارنا پسندیده خود در نمانید سیزدهم پاکدلی که بایسته تر بایسته ها است بایستی چهاردهم
دیده دل و جان از زن و فرزند و خواسته مردم پاک داشتن بایستی پانزدهم بزرگ و گرامی
داشتن پرمانبری آموزگار و پدر و مادر و نیکخواهان بایستی شانزدهم فراوانی و پارسائی و
پرهیزگاری و رسانیدن دام و فروتنی و بردباری و اندرزشنوی و داشتی و شکیب و همدردی و
وگواهی راست و پیمان نگاهداری و نکوئی بایستی است هفدهم پرمانبری خسروان و پرمانروایان
از بایسته های بزرگ است و ستایش هدینگونه باید نمود خسروان دادگر اهورامزدا را آفرین میکنیم

Provided by the Afnan Library

و درخواست دارم که زندگی پادشاه دادگر پاینده دکشور و کشوریانش بهمرد و آباد و آسوده
و بکامکاری و نیرومندی انباز باد.

زرتشت گوید

پیمان میسپایم و از اهورامزدا یاوری میجویم تا از هر بدی که در شاخه دشت و در شوخت و در زورداشت
است بگریزم و به هومت و هوخت و هورشت بیامیزم.

از پیوک پرسش خشنودی این پیوکانی نمایند تا برابر باشند گان خشنودی خود را آری گفتن آشکار کنند

بنام خدای توانا که پیوند سازنده دلها و نگاهدارنده خانه‌هاست.

ای فلان دخت فلان که در این انجمن گواهان میباشید و این مجسته بزم برای سوز پیوکانی
شما با فلان اسپر فلان برپا شده است و فلانی را برای گواه گرفتن از سوی خود به برگزاری برگزیده
بخشنودی خداوند هرمزد و بخشنودی امشاسپندان فیروزگر و بخشنودی پدر و مادر و بخشنودی
خود شما گواهی باشند گان این بزم گواه شما که فلان دخت فلان و فلانی اسپر فلان گرفته میشود که
تا پایان زندگی بیکدلی و مهربانی و پاس جان و خواسته و هستی یکدیگر در ناز و نوش و رامش و
آسایش و درویشی و توانگری یکدیگر انباز بوده همیچ یک از دیگری نبندید و با دیگری هم پیمان و پیوند
نشوید و از یکدیگر جدائی نگزینید و در پناه پروردگار جهانیان با هم بهره و یگانی زیوید آیا از
پذیرائی فلان اسپر فلان شوهری خود به پیمان آئین مزدیسنی خشنودی دارید و فلانی از سوی شما
برای گواه گرفتن برگزار و برجاست (پیوک باید پاسخ دهد که آری) چون پیوک آری گوید
باید این نیایشها را موبد بزبان آرد بخشایش اهورامزدای هروسپ آگاه و خشنودی
امشاسپندان امیدواریم و آرزو داریم که این سورگراهی را مجسته داشته نیروی پرمانبرداری

سراسر

سراسر این اندرزها و پیمانها بادا و پیوک بخشایاد تا بگونه کامکاری در رامش و آسایش و یکدلی و
پاکی و راستی با برو بار فرزندان و فرزندزادگان خداپرست روزگار گذراند و به نیرو و فیروزی
بنازد و در همه کارها هم هدل را از بخرمی و خوشبختی دمساز باشند و به بی نیازی در جهان پاینده
در کدام صورت قول زنا شوئی در کیش مزدیسنی گرفتن چند زن روا باشد؟

در کیش مزدیسنی گرفتن یک زن روا باشد و اگر زن بمیرد و پس از چندی زن دیگر شاید.

در کیش مزدیسنی مردان از خویشان و بستگان تا چه نزدیکی میتوانند زن به پیوند خود در آورند؟

در کیش مزدیسنی برای پیوند زناشوئی گرفتن مادر و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر و دختر خواهر
و خواهر پدر و اگر کسی زنش بمیرد و از او فرزندان خود نداشته باشند نامادری
نادرست و پرمونه و همچنین دایه که شیر داده و همه دختی خواه خویش یا بیگانه که با آن سپرد در
کودکی همشیر شده از نو تواند پیوند گرفتن پن چرا اینها که گفته شد از هر خانواده دیگر پیوند برای خود
باین مزدیسنی برگزیند شایسته و بایسته و رواست.

آیا در کیش مزدیسنی زن را کردن رواست - ؟ - در کیش مزدیسنی رها کردن و بریدن
از او در دو حالت میسر بکار رشود و چون با دیگری آمیزد باید شوهر پس از دانستن و آشکار کردن
گناهش او را بی همه چیز تهیدست از خود و خانه و خواسته‌اش بی بهره نماید.

در کیش مزدیسنی برای شوهر و زن چه پرمان آمده؟ در این مزدیسنی شوهر باید فرزند بهر با
زن نماید و هستی خود را از زن جدا نماند و در همه کارها با دیگدل و یگانه باشد و او را از همه گونه رنج
آسیب و سرما و گرما نگاه دارد و در خوراک و پوشاک او باندازه توانائی چیزی دریغ ندارد و زن
هم باید از دل و جان با شوهر مهربان بوده در پرستاری شوهر و فرزندان و نگاهداری خانه و اثاث
و پاکی

دیانی و درستی و دوستی و مهربانی کوتاهی نورزد - ✻

جوانرشتیان آیین زناشوئی را گواه نامند ؟ - چون در هنگام تازه پیوند گرفتن انوشه و بوگ باید گروهی در آن بزم بوده گواهی اهورامزدا و بگواهی آشا بپذیرند و گواهی خشنان کیش مزدیسنی و گواهی دهان پیمان نیکانی که در آن انجمن میباشند آیین زناشوئی بپایه درستی بجا میآید و از روی آن گواه گیران گویند که باز نمود آن گرفتن گواهان باشد - ✻

آیا در کیش مزدیسنی روا است که چون پسران و دختران خود و نارسا باشند پدر و مادر برای آنها جفت نامزد کنند - ؟ در هنگامی که پسران و دختران نارسا باشند که پدر و مادر بی خشنودی آنها جفتی برای آنها نامزد کنند در کیش مزدیسنی روا نیست پس در هنگامیکه فرزندان رسانده باشند اگر خود خواستار شوند باید بخشنودی پدر و مادر جفتی برای خود نامزد نمایند - ✻

پسران و دختران زرتشتی در چند سالگی رسا شناخته شوند ؟ - بابر جا بودن خرد و هوش پسران در هجده سالگی و دختران پانزده سالگی - انتهی ✻

اسامی ماه‌ها و روزهای کتاب مزبور سطور است نام روز و ماه پارسیان

ماه‌های روز پارسیان کدام و چه ارش دارند ؟ - ماه‌های روز پارسیان و ارش آنها چنانست نخست امر مزد که از واژهٔ اهورامزدا برآمده بارش خدای هستی بخش شیدان شید دانای بینا دوم وهمن یعنی دل واندیشهٔ نیک سوم اردی بهشت یعنی دهنده رسا و بهترین پاکی چهارم شهریور یعنی توانائی همچون مانند برگزیدن دوست پنجم سفندارمذ یعنی مهر سود رسان و فراوانی پسندیده ششم خورداد یعنی رسائی و کامرانی و تندرستی هفتم امرداد یعنی بیرگی و هستی جاودانی هشتم دی یعنی آفریدگار که فروزهٔ خدا باشد نهم آذر یعنی آتش دهم ابان بارش آبها

یازدهم

یازدهم خیر یعنی خورشید دوازدهم ماه یعنی آن آشکار است سیزدهم تیر یعنی شستر نام ستاره چهاردهم گوش یعنی تندرستی جنبندگان و جانوران پانزدهم دی یعنی آن در پیش گفته شد شانزدهم مهر یعنی آفتاب مهربانی و پیمان هفدهم سروش یعنی پرستاری هجدهم رشن یعنی راستی و دادگری نوزدهم فروردین یعنی هم مانندی و انسان بیستم ورهرام یعنی رهائی و پیروزی بیست و یکم رام یعنی شادمانی بیست و دوم باد یعنی هوای وزنده بیست و سوم دی یعنی آن در پیش گفته شد بیست و چهارم دین یعنی کیش بیست و پنجم ارد یعنی خواسته و توانگری بیست و ششم اشتاد یعنی راستی و استواری بیست و هفتم آسمان یعنی سپهر بیست و هشتم زامیاد یعنی زمین بیست و نهم مانسرسپند یعنی سخن فراخور آفریده خدائی و پرخیده حی ام انارام یعنی فروغهای بی انجام نام دوازده ماه پارسیان کدامند ؟ - نام دوازده ماه پارسیان بدینگونه است نخست فروردین دوم اردی بهشت سوم خورداد چهارم تیر پنجم امرداد ششم شهریور هفتم مهر هشتم آبان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفند - ✻ (اعیاد زرتشتیان)

ص ۴۸ سطر ۱۲ هرمزد روز هولد جشنهای آفریدهٔ زرتشتیان کدامند ؟ جشنهای آفریدهٔ زرتشتیان نخست نوروز جمشیدی است که از نهادهای شاهنشاه جمشید با فروشید است و او از نژاد پیشدادیان بوده و در این روز آن شاهنشاه بر تخت خسروی جای گرفته و پایه کوشکهای شاهانه نهاده و در آغاز نوروز روز زر بر بوده و گاه بهار و سرسبزی باغ و کوهسار است دوم جشن خورداد فروردین ماه است که در این روز مشیه و میثانه آفریده شده و یکی از نخستین پادشاه باشد در این روز زائیده شده و هوشنگ شاه هم در این روز زائیده شده و همه روز مردم آزار را مانند برهاده و فریدون در این روز کشورها را بفرزندان خود بهره نموده و سام بر مان

Provided by the Afnan Library

ایرج و زمردم آزار آسیب رسانندهٔ بزرگی را برانداخته دشنه کینخسرو پور سیاوش در این روز
ازما در نزاده و هم دراین روز کینخسرو افراسیاب را بکین خون پدر کشته است و هم دراین روز کیخسرو
دهیم شاهی بهلهراسب رزانی داشته و دراین روز زشت زرتشت ازما درپدید آمده و هم دراین روز
ازسوی اهورامزدا زرتشت به پیغمبری و هنمونی برگزیده شده و هم دراین روز شاه گشتاسب و
کتایون دخترشوشتر و جاماسب کیش مزدیسنی از زرتشت پذیرفته اند سوم جشن تیرگانست
که جز از بودن تیر روز و تیرماه چون هنگامی دراز در بارهٔ کرانهٔ ایران و توران جنگ بوده در
این روز میان منوچهر پادشاه ایران و افراسیاب پادشاه توران آغاز دوستی پدید آمده و دلها
کرانهٔ ایران و توران شده و تا روز باد با نجام رسیده بدانروی روز تیر از دیتر ماه که آغاز و بنیاد
تیرماه کرانجام آن آشتی و دوستی بوده زرتشتیان برای جشن نخستین که تیر روز و تیرماه باشد
افزوده تیر روز و باد روز هرد و جشن میگیرند چهارم جشن آبریزان را در برخی شهرها برای آن گیرند
که درمان خسروی خبر روز شاه پدربزرگ نوشیروان تا هفت سال خشکسالی در ایران شده و چون
مردم برای درخواست باران به بیابان رفته بخدا نالش نموده اند ابر بخشایش برآمده همه را بخفیاند
بدانروی مردم آنروز را جشن گرفته تا کنون گلاب بسنوا این آب بهم میریخته اند و این یادگار
هنوز در برخی شهرها بجا مانده است پنجم جشن بندگر که پنجاه روز پیش از نوروز جمشیدی میگیرند چون
برابر آنروز هوشنگ شاه آتش را پیدا کرده از این روی در آن روز یاد سیمان در جائی بیرون شهر
گرد آمده آتش افروزند و جشن میگیرند ششم مهرگان که در روز مهر از یزد مهر باشد برای بودن روز و ماه
یکنام جشن میگرفته اند و هم دراین روز خداوندان بکالبد آدم و جان بمن جان داران دانیده
و هم دراین روز مردم ایران کرانستم ده اک بستوه آمده بوده اند بر خمانی دسرکردگی کاوه آهنگر

برد پاک شوریده و در کوه دماوند شد بر نهاده اند و فریدون پور آبتین را بر تخت شاهی نشانده اند
دارد شیر بانگان دراین روز بهیم خورشید پیکر بر سر نهاده و پادشاهان باستان دراین روز پیرایه
برای خود و ایش مینموده اند -

جشنهائیکه در هنگام بایستان میگرفته اند

نخست جشن اردی بهشتگان که در روز اردیبهشت ماه باشد پادشاهان باستان جشن
گرفته بار همگروه میداده اند و دستوران و دهبران در آنجا بوده و همین دستور که زره تشر و نمه
مهرخوان داشته شاه بادرام را پند میداده شاه را بداد گری و بادرام را به پرستاری رهنمونی مینموده
و بزرگان و ناموران هر شهر را که فرا نخوانده بوده اند جداجدا پادشاه بیشناسانیده و هنروران و شایستگان
بخشایش شاه نه سرفراز میگردیده اند دوم جشن دیگان که در ماه دی و تنه روز دی برابر میشود پادشاهان
باستان جامهٔ سفید پاک که نشان اشوئی و مهربانی است پوشیده و بار همگروه میداده اند و هریک از
بادرام که سخن درازی داشته نذری میآورده و بنیازی میشده است سوم
جشن فروردگان که روز فروردین و فروردینماه است و در آنماه نوروز جمشیدی میبوده پارسیان
از آشنی آسوده بازندیشه نیاگان افتاده و هر گوشه انجمنی میکرده اند و بیادگاری گذشتگان و درخواست
آمرزش آنان همگروه دستیار شده درم و دیناری فزون برای ساختمان دیرستانها و آب انبارها
و پرستشگاهها و پلها و بایسته های دیگر فراهم میآورده اند و تا توانان را میتوانسته اند باید داشت
در دوازده ماه و سال هر روزی که بیک نام سیافتاده جشن میگرفته اند -

هرگاه نوروز جمشیدی برابر آغاز فروردینماه بوده از کجا دانسته میشده
روز برابر بوده بدانروی شاه جمشید آنروز را جشن همین نامیده و از آنجا میگرفته سالی سیصد و شصت و پنج روز

Provided by the Afnan Library

پنج (ستود) وچهل وهشت (ششم) وچهل ونه (دوم) است وبرابر روزهای پارسیان که
اهی ی روزاست سالی سیصد وشصت روز میشود لاوبرآن در انجام هرسالی بجروزرا بنام پنج گاهنبار
گرفته پنجه دزدیده مینامیده اند ودر شمار سال نیاورده اند وبرای کبیسه یعنی هم درهرچهارسالی
یکروز جدا برپنجه افزوده دراین سال چهارم پنجه راشش روز میگرفته اند وروز ششم را آذر داد میخوانند
که بارش وجدا ست درهنگام خسروی ساسانیان بجای افزودن یکروز درهرچهارسال درهرصد
بیست سالی یکباه برسال بیستم افزوده آنسال راسیزده ماه میگرفته اند وبدینگونه هاره نوروزجمشیدی
بی برش آغاز فروردینماه گردش وبرابر است بیاناقاه وبابداد آن آغاز فروردینماه کرآغاز نوروز نامند پادشاهان ستمران بام
خانه ها چلیپای فرازی ساخته بودند آذرش نیاز فخته تا مردم بدانند که آغاز سال ونوروز است وبادرام هم انباری
جسته دربامهای خانه های خود آتش بسیار فروخته اند وبربست آتش افروختن زرتشتیان بام
خانه ها در آغاز فروردینماه بدان شوه یادگار مانده چون پس از رفتن خسروی از خاندان پارسیان
سالی پنج (پنجم) وچهل وهشت (ششم) وچهل ونه (دوم) را بشمار در نیاورده ونگاه نداشته اند
ازینهمه رمش از نوروز فروردینماه پیدا گردیده درهشتصد وچهل ویک سال پیش ازاین پادشاه هند
(جلال الدین ملکشاه سلجوقی) برمان داده تا دانایان دستاره شناسان گرد آمده رمش آنرا
درست سازند پس از درست ساختن پارسیان هند وایران نپذیرفته بحال ماه نادرست خود بجا
ماندند وآن سال وماه درست (جلال الدین شاه) بنام خود کرسال (جلالی) باشد نامزد ساخته است ایضاً

فشوه ۹۳ برشنوم - ۹۳ آیینه آیین مزدیسنی مسطور است قوله: -

فشوه کرپرخی نوشوه هم گویند برای چیست؟ - نشوه وتوشوه بازنمود برشنوم نه شبداست که
زرتشتیان در آن هنگام نه شبانه روز بایداز دیگران جدائی جسته وباجامه سفید وتن جان وان

پاک

پاک بگونه نشسته درکشتن بی زبان ودهان ازخوردن گوشت واندام زندیاران برسند وجزپرستش
یزدان ازدیگر ازندوازهرگونه دشت وزشت دوربست گتا آن هنگام دراستیا نادرست آنها پیرامد
پشت نشوه وآمرزش ازاهنوامزدا خواستار آیند وپس ازوقت بوشت وقت بوشت ستوار مانند آویزه پیدا پس سخن نشوه
برای آن نشوه که درگاه گشتاری بیاریهای گستردنی برشنوم نزد مزدا اهورا از دیگر جداوپاک دارند بیاری آن توانی یکی برگزیده
آرش بربشنوم چیست؟ - آرش بربشنوم سردکوه پاره میباشد ونشوه را برای آن بربشنوم
گویند که نخست درهنگام شستن نشوه باید آب بسر بریخت - انتهی -

شروع اجرای مراسم نشوه باین اختصار که درآئینه آیین مزدیسنی نوشته است بیاشد نشوه داری
مراسم مخصوصه است که باید بوسیله دستور انجام گیرد که این اوراق را اقتضای شرح وبسط آن نبود
ونیست مدتاین عمل نه روزاست گویند مطابق باآیامی است که حضرت زردشت در زندان شاه
گشتاسب بسر برده است -

برای تکمیل مرام برخی از احکام جزئیه دیگر را نیز از کتاب آئینه آیین مزدیسنی نقل مینمائیم:
فصل ۹۴ یکصد وچهار یکصد وچهار یکصد وچهار

وندیداد ۸ گوید: گوهرزدایی - فره وهر را چه آرش است؟ - فره وهر را آرش نگهبان باشد چه که فره وهر نگهبان و رهنمون روان در تن است بدان وی در آیین مزدیسنی فره وهر را گوهر آزادهٔ سیامک دانند که وهرهٔ آدم میباشد -

آدم از چند بر موته آویزه پیکر پذیرد؟ - آدم نخست در زمان مادر پیکر کالبد پذیرد که آوند گوهرهای دیگر است و این را بر موتهٔ خاکی نامند دوم پس از رسائی سراسر اندام کالبد جان اندر تن رود تا تواند اندام را بکارهای خود وادارد و هیزانیروی بادی دانند سوم روان که پروزادهٔ گوهر مردمی است در کالبد جای گزیند و این را گوهر آبی سرایند و چهارم فره وهر که نگهبان رهنمون روان است روان را بکار نیک و کژ فرا نیرو و رهنمونی بخشد و این افروغ پرورد گار و فروزهٔ آتشی شمارند و جز از این فروزگان که پنج بن هستی آدمند شاخهای دیگر هم چون هوش و خرد و اندیشه و مانند آن در مردم اندکی از هر یک کاری آویزه آید -

در نشتهٔ مزدیسنی کیشان پس از آنکه روان از تن جدائی گزینند چهار فروزگان آدم چه شوند؟ پیش از آنکه پیوند چهار فروزگان از هم بگسلد و زندگی این جهان بانجام رسد فره وهر را که پرتو گوهر وشید امیت بجای پاک خود که نخست آمده بازگردد و روان گرد جهان بر بدی چیره شد هم گوهر نخستین و گروه آزادگان پیوندد و گر نه بسلاری پادافره و شکنجه رود و جان نیز بمایهٔ خود که باد باشد پیوندگیرد و کالبد از هم گسیخته و پاشیده شده بخاک رسد پذیرد - لا در آن پس از بدو گفتن جهان پاداش نیکی و بدی دریافت شیرینی و تلخی مینوی بروان رسد - انتهی -

وندیداد ۲۵ مطورات قوله: (پاداوافره دشت کاری)

در کیش مزدیسنی که برای زن بدکار شکنجه پرمان رفته درباره مرد بدکار چه گفته؟ - در کیش مزدیسنی برای

برای زن و مرد بدکار یکسان پرمان آورده گوید جفت گیرید و هفت و هفتاد و هفتاد دیگری را نپسندید و برادر و شوهر و یا میزبد و پس نپاید هرگاه زن و مردی برون از آیین زناشوئی بیکدیگر آمیزند نخستین بار آنها را تازیانه زنند دوم بار اگر آمیزند گردشهر گردانند و سوم بار هرگاه پند نگرفته بکار پیش و مذبر آنها بند جاوید در نهند و یا بپایه مرگ زانی رسانند -

وندیداد ۲۷ گوید فرشیم و ستایش کار دانان: -

در کیش مزدیسنی کرمردم را چهار درشیم هر نیزیده که هستند -؟ در آئین مزدیسنی چهار درشیم مردم اینها میباشند نخست گردهٔ اتوربان بآرش موبدان و هیربدان و پیشوایان و پارسایان و چیستان و دانایانند که باید از فروزگان پسندیده آراسته بوده روان و جان و دانش و بینش آرایش دهند خدا پرستان را بخدا پرستی استوار دارند و خدا پرستان را بخدا پرستی رهبری نمایند دوم ریشتاران که پادشاهان و پرمانروایان و پهلوانان و سپاهیان که کار آنها دادگری و مادرم پروری و جلوگیری دشمن و پاسبانی کشور است جهان و خواسته و دوستان را از دشمنان نگاهبانی کنند سوم هوتخشان بآرش خداوندان پیشه و افزار و نیک سازندگان و هنرمندانند که کار جهانیان آراو براه نموده سامان زندگی مردم افرهم کنند و چهارم واستریوشان بآرش کشاورزان اند که آباد دارندگان خاک و آب زنده و تازه کنندگان باد و پرورندگان سرسبز آفریدگان میباشند در کیش مزدیسنی کارکشاورزی را بسیار ستوده است چون سود آن همه آفریدگان از مردم و جنبنده و پرنده و چرنده هرچه باشند رسد و همی باید که مردم ازاین چهار گونه بیزار نباشند و کار هر چهار گروه باید از روی دانش و بینش و بخردی و منش و گوشش و کنش آراسته باشد - وندیداد ۲۸ گوید زرتشتیان کرا اهرمن مانند؟ - زرتشتیان تیره دل

بدکار و گمراه کننده مردم را اهرمن گویند و چنین کس نفرین فرستند و دشت و درخت و آب را از کارهای اهرمنی دانند و آرش اهرمن دل بی روشنائی و دارای پلیدی و ناپاکی است و ناپاکان اهرمنیان دانند - ۵۸ و ز ۵۸ گویند پرهیز - ۵۸

آیا در کیش مزدیسنی برای آشامیدن باده و کشیدن دود چه پرمان آمده؟ و دانایش مزدیسنی برای کشیدن دود از آری و چیزی نگفته و نامی نبرده پس همی پرماید اهورامزدا خود و همه امشاسپندان رهبر جان نمود تا از آنچه تن مردمان را زیان رسد مردم دوری گزینند و باده پیمایند انگوهیدا زرتشتیان چرا آتشگاه را پاک دارند و هر چیز بدان نیالایند؟ - زرتشت برای تندرستی مردم پرمود آتش و آب و باد و خاک را که آمیزش هر آفرینش از این چهار ناگزیر است پاک و داشته هیچ پلیدی نیالایند تا شاه ریخ و دردی برای خود و دیگران نشوند - ۵۸

درباره زنان و شستان و مردان پلید چه پرمان رفته؟ - زنان و شستان چون نشان پلیدی در خود بینند همگاه خود را باید از دیگران کنار کشید تا هنگام پاک شدن از آن پلیدی حداشنند و خوابند و هیچ چیز را بخود نیامیزند و نیالایند و از گاه پدیداری پلیدی تا روز هفتم تن را بار بایدگشت همه اندام را شست و شو نمایند پس از نا پدیدی پلیدی باز بمردم و سامان آمیختن روا باشد و مردان چون در خواب بیداری پلید شوند باید هر چه زودتر و اگر شب باشد پیش از سر زدن آفتاب همه اندام خود را شسته جامه پاک بجای جامه ناپاک آکوده بپوشند - انتهی و ز ۵۸ راجع گهنبار گوید: زرتشتیان گهنبار را برای چه خوانند؟ زرتشتیان گهنبار برای آن خوانند تا بخانه یکدیگر اندوخته گرده همدل و همزبان بپرستش خدای یکتا بپردازند و آمرزش نیاکان خود را خواستار آیند و نا توانان را بخوراک و پوشاک بنوازند و کمروی آینده خود را از خدا بخواهند و از گذشته همزبان پشیمانی و ریزه پت نمایند

آرش

آرش گهنبار چیست؟ - آرش گهنبار گاهان بار است بچه در هنگام و وه ماههای آویژه بسرودن گاهان دگاتها له سرودهای نیایش پاک اهورامزدا باشد بکدل کوشش جوشش ارزد -

زرتشتیان در سالی چند بار گهنبار خوانند؟ - آنچه آیینی است زرتشتیان در سالی شش بار گهنبار خوانند و هر باری پنج روز - سخت از روز خیرادی هشت ماه تا پنج روز نامش میدیوزرم است - بارش آفرینش آسمان دوم روز خیر تیر ماه تا پنج روز نامش میدیوشهم است - بارش آفرینش آب سوم از روز اشتاد شهریور ماه تا پنج روز نامش پیشیه شهم است - بارش آفرینش زمین - چهارم از روز اشتاد مهرماه تا پنج روز نامش ایاسرم است - بارش آفرینش دیه گیها پنجم از روز مهر دیماه تا پنج روز نامش میدیارم - بارش آفرینش جانوران و مینوان و ششم انجام ماه اسپندگر پنج روز پنجه باشد نامش همسپتیم است - بارش آفرینش مردم آفرینگان چرا آرش است؟ بازنمود آفرینگان آن بنجاهت و چون زرتشتیان برای پرستش اهورامزدا و مردم نواری در آن بزم گرد میآیند و هدل و همزبان بپرستش خدای یکتا پردازند آهنگ آمرزش میجویند و چنان کاری ستوده و شوند زندش و آفرین است بدان نویم آنرا آفرینگان میخوانند -

در آفرینگان که موبدان آفرینامه گویند چرا همه ماشنگان یک انگشت خود را بلند کنند و در پیشوا دوانگشت پس بوسیده بر کنار نهند و موبدان انگشت بر دهن یکدیگر گذارند؟ - در این مزدیسنی چون موبدان از فروزگان بزرگ های آیینی باید آراسته باشند همزبان بپرستش و نیایش اهورامزدا پردازند در فرشیم آویژه سخن آفرین آید در روان آن فرامین آنکه با نیایش و نیرش بنیرد و بلند خدا آفرین باد بدا نروی یک انگشت بلند کنند و آرش آن اینکه ما تا انگشت اندیشه خود را آگاه رسانیم و نماز و نیایش موبدان را نبازیم و اینکه در دیسفوخا برسم دو انگشت نمایانند نشان آنکه بار دوم انباز میشویم

Provided by the Afnan Library

... هنگامی که دوگشت ... رسیده برکنار رهنده فراتین تیاهی دیر توروتا همیان آید دو نورزد آن
... اینکه ای پروردگار جهان و جهانیان برآنچه نماز رفت بهتر و دیرتر بفرزاد ما برسش تا جاودانی
... پرمانی نهیر و اینکه مؤبدان آگشت بر دین یکی گرهند یا جامه کنید گرا اگر نوشان آنگرهم پیوند
... هر دل پرستش دنا زاهور اغرو اهیر دارند - و در فرض ۳۳ میگوید: -

پندیزاف گیش - آیا دارد آن کسی را بگیش مزدیسنی بخشودنی باید یا نیرو دختی؟ پذیرفتن گیش
مزدیسنی خود بخشودنی در سائی خود و دشن نه سزاست زیراشت زرتشت در هنود گاه - ای
سپیتم می پرسید - ای نیکوان بگوش خود بشنوید - بینش پاکیزه بینید و پس هر مرد و زن با بهر
خود راه برگزینید -

- میانجیگری -

آیا در دشت میانجیگری آمرزش گناهان پیروان را میان نموده یا نه؟ زرتشت میانجیگری
آمرزش گناهان پیروان را میان نموده چنین پرسوده آنچه در این جهان کارند در مینو دروند
یکی گشند یکی بینند و در دو گیتی رستگار بوده بهشت رسند و اگر بدی نمایند با تنش دوزخ گرفتار
شده پاداش فره یابند - - پنهان داشتن گیش -

آیا پیروان گیش مزدیسنی باید در جائی یا گاهی که ترس ستم رسیدن در پیش است نام گیش خود را
پنهان کنند؟ هنگام کی مزدیسنی گیش است هیچ ترس از آشکار کردن نام و آئین خود نباید دارد
چون در آشکار کردن آن باید کوشد و اگر برای گریز از ستم نام دیگر بر خود نهد عمدا و دروغ
خود را بد نامی و دشمنی و دژدرشت جوید و از مزدیسنی گیشی بودن شده و چیزها رمزده بشنو
زرتشت این فره و را نه آهسته بگوش فرا فره وره نیچا کرآرش آن چنین است - دگرا آشکار او نهان بدل
و زبان گیش خدا پرستی گرا آورده زرتشت است استوارم کار کرد و ست - انتهی -

دگر اداره

دگر اداره گهنبار در دگر کتاب خرده اوستا چنین مسطور است ص ۲۲۲ قولنه دکلیه گت بهلوی
کمرا از گهنبار یاد شده و بجای آن دن مرم دینی دا این جشنها ثواب بزرگ و ترک کردن گناه
گناه بزرگ شمرده شده است دگر سنت نزد یسنیان بنای این جشنها را بجشید نسبت داده اند
دگر خصلت و شرافت آنها مفصلا در کتب روایات سخن رفته است دگرا اینجا از ذکر آنها خودداری نمیکنیم
شش گهنبار سال نزد زرتشتیان ایران و هند اوقات عبادت و اتفاق و خیرات است از جمله
اوقاف گهنبارها جشنهای بزرگ میآرایند تو اگر و بینوا هر دو در آن شرکت میکنند آنانی که
خود از مخارج این جشنها برنمیآیند لازم است که دهرهم دینی کردیگران بانی هستند حضور رسانند
و از خوان نعمت تو انگران که در همه جا گسترده بهره مند شوند در صدد برآیند هوش در بابند آذ :
(اگر کسی سال یکبار بگهنبار رفته و یک ثلث از ثوابهائی که کرده بکاهد و یک ثلث گناهش بفزاید)
اینک در انجام مقال از برای خلاصه نمودن مطالب ضمنا از برای جهم نزدیک تر کردن منوجهات
آفرینگان گهنبار قطعه ای از روایات فارسی دارا ب هرمزدیار را با اصلاحی در عبارات و تغییری در بعض
کلمات آن در اینجا میگاریم - خداوندا آفرینش این جهان را در شش هنگام بانجام رسانید پس
مردمانرا ست که در این هنگامها گهنبار کنند و آفرین گویند و میزدها (اطعام و انفاق) سازند و
خدای را ستایش کنند و سپاس بجای آرند بخشیتین گاهنبار در اردیبهشت ماه بود پنج روز
از خورروز تا دی بهر روز در این هنگام پروردگار انسان داد چون مردم در این پنج روز گاهنبار
کنند چندان کرفه (ثواب) و مزد باشد که کسی هزار میش یا بره از برای روان خویش یا روانیان
و درویشان و بینوایان داده باشد دوم گاهنبار در تیرماه باشد پنجروز از خورروز تا دی بهر روز
در این روزها دارهرمزداب یاید چون مردم در این پنجروز گاهنبار کنند چندان کرفه بود که کسی تا

Provided by the Afnan Library

گاو یک ساله بدرویشان و بینوایان وارزانیان وستمندان داده باشد سومین گاهنبار در شهریور ماه باشد پنجروز و ذ از اشتاد روز تا ایزان روز در این هنگام وادار هرمزد زمین را و چون مردم در این پنجروز و ذ گاهنبار کنند چندان کرفه باشد که کسی هزار اسب کره از برای روان خویش بارزانیان و بینوایان درویشان داده باشد چهارمین گاهنبار در مهرماه باشد از اشتاد روز تا ایزان روز در این هنگام وادار هرمزد از هر گونه گیاه داد چون مردم در این پنجروز و ذ گاهنبار کنند و سازند چندان کرفه باشد که کسی هزار شتر بارکواده (بچه شتر) باشوی داد (بجزات) از برای روان خویش بارزانیان و درویشان داده باشد پنجمین گاهنبار در وی ماه باشد از هرمز روز تا بهرام روز و در این گاه وادار هرمزد جانور و اد و گاو گوسفند بیافرید چون مردمان در این پنجروز و ذ گاهنبار کنند چندان کرفه باشد که کسی هزار گاو و هزار اسب اشوی داد (بجزات) از برای روان خویش بارزانیان وستمندان داده باشد ششمین گاهنبار هشتیم در انجام اسفندارمذ ماه باشد از روز هنو تا روز هیشوا شت گاه در این هنگام وادار هرمزد مردم را و چون مردم در این پنجروز و ذ گاهنبار کنند چندان کرفه باشد که کسی سراسر جهان و آنچه در اوست باشوی داد (بجزات) از برای روان خویش بخشید باشد اگر این شش گاهنبار نگیرند و گر درویش (بینوا) باشد بجائی که گاهنبار آرسته نذر و ند گناه بخت بزرگ باشد تا آن اندازه که بسته کستیان (زرتشتیان) نشاید کرباوی کرد و خورد کنند و بجانه وی شوند و او را یاری هند گواهی وی پذیرند انتهی - دگر نامهٔ بخت و اقبال در ص ۹۳ آیهٔ این مرد بسی چنین بنویسد قوله نشته زرتشتیان در بارهٔ بخت و سرنوشت چیست ؟ در سفر نگ پهلوی پرگرد چیم و ندیدا دیمانید کرزن و فرزند خواسته و پرمانروائی جز بیاری بخت نوان یافت و دیگر کارها را باید بکوشش و جوشش بجا

آورد

آورد - و در ص ۹۴ درباره اموات بنویسد قوله : چرا زرتشتیان مرده خود را بر تخت آهن نهند و بسنگ سپارند ؟ - چون چوب و خاک و آجر و چیزهای نرم بنویم و داشتن فزون روزنهای فراخ هر رنج و درد و پلیدی را بخود کشند چنانچه آب و آتش و باد و زمین است پس از آنکه مدتی یا چندی آنچه بخود فرو برده از خود بیرون افکنند و شود و بیماری و آزار دیگران نشود ، بدانروی زرتشتیان مردگان و دشمنان و هیزنهای خود را که گمان پدید آمدن درد و رنجی از آنها بخاک و چوب و چیزهای نرم نپیوندند و بهمین شوند مرده شوی را جایگاه شته جداگانه نزدیک مرده شود و پس از شستن مرده شوی و بجا آوردن بایسته های مرده باز یکدیگر مدهم خود را میشویند جایگاه دیگر میروند تا رنج و بیماری در او از مرده نباشد و بخود او یا دیگری نرسد - و نیز در همین ص ۹۴ میگوید قوله چرا زنان پلید مرده شویان دست از دست کش یا پارچه پیچیده آوندو چیانه خوردنی یا آشامیدنی گیرند ؟ - بدانروی که اگر پلید یا پلیدی و درد و رنجی میالاید باید آوند و چیانه را دست نگیرند تا آلایش او بسبی اگر از دست آنها نهاست بدیانه نپیوسته انگیزد رنج و بیماری نشوند - انتهی مقصود از نگارش نسا و هیزنسا کردن ضمن مندرجات فوق مذکور شده و در ص ۹۲ آیهٔ آیکن مزدیسنی بدینگونه نگاشته شده است قوله :

نورمند نسا و هیزنسا چیست ؟ - نورمند نسا تن لاشهٔ مرده و هر چیز که با او پیوندیده باشد و هیزنسا آرش پلیدیهائی است که از آدم زنده جدا شود مانند موی و ناخن و خون و پلیدیهای دیگر و بدانشوه زرتشتیان باید از این هر دو گونه پلیدیها دوری گزینند تا بیماری و درد و رنج نشوند

انتهی

گاههای خوشنو بخورد اوستا

خرده اوستا ص ۱۳۵ و ۱۴۷ در این خصوص چنین مسطور است قوله

Provided by the Afnan Library

هذانپتا در فقره ۱۵ آفرین هفتم نیایش

آری خوش است وقت عزیزان بهوی عود وز سوز غافلند که در جان مجمر است - سعدی

هذانپتا ... یا هذانپتانا ... هذانپتونت ... هذانپتونتم ... هذانپتونتمنت ... hadhānaēpata ... hadhānaēpatanam ... hadhānaēpatanant ... صفت آورده شده از برای آب و ور (آب مقدس) aqua lustralis که با فشرده ها هذانپتا آمیخته شده باشد چنانکه در یسنا ۲۲ فقره ۲ و یسنا ۶۰ فقره ۱ و یسنا ۶۵ فقره ۱ آمده است -

این گیاه غالبا با سه گیاه دیگر یکجا نامیده شده و ازاین قرار: نخست اورواسنا ... urvāsnā دوم وهوگون ... vohu gaona سوم وهوکرتی ... vohu Kereti پس ازاین سه گیاه هذانپتا ذکر شده است که در بندیداد فرگرد ۷ فقرات ۲-۳ آمده که از برای پاک کردن کوخ چوبی و چادری که در آنجا تعدنی مرده باشد باید در آنجا با چوبهای اورواسنا یا وهوگون یا هذانپتا یا با یک گیاه خوشبوی دیگر بخور نمود و در فقرات ۲۹-۸۰ از همین فرگرد بندیداد باز از این چهار گیاه بترتیب مذکور یاد شده مندرجست: بهر طرفی که بادبوی آتشی را که در آن این چوبها میسوزد پراکنده کند از همان طرف یزد آوز هزارها دیوهای خانی تیره نژاد را براند در بندیداد فرگرد ۹ فقره ۳۲ و فرگرد ۱۰ فقره ۳ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۷ باز این چهار گیاه با هم ذکر شده که باید مقداری از آنها را از برای پاک کردن مرتدی از آلایش لاشه و مردار بخور نمود یا با صلاح جدیدا زود بوی این گیاهها خوشبو باید ضد عفونی anti sepsie عمل آورد و در فرگرد دیگر باید مقداری از همین چوبها از برای کفاره گناهی نذر آتشکده نمود

نمود بطور تحقیق نمیدانیم که این چوبها از کدام درختهاست اما در سنت پارسیان اورواسنا را چوب صندل و وهوکون را درختی که از آن لبان استخراج کنند ... lamgate و هوکرتی را عود aloe و هذانپتا را چوب انار دانسته اند -

در تفسیر پهلوی اوستا این کلمات با اندک تحریفی راسن ... rāsan و هوکون ... hudanpāk شده و هوکرت ... hukart و هذنپاک ... hugon و هوگن ... hudanpāk شده و پیچ ستم توضیحی در خصوص آنها داده شده است در برخی از نسخ و ندیدا دازبرای توضیح شیره کلیه و بخاری فرموده اند عنبر صندل کافور و در برخی از نسخ دیگر افزوده اند: سوخر لبان اگر از یکلمات هم امکان میشود بهمین کیفیت انتهاز اوستا فرضهای مذکور چوبهای خوشبوئی را اراده شده این کلمات را در توضیح بدون اقتباری در ماهیت آنها فقط ظر بهوی خوش آنها افزوده اند عنبر کذر فارسی شاهوی گویند چنانکه دکی گفته: بی قیمت است شکر از آن دو لبان وی کاسد شد از دو زلف بازار شاهوی ابدا مناسبتی ندارد که در جزو گیاهای خوشبو شمرده شود زیرا عنبر از عطرهای حیوانی است نه نباتی انبرا ambra و هیاتهای دیگر این کلمه در سنسکرت اروپائی همان عنبر عربی است و عربها هم شاید این عطر را باسم معمولی همان ممکی که از آنجا آنرا بدست آورده نامیده باشند و احتمال این کلمه از لغات شرقی باشد بهرحال از زمان بسیار قدیم عنبر در میان اقوام مختلفه معروف بوده است اما تا دویست سال واندی پیش از این در ماده آن حدسهای عجیب و غریب میزدند برخی آن را نخاله مرغی عجیب لخلخه گویاهای خوشبو میخورد میدانستند برخی دیگر آنرا کف دریا میپنداشتند گروهی آن را یک قسم صمغ تصور میکردند و گروهی دیگر آن را از اشجار دریائی گمان میکردند در فرهنگها و در کتب ادویه مفرده فارسی و عربی نیز مانند کتب مغربیان همین حدسها بر میخوردیم نزد برخی عنبر از گیاه

بحر میرسد

جم میرسد چنانکه شنگ از آهو و نر ز برخی دیگر عسل دریائی است گردهی نوشته اند عنبر عبارت
از موم عسل دریائی دسته ئی بر آمدند که کرهٔ دریائی است نر ز دگر دهی سرگین پیچاپیچ پایان است
و نر ز دگر دهی که قیر دریائی است -

این همه حکایتها از اینجا برخاسته که عنبر را در روی آب در کنار دریا پیدا میکنند و در دریای
یکران را تحقیق نمیجستند نر ز برخی از یونانیان عنبر از ماده حیوانی بوده چنانکه نر ز برخی
از ایرانیان نیز بنا بر صواب نمیچشین چیزی حدس زده شده است و در تحفه حکیم مومن مندرجست
عنبر طوبتی است مانند مومیائی و از جزیره های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر
مد دریا داخل بحر میگردد و آن از شکم ماهی بیرون میآید در عجایب المخلوقات قزوینی ذکر تحت
کلمه عنبر مندرجست : گمان کرده اند که قعر الماء حیوانی است از دریا بیرون میآید از برای چریدن و
عنبر دفع میکند آنچه در سواحل مینشیند سرگین است و حیوان دیگری عنبری از قعر دریا میروید و بقول
دیگری از چشمه مانند قیر و خطوط از دریا میاید در مفردات ابن البیطار نیز راجع بعنبر اقوال مختلف
ذکر شده بخصوصه در کتاب مذکور نقل قولی که راجع بعنبر از ابن سینا و تیمی شده قابل توجه است
امروزه تحقیق شده ایم که عنبر در شکم یک جانور بسیار بزرگ دریائی از جنس جانوری که در فرهنگهای
فارسی (بال) یا (وال) ضبط شده و در لاتینی balaena و در فرانسه baleine
و در آلمانی Wal گویند یافت میشود این جانور را باید نهنگ بنامیم قسمی از این جانور دریائی
که حامل عنبر است در لاتینی Cetodon و در فرانسه cachalot در انگلیسی Sperm whale و در
آلمانی Pott Wal نامیده میشود در کتب لغات جدید ماهی عنبر - عنبر ماهی - شیر ماهی ترجمه
کرده اند ظاهرا تولید عنبر در شکم این جانور بواسطه علت ناخوشی است که جانوران دیگر هم

چنین

چنین سنگ شانه ئی هم میرسانند طول این جانور بسیار عجیب گردر دریاهای گرم سرد سیر و
نهای ذرع هم ذکر کرده اند اغلب معمولا نر آن کهتر ز ماده است در میان بیست و بیست و سه ذرع
میباشد و قطر آن در میان نه تا دوازده ذرعست و بهنای دمش پنج ذرع میرسد عنبر که در شکم آن
یافت میشود معمولا شش تا ده کیلوگرم وزن دارد -

این جانور گرانبها گذشته از عنبر از برای چربی Thran یک قسم دیگر Walrat که از آن
استخراج میکنند صید میشود و صید آن بسیار خطرناک است ماهیان و کشتیها را در یک دم
فرو برده است غالبا عنبر که این جانور از خود دفع میکند در کنار دریا پیدا میکنند و وزن یک تا دو
عنبر تا به نود کیلوگرم هم دیده شده است غرض از ذکر این مطالب این است که عنبر از جنس
و هیچ یک از چوبها و گیاهها و بخورهای اوستا بعنبر مصداق نمیباشد -

اما کلمه سوخد در جائی بنظر نگارنده نیامده که از لغات فارسی ضبط شده باشد لابد این لغت هندی
سوخد Sukhad میباشد که بمعنی چوب صندل و در هند بطور مصطلح است برزوی از لوبان =
لبان (اگر) صحبت خواهیم داشت و هوگون لفظا بمعنی خوب گون یا خوشرنگ و دوهوگرفی
بمعنی خوب کرده شده یا نیک ساخته شده است معنی لفظی دو کلمه دیگر معلوم نیست در میان این کلمات
اوستائی فقط از عنبر و سلکلیخی که در پهلوی نوشته شده و آن نیز معلوم نیست در میان این کلمات
ابریخاییزنی هنگام جشنی از بخور رسن در خانه های زرتشتیان صحبت میدارد رسن در طب قدیم
دوای معروفی بوده از برای معده برگ درخت آن پهن تعریف شده و همین مناسبت پیلگوش
هم نامیده شده است و در هنگی نوشته اند که بوی آن بوی سیر است از یک فرد شعر انوری که گفته

در بوستان خاطر من گرچه جانجای با سرو و یاسمن شمشاد سیر و رسن است

انیوسین مفهوم میشود: در تحفه المومنین مندرجست: (لسان بحر است از لیسیانوا یونانی و آن کندر است) لسان در یونانی لیبانوس Libanus و در لاتینی لیبانوس Olibanus که در تمام زبانهای اروپائی نیز موجود است در فرهنگ کندر فارسی آن شمرده شده است صندل و کافور و لسان و عود و سایر هر ملکتی که باشد و اسامی آنها از هر زبانی که آمده باشد در ایران قدیم بخور آنها معمول بوده و ابداً دور نمیتوان کرد از درختها یا گیاههای مذکور در اوستا برخی از آنها را اراده کرده باشند چون در کلیه آشنه قدیم و حالیه هم گیاهها هر یک بهمان اسم معمولی که در وطن سرزمین اصلی خود داشته نامیده میشود ممکن است که کلمه هذا نبشتا اصلاً ایرانی نباشد.

چنانکه از مندرجات اوستا برمیآید گیاههای مذکور بسیار خوشبو و بخصوصه بخور آنها توصیه شده است همچنین در کتاب مقدس سوزانیدن چوبهای بدبو نهی شده از آنجمله است عرعر یا عرعیر ... ۱۵:۵۱ و ۱۵:۵۲ و memedhka کردر فقره ۵۵ بهرام یشت آمده است در تاریخ ایران هم غالباً از این بخورها که نزد ایرانیان قدیم معمول

معمول بوده یاد شده است در انجیل کتاب متی در باب دوم آمده که مغها در مشرق ستاره دیده از آن تولد عیسی را دریافتند آنگاه از برای پرستش بیت لحمانی همان ستاره برهبت نجم آمده نوزاد را در آنجا با مادرش مریم پیدا کردند و برسم ارمغان زر و کندر و مر بوی تقدیم کردند این مغها که گفته انجیل از مشرق بستایش عیسی شتافتند دستوران دینی ایران پنداشته اند حتی این استان را از برای عظمت عیسی و تخفیف آئین ایران ساخته اند غرض این است که نویسنده متی در بعرود ذخائر گرانبها از طرف مغها یا پیشوایان ایرانی گذرد و مر به پسر خدا بخشیده است هرودت در کتاب هفتم راجع بلشکرکشی خشایارشا (۴۸۵ - ۴۸۰ پیش از مسیح) بطرف یونان در فقره ۵۴ مینویسد: چون ایرانیان آماده حرکت شدند در بامداد در هنگام برآمدن خورشید در روی پلی که از برای گذرانیدن لشکریان در روی داردانل ساخته بودند مرکب مورد پرستش شدند انواع و اقسام بخور سوزانیدند پس از آن شاهنشاه خشایارشا خورشید را ستود و طرفی زرین و پیاله زرین و یک شمشیر ایرانی از برای شاه در آب افکند هرودت در کتاب سوم خود که از خراجهای ممالک قلمرو ایران که بخزینه داریوش بزرگ میرود صحبت میدارد در فقره ۹۷ مینویسد عربها هر ساله معادل هزار تالنت لبان باید ایران خراج میدهند وقتی که لشکریان اسپراطور هراکلیوس Herakleios هرقل بشهر دستگرد (دستجرد) دست یافتند قصر خسرو پرویز را در آنجا بغارت آنان رفت گذشته از سیصد بیرق رزم که ایرانیان در جنگها از رهگذر بودند و روه ها هنگفتی از قبیل شوشهای نقره و فرشهای دیبا و پارچه ها و رختهای ابریشمین و پیراهنهای کتان و قند و زنجبیل و فلفل و غیره مقدار زیادی هم چوب عود و عطریات بدست لشکر دشمن افتاد.

همچنین در هنگامی که میان بدست عربها افتاد و طاق کسری تاراج رفت در میان غنائم بسیار

دگر انجا از زر و سیم و کوه هر خزینه ئی پر از شیشه های عطرهای نفیس مثل کافور و عنبر و مشک نصیب شمان گردید عرعا کشتی پر از کافور کرا زبرای خوشبو ساختن شمع از هند آورده بودند کنار دجلهٔ یافتند و آن را نمک انگاشته چاشنی نان خود ساختند -

فراجع بحسن سلیقه و ذوق لطیف ایرانیان قدیم شواهد تاریخی بسیار است و از برای آن قسمی جداگانه باید همان طوری که خوراک و پوشاک و خیاگری نزد آنان بحد کمال بوده در استعمال عطریات و مشمومات و بخورها نیز سلیقه مخصوصی داشتند در صورتیکه همه رستنیها در آئین ایران تا هفت هفت چیزهای سودمند مقدس باشد و بسا اوروارا (اورمره urvara) که اسم جمع گیاه ها است از اوستا فرشته شان ستوده شده باشد بدیهی است که بخصوص گیاهای خوشبو ستوده و مورد توجه بوده است در ایران بیشت فقره ۱۳۰ و در ارت بیشت فقره ۲ بوی خوش (هطر) هوبویدی من دد (هوبوئیدیتم hubaodhitema) جزو نکوه و برزگی و پایه زندگانی خوش شمرده شده است در فصل ۲۷ بندهش گراز رویید نیها سخن رفته در فقره ۳۲ آن از سی قسم گیاهای خوشبو و گلها نام برده شده و هریک از آنها گیاه یا گل مخصوص فرشته ئی دانسته شده است در کتاب دیگر پهلوی که دارای ۱۷۷۰ کلمه و نامزد است به هوسروکوان ورنگ (۱۱۴۳۱۱ و ۱۱۴۳۱۱) یعنی خرو قباد ان و غلام در فقرات ۸۵ - ۹۲ از هیجده گل و گیاه خوشبو در خرو آنها از کاخ خسرو برده شده است در اوستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است چنانکه گفتیم کمتر از بوی خوش یاد شده و اسم برخی از بخورها نیز محفوظ مانده اما بواسطه طول زمان و بیگانه شدن ما از زبان پیشینیان امروزه بطور یقین نمیتوانیم بگوئیم که کدام بخورهای معروف از آنها اراده کرده اند دستور هوشنگ جاماسب قید کرده: در پهلوی هوکرتی که در هوکرتی اوستاست در فارسی

(اگر)

(اگر) میباشد در فرهنگها نیز اگر یعنی عود و بشه و در تحفه حکیم مؤمن است اگر بفتح اول و سکون کاف عربی آمده و نگاندهٔ فارسی بودن (اگر) یعنی عودتر است بکلیتین از کرکین کلمه خشتیه یعنی عود و هند صطح است اگرتی agarlatti بخور عود و آن سه رویه هفت رشته شاخ کلاریه و دو کرانیز خود تنی بگونه امروزه پارسیان چوبهٔ ان را برای سنی زمینان در آتشکده ها و مراسم دینی کار میبرند و از برای بوی خوش لبان و آنها میسوزانند -

در اوستا سوزاندن چوبهای سخت (خروثدرا Xruzdra) چنانکه فقره ۲۹ از فرگرد ۱۹ و ندیداد و خوشبوترین (هوبوشیدیتم) در فقره ۲۹ از فرگرد ۲ و ندیداد در مراسم دینی توصیه شده است در اوستا گیاه هذانپتا بیشتر از شش گیاه دیگر یاد شده زیرا که گذشته از سوزانیدن و بخور آن فشرده یا شیره این گیاه نیز از برای خوشبو ساختن آب در کار میرفته چنین پراهوم (هوم) که در یسنا ۹ فقره ۳ که فشردهٔ گیاه هوم باشد با آب و روشیر و فشردهٔ ساقه هذانپتا آمیخته میشده است چنانکه در یسنا ۶۲ فقره ۳ و یسنا ۶۷ فقره ۳ و یسنا ۶۲ فقرات ۲ و ۱۱ و یسنا ۶۵ فقره ۱ و یسنا ۶۸ فقره ۱ و دیسپرد ۱۱ فقرات ۳ - ۴ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقره ۲۲ -

گفتیم در سنت پارسیان هذانپتا عبارت است از درخت انار امروزه فشردهٔ شاخه انار بجای هذانپتا با آب و رود و پراهوم آمیخته میشود هرچند که چوب انار را چوبهای خوشبو شمرده نمیشود و هذانپتا در اوستا از چوبهای خوشبو قید شده اما از زمان بسیار کهن درخت انار که ظاهرا ایران زمین و ممالک مجاور آن سرزمین اصلی این درخت است بواسطه گل خوش ترکیب و خوشرنگش و برگهای شفاف و تند رنگ و میوه سرخ گون و پردانه اش و چوب سختش در میان اقوام قدیم جنبه

تقدسی

Provided by the Afnan Library

تقدیسی داشته همیشه مورد توجه بوده است زراتشت بهرام پژدو در زراتشت نامه گوید:

زراتشت فرمود یشتن درون — چو شد سوی برهان دین رهنمون
نهاند بر آن درون چار چیز — می و بوی و شیر و یکی نار نیز (نیرنج)

پیشوایان فرزدشتی

در کتاب آئینه آئین مزدیسنی چنین مسطور است ص ۵۳ تا ۵۴:-

پیشوایان - پیشوایان کیش مزدیسنی را چه نام گویند؟ - پیشوایان کیش مزدیسنی را بخت دستور گویند و دستور را آرش دانا و پیشوا و روش دیانسون آبادی و رهبر و نگهبان اگر پادشاه میباشد و دستور برزگترین پیشوایان آن شهر باشد که در آنجا و او چنان باید از پرخیزه و پرخیده و سخن خدائی و دانش و خرد آراسته باشد که به نکوکاری و راست گفتاری و درست پنداری و خداشناسی سرآمد مردم آن شهر و کشور باشد دوم پیشوایانی که در زیر پایه و پرمان دستور ند آنهارا موبد گویند و آرش موبد دانا است و موبد باید همه دانش کیش را آموخته و در منش و گوشن و کنش راست و پاک بوده کارا و خدائی باشد نه جهانی -

در آرش موبد و هیربد چه جه ایت؟ موبد و هیربد را در اوستا یک آرش است و اینکه دو گونه نام دارند بدانشوه است که چون کسی اوستا را اجزوند یاد داشته منش و گوشن و کنش خود را برابر آئین مزدیسنی راست و پاک و بی آلایش دارد و خواهد پایه موبدی رسد با داشتن این فروزگان هیربد نامیده شود و چون وندیداد و دیگر یاسه های بایسته آئین را برسائی رساند موبد نامزد میگردد که بتواند پیشوائی کند -

پایه زرتشت و نمه کدام است؟ - چنانکه گفته شد دستور سرآمد موبدان و هیربدان است و زرتشت

نشستر و نمه پایه ایست برتر از سر اسر و در هنگام شهریاری نیاگان ما این مهر خواز اهمگروه کیها میداده اند کرا و از اندیشه و گفتار و کردار چنان پاک و بی آلایش بود که نزدیک و مانند فروگلن زرتشت باشد چه کرا آرش زره نشستر و نمه مانند زرتشت است و چنان کسی در جایگاه ما زیاد شاهان برتری میجسته پن کنون در میان نباشد - انتهی -

باستانی و شهنشاهی - در ص ۷۳ آئینه این مزدیسنی مسطور است قوله:

باستانی و شهنشاهی

زرتشتیان چند بهره اند؟ - زرتشتیان دو بهره اند باستانی و شهنشاهی و تنها جدائی که در میان این دو بهره است شهنشاهیان یکماه پنجه و ماه خورداد سال پس از باستانیان گیرند و اندک جدائی در روش خواندن و ستاپاست دیگر دوزگی و همیناری و نوسیرده ندارند و باهم یگانه هستند -

جدائی پیش و پسی یکماه میان باستانی و شهنشاهی از کجا پیدایشده؟ - چون در هنگام خسروی ساسانیان یکسود سال را نگاه داشته در هر یکصد و بیست سالی یکماه افزوده و آن سال یکصد و بیست و سیزده ماه میگرفته اند تا سال ۱۴۰۰ ماه با پنجماه پهره سال که بهاروتابستان و پائیز و زمستان باشد زیاد شود و از سوی خسروان بیشی در بار و ساونشه و ستی بیادرام نرسیده باشد پس از آنکه تازیان بایران دست اندازی کرده اند گروهی از پارسیان که بهندوستان شتافته و آزاد بوده اند بروش پیشینگان یکصد و بیست سال اول را بکبود نگاه داشته یکماه بر آن افزوده اند و پیش نگاه داشته اند پن مشی زرتشتیان که تنها هستند اندازه زمزه و نوم نیاگان خود چشم بهوشند و در ایران بجا مانده اند بنوم ستمهائیکه از تازیان بانها رسیده هشتی خود را فراموش کرده اند تا چه رسد بنگاه

داشتن کمبود سال بدانروی سال پارسیان هندوستان یکماه از سال زرتشتیان ایران
واپس افتاده چون پارسیان هندوستان میگذرند و بیست سال نخست را بنویم پیروی خسروان
پیشین خود نگاه داشته اند نام خود را شهنشاهی گذاشته اند بهم پیرو پیمان شهنشاهان
و زرتشتیان ایران چون در خانهٔ باستانی خویش بجا مانده اند بنام باستانی نامزد شده اند
و پارسیان هندوستان هم کنون دو گروه اند یکی پیرو باستانیان ایران و دیگری شهنشاهی

معجزات زرتشت

در صفحهٔ آینهٔ آیین مزدیسنی مسطور است قولهٔ :-

(معجزه) فرجود

فرجودی که از زرتشت پدید آمده چه بوده ؟- یکی از فرجودهای زرتشت در آغاز پیغامبری از
هدایت) هنایش فراتین گشتاسپ پادشاهی چون گشتاسپ با آیین خداپرستی در آوردن و هومت و
هوخت و هورشت را که اندیشه و گفتار و کردار نیک و پایهٔ خداشناسی است در هر دل هنایش
دارد بجهانیان آموزاندن میباشد و فرجودی بالاتر از رهنمونی مردم براستی و خداپرستی
زرتشت چند چیز نامی همراه داشته و برای چه بوده ؟- زرتشت پنج چیز را که نمونه برای نمونه همراه داشت
تخت آتش آذر برزین که همیشه بی هیزم و چوب سندل میسوخته در زرتشت و کسان دیگر را چون به
دست میداده اند سوزش آن هنایش نامنموده و نمیآزرده و نسوزاندن آن فرنود آن بوده که بایدآتش
همیشه و گوشن هم مردمی در دل مردیسنی کیشان افروخته و بی آسیب باشد و سخن رهنمائی آمیز
و خشورمانند آتشی است که مردم را از تباه گاه بدی بسوی گرمی بی آسیب آزار و رستگاری بخش
خوانده و هر که بسوی چنان آتشی آید از سردی و مرگ رسته رستگاری جاوید یابد دوم چوبدست
داشته

داشته و نشان آن بوده تا هر که دم با بودن روشنائی دیده بینا بسوی اهورامزدای توانا نگاه
باشیم چنانکه کوربرهنمائی چوبدست رهپیماید تا از گمرهی و تباهی در پاس باشد ما هم بشوه مهر
اهورامزدا که رهنمای همه آفریدگان است و بدستیاری رهنمای آیینی بشیدان شید بر سیم دیده
جان بفروغ آیینی بگشائیم سوم تخم سرو بوده که در کشمر نشانده و ماندگار زمان بر بالید و برگهای
آن درخت بر یکتائی و توانائی خدا گواهی میداده چون کشمر نماز از جای خوشی و خوبیت و جای
خوشی و خوبی آیینی دلست و تخم سرو نمونه مهر اهورامزداست که در هر دل کاشته شود نیروی
رویان و بالان گردد و برگ آن که باز نمود کردار نیکیت و یکتائی و توانائی اهورامزدا و هر گز
شت فرجیشور زرتشت گواهی دهد باید در دل هر یک از دانشمندان و یار و کرشود چهارم بتیت یک
در سیم نامه های او ستاست که هفت بهره آن گزارش پیدایش هرد و جهان و هفت و رسیم
درباره سراسر انشها و هفت نامه نمودن فروزگان اهورامزدا و روش نماز و پرستش او و باز نمود
فرازهای آیینی و برنهاد زیست آفریدگان بوده و پنجم سده یکشتی که جامه و کمربند بندگی
را و راست همراه داشته است -

آن درخت سروی که زرتشت در کشمر نشانده چه شده ؟- آن درخت سروی که زرتشت در کشمر نشانده
تا دمان پادشاهی پوران (متوکل عباسی) چنان بزرگ شده بوده که مرغان بسیار در بالا جایگزین
و جنبندگان بیشمار در زیر آن آشیان داشته اند چون (متوکل عباسی) در شهر سامره (کوشک)
(جعفری) برپا کرده و چوبی بانداز سر انداز آن جزء آن درخت برداشته آن درخت نیامده بدانروی از (طاهر)
عبدالله) که پرمانروای خراسان بوده آن درخت را بخواست و چون (طاهر) ببریده در هنگام
افتادن آن درخت زمین نزدیک آن بلرزیده و خانه‌های نزدیک آن ویران شده و پرندگان بزرگ و خانواده
زیرا آن

(۱) - رشن ۵

زیر آن بسی ناله کرده اند و گویند پنجاه هزار دینار در کفت رسانیدن آن درخت بدانجا شده
و چون بزرگی (جعفریه) رسیده در همانشب بندگان و بردگان (متوکل) بر سراو ریخته پاره
پاره اش کرده اند و آرزوی دیدن آن درخت گور برده است - انتهی -

و در کتاب بستان المذاهب راجع بسرو کشمر چنین میگوید قوله: ص ۸۷ -

بهدینان و موبدان اسلام متفق اند که کشمر کرا و اکاشمر نیز گویند و منسوب است بخوبرویان از شمال
نیشابور سروی بود نشاندهٔ زردشت بهمرگشتاسب شاه که مثل آن نبود و نباشد در خوبی و طول
و راستی و در عهد متوکل در عین عمارت جعفریه سرو سمن آرای که مشهور سامره است ذکر آن کردند
خلیفه را بغایت میل دیدن آن سرو شد چون بجرسان رفتن متعذر و نبود بعبدالله طاهر ذوالیمین
نوشت که سرو را قطع کرده برگردونها بسته بجداد فرستند اهل آن ناحیه فریاد و فغان برآوردند
و پای آن سرو جمع شدند و فریاد برآوردند و گریه و زاری میکردند و مصیبت عظیم دست داد و دهقانان
پنجاه هزار دینار میدادند قبول نکرد چون سرو را از جستند بر نهادند و کاریزهای آن ناحیه خلل عظیم
رسید و مرغان مختلف الالوان که بر آن آشیان داشتند از حد و حصر بیرون آمدند که هوا پوشیده
گشت بانواع اصوات مختلفه خود نوحه میکردند و گاو و گوسفند و حیواناتی که در سایهٔ سرو میآرمیدند
همه ناله و زاری آغاز نهادند چنانکه هیچکس آواز نشنیدی آن نبود و خروج نقل تنه آن بجداد
پانصد هزار دینار رشوه شاهی آن برهزار و سیصد شتر بار کرده بودند آن درخت چون بمنزل جعفری رسید متوکل عباسی را همان شب غلامان پاره پاره کردند درخت امذیده و بعضی از
مورخین اسلامی آورده اند که دور آن سرو بیست و هفت آزبانه بود طول هر آزبانه یک ارش
عرض ارش و سه انگشتی و ثلثین و مایتین کمیز او چهار صد و پنجاه سال بر گذشته بهدینان گویند

[illegible] زراشت [illegible] شته برگرفت و بفرق عین بن مان
[illegible] لقب ذوالیمنین

زراشت شاخی از بهشت آورده بر در کشمر نشاند و این سرو شد و بعضی از خردمندان گفته اند زرتشت
این سخن اشارت است بدانکه نفس مجرد در نبات هشت و بهشت عالم محردات و بعضی از زندانیان
گفته اند زرتشت از رب سرو تاکه او را از روان گویند درخواست نگاشته او را بگوید و رو از خطی
مرتاض نقل کنند که گفت که من بخواب سرو را دیدم فرمود که من متوکل را کشتن فرمودم بجرم آنکه
آن محمد قبل سلیم گوید بیت هیچکس پرورده خود را نخواهد خون آب آش خصوصت سر عاشق شد
دانشمند از دشتی صد حکم از استا و زند استخراج کرده اند که پیشینان آن را بمن باز مرتفع
کند صاحب کتاب بستان المذاهب جمیع آن صد حکم را آورده ذکر انتقام نقل برخی از آن احکام
میسپارد قوله ص ۸۸ بزرگان زراشتا و پازند و زند مراین صد درش را برون کرده اند
زراشت بگرچه دین پرورد است که در شهر دینش ره از صد در است ذکر نخست اعتقادی حرافت است
برنوت زردشت زیرا که روان چون در شب چارمین بر پل چینود رسد مهرایزد و رشن ایزد نخست
کند اگر کسیر موکرفه یعنی ثواب فزون بر گناه بود روح او را بجنت برند اتفاقا شیر طاعات زردشت
ذکر دوم باید کوشید اندک گناه را بسیار نشمرد از آنرو در روز اول زیرا که اگر کسیر موی شرکرفه
افزون از گناه است به بهشت رود اگر برعکس است بدوزخ رسد ذکر سوم [illegible]
باید فقیر را گرد کار خویش نگردد زیرا که دشمن آزار [illegible] را چیاید [illegible]
نشیمن و شوهر چیاید از [illegible] ذکر چهارم [illegible]
[illegible] [illegible]

درچهار جا زرتشتیان را حلول کردن نشاید در جاری چیزی پل است -

Provided by the Afnan Library

چون عطسه آید یا اعوذ بربوبیم کرد عایشت تا آخر بگوید در هشتم دستور آنست فرمان بردار نزال دهد بکنند
بستور ده و کرفه الی قوله در دهم مردوزن با یکدیگر بیمان بندند کشتی زنار ریست ازپشم کربکمر بندند
دیکمشتی چهار گره میزنند اول آنکه خدایکی است دوم آنکه دین بهی حق است سیم آنکه زردشت فرستاده خداست
چهارم آنکه تا توانم نیکوئی کنم در یازدهم آتش الفروخته دارد و پیدی بر و سوزان در دوازدهم کفن مرده
نباشد الی قوله در چهاردهم ناخن چیدن ایتاهو کرد بایست بار بخواند اگر دشمن خطی کشیده بقراض خاک مورزیان کرده بر
کار بانو در هر چه نظر خوش آید بر نام یزدان کند در شانزدهم در خانه زن حائض نباید رفت در هفدهم از دیدن مرده
چراغ خاموش کنند چون زردشت پیغمبر را در ان شب هر شب پنجاه دیو بقصد کشتن او دست
میآمد چون آتش در خانه بود زیان نیارستند رسانید در هجدهم چون از خواب خیزی
کشتی ببند و بی بستن کشتی گام مزن در نوزدهم دندان کاوی یعنی خلال پس از آنکه دندان
کاو را خلال کنی در دیوار نهان کن در بیستم سپرده خرد را نزدودتر کند خدا کسند از آنکه پسر
نیستا زچینو دپل نیارد گذشت اگر کسی پسر نداشته باشد یکی را به پسری پذیرد و اگر خود توفیق یابد
بعد از او برابر پیش دستور واجب است که برای او یکی را جز زندی او مقرر کنند در بیست و یکم
برزیگری بهتر و از پیشه های دیگر و برزیگر را حرمت و عزت کند در بیست و یکم خورش خوب
باید برین اخوراند الی قوله در بیست و چهارم از گناه باید پرهیزی خاصه آموزی که گوشت
خورده باشی چهار گوشت پرورش اهرمن است اگر گوشت خورده گناهی کنی گناهانی که در حق
حیوانات کند از آن تو باشد مثل آنکه اسب بر تو لگد زند و گاو شاخ بر تو نوسند در بیست و پنجم
باید بدانی که در کیش ما رعیت جزو زمین از گناه باید تمام سال روزه باشی تا آنکه از صبح تا شب
گزشته مانی و آنرا روزه خوانی باید بکوشی تا از بعضای تو گناهی نیاید و لب از خوردن آشامیدن
بستن

بستن حاجت نباشد باید از سخن بد لب فرو بندی در بیست و ششم چون طفل بوجود آید
اورا شیری بچشانند الی قوله در بیست و هشتم چون پیمان بندی خواه با اهل این خواه با مرد
یعنی بدین پیمان شکنی و دستوار داری در بیست و نهم چون پسر پانزده ساله شود و دانا
دستوری بدستوری در پذیرد و بی دستوری دشورت و کاری نکند که چیخ کرفه یعنی ثوابی
بی رضای دستور نیفزاید و دانا نیت و دستور را نزد یزدان آن پایه هست که شریک گناه تواند گشت
و دستور پیشوا و دانای امت زرتشت را گویند در سی ام چون کاری ترا پیش آید که آزمانی
کردن آن گرفه است یا گناه دست از آن باز دار و توقف کن و از دستور باز پرس در سی و یکم
بتدبیر خود کار نکند بلکه از دستور یار از خویش و دانندگان نگاش جوید در سی و دوم هر کس
اوستا بیاموزد باید بلفظ درست قرائت آن یاد گیرد و پیوسته طاوت کند زیرا که اگر از خاطر رود
گناه است چه در نخستین هنگام آن کس که اوستا آموختی و باز فراموش کردی تا باز نیاموختی
بانجمن راه ندادی و چون نگان نان پیش او اختی در سی و دوم راد مرد باید بود تا بارا
یعنی بمستحق باید عنایت نمود که سود مندست در سی و چهارم از شب آب نریزند تخصیص
باختر یعنی مشرق و اگر نا چار باشد در اثنای اذا خشن کلماتی که اول آن کلمه اتیارت تا انخ که
فرموده اند بخواند و بشب از چاه آب نکشند چون اگر یزاند کلمات تا بجائیکه رکنت ایشان
مسطور است گوید و شب آب کمتر خورد و چون لاعلاج باید آشامید از چاه برآرد و آب بسیار برد
در سی و پنجم چون نان خورند تکه برای سگ برگیرند و سگ را نیازارند در سی و ششم
چون خروس بانگ دهد او را نکشند بلکه برای مداوا خروس دیگر را آزند زیرا که مرغ درمی یعنی تو
و ملائی را دیده و از آن آگاهی سید هد در سی و هفتم آنجا که هراس نباشد اگر کسی استماع یعنی مژده

در زیر

(۱) نسخه

در زمین کند او آنگاه کن و برآرد و دشتی و هشتم کرچوان بسیار نباید کشت که هر موی بان
دو دم اگر تنها شود دو تن کشند بازشت تر از هر کشتن گوسفند است کرسرده است یعنی نخست
نوع وچنین بنفاله و بره وگاو اسب و مرغ بانگی وقت گوی و همچنین جز دس نا کرده باگفت کشتن
سزد اگر ناچار باید کشتن سرش ضرور است بستن الی قوله دگر چهلم هر کس بر شنوم
کند آمرزد باید یکو گفتار و کردار باشد و گرنه واجب القتل است چون کس پانزده سال شود و بر شنوم
نخند هر چه دست ساند انچیز چون او ناپاک شود بر شنوم یعنی پاک گرداندن خود را بدعا الی
قوله دگر چهلم دوم از غیر هندین باید پرهیزی و همکاری با او نشوی اگر کاری بر نجی را بیند
یا لاید شه بارش باید شست و اگر سفالین باشد پاک نشود دگر چهلم سوم آتش در خانه داری
و شب گرد برافروزی دگر چهلم چهارم استاد و پدر و مادر را گرامی دارد و گرنه در این سرا
تنگدلی و دد انجهان دوزخی باشی دگر چهلم پنجم زن دشتان یعنی حایض بوی
آسمان و ستارگان و آتش و آب و ان و مرد اشو یعنی بهشتی نگرد و از آب از ظرف غیر لفاین
آشامد بر دست آهنین چیزی بر سر سر اگوشی آنگاه نان خورد دگر چهلم ششم از مهال
پرهیز کند کران بهتان و خیانت و فواحش زیرا کار زانی را شوهر زن گناه نبخشد با هر کرفه
روی بهشت نبیند دگر چهلم هفتم باید خراستر کرموذیات باشند بکشند و از انکه وزغ
الی مار و کژدم و مگس و مور باشد کشتن ثواب است اما در کیش بهی دیسان یزدانی یعنی آبادی
هر چه جانور کش است و جاندار آزار کشتن آن پسندیده است و هر چه جانور آزار نیست ناروا و
کشنده آن ستمگر و واجب المحرا نیز و ایشان گویند اگر در کام مرزگی حیوانی بی آزار کشتن
آمده باشد رستخواهد بود دگر چهلم هشتم پای برهنه در زمین نباید گذاشت دگر چهل

و نهم پیوسته تیغ گوی یعنی توبه کن واگر توبه نکنی هر روز گناه بیفزاید بزرگ شود خدا
نخواسته اگر گناهی از تو بوجود آید پیش دستور شو واگر نیابی نزد هیربد یعنی خادم آتشی
اگر نیبنی نزد به دینی و ربدست نیابید نزد حضرت نیراعظم توبه کن و همچنین هنگام رفتن زاین عالم
تیغ کند واگر نتواند فرزندو نویش و حاضران بدان پردازند و در رفتن او تیغ گویند دگر
پنجاهم چون پسر و دخت پانزده ساله شود باید گشتی بر میان بندد کران عقد خدمت است الی
قوله دگر پنجاه و هشتم اگر کسی اسپری نشود بفرزندی یکی را بر گیرد و پسر هم پذیرد و با پدر
پذیرد الی قوله دگر شصت و پنجم زنان را نیایش کردن فرموده اند جز انکه روزی سه بار
نزد شوهر شوند و رضای ایشان جویند و از فرموده شوهران روز و شب تجاوز ننمایند که عبادت
بایشان همیراست دگر شصت و ششم وین بهی ازان در آمد که خدای شمار از نخورد بهار ها
واگر بعدینی را کاری پیش آید که در آن ناچار دین از دست او رود بدانچه تواند یاریش کنند بدین
خود ماند دگر شصت و هفتم دروغ نگوید اگرچه در آن جاه و نیوی یابند دگر شصت و
هشتم راستی پیشه سازند و از کاستی گسسته صادق شوند الی قوله دگر هفتاد م چون کسی
مال کشی دزد و اگر بکدرم است دو درم از او گرفته دو نرمه گوش او ببرند دوده چوب زنند و یکماه
در زندان داشته بگذارند و اگر بار دیگر این کار کند اگر بکدرم برده دو درم گرفته گوش ببرند و بیست
چوب زده دو ساعت در زندان دارند و اگر نه درم یا دو دانگ دزدد دست راست و قطع کنند
واگر پانصد درم دزدد از گلوش برکشند دگر هفتاد و یکم از گناه ظاهر و باطن پرهیز کن از
بد دیدن و اندیشیدن نیز بهراس و ترس پروردگار بگذار کرباز رشت چیزها دارد هرمزد پاک
یعنی حق سبحانه و تعالی فرمود که انچه بر خود نپسندی بر دیگری روا مدار باخلق آن کن کرچون تو

Provided by the Afnan Library

همان کنند نرنجی الی قوله دگر هفتاد و پنجم باید چشم و دشتان یعنی حایض بر آتش نخفند
و در آب نشینند و بخور نشیند گاه نکند و با مرد سخن نگوید و دشتان با هم نخوابند و نظر باسمان
نیفکند بظرف سرب چیزی نخورند و دست بنان نرسانند و نیمه ظرف را از آب کندن پر نسازد
و باید بر دست آستین بپیچید بظرف دست نرساند و در آفتاب ننشینند اگر کودک داشته باشد
طفل را باخور نیز غسل دهد دگر هفتاد و ششم در آفتاب آتش نباید افروخت و بر آتش
چیزی منه که از مور و اژدهای آفتاب تا بد اما پیش سر آباد و بر روی حضرت تیر عظم هرمز بخورد آتش
ستوده است دگر هفتاد و هفتم نسا یعنی مرده را نسک نمایند در آن هنگام که جان سپارد
دیگر در آن وقت که بر دارند و رشته در وقت بر داشتن نسا برد دستها بندند بنوعیکه رشته بدست
جمع بردارندگان رسد تا بهم پیوسته باشد و در راه سخن نگویند و نگردند اگر حامله باشد باید بجای دو
کس چهار کس او را بردارند و حضرت سر آباد فرموده اگر زن آبستن بمیرد شکم او را بشکافند و پور
بیرون آرند و پرورند و چنین همه حیوانات را با جله چون بجدیان مرده را باد گاه یعنی جای سر پوشیده
رسانند بردارندگان خورد باشند و جامه تازه پوشند دگر هفتاد و هشتم باید از چوبی کمتر
بر آن بر نشینند و چوبی که کسی را بر آن بدار کرده باشند و چوبی را که دشتان آلوده باشند
کنند دگر هفتاد و نهم اگر طبیب گوید در مرض گوشت مرده باید خورد پذیرد و باید اختیار کرد
دگر هفتاد و نهم نباید آتش نباید برد الی قوله دگر هشتاد و دوم اگر جانوری نسا خورد
تا یکسال پاک نشود دگر هشتاد و سوم می بیم گناه کار را چیزی نباید داد یعنی اگر از گناه کاری
مترسند و بیم آزار رسانیدن از او ندارند اشته باشند و با و چیزی ندهند دگر هشتاد و چهارم چون
از خواب برخیزی در باید دست چیزی بمال و روی و ساعد پای تا ساق سه مرتبه بشوی و دران

اشتار او ستا بخوان و اگر آب نیابد بخاک جایز است و دگر هشتاد و پنجم هر گز چون آب
بکشتزار برد احتیاط کند که مبادا نانی در جوی آب باشد دگر هشتاد و ششم چون زن زاید
چهار واز چوبینه سفالی پر هیز کند و بر آستانه در پای نگذارد پس سر شوید و دران مدت مرد را
باید باز من مباشرت نکند دگر هشتاد و هفتم اگر زن بچه مرده زاید پیش از اتمام چهار ماه
بجان بود آن نسا نیست و بعد از چهار ماهگی حکم نامدار داد را هم با داب نسا سپاند دگر هشتاد و
هشتم پس مرده اهل خانه و خویشان باید سه روز گوشت نخورند دگر هشتاد و نهم بعد ازین مباد
راد و سخی و کریم باشد که یزدان فرموده بهشت جای را مردست الی قوله دگر نود و یکم گرفته
امروز بفردا نباید انداخت که یزدان باز نشت فرموده کار امروز بفردا نباید انداخت و کار امروز
بفردا انداختن پشیمانی آرد ای فرو دشت بهتر ترا از تو در عالم کسی نیست مجاز ابهر تو آفریدم پادشاه
آرزو بود که در عهد تو دین بهی ارواج دهند آرزو در گیومرث تا تو هزار سال است و بعد از تو تا رستخیز
سه هزار سال ترا در میان آفریدم چه میانه ستوده است مثل گشتاسپ و شاهی را که اهل و حاصل
دولت مطیع تو ساخت مبادا که کمال بعلم و ادب است نه با صل و نسب تو را کفایتی داده ام چون او ستا
همچنین بتفسیری واضح و بعد خود امید دار کرد دیگر ان بهر تو کرفه کنند الی قوله دگر نود و سوم
آتش در هرام با خاموشی نیکو دار و هر شب آتش را فروز و بوی خوش بر آن گذار و هرام را نماز
که رب نظر است و موکل است بر تمع الی قوله دگر نود و پنجم اگر کسی را نیکی کنند یزدان
نیکی او را فراموش نکند دگر نود و ششم خورشید را روزی سه بار نیایش کنند دیگر نیایش
ماه و آتش کنند دگر نود و هفتم پس مرده نگریند که آن آبها گر در آید و در ریش چیزها دل یعنی صرط
او را از گذشتن مانع شود پس چون استاد شد خواندار انجا بگذرد دگر نود و هشتم هر کس که

Provided by the Afnan Library

دشتر و سوبدان و هیربدان رود آنچه گویند بشنود اگرچه بدش آید رد نکند (در خود دنیمی
بگیرد باید که خط استوار بماند (در صدر مرتبا بلغت پهلوی خبر را نیا موزاند چه یزدان برزشت
گفته که این علم بفرزندان خود تعلیم کن - انتهی - *

با فرخی زردشت دهسان بیست سالگی از مردم کناره گرفت و مشغول ریاضت شد (چون بن
سی سالگی رسید در کنار (دائی تی یا) که همان رود ارس است پیغمبری مبعوث شد (تاریخ یاستان)
مطابق معروف چنانچه ذکر شد اسم این پیغمبر بزرگوار زرتشت بوده معنی حقیقی این کلمه محققا معلوم
نیست بعضی او را از کلمه (زرشتر) مشتق میدانند که معنی شتر زرد است (مجله ایرانشهر جناب ابو
الفضائل گلپایگانی) اسم زرتشت را ابراهیم دانسته و برخی از آیات قرآنیه را که لفظ ابراهیم در آن
مذکور است بزرتشت تفسیر فرموده (از جمله در ص ۲۸ کتاب حج البیت میفرماید قوله هره و بنده
النکته ایضا تعرفت و رفاء الهدی و هدت حامة التقی من خصوصیات الشوری
بقوله تبارک و تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک
وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تفرقوا فیه فانظروا
و تفکروا کیف اعتبر فی الایة الکریمة دیانات الصابئة والزردشتیة والموسویة
والنصرانیة والاسلامیة دینا واحدا الخ انتهی) - فردوسی طوسی در شاهنامه
نیز چندین جا نام زرشت را ابراهیم ذکر کرده (از جمله در ضمن نامه نوشتن بهمن از بلخ خواهش
دستور فرماید ایران گوید قوله) برآئین زردشت پیغمبریم زراه نیاگان خود نگذریم
بغم دین زرشت پیشین وی برهیم پیغمبر پارسی الخ - *

جناب ابو الفضائل در کتاب شرح آیات سوره خ ص ۵۲ میفرماید قوله هرگاه چون باری بر ایرانیان را

(۱) فرح

ایرانیان را از فروغ دانش باز داشت و مردم این سامان خوی دوان و روش جانوران گرفتند
ابر بخشش یزدان هربان بر ایران منوشان بتابید و چشمه هر ایزدی از این کشور بزرگ بجوشید
(دشت زرتشت) که دل پاکش بفروغ نخستین خرد روشنی داشت پیغمبری انگیخته شد برهمانی
آفرینش شاهراه آئین و بینش هنر فرازی جست و میت و یک نسک (اوستا) بروی فرود آمد
در آن هنگام او زنگ خسروی ایران شاهنشاه آگاه گشتاسب شاه کیانی زیب آرایش داشت
و خشور یزدان بیارگاه خسروی اندر آمد و شهریار نامدار از فرمان پاک پروردگار آگاه ساخت آنخسرو
دانا دانشوران و فرزانگان کشور را بخواند و در بارگاه شاهی بنشاند و در آن کار گفتگو بسیار شد
شت زرتشت یعنی از اوستا بر خواند و به نیروی نامه یزدانی بر بت پرستان اهرمن خوی چیره
آمده و خسرو ایران آئین یزدان را بپذیرفت و بکوشش آنشهریار کامکار و فرزند نامدارش
اسفندیار آئین بهی در ایران رواج یافت و تاریکی بت پرستی زدوده گشت و از پرتو نجسته پایه
یزدانی پایه هر وه دانش در ایران رو بفزایش نهاد و فرزانگان نامور و موبدان آئین پرور
و پادشاهان دادگستر در این فرخنده کشور پدید آمد در روزگاری دراز دین بهی در ایران بپایید
و درخت پادشاهی بزرگ از این بوستان ایزدی سر کشید و شاخ جهانداری ستر گ از این گلبن
یزدانی بالید مانند (اخی منشان) که ایشان را مردم اروپا (اشنید) نگارند و آشگانیان یاستانیان
و سپه بدان بازماندگان کز اهرمگ خسروان نامدار و پادشاهان بزرگوار بر خاسته بتیره اخی منشان
کز اخاور سوی تا هندوستان و از با خترسوی تا مصر و یونان را بزیر فرمان آوردند و بر هستی بشتر
خسروان پارسی کیش نیکوئی و مردم داری و آباد کنندگی کشور و داد گری و بزرگواری بوده اند و چون اسکندر
ناکاد و نی کامبیش و هزار و دویست و اندسال از این پیش بر ایران دست یافت و شهر (فرسپولیس)

پایتخت

پارسیان را کرنیکو ترین کشورهای جهان بود و هستی و ایران نبود و نامهٔ اوستا را هرچه بدست
آورد بسوخت از این دو قرآن بزرگ نامهٔ اسکانی بدانگونه که بشتر زرتشت فرود آمده بود در میان
جهد یان نماند در کار آیین دین سستی و تباهی پدید آمد پس از هنگذر چون آشکانیان بیشتر
گرفتار جنگ با روم نیان بودند و به نیروی شمشیر ایرانیان را از آسیب آن گروه نگاهداری
میتوانستند نگردکردن اوستا پرداختند و کوشش در کار آیین کردند تا آنکه ۲۵۰ سال پس
از مسیح اردشیر بابکان برپاره جهانگیری برآمد و از کنار سیر و آموی تا کشوی دجله و فرات را
بزیر فرمان آورد موبدان و دانشوران را از هرسوی بخواند و از آن میان هفت تن را بگزید و پیرامون
آیین از روشهای زشت و گردکردن اوستا و زند فرمان داد و در آرایش تاج و تخت و استوار کردن
کشور و آیین جنبشی مردانه و کوشش بسزا نمود و روزگاری دراز در جهانداری ساسانیان کار جهانیان
با ساز و سامان بود پس چون کامبیش یکهزار و هفتصد سال از آغاز کیش همی بگذشت اندک اندک
آیین مردی و روش دانشوری از جهد یان برداشته شد و موبدان زراندوز و زرپرست گشتند و فرمان
خدای بزرگ را خوار گرفتند و روشهای زشت را پیشها دو کردند تا آنگه خشم خداوند بر ایشان فرو خته
گشت و آتش کیهزدانی آسیا را فروگرفت و فروغ نخستین خرد از تازی سوی جهان بدرخشید و
اختر دانش و هنر از کشور طی سر بزد و ستوده پیمبران به نیروی قرآن در جهان نامور شد و آیین
فرخش از باختر تا خاور را فروگرفت و از پیروان نامدارش خسروی ساسانیان سپری شد و آیین بهی
روی بسستی و سستی آورد و اکنون هزار و دویست سال فرون است که بجی کیشان در ایران و خصوصا
گروهی اندک و پراکنده اند و خسران تازی آیین و سیمی کیش سلم و رسا روبنده و بالجمله با انگه خود
اوستا و زند و دگرنامهای پارسیان بزبان فارسی این نان ترجمه نشده است معذلک این قدر

معلوم

معلوم و نزد این گروه مسلمست که خداوند جل شانه بزرد شت ابا نچه نگاشته امد اخبار فرمود از نحوهٔ
آغاز و انجام بهی کیشان او را آگاه نمود و پس از غلبه تازیان و پریشانی جهد یان وقتی
معین از زمان معلوم خداوند بزرگی را در ایران از نژاد خسروان کیان برسالت برانگیزاند و بر بوسیت
کبری مبعوث فرماید تا جهان را از ناخترتاخاور بپرستان پرستی گرداند و اهل عالم را برسمت دین و
یکتا آیین متفق گرداند و بزرگترعلامتیکه در کتب فارسیان از برای ظهور موعود وارد شده سقوط بهرام
کرد در شب چهارشنبه ششم رجب ۱۲۸۳ هجریه مطابق ۲۳ خرداد ماه از ۱۲۳۳ ایزدگردی اتفاق
افتاد و موجب شادمانی و شعفی بزرگ در اینگروه گردید و خلاصة القول از جمله شارانی که موضوع
در کتب فارسیان وارد شده است این عبارات مشهور و معروف است که خود از کتاب دینکرد روایت
نموده اند که پس از ذکر دین عربی و اغراض دولت پارسی و ذلت و خواری گروه زردشتی میفرماید چون
هزار و دویست و اند سال تازی آیین از گذرد هوشیدر پیغمبری از نخمهٔ سوشیانس ظهور و لفظ اند مراد
لفظ چند است در فارسی چنانکه بضم د عربی و آن عبارت سه نزدیک صد نامه در مرتبه خود از مراد
آحاد عشرات و مات و خلاصه ترجمه عبارت این است که چون هزار و دویست و چند سال از دین اسلام
بگذرد صاحب روح قدسی برسالت مبعوث گردد یعنی قبل از انکه تاریخ ظهور دین اسلام هزار و سیصد
برسد آن روح مقدس ظهور خواهد فرمود و وعدهٔ خداوند جل ذکره بظهور فرخش بوفا خواهد انجامید
و نیز در کتاب دساتیر که باعتقاد برخی از فارسیان جزوی از نامهای پیغمبران باستان
از همرا با تا آذر سامان هجراست و باعتقاد دیگران نامه از اوستا و فراهم کرده آذر کیوان است
میفرماید چون هزار سال تازی آیین گذرد کیان شود از جد یها که اگر آیین گرنامند باز نشناسند
از فرزندان

Provided by the Afnan Library

از فرزندان تو برگزیدم انتهی

و بعضی از بشارات کتب زرتشتیان راجع بظهور مبارک جمال قدم و اسم اعظم جل جلاله در کتاب مستطاب منثور حضرت نعیم مسطور است و مراجعه آن بر اطلاع میفزاید. ذکر الواح عباکه الهیه سیار

از اسرار کتاب زردشت در نور تحقیق تفسیر شده و عنایات بسیار درباره ایرانیان از قلم مبارک نازل گردیده از جمله الواح شیرمرد که بلوح هفت پرسش نیز معروف است و لوح فانکچی آغاز آن (ستایش بیننده پاینده را سزاست) الخ میباشد و الواح متعدده دیگر از قلم اعلی نازل شده که در مجموعه الواح حضرت بهاالله از صفحه ۲۴۰ تا ۲۶۲ مسطور گردیده مراجعه فرمایند از جمله الواح خطاب بعبدالله جل ثناؤه نیز در این خصوص الواح بسیار نازل شده از جمله در لوح بمن رستم میفرماید قوله العزیز حضرت مرا آباد و حضرت زردشت در قرآن ملویحا ذکر کرده یعنی تا مجال پی نبرده چنانچه اصحاب رس را بنیانشان ذکر نموده و این رس و وارسیات از این قبیل ذریشان متعدد بوده اند از جمله حضرت مرآباد و حضرت زردشت بوالها علیک ع ع

بزای مرنهیا طالع بالواح مبارکه که قسمتی از آن مطبوع و منتشر است مراجعه شود از جمله حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه میفرماید قوله الاحلی از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود نبوت حضرت مسیح آفتاب واضح و روشن است برهانش ساطع است و دلیلش لایح و مخبش قاطع حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران ویران بود و اهل ایران در نهایت فضلان مدتی محاربات داخلی در ایران و تورستان بود در ایام طراسب مجوسی آرامی یافت زیرا طراسب بنده حق بود و تحری حقیقت نمود بعد گشتاسب سریر سلطنت گشت تا اواخر ایران را ظلمات ضلال و هوان احاطه کرده بود در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود

بعد از آن که قوای ایران تحلیل رفته بود از هر جهت تمدنی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادانی مستولی دوباره بتعلیم حضرت زردشت جانی تازه گرفت و رو بترقی گذاشت تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بکلی محروم میگشتند و از فتوحات نمایه بکلی محجوب دلی آن کوکب نورانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود ایرانیان را تربیت الهی تربیت کرد نادانی نبوت حضرت زردشت مثل آفتاب واضح و آشکار است عجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند و حضرت زردشت را انکار میکنند نادانی چون حضرت زردشت در قرآن صریحا مذکور نیست لهذا اهل فرقان انکار او کردند و اعتراض براو داشتند و حال انکه در قرآن بعضی انبیا باسم مذکورند و اکثری از انبیا بصفت مذکور جمیع انبیا که در قرآن اسمشان مذکور است بیست و هشت پیغمبرند باعدای انحابدون تصریح هم اکثرشان مذکورند مخصوص حضرت زردشت میفرماید پیغمبری که در سواحل و وارس مبعوث شد باین عنوان حضرت زردشت را پیغمبر اصحاب الرس در قرآن ذکر میفرماید حضرات مفسرین چون نفهمیدند رس یعنی چاه بقیر کردند و چون حضرت شعیب بمدیان مبعوث بودند و اهل مدیان کنعان از چاه بودند لهذا گمان کردند پیغمبری که در رس مبعوث شد حضرت شعیب بوده و بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که مقصود از رس رس است پیغمبرانی متعدد در آنجا مبعوث شدند ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنین گفته اند خلاصه کلام این بیت که حضرت زردشت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتاب نیم ظهور جمال مبارک بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارک هم حضرت را بلند نمودند

Provided by the Afnan Library

وقد الواح ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر مقدسهٔ الهیه بوده چون ابر ببارد و نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه در کون زمین است ظاهر و آشکار گردد همین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارک طلوع نمود و انوارش بر آفاق بتابید جمیع حقایق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جملهٔ مسئله حضرت زردشت بود فارسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند بی سر و سامان بودند الحمد لله جمال مبارک فارسیان را در آغوش عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال ازین ذلت و اسارت بین شقت نجات داد و بنبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این قضیه نیز سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است جمال مبارک جمیع امم را در ظل جناح عنایت خویش گرفت و کل را الجوئی فرمود و بجمیع مهربانی کرد لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرت جمیع ملل حکم سیف را برداشت بجای سیف محبت حقیقیه گذاشت حضرت بهاءالله فرمود الفت و اتحاد میان عموم ناس فرمود الحمد لله ما را از اسر قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صلح و آشتی داد محبت عالمیان کرد و از بهائیان شرط نهائی این است که عالم صد هزار شکر از ما نمایم و بعبودیتش قیام کنیم انوار شمس عنایت کمال آزادی را ملاحظه کنید که چه موهبتی فرموده آلاف این جمع هر یک از جائی و هر نفسی از قبیلی و کشوری چه قدر با یکدیگر اختلاف بود چه قدر نزاع بود چه قدر تعصب بود بصفت انسانیت بر ما تجلی کرد همه را جمع کرد الفت داد متحد فرمود و بر سر یک سفره در هر جا جائی بلا و غربتی جمع کرد و کل در نهایت محبت و الفت و یگانگی بر سر این سفره جمعیم و مقصدی جز عبودیت آستان مبارک نداریم و مرادی جز محبت و الفت نخواهیم قلوب یکدیگر مرتبط است و جانها کل بعنایت جمال مبارک مستبشر از این جمعیت واضح و مشهود است که بعد چه خواهد شد و چگونه بین ملل و مذاهب و شعوب و قبائل مختلفه متحاربه متنازعه الفت

و اتحاد و یگانگی حاصل خواهد گشت این عنوان است دیگر معلوم است که شرح و بسط این نامه چگونه است این مجلس دیباچه کتاب است لهذا معلوم است حقایق و معانی این کتاب چگونه است امیدم چنان است که تا هر یک چون بموطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید آیتی از آیات الهیه باشید موهبتی از مواهب باقی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس بوحدت انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محب جمیع من علی الارض آشنا و یگانه نمائید یار و اغیار نشمرید با جمیع نهایت محبت و مهربانی سلوک و حرکت نمائید این است غایت آمال و آرزوی ما یقین است که معمول خواهید داشت. (از نطقی خطابات چاپ طهران ص ۱۲۸ تا ۱۲۹)

پیروان زردشت

ص ۲۸ س ۱۴ قوله گبر گبره و گور و گوره بخت گبر او ده که ور زبان هزوارش بارش گرد و مرد و پهلوان آمده و چنانکه در زبان کنونی دری پارسیان هنوز مرد را گوره میگویند همچنان بهستان مرد و پهلوان را گبر و گوره مینامیدند و تا زبان ازادرش آن گاه نموده بصرف بدی زن و مرد بشتی یکسان گبر و گور نامند و آزاز (کفر و کافر) که نواد تازی است و بارش پوشنده راستی باشد در آمد اند این دو لغت نگویند چه کر (کاف) پارسی در نواد تازی نیست و (کاف بی واو) گبر و گور تا (کاف فارسی) کفر و کافر سبی دور است و باهم جدائی دارند و هرگز در نواد تازی (کاف و فارسی) به (کاف و با و واو) رشن نپذیرد و گفتار گبر و گور از زبان هزوارش نموده کاری نواد تازی ندارد. —

زبان هزوارش چه زبانی است؟ — زبان هزوارش زبان پهلوی آمیخته با کلدانی و سریانی است و این زبان هنگامی بمیان آمده که مردم سوریه و کلده و بابل بر ایران دست اندازی کرده اند و

پس از

(۱) نباید باشد

پس از گذشتن خنردی از دودمان کیان بوده است -*-

مجوس چه آتش است -؟ مجوس نخستین چیزی که در دستها آمده (گوسپند) بوده و بزبان یونانی آنرا ایگس میگفته اند و برای ایگس ایجی میاورد و آتش آن دانشمند و پیشوای کیش مزدیسنی باشد چون تازیان برخی نامه های یونانی را به نواد تازی در آورند و (گاف) در تازی نباشد بدانه وی ایگس را در نورد های خود ایجس آورده چنانکه فرنگی را فرنجی گویند و کم کم مجوس و در انجام مجوس میرایند. انتهی -*-

در سابق گفته شد که در هر ماه چهار روز نابرست یعنی نباید گوشفند و خر آن کشتار کرد و بخوردن گوشت اقدام نمود آن چهار روز خرداد ذیل است ۱ و همگی که روز دوم ماه است ۲ ماه که روز دوازدهم است ۳ گوش که روز چهاردهم ماه است و چهارم رام که روز بیست و یکم است در دو روز از ایام ارتفعه مذکوره کشتار و خوردن گوشت هردو حرام و در دو روز دیگر فقط کشتار جایز میشد ولکن میتوانند از کشتار روز پیش تناول نمایند. -*-

در باره عقیده زردشتیان نسبت باول خلقت جناب ابوالفضائل در رساله دوازدهمیه که در مجموعه الرسائل طبع رسیده چنین نوشته اند که مجوس گویند در ابتدا گیاه ریباس روید و نسل بشر از گیومرث تسلسل یافت شرح این داستان تفصیل در جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مسطور است و خلاصه آن بفارسی چنین است : میگوید مجوس نخستین آدم معتقدند نوح اولین موجود بشری را گیومرث میدانند و او را گوه شاه لقب داده اند زیرا همگی گیومرث در کوه بوده است و بعضی او را گل چهره مینامند زیرا در دوره او در اول بشری نبود که او شاه آنها باشد بعضی معنی گیومرث زنده گویا دانسته اند و گویند گیومرث چندان زیبا صورت بود که هر حیوانی او را

میدید مدهوش میشد داستان پیدایش گیومرث چنین گویند که یزدان در باره اهرمن فکر میکرد از فکر اهرمن پشانی یزدان عرق کرد با دست خویش عرق را از پیشانی ستر دو بر زمین ریخت گیومرث از عرق یزدان بوجود آمد..... در فرق مذاهب زندگانی گیومرث اختلافات بسیاری است بعضی سال دکمتر چهل سال نوشته اند بعضی گویند گیومرث در بهشت آسمان سه هزار سال گذرانید هزار سال در حمل و هزار سال در ثور و هزار سال در جوزا آنگاه بزمین آمد و سه هزار سال دیگر گذرانید که عبارت از هزار سال سرطان و اسد و سنبله باشد بعد از این سی یا چهل سال با اهرمن جنگید تا بگشته شد. در کیفیت هلاک شدن گیومرث اختلاف است بیشتر چنین گفته اند که اهرمن را پسری بود مسمی بجزوزه گیومرث و اهرمن شکایت بیزدان برد یزدان را چون با اهرمن معاهده بود چاره بجز طرف اری ندید. بنابراین گیومرث بقصاص پسر اهرمن کشت برخی گویند گیومرث با اهرمن بکشتی گرفتن مشغول شدند اهرمن بر گیومرث دست یافت و بر او سوار شده بجوردن او پرداخت در گفته اند که ابتدا گیومرث بر اهرمن غالب بود و بر دوش او سوار شده بود و او را باطراف جهان میراند اهرمن از گیومرث پرسید از چه بیشتر میترسی گفت از چشم اهرمن و از جانب چشم بر دو گیومرث را ناگهانی از دوش خود بر زمین افکند و بر پشت او سوار شد و گفت از کدام طرف بجوردنت شروع کنم گفت از طرف پا زیرا میخواهم با تامل زیبائی عالم را ببینم اهرمن برعکس از طرف سر شروع کرد و بجوردن او مشغول شد چون بصلب گیومرث رسید نطفه گیومرث بر خاک ریخت و دو گیاه ریباس در کوه راما دو در آمیخت از نطفه گیومرث سبز شد و در اول و هلهٔ از این دو گیاه اعضای بشری آگاه گردید و در آخر نهم از هر دو ته انسانی پیدا شد یکی مرد که نامش مشی بود و دیگری زن که مشیانه نام داشت.....

Provided by the Afnan Library

ذرد شتیان خوارزم این وا مرد و مردانه میباشند گویند پنجاه سال بدون احتیاج بکل
و شرب گذرانیدند عاقبت اهرمن بشکل پیر مردی برآنها آشکار گشت و در مقابل آنها
از میوه‌های درختان میخورد و پس از خوردن بشکل جوانی درآمد مرد و مردانه چون این بدیدند خود را
میوجات پرداختند و در نتیجه بلیات و مصائب حرص گرفتار شدند آنگاه با هم ازدواج کرده
فرزندی بوجود آمد که از شدت حرص او را خوردند پس از آن خداوند مجسمًا و لادا و را دل آنها
افکند و از آن ببعد شش نسل زائیده و در هر نسل دختر و پسری متولد میشد که اسامی آنها در کتاب
اوستا که کتاب زردشت است نگاشته شده در نسل هفتم سیامک و فروداک بوجود آمدند و این
دو با هم ازدواج کرده از آنان هوشنگ پادشاه متولد شد و این اول سلطان آدمی زمین است
که بجای جدش کیومرث نشست و برای خود تخت و تاج معین نمود و شهر بابل دشوش را بنا نهاد
(شاهی جلد اول ص ۳۴ تا ۳۵)

شعاع چهارم خضرت بودا

ذکر کتاب نور حقیقت چنین مسطورات قوله ص ۹۱

فصل یازدهم ——— بودا نیز مانیا شریعت گاما

در اطراف بودا نیز مثل سایر مذاهب افسانه‌ها و خرافات زیادی جمع شده که اگر آنها را کنار
گذاریم میبینیم مذهب مزبور جنبهٔ تاریخی دارد و در قرن ششم قبل از میلاد مسیح طائفهٔ آریا نژاد
در قسمت شرقی شمال هندستان یعنی در شرق رود خانه گنگ که واقع بین شهرهای الله آباد و پاتنای
امروز هست سکنی داشته و معروف به ساکیاس بودند و راجه یا رئیس آنها موسوم به سودهانا
Suddhodana و زنش سماه به میا بوده است و اولاد ذکوری از آنها پیدا نشد که موسوم به گتاما

Gow-tama گردید که بزبان سانسکریت به معنی سیدهارتا Siddhartha میباشد
این شخص دختر عموی خود را که سماه به یسوداها Yasodhara دختر بوپرابود با
راجه یارئیس ایل کلی طائفهٔ کولیا بود بعقد خود درآورد و از او صاحب پسری بنام
Suprabuddha شد که موسوم به رهولا گردید گتاما مذکور که بعدًا به بودا معروف شد پس از تولد پسرش
رهولا از حقوق صنفی و ایل و عشیره صرف نظر نموده مصمم بترک دنیا شد و برای حصول این مقصود
بمملکت مگادها که در طرف است و در خانه گنگ واقع و پای تخت آن رجگیر است هجرت نمود
و در نزدیکی آن شهر جبل در نزد دو نفر عارف بنامهای براهمو موسوم به آلارا Alara و اودرکا
Udraka پرداخت و پس از تکمیل تحصیلات خود شروع بریاضت و تزکیهٔ نفس نمود و مدت شش
سال مشغول جنگل گردی و تحمل مشقات و سختی بود و در این مدت فقط با شش نفر مریدان بود
مصاحبت داشت تا بالاخره زندگانی مزبور را بیهوده دانسته از آن دست برداشت و در اثر این
اعتقاد و اعتقاد مریدان از او سلب شده و مشارالیه اعتقاد کرامات و خوارق عادات را داشتند که قبلًا
با و نسبت میدادند و لی بالاخره تظلمات و تاریکی که از هر طرف او را احاطه نموده بود نوری در خشید
و روزیکه در هشت فرسخی رجگیر زیر درخت بودهی که بعدًا درخت مقدس نامش منظور گردید سر
بگریبان و متفکر نشسته بود دورهٔ مجادله با ارواح شریر خاتمه یافت و حل و مسئله رفع تمام
مشکلات دینی را نمود و آن اعتقادی که با و آشکار شد یکی این بود که آنچه در درون انسان میگذرد او را
نجس نمیگرداند بلکه گفتار و کردار او است که او و روح او را پلید و چرکین میکند و دیگر آنکه هر کس خود
در باید آنرا هلاک سازد یعنی جادهٔ سلامت و آزادی واقع با بین ریاضت و شهوت پرستی
و آن نفس کشی و خودداری از عنصر خودپرستی و خودخواهی بوده و حصول بآن در نتیجه تعلیم نفس

Provided by the Afnan Library

جذبات عمومی میباشد. خلاصه برگتاما معلوم گردید که باهمه باید در صلح و صلاح بود و در زندگی
گوشه نشینی و انزوا را اختیار کرد و گوئی برای آنکه نجات دهندهٔ خلق شود و توده را براه حقیقت
برساند ناچار شد که در میان مردم زیست کند یعنی اجتماعی و معاشر باشد و از این رو در چهارده
بارانی سال در جنگل دهاک Dhamek که در چند فرسخی شهر بنارس است شروع بموعظه نمود
و تعلیمات بکاهنان و براهمه و تارکین دنیا که بدور او جمع شده بودند میداد و هشتاد باقی سال را
بگردش در دهات و قصبات و شهرها صرف پیمود باین قصد که آنهائیکه بواسطهٔ مشغله و دلبستگی عالم
نمیتوانند بزرداو آیند از درک فیض حضور و تعلیمات او محروم نمانند و بهمین منوال مدت چهل و پنج سال
از عمر خود را گذرانید تا در سن هشتاد سالگی یعنی در سنهٔ ۴۵۵ قبل از میلاد مسیح رحلت کرد
یادگارها و آثاری باقی گذارد که پیش از مثلث جمعیت عالم را بخود جذب کرده و اهمیت و اهمی
خود که هیچ یک از مشاهیر عالم بمثل آن موفق نشده اند -

پس از فوت گتاما بوسیلهٔ مبلغین شریعت او رواج گرفت و ثانی شاه کابل آن بتوسط آسکا
Asoka شد که در اثر مجاهدتش در ترویج بودائیزم شهرت قسطنطین را در شاه مسیحیت داده
داد و پس چندگاه تاریکی غار گرانی بود که دوازده سال بعد از آمدن اکندکبیر بهند خود را براجه
بادائی ایالت ماگادها ساخته و پس از آنکه از تعرض قشون یونان بدره اکس کاملاً مداخله و جلوگیری
نمود قسمت مهم هندوستان را تحت اطاعت خود درآورد و چون پسرش اکا در ۲۷۲ قبل از
میلاد بجای پدر نشست مذهب رسمی مملکت خود را بودائیزم قرار داد و پسر خود مهیندا را برای تبلیغ
بسیلان فرستاد و دخترش سنگهامیتا Sangha-mitta در سنهٔ ۲۴۵ قبل از میلاد
مجسمهٔ درزنان تارک دنیا تشکیل داد و شاخهٔ از درخت مقدس بود bo که گتاما در زیر آن منصب

حقایق موفق شده بود آورده در انوراداپورا anurad hapura کاشت کرامروزه
قدیمی ترین درخت تاریخی عالم است و گوئی فوت اسکا در سال ۲۳۲ قبل از میلاد باعث شد
که بودائیزم از اشاعه و رونق اولی خود ساقط شود -

برهمنیزم قدر و قیمت تقوا و حفظ و نگاهداری حیات حیوانات را از بودائیزم آموخت و قبول آن
مذلت و محنت طبقات پست هند تخفیف داد و براهمه شخص بودا را تجسم ویشنو شمارند و گوئی
از قرن دوم بعد از میلاد کم کم در هند رو بزوال و ضعف گذارد و در سنوات ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ میلادی
بودائی ها توسط براهمه قتل رسیدند. در قرن دوازدهم که سلطان محمود سبکتگین بهند رفت فقط
معدودی بودائی رسمی در هند بودند و امروزه بهشتادی سیلان و نپل بودائیها در هندوستان
مثل عیسویها در فلسطین در اقلیت کوچکی هستند و گوئی از طرف دیگر هرچه از هند محو میشد در خارج
خارجها شاعه پیدا میکرد و مبلغین از هندوستان در قرن اول میلادی بچین رفته و در قرن چهارم
میلادی مذهب رسمی چین گردید و مبلغین چین الی شبه جزیرهٔ کره را باین دین درآورده و در
قرن پنجم توسط مبلغین سیلان بورما نیز مذهب بودائی را پذیرفت و در قرن ششم الی اوائل
آنرا از کره اقتباس و بعدها مملکت سیام نیز آنرا قبول کرد و امروز عمدهٔ بودائیزم مذهب رسمی چین
(منچوریا و کره و مغولستان و تبت) و ژاپون و قسمتی از هندوستان و تاتارهای کالمک شمال
بحر خزر میباشد و روی هم رفته مجتمعاً و زیاده بر صد ملیون یا هزار کرور بودائی در کره ارض وجود دارد
اگر شخص گتاما را معلمی برهمنیزم دانیم و سیحیت را نیز چنانچه عدهٔ معتقدین شعبهٔ اوتان شماریم آنگاه
میتوانیم بگوئیم برهمنیزم مذهب رسمی عالم و بودائیزم و نفوذترین و با نفوذترین شارع دنیا بوده و چون ساکن
هندیزم و بودائیزم و عیسویت بر تثلیث یعنی خدایان سه گانه است میتوان گفت که اکثر خلق عالم

Provided by the Afnan Library

معتقد به تثلیث هستند و اختلاف فقط در اسامی است یعنی مسیحیان ابن و روح القدس
دهند و برهما و ویشنو و سیوا خوانند و همان طور یکه مسیحیان عیسی را یکی از خدایان تثلیث گانه
یعنی ابن دانند بودا یکی گتاما را مظهر ویشنو میدانند قرار موحدین که عبارت از مسلمین و یهود و بعضی
دراقلیت کوچکی هستند و باید دانست آقائیکه عیسویان را موحد حساب کرده و عقیده به تثلیث را
مخالف توحید نمیدانند اظهار تعصب کرده و حرفشان معقول و منطقی نیست -

بودائیها مثل مسیحیان که منقسم بمغربی و شرقی یعنی یونانی و رومی شده اند بجنوبی و شمالی تقسیم
میشوند و اختلاف آنها در این است که جنوبیها که عبارت از بودائیهای سیلان و سیام و برما
و باسم هینایانا معروف اند فقط بسادگی اخلاق گتاما پابندند و کتاب دینی آنها تری پیتاکا یا
پیتاکای سه گانه است در صورتیکه شمالیها که عبارتند از اهالی کشمیر و تبت و چین و ژاپون و بنام
مهایانا Mahayana شناخته میشوند دائره دینی آنها خیلی وسیع و دارای فرائض صعب
سخت و دقیقه با اظهار همان لیست اخلاقی هستند که گتاما ابراز نموده -

از شخص بودا نوشتجاتی در عالم باقی نمانده و تمام تعلیمات او شفاهی بوده که شاگردان و پیروان
وی آنها را مرتبا حفظ نموده و بخاطر خود سپرده بودند و بعدا که لازم شد این تعلیمات تدوین شود
مجلسی در راجگیر در سنه ۴۸۳ قبل از میلاد منعقد و محفلی نیز از پیشوایان مذهب بودائی در ویسالی و محل
سومی در تحت ریاست سکاد پاتا تشکیل و در مجلس اخیر بعضی از کتب بدانستن تعلیمات صحیحه
بودا شناخته شد که عبارتند از وینایا پیتاکا Vinaya Pitaka که نظامنامه امر بودا است
و دومی سوتا یا سوترا پیتاکا Sutra Pitaka که حاوی تعریف مختصر و کاملی از مباحث مختلفه
بوده و عوام را به دارما یعنی عدالت و تقوی و خیرخواهی و قانون رهبری میکند و قسمتی از آن

با هم چاپ گاکا خوانده میشود که حاوی اطلاعات اشخاص مختلفه بوده و شجاعان از نمونه سالفه را
تجسم بودا قلمداد میکند و کتاب سومی معروف به آبیدهارما Abhidharma و حاوی تحقیقات
فلسفی است و تقریبا بزبان پالی میباشد.

و حال مشاهده مذهب برهمن بر اوارد که بزبان سانسکریت مقدس ایجاب است که تالیفات برهمنی
که بزبان سانسکریت میباشد اسمی از بودا نیاورده و صحف بودائی که بزبان پالی است از ضمائم
کتاب ودا اظهار ربطی ظاهری نموده است و تمام پیتاکاهای سه گانه که کتاب دینی بودا میباشد با
حذف مکررات آن کمتر از یک میلیون بیت سانسکریت بر آن نوشته
شده که حاکی از افسانه ها و قصص و رموز معجزات و خوارق عادات از شخص گتاما است و کتب دیگر
نیز هست که با ندازه دارای خرافات و موهومات است که هیچوجه نمیتوان بآن جنبه تاریخی و حقیقت
داد و بدیهی است شرح تفصیلی که دو هزار سال از عمر آن گذشته و مورد قبول عامل مختلفه از وحشی و متمدن
واقع شده طبعا دچار انقلابات و تغییرات شده و در هر عصر زمینی صوراتی بخود میگیرد و وجوه منظور را
از لغت مذهب طریقه است که دارای الهیات باشد و بشر را بسوی رب خالقی هدایت کند از
این نقطه نظر بودا هیچ مذهب نیست برای آنکه بشر را بسوی خدا دعوت و رهبری نمیاید و وظائف
انسان را نسبت باو و محلی برای قربانی و کفه تعیین نمیکند و آنچه مقصود ما از اداء کلمه روح تشکیل
میشود و آلهه سه گانه آن که بنام دیوا خوانده میشوند مثل بشر دستخوش انقلاب فساد و دوام
همان کیفیات و حالات میباشند و از این میتوان گفت بودا نیز هم یک رشته اخلاقیات و فلسفه
حیات است و چون مردم بفلسفه اینکه هر مقدمه ای رهنمائی است و هر معلولی را علتی و بالاخره
علتی اصلی و اولی در عالم بوده معتقد شده اند لذا الهیات بعضی از ادیان داخل در بودائیزم شده

Provided by the Afnan Library

و در بعضی ممالک بت پرستی و سحر و جادو که گناه منکر و مخالف آن بوده تو ام با آن گردیده و امروزه بود اهریمن حقیقی در سیلان است و در اطراف بود اهریمن شمالی یعنی ویانتا بالی چین ژاپون و تبت و نپل سحر و جادو و اضانه ها و عزائم و افسون جمع آمده و مخصوصا اهالی تبت معتقد باوهام و خرافات زیاد شده اند -

اخیرا بمجاهدت و اهم بالا وتسکی Madame Balavatsky و مستر سینت Mr. Sinnet و سایرین تصوفی در اروپا شایع شده که مبلغین آن مدعی هستند هزار و حقایق و اسرار بر آنها مکشوف است که مورد قبول اهالی تبت است و از اینرو خوانندگان بی باهمیت تعلیمات این شریعت طریقه بعینه همانطور یکه عیسی ع فرمود من نیامده ام تا شریعت موسی ع را باطل کنم بلکه تا تمام نمایم بود اهم خود محیی و کامل کننده اسرار و حقایق هند و ایرنم دانسته و با آن دیانت مخالفت ننموده و علت قیام براهمه بر علیه بودا همانا از نقطه نظر الحاد ظاهری و انکار سلسله انساب یا صوف است که در بود اهریم مستتر میباشد یعنی اجداد طبقات ممتازه هند که اشاعره بود اهریم را متضمن از بین رفتن سیادت و حیثیت خود دیدند بر علیه آن قیام و چون الناس علی دین ملوکهم بود اهریم از صفحه هندوستان تقریبا محو شده بت گتاما روح دخل و انتقال آن را چنانکه عقیده براهمه است تثبیت نمود . در بود اهریم بدیهی غیر محدود موجود است و آن دیانت انحلال انسان و آنچه در عالم است طبیعت آنها دهوی و هوس حیات را منحرف کننده شخص از منشاء سرور حقیقی میداند بنا بگفته گتاما رنج و مخت با حیات و زندگانی توام است و موت جز تغییر و تحول از یک حالت بحالت دیگری نیست و چهار حقیقت در بود اهریم موجود است اول اگر زندگانی با رنج و تعب همراه است دوم اگر علت مخت خواهش نفسانی و شهوت میباشد سوم اگر خلاصی از محنت و زحمت در کشتن نفس و تحصیل صلح کامل است چهارم آنکه

تحصیل

تحصیل صلح کامل یا نیروانا در اعمال هشت اصل است که اجرای چهار اصل آن وظیفه عوام و چهار دیگر مخصوص تارکین دنیا و پیشوایان مذهب میباشد و آنها عبارتند از ایمان پاک - مقاصد صحیح - سخن راست اعمال درست زندگانی و تعیش صحیح مانند یک تارک دنیا یا یک راهب - مجاهدت کامل در تحصیل قوانین - تفکر صحیح در تذکر قوانین - افکار صحیح - هو صنوع سلسله انساب که رعایت آن بر هر هندو لی واجب بوده در نظر گتاما و قمی نداشته در نظر او فقط بخوبی و حسن اعمال بوده معتقد بوده که روح در اثر مرگ فانی نشده بلکه بنشئه دیگر حسب کیفیت اعمال و استحقاق خود داخل میشود و نشئه بعد بصورت نباتی حیوان و انسان و خدایان خواهد بود و سرور و لذات نشات بی ثبات میباشد بوده و تمام موجودات ذیحس محدود و ناقص و دچار تغییر و دستخوش هوی و هوس و غصه بوده و انتقال کرده روح برای همه مردم بستثنای عده که متبرک شده و به نیروانا یا صلح کامل رسیده خواهد بود و هر کس که بعموم رنج و غم در این عالم پی برده باید خیرخواهی و محبت را پیشه خود قرار دهد و فقط در تمجید انکار نفس و تفکر است که انسان موفق بمدد کردن ضعف نفس طبیعت خود میشود بود اهریم اسمی از خلقت و خالق نمیبرد و دنیا را حادث نمیداند و از این نقطه نظر و نکات فلسفی موافق مذاق و عقاید مایون و طبیعیون است -

بود اهرمانی کردن حیوانات بی ضرر و نیازار و رعایت حال و محبت آنها وظیفه برجسته ترین چیزهاست که عموم را آن دعوت میکند اول قتل دوم سرقت سوم کذب چهارم شرب خمر پنجم استعمال هر چیزی که سکر و خماری و کسالت و مستی آورد یا کیف و پلید باشد و پنج چیز است که از پیشوایان علاوه بر آنها حرام شده است اول خوردن دیر موقع دوم رقص و غناء و صدا در آوردن آلات موسیقی و حضور در تیاتر و سینما سوم استعمال عطریات چهارم خوابیدن در روی تخت خواب پنجم آخذ طلا و نقره از مردم و وظیفه کاهنان است

کرباس

که لباس خشن پشمی پوشیده و فقط روزی یکمرتبه غذا خورند و تمام این خوراک را باید بسیله
تکدی از درب منازل تحصیل نمایند و هیچگونه اثاث البیت جز یک گلیم نداشته باشند شب
روی بوریائی که در زیر روی زمین گسترده شده باشد بخوابند. خلاصه آنکه بودا خود را موکل
سلطنت عدالت میدانست و نظر او چنین میرسید که همه مردم میتوانند در تکاپو و سعی و
پاک قلب باشند و چون تصور نموده است که محفوظ ماندن مردم از وساوس دنیا مشکل است
از این جهت تشکیل هیئت راهبان عابدان داده هرچند که افراد را ملزم نفرموده ولی
جامعه را از جمع آوری ثروت ممنوع نداشته و از این رو بودائی ها دارای مال و مکنت زیاد
گردیده اند و هرچند ساختن معابد امر نکرده ولی بودائیها از وجود تصدق صومعه های زیادی
بنا نموده و مخصوصا در بودا صومعه و خانقاه متعدد دیده میشود که برخی از آنها مکتب خانه و مدرسه
و متجاوز از سی هزار راهب در پای تخت بودا وجود دارند که با لباس زرد مندرس خود کاسه بدست
هر روز بخانه ها رفته و با برنج و وهی و میوه جاتیکه باین نحو جمع میکنند اعاشه و گذران مینمایند
و در کتاب Jacoff در خصوص بودا تفصیل مطولات که ترجمه
بفارسی از این قرار است: حضرت بودا در پایتخت کپیلاوستو متولد شده بود و در چین نشو و نما نمود
پادشاه کپیلا نام داشت فرزند یگانه ای داشت و نسبت باو محبت زیادی ابراز مینمود
این پسر چندان بتحصیل علم و دانش مایل و مشتاق بود که پیشوایان دین پیشگوئی کرده میگفتند
او را از شدت صفای قلب و کثرت انقطاع بتخت و تاج علاقه ئی نخواهد بود تارک دنیا خواهد
شد و از جهان چشم خواهد پوشید پادشاه از شنیدن این سخن بسیار غمگین گشت با آخره
فکری اندیشید قصری مجلل که در میان باغی زیبا ساخته شده بود از برای پسر مهیا ساخت و همه

بسیما

بسیما و زر و زیور بیشمار و دختران زیبا و جمیل و از هر گونه وسائل عیش و نوش فراهم ساخته پسر
یگانه خود را در آن قصر سکونت بخشید و ارتباط او را با عالم خارج از قصر کلی مقطوع ساخت
یکروز یکی از جوان مقصد تفرج با یک تن از خواص چاکران بخارج قصر سواره عزیمت نمود
ناگهان شاهزاده مردی را دید که با قامتی خمیده و دستهائی لرزان در میان راه روان است
شاهزاده از نوکر خود پرسید این موجود چیست و این شخص کیست؟ نوکر جواب داد والا حضرتا
این مرد پیری است که بسر حد مرگ نزدیک گشته شما هنوز جوانید لکن پدر و مادر شما پیر خواهند شد
یگانه شاهزاده بخارج قصر توجه نمود در اثنای راه سر دومی را دید و از حال او پرسید چون بیان
واقع را باو گفتند بی اندازه محزون و غمناک شد. سومین روز که از خارج قصر را میپیمود
شخصی را دید که جمعی بر تخته ئی نهاده بر دوش میکشانند چون پرسید گفتند مرده است که عمر خود را
بپایان برده روز چهارم شاهزاده درویشی از جهان گذشته را مشاهده نمود و از او جویای
احوال شد چون سخنان او را شنید دل از دنیا برید در همان شب شاهزاده تصمیم گرفت که از جهان
صرف نظر نماید و او را بجهانیان گذارد. راهی طلبید که از محنت برهد و از فنا و مرگ رهائی
یابد نه تنها خود را باین موجبات رساند بلکه کوشش کند تا سایرین را هم از این کاس نصیبی
بخشد. یکی از جوان تصمیم خویش را انجام داد هرچه خواستند او را از این خیال منصرف سازد
در جواب گفت. من از سلطنت عالم خاک بیزارم آنچه را من طالبم علم و عرفان و حیات
جاویدان است که معنی کلمه (بودا) است از آن بعد شاهزاده باسم بودا معروف شد. بیانات
و تعالیمی از وی بیادگار است از جمله فرموده (تمام مردم بی خواهند تیره بختند)
بعد شرحی درباره علل و اسباب بدبختی جهانیان بیان میکند و راه و سهول نجات ابدی را نشان

رسیده بفرماید اگر مردم دنیا بصفات حسنه آراسته شوند مالمال ازاین بدبختی نجات یابند
ازجمله تعالیم بودا (منع بت پرستی و رفع عدم تساوی ازبین طبقات مختلفه اهالی هندوستان
گویند بودا قبل ازمسیح قائل بوده یعنی معتقد بوده است که مردم پس از مردن در بدن حیوانات محشور
میشوند و از این جهت سفارش بسیار کرده که پیروانش از آزار حیوانات بر کنار باشند و از
کشتار آنان احتراز نمایند مقصد اصلی بودا آن است که درد و مشقت را از عالم بردارد
ازجمله تعالیم او این است که میفرماید (از قتل و کذب و دزدی و باده نوشی اجتناب نمائید
نسبت بهیچ کس عداوت نورزید با همه مهربان باشید با شجاعت بحکمت رفتار کنید و تبدیر
و حزم در هر کاری اقدام نمائید) بودا در یک مکان ساکن نبود و پیوسته سیر و سفر مینمود
و مردم را پند و موعظه میداد اول رفقای خود را هدایت نمود و بعد دیگران را راهنمائی کرد هر چند
شاهزاده بود ولی در لباس فقر و فاقه زندگانی مینمود بشروتمندان اعتنائی نداشت و پیوسته
بدلجوئی فقرا همت میگماشت دوازده رعوت و ۴۵ سال طول کشید آخر کار در ۸۰
سالگی وفات یافت آخرین گفتار او این است (همه چیز فانی و در گذر است) صدها سال
پس از وفاتش مردم بپرستش او اقدام نمودند حتی اصحاب او لیکن او را نیز پرستش میکردند خود او
(شیکا بودا) و پیروان و لیکن او را (فدیسین) نام نهادند در مملکت چین بودا را
فوتو Foto یا فو Fo میخوانند و فدیسین را پوذا Poosa
یا لوهان Lohan میگویند.... بوذائیان مدعی هستند که فضیلت و نیکی
دوست میدارند لکن کسانی را عالمند عبارت از دعاهای مختصر ست که میخوانند این دعاها بلغتی تنظیم
شده که خوانندگان معنی او را نمیفهمند لکن خواندن او را سبب آمرزش میشمارند. اغلب آنها
سبحه

سبحه در دست گرفته بذکر مشغولند سبحه های آنها شبیه بسبحه های فرقه کاتولیک است
بوذائیها مانند مسیحیان کاتولیک در هنگام عبادت شمع روشن میکنند و بخور میسوزانند
و برای اموات دعا میخوانند پیشوایان دینی نیز دارند پیشوایان میگویند روح انسان پس از مفارقت
از بدن ببدن دیگر داخل میشود پیشوایان بوذائی خیلی مکار و محیلند و بانواع مختلف از مردم
استفاده میکنند سالی یکمرتبه مردم را وادار میکنند که از ارواح راهمائی کنند میگویند او احیکه
برهنگان کاملا دفع نشده گرسنه هستند باید از آنها ضیافت کرد میزهای متعدد میچینند ظرفهای
غذا میگذارند که ارواح از آنها بخورند پیشوایان میگویند ارواح میایند و روح غذا را میخورند
و تمیکه ضیافت ارواح بپایان میرسد قسمتی از غذاها را به پیشوایان میدهند و بقیه را بخانه میبرند
طریقه دیگری که برای خیرات ارواح معمول ست سوزاندن کاغذهای طلائی و نقره است
از این کاغذها لباسهای کوچک درست میکنند خانه های کوچک میسازند و میدانند که مردگان
برند.... پیشوایان بوذائی لباس زرد رنگ یا خاکستری میپوشند و سر خود را میتراشند
عدة تابعین بودا شش تمام مردم دنیا است و از دو هزار سال قبل تاکنون باقیست.....
در صفحه ۱۳۵ میگوید چنانچه گفتیم بوذا در هند ظاهر شد و سبب اصلی نفوذ آئین او شرعیش
در مملکت چین از این قرار است در حدود ۶۰۰ سال بعد از میلاد مسیح یکی از امپراطورهای
چین دریکی از کتب کنفوسیوس این مطلب را یافت که فرموده: مقدس حقیقی در مغرب
ظاهر خواهد شد امپراطور در این خصوص بسیار فکر کرد و بعد از چندی درباره این معنی
مطالبی را در رویا هم مشاهده نمود در نتیجه دو نفر از خواص مقرب خود را بمغرب فرستاد تا از هند
حقیقی و آئین وی خبری بدست آورند آنها رفتند و چون بهندوستان رسیدند از طور
بودا

Provided by the Afnan Library

بودا شریعتش آگهی یافتند و عده‌ئی بسیار از پیروان او را شاهد نمودند پس از آن بچین برگشته و کتابیکه حاوی شرح حال و تعالیم بودا بود با خود آورده باسپراطور دادند از آن ببعد آئین بودائی در چین پیشرفت عجیبی کرد .... در صفحه ۵۹۹ میگوید: ژاپونیها عموماً از پیروان بودا هستند بودا در ممالک مختلفه باسامی مختلفه نامیده میشود در چین او را فو fo یا فو fu مینامند در برما و سیام از بودا بگاتا gautama تعبیر میکنند در ژاپون بودا را امیدا Amida و شریعت بودا را بوتسودو Butsudo یا بوپو buppo مینامند ... مذهب قدیم ژاپونیها دوئیه شینتو Shinto بوده است لکن حالیه ژاپونیها کیش قدیم را ترک گفته و بپیروی بودا پرداخته اند.

شعاع پنجم کنفیوس چینی

در کتاب far off صفحه ۹۵ بعد شرحی نگاشته که خلاصه آن بفارسی چنین است سابقاً گفتیم که چینیها اموات خود را میپرستند آیا چه کسی آنها را باین کار رهنمائی کرده؟ راهنمای آنها با تیقل کنفیوس است که مدتها قبل از این ایام میزیسته است در دوره زندگانی او بعد از قانون گذار معروف یونان یعنی سولون Solon حکیم است بعبارت دیگر زمان زندگانی او قبل از ایام مراجعت یهود از اسیری بابل بارضی مقدسه است که بحکم میروس خلاصی یافتند اسم کنفیوس کنگ Kung کنگ فوتز Kung foo-tse است که معنی آن معلم و مربی است اسم کنفیوس در نهایت تعظیم و تقدیس در نزد چینیها تلفظ میشود تا آن درجه که کسی حق ندارد نام او را در زبان بیاورد و در مشازالیه شخصی بسیار حکیم بود در دوران

صبابوت اغلب گوشه خلوت تنها بفکر میپرداخت و مانند سایر اطفال بهازی و تفریح توجهی نداشت در چهارده سالگی بمطالعه کرنی از کتب قدیمه پرداخت گویند این کتب پس از حضرت نوح نوشته شده بود و قسمتی از وصایای نوح نبی که بفرزندان خود فرموده بود در این کتب ذکر شده بود در دوران چین که در آن ایام گرفتار جهالت و نادانی بود مدت کنفیوس در مدارج ترقی صعود کرد مدتی از نفوس در سلک شاگردان وی درآمده و با او از شهری بشهری میرفتند غالباً مردم آنها را امیدیدند که در زیر درختی جمع شده بسخنان کنفیوس گوش میدهند قد کنفیوس خیلی بلند بوده ریش سیاه درازی داشت و پیشانی زیبای بلند او جلب نظر میکرد گویند نادانی کنفیوس بحکومت شهری برقرار شد تمام مردم در ظل رأفت و بخشش او در صلح میزیستند لکن شاهزاده یکه کنفیوس در خدمت او بود بضایع وی گوش نداد و فریفته رشوه و برطیل شد کنفیوس چون چنین دید استعفا کرد و عزلت گزید این مرد بزرگوار خدمات زیادی بچین نموده و آنها را بمدارج کمال راهنمائی فرمود خود او میگوید که درباره عالم بعد چیزی نمیدانم درباره احترام پدر و مادر زیاد فرموده گویند چنین تعلیم داد که باید پس از مرگ والدین بپرستش آنها پرداخت ثروتمندان و روسا با کنفیوس مخالفت کردند در هنگام مرگ بپیروان خود گفت پادشاهان از پیروی نصایح من خودداری کردند بنابراین در زندگانی من نتوانستند از این جهان بروند کنفیوس پس از مرگش در بین چینیها خیلی محترم شد تا آن درجه که بپرستش او قیام نمودند در هزار سال از دوره او سیگذرد و در هر کمیاز شهرهای بزرگ معابدی بنام او ساخته شده در مملکت چین قریب دو هزار معبد است که در هر سال صدها زیادی از حیوانات را بنام کنفیوس قربانی میکنند هر طفلی که اول بار بمدرسه میرود در مقابل تصویر کنفیوس تعظیم کند

Provided by the Afnan Library

نقوش برآورده در دیوار اطاقهای مدرسه آویخته شده سرودهائی نیز باسم او میخوانند از جمله سرودیست که ترجمه اش این است :

کنفیوس کنفیوس چه بزرگ کنفیوس قبل از کنفیوس هم گر کنفیوسی بوده
بعد از کنفیوس هر گر کنفیوسی نخواهد آمد کنفیوس کنفیوس چه بزرگ کنفیوس

نفوذ کنفیوس در قلوب بیشتر از جمیع فلاسفه جهان است هر دو روز صبح باسم او بچه های معلم میخوانند اعقاب کنفیوس هزاران هزار هستند که نهایت احترام درباره آنها مجری میشود هر فردی از آنها در میان مردمان کنگ Kung یا دوک Duke نامیده میشود

اجمال الفضل ولکتاب الفرائد میفرماید صـ ۲۰۰ : قوله دیانت بودیه امت واین دین من حیث العدد اعظم ادیان موجوده است وآن دیانت اهل چین وژاپان وبعض ممالک متاخمه شرق آسیا است وعدد اتباعش این دیانت تقریبا ۵۰۰ میلیون است وبودیها معتقدند که اول اشخاصی که در ارض موجود شده بودا است واو سبب عمار عالم وانتشار نسل گشت ونزد ایشان ذکری از آدم وحوا وطوفان نوح واشباهش نیست وآخرین شارعی که در این دیانت قیام نموده کنفیوشیوس شارع چینیها است واو معاصر عزرای کاهن عبری وکورش یعنی همین ملک عظیم ایرانی بوده وکتب او بالسنه فرنساوی وانگلیسی ترجمه نموده وفلاسفه اروپا شرایع ادیه او را تحسین نموده اند بلکه چنانکه مطبرون فرنساوی در جغرافی کبیر خود نوشته بعضی شرایع او را بر شریعت حضرت عیسی ترجیح داده اند وقوانین ملت صوری تماثیل اکابر دین خود را در معابد میگذارند ومحرم میدارند انتهی

در کتاب فوجیقیت مسطور است قوله : مقال الرئیس دهم کانفیوشیا نهزم مایشریعت کنفوشیوس کردوزه زندگانی ساده وخالی از حوادث برجسته داشته از سرگذاری موسوم به شوکنگ

به شوکنگ وما دری مسماة به ین چینگ کرده Yen-chung-Tzai در ناحیه لوکه قسمتی از ایالت شنگ تنگ چین میباشد در سنه ۵۵۱ قبل از میلاد متولد وبقرار یکه میگویند دوازده تا هفتاد او تجلی گذشته زیرا مثل سقراط فیلسوف یونانی عیالی با اخلاق داشته چون یک پسر ودو دختر از او پیدا نموده مشارالیها را طلاق داده وباقی عمر را تجرد گذرانیده است این شخص غرضش اصلاح ملکت ورفع نواقص حکومت ورعیت خود بوده ومثل سوفیست وسقراط که در قرن بعد آن خاسته گردید بدربارهای والیان چین نرفته ومقصودش جای دادن افکار خود در مغز حکام ودولت بوده وچندین مرید داشته که گفته های او را آموخته وباشاعه آن میپرداختند وطاقات وبالنوبه تزکر شرح آن در فصل بعد بیاید همان معرفیت ملاقات اسکندر با دیوژن فیلسوف یونانی را دارد -

در سنه ۵۱۰ قبل از میلاد کنفوتزیا کنفوشیوس که لاتین آن است قاضی وحشنگتو یکی از ایالات چین شده واثر تدبیر وسیاست او وحجج وجنایات تقلیل یافت وشغف ورفاه مردم زیاد گشت آذانهوی ولات چین باو حسد برده وچون دوک تنگ مساعدت خود را در باطن از وی دریغ داشت مشارالیه مجبور باستعفا از شغل خود گردید ودولت چهارده سال در مسافرت وغربت بسر برد وپس از آن مراجعت بوطن خود یعنی لو نمود وهر چند در زمان همو طنان محترم میزیست دگی مرجع شغلی واقع نگردید تا در سنه ۴۷۸ قبل از میلاد وفات نمود -

اگرچه کانفوسیوس در زندگانی را تجلی گذرانیده ومرام خود کمتر نائل میشد ولی پس از فوتش نام وشعار او بزرگ وقدرش در شنگ تنگ زیاد گشته عموم گردید وبدانازه محبوب اهالی چین شد که در هر شهری معبدی برای ستایش او گذشتند وامروزه نام او در زیت تاج والیان در سراطور های چین واولاد واحفادش گرنام کنگ خوانده میشوند پس از خانواده سلطنتی اولین درجه را در احترام دارند -

گیت

کتب و منشآت کانفوشیوس نیز مرتب از او نبوده بلکه تو سط حواریون او فصل کانفوتزو نوشته شده و حاکی از وقایع زندگانی و سرگذشت او است و تا هیو یعنی تعلیمات عالیه و جونک یونگ که تصور جمعی تو سط اسپرش ترنسرس Three-Type نوشته شده است و خود کانفوتزو کتب پکینگ (تغییرات) شیکینگ (قصیدهٔ) شولینگ (تاریخ) را تصنیف نموده و در کتاب اخیر تجدید زیادی از دوره سلطنت یوو جانشیش شون که در سنهٔ ۲۲۵۶ قبل از میلاد مسیح (در چین سلطنت نموده اند ذکر نموده و بعد از آنها با بنگارش او سلطنت سلسلهٔ سوم به تانگ (در سنهٔ ۱۷۶۵ قبل از میلاد) رسیده و پس از مدتی ریاضی بزرگ یعنی دو ۱۷۷۸ (در سنهٔ ۱۱۲۲ قبل از میلاد) ظهور نموده و از آن تاریخ اوضاع رو بجزایی گذارده تا زمان او رسیده است و ضمناً شرحی از مناصب حکومت و نواقص دوره خود ذکر مینماید ستر کتاب مزبور با کتاب مکتز که توسط منسیوس Mencius نوشته شده است کتب کلاسیک مدارس چین و اساس معارف آن مملکت و دستور زندگانی برای چینیها است منسیوس فوق الذکر یکی از مصلحین مذهب کانفوتزو است که در سنهٔ ۳۷۱ قبل از میلاد متولد شده و مقصودش احیاء تعلیمات حقیقی و روح شریعت کانفوسیوس بوده است - بواسطه اختلاف نژاد آریان و مغول از اختلاف بین بودیزم و کانفوشیانیزم آشکار میگردد براهمه توجهی بتاریخ نداشته و استعداد تحصیل علوم طبیعی را فاقد و نژاد مغول استعداد قیاس و تصور ندارند و طبیعت آنها ایدآل و مقاصدی را تولید نمیکند که باعث ترقی و تعالی شود بلکه نژادی هستند خودخواه و خودپسند لذا هیچگاه برای تقلید از خارج حاضر نیستند و نظر آنها چنین است که منافع فوری و آنی از آن بدست میآید و بو جود این حالت است که کانفوتزو مقام مربی عالم روحانی کسب کرده کانفوتزو خود تصریح نمود که چین نمونه و در واقع تاسیس شریعتی نکرده است

این فیلسوف

این فیلسوف وجود خالقی را در عالم بنام شنگتی قائل و پرستش او را از وظائف جامعه محسوب و مردم را تشویق بر اجرای مراسم توصیه کرده ولی احترازو دوری از انکار را لازم شمرده و نماز و دعا و استغفار از گناه را بیفائده و غیر ضروری و خدا را پدر و مربی و هادی برای مخلوق و رئیست و حامی طوری که همیشه ما ملزم بقربانی کردن برای خدا بوده لذا و بر صاحبان مناصب عالیه فرض شمرده که نوعی از عالم ارواح یعنی خدایان کوهها و رودخانه ها و دریاها و غیره تقدیم هدایا و قربانیها نمایند مقصود مقصد کانفوتزو ایجاد بهبودی در وضع زندگانی اهالی چین بوده و در فقر و مسکنت جهل عمومی منوط باجرای قوانین و اصول دوره سلطنت یوو شون دو دو ۱۷۷۸ دانسته است و از آنرو نمیتوان گفت شارلیه از خود قانونی ارائه نداده و فقط افسوس گذشته ها را خورده و تقوش عود دانش و تقوای سابق بوده است بنابگفته کنفوسیوس انسان بالطبیعه فطرت پاک بدنیا میآید ولی قابل تضییع و فساد است و حکم آب زلالی را دارد که از چشمه خارج و اگر بعد آلوده بگثافت میشود و بعقیده او استعداد مردم برای راستی کم است و انسان جایز الخطاست لذا برای مردم پیشوایان خوب لازم دانسته و مخصوصاً صاحبان مناصب عالیه و زمامداران امور ملت را ملزم بداشتن اخلاق نیکو و رفتار پسندیده کرده تا مرجع تقلید واقع گردند و اعمال و کردارشان سرمشق برای سایرین شود و گفته های او است که سلاطین میبایستی غم رعیت خورند و در عایا نیز مضمون این پند را که هرچه بخود نپسندی بکسان دیگر مپسند شیوه و روش زندگانی قرار دهند تا مملکت آنها آباد و خودشان در صلح و رفاه زیست نمایند و اگر سلطان فکر رعایا نباشد و پیشهٔ خود را ظلم قرار دهد با طبع رعیت هم مسلّط شده و حکومتها دوام نخواهد داشت و همین تعلیمات ثمرتی برای کنفوتزو ایجاد و بمثابت مقام مربی طوطر را در چین نموده و باعث شده است که رعیت هستی خود را از سلطان بستاند و سلاطین عزت و ذلت مردم را از خود دانند و

نمونه هر چند در چین تمام بر سلیقه سلاطین گرانا و تغییر رژیم زیاد واقع شده ولی تا حالا بآرامش
و به دون تحریری صورت گرفته است - ۱۱۵

کانفوتز هر چند تمام مردم را خوب با عشرت نیکو دستور داده ولی معتقد نشده است که در عالم اشخاصی
که از کلیه سنات سیر او حاز نکات اطلاعات و معلومات متفاوت هستند ظاهر میشوند که قابل پیشوائی
و تقلید خلق اند و بزعم چینیها سیزده نفر از این قبیل باستثنای کانفوسیوس (در سنوات
۵۵۰ الی ۴۷۹ قبل از میلاد مسیح) در جهان ظاهر شده اند ولی باید دانست که کانفوتز
خود را عالم و صاحب کرامات معرفی نکرده بلکه این شخص در بعضی اخلاقی خوب بلت خود داده
که عبارت از نیکوکاری و راستی در قول و کردار و صفای طینت و ایفاء بعهد و انجام وظیفه در حق
با قوام و اقارب و ابراز مودت و دوستی نسبت بخلق و اطاعت کردن حکمرانان و پدر و برادر و شوهر
و نظایر اینها شده ولی کانفوتز هیچ وقت بزبان نیاورده و فقط آنها را در دوره مادی لازم و ناچار از دگرگونی
نموده و عقیده دارد که اطلاق را اصلاح و نسبت است چون تکالیف فرائض صعب و مشکلی را پیروان
خود تلقین و انجام آنرا در تعلیمات خود مورد قبول طبقات مختلفه چین گردیده است - ۱۱۶

فصل چهاردهم

تئوئیزم یا شریعت لائوتز

هر چند ظهور شخصی در چین بنام لائوتز Lao-tze مسلوک عقیده و دلالت و اسنادی دلالت بر پیدا شدن
چنین شخصی از پدر و مادر و جوان در ناحیه کو Ku از ایالت هنن Honan چین در قرن
ششم قبل از میلاد میکند و چنانکه گفته اند قریب پنجاه سال مسن تر از کانفوتز و چون رئیس کتابخانه
یکی از دربارهای چین بوده از این رو میتوان وقوع ملاقات کنفوسیوس را با او قبول نمود و
چنانکه میگویند لائوتز فلسفه و افکار کانفوتز را پسندیده و گفته های او را رد و انتقاد نموده است

در ایام سلطنت چوی تزو قبل خود را در دربار ترک و پیرامون کتاب خود بحث مینماید
و گفتن وصایای خود بجهت غربی چین مسافرت نموده و در آنجا ناپدید گشته است - فقط
نسل پیچم او اطلاعاتی در دست است در صورتیکه اولاد کانفوتز هنوز در چین سرشناس اند و آن
خود تفاوت عقیده و اخلاق این دو فیلسوف چینی را ثابت میکند -

متممی از گفته های لائوتز از طبقه براهما خوانده شده ولی تعلیمات اخلاقش از خود او بوده و در این
قسمت مستکر است و این مشابهت تامی بعضی رجعات توراتی دارد - لائوتز که لفظ بمعنی راه و تقوا
از فلسفه لغت و پیدایش عالم بوسیله خدا و انسانی بهتری آوردن موجودات بحث میکند و بنا
بمندرجات آن دوباره عالم بستی برگشته گشت و چون ابتدا یعنی منبع و انتها یعنی معاد
هستی عدم است بنابراین عدم را وجود دانسته و همین طریق ترک وجود و ترک نفس پسندیده و
از خودخواهی و خودپرستی است و چون وجود از نیستی است لذا نیستی طبیعت قانون خلقت
و در حقیقت بواسطه اطلاق این عقاید دارای فلسفه اخلاقی است که تعلیمات او رجعات مختلفه و توجه شده
در حکومت سیاست لائوتز آنرا شیست یعنی هرج و مرج طلب و فیلسوف است و میگوید مخترعات ابتکارات
ملت منجر جمع کردن قوانین و تجزیه و حکومت و اخلاق این و را باترک نفس در طبیعت بسادگی
اولی بنماید و انسان میبایستی با سادگی و صفای طبیعی زندگانی نماید و تقلید خود را پاک نگاه دارد
چنانکه طبیعت آنرا ایجاد نموده و بعقیده او همین موجب تاریکی و زدودگی تقلید گردیده و هستی و صفای
طبیعی ما از بین میبرد و کمال مطلوب است و احترازاز آن واجب و بهترین سلاطین آنانند که مدافع باشند و
متقدی و جلال و جبروت از خود ظاهر نکنند بلکه تابع و فروتن باشند -

لائوتز و کانفوتز فی فعل الامر شارع نبودند و دینی برای مردم نیاوردند و دایره تعلیمات خود را

Provided by the Afnan Library

با اخلاقیات و فلسفه و سیاست نموده بجز از تقوی و حسن اخلاق گذشتگان نموده و سعی داشته اند
که مردم زمان خود را نیز مثل مردمان ادوار قبل مهیا سازند و هر دو معتقد بوده اند که شرط جا خوب دنیا
میآید داده او برای خوبی و خیر مستعد است متقی پیشوا و مقتدای خوب برایش لازم است و فرق
فرق بین آنها این است که لئوتزه مجرد و گوشه نشین بوده و مفاسد اخلاقی و اجتماعی را از فعالیت
و سعی و دو مندگی میدانسته و کنفوشیوس برنامه تشکیلات سازروی علم و دانش تمیز لازم و مفید دانسته
قلمداد نموده در صورتیکه کنفوتزه شخص درباری و معاشر و علاقه مند بجالست با امرا و صاحبان
مناصب عالیه بوده و بیشتر تبع اسم و آداب اهمیت میگذاشته و نظرش بباطن امور و حقایق نبوده و در
عوض صمیمیت احساسات درونی توجهش بظاهر و اعمال بوده و برتری فلسفه لئوتزه بفلسفه کنفوتزه
از شش جمله لئوتزه که ذیلا ذکر میشود هویدا است اول آنکه اعمال دیگران را قضاوت نکنید دوم آنکه
بشناختن خود راضی باشید سوم آنکه در عوض بدی خوبی کنید -

تعلیمات کنفوتزه ایجاد حس وطن پرستی در مردم میکند در صورتیکه مرام لئوتزه ملیت را دشمن دارد
زیرا اساس آن بر نفی کشی و عدم تشخص است در قرن چهارم قبل از میلاد جوانگتزه Chwang-tge
چیزهائی شبیه بتعلیمات لئوتزه اظهار نمود این شخص مدعی بود که سعی و کوشش
بشر در دوره زندگانی فقط داخله در امر طبیعت است و تلاش برای حیات و دقت متفکرین زوضع
قوانین و مجاهدت آنها در سایر مراتب جز تضییع عمر چیز دیگری نبوده و انسان را از طریقه راهیکه برای
آن آفریده شده منحرف مینماید تئوریزم معمولی تبدیل بعلاقه مندی بستاره شناسی و کیمیاگری یعنی
تعیین آثار نجوم و حرکات آنها در زندگانی جامعه و افراد و تبدیل فلزات بطلا گردید و بخوف معنی
کارشات لئوتزه را نفهمیدند لذا تفکر تحصیل گیاه حیات جاودانی و سنگ لئوتزه افتادند تا بوسیله

آنها از

مرگ جلوگیری یا بتوانند کاهنان و پیشوایان این طریقه جلب توجه سلاطین را در اجرای
مقصودات خود نموده و بزرگترین حامی آنها شهوانگتی Che H-Wang-te بود
که بر سوزانیدن تمام طبقات چین باستثنای تئوریستها نمود -

قرن دوم میلادی که مذهب بودائی در چین منتشر شد فلسفه و اخلاقیات کانفوشیوس نیز با آن
برگشت و در قرن چهارم میلادی تئوریزم و بودائیزم هردو توسط امپراطوری چین بر سمیت شناخته
شد و مجموعه کینه ها علی رغم بودائیها برای متابعین لئوتزه تهیه شد و چون از آن بعضی از
سلاطین مروج تئوریزم و برخی بر علیه آن بودند در قرن ششم تشکیلات تئوریزم شروع شد در
کتاب یکی موسوم بکان ینگ پین Kan-Jing-pien یعنی جزا و پاداش و دیگری
بین شی ون یعنی برکات سری که هر دو حاوی دروس اخلاقی بطریق ضرب
المثل است تدوین و اشاعه یافت -

در فلسفه تعلیمات عقیده لئوتزه نیز مثل بودا بر تثلیث بوده و آنها آن عبارتند از یوه نگ شنگ
Yuh-hwang-shang-te خدای اعظم و کوانتی Kwan-te خدای
جنگ و وشانگ Wanchang خدای ادبیات -

خلاصه آنکه تئوریزم که شرح آن داده شد امروز در چین سه اول و مخصوصا در میان طبقات پست
مورد قبول است ولی این نکته را باید از نظر دور داشت که مذهب رسمی چین بودائیزم است و فلسفه
لئوتزه نیز از نظر توجه عده ایست -

فصل پانزدهم

شینتوئیزم یا مذهب قدیم ژاپون

در واسط

Provided by the Afnan Library

داد اطراف ششم میلادی که بود اسیئزم از کره شروع باشاهه و سرایت در ژاپون کرد فلسفه
و مذهبی آن مملکت شینتو یعنی طریقه ارواح خوانده میشد که اساس آن بر پرستش طبایع و اجداد
قرار گرفته بود و هر چند ژاپونیها معتقد بوجود خدای عظیم ابدی بوده ولی قوای طبیعت را
کرمظاهر او دانسته اند نیز پرستش کرده و معتقد بزنده بعد از موت که در آن انسان پاداش
و کیفر اعمال خود میبیند بوده اند و چون پرستش اجداد و نیاکان از اصول عمده شینتوئیزم است
از آنرو حس وطن پرستی شدیدی در ژاپونیها بوجود آمده است ـ

شینتوئیزم هر خلق مملکت ژاپون را بنام ایراناجی میخواند که چشم چپ او رب النوع آفتاب
موسوم بامانوتراسو amatera-sasu پیدا شده که معبد او هنوز در ایسی برپا و زیارتگاه عمده است
و اما ایالی ژاپون معتقدند که از این آب نیز خدایان و شجاعان پیدا شده و در مدت هزاران سال در زمین
سلطنت نموده اند تا اینکه یکی از آنها بنسل انسانی رسیده در ژاپون ادعای
سال قبل از میلاد) ظاهر و باسم جیموتنو Jimmu Tenno شروع بحکومت کرده است و در واقع
ارواح این سلاطین و شجاعان موهومه که سوزکر یم و تعظیم اهالی ژاپون بوده و میباشد کنسین
ژاپون در ازمنه سالفه تصور میکردند میکادو سلطان آنها از نسل همین خدایان اند و از این نقطه نظر
میکادو مقدس بوده و در لفاظ ظاهر میگردید و قدیمی است مذهبیکه آسایش بر این اصول باشد جاوار
که معتقدات سایر مذاهب نیز داخل آن شود و از این جهت اغلب از ژاپونیها مذهب بودا و طریقه
شینتوئیزم هر دو را توأما پذیرفته و گفته هر دو شریعت در معبد واحد باداء فرایض و انجام تکالیف دینی
خود میپردازند ـ

در سنه ۱۸۵۳ میلادی عالمی که از ورود اجانب بمملکت ژاپون میشد تخفیف یافت و در نتیجه

انقلاب

انقلاب بزرگ ژاپون بر علیه رئیس کل قوی و مستقلین نظر باینکه بودائیزم مذهب طرف توجه
آنها بود شینتوئیزم مذهب رسمی مملکت شناخته شد و بودائیزم و شینتوئیزم که توأم و مخلوط
شده بودند از یکدیگر سوا و مجزا شده و برای هریک معابد مخصوص بنا گردید و قدیمی باحترام معابد
شینتوئیزم از خزانه دولت مساعده میشد که بعدها موقوف گردید و از تاریخ ۱۸۹۲ میلادی
شینتوئیزم از جنبه مذهبی خود در انظار عاری و فقط آداب و رسوم آن برای حفظ ملت و روح
وطن پرستی که در برداردنگاهداری شده ـ

صحف شینتوئیزم موسوم به کجکی است که بزبان ژاپونی نوشتجات قدیم معنی سیده هده و
حاوی افسانه ها و احادیث و روایات راجع باصول شینتوئیزم و قوانین مدنی آن است . این مذهب حب وطن
و اطاعت میکادو را لازم شمرده ولی در تهذیب اخلاق تأثیری ندارد زیرا موعظه و تبلیغ بنیکوکاری و عبادت
بطور اجتماع و آن هم رسوم و معمول نباشد فقط روحانیون و کهنه روزی او هر مرتبه تعدیی خود را آورده روی مذبح
قرار میدهند شروع بخواندن دعیه مقرره نموده خارج میشوند و همین حرکت مکرراً بعبد از بعد از آنها میکنند
که بوسطه انصداد آن معبود خبردار گشته حاضر شود پس هر چه هدیه و تقدیمی آورده در آنجا میگذارند و در حال دست زدن
که علامت ختم زیارت است خارج میشوند و بعضی اوقات شینتوئیستها بایس Ise برای زیارت معبد رئیس
آفتاب رفته و پس از مراجعت بخانه بخیال خود تو هر یکی بانیوسیله تحصیل نموده اند در معبد یکی بنام آن آمه در شعر خود ساخته اند
در روی لوحی که اسامی خدایان و شجاعان و امپراطورهای سلف در آن ثبت است قرار میدهند خلاصه آنکه شینتوئیزم
در ژاپون و بضعف و سقوط آفتاب جانشین آن یکی از مذاهب مثل بودائی و یهودیت گشته بلکه بدینی الحاد است

ذکر اطلاعات هفتگی چین مطرح است : کنفوسیوس عالم و فیلسوف چینی
(شوه لیانگ هیه) فرماندار (لو) که از اشخاص مستقد کشور (لو) قسمتی از ناحیه (شانتونگ) کنونی در

سرزمین

سرزمین آسمانی چین بود چند دختر داشت و همین جهت آرزویش این بود که خداوند پسری باو عطا فرماید تا جانشین وی شود و بدین سبب در ۲۰ سالگی با دوشیزهٔ جوانی ازدواج کرد. (چانگ تسای) زن دوم وی در سال ۵۵۰ یا ۵۵۱ قبل از میلاد مسیح در رون عاری پسری برای او بیار آورد که بنام (کنفوسیوس) مشهور گشت (در افسانه‌های چینی آمده است که پس از تولد این کودک حیوان پرنده مانندی مشغول شدند و با در شرش آهنگ موسیقی دلنوازی شنیدند و ندائی بگوشش رسید که (آسمان از تولد پسر مقدس تو بحرکت درآمده است و آهنگهای سرودنی بر زمین میفرستد) در روی بدن کودک علائمی دیده شد و نوشته شده بود که روی عقاید و اصول جدیدی بوجود خواهد آورد و در کف غار نیز چشمه‌ای سرگشود.

کنفوسیوس در شهر (کیوه فیو) در شمال چین قدم بعرصهٔ وجود گذاشت اصل و نسبش با فراد خاندان (شانگ) که بیش از هزار سال بر چین حکومت کرده و در سال ۱۱۲۵ قبل از میلاد منقرض شده بود میرسید. هنگامیکه وی تولد یافت هرج و مرج بر سرزمین آسمانی چین حکمفرما بود هنگامی هم که بدرود زندگی گفت هنوز هم آشوب و اغتشاش فرونشسته بود.

دوران جوانی کنفوسیوس

از کودکی علائم و آثار بارز نبوغ از رفتار و گفتار کنفوسیوس هویدا بود کنفوسیوس کوچک علاقه مفرطی بفراگرفتن علوم داشت و قتی مرگ پدرش که هنگام شش سالگی وی رخ داد او را تا حدی از تحصیل مانع شد. کنفوسیوس در ۱۹ سالگی ازدواج کرد و با آمیزش کمک پسر و دختر برای او بیار آورد و مقاصد عالی و افکار بزرگی که وی را بخود مشغول میداشت از دوران جوانی حکیم چینی سبب بزن و فرزندانش کاسته بود.

کنفوسیوس

کنفوسیوس در ۲۲ سالگی آموزشگاهی تاسیس کرد و شاگردان خود اصول کشورداری را میآموخت شاگردان او همه جوان بودند و استادان خردمندانی از آنها که جاه و منال داشتند بآنها کمی قبول میکرد ولی فقرا را نیز از مدرسهٔ خود نمیراند.

رفته رفته کنفوسیوس شهرتی در محیط خود بهم رساند مردم او را عالمی دانا و از کارشناسان لایق دانستند کنفوسیوس تاریخ و فلسفه بخوبی میدانست و با مطالعهٔ حوادث تاریخی گذشته و عقاید فلسفی گذشتگان اصولی جدید در طرز حکومت بوجود آورد.

در سال ۵۱۷ قبل از میلاد مسیح با دوتن از جوانان عالی مقام کشور (لو) که از شاگردان او بودند سفری بمرکز امپراتوری چین نمود و در این شهر در کتابخانهٔ دولتی تحقیقات پردامنه و نفیسی فراگرفت و بدین طریق علاقهٔ مخصوصی پیدا کرد.

چکمه چینی در این شهر نیز با یکی از بزرگترین مردان معاصر خود یعنی (لائوتسه) فیلسوف مشهور و موجد یکی از مذاهب چین ملاقات نمود. **لائوتسه** مردی ایدئالیست و بوجود خدائی معتقد بود و عقیده داشت برای درک حقایق شخص باید قلب خود را از آرزوهای دنیوی تهی سازد. کنفوسیوس برعکس مردی عملی بود و بحقایق تلخ و شیرین زندگی از دریچه چشم جهانیان مینگریست.

کونگ فیلسوف

در همین سال هنگامی که کنفوسیوس میپنداشت آیندهٔ درخشانی در پیش دارد شورشی در کشور (لو) رخ داد که منجر بفرار فرمانروای آن شد کنفوسیوس نیز با وی بکشور همسایه یعنی (تسی) گریخت چند ین سال کنفوسیوس از کارهای اداری بر کنار بود زیرا امیر کشور (تسی) قدر چنان استاد بزرگواری را نمیدانست و حکیم اوقات خود را بمسافرت و سیاحت و تعلیم و تدریس شاگردان مصروف میکرد

در این موقع صیت شهرت وی سراسر چین را فرا گرفته بود و مردم او را کونگ فوتزو یعنی (کونگ فیلسوف) مینامیدند کنفوسیوس نام لاتین عالم چینی است -

ذکر مختصات این چند سال کنفوسیوس با شاگردان خود که همه تشنهٔ معلومات تازه بودند بسر میبرد و این شاگردان عقاید و اصول وی را اشاعه میدادند -

استادان مردی بلند قامت بود و در موقع راه رفتن دستهایش چون بال پرندگان بحرکت درمیآمد گرچه در خوردن و نوشیدن راه اعتدال پیش میگرفت ولی در انتخاب غذا دقت خاصی بخرج میداد سیاست نسبت باطرافیان خود مهربان بود و در معاشرت و مصاحبت اصول و آداب معاشرت را رعایت میکرد لیکن با بیدردانست که در موقع خود مردی خوشرو و دلیر بود دل اطرافیان و آشنایان نسبت بخود جمعی آنچنان با جرم بوجود میآورد لیکن هیچگاه با کسی گرم نمیگرفت کنفوسیوس در پنجاه و دو سالگی بهمین خود فراخوانده شد و حکومت شهر (چونگ تو) بدو تفویض گشت و براثر حسن سیاست بزودی در کشور خویش بمقامات عالی ارتقا یافت و در پرتو نبوغ خود بکمک دوستان از شاگردانش حکومت جدیدی بنوی کار آورد کارمندان خیانتکار و رشوه خوار را از کار برکنار کرد و خاوری و ایمان را بدل مردمان راه داد کارهای بزرگ را بمزرگان خرد و رم بخردان واگذار نمود قیمت اجناس را تثبیت کرد و مالیات را برای توسعهٔ تجارت کاربر راه ها و خطوط ارتباطی بالکال نمود از نیروی امرای محلی کاست و توده را از رنج و زحمت برهانید -

البته این اصلاحات که بنفع توده صورت میگرفت با منافع متنفذین مواجه میگشت و بدین جهت کنفوسیوس دشمنان زیادی در خارج و داخل کشور پیدا کرد که همه برای از بین بردن او دمی غافل نمیشدند حملهٔ دشمنان او از سوی کشور (سنی) که چندی در آنجا در حال تبعید بسر میبرد آغاز گشت امیر این کشور

این کشور کنفوسیوس را بازگشت استقبال تمام (لو) بادی در نداکرده بود بخطری که ممکن بود از ناحیهٔ او را تهدید کند متوجه شد گذشته از آنکه وجود کشوری مقتدر در جوار او استقلال (لو) را تهدید مینمود اتباع وی نیز رصد بدست آوردن آبادی و آسایش برمیآمدند کرا مالی (لو) از آن بجوار رفت لذا نقشه ماهرانه ای طرح کرد و هشتاد تن از دوشیزگان ماهروی کشور خود را که در رقص موسیقی سرآمد بود انتخاب نمود بدربار امیر (لو) فرستاده معمولا ماشر قیها هرچه خود دار باشیم در ایران ساقی دلبش و نوش تاب مقامت ندارم امیر (لو) و درباریان وی نیز که از این قاعده مستثنی نبودند از دیدن این حوریان زمینی بعیش و نوش پرداختند و در نتیجه از امر مملکت داری غافل ماندند و ظاهراً که بعهدهٔ آنان محول بود انجام نگشت داد و فریاد کنفوسیوس بجائی نمیرسید پند و نصایح وی در دل زمامداران (لو) کارزیادهٔ عشق این زنان نگرفت بود مذاکره ای ندارد کشور نیستی میرفت

دوران هجران حکیم چینی سرانجام مجبور بجلای وطن گشت و با قلبی شکسته و دیدگانی اشکبار میهن عزیز خود را ترک گفت و سیزده سال تمام در فراق مادر میهن بسر برد و سیزده سال طولانی که در مدت آن کنفوسیوس از کشوری بکشور دیگر میرفت تا ملکه سرزمینی مطابق آرزو و آمال خود یافته و در آن مسکن گزیند در کشورها استقبال شایانی از او بعمل میآمد ولی وی از اینها گریزان بود و از قبول مالیات شهری که برای او تعیین شده بود سر باز زد و بامید آن کشور نوشت که مردان عاقل در برابر خدمتی که انجام داده باشند مزد نمیگیرند -

نتیجهٔ انجام پس از سالیان دراز میهن او را بسوی خود خواند -

فرمانروائی که بر او سلطنت میکرد از جهان رخت بربسته و پسر او بر تخت نشسته بود و مصلحت چنین دید از سرداران خود که همواره جنگی را از کنفوسیوس فراگرفته بود حکیم را بکشور خود دعوت نماید تا بار دیگر سر نوشت

سرنوشت (لو) را بدست گیرد - ولی افسوس که دوران پیری کنفوسیوس فرا رسیده و از نظر فرمانروایان پرمشقت تبعید و دوری از وطن وی را سخت رنجور کرده بود و هنگامیکه (لو) بازگشت دست بفعالیتی نزد و گوشه عزلت گرفت - پنج سال بیشتر از عمرش باقی نمانده بود -

این مدت را صرف شاگرد عقاید و اصول خود نمود و در کتاب (چون چیو کینگ یا (بهار و پاییز) برشته تحریر درآورد - کنفوسیوس درباره این کتاب که یک رشته حقایق تاریخی را بیان داشته گفته بود که میتواند بهترین معرف وی باشد ولی باید دانست که بدترین معرف او است -

عقاید کنفوسیوس

دویست سال پس از مرگ کنفوسیوس یکی از امپراتوران چین تصمیم گرفت عقاید او را که در افکار عموم چینیان ریشه دوانیده بود برانداز د کتابهائیکه او نوشته بود بسوزانید و دانشمندانی را که بتعالیم او ایمان داشتند بکشت ولی در عمل ساختن نقشه خود کامیاب نگشت و جانشین او آنچه را که وی رشته بود پنبه کرد -

امروز دانشمندان و طبقه روشنفکر چین بیشتر بعقاید و اصول وی پای بندند و سخنش غالب ضرب المثل شده است (آنچه بخود نمیپسندی بدیگران مپسند) این ضرب المثل که از سخنان اوست شهرت جهانی دارد - کنفوسیوس اصول حکومت را براساس وضع خانواده قرار داده بود و بگفته همانطور که فرزند یکی از افراد خانه باید از آقای خانه متابعت کند اتباع سلطان باید از زمامدار باید فرمان او را گردن نهند - کنفوسیوس خود را مؤسس مذهب فلسفه یا سیستم حکومتی نمیداند -

وی مردی محافظه کار بود و در صورتیکه فیلسوف معاصر او (لائوتسه) عقاید انقلابی داشت و معتقد بود که باید حکومت را بکلی واژگون ساخت و از نو برانداخته شود ریشه جنگ عقایدی را که اکنون

قریب سی سال است در چین در گرفته باید در اساس این دو عقیده جستجو کرد اهالی شمالی چین که مرکز آن پکینگ است اصول کنفوسیوس را پذیرفته اند و مردم جنوب بعقاید (لائوتسه) معتقدند -

کنفوسیوس برخلاف آنچه تصور میکنیم زیاد پای بند مذهب نبود خلقی بود روشنفکر و فقط بزندگی علاقمند بود اصرار زیادی نداشت که در باره مردان از کجا میآید و کجا میرود هنگامیکه از او خواهش کردند عقیده خود را درباره مرگ بیان دارد گفته بود (ما چیزی درباره زندگی در نیافته ایم چگونه ممکن است چیزی درباره مرگ بدانیم -

در فروردین سال ۱۹۱۴ پارلمان چین پیشنهاد شد که مذهب کنفوسیوس که بیش از دو هزار سال مذهب رسمی چین بوده و پنجسال پیش پس از استعفای امپراتور چین و اعلام حکومت جمهوری در این کشور ملغی گردیده بود دوباره برسمیت درآید و نیز کنفوسیوس خدای چین شناخته شود - البته این پیشنهاد رد شد ولی این خود بخوبی مقامی را که کنفوسیوس در جامعه چین دارا است میرساند

مرگ کنفوسیوس

حکیم چینی در سال ۴۷۸ قبل از میلاد بسیج مرگ را با آغوش باز پذیرفت و در خارج شهر (کیوفو) بر روی تپه ای بخاک سپرده شد (این بود عقاید مختلفه که درباره او بود او کنفوسیوس اظهار شده) آقا حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه در مفاوضات راجع بوی و کنفوسیوس میفرمایند قولش حجت است (ص ۱۱۵ چاپ مصر) سؤالات بوذه و کنفوسیوش چگونه بوده اند - جواب بوده نیز تأسیس دین جدید و کنفوسیوش تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود ولی بکلی اساس آنان برهم خورد و ملل نبوده و کنفوشیه ابداً بر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار ماندند مؤسس این دین شخص نفیس تأسیس و اضافه نکرده ولی من بعد بتدریج اساس اصلی بکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه

Provided by the Afnan Library

بدعت شد تا اگر فحص بعبادات صور و تماثیل گردید مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح کرارات مرات توصیه بوصایای عشره در تورات و اتباع آن فرمودند و تاکید تشبث بآن کردند و از جمله وصایای عشره این است پرستش و تمثالی را پرستش ننماید حال در کنائس بعضی از مسیحیین صور و تماثیل کثیر موجود پس واضح و معلوم شد که دین الله در میان طوائف براساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا اگر بکلی محو و نابود گردد لهذا طلوع جدید شود و آئین جدید تاسیس گردد زیرا اگر تغییر و تبدیل نماید احتیاج تجدید نشود این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پر شکوفه و ثمر بود تا اگر کهنه و قدیم گشت و بکلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت این است که ابدان حقیقت باز از سنخ و وصف همان شجر بخال بی همالی خویش نماید که روز بروز نشو و نما نماید و این باغ الهی کل بود و گسترده و ثمر محمود دهد همچنین ادیان از قدیم الایام از اساس اصلی تغییر نیابد و بکلی از حقیقت دین الله از میان نرود و روح نماند بلکه در هر عصر و جسم بجان گردد و انس الفت گزیده شود مقصود این است که ملت کونفوشیوس و بوذه حال عبادت صور و تماثیل ننماید بکلی از وصایای الهیه غافل گشته اند بلکه بالطبعه موهومه مانند اعتقاد قدماء یونان معتقدند اقانیم اساس پیشین نبوده بلکه اسمای دیگر بوده و فی الحقیقه بر این هیچ چگونه دلیل و برهانی ندارند بلکه اقانیم مسیحیان مثل سر مسیح فرموده بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نموده حال ملاحظه نمائید که در نفس طائفه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع و چه ظلمها و جفاها و در زندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از حرکهای سابق نتهای بابت واقع پس معلوم و واضح گردید که ادیان در هر ایام بکلی تغییر و تبدیل باید پس تجدید گردد.

شعاع ششم حضرت عیسی مسیح

حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه در کتاب مستطاب مفاوضات میفرمایند ص ۱۲ چاپ مصر

حضرت

حضرت مسیح

بعد حضرت مسیح آمد و گفت که من بروح القدس تولد یافتم اگرچه حال در نزد مسیحیان تصدیق این مسئله آسان است ولی آنوقت بسیار مشکل بود و نص انجیل است که در مسیان گفتند آیا این پسر یوسف ناصری نیست که ما او را میشناسیم چگونه میگوید که من از آسمان آمدم یا بدی این شخصی که نظام در انتظار جمیع حقیر بود با وجود این جبروتی قیام فرمود که شریعت هزار و پانصد ساله را منسخ نمود حال اگر اگر کسی دونی تجاوز از آن شریعت نمود در خطر عظیم میافتاد و محو و نابود میشد و از این گذشته در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومیه و احوال بنی اسرائیل بکلی مختل و فاسد شده بود و اسرائیل در کمال ذلت اسارت و خواری افتاده بود یک روز اسیر ایران و کلدان شدند و روزی دیگر محکوم دولت آشوریان روزی جیت و تابع یونان گشتند و روزی دیگر مطیع و ذلیل رومان این شخص خوان یعنی حضرت مسیح تنها خارق العاده شریعت عتیقه موسویه را منسخ فرمود و تربیت اخلاق عمومیه پرداخت و دنیا از برای اسرائیل تاسیس عزت ابدیه فرمود و تعلیماتی منتشر کرد که خصائص بنی اسرائیل نداشت بلکه تاسیس سعادت کلیه از برای هیات اجتماعیه بشریه نمود اول حزبی که بر محو و نابودیش قیام نمودند اسرائیل قوم و قبیله خود مسیح بود و بظاهر او را محو و نابود نمودند و بذلت کبری انداختند حتی تاج خار بر سرش نهادند و حبلا به دادند و این شخص و بقسمیکه بظاهر در نهایت ذلت بود اعلان کرد که این آفتاب اشراق نماید و این نور بتابد و این فیض من احاطه نماید و جمیع امم خاضع شوند و همین طور که گفت شد جمیع ملوک عالم متعاد مستاورا نتوانستند بلکه اعلام جمیع ملوک سرنگون شده علم آن مظلوم با وج اعظم مرتفع گشت آیا این جمیع بقاعده عقل بشر ممکن است لا و الله پس معلوم و واضح گشت که آن شخص بزرگوار مربی حقیقی عالم انسانی و بقوتی الهیه مویده و موفق بود. انتهی.

در کتاب

در کتاب نور حقیقت چنین مسطور است قوله ص ۱۳۲ تا ص ۱۳۳

فصل هفدهم

در مسیحیت یا شریعت عیسی ع

عیسی ع از مادر خود مریم قبل از ازدواج او با یوسف نجار که از نسل داود و از اهل ناصره بود پدید آمد و در بیت لحم متولد شد و مدت دوازده سال در نزد مادر خود زندگانی نمود و در سن سی شروع باظهار امر خود فرمود و بقولی یکسال و نیم و بقراریکه یوحنا حواری آنحضرت ذکر میکند سه سال عمر خود را بغیر گمنامی بود و ایزدم مگر دش در فلسطین و ابلاغ تعلیمات خود گذرانید و چون خود را ابن الله خواند و مسیح موعود بکلیمیان معرفی نمود بر بنی اسرائیل دعویش گران آمد لذا برعلیه حضرتش قیام و او را تسلیم بپلاطس کرد از جانب مملکت روم در فلسطین حکومت میکرد نموده و حاکم مزبور با صرار کلیمیا آنحضرت را مصلوب و مدفون ساخت و بقراریکه در انجیل مذکور است پس از سه روز از میان مردگان برخاسته بآسمان صعود نمود در صورتیکه بموجب آیه وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ که در قرآن مسطور است آنحضرت مصلوب نشد و از سر دار بآسمان عروج نمود و چنین شبیه او بوده که بدار آویخته شده است ـ

عیسی ع عمر خود را بتجرد بسر برد و بیشتر اوقات خود را بتنهائی و در جاهای خلوت و از مردم میگذرانید و از سن دوازده الی سی که هجده سال میشود معلوم نیست در کجا متوقف بوده ولی برخی که پابند بدیانت نیستند و یا منکر نبوت عیسی ع اند میگویند که در این مدت را عیسی ع در هند سر برده و پس از آموختن علوم و حیات براهمه و اخلاقیات فلسفه بوده که در آن تاریخ رواج کامل در هند داشته بفلسطین مراجعت و دعوی نبوت نموده و دلیل آنها شبیه بودن تعلیمات مسیحیت بتعلیمات هندیها

و بودایزم است و دلیل دیگر اینکه در روس اخلاقی محض عیسی ع را که برای آنها معروف و مشهور شده عیناً مانا گتاما یعنی بودا و او لوتز قبلاً گفته اند و مسیح متفکر نبوده است منتهی عقیدهٔ بخدایان تسه گانه هندوها بواسطهٔ موحد بودن کلیمیها و اینکه عیسی خود را کامل کنندهٔ شریعت موسی ع معرفی کرده مبدل بتقسیم واحد بثلثه شده که ابداً مفهوم خارجی ندارد و همین عقیدهٔ مسیحیان نسبت باسلام دارند یعنی میگویند قسمت مهم قرآن از انجیل و تورات اقتباس شده است و دلیل آنها فقط تجانس و تشابه است و این دلیل بسیار سخیف چه توافق اظهارات و نفوذ دلالت بر آن نکند که دومی از اولی اتخاذ و کسب نموده

خلاصه اگر عیسی ع در دورهٔ نبوت خود با وجود یکه بموجب مندرجات انجیل و آیات قرآنی معجزات زیادی از خود ظاهر فرموده و دوازده نفر حواری یا مرید بیشتر پیدا نکرده و نه کسی از آنها یهودای اسخریوطی بود که مبلغی از کلیسیا بطریق رشوه دریافت نموده آنحضرت را بآنها تسلیم کرد و باقی هم در عقیدهٔ خود راسخ و ثابت نبودند زیرا بمحض گرفتاری مسیح همگی فرار کردند و فقط پطرس برای فهمیدن عاقبت محاکمه از دور عقب عیسی ع رفت ولی بکلی تبعیت و همراه بودن خود را با او انکار نمود و ایمان هم از مشایخ و علمای بنی اسرائیل نبودند بلکه از طبقهٔ پست یعنی ماهی گیر و ملاح و باجگیر بودند و نتیجه پیروی خود را از عیسی ع نمیدانستند چنانکه در باب ۱۱ انجیل متی مسطور است که پطرس از آنحضرت سؤال نمود که ما همه چیز خود را ترک کرده و از تو متابعت میکنیم ما را چه خواهد بود و عیسی ع در جواب میفرماید وقت یکه پسر انسان در معاد بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بدوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود ـ

ذکر طول زندگانی حضرت عیسی اختلاف است بعضی عمر آنحضرت را پنجاه و برخی سی و یکسال و نیز اختلاف است

ولی اکثریت با سی و سه است تعلیمات حضرت مسیح عموماً و مبنی بر ضرب المثل است و خود آنحضرت چیزی

در دورهٔ نبوت خود ننوشت و بعقیدهٔ عدهٔ از مسیحیان حواریون هم راجع بشریعت آنحضرت چیزی ننوشتند باین جهت که عالم را تمام و محتوم میدانستند و حتی ادباء و نویسندگان دورهٔ مسیح از قبیل پلینی و سنگا و اویدو اپیکتاتوس و تاکیتس در تألیفات و نوشتجات خود نامی از عیسی ع نبرده و هویش نبرده اند یا از نقطه نظر اینکه آنحضرت معروف بآنها نبوده و یا اساساً دعوی و امرش قابل بحث و درج در تاریخ ندانسته اند و چون هفتاد سال از حکومت شدن مسیح گذشت و بیت المقدس خراب گردید و مسیحیان از رجعت آنحضرت چنانکه در انجیل وعده داده شده مأیوس گشتند بعضی بعقیدهٔ خود تاریخی از دورهٔ زندگانی و شریعت آنحضرت نوشتند تا صد و پنجاه سال بعد از مسیح عیسویان باین فکر افتادند کتابیکه حاوی تعلیمات و سوانح و زندگانی عیسی ع باشد تشکیل دهند لذا همان نوشته هائی که نویسندگان آنها مجهول و غیر معروف بودند جمع آوری نموده و بوهم و قیاس هر قسمت از آن را منسوب بیکی از حواریون نمودند و این تسمیه فقط اساسش بر تصور جمع کنندهٔ آن بود کتاب انجیل که باین ترتیب جمع آوری شد بزبان عبری و یونانی بود ولی بعدها اکثر از میان رفت و انجیلی که امروزه در دست مسیحیان عالم است بود خیالی آن است و مسیحیان دنیا نوشتجاتی از حواریون غیر از یک مرسله از جیمس و چهار مرسله از پولس که او هم بعد از عیسی ع مسیحی شد در دست ندارند.

اغلب مسیحیان عالم عقیدهٔ تمام بر تثلیث ست یعنی خدا را مجموع اب و ابن و روح القدس دانند و عیسی ع را همان ابن دانسته مقام الوهیت داده اند عقیدهٔ تثلیث در نزد فلاسفهٔ الهی امروزه مردود و مخالف عقل است زیرا آنها میگویند وجود واحد بسه تقسیم نشود و سه تشکیل واحد ندهد و بعبارهٔ تثلیث ذات الهی امکان ندارد زیرا وجودیکه در خود تقسیم شود ناقص است و خدا نیز ناقص

نتواند

نتواند بود لذا عقیدهٔ بتثلیث بی اساس و موهوم ست . در مقابل این فلاسفه عقیدهٔ بتثلیث دلیلی قاطع میتوانند ارائه دهند جز آنکه بنگارشات انجیل یعنی ابتدای قسمت منسوب بیوحنا که میگوید ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود متوسل شوند و هر چند این عبارات تولید عقیدهٔ بتثلیث نموده ولی بعضی از علماء تفسیر دیگر بر آن نوشته اند ذکر شرح آن در حدود مندرجات این کتاب خارج ست . برخی گویند اگر بی پدر متولد شدن عیسی ع دلالت بر خدا بودن او کند آنوقت باید آدم ابوالبشر را نیز خدا دانست زیرا او بدون پدر و مادر چنانکه در تورات مسطور است پیدا شده پس خدائی که قادر بخلقت شخصی بدون پدر و مادر باشد میتواند تولید چنین شخصی بدون نطفه نماید . ایشان گویند مسیحیان خلق روح و مریم را از روح القدس حامله شده اند در صورتی که از روی اصول طبیعی باشد از روح ایجاد جسم نشود و تولید ذرات حیاتی نکند تولید وجود حی از آن غیر ممکن است و اگر از معجزات انجیل را لوعیتا و دنیم کراین معجزات را سایر انبیاء نیز آورده اند و اگر گوئیم که بطور یکه عیسویها معتقدند آنحضرت کامل متولد شد میگوئیم که در تحلیل نوطفه طور است که در رحم مادر تکمیل عیسی ع با والدین خود بسر میبرد جسماً و روحاً ترقی میکرد پس کامل نبود و وجودیکه کامل نباشد خدا نتواند بود لذا عیسی ع نیز همان است که حضرت محمد میفرماید انما بشر مثلکم یوحی الی الخ و اینکه آنحضرت در حق خود را ابن الله و در حق پیران ان خود دلیل واضح بر عدم الوهیت اوست و اشاره از ابن الله باین است که انبیاء دارای دو جنبه اند یکی جنبه بشری و در حقیقت این معنی در این شعر شیخ مصلح الدین سعدی آشکار میشود :

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیرت کجا دید
بخندید و بگریست این چه حال است چو در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهانست گهی بر طارم اعلی نشینم
گهی بر پشت این دلم خان است گهی تا پشت پای خود نبینم

نگ

گی بر تارک اعلی نشینیم گی هم پشت پای خود نبینیم خلاصه آنکه عقیده طبقه مذکوره در فوق راجع بانبیا این است که آنها در مقام ذات الهی حال آینه در مقابل خورشید را دارند یعنی همانطور یکه آینه نور آفتاب را کسب بسایه و یا امکان تاریک منعکس میکند انبیا هم احکام و نواهی رب لایزال را تحصیل کرده و بخلق تبلیغ میکنند یعنی واسطه بین خالق و مخلوقند و همچنانکه آینه از خود چیزی جز قابلیت کسب نور ندارد واسطه نداد تعلیمات و آیات انبیا هم از خود آنها نیست بلکه از ذات الهی است و همانطوریکه انسان در سایه و تاریکی خورشید را بوسیله آینه میتواند دید مردم عالم هم اگر بخواهند خدا را ببینند باید در انبیا مشاهده کنند پس هرکه این معنی را درک کند مقصود از بیانات عیسی ع را فهم خواهد کرد چنانکه خود مسیح ع با توجه بذات الهی اشاره بشاگردانش کرده و میگوید همچنانکه مرا در جهان فرستادی من نیز ایشان را در جهان فرستادم و بمحبت ایشان من خود را تقدیس میکنم ایشان نیز در راستی تقدیس کرده شوند و نه برای اینها سوال میکنم بلکه برای آنهایکه بوسیله کلام ایشان بمن ایمان خواهند آورد تا همه یک گردند چنانچه تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز در ما یک باشند پس نتیجه این میشود که در معنی خدا در عیسی ع بود و عیسی ع در خدا و خدا در حواریون مسیح و هرکس که ایمان صحیح بآنحضرت دارد چنانکه حضرت محمد نیز فرمود قلب مومن منزل و ماوای خداست ۱۲

مسیحیان معتقد ظهور نبی بعد از عیسی ع نیستند و منتظر عودت و رجعت خود آنحضرتند و برای کذب بودن دعوی حضرت محمد دلایلی سخت میاورند که من جمله نگارشات باب سیزدهم انجیل برنس میباشد: پس هرگاه کسی بشما گوید اینک مسیح در اینجایا در آنجاست باور نکنید زیرا مسیحیان دروغی بسیار خواهند شد آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد بحدی که اگر ممکن بودی گزیدگان

عم گراه نمودندی لیکن شما حذر باشید اینک از همه امور پیش شما را خبر دادم و در آن روزها بعد از مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز نگیرد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوات افلاک متزلزل خواهد گشت آنگاه پسر انسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها میاید —

مسلمانان گویند هرچند که مندرجات انجیل حاضر از حیث چگونگی تشکیل و تنظیم قابل اعتماد نیست ولی با فرض صحت رجوع باب پنجم از انجیل متی مینامیم و میبینیم در آنجا از قول عیسی ع منقول است که آنحضرت خطاب شاگردانش نموده میفرماید: خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند زیرا که همین طور بر انبیا قبل از شما جفا میرسانیدند و از اینجا میبینیم عیسی ع حواریون را انبیا میخواند و مقام نبوت بدیشان میدهد آنوقت میفهمیم که مقصود از انبیا که در حضرت محمد نبوده است بلکه همان پاپها بوده اند که فجایع و جنایات آنها از قتل و غیره در دفاتر و تواریخ ثبت است و ایشان اند که بر کرسی مسیح نشسته روح مسیحیت را خفه نموده اند و غیره از اینجا تا بعثت حضرت محمد بعد از آن چندین نفر از قبیل سجاح و مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری نموده اند که تمام آنها را مسیحیان انبیا کذبه و اشخاص دانست که منظور مسیح بوده اند والا چنانکه در باب پانزدهم و شانزدهم انجیل یوحنا مرقوم است بطور صراحت وعده بظهور نبی بعد خود فرموده و آن عبارات اینهاست: بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان میاید و من بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید لیکن چون او آید یعنی روح راستی شما را بجمیع راستی هدایت خواهد کرد بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی مرا باز خواهید دید زیرا که نزد پدر میروم این چیزها را بمثلها بشما گفتم لکن ساعتی میاید

که دیگر بمثل شما حرف نمیزنم بلکه از پدر شما آنگاه را خبر خواهم داد و چون او آید جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود اما بر گناه زیرا که بمن ایمان نمیآورند و اما بر عدالت از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید -

چنانکه در فوق ملاحظه شد در جائی عیسی ع میفرماید من نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید و در جای دیگر میفرماید من میروم و میآیم که علی الظاهر متناقض یکدیگرند ولی چون انبیاء را قطرات زلالی دانیم که از یک منبع تراوش میکنند و بحقیقت همان یک آنگاه پرتو نور واحد مشاهیم آنگاه حقایق و معانی مندرجات انجیل بر ما روشن و منکشف میشود و آنگاه بیگرود که بحنان و تقریرات عیسی ع دال بر ظهور نبی بعد است یعنی چنانچه گوئیم حضرت عیسی همان حضرت محمد است و حضرت محمد حضرت موسی است راه خلاف نرفته و سخن گزاف نگفته ایم چنانکه عیسی ع راجع برجعت خود یعنی ظهور نبی بعد میفرماید که در آن زمان خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل شود و آنوقت پسر انسان با قوت و جلال عظیم سوار بر ابر ها میآید در صورتیکه اگر انچه از ظاهر این عبارات مستفاد میشود حقیقتاً واقع گردد یعنی ستارها فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل شود و آفتاب تاریک گردد و آنوقت کره ارضی نخواهد ماند که انحضرت بر آن نازل شود و نوع بشر وجود نخواهد داشت که عیسی ع بر آنها داوری و یا نبوت نماید دگر نشانه ازیها هرگاه رجعت ظاهری در کار باشد ناچار وسائل طبیعی برای آن لازم میآید و میبینیم که ابر جز توده بخار نیست و بخار هم حامل جسم ثقیل و سنگین نتواند گردد که معتقد شویم انحضرت سوار بر ابر شده بکره ارض نزول مینماید و دگر حقیقت عدم ادراک مقصود حقیقی این بیانات بوده که حواریون را بشبهه انکنده و منتظر رجعت ذوری عیسی ع بوده و وقوع حوادث غیر معقول بوده در

آخرت دنیا را ختم پنداشته که راجع با مر عیسی ع چیزی ننوشتند و بعد ها که مسیحیان پیدا شدند وقایع مذبوره حادث نگشت گفتند که مقصود مسیح روح القدس بوده که پس از انحضرت بر شاگردان آشکار گردیده یعنی چون ندیدند حقیقت را وافسانه زدند درصورتیکه خود عیسی ع کرارا فرمود که روح القدس با من است در انصورت احتیاجی بفرستادن آن بعد از خود نداشته و انسان با جواهر مقدس با من است در انصورت احتیاجی بفرستادن آن بعد از خود نداشته و انسان با جواهر ظاهره احساس روح را در محیط نتواند کرد پس چگونه حواریون روح القدس را مشاهده و نزول آن را باور نموده اند -

کتاب عهد جدید که حاوی تمام انجیلها و تاریخ عیسویت است مشتمل از چهار انجیل است که منسوب بمتی و یوحنا و مرقس و لوقا حواریون مسیح میباشند و محاکی از تعلیمات و شرح دوره زندگانی انحضرت است و یک کتاب اعمال رسولان و بیست و یک مراسله و یک رویا که موسوم بمکاشفه یوحنا است و دو نکته هست که راجع بعیسویت باید در نظر داشت اول آنکه مسیح ع بملتی ظاهر شد که حکومت مستقلی از خود نداشته و فاقد علوم و صنایع و منتظر ظهور شخصی بنام مسیح بود ثانی انکه مصلوب شدن و مظلوم بودن انحضرت باعث شد که تعلیمات مسیحیت پیروزیا پیدا کرده و جلب خاطر مردم را در اقطار عالم و ممالک بعید نماید و اینکه کلیسیا با وجود داشتن انتظار علم مخالفت برافراشتند آن بود که ظاهر احادیث و اخبار تورات اکه در ظهور مسیح موعود منتظر بود و واقع شود و ظهور عیسی ع شاهد نگردند زیرا منتظر شخصی بودند که آنان را از رقیت و بیچارگی (ای بندگی) بنی اسرائیل را بریاست المقدس راهنمائی کرده و معبد انجا را بنا نماید و سایر خوارق عادات که شرح آن در تورات مسطور است در ظهور ش واقع شود -

مبشر ظهور مسیح ع یحیی پسر زکریا یکی از کاهنان یهود بود و او الیصابات نام داشت و

رویهین مرحوم در سن کهولت و پیری دارای این پسر شدند و او لباس پیشین بر کرده و با عیال
بری تقدیر مینمود و مردم را بشارت بظهور کسی دیگر داده و اظهار میکرد من شما را باب تعمید میدهم
ولی آنکه بعد خواهد آمد شما را با آتش و روح القدس تعمید خواهد داد و او بواسطه اینکه هیرودیس
پادشاه یهود دیرا از نکاح زن برادر خود و سایر اعمال نکوهیده نهی نموده محبوس و در اثر خواهش
دختر زن هیرودیس بقتل رسید یحیی با عیسی هم قران بوده و هر چند بنا بمندرجات انجیل مبشر بود
امّا چنانکه در باب هفتم انجیل لوقا مرقوم است عیسی هم را نشناخت و بتوسط دو نفر از مریدانش
از آنحضرت سؤال کرد که آیا مسیح موعود او است یا باید منتظر ظهور شخص دیگری بود و امروزه عدهٔ
هستند که یحیی معروف بوده و ایمان بیحیی تعمید دهنده دارند ولی منکر ظهور مسیح اند.

از گفتهای مسیح و اینکه در موقع مصلوب شدنش کلیسیان تاجی از خار بسرش گذارده و بطور
استهزا میگفتند سلام بر تو ای پادشاه یهود و اینکه برای آزمایش جمعی از طرف هیرودیس
نزد آنحضرت آمده میگویند آیا مالیات دادن بقیصر روم مباح است یا نه اینطور مستفاد میشود که
آنحضرت خود را وارث داود و مدعی سلطنت یهود بوده و میخواسته است همانطور که
موسی هم بنی اسرائیل را از تحت رقیت مصریها خلاص نمود او هم آنها را از تحت حکومت و سیطره
خارج سازد و حکومت مستقلی را ایشان تشکیل دهد و نیز مندرجات انجیل حاضر دلالت میکند که
آنحضرت خود را فقط برگزیده و مأمور بنجات ملت بنی اسرائیل میدانست چنانکه در باب پانزدهم
انجیل متی مسطور است که (هنگامیکه عیسی بدیار صور و صیدون میرفت زن کنعانیه از آن حدود
بیرون آمده فریاد کنان وی را گفت خداوندا پسر داود بمن رحم کن زیرا دختر من سخت دیو زده است
لیکن عیسی جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده خواهش نمودند که او را مرخص فرما زیرا در عقب

ور ش میکند او در جواب گفت فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گم شدهٔ خاندان اسرائیل
پس آن زن آمده او را پرستش کرده گفت خداوندا مرا یاری کن در جواب گفت (نان فرزندان
رفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست) و با وجود یکه اکثر انبیاء بنی اسرائیل مبعوث شده
یا از این قوم نبوده اند و این قدر محبوبیت داشته معلوم نیست در اثر چه گناه و تقصیری
حالا در تحت رقیت سایر ملل بوده و با بسارت و پستی زندگانی مینماید.

یحیی و امروزه او را از عمدهٔ شروع شد که معروف و محبوب بوده و منکر الهام یعنی انبیاء و رسل
ولی بخدا معتقد بوده و امروزه عدهٔ بیشماری در ممالک مسیحی منکر عیسی هم هستند و میگویند
عیسی چیزهای برجسته و فوق العادهٔ نگفته و مذاکرات و محاورات او هم خالی بوده است که سایر مشایخ و
بزرگان یهود نگفته اند علاوه بعضی چیزها مسیح گفته است که برخلاف علم و حفظ الصحة میباشد
مثلاً در باب پانزدهم انجیل متی از قول عیسی نقل است که خوردن با دستهای ناشسته و کثیف
انسان را نجس نمیگرداند بلکه آنچیزی که از دهان برآید شخص را نجس میسازد) در صورتیکه کثافت
ناخوشی و کسالت باعث دخول میکروب امراض بدن میشود و چیزی که از دهان برآید مسیح برده فروشی که
مخالف عدالت و انسانیت است شدت عمل بوده و مسیح ابداً آنرا نهی ننموده و دیگر آنکه مسیح
در بعضی موارد اتلاف مال مینموده چنانکه در باب هشتم انجیل متی مسطور است که در موقعیکه عیسی از امین
جرجسیان میرفت دیوهائیکه در بدن دو دیوانه بودند از آنحضرت خواهش کردند اجازه فرماید تا داخل
ابدان گله گرازی که در آن حدود مشغول چرا بودند شوند و عیسی هم امر داد که بهمان نحو عمل کنند و در نتیجه
گرازان همگی از بلندی هدیار جسته هلاک شدند (از این قبیل مذاکرات و ایرادات بسیار از طرف
مسکرین بر شارع وارد میشود که بحث در آنجا جایز نبوده و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد.

مسیحیان

مسیحیان عالم بسته و ست مهم یا سه کلیسا تقسیم میشوند یعنی رومی و یونانی و انگلیسی. کلیسای روم شامل نصف مسیحیون عالم است و آنها پاپ اکبر مرکز و مقرش روم پای تخت ایطالی است. نماینده مسیح و جانشین پطرس یعنی حواری برگزیده عیسی میدانند و تقلیداً از مرکز روحانیت یعنی دربار واتیکان نامیده و ایشان کاتولیک خوانده شده و تمام احادیث اخباری که از قول حواریون منقول است پذیرفته و مراسم و آداب و فرایض دینیشان صعب و خرافاتشان زیاد است. کلیسای یونان مستقل و از هشتاد ملیون تابع دارد و در دوشاخه آنها از اهالی روسیه اند و آنها هم تبعیت از پاپ مینمودند ولی در سنه ۱۰۵۴ میلادی مجزا و مستقل شدند. کلیسای انگلستان شامل تمام اهالی شبه جزیره بریتانیای کبیر است و آنها هم مثل کلیسای یونان مطیع پاپ بودند ولی در سنه ۱۵۳۴ بکل از تحت ریاست پاپ خارج گردیدند. علاوه بر دسته‌های مهم فوق طبقات دیگری که هم آنها نوعی از پرستیرانی است وجود دارند که در فروع و مراسم و آداب مثل سبت سلام با هم اختلاف و مغایرت دارند

در کتاب (بیان اصول و فروع دین مسیحی انجیلی) که در سنه ۱۹۰۳ میلادی طبع رسیده در باره برخی از رسوم و فروع احکام چنین مسطور است (قوله باب ۶ آیه ۴ شخص جبر گردید پسر خدا و اعمال وی چون مسیح پسر خدا خوانده میشود (امثال سلیمان باب ۳۰ آیه ۴ و ایضاً رسالهٔ بغلاطیان باب ۴ آیه ۴ بنابر تصور نمائیم که خدا العیاذ بالله طریق شریعت زن گرفته پسر تولید کرده باشد لیکن این اصطلاح تعلیم سیدهد که از ازل اقنوم دوم در تثلیث اقدس انسان همان هستی اقنوم اول بوده و در قدرت و جلال مساوی است بحدیکه آنچه پدر میباشد پسر همان است و مشهور است که عیسی چون فرزند خدا میباشد از همان ذات خدا میباشد بنابراین شخص الهی است مقدم بر اینکه مسیح پسر ازلی خدا بواسطهٔ یافتن جسد عنصری و جان معقول بقدرت روح القدس در

رحم

حم مریم باکره قرار گرفته زاده و متولد شده انسان گردید ولی بدون گناه (رسالهٔ ۱ پطرس باب ۲ آیه ۲۲ و او هم خدا و هم انسان در دو ذات متباین شخص واحد بوده و تا ابدالآباد میباشد عیسی مسیح فی الحقیقه انسان میباشد اگر سنه و تشنه میشد خسته گشته و میخوابید و بیدار میشد و دیگر ریست عوارض بشری متصف بود و از زمان گناه افتادن حضرت آدم تاکنون انسان بیگناه فقط عیسی مسیح و بس چنین حقیقی که عیسی از برای رفع گناه انسان قربانی گشت و وفات یافت و کفاره نمود (اشعیا باب ۵۳ ایضاً رساله بعبرانیان باب ۹ آیه ۲۲ الی ۲۸) و چون او نه فقط دارای طبیعه انسانی بود بلکه جبلهٔ الهی هم داشته بنابراین شخصیت او بحدی عالی و بدرجهٔ متعالی است که این یکدفعه فداشدنش کفاره کامل و کافی از برای همهٔ خلق جهان میباشد اشعیا نبی بر عموم شفاعت و کفاره‌اش از پیش فرمود بسبب تقصیرهای ما مجروح و بسبب گناهان ما کوفته گردید و تادیب سلامتی ما بروی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم (اشعیا باب ۵۳ آیه ۵) یحیی تعمید دهنده در حق او شهادت میدهد اینک بره خدا که گناه جهان را برمیدارد (یوحنا باب ۱ آیه ۲۹) پولس حواری میفرماید که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد (رسالهٔ ۱ بقرنتیان باب ۱۵ آیه ۳) یوحنای حواری در باره او مینویسد که او هست کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز (رسالهٔ ۱ یوحنا باب ۲ آیه ۲) این مطلب دین مسیحی تعلیم مهم مخصوص و مرکز اصلی میباشد و این دین آن کفاره کامل و سعت را که بجا آورده و بجهت تمامی اهل جهان کافی است اعلام مینماید و هر نوع انسان را دعوت فرموده مدعی میشود که قبول نمایند تا رستگار شوند از برای رفع گناه کفاره و فدا لازم است و ضرورت دارد زیرا که بدون ریختن خون آمرزش نیست (رساله بعبرانیان باب ۹ آیه ۲۲) هیچ کس غیر مسیح قادر نبوده که عذاب گناه انسان را برداشته و مقتضای عدالت خدای عادل قدوس را که عذاب

گناه

گناه و ممات بجا آورد و از این جهت کلام مقدس الهی میفرماید در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسم دیگر زیر آسمان بمردم عطا نشده که بدان باید نجات یابیم (اعمال رسولان باب ۴ آیه ۱۲) و ایضاً مسطور است بنیاد دیگر هیچ کس نمیتواند نهاد جز آنکه نهاده شده یعنی عیسی مسیح (رساله اقرنتیان اول باب ۳ آیه ۱۱) مجمل کردین عیسی مسیح پر ضد واقعه عظیمیست کرانیل ساس بنیاد دا سا دوین مسیح میباشد صورت انسان گرفته کفاره از برای رفع گناه و خطا بجهت است خویش بجا آورد و نجات ابدی از برای آنها خریداری فرمود مدت حیات او در انجهان در هر چیز مثل ما شده و آزموده گشت ولی بدون گناه و بدین امتحان خویش بما نزدیک و مسیح گردید بنابراین چنان رئیس کهنه نیست که همدرد ضعفهای ما نتواند شد که وقت ضرورت موقع حاجت نزد او میرویم رفت و پناه جست و توانا و قادر است که هنگام تجربه شدن ما را یاری و دستگیری فرماید (رساله عبرانیان باب ۴ آیه ۱۵) ایضاً (باب ۲ آیه ۱۷ و ۱۸) پس کلمه حیات بما ظاهر شد و متوسط او میتوانیم با پدر پسر عیسی مسیح شراکت داشته باشیم (رساله اول یوحنا باب ۱ آیه ۱ الی ۳) چون پسر خدا بود دین آخرین بانسان آورد و پیغام حتمی مستقل و مقتدرانه از خدا آورد انکمات مقدسه و ذات الهی دارا داده او بدختم گردید انسان ادراین عصر اخیر حیات بیشتر از آن انکشاف که در مسیح پیدا گشت حاصل نماید و در روز آخر خدا عمر مردم را (که این انکشاف بدیشان رسیده) موافق قبول کردن و رد کردن او ارطوریکه در عیسی مسیح منکشف گشته داوری خواهد فرمود (رساله ۲ تا تیموتاوس باب ۱ آیه ۸) - انتهی ص ۳۳ تا ۳۸ -

و نیز مسطور است باب نهم - کلیسای مسیحی و خدمتگذاران آن - کلیسای واحد مسیحی مجموعی است از کسانیکه بخون عزیز مسیح خریده شده و از او حیات روحانی را یافته اند کلیدی

ظاهری مشتمل است بر آن کسانیکه ایمان خود را بمسیح اقرار نموده اند بانیکه منجی و خداوند شان است و اولاد ایشان نیز جزء کلیسا محسوبند -

معتقدیم که قرار داد الهی چنین ست که کلیسا یعنی جماعت ایمانداران خدمتگذاران داشته باشد که ایشان بمشیشان که در اصل زبان یونانی مشیخ میباشد نامیده شده اند یا اسقف میگشته اند (رساله بتطس باب ۱ آیه ۵ و ۷ و ایضاً اعمال رسولان باب ۲۰ آیه ۱۷ و ۲۸) و چنانکه پولس رسول در نصیحت بمشایخ کلیسای افسس فرموده کرایشان باید چون شبان روحانی گله ایمانداران را رعایت نمایند و این خدمتگذاران روحانی باید از مردمان متدین صحیح و دارای رفتار و حالات انتخاب شوند و بتعلیم راغب و بدیانت کلیسا قادر و آزموده باشند تا شایسته این منصب گردند چنانکه در کلام مقدس مرقوم میباشد (رساله بتطس باب ۱ آیه ۷ الی ۹) و این خدمتگذاران برایمان مومنین وعقیده متدینین حکمرانی ندارند بلکه شادی ایشان زاید در کار بخاطر مسیح خداوند آقا میباشند (رساله اول بقرنتیان باب ۱ آیه ۲۴ ایضاً رساله ۲ بقرنتیان باب ۴ آیه ۵ و نیز در کلام میابیم که خدمتگذاران دیانت کلیسا مسیحی انتخاب شده اند که از برای فیضان تقدس نموده و خدمت نمایند (اعمال رسولان باب ۶) و خادمان هم با اسقفان شامل صاحبمنصبان در کلیسا در سلام پولس در رساله بفیلیپیان و ریف گشته اند (رساله بفلیپیان باب ۱ آیه ۱) و ایشان هستی مردمان عادل و مسیحی و بی عیب و بدون ملامت باشند (رساله اول بتیموتاوس باب ۳ آیه ۱ الی ۱۲) انتهی ص ۳۹ تا ۴۲ -

و نیز مسطور است قوله باب ۱۰ - این مقدس یعنی غسل تعمید و عشاء ربانی این مقدس مشتمل است مراقانونیکه از مسیح مقرر شده که موسط نشانهای ظاهری مسیح و فوائد

Provided by the Afnan Library

عهد تازه در آن آیین بایمانداران نشان داده و محو گشته و منسوخ گردیده میشود براین
مقدمه که در قرارداد مسیح دو آیین مقدس مقرر گردیده که باید در کلیسای مسیحی نگاه داشته شود
که آن غسل تعمید و عشاء ربانی است (متی باب ۲۸ آیه ۱۹ و ایضاً رساله ۱ بقرنتیان باب ۱۱ آیه ۲۳)
غسل تعمید آیین مقدسی است از فرمایش مسیح که در آن شستن باب باسم اب و ابن و روح القدس
تطهیر قلب شخص بتوسط خون مسیح نشان میدهد و هر محمد توفیق میباشد چنانکه ختنه در شریعت موسی
از برای بنی اسرائیل مقرر میبود اشخاصی که مکلف میباشند بتوسط غسل تعمید باب و ابن و روح
القدس که خدای ایشان میباشد و اطاعت و راخو هند نمود نزد جماعت اقرار مینمایند و آن
اقرار جماعتی بشراکت کلیسا پذیرفته میشوند دگر ایام قدیم اطفال ایمانداران با والدین ایشان
در عهدی که خدا با ابرهیم بست داخل میبود و بحق بود پس در عهد جدید که تعمید بجای
آن وضع شده اطفال ایمانداران مدان مستحق اند حق یافتن هر محمد را که غسل تعمید است
دارند پطرس حواری در باب عهد جدید فرموده که وعده از برای شما و فرزندان شماست (اعمال
رسولان باب ۲ آیه ۳۹) و از این جهت اطفال اجزاء کلیسا بوسطه ایمان والدین حق یافتن
تعمید دارند پس مبینیم که (بپتیزم) نام که خداوند دل در انگشود تا سخنان پولس را بشنود و چون
ایمان آورد خود و هم اهل خانه اش تعمید یافتند (اعمال رسولان باب ۱۶ آیه ۱۵) عشاء ربانی
آیین مقدسی است که عیسی در آن شبی که تسلیم شد مقرر فرمود و در این عبادت مقدس ایمانداران نان
نان و مقدسی عصیر انگور را بعلامت بدن شکسته و خون ریخته مسیح موافق فرمان وی گرفته
میخورند و اشخاصیکه با ایمان حقیقی و اطاعت و قعی این علامت قربانی مسیح را پذیرفته اند در بطور
جسمانی بلکه بطور روحانی بتوسط ایمان بهره مند بدن فدائی و خون قربانی او و هر برکات آنها

گشته

شته از برای پرورش روحانی و ترقی در توفیق بهره مند میگردند و این عبادت غذای روحانی
از برای پرورش حیات روحانی میباشد و برای کسانیکه حیات روحانی را تحصیل نموده اند خوردن
عشاء ربانی و بکار بردن این آیین مسیح فائده نخواهد بخشید بلکه از برای آنها باعث ضرر میباشد
(رساله ۱ بقرنتیان باب ۱۱ آیه ۲۳ الی ۲۹) در عهد تازه عشاء ربانی بجای عید فصح بنی
اسرائیل نهاده شده و در این خدمت مقدس اشخاصیکه بطور شایسته حصه دارند شراکت بخداوند دارند
و بتوسط ایمان برکات روحانی را از موت مسیح یعنی قربانی از برای گناه ایشان بخود نسبت میدهند
و آنها نیز بتوسط یافتن حصه در همان عیش روحانی با یکدیگر شراکت دارند (رساله ۱ بقرنتیان
باب ۱۰ آیه ۱۶ و ۱۷) کلام خدا با تعلیم میدهد که تا آنکه شخص عشاء ربانی را بطور لایق و شایسته
نخورد و بیاید اول خود را امتحان نماید و بعد آیا دشمنی دارد که بدن خداوند را تمیز و هضم کردن او
برای کفاره گناهانش شکسته و خونش ریخته شده است یا چنان دانش ندارد و نیز ملاحظه کند
که آیا ایمان دارد که بطور روحانی از او پرورش یابد و برکات آن قربانی گرانبها را نخود نسبت
دهد یا نه زیرا هر که بطور ناشایسته بخورد و بیاشامد فتوای خود را خورده و نوشیده است (رساله ۱
بقرنتیان باب ۱۱ آیه ۲۸ و ۲۹) و این عشاء ربانی را در کلیسا تا زمان بازگشت دوم مسیح
میبایست نگاه دارند پس در این آیین مقدس وی ملاحظه منظور است یعنی ملاحظه ماضی که موت مسیح
و دیگری برای استقبال که رجعت و ظهور آینده او بوده باشد (رساله ۱ بقرنتیان باب ۱۱ آیه ۲۶)

باب یازدهم

بقاء روح و قیامت بدن

چنین معتقدیم که روح انسان هیچ زنده و باقی خواهد بود و مرگ بدن کار را بانجام نمیرساند چنانکه

در کلام

چنانکه در کلام تعلیم میدهیم که در حین موت خاک بزمین برگردد چنانکه بود و روح نزد خدا که آنرا بخشیده بود رجوع نماید کتاب جامعه باب ۱۲ آیه ۷ و نیز بتعلیم میدهد که عقوبت شریران و برکات عادلان هر دو ابدی است (متی باب ۲۵ آیه ۴۶) کرا از این مضمون بجا، روح انسان معلوم میگردد و مقدم که بدن انسان مردگان قیام خواهند نمود که در این خصوص مسیح بتوسط بر خاستن خویش از مردگان در روز سیم موافق پیشگوئی انبیا و مکرر ش نمونه و دلیل داده است این مطلب بحمد عتیق تعلیم داده شده دانیال نبی فرموده بسیاری از آنانیکه در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد اما اینان بجهت حیات ابدی و آنان بجهت خجالت و حقارت جاودانی (کتاب دانیال باب ۱۲ آیه ۲) و مسیح فرمود که ساعتی میاید که در آن جمیع کسانیکه در قبور میباشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد بجهت قیامت داوری (یوحنا باب ۵ آیه ۲۸ و ۲۹) با وجود یکه در یک معنی بدنیکه از قبر قیام خواهد نمود همان بدنی است که در خاک زمین خوابیده بود ولی تعلیم میدهیم که یک تغییر عجیبی و تبدیل عظیمی پیدا خواهد کرد زیرا آنچه میروید از تخم کاشته شده بسیار فرق دارد از آنکه بتدا پاشیده شد (رساله اول بقرنتیان باب ۱۵ آیه ۳۷ و ۳۸) و نیز در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند (متی باب ۲۲ آیه ۳۰)

در خصوص قیامت یا مذاران کلام ما را تعلیم میدهد که با وجود یکه در فساد کاشته میشود در فنا می برمیخیزد در ذلت کاشته میگردد و در جلال برمیخیزد و در ضعف کاشته میشود و در قوت برمیخیزد جسم نفسانی کاشته شده روحانی برمیخیزد (رساله اول بقرنتیان باب ۱۵ آیه ۴۲ الی ۴۴) پیدا نیم که خدا بدن جدید ما را تبدیل خواهد نمود تا بصورت جسد مجیدا و مصور شود (رساله فلیپیان باب ۳ آیه ۲۱)

باب

باب دوازدهم

داوری اخیر و مکافات و نا بکاپین

خدا روزی را مقرر فرموده که در آن روز ربع مسکون را بتوسط عیسی مسیح داوری خواهد فرمود زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمیکند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است و لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد بحسب آنچه کرده باشد چه نیک و چه بد (اعمال رسولان باب ۱۷ آیه ۳۱ ایضاً یوحنا باب ۵ آیه ۲۱ و ۲۲ ایضاً رساله ۲ پطرس باب ۳ آیه ۱۰) داین داوری همچنانکه با عمال میرسد با فکار و اقوال هم میرسد زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد (متی باب ۱۲ آیه ۳۷) و از سخنهای تبر تو حکم خواهد شد زیرا که خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد بحاکمه خواهد آورد (کتاب جامعه باب ۱۲ آیه ۱۴) آنانیکه خداوند خود را پیروی نمودند و او را بوفاداری خدمت کرده اند بانعامات اجر فراوان خواهند یافت زیرا که در آن وقت عادلان بحیات ابدی داخل گشته کمال سعادت و خوشی و استراحت از حضور خداوند خود میابند ولی شریران که خدا را نمیشناسند و انجیل خداوند عیسی مسیح را اطاعت نمینمایند از حضور خداوند و جلال قوت او عذاب ابدی خواهند یافت (رساله ۲ به تسالونیکیان باب ۱ آیه ۸ و ۹) یقین بودن این داوری آینده باید ما را از گناه منع کند و یاد آن داوری عادل باید خدا ترسان را در حین ظلم و جفا تسلی و دل آسائی عظیم بخشد امروز نا معلوم است تا انگه بی اعتنائی و بی فکری نخیزیم بلکه همیشه مهیا باشیم که خداوند خود را وقتیکه ما را بحضور ش حاضر سازد در مکافات شریم

معتقدیم برانیکه حالت ابدی ما در آخرت متعلق و وابسته است باستعمال این حیات عاریه و
اختیاریکه میکنیم نسبت بمسیح و بنجاتیکه بجا آوریم لهذا باید این عمر را غنیمت بدانیم و بدقت
کار بریم از آن رو که این عمر و این فرصتی است که باعطا شده تا در آن برکات ابدی خود را
مسلم داریم و یقین کنیم و همیشه اعتماد و با فروتنی بخداوند داشته و بی اضطراب انتظار کشیم زمانی
که پیش مسند مسیح برما خواهیم ایستاد - انتهی - ص ۴۳ تا ۷۳ -

و نیز مسطور است ص ۲۴ تا ۲۷ توبه یحیی تعمید دهنده در بیابان وعظ مینمود
و میفرمود توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (متی باب ۳ آیه ۲) و چون یحیی
بزندان انداخته شد عیسی مسیح بجلیل آمده بشارت ملکوت خدا موعظه کرده گفت وقت تمام شد
و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و بانجیل ایمان بیاورید (مرقس باب ۱ آیه ۱۵)
توبه نه فقط افسوس برای گناه از جهت ترس از عذاب آن یا از ملاحظه نتیجه بدی که از آن
حاصل میشود بلکه سوگواری و غمناکی است از جهت گناه و عداوت و کینه داشتن آن است
از آنجهت که گناه در خود قبیح است و آن چیزی است که نباید واقع شود و خلاف و نا
اطاعتی شریر نسبت بشریعت قدوس و عادل خداست و ضدیت و میل و رفتار است بالنسبه بذات
و اراده قدوس خدا پس با نیکگیری شریر بضد خدای تعالی میباشد توبه بازگشت از گناه بسوی خدا است
با عزم دل و مصمم خاطر که شریعت خدا را اطاعت نماید توبه بتنهائی کافی نیست که بحرد آن خدا گناه
کاران را بیامرزد و برفق شرع موسی گناه کار تائب را برای رفع گناه خود میبایست قربانی جرم
بیاورد (عزرا و بیان باب ۱۰ آیه ۱۹) و همچنین در عهد جدید توبه کننده باید بآن قربانی کامل مسیح از
جهت آمرزش و طاهر شدنش پناه ببرد (یوحنا باب ۱ آیه ۲۹ ایضاً رساله ۱ پطرس باب ۱
آیه ۱۹

آیه ۱۰ الخ مسیح فرمود پس بکنید و بانجیل ایمان بیاورید پس توبه حقیقی مسیحی چهار رکن دارد اول شعور به گناه
دوم ترک نمودن گناه سوم نظر کردن بکفاره مسیح بجهت آمرزش و طهارت چهارم عزم کردن
دل که باقی عمر خود را باطاعت بخداوند مسیح صرف نماید و خدا همیشه مهیا و مایل است که
اشخاصی که بدینطور توبه نمایند قبول فرماید زیرا که مرقوم است خدا نمیخواهد کسی هلاک گردد بلکه همگی
بتوبه گرایند (نامه ۲ پطرس نا باب ۳ آیه ۹) و نیز مسطور است ص ۹۱ تا ۱۰۱ -

باب هشتم — دعا و شکر

دعا کردن در دین تکلیف عمده است و نیز یکی از عزیزترین حقوق مسیحیان است چون طفلی
نزد پدر خود میرود و خواهشهای خود را عرضه میدارد و همچنین شخص بوسطه مسیح میتواند بفروتنی بخدای
خود تقرب جوید و خواهشهای دل خود را در خدمت و معروض دارد دینداری قلبی آنحالت ضمیر است
که از دانش صحیح درباره ذات و صفات خدا و نسبت او تعالی با کرم خالق و پروردگار و نجات دهنده
ما حاصل میشود و دعا ابراز احساسات و خواهشهای ضمیر است که از آن حالت ضمیر زایش پیدا میشود
میکنیم و همگی قدوسیت خدا را بنظر میآوریم او را تعظیم و تمجید مینمائیم در آن هنگام که احسان او را
می بینیم شکرگذاری میکنیم زمانیکه گناه خود را بنظر میآوریم بطور خضوع و خشوع بگناهان خود اعتراف
مینمائیم و آمرزش میطلبیم و نظر باحتیاجات خود و دیگران ما بحتاج خود دانسته یاز از او استمداد میکنیم
و گرهها دعا مناسب است شرط عمده دعای مقبول وچیزهست ۱- اینکه باسم عیسی مسیح
بشود (یوحنا باب ۱۶ آیه ۲۳ و ۲۴) که دوری و بعد یکه میان خدا و انسان از گناهش عارض گشته
بوسطه خون مسیح چاره پذیر و الیام باید کرا از اینجهت گرنه کار بحضور خدا بار تو اذیافت دعا کرد فقط باسم
مسیح این است که بر لیاقت خود شخص متکی نباشد بلکه بلیاقت مسیح متکی باشد و این خیال و پندار که

از خدا حق طلب کردن و شنیده شد باید دوکرده شود ولی استحقاق خویش را اقرار کند و فقط بحق مسیح نزد او میرود و بحضور او تقرب میجوید و دعا کردن باسم مسیح معنای عمیقتر از این دارد نام مسیح شخص او را معین مینماید و سوال باسم او چنان سوال کردنیست که مؤمن در زندگی و حیات و محبت و مقاصد خود با مسیح بستگی و پیوستگی داشته باشد مانند شخصیکه حیات را از او حاصل نموده و دارایی است مینماید و برای او حیات خویش را سپر میبرد ۲ - اینکه دعا باید با بیان شود آنچه در عبادت سوال میکنید یقین مدانید که آنرا یافته اید و بشما عطا خواهد شد لیکن با بیان سوال مکنید هرگز شک نکنید زیرا که شک کننده مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم میشود زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت (مرقس باب ۱۱ آیه ۲۴ ایضاً یعقوب باب ۱ آیه ۶ و ۷) و بجهت اینکه تا بحال اعتقاد داشته ایم در سوالات خود باید تفتیش کنیم و بدانیم که اراده خدا چیست اعتقاد کردن عمل روحیست که بکلام خدا و روح القدس تسلیم شده و تفویض گشته است و فیض از کلام مقدس بعضی اوصاف لازمه را برای دعای مقبول اخذ مینمایم ۱ - آنکه رفتار عادلانه نموده باشد زیرا هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند دعای او هم مکروه میشود (امثال سلیمان باب ۲۸ آیه ۹) ۲ - آنکه باید رضا دهیم که دیگران را هم عفو نمائیم چنانکه مرقوم است وقتیکه بدعا ایستید هرگاه کسی شما خطا کرده باشد او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است خطایای شما را معاف کند و اگر هرگاه شما نبخشید پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید (مرقس باب ۱۱ آیه ۲۵ و ۲۶) ۳ - دعای صحیح باید همیشه بر این شرط مبتنی باشد یعنی اگر اراده خدا چنین باشد و این شرط هم عاقلانه است از آنرو که خدا بهتر از ما میداند که آنچه طلبیدیم از برای ما خیر است یا شر و هم از تعلیم کلام است و خود مسیح نیز از برای ما نمونه و سرمشق ما باشد زیرا که در باغ جتسیمانی دعا نمود و با این شرط متعلق گردانید نه بخواهش من بلکه بارادهٔ تو (لوقا باب ۲۲

۱ - سه اقامت مسیح را در ۳ نماز شکسته کردند و لعنه شهید کردند.

آیه ۴۲) ۴ - فروتنی در تقرب جستن باخدا در دعا همیشه لازم است زیرا خدا متکبران را مخالفت میکند اما فروتنان را فیض میبخشد (رساله یعقوب باب ۴ آیه ۶ و ایضاً لوقا باب ۱۸ آیه ۱۱ الی ۱۴) مسیحیان در وضع دعا کردن با الفاظ مخصوصه و کلمات خاصه مقید نیستند بلکه آزادی دارند خداوند با شاگردان خود دعای مختصری تعلیم داده که در انجیل متی باب ۶ از آیه ۹ الی ۱۳ مرقوم میباشد و آن از برای هدایت راهنما و سرمشق است خدا را در مقام اول قرار میدهد بعد ملکوت او را و اراده او را از حقیاجات و سوالات پیش گرفته سبقت دارد کلام خدا را تعلیم میدهد که با صلوة و دعا با شکرگذاری و ثنا سوالات خود را بحضور او عرض نمائیم (رساله بفیلپیان باب ۴ آیه ۶) تواضع خاطر جمع بود که پدر محبت آسمانی ما آنچه بجهت فرزندانش نیکوتر است عطا خواهد فرمود و تفویض کلام خدا را میاموزد که چگونه دعا کنیم و چه چیز را دعا استدعا نمائیم و روح القدس در دعا روح عیسی را هدایت و معاونت میفرماید کتاب مزامیر در وضع دعا بسیار مرد کار و آموزگار است مثلاً اگر کسی بجهت گناهش مغموم و دل شکسته باشد مزمور پنجاه و یکم کلماتی مناسب با و میاموزد که توبه خود را عرض داشته برای آمرزش التماس نماید و هرگاه دل شخصی از جهت برکت و رحمت الهی مملو از امتنان است مزمور صد و سیم را در دعای خود ذکر نماید ـــ

دعا کنندهٔ لازم نیست که حتماً الفاظ مخصوص معین را روز بروز ذکر نماید لیکن اگر شخصی محتاج باشد بکلمات ممتحنه معینه و حقیاج خود را احساس کند از خود نتواند کلمات را ابداع نماید و ادا کند در اینصورت ضرر ندارد که کلمات معینه را استعمال کند که در دعا حداً گردد و در کلام مقدس مجبوریت نیست که در شبانه روز چند مرتبه دعا کنیم ولی چونکه در کتب المقدس هر صبح و شام بامر الهی قربانی میآوردند و میگذرانیدند لهذا مناسب است که در هر صبح و عصر بخدا تقرب جسته برای دعا نزد او

Provided by the Afnan Library

خم شویم در صبح توفیق هدایت برکت الهی را طلبیم که بما و دیگران در آن روز عطا شود و در عصر بگناهان و تقصیرات خود بفروتنی اقرار کنیم و ممنونیت از رحمت شامل او رسانیت بخود و غیره تا یم و در هر وقت بتیسر فرصت کار خداوند را در جهان طلب نمائیم از کلام خدا تعلیم میابیم که میباید همیشه دعا کرد فهمین میفرماید همیشه دعا کنید (لوقا باب ۱۸ آیه ۱ و ایضاً رساله ۱ پولس بتسالونیکیان باب ۵ آیه ۱۷) یعنی در قلب خود دائماً حضور خدا را احساس نموده روح دعا در ضمیر ما باشد تا هر وقت که یاد حق میکنیم احساسات باطنی خویش را یا بکلمات مکوره یا بخواهشهای قلبی که او تعالی بآنها عالم و عارف است معروض داریم ـ ✠ ـ

روزه ـ در شریعت موسی بنی اسرائیل مأمور بودند که در سال فقط یکروز یعنی روز بزرگ کفاره جانهای خود را ذلیل سازند باین معنی که روزه بدارند ولی در انجیل چنین امری نمیابیم که روزه بداریم و فقیکه بعضی مسیح ایراد کرده عرض کردند که شاگردان شما روزه نمیدارند مسیح جواب فرمود که در حالت حالیه ایشان روزه مناسب نیست لیکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود (اشاره بعبیت خود او میباشد) در آن هنگام روزه خواهند داشت (متی باب ۹ آیه ۱۵) و در جای دیگر در خصوص روزه داشتن دستور العمل میدهد یعنی نه مثل فریسیان که بواسطه روزه داشتن از مردم تعظیم و تکریم میجستند بلکه باید در حقیقت نهانی از برای خدا بتند (متی باب ۶ آیه ۱۶ الی ۱۸) ازاین تعلیم خداوند میفهمیم که روزه امر مجبوری نیست بلکه اختیاری است ولی در زمان غم و زحمت مخصوصاً وقتیکه از جهت گناه خودمان یا بسبب سرد شدن دل مؤمنین در ایمان حزن و اندوه مستولی میشود در آنوقت روزه داشتن بسیار مناسب بجاست (دانیال باب ۹ آیه ۳ الی ۵) روزه ذات جسمانی را مغلوب میسازد و برتری و تفوق ذات روحانی را مشهود میکند و سیله راهی است برای فروتنی در حضور خدا و بهبت

و بجهت فاکردن و تفکر در کلام سیار مفید است و عهد جدید میابیم که مسیحیان در زمان حواریان و هم خود پولس حواری (اعمال رسولان باب ۱۳ آیه ۲ و ۳ و ایضاً باب ۱۴ آیه ۲۳ و ایضاً رساله ۲ بقرنتیان باب ۶ آیه ۵) و مرتبان نامدار در تقوی و خدمت خداوند از آن زمان بعد بعضی اوقات با روزه میدداشتند و چون روزه بجهت معاونت و تقرب بخدمت خدا گاهداشته شود نه از برای ثواب تعظیم خلق در حضوت جایز و فائده مند میشود بدن بنده روح است و تکلیف شخص مسیحی است که بوساطت پاکیزگی رفتار و خود داری و استقامت و ریاضت بدن را در تحت سلطنت و بندگی خود در آورد بجهت تحصیل مرتبه روحانی اعلی پولس حواری ما را در این مطلب تعلیم میدهد هرکه ورزش کند در هر چیز پرهیزگار میشود پس میفرماید که تن خود را زبون میسازم و آنرا در بندگی میدارم (رساله ۱ بقرنتیان باب ۹ آیه ۲۵ و ۲۷) ـ ✠ ـ و نیز مسطور است ص ۱۰۵ تا ۱۱۲ ـ

روز مقدس مسیحی ـ از اینرو که از برای استراحت و عبادت نامی معین شود خدا خوش آمد که از ابتدای بنی نوع بشر روز مخصوصی معین کند و قیکه خدا خلقت جهان را باتمام رسانید روز هفتم آرام گرفت و مرقوم است که روز هفتم را مبارک خواند و از آن تقدیس نمود (پیدایش باب ۲ آیه ۳) و در احکام عشره که بانگشت قدرت در لوح سنگی نوشته شد حکم چهارم در خصوص روز سبت یعنی روز استراحت میباشد (خروج باب ۲۰ آیه ۸ الی ۱۱) که بدقت تمام شدن کار خلقت یادآوری شود تا اگر انسان نسبت خود را بخدا که خالق او است خاطرنشان کند و این بسیار دوست داشتنی را همیشه منظور دارد زیرا که خدا است که ما را آفریده و ما قوم او هستیم ـ ✠ ـ

آن حکم چهارم امر میکند که یک روز در هفت یعنی هفت یک وقت را روز مقدس باشد ایام حواریان و ما قبول و امضای ایشان روز مقدس را روز هفتم هفته و دو روز اول هفته که یکشنبه باشد مبدل گردید

گرد[ید] و یادگاری [از] [ب]ه حاضرین [بد]هند [و] [ب]ه [ه]مگان بروند [و] عهدهٔ مقرر[ش] (متی باب ۲۸ آیه ۲۱ ایضاً باب ۱۶ آیه ۲۳) هنگامیکه کفاره را که نجات بآن معلق است بانجام رسانید روز اول هفته تقدس گردید و بتوسط این واقعه عظیمه حقیقت کلام خود را ثابت گردانید و بنا بحکم ازلی امید و اعتماد ما بخدا و محرز خدا برایکه قربانی بزرگ را قبول نموده است میباشد و این قیام مسیح نکته مخصوص در تعلیم حواریان میباشد (اعمال رسولان باب ۳ آیه ۱۵) و ایضاً (باب ۴ آیه ۳۳) و خداوند تبدیل روز مقدس را [ب]ه [ا]ظهار شدش مخواهیان مقرر داشت (یوحنا باب ۲۰ آیه ۱۹ و ۲۶) و همچنین حواریان آنروز را اول هفته نگاه میداشتند (اعمال رسولان باب ۲۰ آیه ۷ ایضاً رساله ۱ بقرنتیان باب ۱۶ آیه ۲) و در کلیسای مسیحی از آنوقت تاکنون نگاه داشته شده است ؛

معنی بست در لغت راحت است و حکم چهارم اینطور خوانده میشود که روز راحت را یاد کن تا آنرا تقدیس نمائی پس در خود این حکم دو کلیه میابیم که ما را در نگاهداری دو پاس آن روز بطور شایسته و صحیح هدایت مینماید یعنی در راحت و تقدیس و راحت میباشد از آنرو باید حتی المقدور از اشغال شغلی رسمی چشم پوشیم و دست بکشیم تا آنکه آن راحتی را از رنج و تعبی که طبیعت انسان از آن متنفر میکند متمتع بریم و لفظ دیگر تقدیس است و باید آنروز را تقدیس نمائیم - بنابراین این روز مقدس مسیحی نه آنست که از برای تفرج و خوشحالی و نموی بوده باشد بلکه از برای امور مقدسه و معنی لفظ مقدس آنست که از کار های عمومی اجتناب نموده مخصوص بخدا گردد پس در روز راحت مقدس ما آنست که در آن باید از برای تفکر در امور خدا و ابدیت و تکلیف و امکان فرصت باشیم ؛

مقدس مسیحی که روز خداوند خوانده شد (مکاشفه یوحنا باب ۱ آیه ۱۰) و یادگاری قیام مسیح و فدیه او بر مرگ و قبر میباشد در میان مسیح و شاگردان او پیدا گردد و در کلام مقدس از برای نگاهدارندگان روز مقدس برکات نیکو و عده شده است و قسمیکه از روز مقدس هفت روز را یا آنرا بکار رسمی عمومی صرف نمیکنند محال است که در دین شکوه و روحانی حاصل گردد ؛

باب پانزدهم

نکاح و طلاق : نکاح قرارداد الهی است که خدا در زمان بیگناهی آدم در باغ عدن قرار داده فرمود خوب نیست که آدم تنها باشد پس برایش معاونی موافق دی میسازم (پیدایش باب ۲ آیه ۱۸) لهذا یکی از زنده های آدم را گرفته زنی بنا کرد و حوای اینطور آفریده شده را نزد آدم آورد که از برای او معاونی و مصاحبی شود مقصود از نکاح اینست که میان مرد و زن مصاحبت شود بجهت کمک طرفین و از برای ابقای نوع انسان و از برای حفظ از اتحادات در گناهان بی عصمتی و لهذا نکاح بحرمه محترم باشد و بستر ش غیر نجس (عبرانیان باب ۱۳ آیه ۴) مسیح بعضی نسبتهای جائزهٔ نکاح کردن را ذکر فرمود (متی باب ۱۹ آیه ۱ الی ۱۲) و پولس حواری نا تعلیم میدهد که در زمانهای اذیت و جنا بلکه مصلحت شود که در اینصورت نکاح نکنند (رساله ۱ بقرنتیان باب ۷ آیه ۲۶) نکاح باید میان یک مرد و یک زن باشد و از برای مدت عمر طرفین یعنی تا وقتیکه هر دو آنها زنده باشند همین یکبار رشته و بس و اگر یکی از آنها بمیرد و آن باقی مانده ماذون است که بار دیگر نکاح کند (رساله ۱ بقرنتیان باب ۷ آیه ۳۹) و قسمیکه خدا آدم را خلق فرمود از برای او فقط یک زن آفرید و مقرر شد عطا فرمود که از او مادر کل بنی نوع شود خداوند ما این مسئله را یادآوری نموده میفرماید که از این جهت مرد پدر و مادر خود را ترک کرده

Provided by the Afnan Library

بزن خویش هر بوند و دیگری زن خواهد شد (متی باب ۵ آیه ۵) طلاق جایز است فقط
از برای دو سبب یکی زنا کاریت در هیضوت آن یک که گناه نکرده و عقد خود را نگاه داشته
حق طلاق گرفتن دارد و سبب شرعی دیگر از برای طلاق این است که چون یکی دیگری را طرد نماید
از جهت اینکه مسیحی گردیده و چنین موقع آن ایماندار آزاد است چنانکه پولس حواری با تسلیم
میدهد که برای زن بی ایماندار در هیضوت تعدیت (متی باب ۵ آیه ۳۲ ایضاً رساله ۱
بقرنتیان باب ۷ آیه ۱۵) منبت شوهر باید نشو در عقد نکاح محترمترین و مقدس ترین نسبتهاست
که میان نوع انسان شناخته میشود بنابراین دیدار کسی تغافل و استخفاف محض برای
شهوت جسمانی اقدام نکند بلکه با احترام و هشیاری و عفت و خداترسی و تفکر بکند نکاح ما ایمانداران
باید با ایمانداران بر خداوند شود (رساله ۱ بقرنتیان باب ۷ آیه ۳۹) -

در کلام مقدس منبت نکاح سرافرازی یافته که تشبیه شده به آن اتحاد پیوسته روحانی
که میان مسیح و اهل او میباشد و لهذا بدینطور تعلیم میدهیم که ای شوهران زنان خود را محبت
نمائید چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد همچنین طور باید شوهران
زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند (رساله با افسیان باب ۵ آیه ۲۵ و ۲۸) و نیز
ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه در خداوند مناسب است هر یک از شما نیز
زن خود را مثل نفس خود محبت نماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود (رساله بکولسیان باب ۳
آیه ۱۸ ایضاً رساله با افسیان باب ۵ آیه ۳۳) نکاح بعد مسیحی با محبت و مصاحبت طرفین
در صدمت مسیحی نزدیکترین حالت آسمانی است که بر زمین با انسان عطا میشود -

باید واذ دهم - مهیا بودن از برای محبت مسیح

در کلام

کلام مقدس تعلیم صریح در این باب هست که عیسی مسیح در ابرهای آسمان دوباره ظهور خواهد فرمود
آنکه اهل خود را نشناخته و خود بپذیرد (متی باب ۲۵ آیه ۱۲ ایضاً رساله ۱ تسالونیکیان باب ۴
آیه ۱۵ الی ۱۷) و صور خداوند میشود و مردگانیکه در ایمان مسیح وفات یافته اند از قبرها که
خود قیام نموده و ایمانداران زنده و طرفه العینی مبدل گشته بدن فانی آنها به بدنهای بی پوشیده
شده در ابر با ربوده خواهند شد تا خداوند را در هوا استقبال نمایند و بدینطور همیشه با خداوند خواهند
بود (رساله ۱ قرنتیان باب ۱۵ آیه ۵۱ و ۵۲) و نیز از کلام تعلیم میابیم که عیسی خداوند از آسمان
با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانیکه خدا را
نمیشناسند و بانجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمیکنند (رساله ۲ تسالونیکیان باب ۱ آیه ۸
و یهوه کل بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود و در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد (زکریا
باب ۱۴ آیه ۹) کلام مقدس ما را تعلیم میدهد که کسی نمیداند که در چه وقت رجعت خواهد فرمود مثل
آن دزد در شبانگاهان خواهد بود و آنی و فتی که واقع شود مثل برق در آسمان آشکار خواهد بود
خواهد بود و ایمانان بطوریکه در زمان نوح قبل از آنکه طوفان آمده آنها را هلاک کرد در بی اعتنائی
بخوشی کاری و شادمانی و بیوی سرگرم خواهند بود (انجیل متی باب ۲۴ آیه ۳۶ الی ۴۱ و ۴۲ و ۴۳
ایام آخر مستهزیان با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده خواهند گفت
کجاست وعده آمدن او (رساله ۲ پطرس باب ۳ آیه ۳ و ۴) و انکس که ایمان دارد باید همیشه هشیار
و بیدار بوده (متی باب ۲۵ آیه ۱۳) از برای آن واقعه عظیم هولناک گزارش آنچنان پرجلال
میباشد زیرا که وطن ایمانداران آسمان است گزارش نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند ما انتظار
میکشیم که کالبد ذلت ما را تبدیل نماید تا صورت جسد مجید او صورت گیرد (رساله بفیلپیان باب ۳

آیه ۱۰ تا آخر طور ریسته آن جب چشم باید از شاگردان تقوی مسیح شده هم است بگیرند و حضرت شخصی را مسیح باید امر نموده مشغول و زیست تا هم فرمایش مسیح شاگردان نیست که تجارت کنید تا بیائم (لوقا باب ۱۹ آیه ۱۳) یعنی تا آنکه بیائم مشغول باشید حضرت اطاعت بشوم خصوصاً از نظر اعمالیکه باعث تجلت شود چنانچه ناگهان ظهور فرماید جنانچه باید بیائم زیرا که خیلی خدا آگاه برای همه مردم نجات بخش است ظاهر شده ما را تأدیب میکند که بیدینی و شهوات دنیوی را ترک کرده باخرد و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده ما عیسی مسیح را انتظار بکشیم که خود را بجهت ما فدا ساخت تا ما را از هر گناه رستگی بدهد و امتی برای خود طاهر سازد که غیرت اعمال نیکو باشد (تیطس باب ۲ آیه ۱۱ الی ۱۴)

﴿دعای مسیح﴾

و در مسطورات ص ۱۱۸ تا ۱۲۱

خطاب مسیح فرمود شما بدینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد ملکوت تو بیاید اراده تو چنانکه در آسمان بر زمین هم کرده شود نان کفاف ما را امروز ما را بده و قرضهای ما را بخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را میبخشیم ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا ملکوت ﴿اعتقاد نامه﴾ و قوت و جلال از آن تا ابد الآباد آمین (یعنی چنین باد)

که جماعت نامه حواریان مشهور گشته: من ایمان دارم بخدای پدر قادر مطلق خالق آسمان و زمین و بر پسر یگانه او خداوند ما عیسی مسیح که بروح القدس حمل قرار گرفت از مریم باکره متولد شد در حکومت پنطیوس پیلاطس الم کشید مصلوب شد و بمرد مدفون گردید بعالم ارواح نزول کرد در روز سیم از مردگان برخاست صعود نمود بدست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید من ایمان دارم بروح القدس کلیسای جامع شرکت مقدسین آمرزش گناهان و قیامت ابدان بحیات ابدی آمین

﴿باب سیم تثلیث و تجسد﴾

و در مسطورات اساس تثلیث مخصص

در این مطلب گمان نکرد که مسیحیان از خط توحید خارج میروند زیرا وجود یکه بالمشافه گشته است که دانا نخواهد بود قوم میباشد و آن ذات قدوس که تمام اسمای هستی فی است پس اقتضا دارد که بروح القدس فقط یک خدا در سه اقنوم یعنی ثلاثه موجود باشد جنانچه هستی القدس خدا نیز میباشد از آنش فیکه خدا بکلام مقدس موصوع و در حدیث مفهوم که در الوهیت کریمی قطع اشتراک میباشد که قدوسیت پدر و پسر و روح القدس ایضاً و جودیکی است و قدرت جلالت ایضاً یکسان میباشد و هیچ اسمی از اسمای ذاتی الوهیت و صفت مقدسه و

---

۱ معنی ظهر حضرت ع ۱۲ است کلمه

کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و همه چیز بواسطه او آفریده شد و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد (یوحنا باب ۱ آیه ۱ و ۲ و ۱۴) کلمه را اینجا اشاره بمسیح است که خدا بود و جسم شد انسان گردید عیسی خود فرمود من و پدر یک هستیم (یوحنا باب ۱۰ آیه ۳۰) همچنین حواریون بعیسی مسیح خطاب کرده گفتند ای خداوند و ای خدای من (یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۸) و مسیح او را منع ننموده از اینکه او را خدا خواند بلکه پرستش او را قبول فرمود و در وقت که مرض کهنه زدیوانه نجات بعیسی کرده گفت ترا بخدای حی قسم میدهم ما را بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه عیسی بدو جواب فرمود تو گفتی (متی باب ۲۶ آیه ۶۳ و ۶۴) و این مضمون باصطلاح عبری بدین معنی است که همانست که گفتی بلی منم بطوریکه در انجیل مرقس مرقوم گشته که عیسی در جواب گفت من هستم (مرقس باب ۱۴ آیه ۶۲) و در حکایت تسکین یافتن دریای جلیل دو جنبه او مشهود است که از جهت جنبه انسانی خوابیده بود و حواریان او را بیدار کردند و از جهت جنبه الوهیت باد و امواج دریا را نهیب کرده فوراً او را اطاعت نمودند تسکین یافتند (متی باب ۸ آیه ۲۴ الی ۲۶) -

و در خصوص روح القدس از کلام الهی ثابت میگردد که او شخص است در اشعیا نبی مرقوم است که بنی اسرائیل عاصی شدند روح القدس او را محزون ساختند (اشعیا باب ۶۳ آیه ۱۰) و در رساله به افسیان ذکر شده که روح قدوس خدا را محزون نسازید (افسیان باب ۴ آیه ۳۰) پس بدیهی و معلوم است که محزن بشخص نسبت داده میشود و بقوت و تاثیر منسوب نمیگردد و باز در کتاب مقدس مسیح بما فهم کرد که روح القدس گفت برنابا و پولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام (اعمال رسولان باب ۱۳ آیه ۲) و بدیهی و هویدا است که خواندن شخص و اختیار کردن کار او را عمل شخصی است و عمل قوه و تاثیر نیست -

و نیز

و نیز در باره الوهیت روح القدس از اصطلاح کلام مقدس در خصوص او معلوم میباشد در عهد عتیق هر آنچه در خصوص یهوه (یهوه در زبان عبری اسم مخصوص خدای متعال میباشد) گفته شده است در خصوص روح یهوه هم مذکور گشته است و اینکه روح گفت یا یهوه گفت بسیار اوقات بجای یکدیگر استعمال میشوند و نیز آنچه در عهد عتیق از یهوه فرموده شده در عهد جدید اقتباس شده که روح القدس فرموده (اشعیا باب ۶ آیه ۹ با اعمال رسولان باب ۲۸ آیه ۲۵ و در عهد جدید هیکل مصطلح را بدینطور میبایم ایمانداران هیکل خدا میباشند زیرا که روح خدا آنها ساکن است و نیز آنها با هم بنا کرده میشوند تا در روح مسکن خدا شوند (رساله ۱ بقرنتیان باب ۳ آیه ۱۶ ایضاً با فسیان باب ۲ آیه ۲۲) و نیز مرقوم شده است که حنانیاس بخدا دروغ گفته زیرا که بروح القدس دروغ گفت (اعمال رسولان باب ۵ آیه ۳ و ۴) و نیز فرموده هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده میشود ولیکن کفر بروح القدس از انسان عفو نخواهد شد (متی باب ۱۲ آیه ۳۱) پس گناهیکه آمرزش ندارد کفر گفتن بروح القدس است و این ممکن نمیتواند شد جز اینکه روح القدس الوهیت داشته باشد و حضور روح حضور خدا مرقوم است که از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگریزم (مزمور ۱۳۹ آیه ۷) لهذا روح القدس همه جا حاضر است و بهمه چیز ناظر و نیز کلام مقدس تعلیم میدهد که روح القدس همه چیز حتی عمقهای خدا را تفحص میکند (رساله ۱ بقرنتیان باب ۲ آیه ۱۰ و ۱۱) یعنی مقاصد عمیقه خدا را دانست پس دانائی او برابر دانائی خداست که همه چیز را وقف و نظیر است و نیز اعمال روح اعمال خدا میباشد و این بجهة آنست که همه چیز را از نیستی بهستی آورده و همه انسان تولد تازه میدهد متولد شدن از روح و از تولد شدن از خداست و روح القدس بدنهای فانیه ما را زنده میگرداند و حیات مخلصه

بنابراین هیچ چیز نمی‌تواند و قادر علی الاطلاق است

پس در کتاب مقدس القاب و اوصاف الهی به پدر و پسر و روح القدس بطور تساوی نسبت داده شده و عبادت الهی بهریک جایز شمرده و تعلیم یافته است و این هر سه اصل تسلیث و در تحریک بما عتی بالسویه مذکور گشته اند (متی ۲۸ باب ۱۹ آیه و ایضاً رساله ۲ بقرنتیان باب ۱۳ آیه ۱۴) و چون تعلیم تثلیث یک حقیقت اصلی و عمده در این مقدس ماست بدین طور وارد نمایا آورده میشود و در مد نظر است این تعلیم یقیناً از اختراع انسان نیست بلکه از الهام الهی است و چون الهام شد نمی‌تواند تعلیم معقولیت انسان و صورت خدا آفریده باشد و بطبع خود انسی و اس طلب است و در تعلیم تثلیث اقدس میبینیم که خدا از ازل اقنوم واحد منظر نبوده بلکه در پسر ازلی خویش اقنوم دیگر داشته است که او خاتم جوهرش (رساله بعبریان باب ۱ آیه ۳) و هم کلمه ازلی یعنی مظهر صحیح افکارش میباشد و پدر و پسر اتحاد خود را در روح القدسی که از پدر و پسر جاری میگردد و نسبت آنها را متحد میدارد احساس میکنند پس بدینطور در تثلیث قدس وجود الهی ازازل ازبرای خدا اقنومی بحمت تفعل شدن محبت و مصاحبتا بوده و میباشد و قدرت بحضوت خدا ازلزوم خلقت و ضرورت ایجاد که مشغلی بحمت کار بردن محبت و توجه خویش داشته باشد گذاشتن اقتضا میکند بواسطه نکته تثلیث مستغنی و آزاد میگردد و مطلق میشود و پدر بدون پسر خدانیست و پسر بدون پدر خدانیست و روح بدون پدر و پسر خدانیست و این سه اقنوم باهم یک خدا میباشند خدا و تنگ خدای یک خدای واحد است و قلی هستی باطنی او آنقدر غنی است که در اتحاد و تمایز سه اقنوم مندرجست که بتوسط آن همان خدائیت که در همان وقت واحد پرستش کرده نجات را میفرماید و پسری است که نجات را بجامی آورد و روحیست که آنرا بما منسوب مینماید و مربوط میکند

فقط

فقط در اظهار این سرمامی نکشاف آنچه خدا میباشد از برای ما بکمال رسیده و اظهار انطلب و طبیعت عالم ظاهر میشود و در عهد عتیق هم معلوم گردید چنانکه چون این تعلیم با نجام و درست کردن راه نجات متعلق است که در آن پدر پسر را فرستاد که او کفاره برای گناه شود و پسر وقتیکه بکمال خود کرسی از بنیاد عالم داشت مراجعت مینمود روح خود را فرستاد که خدمه او را با نسان تعلق دهد و منسوب کند (لهذا این تعلیم در انجیل آشکار گردیده است)

تثلیث اقدس تعلیم توهمی نیست بلکه اساس و بنیاد شامل کل و جزا از برای نجات انسان است و تعلق و رحمانی خدا نسبت با نسان گمشده و نجات متحیرین آن سه اقنوم تثلیث باهم در کارند چنانکه در کلام میبینیم برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح میباشند (رساله ۱ پطرس باب ۱ آیه ۲) پس خدائی را داریم که در یک سین در آسمان برصلیب در دل یا مذاران میباشد و او اختراع کننده نجات و فدیه دهنده و هم تقدیس کننده میباشد این تعلیم بطور یقیناً تسر عظیمی است و کمال فروتنی و خضوع انسان و خشوع ما میدانیم اگرچه کاملاً او را در آن آزاد نیستیم و چگونگی آنرا نمیدانیم اما بعضی دلیل و واقعیت و تحقق آن را از شهادت کلام الهی دانسته قبول داریم و نه اینست که این تعلیم مخالف عقل باشد بلکه ما فوق عقل انسان و برتر از درک و بیان است دنیای مظاهری از اسرار الهی و امکان غنی ملاحظه است که عقل انسان بر سیدن بکنه آن قاصر و ناقص است پس بدیهی است موافق عقل است که خدای متعال هم که خالق آن است فی حد ذاته بالاتر از درک انسان میباشد زیرا که اگر چنین نبود هرگز نه با نسان عادی میبود پس آیا عقلهای خدا را با توانی دریافت نمایند یا نه قادر مطلق توانی رسیدن مثل بلندیهای آسمانست چه خواهی کرد و گود تر از هاویه است چه توانی دانست

Provided by the Afnan Library

(کتاب یوحنا باب ۱۱ آیه ۲ و ۸) -

عقل نازی حکیم تا کی بحکمت این نه نیشود طی کمنه دانش خود پی اگر رسد حس بقعود

در این مقام قفقی از نیاتات عما که در اکد و مفاد ضاد راجع بشرح آنه

ابنجیل نازل شده مندرج میباشد

۱- مطلب کرص ۸۲ - سؤال از ثالوث سؤال مقصود از ثالوث و آیه ثلاثه چه چیز است؟ -

جواب - حقیقت الوهیت که منزه و مقدس از ادراک کائنات است و ابدا تصور اهل عقول و ادراک نیاید و مبرا از جمیع تصورات آن حقیقت ربانیه بتقسیم قبول ننماید زیرا تقسیم و تعدد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است نه از عوارض طارئه بر واجب الوجود حقیقت کلمه تقدس از توحید است تا چه رسد بتعدد و آن حقیقت ربوبیت را تنزل در مقامات مراتب عین نقص ذاتی کمال و ممتنع و محال همواره در علو تقدیس تنزیه بوده و هست و آنچه ذکر میشود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مرتبه وجود حق کمال محض است و خلق نقصان صرف حق را تنزل در مراتب وجود اعظم نقائص است و لکن ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلی آفتاب در آینه لطیف صافی شفاف جمیع کائنات آیات باهرات حق هستند مانند کائنات ارضیه که شعاع آفتاب بر کل تابیده و تجلی بر دشت و کوهسار و اشجار و انهار عین پرتوی افتاده که نمود گشته و پرورش یافته و نتیجه وجود خویش رسیده انسان کامل بمنزله مرآت صافیه است آفتاب حقیقت بجمیع صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار گردید لهذا حقیقت مسیحیه یک آینه صاف شفافی بوده که در نهایت لطافت پاکی بود لهذا شمس حقیقت ذات الوهیت در آن آینه

تتمه

تجلی فرمود و نور احدیت و حرارتش در آن نمود ار گشت آقا شمس از علو تقدس و سما تنزیه نزول نمود و در آینه منزل مأوی نکرد بلکه بر علو و سمو باقی و برقرار است و لکن در آینه جمال و کمال جلوه نمود و آشکار گشت حال اگر گوئیم که آفتاب دو آینه یکی مسیح دیگری روح القدس شده نمودیم یعنی سه آفتاب مشاهده کردیم یکی در آسمان و دو دیگر در زمین صادقیم و اگر گوئیم یک آفتاب است فرد نهایت محض است شریک و مثیلی ندارد بازهم صادقیم خلاصه کلام این است که حقیقت مسیحیت مرآت صافیه بود و شمس حقیقت یعنی ذات احدیت کمالات و صفات و مفاهیمه در آن آینه ظاهر و باهر زیرا نکه آفتاب کرذات بانی است تجزی و تعدد نیافته بلکه آفتاب آفتاب احدیت و لکن در مرآت ظاهر این است که مسیح میفرماید الآب فی و انا فی الآب یعنی آن آفتاب در این آینه ظاهر و آشکار است روح القدس نفس فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر و آشکار گردید ثبوت تمام قلب مسیح است روح القدس مقام روح مسیح پس ثابت محقق گردید که ذات الوهیت وحدت محض است بشیه و مثل و نظیر ندارد و مقصود از اقانیم ثلاثه این دلائل اساس دین الله رساله غیر معقوله است که ابدا عقول تصور آن نتواند و آنچه را عقول تصور نتواند چگونه مکلف باعتقاد گردد در عقل نگنجد تصوری از مصور معقول شود بلکه وهم محض باشد حال از این بیان واضح که مقصود از اقانیم ثلاثه چه چیز است و وحدت الهیه نیز ثابت گردید

۲- قیام مسیح مطابق کرص ۸۲ -

سؤال از قیام مسیح بعد از سه روز چه بود - ؟ -

سؤال مقصود از قیام مسیح بعد از سه روز چه بود - ؟ -

جواب - قیام مظاهر الهیه بعد از جمیع شئونات و حالات و اعمال و تاسیس و تعلیم و تغیر

بشیه

وشبیه دیگر تشبیه ایشان عبارت از امور روحانی و معنوی است متعلق بجسمانیات نداردمثلاً
مسئله مسیح از آسمان آمد این مطلب مواضع متعدده از انجیل صریحست که این انسان از آسمان
آمد و این انسان در آسمان است و با آسمان رود چنانکه در فصل ۳ آیه ۳۱ از انجیل یوحنا
میفرماید زیرا من از آسمان آمدم و همچنین در آیه ۴۲ میفرماید که گفتند آیا این شخص یسوع بن
یوسف نیست که پدر و مادر او را میشناسیم چگونه میگوید من از آسمان آمدم و همچنین در انجیل یوحنا در
فصل ۳ آیه ۱۳ میفرماید و کسی بآسمان نرفت مگر کسی که از آسمان آمد ابن انسان که در آسمان است
ملاحظه کنید که میگوید ابن انسان در آسمان است و حال آنکه حضرت آنوقت در زمین بودند و همچنین
ملاحظه کنید که صراحة میفرماید مسیح از آسمان آمده است و حال آنکه از رحم مریم بود و جسم حضرت از
مریم تولد یافت پس واضح شد که مقصد از این عبارت که میفرماید ابن انسان از آسمان آمد امر است
معنوی نه ظاهری روحانیت نه جسمانی یعنی هرچند حضرت مسیح بظاهر از رحم مریم تولد یافت
ولی فی الحقیقه از آسمان مرکز شمس حقیقت عالم الهی ملکوت روحانی آمد و چون واضح شد که
مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد پس مقصود از نصوص مسیح در زیر زمین شد و نیز
امری معنویست نه ظاهری و همچنین قیام مسیح از بطن ارض نیز امریست معنوی و کیفیتی است
روحانی نه جسمانی و همچنین صعود مسیح بآسمان آن نیز امریست روحانی چنانچه گذشته از این بیان آسمان ظاهر
نیست و محقق گشته که فضای نامتناهی فارغ و خالی بوده و کواکب نامتناهی است لهذا بیان نمیکنم که قیام
مسیح عبارت از اینست که حضرات حواریین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب و پریشان شدند
حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوهٔ روحانیه مسیحیه است دوباره
بعد از شهادت مخفی و مستور شد جلوه و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت زیرا موئمنین عبارت

از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان امر حضرت روح الله مانند جسم بیجان
شده و چون بعد از سه روز حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند
و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را مجری دارند و قیام بر خدمت
مسیح کردند حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت تعالیم
و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید یعنی امر مسیح مانند جسد بیجانی بود جان و فیض روح القدس
احاطه نمود این است معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود و چون قسیسها معنی انجیل را نفهمند
در مکزیک نبردند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم معارض دین زیرا از جمله مسائل صعود
حضرت مسیح با جسم عنصری باین سمای ظاهری مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت
مسئله آشکار گردد و این مکزیان شود بهیچ وجه علم معارضه ننماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید

۳ - مطلب ک ص ۴۸ ضرورت تعبد

غسل تعمید موافق است یا نه و اگر ناموافق و غیر لازم

سئوال - این غسل تعمید یا موافق است و لازم یا آنکه ناموافق و غیر لازم در صورت اولی با وجود
لزوم چگونه منسوخ شده و در صورت ثانیه با وجود عدم لزوم چگونه بوحنا مجری داشت -

جواب - تغیر احوال و تبدل و انقلاب امکان از لوازم ذاتیهٔ ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت
اشیا انفکاک ندارد مثلاً انفکاک حرارت از آتش رطوبت از ماء شعاع از شمس محال و ممتنع است
زیرا لزوم ذاتی است و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا احکام نیز بسبب تبدل
و تغیر زمان تبدیل شود مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویه بود و چون
در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغیر یافت بمقتضی که دیگر شریعت موسویه مناسب و موافق عالم انسانی

Provided by the Afnan Library

ذوالنون نیز گردید چنانچه بحضرت روح بست رشکست مطلق را حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله پطرس پولس حیوانات محرمه تورات را تحلیل کردند ما عدای لحم خنزیر و قربانی اصنام و خون و هیچیزین نماند این احکام اربعه اباقی گذاشتند بعد پولس لحم مخنوق و ذبایح اصنام و دم را نیز حلال نمود و تحریم را نماند اباقی گذاشت چنانکه پولس در آیه ۱۴ از فصل ۱۴ از رساله خود باهل رومیه مینویسد (من میدانم و معتقدم بر مسیح که هیچ چیز بحسب العین نجس نیست بلکه هر چیز بحسب است بحمت آنکس که بحسب میشمرد) و هیچیزین در آیه ۱۵ از فصل ۱۰ از رساله پولس بطیطوس مذکور (جمیع اشیا بحمت پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کل نجسند حتی عقول و ضمائرشان) حال این تغییر و تبدیل و نسخ بحمت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال و مقتضی کلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید زیرا وجود عالم مانند انسان است و انبیاء و رسل الهی طبیبان حاذق شخص انسانی بر حالت واحده نماند امراض مختلفه عارض گردد و هر مرضی را علاجی مخصوص پس طبیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه بمقتضای اختلاف مرض و تحول ادویه علاج را تغییر دهد زیرا بر این شخص مریض حال از حرارت عارض بود فلابد طبیب حاذق ادویه بارده داد و چون وقتی دیگر مزاج این شخص منقلب شد حرارت بر دوت تبدیل گشت لابد طبیب حاذق ادویه بارده را نسخ نموده و ادویه حاره تجویز نموده این تغییر و تبدیل از مقتضای حال مریض است و بر حذاقت طبیب دلیل جلیل مثلاً ملاحظه نمائید آیا شریعت تورات در این عصر و زمان ممکن الاجرا است لا و الله بلکه مستحیل و محال است پس لابد خداوند متعال آن شریعت تورات را در زمان مسیح نسخ فرمود و هیچیزین ملاحظه نمائید غسل تعمید در زمان یوحنای معمدان سبب مذکور و تنبیه نفوس بود تا از جمیع گناهان توبه نمایند و منتظر ظهور

ظهور ملکوت مسیح گردند اما در این ایام در آسیاقا تولیک و ارتودکس اطفال شیرخوار را در این آب مخلوط بروغن زیتون غوطه دهند بقسمی که بعضی اطفال از این تحت مریض گردند و در وقت تعمید بلرزند و مضطرب شوند و در جای دیگر آب تعمید قسیس بپیشانی بپاشد و اطفال چه شق اول و چه شق ثانی بهیچوجه احساس روحانی ندارند پس چه ثمری از این حاصل بلکه سائر ملل بتعجب استغراب نمایند که این طفل رضیع را چرا در این آب غوطه دهند نه بسبب تنبیه طفل است و نه بسبب بیان و نه بسبب یقاظ محرد یک عادتی ست که مجری میدارند اما در زمان یوحنای معمدان چنین نبود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را بخشیت میفرمود و بتوبه از گناه دلالت میکرد و باظهار ظهور مسیح تشویق مینمود و نفسی که غسل تعمید مییافت در نهایت تضرع و خشوع توبه از گناه میکرد و جسد خویش را نیز از اوساخ ظاهری طیب و طاهر مینمود و در کمال اشتیاق شب و روز فائماً منتظر ظهور مسیح بود و دخول در ملکوت روح الله باد مقصود این است که تغییر و تبدل احوال و انقلاب بمقتضیات قرون و اعصار سبب نسخ شرایع گردد زیرا زمانی آید که آن احکام موافق و مطابق احوال نباشد فلاحظه نمائید که مقتضیات قرون اولی با مقتضیات قرون اخیره چه قدر متفاوت است ممکن است الان که احکام قرون اولی در این قرون اخیره جاری گردد واضح است که ممتنع و محال است و هیچیزین بعد از قرون کثیره که گذشته مقتضای قرون حالیه موافق قرون آتیه نباشد دلابد از تغییر و تبدیل است در اروپا احکام متصلاً تغییر و تبدیل کند چه بسا احکام که در سنین سابقه در قوانین و نظامات اروپا موجود بود حال منسوخ گشته این تغییر و تبدیل بجهت تبدل تغیر افکار و احوال و اطوار است و بدون این سعادت عالم بشریه محال مثلاً حکم تورات است که اگر کسی بشکند حکم قتل ست بلکه

Provided by the Afnan Library

ده حکم قبل در قوارات است حال در قرون حالیه ممکن است این احکام اجرا گردد واضح است که ممتنع و مستحیل است لهذا تغیر و تبدل یافت و این تبدل و تغیر احکام دلیل کافی بر حکمت بالغه الهیه است در این مسئله تعمق لازمست و سبب لایح و واضح طوبی للمفکرین

۳۰- مطلب یز- ص ۳۶۰ ع- ولادت حضرت مسیح

سؤال ولادت حضرت مسیح از روح القدس بچه نحوی بوده است -؟-

جواب در این مسأله در میان الهیون و مادیون اختلاف است الهیون بر آنند که حضرت مسیح از روح القدس بود و مادیون را تصور چنان کرا این کیفیت مستحیل و ممتنع و لابد از پدر است و در قرآن میفرماید وَاَنْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا یعنی روح القدس متمثل بصورت بشر شد مثل صورتی که در آینه متمثل گردد و با مریم مخاطبه کرد مادیون بر آنند که لابد از ازدواج است و گویند که جسم حی از جسم میت تکون نیابد و بدون تلقیح ذکور و اناث تحقق نپذیرد و بر آنند که از انسان گشته در جیوان ممکن نیست حیوان گشته در نبات ممکن نیست زیرا این در جیثیت ذکور و اناث در جمیع کائنات حیه و نباتیه موجود حتی قرآن نیز مستدل بر زوجیت اشیا مینماید سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ یعنی انسان و حیوان و نبات جمیع مزدوج است وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ یعنی کائنات اجمعیا مزدوج خلق نمودیم خلاصه گویند انسان بی پدر تصور نشود ولکن الهیون در جواب گویند که این قضیه از محالات ممتنعات نه اما دیده نشده زیرا فرمت میان شی مستحیل شی غیر مرئی مثلاً در زمان سابق تلقراف مخابره شرق و غرب در آن واحد غیر مرئی بود نه مستحیل تلقراف غیر مرئی بود نه مستحیل مادیون اصرار در این مطلب دارند

الهیون

الهیون در جواب گویند آیا این کره ارض قدیم است یا حادث مادیون گویند بموجب فنون و کشفیات مکلمه ثابت است که حادث است در بدایت گوی آتشین بود و بتدریج اعتدال حاصل کرد و قشری پیدا نمود پس فوق قشر نبات نمودار یافت بعد حیوان بوجود آمد بعد انسان تحقق جست الهیون گویند که از تقریر شما معلوم و واضح گشت که نوع انسان در کره ارض حادث است نه قدیم پس انسان اول یقیناً پدر و مادر نداشته زیرا وجود نوع انسان حادث است یا تکون انسان بی پدر و مادر و بتدریج بمثل تراب است یا اگر بی پدر شما بوجود اینکه معترف براین هستید که انسان اول خواه بتدریج خواه در مدت قلیله بی پدر و مادر بوجود یافت شجره نامذکر انسانی بی پدر ممکن و جایز و این را مستحیل نتوان شمرد و اگر مستحیل بداني بی انصافی است مثلاً اگر گوئی این چراغ بدون فتیله و روغن و قتی روشن شد پس اگر گوئی بدون فتیل مستحیل است بی انصافیست

حضرت مسیح مادر داشت اما انسان اول باعتقاد مادیون نه پدر داشت و نه مادر-

و مطلب یح ص ۳۶۰ ع- سؤال از فضیلت بی پدر بی مادر

سؤال از ثمرات و فضیلت بی پدری چیست؟-

جواب شخص برزگوار خواه بی پدر خواه بی مادر یکسان است بی پدری اگر فضیلت است آدم اعظم و افضل از کل انبیا و رسل است زیرا نه پدر داشت و نه مادر آنچه سبب عزت و برگواریست تجلیات و فیوضات کمالات الهی است آفتاب از ماده و صورت تولد یافته و این و بمثابه پدر و مادر است ولی کمال محض است و ظلمات را نه ماده و نه صورتی و نه پدری و نه مادری ولی نقص صرف حضرت آدم را ماده حیات جسدی خاکست حضرت ابراهیم را ماده جسدی نطفه پاک ایشان نطفه طیبه طاهره بود از خاک و جماد و از این گذشته در انجیل یوحنا مذکور است در آیه ۳ میفرماید

Provided by the Afnan Library

واما آن کسانیکه او را قبول کردند آنان را قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی بحرکت روح او
ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بوده بلکه از خدا بوده تولد یافته اند
از این آیه بوضوح معلوم میشود وجود حواریون نیز مکون از قوه جسمانی نیست بلکه از حقیقت روحانیه
است شرف و بزرگواری حضرت مسیح بی پدری نیست بلکه بکمالات و فیوضات و تجلیات الهیه است
اگر بزرگواری حضرت مسیح بی پدری بود باید آدم از مسیح اعظم باشد زیرا نه پدر داشت نه مادر
و در کتورات میفرماید خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید
آدم نفس زنده شد فلاحظه کنید که میفرماید که آدم بروح حیات وجود یافت و از این گذشته
عبارت یوحنا در حواریین دلالت بر آن نماید که آنان نیز از پدر آسمانی هستند پس معلوم
گردید که حقیقت مقدسه یعنی وجود حقیقی هر بزرگواری از حق تحقق یافته است و بنحو روح القدس
موجود شده است مقصد این است اگر بی پدری اعظم منقبت انسانی بود پس آدم بهتر از مسیح است
زیرا نه پدر و نه مادر داشت آیا انسان از مادهٔ حی خلق شود بهتر است یا آنکه از خاک البته از مادهٔ حی خلق
شود بهتر است آقا حضرت مسیح از روح القدس تولد و تحقق یافته بود خلاصه شرف و منقبت نفوس
مقدسه مظاهر الهیه بکمالات و فیوضات و تجلیات بانیه است نه بدون آن -

و مطلب کاص ۶ نان و خمر هر مزاج چیست

سؤال - حضرت مسیح میفرماید (منم آن نانی که از آسمان نازل شد و هر کس از این نان تناول
نماید ابداً نمیرد) مقصود از این بیان چه -؟

جواب - مقصد از این نان مائدهٔ آسمانی و کمالات الهی است یعنی هر کس از این مائدهٔ تناول
نماید یعنی اکتساب فیض الهی کند و اقتباس انوار رحمانی کند و از کمالات منسوب بروح حیات ابدی

یابد مقصد از خون روح حیات است و آن کمالات الهی و جلوه ربانی و فیض صمدانی است
زیرا جمیع اخلاط بدن انسان بواسطهٔ جریان خون مادهٔ حیات را از خون اکتساب نماید و در انجیل یوحنا
در فصل ۶ آیه ۲۷ میفرماید شما میگوئید بسبب معجزاتیکه دیدید بلکه بسبب آن نان که
خوردید و سیر شدید این واضح است که نه تنها حواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی بود
زیرا در آیه سی و سوم در فصل مذکور میفرماید زیرا که نان خدا آنست که از آسمان نازل شده بجهان
حیات بخشد این معلوم و واضح است که چون مسیح از آسمان نازل نشد از رحم مریم آمد و آنچه از آسمان نازل
نازل گردید روح مسیح بود و چون یهود گمان کردند که مقصد حضرت جسد است لهذا اعتراض کردند
چنانکه در آیه ۴۲ از فصل مذکور میفرماید و گفتند آیا این عیسی پسر یوسف نیست که پدر و مادر او را
میشناسیم پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شده است فلاحظه نمائید که چگونه واضح است که مقصود
حضرت از نان آسمانی روح حضرت است و فیوضات و کمالات و تعلیمات و چنانکه در آیه ۶۳
از فصل مذکور بیان میفرماید (روح است که زنده میکند و اما از جسد فائده نیست) پس واضح شد که روح
مسیح نعمت آسمانی بود که از آسمان نازل و هر کس از این روح استفاضه نماید یعنی تعالیم آسمانی
گیرد حیات ابدیه یابد این است که در آیه ۳۵ میفرماید عیسی بایشان گفت من نان حیات هستم
کسی که اقبال بمن نماید هرگز گرسنه نشود و هر کس بمن ایمان آورد هرگز تشنه نگردد فلاحظه
کنید که خوردن را با اقبال و نوشیدن را با ایمان توضیح میفرماید پس واضح و محقق گردید که
مائدهٔ آسمانی فیوضات رحمانیه و تجلیات وحیه و تعالیم سمائیه و معانی کلیهٔ حضرت مسیح است و
خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن کنایه از ایمان است زیرا حضرت را یک جسد عنصری بود و یک جسد
آسمانی جسد عنصری مصلوب شد اما جسد آسمانی حی و باقی و سبب حیات جاودانی جسد عنصری

Provided by the Afnan Library

طبیعت بشری او وحدانی طبیعت سبحانی الله بعضی تصور چنان نمایند که
آن قربان جسد حضرت مسیح است لاهوت و روح القدس حلول در آن نموده و موجود است حال آنکه
چون قربان تناول شود بعد از دقیقه چند فاسد محض گردد و تغییر کلی یابد پس چگونه چنین
وهمی را تصور توان نمود استغفر الله عن هذا الوهم العظیم خلاصه مقال آنکه
بظهور حضرت مسیح تعالیم مقدسه که فیض ابدیت منتشر شد و انوار هدایت ساطع گشت و روح
حیات بحقایق انسانیه مبذول گردید هر کس هدیه یافت زنده شد و هر کس گمراه ماند بموت ابدی
گرفتار گردید و آن نان که از آسمان نازل شد جسد ملکوتی حضرت مسیح بود و عنصر روحانی او که
حضرات حواریون از آن تناول نمودند و حیات ابدیه یافتند حواریون از دست حضرت مسیح
بسیاهخوارده بودند چرا اعضاء ربانی او متلاشی یافت پس معلوم شد که مراد از نان آسمانی این نان
عنصری نه بلکه مقصد مائده الهیه جسد روحانی حضرت مسیح بود و آن فیوضات ربانیه و کمالات
رحمانیه بود که حواریون نصیب یافتند و از آن سیر گشتند و هیچیک ملاحظه نکنند که در وقتیکه
حضرت مسیح نان را برکت دادند و فرمودند این جسد منست و بحواریون عنایت فرمودند حضرت مسیح
در نزد حواریون شخص معین و مجسم و موجود بودند منقلب بنان و خمر نشدند اگر منقلب بنان و
خمر شده بودند باید دیگر در آن وقت در نزد حواریون حضرت مسیح مجسم شخص معین نماند پس معلوم شد
که آن نان و خمر رمزی بود و آن عبارت از آن بود که فیوضات و کمالات من بشما داده شده
و چون از این فیض مستفیض شدید حیات ابدیه یافتید و از مائده آسمانی بهره و نصیب بردید

فی انتساب مسیحیت

جناب ابو الفضائل در کتاب الفرائد میفرماید قوله ص ۱۷۰ ۱۷۱

واما

واما کیفیت انتشار دیانت نصرانیه و تفرق آن بمذاهب

اجمال آن این است که چون حضرت عیسی علیه التحیه والثنا از ظلم یهود باقی علی صعود
در آن وقت تقریبا یکصد بیست نفر از فقراء ارض و اسیین با حضرت مومن بودند یهود که در آن ایام
در تحت حکومت رومانیان و ولایت پیلاطس محکوم بودند در غایت شدت و عناد با جمعیت
حضرت عیسی اذیت و آزار ایشان قیام نمودند تا آنکه بحکم علماء و رؤسا ایشان استفتا نمودند یعقوب بن یوسف
دیگر یعقوب پسر یکوکا را باید عقوبت و آزار رشحات نماید و چون اصحاب حضرت خوف و باطراف و اکناف پراکنده و متفرق
گشتند علمای یهود از اوطان یعنی قدس شریف بتوسط مراسلات بجمیع سایر بلاد و ممالک از قصد مسیحیان اخبار و
اعلام نمودند و آن مظلومان را که جز خیر بهیچ و سایر خلق ابدا نمیخواستند نزد دولات بلاد و هرای و فانی
بسفاهت عقیده و غلظت طبع متهم میداشتند تا آنکه غضب الهی بر یهود نازل شد و قریب هفتاد
سال پس از تاریخ سیلاد طیطوس قیصر رومانی بر اراضی مقدسه تاخت و بعد از محاربات کثیره قتل
زیاده از یک ملیون از یهود قدس شریف اخراب یهود را ذلیل و متفرق و پراکنده ساخت
و این خاطره نیز بر پراکندگی مسیحیان افزود و اتباع حضرت عیسی که در غایت قلت و ذلت بودند
در جمیع بلاد و ممالک مجاوره و بعید متفرق گشتند و در غایت گرمی و حرارت بتبلیغ امر حضرت
عیسی دعوت خلق مشتغل شدند و چون امر مبارک نصرانیت در میان امت و شیعه رومانیه خاصه
نفوذ و نفاذ علمای آن ملت نیز با یهود در معاندت نصاری متفق گشتند و آن مظلومان را نزد
قیاصره و امرای قوم بانواع فتنه و فساد متهم داشتند چنانکه چون نیرون قیصر ظالم مشهور در
غلبه سکر باحراق عاصمه کبیره اروپا مدینه رومیه الکبری امر نمود و شهری بدان عظمت و وسعت
در چنون سکر محترق ساخت بامداد تحمل این حادثه شنیعه را بر آن معدوده قلیل نصاری بنهاد

Provided by the Afnan Library

وآن فرقه ابی کس را با انواع عقوبت اذیت مبتلا کرد و از مسلمانان نصاری است که در زمین عطیمین اطرس و بولس با مظالم غشوم در عاصمه روم رتبه شهادت یافتند و بحکم صلیب و ذبح بحضرت قدس اعلی شتافتند و حماقت ظلم و شنیعه براست نصرانیه بدان درجه بالغ شد که در تمام فسیحه عریضه قیاصره مقر امنی نیافتند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در شعاب جبال و قرای بعیده از نعوهم ماوی گرفتند و بعبادت پروردگار پرداختند و هم از مسلمانان نصاری است که در مدت سیصد سال که تقریبا هست نصاری بظلم و شنیعه مبتلا بودند در قتل عام مهیب بحکم قیاصره بر آن مظلومان اجرا یافت و آنها را از آن بیچارگان جریان گرفت ولکن با اینهمه ظلم یوما فیوم کلمه الهیه غالب بود و روز بروز بر عدد این ملت میافزود تا آنکه تقریبا در اواخر قرن ثالث مسطنطین کبیر بهدایت مهتدی شد و باعتناق دیانت نصرانیه افتخار یافت و در اوائل قرن رابع بحریت نصاری اعلان فرمود و غایت همت را در اعلاء کلمه نصرانیه و اعدام دیانت ثنیه اجرا نمود و از اینجا است که دیانت مسیحیه در اروپا و آسیا و افریقیا رئیس جمیع اساقفه جبر اعظم رومانی بود که بلقب پاپا مشرف گشت و ادعای وراثت رتبه خلافت از بطرس رسول مینمود و چون مسطنطین کبیر از مدینه رومیه الکبری بمدینه بزنطیوم که اکنون باسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگ را پای تخت مقرر داشت اسقف اسلامبول را بمزید حرمت و اعتبار و عزت و اختیار ممنوح داشت و او را بمزید عنایت و توجه معتبره مفتخر فرمود چندانکه اسقف قسطنطنی خود را مجبور بر اطاعت جبر اعظم رومانی نمیدانست بل جمیع اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و بزنطیه و رومیه را در اعتبار حکم مساوی با بزرگان گذاشت و این فقره اخیر اسباب اشقاق کنیسه شرقیه از کنیسه غربیه گشت و موجب انقسام دیانت مسیحیه

مذهب بزرگ کاتولیک وارتودکس شد -

و در این قرن بسبب همت و شجاعت قسطنطین کبیر دیانت مسیحیه در ممالک آسیا و افریقیا انتشار یافت - مثلا ارمینیا بسبب گریگوریوس بن انکس و معاونت تیرداد ملک بزعم ایشان از دیانت و شنیعه بدیانت مسیحیه منتقل شد . و همچنین مملکت گرجستان بزعم ایشان بتوسط زنی اسیره مسیحی گشتند و ممالک تراکیا و میسیا و دسیا که در شمال شرقی رومی و بلغاریا است باصناف این دین افتخار یافتند و در افریقیا اهالی ممالک حبشه که بکوش معروف بود بوساطت فرومنتیوس که از مصر بدان حدود بمناصرت نمودن مسیحی گشتند و تابع کنیسه اسکندریه شدند و در قرون اخیره که اشقاق کنائس شرقیه از کنائس غربیه ظهور یافت سوای کنیسه ارمنیه اغلب اهالی ممالک مذکوره با طبع تابع اسقف قسطنطنی و مذهب ارتودکسی گشتند و در قرن سیم و چهارم بعض اختلافات علمیه در میان روسای مسیحیه وقوع یافت و سبب انقسام و اشقاق کنائس عدیده گشت و اعظم این شقاقات که در میان مسیحیان باسم ارایقه یعنی مبتدعه مشهور و مذکور است اختلاف و تباین بین اسقف اسکندریه و اسقف قسطنطنیه بود و اجمال آن این است که چون در سنه ۳۱۱ میلادی منیوس اسقف قرطاجنه وفات نمود ماجین اسقف قرطاجنه و نومیدیه اختلاف نفاق و عداوت و شقاق بین الطرفین امتداد یافت و وقایع مخزیه دموی بمیان آمد و بسعی و کوشش قسطنطین و سایر قیاصره اصلاح نیافت و در غایت بعد بماند تا یکدیگر قیام نمودند و هریک دیگری را بضلال و اعتقاد مخالف متهم میدانستند و هنوز این اختلاف اصلاح نیافته بود که حادثه آریوس شد و اختلاف آریوسیین و ارتودکس در مسائل اختلاف اقانیم ثلثه بمیان آمد و اجمال این حادثه این است که چون اعم مسائل و مرکز مقر دیانت مسیحیه

اقانیم ثلثه اتحاد این با روح القدس است و علمای لاهوت تا اوائل قرن چهارم در این مسأله با جدال تکلم مینمودند و قوم را بدین گونه تعلیم میدادند که اقنوم ابن در اب چون جوهر عقل در انسان است و روح القدس در اقنوم ابن اب و ابن قوه الهیه عالمه است و زیاده بر این در این مسأله تفصیل نمیدادند و قوم را بهمین اجمال مقنع میداشتند تا اینکه اریوس قسیس که مردی دقیق و طلیق اللسان بود قیام نمود و تعلیمات اسقف اسکندریه را که بوجه اجمال قوم را بتساوی اقانیم ثلثه جوهر او ذاتاً و رتبةً شبیه تعلیم مینمود رد کرد و معتقد شد بر اینکه اقنوم ابن من حیث الجوهر بالکلیه مفارق است با اقنوم اب و جوهر ابن نیست مگر اول صادر از اب و او اشرف مخلوقات است و بمنزله آلتی است که اله آلهه او را در ایجاد عالم جبولی مستعمل داشته و صادر اول و واسطه اولی بین الخالق و المخلوقات محسوب میشود و بالجمله چون تعلیمات اریوس اشتهار یافت جمعی کثیر با او معتقد شدند و اختلافی بزرگ در میان ملت برپا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد جمهور اعظم و اکثر ساقفه بود که جوهر ابن را من کل الجهات با جوهر اب مساوی میدانستند و لهذا مناظرات علنیه بمشاجرات مذهبیه مبدل شد و اخیراً برد و تکفیر و طرد و تحریم بکدیگر منتهی گشت و قسطنطین کبیر که تخت این اختلاف را حقیر میشمرد چون مسأله را اهم و عاقبت را وخیم یافت مکتوبی سومت آمیز بطرفین نگاشت و ایشان را بود و ترک معاندت و اختلاف مأمور داشت ولکن این نصایح موجب رفع نوائل نشد و یوماً فیوماً بر مباعدت و اختلاف میافزود و تزلزل بزرگ و اضطراب فیسیر در جمیع ممالک قیصر ظهور یافت ناچار قیصر کبیر امر بانجماع جمیع اساقفه نمود و در سنه ۳۲۵ میلادیه در مدینه نیقیه (مجمع نیقاوی) شهیر که اول مجمع مسکونی دیانت نصرانیت و اخذ تاسیس عقاید این ایشان انعقاد یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظرات و مجادلات طویله بر تحریم اریوس متفق گشتند و بر طرد و

نفی او بدیر یکوم حکم نمودند و اتباع او را عموماً بکنیسه ارتودکس و ترک تعالیم اریوس ملحق و مجبور داشتند و در این مجمع حکم صریح صادر شد که اقنوم ابن مساوی است با اقنوم اب ذاتاً و رتبةً و صفةً و کرامةً و اگرچه در این مسأله بالاتفاق جمیع نقاوی اقتضا یافت لکن مسأله کیفیت اشتقاق اقنوم ابن از اقنوم اب مطرح انظار قسس اکابر گشت و اخیراً این مسئله موجب انقسام کنائس گشت و الی یومنا هذا سبب تعدد مذاهب و سوای شیعه اریوسیه شیع کثیره صغری و کبری در این قرون سبب اختلافات علیه در میان نصاری ظهور یافت و سبب انقلابات و انحلال این ملت شد و شرح عقاید هریک مفصلاً در کتاب تاریخ کنیسه تالیف یعقوب مرزوک هیرگانی و غیر او از افاضل مورخین مذکور است و جمیعاً باسم فرق نصاری یا من الجهود من العالم الجاهل معروف و مشهورند و در قرن چهارم اپولیناریس اصغر اسقف لاذقیه که مردی فاضل و محترم و عدو اریوسیین بود منکر ناسوت حضرت عیسی شد و معتقد بالوهیت مطلقه انحضرت گشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرق اشتهار یافت لهذا بفرمان تیودوسیوس کبیر (مجمع قسطنطینی) که مجمع ثانی مسکونی ملت نصاری است در سنه ۳۸۱ انعقاد یافت و در این مجمع صد و بیست اسقف اجتماع نمودند و در حقیقت قانیم ثلثه را که واحد و طرد و تحریم اپولیناریس حکم کردند و در قرن پنجم فرقه نسطوریه در میان ملت نصاری ظهور یافت و سبب این بود که چون حضرت عیسی علیه السلام علی العادة فی الانجیل گاهی از خود بابن الله و گاهی بابن الانسان تعبیر میفرمود لهذا تفریق و توحید این دو مقام در این قرن سبب حدوث اختلافات کلیه فیما بین نصاری شد علمای سوریه و سایر بلاد شرق حضرت عیسی را دارای دو طبیعت و مشیت دانستند و آن عبارت است از مشیت لاهوت و مشیت ناسوت یعنی الوهیت و بشریت و تفوهاً علی هذه العقیدة از حضرت مریم عذرا به امّ الله و امّ المسیح هرد و تعبیر مینمودند و علمای اسکندریه

Provided by the Afnan Library

وکنایس ایشان حضرت عیسی را دارای مشیت واحده و طبیعت واحده دانستند و خود را یعقوبی علی
خلاف العقیده از حضرت مریم به امّ الله تعبیر نمیکنند و زیاده از تعبیر به امّ المسیح جایز نمیدانستند
چون مطران یوسف اسقف سلوکیه الاسکل و مردی خطیب و فصیح بود و برخلاف عقیده سوریانیان مریم را
تعبیر امّ الله جایز میدانست و در جامع دکنایس باظهار این عقیده مجادلت
نمود این امر سبب اضطراب هیجان علما و رهبانان قسطنطنیه گشت و چون آن بود کار امر را بمجامع
علیه محاربات تسمیه منتهی گردد لهذا بامر و فرمان تیودوسیوس ثانی قیصر رومانی در سنه ۴۳۱ میلادیه
(مجمع افسس) که از مجامع ثالث مسکونی میباشد انعقاد یافت و در این مجمع برطرد و تحریم مطران یوسی
حکم جاری شد و اگرچه این حکم بطلانت و صراحت اجرا یافت لکن بسبب زوال و اضمحلال شیعه
نسطوریه گشت دهشت و کوشش و اجتهاد فوق العاده برضوضاس و اعانت و همراهی فیروز شاه
ایران مذهب نسطوریه در بلاد فارسیه و کلدان انتشار یافت و چون در این قرن پنجم
بسبب شیوع مذهب نسطوریه اختلافات بگرد در میان قسس و رهبان ظاهر شد و هر یک مرتبی بشکل
خود مذهب خاصی فرقه افتیخوس که موجب ازعاج شدیدی شد لهذا در سنه ۴۵۱ بامر و فرمان مارسیان
(مجمع خلکیدون) که از مجامع رابع مسکونی میشمارند انعقاد یافت و در این مجمع سی و لاوین حبر
اعظم اقانون ایمانی محبوب داشتند و بر تحریم و طرد دیوسکوروس افتیخوس و سایر مدعیان حبر اعظم
حکم کردند و هم در این قرن مذهب یعقوبیه از معتقدین مشیت واحده ظهور یافت چه یعقوب
نامی برادری کرد راهبی جسور بود و لکن بجلالت و نشاط و اتصاف و اشت قیام نمود و ماشیا اکثر بلاد شرقی
سیاحت کرد و در هر بلد اصحاب مشیت واحده را منقش ساخت و بعضاً حت و بلاغتی که داشت
معتقدات این طایفه را در قلوب کثری از نصاری بر شام و بلاد بین النهرین و ارمنیه و مصر و نوبه

وحبش

وحبش وغیرها ثابت نمود تا اینکه شیعه یعقوبیه باسم او ثابت و برقرار گشت و در قرون
ششم میلادی دیانت نصرانیت در اروپا بر بعض حالات که تا این قرن بر وثنیت باقی بود
اقبال بر بطانیه و سکسون و در آسیا بر سواحل بحر اسود و خزر و انوب استیلا یافت و کذلک
شیعه و مذاهب گوناگون در اخلیه قوت گرفت لهذا در سنه ۵۳۳ بامر یوستنیانس (مجمع مسکونی
خامس) تشکیل یافت و در این مجمع برضد او ریجانس حکم صادر شد و همچنین پاپا منافرت
و تضاد فیما بین اسقف قسطنطنیه و اسقف رومیه اعنی حبر اعظم رومانی پاپا شدیدگشت چندانکه
اکثر مورخین کنیسه این قرن را مبدء ظهور اختلاف و اشتقاق دیانت نصرانیه بمذهب یونانی و لاتینی
و بعبارة اخری بمذهب ارتودوکس کاتولیک دانستند و در اوائل قرن هفتم میلادی
اعنی در سنه ۶۰۰ دیانت مقدسه اسلامیه ظاهر شد و بسیل منحدر شد بمجرای این دیانت نصرانیه
و دیانت اسلامیه در اقطار شاسعه آسیا و اروپا و افریقیا در غایت شدت مصادم و متعادم یکدیگر
گشت و هم در این قرن در سنه ۶۸۰ بامر قسطنطین فوغوناطوس و حبر اعظم (مجمع سادس مسکونی)
انعقاد یافت و بر ضد اصحاب مشیت واحده حکم صادر شد و در قرون هشتم میلادی در
اختلاف در اعادات و یقونات در میان نصاری ظهور یافت و ایقون در لغت یونانیه عبارت
از صور و تماثیل است در لغت عربیه و اجمال این حادثات عجیبه این است که چون پس از ایمان
قسطنطین کبیر قیاصره روم و اساقفه و رهبانان آن بوم غایت سعی و کوشش را در اجرای
دین و نشر شریعت مسیحیه در میان ملل و قبائل وحشیه اظهار میداشتند چنانکه یوحنا
ذرئس مورخ مشهور نوشته است اکثر مبشرین از قبائل و اقوام ارمانیاف بحر اسود و جبال قوقاس
و سایر قبائل باین مقدار راضی میشدند که صور و تماثیل قدیمه خود را بصوت حضرت عیسی و قدیسین و

شهداء

شهداء تبدیل نمایند و این جماعت که بهداوت و توحش معروف و بقلت معارف و تمدن موصوف
بودند مرضیه قیاصره روم را باین مقدار از تبدیل دیانت خالی از صرفه و مصلحت ندانستند و
افاضل نصاری نیز چون این صور و تماثیل موجب تذکار آلام حضرت مسیح و مصائب شداید وارده
بر اولیای دین مسیحی بود برای امر مسکوت نمودند تا اینکه عبادت صور و تماثیل در دیانت مسیحیه
امری مشهور شد و در جمیع کنائس داخل گشت چنین دیانت اسلام ظاهر شد و رؤسای مسلمین
و علمای یهود و نصاری از عبادت بقونات سر زنش مینمودند و ایشان را بعبادت اوثان متهم
میکردند لهذا فیلیکیون بار دانس ملک یونانی با مر بطریرک یوحنا در سنه ۷۱۲ حکم فرمود و کلیه
رواق کنیسه ایا صوفیا صور جمیع مسکونی سادس المحو کردند و چهر اعظم رومانی در مدینه رومیه
باین سبب حکم بارتداد ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که صور جمیع مجامع را
در کنیسه باری بطرس منصوب دارند و این فتنه بزلزل ملک از تخت سلطنت منتهی شد و در عهد
لیون ایصوری که بشجاعت موصوف بود این فتنه شدیدتر ظاهر شد و موجب حروب اهلیه و
مقاتلات کلیه گشت زیرا که این ملک از شدت تعمیر مسلمین یهود و از بیم اینکه مبادا عبادت این
تماثیل اندک اندک موجب صور و شبیه و خرافات قدیمه یونانیه در دیانت مسیحیه گردد لهذا در
سنه ۷۲۶ میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که سوای صورت حضرت عیسی در حالت صلیب صور و تماثیل
جمیع شهداء و قدیسین را از کنائس و معابد محو نمایند و اذا بنخبت آتش جنگ فیما بین ملک و فرقه
شد و نار محاربت مخت و در جزائر ارخبیل و جانبی از آسیا و پس در ایطالیا اشتعال یافت زیرا
که عائله ملت بسبب عبادت رؤسا و کهنه بسبب مخالفت این حکم را مخالف دیانت پنداشتند و ملک را
مرتد از دین نصاری انگاشتند و نصرای او را از بلاد ایطالیا مطرود داشتند ملک از این انفعال

برقتال

برقتال ایطالیا و جهر اعظم رومانی پاپا عزیمت نمود و چون بسبب حوادث شرق از عهده اجرای حرب
برنیامد در غایت حدت و حرارت عابدین صور و تماثیل را مورد سخط و مخنث داشت و هرمانس بطریق
قسطنطنیه را که محب تماثیل بود عزل نمود و هنطاریوس را بجای او نصب نمود و حقیقت مخنوب داشت هرچه از جواب
جمیع تماثیل و عقاب و تعذیب مخبین بقونات صادر نمود و عاقبت این صرمت شدت موجب انشقاق
ملت شد و ملت نصرانیت بدو اسم ایکونودولی) یعنی عابدین صور و (ایکونوماکی) و یا (ایکونوکلستی)
یعنی ساحقین صور انقسام یافت و چون لیون رابع بدر ساس زوجه او ایرینی موسوم شد و قسطنطین
فرزند او صغیر بود ایرینی بوصایت قسطنطین فرمانروا گشت و مجمعین عبادت ایقونات را صرت
نمود و بتدبیر این زن در سنه ۷۸۶ با سم قسطنطین ملک در مدینه بقیه (مجمع سابع مسکونی) انعقاد یافت
و ۳۵۰ اسقف در این مجمع مجتمع شدند و بر جواز عبادت تماثیل حکم کردند و در روسطا این حجارت
اهلیه و مجادلات دمویه که مدتی مدیده فیما بین نصاری ایتداد داشت و هر فرقه دیگری را کافر
و مشرک میپنداشت اختلافی جدید در کیفیت انشقاق و اتحاد کلمه در میان ملت ظاهر شد زیرا که فرقه لاتینیه یا تثلیثیه روح القدس از ابن منبعث
شده و فرقه یونانیه انبثاق او را نیاب فقط اعتقاد نمودند و این منازعه نیز مدتی مدید قائم بود تا آنکه موجب انفصال
کنائس شرقیه از کنائس غربیه گشت و در فرقون نامس در سنه ۸۶۹ با مر ملک باسیلیوس مکدونی (مجمع
ثامن مسکونی) در مدینه قسطنطنیه انعقاد یافت و در این مجمع ۳۱۸ اسقف حاضر بودند و بر ضد متقدمین
بشیت واحده و مکرمین عبادت تماثیل حکم نمودند و لکن یونانیان مجمع دیگری را گردد سنه ۸۷۹ و این مجمع
انعقاد یافت بریاست فوتیوس (مجمع ثامن مسکونی) میدانند و در این مجمع حکم شد که سطالب پاپا را
تسلیم نمایند و در فرقون نامس در همه هیلادی با آنکه دیانت نصرانیه با شقاقات داخله و عقاید
مختلفه از قبیل کیفیت عبادت تماثیل و جهر از ذخائر یعنی عظام و جثث قدیسین و شفاعت ایشان

و غیر

و هم بمحاربت و غارات خارجه مبتلا بود و بر ذمهٔ ممالک اروپا از قبیل هنگاریا و دانیا و بولونیا و ممالک روسیه که تا این قرون بر دیانت و شنیعهٔ قدیمه باقی بودند استیلا یافت و در اواخر قرون یازدهم حروب کبیرهٔ صلیبیه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد و سبب اجمالی این بود که راهبی فرناوی نامی بیطرس ارمیطه یعنی بطرس ناسک برای زیارت قدس شریف بارضی مقدسه مسافرت نمود و اگر بقول او توان اعتماد کرد نصاری را در بلاد فلسطین در غایت ذلت و حقارت یافت پس از زیارت ارض مقدس باوطان پر شور بار و پا مراجعت نمود و جبر اعظم روحانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربهٔ اهل اسلام و استخلاص اراضی مقدسه ترغیب مسلمین تحریص و تشویق کرد و تحریصات این راهب ناسک شورشی عجیب در اروپا برپا نمود و جمیع ملوک اروپا را بر محاربهٔ اهل اسلام متفق گردانید و اخیراً بعد الأخذ و الرد در سنهٔ ۱۰۹۶ هـ صد هزار سپاه از ممالک نصرانیه غربیت ممالک اسلامیه نمودند و ملوک شام که در آن زمان غالباً بجهت حرب و ضرب معروف بودند نیز مستعد مقاتلت و محاربت گشتند و این وقوعه شدیده در ممالک فلسطین و سوریه و مصر قریب بیست سال متصادم و متقاوم بود و در محاربات متوبهٔ این مدت مدیده انهار دما جاری گشت و نفوس لاتحصی که حد آنرا جز خداوند کس نداند از طرفین کشته شد و انجام بشجاعت صلاح الدین ایوبی و اخیراً ببالت الملک الظاهر بیبرس ارضی مقدسه که قریب بیست سال حرکه قتال و قریب هفتاد سال متمر سلطنت نصرانیه بود بالاستقلال استخلاص یافت و دیگر این قرون از خارج جز مناظرات حربیه و از داخل جز عبادت تماثیل و اختلاف در عشاء ربانی که آیا خبز و خمر مبدل بجسد مسیح میشود یا نمیشود در دیانت نصرانیه امری مسموع نبود و در سنهٔ ۱۱۲۳ در مدینهٔ رومیه در قصر لاتران (مجمع تاسع مسکونی) انعقاد

یافت

یافت و در سنهٔ ۱۱۳۹ نیز در قصر لاتران (مجمع عاشر مسکونی) منعقد شد و در این دو مجمع حق انتخاب حبر اعظم بالمرة بر طور و کیفیت اتحاد کنائس شرقیه و غربیه یعنی مذهب کاتولیکی لاتینی و مذهب ارتودکسی یونانی محل مذاکره و بحث گشت و در سنهٔ ۱۱۷۹ ایضاً در قصر لاتران (مجمع حادی عشر مسکونی) در تحت ریاست حبر اعظم اسکندر ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال کنیسهٔ رومیه و سلطهٔ فوق العادهٔ پاپا مستحکم و محقق گشت و در سنهٔ ۱۲۱۵ نیز در رومیه (مجمع مسکونی ثانی عشر) انعقاد یافت و در سنهٔ ۱۲۴۵ در مدینهٔ لیوس (مجمع ثالث عشر مسکونی) منعقد شد و در سنهٔ ۱۲۷۴ در مدینهٔ لیون (مجمع رابع عشر مسکونی) انعقاد یافت و در این مجامع غالباً در اتحاد کنائس رومیه و لاتینیه مذاکره میشد و در سنهٔ ۱۳۱۱ در فیان (مجمع خامس عشر مسکونی) منعقد شد و در سنهٔ ۱۴۱۴ - ۱۴۱۸ در قسطانس (مجمع سادس عشر مسکونی) انعقاد یافت و در این مجمع حکم شد که احکام صادره از مجامع مسکونیه فوق سلطنت پاپا است و در سنهٔ ۱۴۳۹ - ۱۴۳۹ در بازل (مجمع مسکونی سابع عشر) منعقد گشت و در این مجمع اصلاح امور فرناویه و طلیانیه و اتحاد کنائس شرقیه و غربیه مذاکره شد و در سنهٔ ۱۵۱۲ - ۱۵۱۷ در مدینهٔ رومیه در قصر لاتران بامر حبر اعظم یولیوس ثانی (مجمع ثامن عشر مسکونی) انعقاد یافت و در سنهٔ ۱۵۴۵ در مدینهٔ ترنت (مجمع تاسع عشر مسکونی) که آخرین مجامع مسکونیه است و بمجمع ترنتینی معروف است منعقد شد و این مجامع که بترتیب ذکر شد از جهتی موجب حدوث مذاهب و شقاقات داخلیه در دیانت نصرانیه گشت و از جهتی دیگر موجب انتظام بسیاری از مؤسسات دینیهٔ مسیحیه شد و در این قرون نیز سلطنت مطلقهٔ حبر اعظم پاپا در میان نصاری در رتبهٔ علیا یافت و مهابت و نخافش در قلوب ملوک و امرا ثابت و راسخ گشت و پس از انقضاء حروب صلیبیهٔ قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در اثنا

بحر مستلاطم خرافیت جز تجدد مذاهب مختلفه که اغلب آن مبنی بر مقاومت سلطنت فوق العاده پاپا جبر اعظم روحانی بود چیزی مشاهده نمیشد و اغلب این مذاهب بجرأت مقاومت رهبان دونیکیین که با مر جبر اعظم هرکس را خارج از سلطه او میافتند با انواع عذاب دور استقبال و یا محروق میساختند مضمحل و منقرض میگشت و این تعدیات فوق العاده احبار و رهبان عالم نصرانیت را مستعد تغییرات کلیه مینمود تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی لوتیروس مشهور بکسونی از مدینهٔ ایسلین قیام کرد و مذهب پروتستانی انجیلی را تاسیس نمود و عوائد خارجه از انجیل تقدس را از قبیل اعتراف بسلطهٔ مطلقهٔ جبر اعظم پاپا و غفران خطایا و صوم و عبادات یقوتات و اختلالات زائده و بسی بدلات و اشاعات را زائل داشت و اگرچه قیام این مرد که تحت راهبی حقیر و خیر اصلی کبیر خوانده شد از آغاز موجب فتن و خیله گشت و سبب اجرای حروب اهلیه شد الا آنکه در عالم دیانت نصرانیه تغییرات کلیه ظهور یافت و اولاً سبب شد که علوم از مسلمین اندلس و اخیراً بسعی طائفهٔ انجلیه انوار علوم و تمدن و حریت و تقدم اقطار ممالک مسیحیه را زاهر و منور نمود و عموم تمسکات سفه جهل و توحش انتشع و زائل داشت و مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه و رسوخ بالغ یافت و از مذاهب کبیره دیانت نصرانیه محسوب گشت و از این جمله که در غایت اختصار و جامعیت ذکر شد معلوم توان داشت که اکنون که اواخر قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیت بر مذهب کاتولیک و مذهب رتودکس و مذهب پروتستانت و مذهب بیعقوبی و مذهب نسطوری و مذهب ارونی و مذهب ملکانی منحصر است و فقط شعب و قبایل قباط و سریان و کلدانیه و احباش از جمله غیر هم در ضمن مذاهب مرقومه مندرج و مذکور اند

بشارات وارده در انجیل راجع بظهور سرور جلیل

حضرت عبد البهاء جل ثناؤه در کتاب مستطاب مفاوضات میفرمایند:

قوله

قوله الاجل ص ۳۴ : (باب)

تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا

در باب یازدهم آیهٔ ۱ از مکاشفات یوحنا میفرماید (و نی مثل عصا بمن داده شد و مرا گفت برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را پیما زیرا که بامتها داده شد و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود) از این نص مقصود انسان کامل است که تشبیه بنی گشته و وجه تشبیه این است نی چون درونش خارغ شود و از هر چیز خالی گردد نغمات بدیعی حاصل کند و همچنین آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان نی الحقیقه از نائی است که در او میدمد همچنین آن نفس مبارک قلب مقدسش از ماسوی الله فارغ و خالی و از تعلق بسایر شئون نفسانی بیزار و بری و دمساز بنفس رحمانی است و هر بیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است این است که نی تشبیه میفرمایند و آن نی مانند عصاست یعنی معین هر عاجز است و شخص امکان را که مانند عصای شبان حقیقی است که بواسطه او اغنام خویش را شبانی میفرماید و در چمنزار ملکوت سیر و حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص بمن گفت (برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانیکه در آن عبادت میکنند پیما) یعنی موازنه کن فروع ما در اصل کمالات است یعنی آن شخص گفت که قدس الاقداس و مذبح و آنانیرا که در آن عبادت میکنند موازنه نما یعنی حقیقت حال آنان را جستجو کن و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات سلوک و صفات هستند و با سرار آن نفوس مقدسه برسی که در قدس الاقداس بمقام تقدیس و تنزیه مستقر و از مطلع شهود (صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را پیما زیرا بامتها داده شده) که در آن نازل قرن بنابع سبیل ذکر او تسلیم امتها شد قدس الاقداس بطاهر طاهر نیز محفوظ نماند یعنی آن مبتلا که سلیمان حضرت

Provided by the Afnan Library

اقا بیرون قدس الاقداس صحن خارج ضبط شده و با متحاد داده شد (و شهر مقدس اچهل و دو ماه پایمال خواهند نمود) یعنی آنها چهل و دو ماه که عبارت از هزار و دویست و شصت روز است و هر روز عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دویست و شصت سال میشود که مدت دور قرآن است و تسلیم ضبط و استیلا مینمایند زیرا نص کتاب مقدس هر روز عبارت از یک سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه هفت میفرماید (پس چهل روز متحمل گناه خاندان یهود را خواهی شد هر روز را بجهت تو سالی قرار داده ام) این اخبار از مدت ظهور اسلام است که او تسلیم پایمال شد یعنی احترامش باقی نماند و قلعی قدس الاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند و این قضیه هزار و دویست و شصت سال تداوم داشت و این هزار و دویست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلی ناطق جمال مبارک است که در هزار و دویست و شصت هجری واقع شد و چون مدت هزار و دویست و شصت روز مقضی شد حال او تسلیم شهر مقدس و دباره بنای معموری و آبادی گذاشته و هر کس او تسلیم را شصت سال پیش دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چقدر معمور و آباد گشته و دوباره محترم شد و این معنی آیه رویای یوحنا است بظاهر آقا این آیه را تاویل و رمزی است دیگر و آن این است که شریعت الله بر دو قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی متعلق بفضائل و معانی و اخلاق رحمانی دارد این تغییر و تبدیل نمیکند این قدس الاقداس است که هر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال مبارک است در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار ابدا منسوخ نمیشود زیرا آن حقیقت روحانیه است جسمانیات آن ایمان است عرفان است ایقان است عدالت است دیانت است مروت است امانت است محبة الله است مواسات و حقیقت

رحم

رحم بر فقیران است و فریادرسی مظلومان و اشفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است پاکی و آزادگی و افتادگی است و حلم و صبر و شیات است این اخلاق رحمانیست این احکام ابدا نسخ نمیشود بلکه تا ابدالآباد مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید میگردد زیرا در او هر دوره شریعة الله روحانیه یعنی فضائل انسانیه از میان میرود و صورتش باقی میماند مثلا در میان یهود در او هر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعة الله از میان رفت صورتی بدون روح باقی ماند قدس الاقداس از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست امتها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست قسیسین و رهبانها مانده همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم مانده آن اساس شریعة الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برقرار و در هر دوری در هر پیغمبری تجدید میگردد و اما قسم ثانی از شریعة الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص و قتل و ضرب و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تغییر یابد منسوخ گردد زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سایر احکام باقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیل است بنابراین از کلمه قدس الاقداس مقصد آن شریعت روحانیه است که ابدا تغییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود و مقصد از شهر مقدس شریعت جسمانیه است که منسوخ میشود و این شریعت جسمانیه که تعبیر بشهر مقدس فرموده هزار و دویست و شصت سال پایمال میشود و بروشاهد خود خواهم داد که پایمال پوشیده مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت میباشد

مقصود

مقصود از این و شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالب است در قرآن
مذکور است که خدا بمحمد رسول الله خطاب میفرماید انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
یعنی ترا شاهد و تبشیر دهنده و تخویف کننده از قبل خدا قرار دادیم یعنی شاهد این است
که امور بتصدیق اثبات بگردد و این و شاهد احکامشان هزار دور دوست و شصت و زکه
هر روز عبارت از یک سال است جاریست الی حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت
موسی و یوشع میفرماید (آن و شاهد بلباس دیگر کرده) یعنی بظاهر لباس جدیدی از بندازه
لباس قدیم دارند یعنی در بدایت در انظار مثل سابق رونق ندارند و امرشان هر جدیدی بنظر
نیاید زیرا روحانیات شریعتش مطابق روحانیات حضرت مسیح در اینحال است احکام جمالیه
اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کنایه از آنست بعد میفرماید (اینانند دو درخت
زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند) این دو نفس را بدو درخت زیتون
تشبیه میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون روشن میشد یعنی دو نفس
که از آنان دهن حکمت الهیه که سبب روشنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی
ساطع و لامع خواهد شد لهذا بچراغدان نیز تشبیه شدند چراغدان محل نور است از آن نور ساطع
میشود همین قسم از این دو نفر نیه نور هدایت مشرق و لامع است بعد میفرماید که (در حضور
خداوند ایستاده اند) یعنی بخدمت حق قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل اگر قبائل عرب
متوحش بادیه را در جمیع جزیرة العرب چنان تربیت نمودند که در آزمان با علی مراقی مدنیت رسیدند
وصیت و شهرتشان جهانگیر شده (و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی از دهانشان بدر شده
دشمنان ایشان را فرو میگیرد) مقصد این است که نفی مقاومت ایشان نتواند یعنی اگر نفسی

بخواهد در تعلیمات ایشان ایراد در شریعتشان وهنی وارد آرد بموجب شریعتی که از دهانشان جملا و تفصیلا
ظاهره است باطلا بآنها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیت و بغض و عداوت ایشان کند حکمی از دهان
ایشان صادر شود که دشمنان ایشان را محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان مغلوب
و محروم و معدوم گشتند و بظاهر خدا آنانرا نصرت فرمود بعد میفرماید (اینها قدرت
بر بستن آسمان دارند تا ایام نبوت ایشان باران نبارد) یعنی در آن دوره سلطانند یعنی شریعت
و تعالیم حضرت محمد و بیان و تفسیر علی فیض آسمانیست چون بخواهند این فیض نبارد هند متقدر بر آنند
و چون خواهند باران نبارد و باران در اینجا بمعنی فیض است بعد میفرماید (و قدرت بر آبها
دارند که آبها را بخون تبدیل نمایند) یعنی نبوت حضرت محمد چون نبوت حضرت موسی است و قوت
حضرت علی چون قوت حضرت یوشع است که اگر خواهند آب نیل را بر قبطیان دشمنان خون
نمایند یعنی آنچه سبب حیات آنان است بسبب جهل و ستمکاریشان علت موت آنان نمایند
مثل گاه سلطنت و ثروت و قدرت فرعون فرعونیان که سبب حیات آن قوم بود از اعراض و انکار و
استکبار علت موت و هلاکت و اضمحلال و ذلت و مسکنت گردید لهذا آن دو شاهد قدرت بر اهلاک
اقوام دارند و میفرماید (هر زمان که بخواهند با انواع بلایا مبتلا خواهند کرد) یعنی قدرت غلبه ظاهره
نیز دارند که اشقیا و نفوسی که ظلم و اعتساف صرف آنانرا تربیت نمایند زیرا خدا باین دو شاهد قدرت
ظاهره و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه اشقیا و خونخواران و ستمکاران عربان بادیه را که
مانند ذئاب و سباع درنده بودند تادیب نمودند و تربیت کردند بعد میفرماید (و چون شهادت
خود را باتمام رسانند) یعنی چون آنچه را ماموراند مجری دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و تربیت
شریعة الله کنند و تعالیم سماویه منتشر کنند تا آثار حیات و حیاتی در نفوس پدیدار گردد و انوار فضل

Provided by the Afnan Library

عالم انسانی بتابد و ترقیات کلیه در اقوام بادیه حاصل گردد همینقدر فاید (آن وحش کرازها و یه
برسایند با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت) مقصد از این وحش
بنوامیه است کرازها و یه ضلالت مجوم نمودند و همچنین واقع گشت که بنوامیه بر شریعت محمدیه و حقیقت
علویه که محبة الله باشد هجوم نمودند و میفرماید با این وشاهد جنگ نمود هزار جنگ روحانی یعنی
بکلی مخالف تعلیمات و روش و سلوک آن وشاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که قوه آن دو
شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بکلی زائل و مشئوم حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب
خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت یعنی ظلمت ضلالت آن وحش
آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن وشاهد اخواهد کشت یعنی حیات روحانی ایشان را در
میان ملت محو خواهد کرد و بکلی آن شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد برد و دین الله پامال
خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسد مرده بی روحی بعد میفرماید (بدنهای ایشان در
شارع عام شهر عظیم که بمعنی روحانی سدوم و مصر میباشد جائیکه خداوند ایشان نیز مصلوب
گشت خواهد ماند) مقصود از بدنهای ایشان شریعة الله است و مقصود از شارع عام معرض
عمومی است و مقصود از سدوم و مصر جائیکه خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه سوریه است
و بالاخص اورشلیم چونکه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعة الله و تعالیم الهیه اول در اینجا
از میان رفت و یک جسد بی روحی باقی ماند و مقصود از بدنهای ایشان شریعة الله است که مثل
جسد مرده بی روح مانده بود بعد میفرماید (و گروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتها بدنهای
ایشان را سه روز و نیم نظاره کنند و اجازت ندهند که بدنهای ایشان در قبر پنهان شود همچنانکه اصطلاح کتب مقدسه سه روز و نیم عبارت
سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دویست و

شصت

شصت روز است و هر روز حسب کتاب مقدس عبارت از یک سال است یعنی هزار و دویست و شصت
سال که عبارت از دوره فرقان است انتهاء قبائل و اقوام جمیع ایشان را نظاره میکنند یعنی
شریعة الله را تمام میکنند لکن موجب آن عمل نمینمایند و اجازت نمیدهند که بدنهای ایشان
یعنی شریعة الله بقبر سپرده شود یعنی اینها بظاهر شریعة الله تشبث مینمایند و نگذارند که بکلی
از میان برود و جمیع بکلی محو و نابود گردد بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی بظاهر شریعة الله را ذکری
و اسمی باقی بگذارند و مقصود از این قبائل امم و ملی بود که در ظل قرآن محشور هستند که نگذارند
بکلی امر الله و شریعة الله بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد چنانچه نماز و روزه در میان بود ولی
اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و کردار روحانیات است از میان رفت انوار فضائل
عالم انسانی که از نتایج محبة الله و معرفة الله است غروب نمود و ظلمات ظلم و اجحاف و شهوات
و رذائل شیطانی غالب گشت و شخص شریعة الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود
و در مدت هزار و دویست و شصت روز که هر روزی عبارت از یک سال است و این حدیث محکم است
آنچه این دو نفر تأسیس کردند و اساس شریعة الله بود همت از دست ندادند فضائل عالم انسانی را
که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محکم کردند بقسمی که صداقت و عدالت و محبت و الفت
و تنزیه و تقدیس و انقطاع جمیع صفات رحمانیه از میان رفت از شریعت یک صلوة و صیام
باقی ماند و بعد از ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فرقان است این حال استدا یافت و مانند آن نمود
که این شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح باقی مانده باشد بعد میفرماید
(و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادمانی کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آنرو
که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساخته) مقصود از ساکنان زمین ملل و اقوام سائره چون

امم اروپا و اهمی بلاد آسیاست که چون حافظه نمودند که اخلاق اسلام کلی تغییر کرده و شریعة الله را
ترک نموده امر و خصائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمودند
کرد فساد اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام سائره خواهند شد چنانچه این حقیقت در کمال
وضوح ظاهر شد ملاحظه مینمائید که این ملت که در نهایت درجه اقتدار بود حال چگونه اسیر و ذلیل گشته
و اقوام سائره نزدیک بگرهدیا فرستادند یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دو نبی ساکنان زمین را
معذب یافتند یعنی ملل و اقوام سائره عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند بعد میفرماید
(بعد از سه و نیم روز حیات از خدا و ند بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان
خوفی عظیم فروگرفت) سه روز و نیم یعنی ۱۲۷۰ سال چنانکه تفصیلش از پیش گذشت آن دو شخص
که جسمان بی روح افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تاسیس و حضرت علی ترویج کرده بود
و حقیقتان از میان رفته بود و صورتی باقی مانده بود دوباره روحی بان جسد آمد یعنی آن اساس و
تعالیم دوباره تاسیس شد یعنی روحانیات شریعة الله گردیدن یافت و فضائلی که برذائل و محبة الله که
بغضاء و نورانیتی که بظلمات اخلاق رحمانی که بشیطانی و عدلی که بظلم و رحمی که بغض و حدتی
که بکذب و حدیتی که بضلالت و طهارتیکه بشهوات نفسانیه تبدیل شده بود بعد از سه روز و نیم که اصطلاح
کتب مقدسه ۱۲۷۰ سال است دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات و حانیه
بظهور حضرت اعلی و تعیت جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و بهار
جان پرور رسید و صبح هدایت دمید آن وجسم بی جان دوباره زنده شدند و این دو بزرگوار یکی موسس
و دیگری مروج قیام کردند و دو چراغدان بودند زیرا بنور حقیقت جهان را روشن نمودند بعد
میفرماید (و آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید بیائید بجا صعود نمائید پس در ابر بآسمان بلند
شدند)

شدند) یعنی ندای حق را از آسمان چنان شنیدند که آنچه باید و شاید از تعلیم و تبشیر مجری داشتید
و پیام مرا بخلق رسانیدید و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را چنانچه باید مجری داشتید حال بیائید
مسیح جان را فدای جانان کنید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قمر هدایت هر دو بیائند
حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده بآسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرماید
و دشمنانشان ایشان را دیدند) یعنی دشمنان ایشان بسیای بعد از شهادت مشاهده علو منزلت و
سمو منقبت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات آنان دادند بعد میفرماید
(و در همان ساعت زلزله عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله
هلاک شدند) این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر و زبر شد و نفوس
بسیای هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از هر مرض و با و خطا و غلا و جوع و بلا حاصل گشت که
مثل و مانند نداشت بعد میفرماید (و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمان را تمجید کردند)
چون زلزله در فارس واقع جمیع باز ماندگان شب و روز ناله و فغان مینمودند و بتمجید و تسبیح مشغول
و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب و راحت نداشتند پس میفرماید (وای دوم گذشته
است اینک وای سوم بزودی میآید) وای اول ظهور محمد حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام
وای دوم حضرت اعلی که الحمد لله شناختند و وای سوم یوم عظیم است که یوم ظهور رب جنود و تجلی جمال
موعود است در بیان این مطلب و کتاب حزقیال فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید
(کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای پسر انسان نبوت کرده بگو خداوند یهوه چنین میفرماید
ولوله کنید و بگوئید وای بر آن روز زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است) پس
معلوم شد که روز وای روز خداوند است زیرا در آن روز وای بر غافلان است وای بر گمراهان است

Provided by the Afnan Library

وای بر جاهلانست اینک گریفرماید (وای دوم در گذشت اینک وای سوم بزودی میآید و این وای سوم در ظهور جمال مبارکست یوم الله است و نزدیکست بیوم ظهور حضرت علی قبل محمد میفرماید (فرشته هفتم نواخت کرنا گاه صداهای بلند در آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شده تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد) آن فرشته انسان بست که بصفات ملکوتیه متصف گردید بخلق و خوی فرشتگان مبعوث شود و ندا نمائی بلند نماید که ظهور مظهر الهی منتشر و اعلان شود که یوم ظهورست جنود است و دوره و رجعت حضرت پروردگار و در جمیع کتب و صحف انبیا موعود مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه تشکیل میشود و جهان تجدید میگردد و روح جدیدی در جسم امکان دمیده میشود و موسم جمال الهی آید ابر رحمت ببارد و نسیم حیات جان پرور بوزد عالم انسانی قمیص تازه در بر نماید روی زمین بهشت برین گردد عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان بر خیزد و راستی و درستی و آشتی و خدا پرستی میان آید و الفت و محبت و یگانگی جهانرا احاطه کند خداوند تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد یعنی سلطنت روحانیه ابدیه تشکیل میشود **وان یوم الله است** زیرا جمیع ایامی که آمده و رفته است ایام موسی بوده ایام مسیح بوده ایام ابراهیم بوده همچنین ایام سائر انبیا بوده **اما ان یوم یوم الله است** زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت و اشراق طلوع خواهد کرد **بعد** میفرماید (و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند ترا شکر ای خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته سلطنت پرداختی) و در هر دوری اوصیا و وصیفا دوازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب از پسران بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب و سبای اسباط بودند

و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند ولکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند و بر اربعین این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته از یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور کلی ساجد و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم (ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته سلطنت پرداختی) یعنی تعلیمات خود را تمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد و هر چند سلطنت دائمه بوده و همیشه خدا سلطنت داشته و دارد ولکن در اینجا معهذا سلطنت مظهر نفس اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات ابدیست اجرا خواهد کرد و آن مظهر کلی بقوای روحانیه جهانرا گشاید نه بجنگ و جدال و بصلح و سلام جهان را بدین بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را بحجت صحیحه تاسیس کند نه بقوت حربیه و این تعالیم الهیه را بحربانی و صلاح ترویج نماید نه بدرشتی و سلاح و چنانچه تربیت کند کرام و ملل هر چند در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گرگ و بره و مار و طفل شیر خواره و پلنگ و بزغاله با هم همدم و هم آغوش و همراز گردند بکلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مباینت ملی زائل و کل در ظل شجره مبارکه نهایت الفت و التیام خواهند یافت **بعد** میفرماید (و همتا خشمناک شدند) زیرا که تعالیم تو مباین هوای نفسانی سائر ملل بود مغضب و ظاهر گردید یعنی کل بخسران مبین مبتلی شدند زیرا متابعت و صایا و نصایح و تعالیم تو نمودند و از فیض ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند **بعد** میفرماید (و وقت مردگان

[illegible] اوری شود) یعنی وقتی آن رسید که مردگان یعنی نفوسی که از روح مجرد الهیه
محروم و از حیات سعد ابدیه نصیب هستند بعدالت حکم شوند یعنی باآنچه استحقاق و استعداد
دارند مبعوث گردند و حقیقت این اسرار را واضح گردانی که در چه درجه پستی در عالم وجود هستند
کرنی الحقیقه حکم اموات دارند بعد ینفخ فایذ (تا بندگان یعنی انبیا و مقدسان و رسندگان
نام خود را چه کوچک و چه بزرگ (اجرت هی) یعنی تا ابرار را بفضل بی منتهی مخلد بگردانی و آنها
مانند ستاره های آسمانی از افق حضرت قدیمه درخشنده فرمائی بروش و سلوکی موفق فرمائی
که روشنی عالم انسانی است و سبب هدایت و علت حیات ابدیه در ملکوت یزدانی بعد
ینفخ فایذ (و هلاک ان زمین را فاسد گردانی) یعنی نفوس غافله را بکلی محروم کنی زیرا کوری
کوران ظاهر گردد و بینائی بینایان آشکار شود جهل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود و علم و دانائی
اهل هدایت واضح گردد و ازاین جهت مفسدان فاسد شوند بعد ازاین مقام ینفخ فایذ (و هیکل
خدا در آسمان مفتوح گشت) یعنی اورشلیم الهی پیدا شد و قدس الاقداس ظاهر گشت قدس الاقداس
در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربانی است که در هیچ دوری از ادوار انبیا
تغییر نیافته است چنانچه از پیش بیان شد و اورشلیم شامل حقیقت شریعت الهیه است که قدس الاقداس
و جامع احکام و معاملات و عبادات قوانین جسمانیه است که شعاع و شلیم است این است که اورشلیم
آسمانی گفته میشود (خلاصه چون در آن ورقه شمس حقیقت انوار الهی در نهایت سطوع درخشنده گردد
لطائف جواهر تعالیم الهی در عالم امکانی تجلی یابد و ظلمات جهل و نادانی زائل گردد جهان جهان دیگر
شود و نورانیت عظمی نماید لهذا قدس الاقداس ظاهر گردد بعد ینفخ فایذ (و هیکل خدا در آسمان
مفتوح گشت) یعنی بسبب انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار ربانیه و اشراق شمس حقیقت ابواب

فلاح و نجاح در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات سماویه آشکار شود بعد ینفخ فایذ
(تابوت عهد نامه او در قدس او ظاهر شد) یعنی کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لوح میثاق
ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امر نه جهانگیر
شود اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا کتاب عهد تمسک در میثاق
ثابت و مستقیم بعد ینفخ فایذ (و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد) یعنی
بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر و غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض
میثاق بلند گردد و زلزله شبهات حاصل شود و تگرگ عذاب ناقضین میثاق بارد و مدعیان
ایمان بفتنه و امتحان افتند. و نیز ینفخ فایذ ص ۵:

باب پنجم

تفسیر باب دوازدهم از مکاشفات یوحنا

از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس اورشلیم الهی در کتب مقدسه در اکثر مواضع شریعة الله است
که گاهی بعروس تشبیه میفرماید و گهی با ورشلیم تعبیر مینماید و گهی با آسمان جدید و زمین جدید
تعبیر میفرماید چنانچه در باب ۲۱ از مکاشفات یوحنا میفرماید (و دیدم آسمان جدید و زمین جدید
چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نباشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از
جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته باشد و آوازی
بلند از آسمان شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان
قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و ملخصا مایه که چون واضح و مشهود است که مقصد آسمان و زمین اول
شریعت سابقه است زیرا میفرماید آسمان و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نباشد یعنی ارض ارض محشر

Provided by the Afnan Library

است و در ارض محشر (یا بنو) یعنی تعالیم و شریعة الله در روی زمین جمیعاً منتشر گردد و کل بشر در امر حق داخل گردد و کرهٔ ارض تمامه مسکن انسان مؤمن شود پس دریا نماند زیرا ممکن ماهای انسان ارض نایس است یعنی در آن و در میدان آن شریعت جولانگاه انسان است و ارض مستقر است اقدام بر آن نلغزد و همچنین شریعة الله را اشعه مقدس او رشلیم جدید تعبیر نموده فرمود صخره شکر او رشلیم جدید کدار آسمان نازل میشود شکر سنگ آبک و خشت خاک چونکه شریعة الله تا آسمان نازل میشود و تعبیر بصخره میفرماید زیرا او رشلیم که از سنگ و خاک است واضحست که از آسمان نزول نماید و تجدید نشود و آنچه تجدید میشود شریعت است و همچنین شریعة الله را تشبیه بعروس آراسته فرموده که در نهایت تزیین جلوه نماید چنانچه از پیش گذشت در فصل بیست و یکم از رؤیای یوحنا که شهر مقدس او رشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و در فصل ۱۲ از رؤیای یوحنا مذکور است که میفرماید (علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است) این زن آن عروس است که شریعة الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است این آفتاب و ماه را در دو دولت است که در ظل شریعة الله است و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و میزان ملت که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشند بعد میفرماید (و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر میآورد) یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و شقاوت

عظیمه گشته تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود از این ولد حضرت اعلی و نقطهٔ اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت محمدیه که طفل فیتچهٔ شریعة الله گردید و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت تحقق یافت ولی از تسلط اژدرها نزد خدا ربوده شد بعد از ۱۲۶۰ روز اژدرها محو شدند آن زادهٔ شریعة الله موعود ظاهر گشت (و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدرهای بزرگ آتش گون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده بر زمین ریخت) آن اژدها بنی امیه است که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت افسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنو امیه بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در بر و شام بود مملکت فرس مملکت عرب مملکت مصر مملکت فرنگ یعنی تونس و جزائر و مراکش مملکت اندلس که الآن اسپانیا است مملکت ترک ماوراء النهر و بنو امیه بر این ممالک استیلا یافتند و ده شاخ که عبارت از ده هم از ملوک بنی امیه است که بعد از ثمر از ده پادشاه اند یعنی ده اسمند که ریاست و سلطنت کردند اول ابی سفیان است و آخر مروان زیرا اسامی بعضیشان مکرر یافت من جمله دو معویه و سه یزید و دو ولید و دو مروان اینها مکرر شده اند چون زمن و ان تکرار اسامی حساب شود ده میشوند و این بنو امیه که بعد ایشان ابو سفیان است که وقتی امیر مکه بوده و سر سلسلهٔ امویانست و آخرشان مروان ثلث نفوس متقدسهٔ مبارکه را از سلالهٔ طاهره که ستارگان آسمان بودند محو گردند و از دریا پیش آن زن کمین نمایند با ستاده تا چون بزاید فرزند او را ببلعد) این زن شریعة الله است چنانچه از پیش گذشت و با ستادن در برابر آن یعنی از اژدر

Provided by the Afnan Library

مراجعت نموده آن زن نزاید فرزند او را بلعد و این فرزند آن مظهر موعود بود که زاده شریعت محمدیه است و همواره پیشه منتظران آن بود و هست که آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است و نامبده متولد آمده و محمود نامبود کشته زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر جا نفسی را از سلاله حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را اهلاک نمودند (پس سپری را رسید که چند انتهای زمین را عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد) این پسر بزرگوار مظهر موعود است که از شریعته الله تقدیر و قدرت و دانائی و هوش تعالیم الهیه پرورش شد و عصای آهنین کنایه از قوت و قدرت است نه شمشیر یعنی بقوت و قدرت الهیه جمیع انتهای زمین را شبانی خواهد فرمود مقصود از این فرزند حضرت اعلی است (و فرزندش بنزد خدا و تخت او ربوده شد) این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحیز ملکوت عرش اعلی مرکز سلطنت الهیه فرمودند فلا تخطه نمائید که چقدر مطابق واقعت (و زن ببیابان فرار کرد) یعنی شریعته الله بصحرا فرار کرد یعنی بصحرای واسع حجاز و جزیرة العرب منتقل نمود (و در آنجا مکانی از برای وی از خدا مهیا شده است) یعنی جزیرة العرب وادی و ممکن و مرکز شریعته الله شد (تا اورا مدت هزار و دویست و شصت روز پرورش دهند) و این هزار و دویست و شصت روز هر روزی باصطلاح کتاب مقدس عبارت از یک سال است چنانکه از پیش گذشت و شریعته الله هزار و دویست و شصت سال در بادیه عرب صحرای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد گشت دیگر حکمی بعد از هزار و دویست و شصت سال از برای آن شریعت نماند زیرا ثمره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد فلا تخطه فرماید که چقدر نبوتها مطابق کلیه گردیده که شفاءت ظهور موعود را چهل و دو ماه یعنی سه سال و نهصد و

شصت روز میگردد لهذا در کلمات شفاهیه صحتا در جای دیگر صراحة هزار و دویست و شصت روز بیان کند و در کتاب اقدس مخصوص است که هر روزی عبارت از یک سال است و از این عبر یحتر ممکن نیست که جمیع اخبار را بکلیه گیرد تو افق نماید و حضرت باب در سنه هزار و دویست و شصت از هجرت حضرت محمد که تاریخ عموم اسلام است ظاهر شد و در کتاب مقدس اخباری از این عبر یحتر در حق مسیح ظهوری نیست اگر انصاف باشد تو افق این اوقات مذکوره از سان بزرگوار ان اعظم برهان است و بمسیح چه تاویل برمیدارد خوشا بحال نفوس منصفه که تحری حقیقت نمایند اما اگر انصاف نباشد محاجه کنند و مجادله نمایند و انکار امر واضح کنند مانند فریسیان در ظهور مسیح که در نهایت لجاجت انکار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و حواریین مینمودند و بجمله عوام امر را شبهه میکردند که این اخبار در حق این نفوس نیست بلکه در حق موعود است که من بعد بشروط مذکوره در تورات خواهد آمد و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر سریر داود و ترویج شریعت تورات و ظهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحده است لهذا ناس امحجب از مسیح نمودند.

فرمایند که یوم هیکل را محترم میدانند

برای تفصیل اعتقاد این طائفه تبریزی رساله که در همین خصوص نگاشته بود با مکتوبی عربی منتشر ساخته اند رساله مزبوره آن دارد در این مقام مختصری از آن را در اینجا این است:

السبت

انی اقصد بغرضی موضوع السبت ان لا اتبع الکثرة السابقین بل بکل بساطة واخلصا اقع الخطاة بخطایاهم مهما کانت دنیا تهم الرجا الذی

افعل هذا بدون تكدير صفاء الذين يحبون الحق اكثر من البطل لأن الله
له عبيد كثيرون على الأرض الذين يفرح يبطلون البطل بالحق وكثيرون يبطلون
خرافاتهم السابقة بحقائق الله الأبدية الثمينة كما هي موجودة في كلمة الكتاب
لان العهد الجديد شهد للتناخ من الأنبياء ويقال ان هذا الكتاب الأنجيل
كتب على هذا النمط فانجيل متى كتب بعد قيامة المسيح بست سنين وانجيل
مرقس كتب بعد ما تأسست الكنيسة بعشر سنين وانجيل لوقا كتب بعد هذا
بثمان وعشرين سنة وانجيل يوحنا كتب بعد الثلث وستين سنة واعمال
الرسل كتب بعد بثلثين سنة وقد وضعت رؤساء الكهنة وغلاظتهم كتب
بعد بأربع وعشرين سنة وافسس وكولوسي والعبرانيين كتبت بعد بتسع و
عشرين سنة وتيموثاوس وتيطس وبطرس الثانية بعد بثلثين سنة والرؤيا
بعد بواحد وستين سنة ورسائل يوحنا الثلث كتبت بعد الفي سنة بخمس
وستين سنة وبعد ما تأسست الكنيسة جيدا وليس بالأمر العسير علينا ان
نفهم كيف فهم هؤلاء الرسل مسألة السبت وبارسوه ولا يخفى انهم هم
الاساس بعد المسيح نفسه فاذا كان تعليم كهذا معروفا في الكنيسة ومحكما
عنه (كتب) في اجيال الكنيسة المختلفة فتفهم بكل سهولة ماذا كانوا
يعنون به يقول بعضهم انما اذا حفظنا اليوم السابع من الاسبوع نحفظ
(السبت اليهودي) حسنا فانه ليس لنا مخلص شفيع سوى يسوع المسيح
الذي كان حسب الجسد يهوديا وما الرسل والأنبياء الا يهودا وما الكتب

المقدسة

المقدسة الا كتب يهودية والمسيح نفسه قال (ان الخلاص هو من اليهود) يو ٤ : ٢٢
ماذا اعني كتبة العهد الجديد بالسبت يوم السبت؟
ماذا اعني متى البشير (بالسبت) في السنة السادسة للمسيح لا اثبات انه يعني
اليوم الأول من الاسبوع لكنه عنى اليوم الذي قبل اليوم الأول من الأسبوع
انظر ص ١٢٨ هو وصية ما قصد كتبة اليهود قاطبة اعني اليوم السابع هو سبت
للرب (لهك) ولم يخبرنا متى او واحد من الرسل قط شيئا عن تغيير يوم السبت الى
اليوم الأول من الاسبوع فاذا كانت الشريعة لا تكمل بل تعني الى الواحد انما
(فاليوم السابع هو سبت للرب لهك) فاذا عارض الفرس هذا وقالوا ان اليوم
السابع ليس يوم السبت ولكن اليوم الأول من الأسبوع هو السبت الا يشهدت
بهذا صريحا وجليا ضد انفسهم فما يثبتوا الأصحاح والعدد حيث يامر الله بتغيير
السبت -؟-
ماذا يعني مرقس بالكلمة سبت. هو عوض بها اليوم الذي قبل اليوم الأول
من الاسبوع مر ١٦ : ١ و ٢ ولو كان السبت تغير عند قيامة المسيح لكان مرقس كتب كما كنت
عرف هذا بعد عشر سنين من تغييره ماذا عنى لوقا الذي كتب بعد قيامة المسيح
بثمان وعشرين سنة. هو ايضا عنى السبت هو اليوم الذي قبل اليوم الأول من
الأسبوع لأنه يقول ان النسا اللواتي اعددن الطيب في السبت استرحن حسب
الوصية لو ٢٣ : ٥٦ هكذا لو فاهم الكلمة (يوم السبت) في السنة الثامنة
الخمسين للمسيح عن اليوم السابق لليوم الأول من الاسبوع -؟-

كيف

كيف فهم يوحنا هذا الموضوع في السنة الثالثة بعد ما أسس الكنيسة المسيحية هو لم يتكلم عن يوم السبت كما فعل الآخرون لكنه رسمي بوضوح ان اليوم الأول من الأسبوع كان معتبرًا يوم شغل عند التلاميذ بعد القيامة يو ٢٠ : ١ وانظر ايضًا لوقا ٢٤ : ١٣ . ولكن ماذا عن كتاب اعمال الرسل السبت وهو السبت بعد ما أسست الكنيسة المسيحية ثلاثين سنة كان يذكر في كتابته عنها السبت مرة ذكر اليوم الأول من الأسبوع وعنى به شيئًا آخر مما وأغاية الامر عن السبت اع ١٣ : ١٤ و ٤٢ و ٤٤ و ٢٠ : ٧ وكانت عادة اليهود كما هي الآن ان يجتمعوا في المجمع يوم السبت (وفي السبت التالي اجتمعت كل المدينة تقريبًا لتسمع كلمة الله) هو لم يقل انه كان السبت اليهودي لكن قال يوم السبت اي اليوم السابع واليوم الأول من الأسبوع لم يكن معروفًا يوم السبت عند هذا الكاتب لأنه يقول انه في يوم السبت التالي اجتمع اليهود والأمم ثانيًا ولا يكون سبت الا في الأسبوع حتى اليوم السابع التالي وايضًا اع ١٦ : ١٣ (وفي اليوم السبت خرجنا الى خارج المدينة عند نهر حيث جرت العادة ان تكون صلوة فجلسنا وكلمنا النساء اللواتي اجتمعن) هو لم يقل في السبت اليهودي لأنه في احد السبوت ولكن في السبت يعني اليوم السابع كما هو مفهوم عند كتبة اليهود الى يومنا هذا . وفي اع ٢٠ : ٧ وكان من عادة بولس ان يذهب الى اليهود وبقي ثلاثة سبوت يحاجهم من الكتب المقدسة وهكذا برهنا ان رسل المسيح فهموا ان يوما من الأسبوع يجب ان يدعى يوم السبت وقد برهنا ايضا ان هذا اليوم كان اليوم الذي قبل اليوم الاول في الاسبوع اعني

اليوم

اليوم السابع وانت لا تقدر ان تنكر هذا ولا يمكنك ان تخطئه من الكتاب المقدس وبالتلميحة اذا كان رسل الرب دعوا اليوم السابع يوم السبت بعد ما أسست الكنيسة بمدات مختلفة ست وعشر وثمان وعشرين وثلاثين وثلاثين سنة لذلك يجب ان يكون الآن يوم الراحة وكل خادم من خدمة الرب يدعى يومًا آخر يوم الراحة خلاف اليوم الذي سماه هكذا كتبة العهد الجديد بخلاف مخطوطات الكتب المقدسة التي لا يجد فيها اساسًا للتسمية لأنه اذا يذكر يوم الراحة يكون قد عنى شيئًا لم يعنه الأجيال -

وقد تبرهن سابقًا ان الرسل دعوا اليوم السابع من الأسبوع يوم الراحة فالسبت مدة سنين عديدة بعد تأسيس الكنيسة -

علينا الآن ان نبين ما هي الحطية ولم نترك الأنفسنا كي نعين ذلك اذا اعطانا الله قانونًا به نعرف بالتحقيق ما هي الحطية (بالناموس) اذًا (نعرف الحطية) بتعدي ناموس كانت تعرف الحطية بعد ما اتى المسيح باربع وعشرين سنة والجواب بنفس الشريعة التي اعطيت عند ما قيل (الآشة) الناموس الذي بواسطته عرفت الحطية هو الوصايا العشر وانت لا تقدر ان تنكر هذا -

هذه الشريعة تقول (اليوم السابع هو سبت للرب الهك لا تصنع عملًا ما انت وابنك وابنتك وعبدك وامتك وبهيمتك ونزيلك الذي داخل ابوابك لأن في ستة ايام صنع الرب السماء والأرض والبحر وكل ما فيها واستراح في اليوم السابع لذلك بارك الرب يوم السبت وقدسه) تك ٢٠ : ١٠ و ١١ -

وطالما

وظالما فذا الشريعة لم تغير ولم تنسخ (والمسيح يقول انه لم يأت لينقض الناموس
بارادة الذي سنها فكل تعد عمدا على هذه الشريعة بحسب خطية عمدية لأن الخطية هي
التعدي على الوصية مهما كان اختلافك ومذهبك وكل من سقط باحدى هذه الوصايا
يكون مجرما في الجميع يعني انه يكون متعديا على الناموس وخاطئا في حين الله فالمسيح
الحقيقي المولود جديدا يقول مع بولس الرسول (فاني اسر بناموس الله بحسب الانسان
الباطن رو ٧: ٢٢) اذا الناموس مقدس والوصية عادلة وصالحة (رو ٧: ١٢) وكل
شخص لا يريد ان يحفظ وصايا الله الضرورية يكون فيه انعدام الحب الذي (ليس هو وصية
لناموس الله لانه ايضا لا يستطيع) رو ٨: ٧. هل يقول ان هذا الحكم قاس راد ان هذا
القول صعب من يقدر ان يسمعه انما الا ان يدين احدا لكن الكلمة التي قالها الرب تدين
في اليوم الاخير يو ١٢: ٤٨ (وكل من خطأ في الناموس بالناموس يدان ... في
اليوم الذي فيه يدين الله سرائر الناس حسب انجيلي يسوع المسيح) رو ٢: ١٢ و ١٦
فالذين يتمسكون بالحق بدون تقوى والذين يحفظون الناموس خلافا عن الله
والذين يلقون عملا وصايا الله جانبا (كيوم السبت او وصية اخرى) ويبطلون
وصية الله بسبب تعليمهم كاليوم الأول عوضا عن السابع) فبادة
هؤلاء باطلة ولكن دعنا نقول اننا لا نفرق في اليوم الذي يحفظ او يدنس سبتا
بشرط حفظ سبع الاسبوع مقدسا فاجيبك ان هذا غير صحيح لان الله لم يقل هذا
مطلقا فالله لا يحتمل الله وحده منه ولطفا قد جعل السبت للانسان وعين اليوم
ودقق في الامر حتى عين وقت بداية السبت ووقت نهايته الا ترى ان السبت هو

اليوم

اليوم السابع بعد بداية الخليقة. وقال الله (من الساء الى الساء تحفظون
سبوتكم) لان الساعة الصحيحة كما نحسبها بالنسبة لليوم والله لم يزل هذا الوقت
غير مبدوت حتى الناس يعبدون الها مختلفة ويدعو كل واحد يومه مرة يوم السبت
لكن الله بارك وقدس اليوم السابع وبقي ان يوما خصوصيا يجب ان يعين
امام اعين نحو ست مئة الف شاهد بمعجزة من السماء بمنه المن في ذلك اليوم
واعطاه الطعام لذلك اليوم في اليوم الذي قبله وامرهم لا ينقدوا ان يكرهوا
ولا يدخروه. وربما قلت كيف نعرف اي يوم هو اليوم السابع فاجيبك هل
تود ان تعرف هذا واذا كان جوابك بالايجاب سل اليهود لان الله قد استودعهم
الناموس بعد تفرقتهم بين كل الامم.

هذا اسلافي وهو اليوم الاول من الاسبوع حسنا فانه يكون دائما اليوم الاول من الاسبوع
ولكن بناء على اليوم السبتيين الامناء يحفظون اليوم الاول من الاسبوع الذي يشتغلوا
اشغالهم العادية في ايام السبوت اجيبك اصدقه ويحفظوا اليوم الاول الخاصة
للوصية الرابعة ولم يزالوا امناء في اعمالهم ومسيحيين عاملين فاجوبك قائلا
هذا طالما ان نور السبت الحقيقي لم يدخل افكارهم وطالما ان علمهم هذا مخالف
قد علمنا بالتحقيق الان ما هي الخطية ليس من الكتبة المشهورين وليس من تقليدات
الاباء المعتبرين وليس من افكار ناس من ناموس الله لانا الخطية هي تعدي الناموس
وكل الذين عندهم ناموس الله عندهم الناموس الابدي المختوما الذي يبين لهم
ما هي الخطية. هل تريد ان تعتدي ناموس الله هذا اذا بالناموس ان يعلم انك

Provided by the Afnan Library

خاطئ متعمد ضد الله ولكن اذا كنت تتعدى وصيته بسبب جهلك فالناموس يعلمك انك خاطئ عن جهل امام الله فاذا علمت انك خاطئات سهوا فاقول لك اذا كنت قد اخطأت جهلا منذ اصلح نفسك والله يغفر لك لا ٤ : ٢٢-٣٥ ١٣ -

فبرعية الله اذا هي الواسطة لمعرفة الخطية -

انى اخاطبكم ايها المسيحيون الذين يحفظون الاحد اليوم الذى كان مكرسا لعبادة الشعر عند الوثنيين وادخل بعدنا الى الكنيسة بواسطة قسطنطين الملك والروم الكاثوليك ودعى السبت المسيحى الاسم الذى لم يتخذه كنيسة العهد الجديد اليوم الاول من الاسبوع انى اخاطبكم ايها الانجيليون واسألكم ما هو القانون الموجود عندكم لمعرفة الخطية هل عندكم قانون صحيح لمعرفة ما اذا كان الروم الكاثوليك يحفظون او لا يسجدون للصور والتماثيل . هم يقولون انهم لا يحفظون وانتم تقولون انهم لا بل يحفظون فلكن كيف تعلمون ان السجود للصور خطية بفمهم يقولون ليس بخطية فتجيبون انكم عرفتم هذا بالناموس وليس بالحرى لانه لو لم يكن الناموس لما عرفت الخطية . حسنا . وبهذا القانون عينه انا اعرف ان الخطية هى ان تقولوا ان الشغل الاعتيادى فى اليوم السابع ليس بخطية ولكن من اين علمتم بالناموس وليس يقول لكم ان كنتم تحفظون اولا انتم تقولون ان الناموس يعلمكم ان السجود للصور خطية وانا اقول بحسب قانونكم انا اعرف بواسطة الناموس ان الشغل الاعتيادى فى السبت خطية وانتم لا تقدرون ان تكذبوا هذا -

وان كنتم تقولون ان يجب على الكاثوليك ان يمتنعوا عن خطاياهم لاجل هذه الوصية الثانية وانا اعلم ايضا اكثر منكم انهم يمتنعون عن خطاياهم لاجل هذه الوصية التى هى الاقل لانهم لا يسجدون للصور ولا يسمون باطلا

اولادكم تعلمون من معرفة ضعف حجتكم . تقولون ان الناموس يعنى سبعة ايام الاسبوع بدون مراعاة اليوم بالتدقيق فى هذا تجعلون قضايا الله بدون اثر بسبب تقليدكم وتجعلون تمم الوصية القائل (واما اليوم السابع فهو سبت للرب الهك) بدون معنى . نحن لم نقرأ ان الله بارك القسم السابع من الاسبوع او سبت السنة كما تقولون بل اليوم السابع بالتدقيق . لماذا تريدون ان تأخذوا قسما من الوصية الرابعة وتجعلوه باطلا مع ان المسيح يقول (السموات والارض تزولان وما انقطة او حرف واحد من الناموس فلا يزول) وكان من الضرورى ان يعين يوما خصوصيا للانسان كما كان ضروريا ان يفرز له سبتا ولا يلزم حكمة الالهية ان يقول احفظ سبع الاسبوع او يوما من السبعة الايام لان هذا يترك الناس حيارى بقدر ما حيرهم منكم لانه يمكن ان الواحد يحفظ يوما والاخر يحفظ حتى تحفظ فى العائلة الواحدة سبعة سبوت -

وافرضوا اننا امرنا ان نتمم عملا معينا فى وقت معين وان الوقت يمر بدون شروع شرعى لم يتمم العمل فى اليوم المعين وارادان نتممه فى اليوم التالى فهل هذا يرى احترام الوالد للسلطة الوالدية هل الولد الذى يسلك بهذا يسلك بالله . فالله ليس بمنشئ التشويش بل النظام ولكن بواسطة هذه يكم باختيار سبعة من الاسبوع او يوما كاملا من السبعة عوضا عن اليوم السابع تهملون الحكمة الالهية وتجعلون الله منشئ التشويش فمنكم لانا موس الله يقول انى الفوضى والتشويش لعدم حفظ سبت واحد هذا مما لا تقدرون على انكاره -

ما هو اعتراضكم المعقول على ناموس الله وما هو الغلط الذي تجدونه فيه كما هو.
هل عندكم الحكمة الكافية لتميزوا بحسن (ناموس الرب كامل يرد النفس) من
١٩: ٧ نعم انه كامل لأنه قد رد انفس كثيرين عن عقائد ووصايا الناس الى حفظ
سبت الرب وعلى ملء الثقة انه يرد اكثر لأن وصايا الرب مستقيمة تفرح القلب
امر الرب طاهر منير العينين. اشهى من الذهب بل الابريز الكثير واحلى من العسل
وقطر الشهاد من ١٩: ٨ و١٠. الذي لنا ناموس مقدس والاحكام مقدسة وحق
عادلة كلها لذلك انا (بولس) اسير يسوع الله بحسب الانسان الباطن ورو ٧: ٢٢
الافترا يها القارئ بناموس الله حسب الانسان الباطن والا فقل يجب ان
تزدفضل حتى ان ناموس الله يوضع في قلبك ويكتب على صفحات صدرك. واذا
كان ناموس سيدنا هكذا فلماذا الاستهزاء ولماذا لا نخضع له كما هو ولماذا نريد ان
نعطل نقطة او حرف واحد منه انا لا اعرض الناموس للتركيه ولكني اقدمه كما يكون
صحيح كامل في هذه الحياة بين الانسان وخالقه اولا وبين الانسان وانسان جنسه
ثانيا. (ومن يفصل احدكم هذه الوصايا الصغرى وعلم الناس هكذا يدعى اصغر في
ملكوت السموات واما من عمل وعلم هذا يدعى عظيما في ملكوت السموات) مت ٥: ١٩
ان لوقا البشير كاتب اعمال الرسل يقول في اعمال ١٢: ١٤ ان بولس الرسول وفرقته
دخلوا مجمع اليهود في يوم السبت وكان هذا في سنة ٤٥ مسيحية وفي السنة الثانية
عشر بعد القيامة ولوقا يقول ان هذا كان في يوم السبت وزاد على هذا عدد
وهو انه لما خرج اليهود من المجمع طلب الامم ان هذه الكلمات (كلام الانجيل) تلقى

عليهم

عليهم في السبت التالي (وفي السبت التالي اجتمعت كل المدينة تقريبا لتسمع
كلمة الله) وحصل هذا في يوم سبت كما يقول لوقا وبعد القيامة باثنتي عشرة سنة
وقال لوقا ايضا (وفي يوم السبت خرجنا الى خارج المدينة عند نهر حيث جرت
العادة ان تكون صلاة) وكان هذا بعد القيامة ثلث وخمسين سنة وقبل كتابة
اعمال الرسل بعشر سنين ويقول لوقا ان هذا حصل فعلا في يوم سبت.

ويقول لوقا ايضا اع ١٧: ٢ و٣ ان بولس اذ كان عند تسالونيكي (حسب عادته
كان يذهب الى مجمع اليهود ويبشرهم بالمسيح والقيامة مدة ثلثة السابع حتى
بعضا من اليهود وجمهورا من الامم امنوا وهذا حصل بعد القيامة بعشرين سنة
ويقول لوقا ايضا اع ١٨: ٣ و٤ ان بولس اذ كان في كورنثوس كان يشتغل بيده
كصانع خيام (في ايام الاسبوع كلها كما نفهم) ولكنه كان يحاج في المجمع كل سبت
ويقنع يهودا ويونانيين وهذا حصل بعد قيامة المسيح باحد وعشرين سنة
سنة ٥٣ مسيحية وقبل كتابة اعمال الرسل بتسع سنين وقاما لوقا فكتب هذا
سنة ٦٢ اعني بعد القيامة بثلثين سنة وكان تبشير بولس في الثبوت بعد ما يئس
اليهود بثلثين سنة اي انه كان يبشر كل سبت اليوم الذي كان اليهود يجتمعون
فيه للعبادة وهذا برهان ناصع وحجة قاطعة ان اليوم السابع كان السبت بعد
قيامة المسيح على الاقل بثلثين سنة ولوقا يثبت مرة بعد اخرى ان اليهود والامم كانوا
يجتمعون للصلاة في السبت اذا كان لوقا مسيحيا فاليوم السابع كان السبت المسيحي
سنة ٣٠ بعد القيامة فاذا كان اليوم السابع يوم السبت هذه ثلثين سنة بعد قيامة

المسيح

المسيح كما قال لوثا فيكون هو السبت الآن وانتم تتلمون انه لا يحق لأحد من البشر
ان يغير تعيينة الله هذه بعد سنة ٣٤ ولسنا نجد اذ في كلمة او اشارة في كل
العهد الجديد تبين ان اليوم الأول من الاسبوع كان معروفا عند الرسل بالسبت
المسيحي - واذ انتهى الكلام لهذه الساعة وبالصلاة لأجل هذا الموضوع
ستركون رأيكم وتحولون مذهبكم من جهة السبت هذا اذا كنتم من ابنها الغير
في بدال الخطأ بالصواب في السبتيين الأمناء امام الله . واذا كانت الكتب المقدسة
قادرة ان تحكم الخاطئ بالايمان الذي في المسيح يسوع فلماذا انا اتوقف لابحث
عقائد البابا وات والجامع والآباء واذا فحصت جدا ان بابا ضد بابا او مجمع ضد
مجمع وبابا ضد بابا . واذا فحصت اراها الكاتب الكريم الكتب المقدسة تجد كون
المعرفة الثمينة التالية - اولا تجد المسيح نفسه يقول (السبت جعل لأجل الانسان)
وانه جعل عندما عملت الأيام السبعة الأولى فلما سقط الانسان في الخطية وجب
عمل ليس لأجل البهود فقط ولكن كعطية من الله للانسان اي النوع البشري عموما
من كل الأمم والأجيال - ثانيا تجد ان هذا كان امرا او وصية قبلما اعطيت الشريعة
على جبل سيناء خرجا وانت تكتب باضبع الله مع (الاقوال العشرة) التي اعطاها الله
لليهود ليعطونا اياها كهذه الشريعة التي بها نعرف جليا الخطية تكون القانون
الأبدي المعصوم ليكون على يقين من معرفة الخطية وعدمها ونعرف ان الخطية هي
التعدي على شريعة الله وان كل ما يفعل ضد هذا القانون او مخالفا له هو خطية لانه
(اذ حيث ليس ناموس ليس ايضا تعد) ولو كان المسيح ليبطل هذا الناموس او ينسخه

كي يكون الناموس مقدسا وعادلا وصالحا ويكون سيرة المسيحيين وكما ان بولس
(لم يعرف الشهوة لو لم يقل الناموس لا تشته) هكذا نحن لم نعرف ما هو من الأسبوع
هو السبت لو لم يقل الشريعة (واما اليوم السابع ففيه سبت للرب الهك) والآن نحن
نعرف بواسطة الناموس ان هذا هو السبت بدون مساعدة المفسرين -

ثالثا تجد ان قيامة مخلصنا ليس لها شان في تعيين السبت اكثر من ميلاده وموته وصعوده
فان كان قد قام قرب نهاية السبت وقبل بداية اليوم الاول (الذي يقوم يسبت)
فليس له شان في تعيين فقط واحدة او حرف واحد من ناموس الله -

رابعا تجد ان البراهين التي يوردها الناس من ان المسيح كان يقابل التلاميذ مرة
بعد اخرى بعد قيامته في اليوم الأول من الاسبوع اكثر من بقية الأيام برهانا على
تعيينه ذلك اليوم سبتا هي كاذبة الاساس لها واما انه ذهب مع اثنين من تلاميذه
الى عماوس نحو سبعة اميال وتصنف ورجع الى اورشليم فهذا يرى جليا انه لم يعين
ذلك اليوم سبتا واما انه قابل التلاميذ في الليل الذي لا بد ان يكون بعد بداية اليوم
الثاني من الأسبوع لك ١٩:٢٠ فهذا لم يكن لكي يتذكروا القيامة كما يدعي بعضهم كذبا
واما انه قابلهم بعد ثمانية ايام اعني نحو وسط الأسبوع التالي اذ كانوا يصطادون
فهذا لا يثبت على ان هذا اليوم سبت كما هو الحال في الزيارتين الأولى -

خامسا تجد ان لوقا لم يعين ان يعين (اليوم الأول من الأسبوع) (ويوم السبت)
ع ٢:٢٣ بعد كره اجتاز التلاميذ الكرم في اليوم الثاني من الأسبوع ولكن هذه المرة
كل الاعمال تدل على ان يسوع لم يدنس ذلك اليوم هذه المرة فقط وكان هذا في الساعة

Provided by the Afnan Library

خصوصاً اذ كان مستعداً للسفر في الغد -

وتجلان ذكر اليوم الأول مرة واحدة تحذرها اعلى انه لم يكن يوم السبت وان كثيراً من اجتماعات اليهود والأمم المؤمنين وغير المؤمنين حيث كان بولس الرسول يعظ كل سبت لم تحدث حقيقة في اليوم الأول من الأسبوع -

سادساً تجلان بولس الرسول بامره بعض الكائس ان يضع كل واحد خازناً ما تيسر في اليوم الأول من الأسبوع لأجل القديسين الفقراء في اورشليم اكو ١٦: ١ لم يعتبر ذلك اليوم مستبدلاً عن هذا العمل الا يناسب السبت لان الصدقة المؤمن بها كونها العمل الصالح تكون افضل في اول الأسبوع اذ فيه يحسب كل واحد بحر ممدوحه ويكرس قسماً منه ويخزنه الى حين رجوع بولس في ذلك الوقت ولا شك ان هذا العمل مناسب جداً ان يكون اول شغل في الأسبوع -

سابعاً تجلان الله لم ينه عن الشغل الاعتيادي في اليوم الأول من الأسبوع لان الشغل الاعتيادي فيه لا يعتبر خطية او تعدياً على ناموس موسى ناموس البشر -

ثامناً تجلان المخلص قال لتلاميذه (ان كنتم تحبونني فاحفظوا وصاياي) وقال ايضاً (الذي عنده وصاياي ويحفظها يحبني والذي يحبني يحبه ابي وانا احبه واظهر له ذاتي) وقال ايضاً (فاجاب يسوع وقال له (ليهوذا) اذا احبني احد يحفظ كلامي فابي يحبه واتي اليه ونصنع عنده منزلاً -

ومن هذه وجميع نصوص مسيح يتوان عهده سيحيين از مراجعه برسالة كه ذيلاً مندرج ميكرديم واز شريعت سيحيان است كالاني بود -

حقيقة

حقيقة التعليم الرباني عن مجيء المسيح الثاني

على طريق السؤال والجواب (يأتي الهنا)

س - هل يأتي يسوع مرة ثانية الى هذا الأرض ؟ -

ج - نعم يأتي بالحقيقة لأن الرسول بولس يقول في عب ٩: ٢٨ (هكذا المسيح أيضاً بعد ما قدم مرة لكي يحمل خطايا كثيرين سيظهر ثانية بلا خطية للخلاص للذين ينتظرونه) -

س - بماذا وعد المسيح تلاميذه من جهة مجيئه الثاني ؟ -

ج - انه قال لهم في يو ١٤: ٢ و ٣ (في بيت ابي منازل كثيرة والا فاني كنت قد قلت لكم. انا امضي لاعد لكم مكاناً وان مضيت واعددت لكم مكاناً آتي ايضاً واخذكم الي حتى حيث اكون انا تكونون انتم ايضاً) -

س - بأية صورة يأتي ؟ -

ج - من ٥٠: ٣ (يأتي الهنا ولا يصمت نار قدامه تأكل وحوله عاصف جداً) -

س - وبأية كيفية اخرى يصف مجيئه ؟ -

ج - انه يأتي بقوة وبمجد كثير) لو ٢١: ٢٧ -

(٢) « وجميع الملائكة القديسين) مت ٢٥: ٣١ -

(٣) « كما ان البرق يخرج من الشارق ويظهر الى المغارب هكذا يكون ايضاً مجيء ابن الانسان) مت ٢٤: ٢٧ -

(٤) لان مجيئه يكون جسمانياً وشخصياً ومنظوراً كما قال الملاكان اللذان ظهرا للتلاميذ

عند

Provided by the Afnan Library

صعودهُ ١٠ ع ١: ١١ (أيها الرجال الجليليون ما بالكم واقفين تنظرون الى السماء ... ان يسوع هذا الذي ارتفع عنكم الى السماء يأتي هكذا كما رأيتموهُ منطلقاً الى السماء).

س - كيف حال الذين ينظرونهُ عند مجيئهِ الثاني؟

ج - انظر رؤ ١: ٧ (هوذا يأتي مع السحاب وستنظرهُ كل عين والذين طعنوهُ ويوح عليهِ جميع قبائل الارض).

س - فهل تستنتج من هذا ان مجيء المسيح الثاني يكون سرياً او في مكان مستور غير معلوم؟

ج - حاشا وكلا لان يسوع قال بهذا الخصوص في مت ٢٤: ٢٣ - ٢٦ (فان قالوا لكم ها هو في البرية فلا تخرجوا ها هو في المخادع فلا تصدقوا).

س - ما هو غرض مجيئهِ؟

ج - مر ١٣: ٢٦ (يأتي في مجدهِ الخ).

س - كيف تقرر غرض مجيئهِ في مكان آخر؟

ج - انظر رؤ ٢٢: ١٢ (ها انا آتي سريعاً واجرتي معي لاجازي كل واحد كما يكون عملهُ) وايضاً مت ١٦: ٢٧ (فان ابن الانسان سوف يأتي في مجد ابيهِ مع ملائكتهِ وحينئذٍ يجازي كل واحد حسب عملهِ).

ملاحظة. انهُ عند مجيء المسيح الثاني يقيم جميع القديسين من الاموات ١ ثس ٤: ١٦ - فهذه هي القيامة الاولى رؤ ٢٠: ٥ و٦ وفي لوقت نفسهِ يغير الاحياء في طرفة عين كما في ١ كو ١٥: ٥١ - ٥٣ وحينئذٍ يخطف الابرار من الارض في السحب ليكونوا مع الرب

(في المنازل)

(في المنازل التي قد اعدها لهم) يو ١٤: ١ - ٣ وحيث سيملكون مع المسيح الف سنة في هذا الاثناء تقفر الارض انظر ار ٤: ١٩ - ٢٧ و اش ٢٤: ١ - ٦.

س - ماذا يحدث للاشرار عند مجيئهِ الثاني؟

ج - جثثهم يهلكون انظر ٢ تس ١: ٧ - ١٠ و اش ٢٥: ٣١ - ٣٣.

س - هل يمكننا معرفة قرب مجيء يوم العظيم؟

ج - نعم لان يسوع قال في مت ٢٤: ٣٣ (هكذا انتم ايضاً متى رأيتم هذا كلهُ فاعلموا انهُ قريب على الابواب).

س - ما هي بعض العلامات التي اعطاها الله لنا لندل على قرب مجيء المسيح؟

ج - لو ٢١: ٢٥ و ٢٦ (وتكون علامات في الشمس والقمر والنجوم وعلى الارض كرب امم بحيرة. البحر والامواج تضج والناس يغشى عليهم من خوف وانتظار ما يأتي على المسكونة لان قوات السموات تتزعزع).

س - هل يعرف احد نفس يوم مجيء المسيح؟

ج - كلا لان يسوع قال في مت ٢٤: ٣٦ (واما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا يعلم بهما احد ولا ملائكة السموات الا ابي وحدهُ).

س - فماذا يحدثنا بنا الا نعرف لوقت تماماً؟

ج - مر ١٣: ٣٣ و ٣٧ (انظروا اسهروا وصلوا لانكم لا تعلمون متى يكون الوقت) وعد ٣٥ و ٣٦ (اسهروا اذاً لانكم لا تعلمون متى يأتي رب البيت ... لئلا يأتي بغتةً فيجدكم نياماً).

فيا ايها القارئ العزيز هل انت منتظر مجئ الرب -

س - فهل يوجد كثيرون في ذلك اليوم ساهرين ومستعدين لمجئ الرب ؟

ج - مت ٢٤ : ٣٧ - ٣٩ (وكما كانت ايام نوح كذلك يكون ايضا مجئ ابن الانسان لانهم كما كانوا في تلك الايام التي قبل الطوفان يأكلون ويشربون ويزوجون ويتزوجون الى اليوم الذي دخل فيه نوح الفلك ولم يعلموا حتى جاء الطوفان واخذ الجميع كذلك يكون ايضا مجئ ابن الانسان) -

س - فهل يكون اولاد الله الحقيقيون في ظلمة كهذه من جهة مجئ يوم المسيح ؟ -

ج - اتس ٥ : ٤ - ٦ (واما انتم ايها الاخوة فلستم في ظلمة حتى يدرككم ذلك اليوم كلص جميعكم ابناء نور وابناء نهار لسنا من ليل ولا من ظلمة فلا ننم اذا كالباقين بل لنسهر ونصح -

س - فماذا يعمل اولئك الذين ليسوا مستعدين للقاء الرب عند مجيئه ؟ -

ج - يبوحون وهم يقولون للجبال والصخور اسقطي علينا واخفينا عن وجه الجالس على العرش وعن غضب الخروف . اقرأ مت ٢٤ : ٣٠ ورؤ ٦ : ١٥ - ١٧ -

س - فهل الذين ينتظرون مجئ الرب يرتعبون ويبوحون هكذا -

ج - كلا (انظر اش ٢٥ : ٩ (ويقال في ذلك اليوم هوذا هذا الهنا انتظرناه فخلصنا هذا هو الرب انتظرناه نبتهج ونفرح بخلاصه -

س - هل يسل الرب بشارة للعالم قبل يوم مجيئه ؟ -

ج - لابد لا تريدان يكون الجميع مستعدين لمجيئه وهذا واضح من قوله في

١٣ : ١ (هانذا ارسل ملاكي فيهيئ الطريق قدامي الخ) -

س - الم يتم هذا في مجيئه الاول ؟ -

ج - كلا لان المجئ المذكور هنا هو مجئ للدينونة اقرأ عدد ٢ - ٥ -

س - وبماذا تتمم بشارة الدينونة هذه ؟ -

ج - بشارة ابدية رؤ ١٤ : ٦ و ٧ -

س - لمن تسل هذه البشارة ؟ -

ج - لكل امة وقبيلة ولسان وشعب -

س - فهل كل الذين يسمعون بشارة مجئ المسيح يصدقونها ؟ -

ج - كلا لان بطرس الرسول يقول (عالمين هذا انه سيأتي في الايام الاخيرة هازئون مستهزئون سالكين بحسب شهواتهم قائلين اين هو موعد مجيئه ٢ بط ٣ : ٣ و ٤

س - فاذا ما اذا عرف عند ما يرى الناس يستهزئون ويسخرون من مجئ المسيح الثاني

ج - نعرف اننا قد وصلنا الى الايام الاخيرة وانه يجب علينا الاستعداد للقاء الرب اننا قد بينا فيما سبق (١) ان مجئ الرب ثانية هو حقيقة كتابية (٢) انه مجئ شخصي وفعلي ومنظور للجميع ويحدث كثيرا (٣) وان غرض مجيئه هو اتمام قيامة الاشرار الاحياء ويقيم الابرار من الاموات غير الاحياء في طرفة عين وحينئذ يكافئ شعبه ويأخذهم اليه (٤) انه يعطي علامات التي بها نعرف قرب مجيئه حتى نكون مستعدين لذلك (٥) ان يكون ضد مجيئه نوعين من الناس النوع الواحد مستعد وهو منتظره والنوع الاخر غير مستعد - فيا ايها القارئ من اي صنف من هذين انت فان اليك

Provided by the Afnan Library

المستعدین للقاء الرب فی سلام لانهم یکونون قد غسلوا ثیابهم وبیضوها
فی دم الخروف ولانهم یکونون حافظین وصایا الله وایمان یسوع انظر رؤ ۱۴: ۱۲
فالیت ربنا العزیز یساعدنا لنعرف قرب مجیئه وبعدنا لتلک الحادثة العظمی
والرهیبة لکی نکون من ضمن الذین یطلبون ویتنظرون سرعة مجیئه المجدی کما یلیق بمقام الله امین
حصر عدد النهاجل ثناؤه دوباره وجوع مسیح در مقاومات میفرمایند
ص ۸ قوله الاعلی

سؤال - از مجیء ثانی مسیح ویوم دیونت

جواب - در کتب مقدسه مذکور است که مسیح دوباره آید وبعلاماتی مشروط است هر وقتی که آید بآن علامات آید از جمله علامات یکی آفتاب تاریک گردد وماه نور ندهد وستارگان آسمان زمین فرو ریزند در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله وحنین کنند آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پیدا گردد وببینند که ابن انسان برابر سوار با قوت وجلال عظیم میاید تحقیر این آیات اجمالا مبارکه در رساله ایقان مشروحا فرموده اند حتیاج بتکرار نیست بآن مراجعت کنید معانی آن کلمات را ادراک خواهید نمود حال من نیز چند کلمه در این خصوص صحبت میدارم واز آنکه مسیح در آمدن اول نیز از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است حتی خود حضرت میفرماید ابن انسان از آسمان آمد وابن انسان در آسمان است وبآسمان صعود نمود جز آن کسی که از آسمان آمد این مسلم در نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد وحال آنکه بحسب ظاهر از رحم مریم آمد همچنانکه در فقره اولی ذکر شد حقیقة از آسمان آمد ولو بحسب ظاهر از ارحام آمد همچنین در مجیء ثانی نیز حقیقة از آسمان آید ولو بظاهر از ارحام آید وشروطیکه در انجیل بمجیء ثانی مسیح

مذکور همان شروط در مجیء اول مصرح چنانکه از پیش گذشت وذکر کتاب شیعا خریدند که مسیح شرق وغرب را فتح خواهد نمود وجمیع ملل عالم در ظل مسیح خواهند آمد وسلطنت مسیح تشکیل خواهد گردید وازمکان نیز معلوم خواهد آمد خطاکاران دینونت خواهند یافت حالت چنان مجری خواهد گشت که گرگ وبره وپلنگ وبزغاله ومار وطفل شیرخوار هر یک چمن یک آشیانه اجتماع خواهند نمود مجیء اول نیز مشروط باین شروط بود وحال اگر بحسب ظاهر مسیح یک از این شروط واقع نیافت لهذا یهود اعتراض بر مسیح کردند واستغفرالله مسیح را مسیح خواندند وبا دم بیان الهی شمردند ومحارب بسنت شریعت دانستند وفتوی بر قتلش دادند وحال آنکه شروط کلا وطرا معانی داشت ولی یهود بی بمعانی آن نبردند لهذا محجب گشتند وهمچنین مجیء ثانی مسیح آن منوال است علائم وشروطی که بیان شده جمیع معانی دارد نه بحسب ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد جمله میفرماید جمیع نجوم بر روی زمین ساقط نمایند نجوم بی پایان وبی شمارست وفقط در نزد ما هیئون حالیه ثابت ومحقق گشته که جرم شمس تقریبا قریب یک ملیون ونیم اعظم از ارض است وهر یک از این نجوم ثوابت هزار مرتبه اعظم از شمس اگر این نجوم ساقط بر روی زمین نمایند چگونه در زمین محل باقی میماند این است که هزار ملیون جبال مثل جبل حالا یا بر روی دایره عرض دلی افتادن این قضیه عقلا وفقا بلکه بالبداهة از ممتنعات است نه ممکنات واز این مجملا آنکه مسیح میفرماید من شاید بیایم وشاهور در خوابید زیرا آمدن ابن انسان مثل آمدن دزد است شاید دزد در خانه است وصاحب خانه خبر ندارد پس واضح ومبرهن گشت که این علامات معنی دارد ومقصود بظاهر نیست ومعانیش در کتاب ایقان مفصل بیان شده است بآن مراجعت نمایید

آنکه مقدسه در نظر مسیحیان

Provided by the Afnan Library

مطالب زیادی از کتاب far off ترجمه و نگاشته میشود

بیت لحم — محل تولد حضرت مسیح

... بیت لحم بالای تپه قرار گرفته... سیاح مزبور کوچه های بیت لحم را بی اندازه تنگ کثیف مشاهده کرد و در اول ورود در کارواسرایکه از موسسات کشیشان اسپانیائی بود منزل گرفت شب را در اطاق بزرگی که با قالیها مفروش بود خوابید صبحگاهان برفراز بام رفت و تماشای مزارع و مراتع مشغول شد از دور کوهی که حضرت داود در حین فرار از شاول خود را در آن مخفی کرده بود بنظر سیاح جلوه گری میمود پس از آن کشیشان او را وارد کلیسائی کردند که گویند آنرا کنانم مسیحی انگلیسی مسماة به هلنا بنا کرده و از آنجا بواسطه چند پله سنگی بطبقه زیرین رفتند کشیشها بسیاح مزبور گفتند (اینجا محل تولد مسیح است) سطح آن مکان با مرمر سفید مفروش بود و چراغهای نقره فضای آن را روشن ساخته بود در یک گوشه وصل بدیوار آخوری از مرمر مرمود که با پارچه ابریشمی آبی رنگ آنرا پوشانده بودند کشیش بسیاح گفت این همان آخوری است که حضرت مسیح تولد یافته است سیاح با خود گفت هرگز آن آخور که مسیح در آن تولد یافته است باین نیائی ظرافت نبوده است کشیشان مجسمه طفل تازه متولدی را نیز بعنوان طفولیت مسیح در آن آخور گذاشته بودند و سیاح مزبور نشان دادند و هر سال کشیشان در روز میلاد مسیح آن مجسمه را در قنداقه میپیچند و در میان آخور مزبور میگذارند و در مقابل آن سجده میبرند و او را پرستش مینمایند مسیحیان بیت لحم نیز دسته دسته بکلیسای مزبور رفته تمام سنگها و آخور مریم را میبوسند ... چون سیاح مزبور عزم رحیل کرد مردم بیت لحم در سر راهش صف بسته هر یک چیزی برای

خرمداری باو عرضه میمودند از قبیل مجسمه حضرت مریم عذرا که طفل کوچکش را در بغل گرفته و صلیبهائی که از صدف ساخته شده... این صلیبها را دختران بیت لحم میسازند و دختران بیت لحم روبندهای دراز سفید لباسهای براق میپوشند که مانند لباس حضرت یوسف دارای رنگهای مختلف است

از شلیم در این شهر حضرت مسیح بقدری شهادت و مصلوب گردید... در هر روز جمعه هنگام غروب یک مظره جالب توجهی در نزدیک مسجد اقصی پدیدار میشود در آنجا سنگهای سیاهی از زمان خیلی قدیم باقی است که بهود معتقدند آنها بقایای دیوار معبد خدمیشان بوده و روی این اصل در آنجا زهر بیت (گرازغوب جمعه شروع میشود) یهود میآیند و پهلوی آن سنگها نشسته بقرائت عهد قدیم میپردازند سپس روی خاک نا نوزده دینار خود را بآن سنگها میچسبانند و دعا مشغول میشوند و معتقدند که صدای آنها از شکاف آن سنگها بگوش خداوند میرسد و آنها یهود از پا تا سر خود را چادر سفید میپیچند و بحالی رقت بار و آه های آتشین روی آن سنگها بوصه و گریه میپردازند... و اما جلبه که محبوبه یکی کالواریست که امروز کلیسائی در آنجا ساخته و آن متعلق بمسیحیان کاتولیک است پیروان کلیسیای یونان نیز در آنجا بسیار رند و اغلب اوقات دو فرقه با یکدیگر بجنگ و جدال میپردازند زیرا از یکدیگر نفرت دارند و گاهی جنگهای خونینی بین آنان برپا میشود این کلیسیا موسوم بکلیسیای قبر مقدس است و چنان گویند که قبر حضرت مسیح در آنجا بوده است... در ذیل گوشه این کلیسیا یک نیمکت سنگی موجود است کشیشها میگویند که حضرت مسیح با تاج خاری روی آن جلوس فرمودند و در نقطه دیگر یک ستون مرمری موجود است و میگویند حضرت مسیح را در آنجا تازیانه زدند در وسط کلیسیا محل مرتفعی موجود است که با پله های چندی بآن جا صعود میکنند کشیشان میگویند که اینجا راس کالواری است صلیب مسیح را در اینجا نصب کردند

Provided by the Afnan Library

good friday ... روز جمعه یادگاری صلیب مسیح که در نزد مسیحیین هر
موسوم است این کلیسیا فعلی شروع میشود ... کشیشان در آن روز جمعه حضرت مسیح را که بجنایت
اعدائی ساخته شده است در آن مکان مصلوب میسازند و بعد او را از صلیب پائین آورده میان قبر میگذارند
و روز یکشنبه او را از قبر بیرون میآورند ... کوه زیتون نیز جائی است که داود ذبی تابوت عهد را
با سه ذبح گوسفندی در آنجا پس از هفت روز از فلسطین قرار داد و گذا آنجا نیز کلیسیائیست که انجیل در
آن تلاوت میشود ... مزرعه جسیمانی در آنجا gethsemane نیز در آن حدود
قرار دارد و درختهای زیتون حشقه سالهٔ عتوز در آنجا موجودند خصوصاً مسیح در این مکان بناگزیر از
خود تشریف داشته و شب آخر عمر خود را در این مزرعه بدعا و تضرع گذرانیده است ..... انتهی

ص ۲ ص ۱ انتهی — صاحب المقالة فی الأسلام چنین مینویسد:

قوله ص ۵ نفوا من صدورهم ما ندب الیه الانجیل من المواعدة والمحبة
والمواساة وعدلوا الی المشاواة والضغائن وسایر انواع المفاسد حتی انهم بینما
کانوا یحکمون فی اقامهم فی الذین اضاعوا جوهر الدین نفسه کانوا فی مشاجراتهم
فیه کشاصلة شبه عظم ما انکره الان علی بعض فرق النصرانیة من باطل العقائد
والفتیا انما نشأوا ناصل فی تلک الاعصر المظلمة فعادیا بالنفع علی الاسلام والقائمین
علی انشاره وتحض من تلک العقاید بالذکر عباد الفدیین والصوفانها کانت
قد بلغت فی تلک مبلغا یفوق کل ما نراه الیوم عند بعض فرق النصاری انتهی
(المقالة فی الاسلام جزء خیر ضلال) —

ذیل

در مقام مناسبت بشرح عقیدهٔ صابئین که امروزه در عراق عرب و ایران موجود و از ایشان
معتقدات محمد بسته میپردازد —

قبل از حمد جل جلاله در یکی از الواح میفرماید قوله تعالی این ذکریا مع شان
و عظمت این مقام ناس را بشارت میداد ظهور روح دمد در یک عصر بود بعضی علمای
ذکریا را ناس ادراک نمینمودند چنانچه بعد از شهادت ابن ذکریا بعضی از متابعان او منظر
عیسی بن مریم توجه ننمودند و از شریعه اصلیه خارج شدند تا حال هم در ارض موجود بوده اند
صابئین نزد بعضی معروف این نفوس خود را امت مخصوص میدانند ولکن از مقصود و محبوب خود
از مقصود ادراک نمینمودند از این جهت ذکریا محبوب ابن ذکریا که مقصود و موعود اعراض نمودند
این طائفه امروز در بغداد و حوزه و محمره (هزم شهر) و اهواز معدودی قلیل موجود و به (ضبی کر
میان صابئین است و با یصورت تخفیف یافته مشهور و معروف) فند عقایدی عجیب غریب دارند
کتب بسیار دارند که معتبرترین آنها کتاب ست نگاوندا و در سالیان پیش در محمره با یکی از
رؤسای این طائفه که شیخ معشوق نام داشت ملاقات نمود و برخی مسائل از او پرسش کرد
از وی استماع نمودم که قبلهٔ نماز این طائفه مشرق و مطلع آفتاب ست این طائفه یعنی صبیحا
را عظیم میدانند و آن اکفر میپندارند شرح عقاید مسبی را یکی از نویسندگان بغداد بعربی
تحت الهلال نگاشته ست در این مقام نگارنده ترجمه فارسی آنرا مینگارد: —

نویسنده مزبور میگوید: (صابئین)

نشانهٔ پرستاران عراق —

پیش

پیش از آنکه سیل تمدن جدید مملکت عراق را فراگیرد بسیاری از عقاید مختلفه و آراء متطوره در این خطه وجود داشت که تعداد آن بکل اطلاع بر حقایق آنها متعسر بود پس از ظهور تمدن کنونی بتدریج از بادیه عقاید مزبوره و اغلب آنها رخت بر بسته و در پرتو تمدن تابناک امروز نباید و دیگر از دل گردیده از این رو اطلاع و وقوف بر تمام این خطه از جمله اجتماع متعذر گردیده است چنانچه بدگاه در فکر افتاد که در صدد جمع آوری نگاشتن مهمترین مذاهب و عقاید که در این اعصار منتشر است برآمده و تعالیف و مباحث مفصل و شروحی در خصوص نگاشته در دسترس عموم گذارم تتمه طائفه صابئین نظر مرا بخود جلب نمود لذا طائفه را اوضاع و عادات مخصوصی است که فقط خود آنها اختصاص داشته و دیگر طوائف و جوامع از وجود تمام معنی از جمیع مثل تمایز حتی از حیث قیافه تکوین خاصی دارند که ایشان را ممتاز بنحوی نموده است شدت تعصب و تعای این طائفه بر عقاید قدیم خود و کناره گیری از اهل ملت و نحله با نهایت درجه طول مدت و فساد سوق سیاه بخصوص که از طائفه صابئین جز در عراق موجود نه و خطه عراق آخرین صفحه ایست که محل و مکن پروان قدیمی ترین آبای عالم است از جمله شخصی را اتفاق ملاقات رئیس روحانی این طائفه دست داد و در ضمن مذاکره بشیخ جلیل (بصیغه تصغیر تشدیدیا) موسوم بود معنی چندین جلسه با وی ملاقاتهای طولانی کرده و در این شماره کاملا از جزئیات این آیین آنان مطلع گردیده و چون بازدی مفارقت جسم اطلاعات مفصله از صابئین همراه ما در دنیا نیک خلد از نگونه گاه محترقه نمیتوانم عقل نگریم و از او کمال مجامله و مهربانی نظر بانکه طبیعیه نظر بانکه طبیعیه سپاسگزاری و احترام و نمایش دوستانه را مورد مکنونه بوده میباید در مقابل با دندان خاضع از متاحفه قوای طبیعیه سپاسگزاری طبیعیه بر ما لازم و برای هر یک از آن قوی مظاهر قوه شاعره روح حیات مخصوصی فرض نموده خود را در مقابل آنان ضعیف و حقیر و انتصار عموما مستحق نیایش و ستایش میدانست متذکر شدم این پرستش قوای مظاهر طبیعیه در شرع مستقر یافته هر چه بنظرش محمول بود هر چیز که خواب او را عمیق میساخت و یا مدهش میگردید و یا حیات و ممات میبود کم کم او را بر تصور شرع فکر دیانت بهم و ای شکل دیگر نحو گرفت قوای مختلفه و مظاهر متعدد طبیعت را بحق نفوذ یک قوه مهیمن و محمود دانسته زیرا پس از آنکه مدتی با دندان آتش

دانش شعله در معبود پرستش شد و انسان آنان را پرستش میکرد و در برخورد از آنان بکمک و مساعدت سیطلبید و چون در زمان تطور شرع آن مظاهر بشمار پیچیده سیاه مجسود و تمام آن قوای متعدده و رحمت قوه محمود گردیده که هیئت مجسمه آن کوکب سیاره بود متدرجا در این فکر تتمم تطور حاصل شد پرستش ذوات کوکب سیاره میکانات عرفت جریکن نه برای شعرا تی نماند و اختلاف در باره مقتضای سیاق فراوان بشر حاصل گردید با انجمله تبدلات و تطورات اشکال بعقیده صابئین رخ داد و معتقدات ایشان عقاید آنان را مانند طوری با کنونی تمام مشتمل بر اسرار مهول عقاید آنان را بر این جمله قدیم خود با بهانه تمت کاملا حاری گشته.

اقسام صابئین

در قرآن سوره بقره این آیه ورد شده ان الذین امنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله الیوم الآخر مفسرین در معنی کلمه صابئین اختلاف کرده هر یک چیزی گفته اند که گویا کسی را از یقین نرسیده است چنانکه گویم طائفه صابئین که ذکر آمده و آیه شریفه فرموده شده است از زمان کلی سنوح نیافته و اطلاع بر تفصیل عقاید آنان بهایت متعسر و مشکل است در کتب موثقه که درباره طوائف و عقاید مختلفه آنان نگاشته اند اسم طائفه صابئین کمتر دیده شده و از آن صابئین حرانی تعبیر شده و برخی جمله چنانکه خواهد آمد صابئین نیز نامیده اند لیکن این همه باطل و گفتار فارغ است زیرا بین الیم در کتاب تنگ که در ۱۲ بطبع رسیده صفحه ۳۲۰ میگوید مامون عباسی در آخر فرمان خود که بمرزبان جنگ چهل از دیار مقصود گفته ذکر کرده از طرف شاهنشاه روی را ملاقات کرده و درباره اش طلب نصرت مینموده از خود جاعی که قبلا در برخورد و برشهای مختلف برنج داشتند بشتابان می شتافته بود دیدار آن هیاتها را آنقدر خوش نیامده از این کیش آنان سوال نموده گفت آیا شما مسلمان یا یهودی یا نصاری هستید گفتند ما از هیچکدام نیستیم پرسید آیا کتاب و پیغمبری دارید گفتند نا مامون خواست آنان را بکشد گفتند تا کنون جزیه پرداخته ایم مامون گفت جزیه از کفار صاحب کتاب که معتقد بحقانیت اسلام نیستند پذیرفته و بعقول است از شما گرفتن طلحه واقعی مسئله عاجت آنرا فرمود که تا وی از جنگ برگردد باید یکی از این دو کدام از در قرآن شده قبول کنند یا اسلام معتقد گردند آنان گفتند ما مرا آنان مردگانی خوانند شده برخی اسلام قبول کردند و برخی موی سر خود را

Provided by the Afnan Library

۵ - خوض در مسائل

صابئین اعتقاد دارند که خیر و شر قبل از انسان او جود و بوسیلهٔ اعمال و اعمال وی حاضر دیگر دیگر میگویند انسان دارای عقل کامل میباشد و هر چه را که بارادهٔ جزئیهٔ خود انجام میدهد در نزد خدا مسئول است و عبادات بر انسان فاضل ممتاز و دارای اراده جزئیه و مسئول اعمال خود میباشد میگویند خداوند راه خیر و شر را بانسان نمود و او را آزاد مطلق و دارای حریت رأی قرار داد اند (۶ - عقوبت) بنابراین انسان مسئول اعمال خود است

مرگ عبارت از انتقال روح است روح فانی نمیشود و معدوم نمیگردد بلکه چون از این دنیا بعالم دیگر رود شود انیت میکند مرگ میگویند انسان پیوسته از عالمی بعالمی دیگر منتقل میشود تا بعالم انوار رسد عقیدهٔ صابئین این است که روح بدن غیر طاهر بزمین دفن کنند آلوده باشد آنروح پیچ وقت پاک نخواهد شد از جهت غسل میت کمتعین او در حال احتضار متوفی واجب است و چون روح از بدنش مفارقت کند بدن پاکیزه طاهر باشد دور تجهیز روحش طاهر گردد و چون کسی بمیرد بدن او را بمس نمایند مگر اعزاء و اگر کسی غسل بدن و کفن بمیرد وی را کافر شمرند گریه و ناله برای مرگان را مهیب آن حرام میدانند میگویند هر قطره اشکی که برای مرده ریخته شود مبدل بحر برزخی شود و روح او قرار گیرد (۷ - پس از مرگ) و او را از قطع طریق باز میدارد گویند چون شخص بمیرد و فرشتگان از خلقین قطع باستقبال شتافته اعمال او را که در دنیا مرتکب شده میپرسند و می بیرند اگر نیکو کار باشد روح او را میبرند و اگر بعمل زشت مشغول باشد روح او را تعذیب و تا میاندتا پاک و طاهر شود

(عبادات صابئین)

۱ - نماز: چنان میباید که نماز صابئین اول بامداد بیست کرت در بین طلوع آفتاب و ضحی اگر کسی نماز نداند عبارت از ایستادن و کوچ و نشستن بر روی زمین است و سجده نماید در هر رکعت سه مرتبه یعنی قبل از طلوع آفتاب و هنگام زوال آفتاب و نزدیک غروب آن نماز را میخوانند اعمال نماز اول تا آخر یکی است طول میکشد زیرا او راد و اذکار

طولانی و از قبل از نماز بدن لباس خود را پاکیزه میکنند بعد صورت گیرند آنگاه دان میگویند در وضو دست ها آنا مرفق شسته صورت را میشویند آنگاه دگوش و بینی را مسح میکنند آن نماز عبارت از قرائت برخی از ذکارت که آهسته میخوانند بالا کمی بلند وهدی خود را بلند میکنند (۲ - روزه)

مقصود از عبادت عمل جماعت

صابئین عراق روزه مذکور را صابئین عمرانی و صابئین خوزستان روزه معمول بود صابئین عراق روزه را خارج از قانون دانسته میگویند نباید خوردن چیزی را که حلال کرده است بخود ان حرام کنیم بهمین جهت گوشت و ماند و میان را خوردن گوشت حیوانی میباشند ماه مقدس صابئین خود را در روزه داشتن میدانند و آنرا ذوی میدانند و آنرا مختلف میدانند روزه رمضان را شریف می شمرند طور مفارقت میکرد (۳ - غسل و فتن) و خود را در آب فرو برده و آنرا در تقدیس روح صابئین تقدیس و جات را جایز میدانند شرط اگر عدالت را مراعات کند اگر شخصی از روی خوش فروشی و همبازی شامه کند و یا از خلاق بد و غیر کردن از هنگام حیض غسل نکند یا کار شد را و یا تمول و خلاق صابئین غسل و طلاق را در حضور کاهنان صابئین مسلمین و محکمه های شرعی اسلامی جاری میدانند بحیث یکه اگر زن آنها پیشنهاد شود تو باید طلاق را کاهن صابئی میداند و مرتبه او بکاهنی عشو بزرگ و درجه اگر طلاق را کاهن صابئی (۴ - ازدواج و نکاح) جاری کند اگر نکند مگر نمیتوانند آنرا بجای آنشود و مرتبه او پیش از همه کاهنان در جای خانه زن را میخواهند بکاهن خبر میدهند اگر عروس بکاهن دیگر رود کاهن را از ازدواج کسی منع کند کاهن منصف عدالت بحث میشود برای ازدواج اسی است که در ستاره قران نباشد ایام حیض و نفاس و سیاهه عروس کاهن میبرد در میان آب غسل میدهد دعای مخصوص تخلف طلاق را از ضرائب میبرد و پیر در عروس چنان چراغ میکشند تا روز ما ند که او عروس است سایر مردم تعلق اند هفته اول عروسی بیرون نمیرود و دست نمیزند اگر کسی با او شاب نزند عروس و داماد از نمک بگیران هفته اول بحث میشود چون شوهر بیرون رود کاهن عبای مخصوص بگیر بخواهد داد تا بر او اند اول غسل میدهد و باطاق تنها میگذارد عبای مخصوص را بر او در آب تخت مخصوص میخوابد و هر بار که داماد کاهن را بیند عروس غسل میدهد بعد از یکهفته تمام خویشان شوهر عقد در چادری بر روی آن آب چادر بر سر عروس انداخته کاهن خطبه زواج میخواند

Provided by the Afnan Library

بجهنا کرده‌ای که پیش افغان میکه کوچند و میان آب جاری بنیاد مبدا آن کاهن بجاستیا بین مخصوص میشند
و پشتاد ایستاده دوش بجیب خود جمع میکند تا مرگ و سر حرف و آنرا مرتب سر اندازد و آن شاخه‌ای مخصوص را بطرف
کاهن خواهد شیوا انگاه دکوکه کرده مخصوص میکند عاجز بی کار خود برگرد شوید کاهن آنرا قبول از
یا بعد از آن بگیرد تا پیرانه بری عبادت (۵ - دشنا) دیگر هم از ذبح ذکر شد شتی عابد فی خواهد
از موعز به مطابق تهمه کهان و میان صابین میباشد که شخص از هر دین که باشد چون بخواهد بخشان صابی مباشرت کند از
طرف شاگرد صابی حل خاید فقط زن صابی را برای میکند که در هنگام مباشرت بخود را خاک بهنگ در خانه
در زیر دشش باشد و میان دست قدم میگوید ای دخت تا بدا بارش چه مباشرت انجام میدهد بر دوی خلاف قدم میکند
زن میگوید آب این جا دست با غربت من بچال (دهانین صابین) کوشش کردم تا سر انطیب انکشف کم
صابین خود تا با کاهن عالی دشوت کنند بیچکاری اقدام نمیاید عقد از دواج و دفن دگان بشتاد گوشند
همیاید بصیغه کاهن بکام گیرد کهانت از صابین ارای دواجات مختلفه است هر کدام بیت باشد تیاد با شرایط مخصوص
بالاتر بعد شرح مراتب کهانت (ادل حلالی) کهنجو تر است ازاین قرارات
کاهن در ایجر تبایدند است شد از ناطق جهانی میرا باشد قوای بدنش کامل باشد اعضایش ناقص نباشد باید بین ضعفا و اطفال
باشد باید در شی تیکه بعقیده‌ش آغاز بیوه نبوده باشد و این شرط تا هفت پشت از دیاد باید موجود باشد معلومات علمی
عبادتی از دگر فتن قانون بعقیده محل محضر عمل باید از کتب ابتدائی دینی هم اطلاع داشته شد و خلیفه علا صابی خط خوش
است در کشتار مرغ و گوسفند و غیره (دوم تر هیده) قواعدی عشر تیک شرح آن طولانی است
یعنی ما گرد خلیفه ترسیده عقد کردن زنان میتواند و اگر ربی کار حاضر شود کارهای مخصوص دیگری را انجام میشود
چون حلالی بخواهد بر رتبه ارتقا باید باید آب جاری که تعلقات پاکی و صل باشد غسل کند دین عمل باید بحضور دو صابی دین
از درجات مختلفه خوب گیرد حلالی پس از غسل صفت و باید بار دصابی دین بیرد و در اینجا دست چشم بر هم نمیشند

مبادا شیطان (سوم گنزورا) باوراه یابد

کاف فارسی معنی گنجور یا تفسیر کننده کتاب گنج است) ولیکن گنزورا فقط این تفسیر مشرح کتاب مزبور است اگر
ترسیدن بخواهد بر رتبه گنزورا برسد باید بیانی ارزی دکر جایی که وصل حیات پاکی باشد برفراز و بحضور دو صابی دین آن آب
غسل کند و میان صابین دارا گردان (چهارم قبل اتمه) این تر تیب شش شخص هفت فرد میشود
می رسیدن است و میان صابین امر (پنجم تر تانی) کسی که دارای این مقام باشد موجود نیست
بدرجه علی آیت چیکیا گر نکاح بدرجه (خواهر عیاصابین) زنیکه دارای این درجه علیه تر تبه گنزورا گیرد
کاهن از مرغ زنان غیر خود تا وقت تیکه تعلیم قبر چیکیا نکرده و مطمئن نشود که خوشی رتبه دارد و اصول اطاعت و عمل کاهن را
میتواند بجا بیاورد کاهن عقد اورت کند اگر زن آشنا بدیا خود شی سابق خود ترک کند گوسفند مرغ یکه و صابی دین بخورند صابین حق ندارد
میتواند دوبات خوشان دعوت بکند و صابی دین اگر بخواهد گوشت مرغ گوسفند بخورد باید تحاص عمومی سر قربت را ذبح گوسفند مرغ
برای اصابع کند کاهن بکام گیرد کهانت از زن صابین ارای دواجات مختلفه است هر کدام بیت باشد تیاد با شرایط مخصوص
شخص صابی قبل از اینکه غسل کند نباید چیزی بخورد طفل تا بعمل نیامده باشد گوشت نخورد تا غسل نکند توالش نشود و قبل از غسل
صابین جهاست کرا آزاد مصطبا نامند اول غسل زن گرفتن دوم غسل ولادت سوم غسل جنابت چهارم غسل جماعت هر یک صابین
خوانین شرح و تفصیل بسیک تمام مقتضی کر آن نیست (اجیاصابین) صابین باید هفتاد از جمعیت چهار چیز باشد
سال صابین باید صابین سبع شود اگر از یکی کمتر باشد آن اشخاص حق الطوفان دلالت نمی دیگر شبه آن عقد صابین باطل
از انبوه است اول بیدرگی کر آن ادهوه دیر مانند تا این عبری شش باعث است کر اول آن دو نهم ماه گذشته باشد صابین
ایجاد شاگرد نمی بیرون شود و قبل از خروج عقد عبد افراهم مکنند علمای قوم این ایام کتابها علمی کر از کتب مقدسه
رجوع علمای خود شد و آنرا استخراج میکنند دوم عید بچه کر سوم روز عید بچه دارای صابین می ماه نهم و نهم سال است
آن نیز مطلب نگاه است این آن بچه و کر سال است راه‌های صابین می و در است عید بچه در ماه نهم و نهم سال است
عید کوچک کر سوم روز عید تشبیه است و این عید است کر گویند در این روز جبرئیل زمین آمد کهانت به صابین بود عقد و
مطلب باحت مدت این عید شش روز (کتب عقد صابین) و ابتدای آن از هجدهم ماه ایار صابین است

Provided by the Afnan Library

شعاع هفتم اسلام

در کتاب مستطاب مفاوضات چنین مسطور است قوله الاحلی :-

حضرت محمد

آما حضرت محمد اهل روپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند صدها سال گذشته و اگر راوی یا جاهل بوده و یا بعضی و اکثر او یها قسیس بوده اند و هیچکدام بعضی از جمله اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کرده اند و بخیال خود مدح و استند مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار حمد و حیثیت دانسته و کراهت قرار داده زیرا این نفوس جاهله نکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند و استناد بر حضرت روپا کرشن را قوال این نفوس جاهله مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان عرب سر از تن جدا کرد آن قسیس گمان نموده که فی الحقیقه قربان دین محمد قتل است و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکات قاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه جور و چفا جانبش نهایت اذیت کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بیغما رفت و ناچار ترک وطن مألوف نمودند و بعد با رغبت قرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم بقتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و بعد به هجرت فرمودند با وجود این عده اندک جفا نکردند بلکه نهایت جسته و بدینه نمودند و این قبائل و عشایر عرب نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند زیرا برابره امریکا اولاد های وحشی زنده زیر خاک یعنی دفن اما اینها دختران خویش را زنده دفن زیر خاک میکردند و میگفتند که این عمل منبعث از حمیت است و بآن افتخار مینمودند مثلاً اگر شهروان برزن خویش تهدید مینمودند که اگر دختر تو

Provided by the Afnan Library

متولد شود و ترا قبل از سام حتی الی الان قوم عرب از فرزندان حضرت استیحاش کنند و چنین یک تن هزار زن میبرد و اگر شان بیش از ده زن در خانه داشتند و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبیلهٔ مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کنیز و غلام داشته خرید و فروش میمنودند و چون شخصی فوت مینمود ده زن داشت اولاد این زنان بر سر دارائی یکدیگر میتاختند و چون یکی از این اولاد جای خویش را بر سر زن پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال من است فوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش شده و آنچه میخواست بزن پدر خود میمنود میکشت و یا آنکه در چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم در بر میکرد تا بتدریج آن زن هلاک میشد بحسب ظاهر قانون عرب مختار بود و حقد و حسد و بغض و عداوت میان زنان یک شوهر و اولاد آنها واضح و معلوم است و مستغنی از بیان است دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالت زندگانی بود و از این گذشته عیشت قبائل عرب بر نهج عداوت یکدیگر بود بقسمیکه این قبائل متصل با یکدیگر حرب و جدال مینمودند و همدیگر را کشته و اموال یکدیگر را غارت میکردند و زنان و کودکان را اسیر مینمودند و بکام خود میکشیدند چه بسیار واقع شد که در اثنای راه بر قافلهٔ تجار میرسیدند و تجار را غارت میکردند و زنان و اطفال مردم را اسیر مینمودند و چه بسیار واقع شد که در اثنای راه بر قافلهٔ حجاج میرسیدند و حجاج

معاف مدارد گر بدخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند زیرا در تحت تحکم
ولی در مقابل این معافیت بدیک چیز عزیزی در هر سال بدهند خلاصه مفاد نامه مفصل
از همه صورت بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است این است حقیقت واقع این است من نمیگویم
فرخان خلیفه ثانی در قدس و نزد باطریق ارتودکس موجود است دایماً شجره دران نیست دلی
بعد از مدتی در میان ملت اسلام و نصاری عقد وحدت حاصل شد هر دو طرف نجاوز نمودند ما عدای
این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری وغیره گویند روایت و حکایت محض است مثل آن اقوال
یا تعصب جاهلانه است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده مثلاً اسلام گویند که شق القمر کرد
و قمر بر کوه مکه افتاد و خیال میکنند که قمر جسم صغیریست که حضرت محمد او را دو پاره کرد یک پاره بر
این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه این روایت محض تعصب است و همچنین روایاتی که
قسیسها مینمایند و مذمت میکنند کل لغه و اکثری اساس است مخصوص این است که حضرت
محمد در صحرای حجاز در جزیرة العرب ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ریگزار و بکلی از
عمار بیزار و بعضی مواقع مثل گرمه و مدینه در نهایت گرمی اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی
از علوم و معارف بکلی عاری حتی خود حضرت محمد امی بود و قرآن را روی کتف گوسفند مینوشتند
و یا برگ خرما از این نمونه بفهمید گرچه او امی بود و محمدیان ایما متبوع شدند اول امر اعراض کرد
برایها گرد گفت چرا تورات و انجیل را قبول ندارید و عیسی و موسی ایمان نیاورید این حرف بر اینها
بسیار گران آمد بحدت آنکه گفتند حال آبا و اجداد ما که بتورات و انجیل مومن نبودند چگونه نبود
جواب داد که آنان گمراه بودند شما باید از نفوسی که بتورات و انجیل مومن نبودند تبری جویید و لو اینکه
آبا و اجداد باشند و چنین قبایل بین چنین قبایل متوحشه شخصی امی کتاب آورد که آن کتاب بیان

صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیا و شرایع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیه
در نهایت فصاحت و بلاغت است از جمله میدانید که قبل از اصد بخیر اخیر در قرون اولی و قرون
وسطی تا قرن خامس عشر میلاد جمیع یا عیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند تا
این اصد اخیر مبدء رای جدید بهت که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان و جمیع فیلسوفان
و فلاسفه عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند و هر کس کلمه مخالف رای بطلمیوس میگفت او را تحمیل
میکردند بلی فیثاغورث و همچنین افلاطون را در آخر ایام تصور اگه حرکت سنوی شمس در منطقة
البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است ولی این رای کلی فراموش شده و رای
بطلمیوس مسلم و نزد جمیع ریاضیون گشت اقدار قرآن مخالف رای و قواعد بطلمیوس سیه آیاتی را
از انجمله آیه قرآن والشمس تجری لمستقر لها ثبوت شمس است و حرکت محوری آن و همچنین
در آیه دیگر وکل فی فلک یسبحون حرکت شمس و قرار ارض و سائر نجوم مصرح بعد از اینکه
قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استحضار نمودند و این رای را قبول کردند حتی علمای
اسلام چون آیات را مخالف قواعد بطلمیوسیه دیدند مجبور بتاویل گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیه
مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد تا در عصر خامس عشر میلاد که قرب بنصف سال جدار محمد
ریاضی کشیر رصد جدید نمود و آلات تلسکوب پیدا شد و اکتشافات عظمه حاصل گشت و حرکت ارض
و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات
قرآن مطابق واقعیت و قواعد بطلمیوس اوهامات محض محتضر یکه جمع غفیری از اهم شرقیه
هزار و سیصد سال در ظل شریعت محمد بتربیت و در قرون وسطی کار اروپا در نهایت رجحان بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیت و سیاست و سایر فنون بر سائر ملل عالم

Provided by the Afnan Library

تفوق داشتند محرک و مربی قبائل بادیه العرب و موسس مدنیت کمالات انسانیه در میان آن طوائف
مختلفه یک شخص می تیمی حضرت محمد بود آیا این شخص محترم مربی کل بود یا نه انصاف لازم است
مرحوم ابوالفضائل در کتاب الفرائد بنیفر فاید قوله: ص ۱۹۱ تا ص ۲۲۰
حدوا اما کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام مر[illegible]

اجمال آن این است که چون آفتاب جمال حضرت خاتم الانبیا علیه آلاف التحیة والثنا آزافق
بطحا طلوع فرمود و مدت سیزده سال قلوب معدودی از اهالی مکه معظمه و مدینه طیبه با او
و یارانش مأنوس گشت و در اواخر ایام اقامت آنحضرت در مکه ابوطالب بن عبدالمطلب که آن
وجود اقدس را حارس و معین کبیر و قبیله بنی هاشم را زعیم عظیم بود وفات یافت و کفار مکه که سرای
عرب بودند بر قتل آنحضرت متفق شدند و اهل ایمان بتحریک آنحضرت از شرارت ارباب عداوت
قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیا از مکه مدینه در تحت عاطفه اشراف آن بلد هجرت
فرمود و در مدینه طیبه قبائل عرب بقبول شریعت اسلامیه قیام نمود و در مدت سیزده سال از هجرت
اول غزوه آنحضرت با کفار قریش در موضع بدر اتفاق افتاد و در این واقعه حضرت شاهان مکه
آنحضرت شد و جمعی از مشرکین کبار از جمله بیست و چهار کس از رؤسای قریش بودند در این واقعه کشته
شدند و شش سال از هجرت نصف احد اتفاق افتاد و در این واقعه کفار اسلام مهزم شدند و هفتاد
کس از اصحاب آنحضرت گریبی از آنجمله حمزه سید الشهدا ابودجانه شهادت یافتند و شش سال
از هجرت واقعه موته اتفاق افتاد و با محاربت قبائل مین مضاری مفتوح گشت و در این هجرت
[illegible] اکابر اصحاب یعنی جعفر بن ابی طالب ملقب بذی الجناحین و عبدالله بن رواحه به شهادت
یافتند و هشت در این سنه فتح مکه معظمه اتفاق افتاد و کفار قریش را طاقت و یارای نماند و لذا بالفطره

تمام را نقیاد شریعت اسلامیه نمودند و در سلک عساکر اسلامیه منخرط گشتند و در مقابل سائر
اولین باسم طلقا و المؤلفة قلوبهم مذکور و معلوم شدند و در سال ۹ وفد قبائل اطراف
مکه و مدینه با نقیاد و قبول دین اسلام افتخار یافتند و در اوایل سال ۱۱ از هجرت وفات حضرت
خاتم الانبیا علیه و آله الطیب التحیة والثنا اتفاق افتاد و ابواب اختلاف تفرقت بر اهل اسلام
مفتوح گشت و اجمال آن بر این گونه است که چون آنحضرت باقی علی صعود فرمود خلافت
اسلام که اعظم اساس قوام امت و تربیت بنای ملت است بتنصیص حضرت رسول و یا بشورت
و رضای عموم تأسیس نیافت بل بنحو مغالبت و منافست مقرر و موسس گشت و بعد الاخذ
و الرد علی ما فی کتب القوم امر خلافت بخلیفه بن عبدالله بن ابی قحافه المعروف بابی بکر از کبار
اصحاب و از سابقین اولین محبوب و مقرب آنحضرت و این فقره با طبع موجب شکایت و عدم رضایت
بعض اکابر اصحاب از یکسو نه انتخاب گشت خاصه امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
که بسبب قرابت و سبقت اسلام و خدمت و وفور علم و کرامت خود را احق بمقام خلافت نبویه
و مستحق امارت امت اسلامیه میدانست ولکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا اکثر
قبائل عرب مرتد گشتند و از ادای زکوة گردن پیچیدند لذا رؤسای اسلام که غالبا از سابقین
مهاجرین و انصار بودند و حفظ اسلام را بر اغراض شخصیه و فوائد ذاتیه خود ترجیح میدادند و نصرت
اسلام را اهم فرائض خود میدانستند از خوف اینکه مبادا اختلاف ایشان موجب غلبه کفار عرب
گردد از اظهار شکایات سریره داری جستند و بمجاهرت بر مخالفت رضا ندادند و در رعایت
موازرت برافعال کلمه اسلام و ارجاع قبائل مرتده از شریعت حضرت سید الانام متفق و متحد
گشتند و لذا دین اسلام در مدت دو سال و شش ماه کرایام خلافت خلیفه اول بود بحکم سیف بر

جزیرة العرب بعض بلاد سوریه استیلا یافت و در ایام خلافت خلیفه ثانی بلاد سوریه و مصر
کافره و ممالک ایران تا سر حد خراسان بتحت اسلام گشت و چون خلیفه ثانی در حین صلوة
صبح بدست فیروز دیلمی در مسجد رسول مجروح شد و امر خلافت باشوری فیما بین شش نفر از
اکابر اصحاب مقرر داشت در اجرای این شوری نیز بر منافست قدیمه برافروخت و منافرت
قلبیه فیما بین وسیع تر گشت و بهرحال امر خلافت باسم خلیفه ثالث ذی النورین استقرار
یافت و وی اکابر اصحاب را از امارت بلاد معزول داشت و امارت عساکر و حکومت ممالک را
غالبا در عهده اکابر بنی امیه که از اقارب و بوندمو کول فرمود و اگرچه فتوحات اسلامیه در
ایام خلافت ذی النورین باواسط افریقیا و غالب ممالک فارس امتداد یافت لکن ظلم مرای
بنی امیه و خروج اشیان در اطراف از مسلک خلفای راشدین موجب شکایت گشت
و اجمعا از بصره و کوفه و مصر بعزیمت شکایت و طلب عزل ولاة جمعی کثیر از مسلمین عازم مدینه
طیبه شدند و مطالب خود را بسدة خلافت معروض داشتند و با اکابر اصحاب فردا فردا متوسل گشتند
و کرارا برای اصلاح این مفاسد هر یک را شفیع نمودند از جمله روزی حضرت امیر علیه السلام
بحواشی صحابه و رؤسای عاصمین از ذی النورین ملاقات فرمود و او را بدین خطابه بلیغه نصیحت نمود
فقال علیه السلام ان الناس ورائی وقد استشفعوا فی بینک وبینهم ووالله ما
ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی شیء لا تعرفه انک
لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکموه
قد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله کما صحبنا وما ابن ابی
قحافة ولا ابن الخطاب اولی بعمل الخیر منک وانت اقرب الی رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم وشیجة رحم منهما وقد نلت من صهره ما لم ینالا فالله الله فی نفسک
فانک والله ما تبصر من عمی ولا تعلم من جهل وان الطرق لواضحة وان اعلام
الدین لقائمة فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی وهدی
فاقام سنة معلومة وامات بدعة مجهولة وان السنن لنیرة لها اعلام وان
البدع لظاهرة لها اعلام وان شر الناس عند الله امام جائر ضل وضل به
فامات سنة مأخوذة واحیی بدعة متروکة واني سمعت رسول الله صلی الله علیه
وآله یقول یؤتی یوم القیمة بالامام الجائر ولیس معه نصیر ولا عاذر فیلقی فی
نار جهنم فیدور فیها کما تدور الرحی ثم یرتبط فی قعرها واني اشد الله ان لا
تکون امام هذه الامة المقتول فانه کان یقال یقتل فی هذه الامة امام یفتح
علیها القتل والقتال الی یوم القیمة ویلبس امورها علیها ویبثها الفتن فیها
فلا یبصرون الحق من الباطل یموجون فیها موجا ویمرجون فیها مرجا فلا تکونن
لمروان سیقة یسوقک حیث شاء بعد جلال السن وتقضی العمر الخ

واین خطبه شیقه در کتاب کامل ابن الاثیر از علمای اهل سنت و جماعت و در کتاب نهج
البلاغه از کتب معتبره شیعه امامیه مندرجست و خلاصه ترجمه آن این است که حضرت امیر بذی
النورین میفرماید مردمی که در ورای منند از من خواهش سفارت کرده و مرا میان خود و شان
و تو واسطه مخابرت نموده اند و قسم بخدا که من نمیدانم تو چه چیز میگویم نمیدانم چیزی را که تو بدان عالم باشی
و من راهنمائی کنم ترا بچیزی که نشناسی هر آینه تو میدانی آنچه را که ما میدانیم ما بر چیزی مستقل نگشتیم
که ترا بدان خبر دهیم و نه در خلوت تنها ئی چیزی را یافتیم تا تو تبلیغ نمائیم دیدی آنچه را ما دیدیم

Provided by the Aman Library

شنیدی هیچی که بشنیدیم و با رسول خدا مصاحبت نمودی الخ کیا مصاحبت کردیم نه پسر
ابی قحافه و نه پسر خطاب که خدا از او خوشنود باد اهل حق زیرا که قرابت تو بر رسول الله من جهت ارحم
نزدیک تر نیست از شان و تو بر تر نه از مادی انحضرت مشرف شدی و انجا بدین رتبه نائل نشدید
پس امامه خود را پاس دار و حفظ فرما عنقریب مجذاً گرتر نیاید از ما بیستمامی عیاکرد و نه از ما دانی مستعلم
داشت راه و صبح داعلام بین تمام هست پس بران که افضل عباد الله نزد خدا و خدا امامی هست عادل
که هدایت شده باشد و هدایت نماید پس بپا دارد سنت معلوم را و میراند بدعت مجهول را و هر آینه بیمن
و آداب حقه حسنه روشن است و آن آشکارا هست و بدعتها نیز ظاهر هست و آن را علامتها است و
بدترین ناس نزد خدا و خدا امامی است جور کننده که گمراه شود و بدو گمراه گردند پس بمیراند سنت معمول را
و زنده کند بدعت متروکه را و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود آورده میشود امام ظالم
روز قیامت در حالی که او را یاوری و عذر خواهی نیست و افکنده میشود در نار جهنم و دوران مانند آسیا سنگ گردان
میگردد و داخیراً در قعر جهنم مرتطم و بسته ماند و من ترا بخدا و بحق قسم میدهم که نباشی تو آن امامی که
در این امت مقتول گردد زیرا که گفته شده هست (یعنی رسول الله فرموده هست) هر آینه کشته خواهد شد
در این امت امامی که بسبب آن باب مقاتلت و محاربت میان امت مفتوح گردد و تا یوم قیامت این
مقاتله و محاربه مقطع نشود و امور بر امت پوشیده شود و فتن و ضلالت در آن ثابت ماند پس حق را
از اهل خلیفه در ظلمت و تاریکی و بلا بصیرتی امواج و مختلط باشند پس از نقل این حدیث
بدی النورین بر سبیل تاکید فرمود که البته مباش رهم داخل القاء مردان ابن حکم که ترا بعد از پیری
کثرت سن بفریبد بحدی که خواهد براند آنچه او و مقصود نگارنده از ایراد این ظاهر به شرعیه
این هست که اهل بصیرت را باید که عقیده صحابه رضی الله عنهم در حق کمید گر تا ما هاجران و کوکبان

السلام عموماً و در حق ایشان متقده تا بسبب اختلافات سابقه واضح شود و انکه این اختلافات ما
علت بیضا است معلوم گردد و خلاصه و ساطت اصحاب نتیجه و حاصلی نبخشید و ما ولی الاباب
فائده نداد نه ذوالنورین را رضی بعزل مراشده نه آنان جرات مراجعت با وطان خود و خبر از
خلع خلیفه متفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری جستند تا کار بقتل ذی النورین منتهی شد و انچه خدا
اراده فرموده بود در حدوث فتن ظهور یافت زیرا که پس از قتل ذی النورین خلافت بر حضرت امیر علیه
السلام مقرر شد و ولایت بلاد امرای عرب که غالبا از طلقا و المؤلفة قلوبهم بودند از این امر
متوهم گشتند و اکابر اصحاب نیز هر یک خود را ذی حق در خلافت و شایسته و صول بر تبه امارت
میدانستند بخصوص امرای بنی امیه که بانی ناشم با وجود قرابتی به عداوت دیرینه داشتند و بنحوت عربیت
و عصبیت جاهلیه همواره ریاست منافست و مخاصمت با اهل بیت طهارت میافراشتند بالخص
معاویه که زعیم قوم و امیر قبیله بود و بمراتب تدبیر و کیاست و علم بدقایق ملک و سیاست تمیز داشت
و مدت مدیده بالاستقلال والی ممالک سوریه و شام بود و از عساکر و اموال و اکابر قواد و رجال
استعدادی کافی و وسائل محاربت و مقاتلت را کامل و کافی داشت و بسبب فتوحات بزرگ و عهد و
احزاب که اکابر اقارب بشیر امیر کبیر قتیل و صریع گشته بودند عداوت انحضرت در دلش راسخ و
بعض انجناب در طویتش متمکن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد و بدین خلافت مقرره و دار
و ناجان در بدن داشت اظهار اطاعت و انقیاد نماید ولکن چون با وجود شهرت حضرت امیر و فور جلالت
و کرامت انحضرت ممکن نبود که بدون دست آویزی بزرگ توانند دم از مخالفت زند و با اعلان عداوت
نمایند لذا انحضرت طلحه و زبیر از مدینه عازم مکه شدند و آن بلد با حمایه ام المؤمنین و بعض امرای
بنی امیه متفق گشتند و حضرت امیر را برضای بقتل ذی النورین متهم داشتند مطلب حزن عثمان

Provided by the Afnan Library

[illegible] حضرت امیر فرمود و اخیرا بشرحی که در کتب تواریخ مسطور است بحرب جمل منتهی شد
[illegible] حقانی شیعه مقاتلة اسلامیه که فاتحه حروب اهلیه بود در میان مسلمین قبایل علیه و غلبه امیر
المؤمنین علیه السلام بمقتضای وقت و پس از انقضای حرب جمل معاویه در شام آهنگ مظلومیت عثمان را
بلند نمود و لوای مخالفت حضرت امیر را از طلحه و زبیر شدیدتر نواخت و هرای شام را که در نخوت صناعت
و قوت صلابت شناخته معروف بود مدار و موجب محاربه آنحضرت با خود متفق ساخت و با صبح روایات
با نود هزار سپاه بعزیمت حرب از عاصمه بلاد سوریه خارج شد و حضرت امیر علیه السلام نیز با روسای
اصحاب اکابر اهل ایمان که غالبا از اجلهٔ صحابه بنویه بودند و عین مقدار از عساکر مستعد محاربت و مقاتلت
گشت و امواج این دو بحر ذخار در رحبهٔ صفین که موضعی است بین الشام و العراق متلاطم و متصادم شد
فرا گرفت چون خلاصهٔ رجال اسلام همینان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف اسیتصال عز
و زوال اسلام و غلبهٔ اجانب هیچیک از روسای طرفین بحرب سلطانی و قتال عمومی رضا نمیداد و
غالب ایام را بمخابرات مکتوبیه و بابتهای و شات عسکریه اکتفا مینمودند و این حالت قریب پنجاه بهتدا
یافت و طریقی از برای اصلاح گشوده نشد و مضطر طرفین نهاد گرفت خاصه که بعض از اکابر رجال مانند
عمار بن یاسر و ذی الشهادتین و غیرهما از اکابر صحابه رتبهٔ شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعض
کبار امرا مانند عبید الله بن عمر و شرحبیل بن ذی الکلاع کرازاجلهٔ امرای عرب بود و قتیل اغراض شخصیه
و صریع مقاصد امویه گشتند و این امور آنرا نیز بر اتحاد و یرینه افزود و باب صلح و اصلاح را بکلی
مسدود نمود تا آنکه واقعهٔ حرب عظیم کربلای سوریهٔ بلیهٔ الظریه معروف است و وقوع یافت و
در این حادثهٔ کبری نیز هفت هزار نفس از طرفین مقتول شد و سبب از هم قلوب و نفوس گشت
و آنچه از امر تحکیم در مدت چهار ماه مهادنت مقرر شد و در این مدت چهار ماه جمعی از کبار رسل و

فرار

فرار قرآن از محاربات مذکوره اظهار انزجار نمودند و حضرت امیر را موجب اختلاف کلمه مسلمین و
اهراق دماء بر بریه پنداشتند و در خلوات و مجالس با حضرت و ذوی التوزین و معروف اظهار این مقاصد
مینمودند خاصه که امر تحکیم بر نهج حیله و فریب بر منهج صدق و صلاح مهت انقضا یافت
هذا ان اکثر عراق که غالبا از خطاب و عتاب بی بهره بودند از این مقدمه زاد دستاویز تحریر محاربه با
آن حضرت نمودند و بعد الأخذ و الرد واقعهٔ نهروان و وقوع یافت و در این محاربه نیز قریب چهار
هزار نفس از رؤساء و افراد عرب مقتول و معدوم گشت و از این حوادث کبار به بر غیظ قلوب و ایجاد وسائل
اختلاف بیفزود تا آنکه در سنهٔ شصت از هجرت نبی و تاسیس خلافت مطابق سنهٔ اربعین هجری امر
شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقوع یافت و قلوب اصحاب آنحضرت از این حادثه کبری قرین
احزان کثیره گشت و از این جمله کرد کرشد معلوم گردید که تا این وقت بدو رهٔ اختلاف بزرگی که
آن حدیقه غناء شریعت بیضاء مطروس شد و من دون انکه هنوز بتفریق اسامی مذهبیه یا اختلافات
فرعیه منتهی گردد هیئت جامعهٔ اسلامیه بمستعد ظهور شقاق بزرگ گشت و شکل این اختلافات
کیفیت تاسیس خلافت بود و طمع طامع برتبهٔ سلطنت و امارت زیرا که جمع کثیری از روساء مسلمین
خلافت بنویه بسبب قرابت قریبه حق حضرت امیر و اولاد آنحضرت دانستند و اثبات این مقام را نقض نص
امام سابق منوط و موکول شمردند و این فرقه من بعد باسم شیعه موسوم گشتند جمع کثیری دیگر خلافت را
باتفاق اهل حل و عقد موکول داشتند و باتفاق اجماع امت منوط گرفتند و ایشان من بعد باسم اهل
سنت و جماعت تخصیص یافتند و جمعی دیگر اصرای اصحاب حق تبه مذاهب شدند و بگفتهٔ لا
حکم الا لله نفی رئیس از شیخین مستحق ریاست مطلقه نشناختند و محاربه با اهل استبداد را عین
جهاد و اهم فرایض انگاشتند و این طایفه باسم خوارج من بعد معروف گشتند و بالجمله پس از انقضاء

حضرت

Provided by the Afnan Library

سبب مصالحه حضرت امام حسن امر خلافت بر معاویه استقرار یافت و غدر و مخالفت
راسخ شد و معاویه کم کم قوت گرفت و بر موصوف بود فاطمه نمود کما با وجود فضائل ظاهره باهره اهل
سلام الله علیهم و قرابت قریبه ایشان برسول الله خلافت معاویه استقراری نخواهد یافت و دیرا
تا نیایان تبه علیا بان بیت کرست محمد منتقل خواهد شد ملذا اهل البیت را بخود تقریب نمود
و دوستان ایشان را از مناصب امارات محروم داشت و همی بالا جرت بوضع احادیث مامور نمود
تا بروایات مجعوله بحضرت امیر و اولاد کرام امور نالایقه نسبت دهند و قلوب مسلمین را ازایشان متنفر دارد
و بالعکس فضائل کثیره و مراتب دیگران را وسیت کنند لهذا موقع اختلاق نفاق یافت و احادیث مختلفه بین
المسلمین مشتهر شد زیرا که بعضی نظر بحب مال و قرب ملوک باحادیث مجعوله موضوعه متمسک میشدند
بعض دیگر بسبب بیانت و تقوی آنچه فی الحقیقه مسموع و داشته بودند بر است و صدقت روایت میکردند
ازاین جهت باب علم حدیث مفتوح شد و وجوه قوم از کتاب الله و سین جمیتی او که حکم انی تارک
فیکم الثقلین ثابت منصوص بود صرف گشت و سب امیر المومنین علیه السلام بر منابر سنت و دیر
شد و در عهد خلافت معویه فتوحات اسلامیه مشرقا بحده و جیحون و غربا بقیروان بلوغ یافت.
و معویه در سنه سبعین هجریه وفات نمود و خلافت یزید منتقل شد و حادثه هائله شهادت سید الشهدا علیه
الطیب التحیه و الثنا رسیش آمد و این واقعه عظیمه بر تمام قلوب و اشفاق همت را فرود و زیرا که این چنین
حادثه شنیعه از هیچ یک از ملل و امم سابقه ظهور نیافته بود خاصه که نبی امیه یوم رود دل بیت طاهرا
بشام چون عبیدی محبوس داشتند و دشمن را زفت کردند و یکدیگر را تسلیت گفتند و روی شد از دولت
خلافت یزید در بلاد و بوریه بکر شتر گردانیدند و از دفن مانعت کردند و الجمله چون یزید وفات یافت
و پسرش معاویه از سوء اعمال پدر و اقارب ترسان بود ترک خلافت گفت مجددا بسبب تعیین خلیفه قاتل

سیره روی داد اهالی حرمین شریفین بر خلافت عبد الله بن زبیر که در ایام حیوة یزید سر خلافت
برآورده بود متفق شدند و جزیرة العرب و بلاد عراق را بحیطه تصرف و تسخیر آوردند و اهالی شام در تعیین
خلیفه مختلف گشتند و در این اثنا مختار بن ابی عبیده ثقفی که بشجاعت و شهامت معروف بود از کوفه
عراق ورود نمود و اهالی عراق را که بحب آل البیت موصوف بودند بخلافت محمد بن علی المعروف بابن
الحنفیه و طلب ثار شهدا دعوت کرد و کوفه و بلاد و دین النهرین را تصرف آورد و بایشان تفوق داشت و تقریبا
هشتاد و سه هزار کس از قتله سید الشهدا در دستان بنی امیه را بادای عدم فرستاد و پس از شش سال
امارت شغل حیاتش در محاربه مصعب بن زبیر فروگذاشت و اهالی شام بر خلافت مروان بن الحکم و
بعد از فوت او بخلافت فرزندش عبد الملک اتفاق نمودند و عبد الملک را که اکبر و اعظم خلفای امویه
محسوب میشود بخت بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبد الله بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت
اسلامیه تمامه بجهت بنی امیه استقرار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیه و رؤسای خوارج
محاربات عظیمه روی میداد فتوحات اسلامیه شرقا تا حدود فرغانه و غربا بممالک اندلس که اکنون
باسپانیا معروف است بلوغ یافت و در آن ایام در دستان آل البیت که پیوسته از جهت امرای
امویه مورد ظلم و اهانت بودند نخست بر دو فرقه منقسم گشتند چه برخی خلافت را پس از شهادت حضرت
سید الشهدا حق محمد بن الحنفیه و پس از انجناب معتقد بامامتی هاشم بن محمد بن حنفیه شدند و برخی
دیگر رتبه امامت احق حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند و ابو هاشم مذکور چون از مقام
مراجعت مینمود در بدن خود احساس نمود که وی را بحکم خلیفه اموی مسموم داشته اند علی بن عبد الله بن
عباس را که از اشراف بنی هاشم بود طلب نمود و با او در خلوت اظهار داشت که از جد بزرگوارم علی بن ابی
طالب علیه السلام ما توارث که خلافت اسلام بفرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیه

بدست دلاور تو منقرض خواهد شد و او را وصی خود نمود و بحزم و کتمان امر فرمود و با رسال نواب و دعاة بخراسان مأمور داشت و ایشان بمشقاق خلافت کبیره بنی العباس اشتقاق یافت و جمعی که امامت را حق حضرت علی بن الحسین دانستند پس از وفات آنحضرت نیز مختلف گشتند جمعی خلافت را حق زید بن علی بن الحسین علیه السلام دانستند چه او از میان اشراف علویه بمرتبت شجاعت و شهامت و علم و تقوی و کرامت امتیاز داشت و مذهب زیدیه از این فرقه حدوث یافت و علی بن عبد الله بن عباس برحسب وصیت ابی هاشم بن محمد بن الحنفیه از اهل حرم و دریت را بحجاب خراسان فرستاد و ایشان خلق را بامامت آل محمد میخواندند و بدون تعیین اسم امام در خفیه تشکیل خلافت هاشمیه پیرداختند و پیوسته از ولات خراسان که هوای امویه بودند متعلق قتل و حبس و نفی میشدند و لکن نظر بکرامت ظلم بنی امیه و محبت خلق با قارب نبی علیه السلام روز بروز فزود و شوکت ایشان میافزود تا آنکه اکثر اعیان خراسان در حوزه این متابعت درآمدند و در این هنگام ابو مسلم مروزی نقیبین بر ابراهیم امام رئیس اعیان خراسان بود و امارت مشرق از جانب خلیفه اموی نصر بن سیار تعلق داشت و مرکز خلافت در دمشق بسبب اختلافات نزاریه و یمانیه و قتل ولید بن یزید بن عبد الملک نیز در غایت اختلال بود لهذا ابو مسلم مروزی مذکور که بحزم و عزم و کفایت و درایت موصوف و مشهور بود وقت را مقتضی اعلان دعوت یافت و در سنه ۱۲۰ هجریه بمدینه مرو عاصمه خراسان مستولی شد و با امرای امویه حضوصاً نصر بن سیار والی خراسان محاربتها نمود و در جمیع معرکه ها ظفر گشت و پس از استیلای بر خراسان اکابر قواد و سرکردگان را باستخلاص عراق و سایر بلاد مأمور داشت و ایشان بشرحی که در تواریخ مسطور است در جمیع جهات بر امرای امویه نصرت یافتند و بعد از انهزام امیر کبیر عراق یزید بن هبیره بر کوفه عاصمه عراق مستولی گشتند و در صباح یوم جمعه

دوازدهم سنه ۱۳۲ هجریه عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را که ملقب بسفاح است بر عرش خلافت هاشمیه جالس نمودند و سفاح که اولین خلفای عباسیه محسوب است عم خود عبد الله بن علی را بمحاربه مروان بن محمد الملقب بحمار آخرین خلفای امویه مأمور داشت و مروان بن محمد در حوالی زاب از صولت عبد الله بن علی منهزم شد و اخیراً در بوصیر از اعمال مصر مقتول گشت و خلافت امویه از حادثه شرقیه زوال یافت و سعی و اهتمام عبد الرحمن بن معویه بن هشام بن عبد الملک الملقب بالداخل خلافت امویه از ممالک غربیه هنوز الی اندلوسیه طالع شد ـ

در این فرقت بر بنی کرر نقم یافت معظم عساکر و امرا قواد جیش بمحبت آل بیت محمد موصوف بودند لهذا طلب خلافت در قلوب سادات علویه رسوخ یافت و دواعی طلب حق در ایشان از خواطر اشراف سر بر زده زیرا که بنی العباس بدعوای قرابت رسول الله بخلافت نائل شده و علویه در این دعوی در نظر جمیع احقیت و اولویت داشتند خاصةً که اکثر اشراف علویه بعلم و فضل و تقوی و شهامت و کرامت از جمیع رؤسای هاشمیه ممتاز بودند لهذا در قرن دوم اسلامی بسیاری از اشراف مطلب خلافت قیام نمودند و اکثری در محاربات بنی العباس قتیل و صریع گشتند از جمله محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در ایام خلافت منصور عباسی خروج نمودند و بر تبه شهادت نائل شدند و از ائمه فرقه زیدیه محسوب گشتند و چون دوائل خلافت محاربت بسبب خلافت مابین علویه و عباسیه استحکام یافت و قلوب خلق بمحبت اهل البیت مایل تر بود سیاست و تدبیر منصور عباسی کردی نیز مانند معاویه بحفظ ثغور و تدبیر منصور عباسی که دوی نیز مانند معاویه بحفظ ثغور و تدبیر مشهور بود اقتضا نمود که جانب محبین شیخین را ترجیح دهد و از تفضیل اهل البیت بکاهد شاید مرکز خلافت از مصادمات علویه مصون و محروس ماند و این خود بر شیخین

Provided by the Afnan Library

اخبار ثابت است که منصور قبل از بلوغ بر تبه خلافت هواره منکر فضائل شیخین و راوی و ناشر مناقب اهل بیت طهارت بود ولکن پس از بلوغ بخلافت ناچار از عقیده قلبیه خود تجافی نمود تا آنکه روزی در مجلسی قسم یاد کرد که والله لا دعمن انفی فانوفهم ولا دعن علیهم بنی تمیم وعدی یعنی بخدا قسم که بینی خود و ایشان را بخاک خواهم نهاد و بنی تیم و بنی عدی یعنی بیت خلیفه اول و خلیفه ثانی را بر ایشان ترجیح خواهم داد (از این سبب ثانیا مناقشات ملکیه در ابتدای اسلام ظهور یافت و انحطار دولت از محاربات عباسیه و علویه جاری گشت و اگرچه اکثری از سادات علویه شهید و قتیل گشتند ولکن از پای ننشستند تا آنکه خلافت علویه در مقابل خلافت عباسیه برپا کردند و از حوادث کبیره و قرن دوم و سیم و چهارم از قرون هجریه یکی ظهور نتایج اختلافات سابقه بتشکیل مذاهب مختلفه اصولیه و فروعیه و دیگر نشر معارف و علوم است در میان امت اسلامیه و دیگر انقسام خلافت واحده است بخلافتهای ثلثه اموی و عباسیه علویه و دیگر ظهور دول مستقله است با وجود اعتراف بسیادت خلافت عربیه و دیگر ظهور تصوف و طرق که عند العقلا بمنزله فلج و استسقا است از برای جوارح و اعضای دیانت الهیه - الخ

اما کیفیت ظهور اختلافات سابقه بنام مذاهب اصلیه و ظهور اختلافات علمیه بنام شیعه مذهب فرعیه بر این گونه است که چون در قرن اول و اوائل قرن دوم هجرت رسم تصنیف و تالیف کتب در میان امت اسلام شایع نبود اختلافات سابقه چندان تاثیری در انشقاق امت نمود و اهمی از شیعه یا سنی و یا غیرهما مذکور نبود فقط از کسانیکه خلافت را حق امیرالمومنین و اولاد او انحصرت میدانستند بحسین اهل البیت و کسانی که خلافت را باجماع امت راجع میدانستند بحسین شیخین و کسانی که مطلقا منکر خلافت ابی بکر و عمر بودند بخوارج تعبیر و تعدد مشد و تحقق در قرن دوم و سوم علوم ظهور و حدیثات رایج و تالیف و

تصنیف کتب دائر و شایع شد لهذا هر یک از رؤسا و ارباب محارف باب مناظرات را مسدود و برای تفریق مقاصد و سهولت تعبیر برای خود و مخالفین خود اسامی ممیزه وضع کردند و مصنفات محبین شیخین و قائلین باثبات خلافت بالاجماع از خود با اهل سنت و جماعت از محبین اهل البیت تفکیک بر وفض تعبیر نمودند و در مقابل آنها محبین اهل البیت و قائلین بنص از خود بشیعه اهل البیت و از محبین شیخین بنواصب تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذهبیه علل اسلامیه صورت تحقق و ظهور یافت و دین واحد اسلام بفرق عدیده منقسم گشت و از آنچه سابقا عرض شد معلوم گشت که جماعت شیعه پس از شهادت سید الشهداء نیز بر دو فرقه منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حق محض الخفیه دانستند و این فرقه شری که ذکر شد موجب تاسیس خلافت عباسیه گشتند و بحسن سیاست منصور عباسی بحر سنت و جماعت اضمحلال یافتند و فرقه که امامت را حق حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند نیز پس از وفات آنجناب بدو فرقه منقسم شدند گروهی امامت را حق زید بن علی بن الحسین دانستند این جماعت باسم شیعه زیدیه معروف گشتند و از این جماعت امرای بزرگ ظهور یافتند که مدتی مدید بر مازندران و سایر ممالک طبرستان استیلا یافتند و از خطه ایشان حسن بن زید علوی ملقب بداعی کبیر بود که در قرن سیم هجری بر طبرستان مستولی شد در سنه ۲۷۰ هجریه وفات نمود و تا سالها طبرستان که تا آنزمان در دین زردشتی باقی بودند بدست این امیر جلیل بسعادت قبول اسلام افتخار یافتند و بحب اهل البیت در بین قبله عباسیه مروج و ثابت گشتند و مذهب زیدیه در بلاد مازندران تا ظهور ملوک صفویه شایع بود و بطلوع صفویه بحر مذهب زیدیه از طبرستان غائب شد و از بلاد دیلمین طلوع کرد و الی یومنا هذا این مذهب در بلاد دیلمین شایع است و برای خود بعضی کتب و شرحهای که معروف شده از این مذهب محسوب میشوند و جمعی دیگر از شیعه که پس از وفات حضرت

علی ابن

علی بن الحسین امامت راجع محمد بن علی الباقر و بعد از آنحضرت حق جعفر بن محمد الصادق صلوة
سلام داشتند ایشان نیز دو فرقه متفرق شدند زیرا که آنحضرت بخت علی ناظر وصی بحق
الاخبار و وصایت فرزند اکبرش اسمعیل تخصیص فرمود و چون اسمعیل در ایام حیوة پدر بزرگوار
وفات یافت وصایت بحکم آنحضرت بموسی بن جعفر علیه السلام منتقل شد لهذا پس از وفات حضرت
صادق شیعه آنحضرت بدو شیعه منقسم شد جمعی باعتبار نص اولی امامت راجع اسمعیل و بعد از وی
حق فرزندش محمد بن اسمعیل دانستند و این فرقه در بلاد عرب حق را بمذهب دعوت نمودند
تا آنکه اخیراً سعی ابی عبدالله شیعی که صاحب عزمی ثابت و حزمی راسخ بود خلافت اسمعیلیه از مغرب
طلوع نمود و پس از محاربات شدیده ابو محمد عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسمعیل بن
جعفر الصادق علیه السلام در سنه ۲۹۶ هجریه در ممالک افریقیه بر عرش خلافت جالس شد و اندک
اندک خلافت این سلسله قوت و وسعت یافت تا آنکه عنقریب بر جزیره سیسیلیا و سردنیا از ممالک
اوربا و شرقاً بر بلاد مصر و مکه معظمه و شام مستولی شد و چون در سنه ۳۵۶ هجریه یعنی قائد کبیر جوهر
بلاد مصر در حوزه خلفای علویه داخل شد مقر عرش خلافت فاطمیه گردید تا این زمان مدینه معزیه بود بمصر
انتقال گرفت و مدینه قاهره که اکنون عاصمه ممالک مصر است بامر المعز لدین الله الاسمعیلی که تشیع
دارند خلفای علویه بنا یافت و دار الخلافه خلفای فاطمیه گشت و از آثار خلفای علویه جامع
ازهر که اکبر و اشهر جوامع اسلام و هر ساله محل تحصیل و تکمیل ده هزار طلبه علم است و هم مشهد رأس
الحسین علیه السلام که مزار و مطاف عامه مسلمین است الحق و یقینا هذا باقی است و چون در
سال ۴۸۷ هجری مستنصر بالله اسمعیلی پس از شصت سال خلافت وفات یافت شیعه اسمعیلیه نیز
بدو فرقه منقسم شدند اهل مصر و یمن و مغرب بر امامت فرزندش ابو القاسم احمد بن المستعلی بالله

اتفاق کردند و اسمعیلیه ایران که بملوک اتحال امر دند بر امامت فرزند دیگرش نزار قائل شدند
مرکز اهل مستقر از فرقه ثانیه بلاعده صباحیه تغییر کردند و در سنه ۵۵۹ هجریه بحیات حسن
بدین ابو علی وفات الهاضد لدین الله خلافت علویه در مصر انقراض یافت و دولت ایوبیه
نیز در سنه ۹۲۳ هجریه بدست سلطان سلیم عثمانی منقرض شد و لکن امارت بلاد هستان خانیا
سلطنت تا عهد تزکور کان در ید صباحیان بود و الی یومنا هذا بقیه از اسماعیلیه در هستان و کرمان
باقی اند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطنند و بسلسله امامت تا این زمان خانواده
شاه خلیل الله و فرزندانش باقیند و از اسمعیلیه مصر نیز طائفه بحره در هندوستان معروفند و بحسن
وحسن سلوک و تمسک بشریعت غالبا موصوف و آثاری از این شیعه که بعد از وفات حضرت
صادق امامت را بوصیت آنحضرت حق حضرت موسی دانستند نسلا بعد نسل معروف بامامیه اثنی
عشریه شدند و یکون للمسلمین باسم امامیه و اثنا عشریه تخصیص یافتند و این طائفه بقائیت حضرت
حجت بن الحسن علیه السلام معتقدند و بخرافات عجیبه جاهلیه و جابر صعاوه مدینه آنحضرا مذعن و در مدت
دویست و شصت سال ایام حیوة ائمه عدی فرق دیگر نیز کلا ماری ایشان در کتب ملل و نحل و
تواریخ مثبت است از شیعه ظهور یافت و پس از زمان علیل بشیع مذکوره سابقه ملحق گشت و سبب
این بود که هر یک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج مینمود جمعی بوی ملحق میشدند
و بامامت او اذعان مینمودند و چون خلافت علویه حاصل نمیشد در بحر سائر مذاهب مستغرق و مفقود
میگشتند و هکذا در وفات هر یک از ائمه هدی اینگونه اختلافات حاصل میشد و چون مبنی بر شبهات
و وصایت امناها بود و بسرعت زوال میپافت و اهل سنت و جماعت چون اساس مذهبشان بر
خلافت غالبه ظاهره و اعتراف بحقیت خلافت خلفای راشدین بود من حیث الاصل مذهب

فیما بین ایشان اختلافی رخ نمود ولکن چون علم منطق و جدلیات که از آن علم کلام تمییز میشود در قرن
دوم و سیم شیوع یافت لذا فرق عدیده معتدده از قبیل اشاعره و معتزله و کرامیه و غیرها ظهور نمود
و در مسائل طفیفه منازعات کثیره برپا کرده و بفرق و شیع متعدده متفرق و منعدم گشتند و اما جمهور
بحمدالله مأثور همان کلام محبوب بود و امام الحرمین جوینی و غیره این اختلافات
زائل شد و معتقدات اهل سنت بر میزان واحد که در عقائد نسفی مسطور است استقرار یافت و فرقها
خوارج نیز در طول ایام خلافت امویه و عباسیه بسبب بعض اختلافات حزبیه میان ایشان مذاهب متعدده
ظهور یافت و اخیرا فرقه اباضیه که اشهر این فرق است استقرار یافت و قاعده کل مذاهب خوارج
حب شیخین و تبرای از صهرین است و در ممالک مغرب جمعی کثیر از خوارج الی یومنا هذا باقیند
و در مذهب خود راسخ و در ممالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوعا استقلالی دارند و مرکز
امارتشان مدینه مسقط است بر خلیج عجم و امیرشان بامام مسقط معروف است و از قرار یکه میرزا عبداللطیف
شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است امیر مسقط بغایت موحد و متدین بشریعت است و موصوف بحسن سیره
و عدالت و عدهٔ اصول مذهب اسلامیه بر فرق مذکوره منحصر بود تا آنکه در قرون اخیره مذهب هائیه
حادث شد و این مذهب نیز در قرن سابق شهرتی عظیم یافت و اجمالا کیفیت آن این بود که محمد علی
الوهاب که از نجبا و فضلای علمای اسلام محسوب میشد و بر مذهب ابی حنیفه نعمان بن ثابت مدتی در بلاد
شام و غیرها تلمذ و تحصیل نموده چون محبت اهالی هریک از مذاهب مذکوره سابقه راسخ بود و ائمه
آن مذهب بحد غلو و مبالغه یافت تشکیل مذهبی جدید قیام نمود و اساس آن این بود که عبادت غیر الله
تعالی و رجای نفع و مدد از ایشان شرک است و انبیا و رسل و ائمه همیشه عباد حق تعالی بودند و ایشان
قادر بر ایصال خیری یا دفع ضری نیستند لهذا در مواقع رجا و غیره گفتن یا رسول الله و یا شیخ

عبد القادر و یا علی و یا حسین و امثالها شرک است و تعظیم قبور و مشاهد ایشان نیز
شرک و در حد عبادت و ایشان است و محاربه با مشرک اهم فرائض اسلامیه است تا حق تعالی وحده
عبادت کرده شود و بالجمله چون این مذهب اگر با اعتقاد او اسلام خالی از شوائب بود تا سیس نمی
قبائل عرب ایشان دعوت کرد و امیر نجد ابن سعود که بشجاعت و شجاعت و کرم نفس موصوف بود
دعوتش را پذیرفت و بسبب وی این مذهب ببلاد نجد در سنه ١١٧١ هجریه ثبات یافت
و قبائل احسا و بحرین و قطیف در حوزهٔ اتباعش درآمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبدالعزیز
کردی نیز مانند پدر شجاع و کریم النفس بود در نشر این مذهب قیامی وافی نمود و در اندک زمان بحرین
شرقین و بلاد یمن و عراق عرب استیلا یافت و چون بر وفق عقیدهٔ خود احترام کنندگان مشاهد
مشرفه را مشرک میدانست لهذا در فتح مکه و مدینه و کربلا و نجف و غیرها من المشاهد سنت قبور ائمهٔ
هدی و خدمهٔ و زوار شان امور نالایقه مرتکب شد و بنای فتوحات خود را بر قوت قلب و شدت
و صرامت نهاد و بر عثمانی رحم نمود و اخیرا بشعلهٔ فتوحاتش شجاعت ابراهیم پاشا خدیو مصر منطفی شد
و بامارت نجد اکتفا نمود و الی حین اهالی درعیه و سایر بلاد نجد بآئین مذهب باقیند و در عداد اهل
مذهب محبوب فی خلاصه القول از اجمال کیفیت مذاهب معلوم شد و از آنجا که مبنای این رساله بر عرض سبب تقلید از مذاهب مختصه و ترک
دلیل و تعلیل در میان اهل سنت و جماعت و مذهب جعفری امامیه است لهذا بمذاهب اهل علم و اصحاب
و محتاج بتفصیل نیست زیرا که چون احکام الهیه از مبین حقیقی استفهام نگردد و محول باستنباط
ارباب اجتهاد شود و مجزء اعظم احکام از احادیثی که در قرن سیم و چهارم تدوین یافت ماخوذ آید ناچار
باختلاف آراء و تعدد مذاهب منتهی خواهد شد و مرکز قضاوت که عماد دین و رکن اعظم عدالت است
اعتلال و اختلال خواهد یافت و ناگاه حال امت بدانجا رسد که هرج و مرج و فوضوی بصفاتی است مجرخواهد گشت

Provided by the Afnan Library

واما کیفیت انتشار علوم و معارف و ولاء و ظهور تصوف و اشتقاق امت اسلامیه بفرق صوفیه و هبوط معارف فنون علمیه اخذا اجمالا بر این گونه بود که چون فتوحات اسلامیه وسعت یافت و خلافت عربیه رایج و متاسس گشت بعضی خلفای عباسیه و بنده او و بکوشش خلفای امویه در اندلس بمجد خلفای فاطمیه در مصر سوق معارف تفاقی جلیل یافت و بازار فنون رواجی جزیل گرفت و کتب فلاسفه یونان و رومان و مصر و کلدان بلسان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیه بنا نهادند و در تجلیل و تعظیم و تنشیط اهل علم غایت سعی را اظهار داشتند و اکابر مصنفین در علوم متنوعه فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و بجمیع ممالک و بلاد اسلامیه را من المشرق الی المغرب بانوار علوم زاهره و منور داشتند و لکن تا اواسط قرن ثامن که هنوز اشجار باسقه جریده الفرس معارف بثمر نرسیده بود که خارتزهد در بوستان ملت بیضا بروئید و مرض تصوف که بمنزله فلج و شلل عارض اعضای سلیمه هر ملت شد بکلی نشاط و تقدم و غلبه و نفوذ را از آن زائل مینماید عارض ملت اسلام گشت و جمع کثیری با سم ریاضت و تصفیه نفس با ذکار و عبادات فوق العاده پرداختند و قلوب ملوک و سلاطین را بزهد و تقشف تحت تاثیل و مصروف ساختند و اگرچه در المحق یقال بعضی کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و بسبب حقیقی مرایای قلوب جمعی با نوار حقیقت تجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خدا و طالب ریاست بودند نه دیانت لهذا غالبا باختراع عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی خارجا از اصول دیانت تاسیس نمودند و با نواع حیل قلوب ملوک و امرا را بخود مصروف ساختند تا آنکه همت ملوک در نشر علوم فتور یافت و نشر معارف بعبودیت مشایخ مبدل شد و اندک اندک انوار علوم غائب و ظلال تصوف مستولی گشت و طرق کثیره و شعب عدیده از قبیل شاذلیه و نقشبندیه و قادریه و چشتیه در میان اهل

ستن

ستن و نعمة اللهیه و جلالیه و اویسیه و غیرها در میان اهل تشیع ظهور یافت و هر یک از این فرق شیخ خود را غوث اعظم و مظهر اتم و مرکز دائره وجود و حقیقت ظاهره معبود دانستند و بعبودیت نوعیه ایشان قائل شدند چنانکه مولوی جلال الدین محمد المعروف بالرومی در مثنوی عبارت آخرش گفت

پس بهر دوری ولی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است محمدی هادی وی است ای راه جو
هم نهان و هم نشسته پیش رو پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

در عاقبت حسن ظن امرا و ملوک بمشایخ و رؤسای صوفیه و گوشه گیران و مرتاضان بدانجا رسید که در مهمات عالیه همت از ایشان مطلبیدند و توجه اشارات در بلوغ بمآرب و مقاصد کافی میدانستند و فتوحات خود را معلق و منوط باراده و مشیت ایشان میشمردند و حکایات سلطان محمود غزنین و زاهد آهو پوش و ابوبکر بن سعد زنگی و خرسندگان اسطبل که در تاریخ و صاف مذکور است انموذج مضحکه است که عاقل را بر افتتان امت نیک متنبه میدارد و بر مقدار انخداع نفوس از این قبیل آگاهی میبخشد و سبب حدوث اعتقاد بعبودیت اولیا و مشایخ که بعبودیت نوعیه تعبیر میکنند بعض احادیث و اخبار بود که از حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام روایت مینمودند و بعضی مقصود پی نبرده دست آویز مقاصد فاسده خود کردند از قبیل حدیث مشهور من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و حدیث ان فی امتی کلهم و خطبه حضرت امیر که بانجا بدان اشارت شد که بر منبر کوفه فرمود اعلموا ان الارض لا تخلو من قائم لله بحجة و بالجمله ایگونه احادیث و سیاق ادعای عبودیت نوعیه نمودند و با نواع ریاضات مجهوله مخالفه للشریعة المقدسة الاسلامیة قلوب خلق را مایل بتصوف ترغیب کردند و متصلفه نیز کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشایخ تالیف نمودند تا آنکه کمیابه هم عالیه مصروف تصوف

از مدرسه بخانقاه انتقال یافت وجمعی از طوک شرق و مغرب از خانقاه بقصور سلطنت انتقال
یافتند از سجادهٔ عبادت بوسادهٔ دولت تمکن گشتند مانند سلسلهٔ غلاة علی اللهی که در قرون
وسطی توسط سید محمد مشعشع از تلامیذ احمد بن فهد الحلی مالک شوشتر و بلاد خوزستان و
حویزه و رفاد الاهاشه نمود تا ظهور دولت صفویه استقلال داشتند و هم دولت صفویه بر این
نهج تشکیل یافت و کلاه درویشی بتاج شاهنشاهی مبدل شد و همچنین در مغرب دولت لمتونیین و
موحدین که از اکابر مجاهدین و مرابطین ملت اسلام محسوب میشوند و همچنین دولت محمد احمد بن
عبدالله سودانی بهمین اساس تاسیس یافت و چون این محمد احمد مذکور که از کبار مشایخ صوفیه بمغرب
بود در رمضان سنهٔ ۱۲۹۸ هجریه قیام نموده و در غالب محاربات بر حکومت مصر و انگلیس ظفر یافت
انگلیسان در جزائر اوقیانوس بهمت ادعای نبوت و تشریع دیانت جدیده متهم داشتند تا قلوب مرا
وملوک و علمای جمیع افراد مسلمین از او و کمک ندادند و مانع نفوذ امراء در بلاد و سیعهٔ افریقیا گردد
لکن او که بفرط معروف بود بمشوری که صورت آن در تواریخ این بلاد مثبت است مبنای این
کمیدت را آشکار نمود و مقصد خود را از قیام که عبارت از حفظ وطن و دین اسلام است از تعدیات دولت
انگلیز ظاهر ساخت و خلاصة القول از تمادی اختلافات کثرت شعب و طرق مذاهب اخیراً
عبادات طلبه در میان امت اسلام شایع شد و عوائد و بدع مستهجنه ظهور یافت از قبیل اذکار بحرکت
و ضرب دف و رقص و ترنمات در نکایا و زوایا و اکل حیات و اعاشی و زجاجات و صفیر و اختفالات
مولید در میان اهل تسنن و از قبیل شیعه گردانی و تشکیل تعدد دسته سینه زنی و تشکیل دسته
تبع زنی و روضه خوانی و تلاوت زیارات و اشعاری در میان اهل تشیع و بر هر عاقلی معلوم است که
این عبادات و عوائد مبتدعه در صدر اسلام نبوده و در شریعت نبویه تقرر نگشته و در کتب و سنت بیان

از آن ذکری و خبری و اجازه وارد نشده است بل فقط غرض طلب قلوب خصوص مذاهب یا تذکار
حوادث سابقه تاسیس نموده مذموم و امید ثواب و شفاعت معمول میدارند تا اینکه عاقبت امر آن
بحدها بدرجه رسیده است که میل و اقبال اکثر باین اعمال زیاده از فرائض و سنن اصلیه گشته
بلکه چنانکه برهر منصفی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مخبر از اصول فرائض و سنن اسلامیه جز سعی
از قرآن شریف جز خواندن و تضحیف ذکری باقی نمانده است و انظار ناس تماماً باین مبتدعاتی
موجه معطوف است و همتها جمیعاً باز دیاد آن یوماً فیوماً مصروف

و از این جمله که عرض شد انحصار مذاهب اسلامیه باهل سنن و شیعه امامیه اثنا عشریه و شیعه
زیدیه و شیعه اسماعیلیه و شیعه امویه و خوارج اباضیه و قرقره و ابن عیش الاصول
و مذاهب حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه و جعفریه من حیث الفروع و بشعب صوفیه من حیث
الطرق ظاهر و معلوم گشت و چنانکه مذاهب مختلفه یهود و کل بر این مسئله متفقند که آخرین شارع
حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورات یعنی بشارتی بجز حضرت موسی معتقد نیستند
و ابداً اصحاب مذاهب مذکوره ادعای شریعتی تازه و کتابی تازه نموده و کذلک مذاهب مختلفه
نصاری بشرحی که دانستی جمیعاً بر خاتمیت حضرت عیسی و کتاب انجیل مقدس متحد و متفقند و کتابی
تازه و شرعی جدید خارج از انجیل معتقد نیستند همچنین مذاهب مختلفه اسلام جمیعاً بر حقیت
قرآن مجید و خاتمیت حضرت رسول متفقند و جمیعاً منتظر ظهوری موعود نه و هیچ یک از ائمه
و ائمه و رؤسای مذاهب و مشایخ طرق کتابی آسمانی جز قرآن معتقد نشده و چنانکه ملاحظه شد
ظهور اختلافات و حدوث مذاهب نظر باختلاف مقاصد سیاسیه بوده و یا باختلاف افهام در
مسائل علمیه و اگر در کتب خود و یا بودیه نظر نمائی جمیعاً اختلافات آن ادیان را بهمین اختلافات

Provided by the Afnan Library

... و سلام بی ... و ظهور عبادات باطله را و ادیان چین و هند مانند ظهور بدعتها در ادیان
... گری و تتابع حوادث او وارد را در جمیع شرایع و ادیان بر یک نهج مشاهده نمائی انتهی
(خلاصه) مذهب دیگر اخیر از اسلام منشعب گردیده مدعی است که مؤسس آنجناب میرزا غلام احمد
قادیانی متولد شازایه در (۱۲۹۰) هجری خود را مهدی موعود و رجعت مسیح معرفی نمود و در احادیث
اسلامیه اعم از سنی و شیعه ظهور دو نفس مقدس پیش بینی شده در احادیث اهل سنت از آن
دو نفس بظهور مهدی و رجعت عیسی تعبیر گشته و لکن جناب قادیانی باستناد حدیث مروی از طرق
اهل سنت و شیع که پیغمبر فرمود لا مهدی الا عیسی و نفس موعود را یک نفس پنداشته و میگوید
آن موعود من هستم هم مهدی هستم و هم عیسی مؤلفات بسیار از وی بیادگار است بدو لسان
عربی و فارسی که شامل جواب معترضین و تشریح مقام خویش و دعوات و براهین و پاسخ سوالات
مختلفه غیر مناسب شازایه خود را دارای کتاب جدید و شریعت جدید پنداشته بلکه میگوید ما مور بترویج
تعالیم و انتشار شریعت اسلامیه ست اغلب از مسائل مصطلحه نزد مسلمین را تاویل فرموده مثلا
دجال را عبارت از بشرین پروستانی پنداشته و کتبی در رد آنها نگاشته و احادیثی برای اثبات
این مطلب نقل کرده بعد از وی یکی از اتباعش بنام خلیفه اول جانشین او گردید پس از خلیفه
اول نوبت بخلیفه ثانی او رسید که امروز در هندوستان موجود و نامش بشارت محمود
خلیفه دوم قادیانی ست جناب خلیفه ثانی کتابی بنام تحفة الملوک در اثبات دعاوی
غلام احمد قادیانی نگاشته این کتاب بفارسی حمول هندوستان تالیف شده و در هند
بطبع رسیده ست فاضل مقیم این کتاب را منوا امان الله خان پادشاه سابق افغانستان
از هند آورده جناب غلام احمد که بقول خود او نگاشته شده کتاب حجة البشر الی اهل

... و صلحاء امة القرن ست که عربی نگاشته شده و برای تبلیغ اهل مکه تالیف نموده و الا مو
... طبع رسید در پشت کتاب چنین مسطور ست کتاب حجة البشر را تصنیف میکنم دعا
... مهدی و دوران امام الوقت مجدد صدی چهاردهم خصوصیت میرزا غلام احمد صاحب
... قادیانی رحمة الله علیه سال طبع این کتاب ۱۳۱۱ هجری ست و در این کتاب طالبی طبع
... ست که در عین عبارات آن فی بالفعل مشود و در ص ۱۲ میگوید دان بعض علماء هذا الزمان
... لم یتبعون بالغوائل و یریدون فی السوء و یتربصون علی الدوائر و یتطلبون فی
... العثرات و یکیدون کیدا و هی التکفیرات کما قال الله تعالی فی نصی اللهم فاطر السموات
... والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون فالحق
... فی مبشرا بفضل من عندی و قال انک من المنصورین و قال یا احمد بارک الله فیک
... ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی لنذوقوا مما اذاقوهم و لتستبین سبل
... المجرمین و قال طوبی لمن قربته فعلی اجرامی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
... الحق لیظهره علی الدین کله لا مبدل لکلمات الله و انا کفیناک المستهزئین
... و قال انت علی بینة من ربک و رحمة من عنده و ما انت بفضله من حاجبین
... یخوفونک من دونه انک باعیننا سمیناک المتوکل یحمدک الله من عرشه و الذی
... یرضی عنک الهه و معه علی الاسلام الذین شانئه الامر علیهم کالهو و تشابهت
... القلوب فی العادات و الجذابات و الکلمات من نوع المکائد و الافتراءات و ان تلک
... العلماء قد اشبهوا هذا الشانی علی التطابق باقوالهم و افعالهم و اضرابهم اعنی
... افرادهم من دیانة الاسلام و وصیه خیر الانام صلی الله علیه وسلم و کونهم من المسلمین

الطاهرين وكنت اظن بعد هذه التسمية ان المسيح الموعود خارج ما كنت اظن انه انا حتى ظهر الامر المخفي الذي اخفاه الله على اكثر من عباده ابتلاء من عنده وسماني ربي عيسى بن مريم في الهام من عنده وقال اعيسى اني متوفيك ورافعك الي ومطهرك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الى يوم القيمة انا جعلناك عيسى بن مريم واسميتني بمنزلة لا يعلمها الخلق وانت مني بمنزلة توحيدي وتفريدي وانت اليوم لدينا مكين امين فهذا هو الدعوى الذي بجاد لني قومي فيه يحسبونني من المرتدين وتكلموا جهارا وما رجوا الملهم الحق وقالوا انه كافر كذاب ضال وكادوا يقتلونني لولا خوف سيف الحكام وحشوا كل صعيد كبير على ايذائي وايذاء اصدقائي والله يعلم انا من المعتدين -

ويعزة الله وجلاله اني مؤمن مسلم واومن بالله وكتبه ورسله وملئكته والبعث بعد الموت وبان رسولنا محمدا المصطفى صلى الله عليه وسلم افضل الرسل وخاتم النبيين وان هؤلاء افتروا علي وقالوا ان هذا الرجل يدعي انه نبي .....

فهذه كلها مفتريات وتحريفات سبحان ربي ما تكلمت بمثل هذا ان هذا الا كذب والله يعلم انهم من الكاذبين وقد صح صدم اين كتاب ميگويد فلا تظن يا اخي اني قلت كلمة فيها ادنى ادعاء النبوة كما فهم المتهوكون في ايماني وغرضي بل كلما قلت انما قلتها بتبعية الحادي القرآن وقد قلت انما الاعمال بالنيات ومعاذ الله ان ادعي النبوة بعد ما جعل الله نبينا وسيدنا احمدا المصطفى صلى الله عليه وسلم خاتم النبيين وقد صح ٩٩ اين كتاب ميگويد واني والله امن بالله ورسوله وامن بانه خاتم النبيين

نعم

نعم قلت ان اجزاء النبوة توجد في المحدث كلها ولكن القوة لا بالفعل فالمحدث نبي بالقوة ولو لم يكن سد باب النبوة لكان نبيا بالفعل وجار على هذا ان يقول النبي محدث على وجه الكمال لانه جامع لجميع كمالات الوحي الاتم الابلغ بالفعل وكذلك جاز ان يقول ان المحدث نبي ناقص على استعداد الباطني فالمحدث شبيه بالقوة وكمالات النبوة جميعها مخبية مضمرة في التحديث وما حسر ظهورها وخروجها الى الفعل الا انسداد باب النبوة والى ذلك اشار ما النبي صلى الله عليه وسلم في قوله لو كان بعدي نبي لكان عمر وما قال هذا الا بناء على ان عمر كان محدثا فاشار الى ان عادة النبوة بعدها يكون موجودا في التحديث ولكن الله شاء ان يخرجها عكس القوة الى خير الفعل والى ذلك اشارة في قراءة ابن عباس وما ارسلنا من رسول ولا نبي ولا محدث فانظر كيف ادخل الرسول والنبيين والمحدثين في هذه القراءة في شان واحد بين الله ان كلهم من المحفوظين ومن المرسلين ولا شك ان التحديث موهبة مجردة لا اشكال بكسب البشر كما هو شان النبوة ويكلم الله المحدث كما يكلم النبيين ويرسل المحدثين كما يرسل الرسل ويشرب المحدث من عين من عين يشرب منها النبي فلا اشكال انه نبي ودر باره تشبيه اساس بدعاي خود كه خود را عيسى و مهدى هر دو ميشمرد در كتاب مزبور چنين ميگويد ص ١١ واما احاديث مجيء المهدي فانت تعلم انها كلها ضعيفة مجروحة وتخالف بعضها بعضا حتى جاء حديث في ابن ماجة وغيره من الكتب انه لا مهدي الا عيسى بن مريم فكيف يتكاءل على مثل هذه الاحاديث مع شدة اختلافها وتناقضها وضعفها وهذا الكلام في رجالها كثير كالا يخفى على المحدثين -

جناب قادیانی در کتب خود اجتهادات عجیبه و مسائل محمه دارد از جمله معراج حضرت رسول رحمانی بآسمان ظاهری دانسته و در ص۴۳ حمامتہ البشری میگوید قولہ: وامّا معراج رسولنا صلی اللہ علیہ وسلم کان امرًا عجادیًا من عالم الیقظۃ الروحانیۃ اللطیفۃ الکاملۃ فعند عرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بجسمہ الی السماء وھو یقظان لاشک فیہ ولا ریب ولکن مع ذلک ما فقد جسمہ من السریر کما شھد علیہ بعض ازواجہ رضی اللہ عنھن وکذالک کثیر من الصحابۃ فانت تعلم وتفھم ان قصۃ المعراج شیٔ اخر اذ یضاھیہ قصۃ صعود عیسٰی علیہ السلام علی السماء وان کنت تشک فیہ فارجع الی البخاری وما اظن ان یبقی بعدہ من المرتابین حال معلوم نیست کہ عروج بآسمان ظاہری باجسم عنصری چگونہ ممکن میشود در صورتیکہ جسم عنصری آنحضرت در عین عروج در میان رختخواب باشد تحقیقی عجیب تر از جناب غلام احمد در کتابے نور موجود است وآن عبارت از تعیین حجم ابدان ملکۂ آسمان است و در ص۸ میگوید ثم فلعمر نصر اللہ ودرد فلا الاقبال علی المعاف ان الملئکۃ اعظم جسمًا من کل فانی السموات والارض کما ثبت من النصوص القرانیۃ والحدیثیۃ ولا اشک انہ لم تزل احدھم الی الارض بجسمہ العظیم بقوتہ الغیبی لغشی الاقالیم کلھا واھلک اھلھا وما وسعھا الارض فالحوا تھم یعلمون کزلزل تمثل ولا تزال اجسامھم الاصلیۃ من السموات ولکن اللہ یخلق لھم اجسادا اخری علی الارض بحیث تسعھا الارض وتقضیھا المعدات الخارجیۃ بقدر تذکر ایضا المبصرین ازاین قبیل تحقیقات زدی در کتاب بھائش بیادگار است و در ایرادہ سال ظہور خود در کتاب مزبور چنین میگوید ص۴۲ وقد القی فی قلبی ان قول علیؑ عند

المنارہ دمشق شارۃ الی زمان ظھورہ فان اعداء حروفہ تدل علی اسم المھدی انی بعثت اللہ فیہ حل جمیع مطالب عجیبہ و تحقیقات بدیعہ جناب قادیانی موجب تطویل است فقط این مقام قسمی از اشعار ایشان را کہ بقول خود بدیعہ و مدون فکر میبروده اند دیدنی از مختصات خویش شمرده اند بیان مینمایم ابن قصیدہ در اخر کتاب سماۃ البشری هذه جعلت قولہ: -

قصیدۃ لطیفۃ

لمؤلف هذه الرسالۃ فی بیان مفاسد الزمان وضرورۃ وحی یھدی الی طریق الایمان ونعت سید الانبیاء وفخر الاولین والحاخرین صلی اللہ علیہ وسلم -

دعونی فبعض الذکر تشفی النواظر ... وانی اری فتا کقطر یمطر تھب ریاح عاصفات صیبۃ
وقل صالح الناس فی العین یکثر ... وقد زلزلت ارض الھدی وزالھا وقد کدرت عین التقی وتکدرت
وما کان نصرخ یصعد الی العلی ... وما من دعاء یسمع ویقبل فلما طغی العشق المبید بسیلہ
تمنیت لو کانا لو باء المقر ... فان قلال الناس عند اولی النھی احبارنا من ضلال بحر
علی اجد الاسلام نزل حوادث ... وذالک دبیات تذاع وتنشر وفی کل طرف ما یحب وما یجب
وفی کل ذنب قد تراء التفکر ... ومن کل جھد کل ذنب ثمرۃ یعیث اوباش فما العقاب تابو
وعین ھدایات الکتاب تکحلہ ... بھا العین ذا الاوام تمحی وتغسل الخ -

مذاهب مختلفه دیگر غیر از اسلام منشعب شده گرد ای اهمیت چندانی نیستند چنانچه سابقا گفته شد بعد از وفات پیغمبر در میان مسلمین سر خلافت نزاع افتاد و مهاجرین و انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده آخر کار خلافت نصیب ابی بکر شد ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد اول ص۵۲) سبب ابو بکر را چنین ذکر کرده میگوید ابو بکر قبل از اسلام عبد الکعبه نام داشت پیغمبر او را عبد الله نام

نامیدند نام دیگرش عتیق است بعضی گویند پیغمبر او را باین نام نامیده و برخی آزاد نام قبل از اسلامش
دانند پدرش ابوقحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب و مادرش ام الخیر دختر صخر بن عمرو بن کعب بن سعد دختر
عموی پدرش بود ابوقحافه بواسطه پسرش در روز فتح مکه ایمان آورد مدت خلافت ابی بکر دو سال بود
پس از خود خلافت را به عمر واگذار کرد کنیه عمر ابوحفص و لقبش فاروق است پدر عمر خطاب
بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح و مادرش بنا بغالب میرند مادر عمر حنتمه دختر هاشم بن
مغیره است در سال ۱۳ هجری بخلافت رسید و پس از ده سال بدست فیروز ذوالدبابه مقتول شد
ذوالنورین اعتقاد را انتخاب خلیفه را بشوراء واگذار کرد و شش نفر را تعیین نمود که از بین خود یکی را بخلافت
انتخاب کنند و آن شش نفر از این قرارند علی - عثمان - طلحه - زبیر - سعد بن وقاص
عبدالرحمن بن عوف (ابن ابی الحدید - جلد اول صفحه ۲۰۰) ذوالنورین بخلافت رسید و
مظالمی بی پایان مرتکب شد تا بدست امت اسلام مقتول گردید در سنه ۳۵ هجری پس از آن نوبت
خلافت به علی بن ابی طالب رسید جمعی مجالش بر خاستند و جنگهای داخلی شروع شد
از قبیل جنگ جمل که بر ریاست عایشه و طلحه و زبیر بوقوع پیوست ذوالنورین جنگ فتح با علی بود و پس
از آن جنگ صفین شروع شد. مرتبه سوم خوارج بحروان قیام کردند بالاخره حضرت امیر در سال
چهلم هجرت بدست عبدالرحمن بن ملجم در مسجد کوفه مقتول گردید اهل تسنن این چهار را خلفای راشدین
مینامند. اغلب از آنها برای علی علیه السلام سنت بخلفای دیگر فضیلتی قائل نیستند و همه را در یک
ردیف میدانند ولی طائفه از اهل سنت علی علیه السلام را بر سایر خلفا فضیلت دهند. علی را افضل و
سایرین را مفضول دانند و تقدم خلافت آنها را بر علی از راه مصلحتی میدانند از جمله ابن قتیبه عن

الدین ابن حامد عبدالحمید بن هبة الله المدائنی الشهیر بابن ابی الحدید است که در خطبه
شرح نهج البلاغه حسینی میگوید قوله: -

الحمد لله واحد العدل ..... وقدم المفضول على الأفضل لصلح اقتضاها التكليف
واخص الأفضل من جلائل المآثر وفاضل المفاخر بما يعظم عن التشبيه ويجل عن
التكييف الخ ولكن شیعه خلفای ثلاثه را غاصب دانند و خلافت بلافضل را حق علی شمارند
چنانکه از امیرالمؤمنین معویه رایت خلافت برافراشت و حسن بن علی بن ابی طالب بیعت کردند
مسعودی در کتاب مروج الذهب (جلد ثانی صفحه ۳۰۱) چنین میگوید: در ماه رمضان سال
هجرت ۴۱ روز بعد از وفات علی بن ابی طالب جمعی با حسن بن علی بیعت کردند آنحضرت نمایندگان
خویش را بحکومت بلاد فرستاده و قاتل پدرش را بقتل رسانید پس از چندی با معاویه صلح کرد و معاویه
وارد کوفه شد (در سال ۴۱ هجری) حضرت امام حسن در سن ۴۵ سالگی بواسطه زهر شهادت رسید و
در قبرستان بقیع مدفون گردید زوجه اش جعده دختر اشعث بن قیس الکندی آنحضرت را
مسموم ساخت معویه باو پیغام فرستاده بود که اگر حسن را مسموم کنی صد هزار درهم برای تو بفرستم
و ترا برای پسرم یزید بنکاح کنم جعده چون باین کار اقدام کرد معاویه پول را فرستاد ولکن جعده را
برای یزید نگرفت و بدو گفت میترسم یزید را هم مسموم کنی. -

بعد از حسن بن علی معویه بن ابی سفیان در سال ۴۱ هجری در بیت المقدس بخلافت اسلام شد.
خلافتش ۱۹ سال و ۳ ماه بود و فاتش در ماه رجب سال ۶۰ هجری در سن ۷۸ سالگی اتفاق
افتاد قبرش در دمشق در باب الصغیر است مسعودی در مروج الذهب میگوید قوله: -
وقبره بدمشق في هذا الوقت وهو سنة ثمان وسبعين وثلثمائة وعليه بيت مبني يفتح

Provided by the Afnan Library

کل یوم اثنین وخمیس (جلد ۴ ص ۲۰۷) -

چون از حضرت حسن همی با حسین بن علی بیعت کردند و همی بعد از وفات معویه پسرش یزید بیعت نمودند دوران خلافت یزید نه سال و هفت ماه و بیست و دو روز بود و در دوران زندگانی خود برای پسرش معویه را مجبور بیعت گرفت یزید در حوادث سنه ۶۰ هجری که از مضافات دمشق است در شب ۱۴ صفر سال ۶۴ هجری در ۳۳ سالگی وفات یافت یکی از اعراب در باره او این بیت گفته :

یا ایها القبر بحوارینا ضیفت شر الناس اجمعینا

(مروج الذهب جلد ۲ ص ۸۳)

پس از یزید معیونت از حسین بن علی بیعت مجبیه و بنی امیه حضرت خود داری فرمود و پسر عش مسلم بن عقیل را بر حسب دعوت اهل کوفه بآن بلد فرستاد یزید عبید الله بن زیاد را والی کوفه کرده ابن زیاد از دعوت مسلم جلوگیری نمود و او را قتل رسانید و بدنش را بدار آویخت و سر بدمشق فرستاد و پس استان کربلا پیش آمد اصحاب حسین همینه اهل بیتش عبارت بودند از سواره و ۱۰۰ پیاده مرتضی فرستاد قشون حج سر حسین را از تن جدا کرد و نزد ابن زیاد برد وی سر آنحضرت را نزد یزید فرستاد چون سر را نزد وی گذاشتند با چوب بمزبی چند بر سر حسین زد نفوسیکه با سید الشهداء محاربه کردند جمیعا اهل کوفه بودند و هیچ اهل شام در میان آنها نبود نفوسیکه در روز عاشورا حسین کشته شدند ۷۲ نفر بودند از آن جمله علی اکبر پسرش و عبد الله و قاسم و ابو بکر پسران برادرش حسن و برادرش عباس و عبد الله و جعفر و عثمان و محمد که هر فرزندان علی بودند قتل حسین در محرم سنه ۶۱ هجری دهم محرم واقع یافت سن حضرتش پنجاه و پنج یا پنجاه و نه سال بود وی دو زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر بر بدنش داشت (مروج الذهب جلد ۲ ص ۱۱)

عبید الله زیاد والی بصره بود که معویه بن یزید وفات یافت و بالاخره مروان بن حکم بخلافت رسید

رسید مروان اولین کسی است که بر بنو شمشیر خلیفه شد کنیه مروان ابو عبد الملک و مادرش آمنه بنت علقمه است شاراییه برای پسر خود عبد الملک بن مروان و پس از او برای عبد العزیز بن مروان بیعت گرفت و در سن ۶۳ سالگی در دمشق بسال ۶۵ هجری وفات یافت .

بزرجی گویند مقتول شد و برخی گویند باجل طبیعی مرد و بعضی گویند فاخته مادر خالد بن یزید معاویه او را کشت و برخی گویند او را مسموم کردند مروان کوتاه قد و سرخ چهره بود و در سال دوم هجرت متولد شده بود بیست برادر و هشت خواهر و ۱۷ پسر و ۳۰ دختر داشت (جلد سوم مروج الذهب ص ۳۰)

در شب یکشنبه اول ماه رمضان سال ۶۵ هجری عبد الملک بن مروان بخلافت رسید قاموس حیات مفصل و برای اطلاع بتواریخ مفصله مراجعه شود اینرا نیز بگوییم پس از رسید اشهد همی با پسرش علی اوصلت بسمت بیعت گرفتند همی چنانچه ذکر شد و ضمن انتخاب بایت سلیمان شاه شد با در رسید اشهد احمد بن حنبل با بایت گرفتند و معروف است که امام ابو حنیفه در سال ۸۱ هجری در مدینه وفات یافت در بقیع مدفون گردید در حین وفات ۶۵ سال داشت در شرح حالش اختلاف بسیار است بعضی او را در کوه رضوی زنده و باقی میدانند پسرانش حسن و ابو هاشم و قاسم و ابراهیم بودند چون عبد الملک بن مروان بن عبد الملک در روز وفات پدر بخلافت رسید دوران خلافتش ۱ سال و ۸ ماه و ۲ روز بود وفاتش در سن ۴۳ سالگی در دمشق در نیمه جمادی الاخری سنه ۹۶ هجری اتفاق افتاد کنیه اش ابو العاص و بغایت ستمکار و بد رفتار بود -

حضرت زین العابدین در دوران حین ولید در سنه ۹۵ هجری وفات یافت و بعضی سنه ۹۳ گفته اند قبرش در مدینه در قبرستان بقیع است -

پس از ولید سلیمان بن عبد الملک در دمشق بخلافت نشست در روز شنبه ۱۵ جمادی

الاخری

[illegible] با او بیعت کردند و خلافت سلیمان در مرج دابق از مضافات قنسرین
روز جمعه ۱۰ صفر سنه ۹۹ هجری اتفاق افتاد و دوران خلافتش دو سال و ۸ ماه و ۲۵ روز
و سنش ۳۹ سال بود پس از خود برای عمر بن عبدالعزیز بیعت گرفت این خلیفه از حور
معروف بود و نوادر عجیبه از او در تواریخ مسطور است گویند خوراک او در هر شبانه روز صد رطل
عراقی بود اعجب اتفاقیاتی که چون مرغ بریان برای او میاوردند میخواست او را پاره کند
و بخورد اگر دستش میسوخت دست را در آستین خود پنهان میکرد و با آستین آن را پاره مینمود و میخورد
گویند هنگام خواب مرسکرد و در اطراف بستر او ظرفهای پر از شیر نی گذارند و چون بیدار میشد
قبل از برخاستن از بستر مقداری از آن شیر نی میخورد (مروج الذهب جلد ۲ ص ۱۱۳) -

پس از سلیمان عمر بن عبدالعزیز در روز جمعه بیستم صفر سال ۹۹ هجری یعنی روز وفات سلیمان
بخلافت رسید مدت خلافتش ۲ سال و پنج ماه و ۵ روز بود عمرش ۳۹ سال و در روز جمعه
۲۵ رجب سنه ۱۰۱ هجری در دیر سمعان از مضافات حمص وفات یافت قبرش در آن مکان است
و در میان خلفا عمر بن عبدالعزیز بزهد و ورع معروفست و نسبت باولاد علی و فاطمه محبت بسیار
داشت پس از وی یزید بن عبدالملک در روز جمعه ۲۵ رجب سنه ۱۰۱ هجری بخلافت رسید
کنیه اش ابا خالد و نام دارش عبدالله دختر یزید بن معاویه بود دوران خلافتش ۴ سال و یک ماه
و دو روز بود و عمرش ۳۴ سال و خلافتش در اردبد دمشق در روز جمعه ۲۵ شعبان سنه ۱۰۵ هجری بود
گویند این خلیفه کنیزی داشت موسوم به سلامة القس که بی نهایت با او عشق داشت از این خلیفه
کثرت لهو و لعب معروفست و داستان او با کنیزک دیگرش حبابه در تواریخ ذکر شده است گویند
چون حبابه مرد یزید او را دفن کنند تابوی آن مرد او در اطراف پراکنده شد دیوسته بر ای
حبابه

حبابه اشک میریخت تا مرد -

پس از یزید برادرش هشام بن عبدالملک بخلافت رسید مدت خلافتش ۱۹ سال و ۷
ماه و ۱۱ روز و سنش ۵۳ سال بود وفاتش در مرصافه قنسرین در روز چهارشنبه ۶ ربیع
الآخر سال ۱۲۵ هجری بود این خلیفه بسیار بخیل و ممسک بود و معروفست که بخل در دوران
او شیوع عجیب داشت -

زید بن علی بن حسین بن علی در دوران هشام در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ شهادت رسید داستان
زید با هشام معروفست گویند هشام فرمان داد تا بدن زید را از قبر بیرون آورده و بر جنه دار
آویختند اتباع زید طائفه از شیعه هستند که به زیدیه معروفند مسعودی در جلد ۳ مروج الذهب
میگوید: فریقها در آن دوران هفت فرقه معتبر بودند (اصل جارودیه و سرحوبیه و
ابرقیها و یعقوبیه و عقبیه و آبتریها و جریریها و یا بنیه از نسل هشام
داستانها در تواریخ مسطورات پس از هشام ولید بن یزید بن عبدالملک در روز چهارشنبه
۶ ربیع الآخر سنه ۱۲۵ بخلافت رسید و در روز ۵ شنبه ۲۸ جمادی الآخری سنه ۱۲۶ بخاک گشته
شد دوران خلافتش ۱ سال ۲ ماه و ۲۲ روز بود ۳۰ سال عمرش بود در بحر آمد نون گردید
در دوران ولید یحیی بن زید در خراسان خروج کرد تا بقتل رسید ولید بن یزید بسیار شراب
خور و لعب موسیقی میل وافر داشت و از اطراف مغنیان را گرد خویش جمع کرد و علنا شراب میخورد
داستان لهو و لعب او در تواریخ معروض عین ولید است که قرآن را هدف تیر قرار داد و بگرد
شد اشعاری در انجصوص از وی بیادگار است که در جلد سوم مروج الذهب مسطور شده از جمله اینها شعر
لعب بالخلافة هاشمی [illegible] فلله ما یمنی ولله ما یلقی شقی
گویند

گویند پس از چند روز از گفتن این اشعار کشته شد و لیدا نیز زیاد دوست نمیداشت
ذکر ایام جوانی ولید بود که حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب وفات یافتند
ذکر ایام وفات این امام همام خلافت بعضی گویند در سنه ۱۱۴ و در دوران هشام بوده و بعضی
گویند در ایام یزید بن عبد الملک بوده سن آن بزرگوار ۵۷ سال و مدفنش در بقیع است -
آن بزرگوار امام هفتم شیعه اثنا عشریست پس از ولید پسرش بخلافت رسید مردم در شب جمعه
۲۳ جمادی الاخری در دمشق با او بیعت کردند مدت خلافتش ۵ ماه و دو روز بود و
روز یکشنبه غره ذی الحجه سنه ۱۲۶ هجری در دمشق وفات یافت پس از او برادرش ابراهیم بن ولید
خلیفه شد مدت خلافتش ۳ ماه بود و بعضی دو ماه گفته اند پس از آن از خلافت خلوع شد و در
سال ۱۳۲ مروان بن محمد بن مروان از جزیره خروج کرده بدمشق آمد و ابراهیم بن ولید از دمشق
فرار کرد مروان او را گرفته مقتول بصلوب نمود و پسران او را کشته از این ایام امر خلفای بنی امیه
رو بضعف گذاشت و دعوت عباسیین آغاز گردید مروان بن محمد در روز دوشنبه ۱۰ صفر سال ۱۳۲
هجری در دمشق بخلافت با او بیعت کردند اسم او در شرح حرتا و برخی گویند طوطه بود و در بازخانه
مدت خلافتش بسیار است بعضی از ابتدای بیعت تا روز قتلش ۵ سال و ده روز نوشته اند
بر حسب حال و ابتدای سال ۱۳۲ بقتل رسید قتلش در حوالی مصر است معجم البلدان در جلد سوم در
ذکر حلوان میگوید مدت خلافت بنی امیه از ابتدا تا دوران خلافت ابو العباس سفاح خلیفه عباسی
۱۰ ماه تمام بوده که عبارتست از ۹۰ سال و ۱۱ ماه و ۱۳ روز

خلیفه سفاح بخلافت در جمعه ۱۳ ربیع الآخر سنه ۱۳۲ هجری بوده اسمش عبد الله و پدرش
محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است مادرش دختر عبید الله بن عبد المدان

یا شد دوران خلافتش ۴ سال و نه ماه بود در شهر انبار که خود بنا کرده بود در ۳۳ سالگی یا
۳۴ سالگی روز یکشنبه ۱۲ ذی الحجه سال ۱۳۶ هجری وفات یافت پس از سفاح ابو جعفر
منصور که نامش عبد الله پسر محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود بخلافت رسید در سال ۱۳۶
هجری سن منصور در آن وقت ۴۱ سال بود و لادتش در سال ۹۵ هجری و نام مادرش سلامه
بربریه بود دوران خلافت منصور ۲۲ سال و نه روز بود وفاتش در روز شنبه ۶ ذی الحجه سال ۱۵۸
هجری سنش ۶۳ سال و دفن شد در مدینه بعضی در مکه و بعضی در مدینه ابو الفضل
خراسانی بفرمان همین منصور بقتل رسید و پس از قتل او خزینه و باطنیه و محمد بن عبد
الله نفس زکیه خروج نمودند در دوران همین منصور در سال ۱۵۰ ابو حنیفه امام اعظم در بغداد
در میان نماز بسن ۷۰ سالگی وفات یافت پس از وی دوران خلافت مهدی فرا رسید در
سنه ۱۵۸ بنام او بیعت گرفته شد و در سال ۱۶۲ در یوم پنجشنبه ۲۳ محرم وفات یافت
مدت خلافتش ۱۰ سال و یکماه و ۵ روز و عمرش ۴۳ سال بعضی گویند او را مسموم کردند
پس از وی موسای هادی بن محمد در ۲۴ سالگی بخلافت انتخاب شد و در سال ۱۷۰
هجدهم ربیع الاول وفات یافت دوران خلافتش ۱ سال و ۳ ماه بود و ۲۴ سال داشت خیزران نام مادر
این خلیفه سنگین دل و زشت رفتار و در عین حال شجاع و کریم و با سخاوت بود پس از وی
هارون الرشید بخلافت رسید و پس از نزدیک ۲۳ سال و شش ماه خلافت در سال ۱۹۳ در
طوس وفات یافت ۴۷ ساله بود که در روز وفات هادی بخلافت منصوب شد و در هنگام مرگ ۲۵
سال داشت یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون بود علی بن حمزه کسائی از علمای نحو در
دوران هارون در سال ۱۸۹ و یحیی بن خالد برمکی در همین ایام وفات یافت موسی بن مصعب

Provided by the Afnan Library

هادون در حبس نگاه داشته بود این بزرگوار پدرش در دوران خلافت مقصود در سال ۱۴۸ هجری در سن ۵۵ سالگی بر اثر مسموم شدن وفات یافت و در قبرستان بقیع دفن شد.

مسعودی جلد سوم مروج الذهب میگوید در قبرستان بقیع در این موضع بر سنگی منقوش آنچه که خلاصه آن بعارسی این است ... این است قبر فاطمه دختر رسول الله و قبر حسن بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد حضرت موسای کاظم در سال ۱۵ خلافت هادون یعنی سال ۱۸۳ در بغداد مسموما در ۵۴ سالگی وفات فرمود جعفر بن یحیی برمکی و تمام برامکه با هارون کشته شدند چون از هرون رو برگرداند محمد امین بیعت کردند این بیعت در طوس سال ۱۹۳ در روز وفات هارون به نیابت در خانه خادم انجام یافت پدر امین هارون هادی رشید دختر جعفر بن ابی جعفر منصور است امین در رصافه بغداد متولد شد و در ۳۳ سالگی قتل رسید بدنش در بغداد مدفون شد و سرش بخراسان برند مدت خلافتش ۴ سال و ۸ ماه بود و ۲۷ ماه از مامون کوچکتر بود.

چون از امین مامون خلیفه شد پدرش هادون مادرش مراجل است که در ۲۸ سالگی بخلافت رسیده و خاتش در بلید در سن ۴۰ سالگی در سنه ۲۱۵ هجری بود خلافتش ۱۷ سال و وزیرش فضل بن سهل سرخسی بود حضرت علی بن موسی الرضا در دوران این خلیفه مسموم و در طوس مدفون شد (جلد ۳ ص ۳۲۸) مامون از بزرگترین خلفای عباسی بشمار رست در اشتاق عربی او با بوده ان دختر حسن بن سهل در تواریخ مسطور است ابتدا میخواست علی بن موسی الرضا ولیعهد خویش سازد حتی مطابق مندرجات مروج الذهب مسعودی در جلد سوم باسم حضرت پول طلا ضرب کرد و دخترش ام الفضل را به ازدواج حضرت داد و شعار عباسیان را که سیاه بود به سبز

ساخت ولی چون خلافت خود را در خطر دید زیر بعضی با ابراهیم بن مهدی بیعت کرد و او را از عمامه خود برگشت و بقول مسعودی الحضرت رسمی ساخت بوم ۱۸ محرم ۲۰۲ هجری حضرت رضا بسال ۱۵۳ در مدینه تولد یافته بود در ۴۵ سالگی وفات فرمود مامون دو دختر داشت یکی ام حبیبه که بحضرت رضا عقد بست و دیگری ام الفضل که بمحمد بن علی داد در دوران مامون نام او را بر منابر بعد از معاویه و اجب کامل یافت و چون از دنیا رفت مقتضی بخلافت رسید معتصم اسمش محمد بن هرون و کنیه اش ابو اسحق است در روز وفات مامون بخلافت نصب شد مادرش ماردیکی نام داشت در سال ۲۲۲ هجری سن ۴۹ سالگی در سامرا وفات یافت دوران خلافتش ۸ سال و ۸ ماه بود و قبرش در جهونق است معتصم اول خلیفه است که ترکها را دور خود جمع کرد و لباسهای زیبا با قبا پوشانید گویند چهار هزار غلام ترک داشت شهر سامرا او بنا نهاده قبلا بجای آن دیر نصرانی بود با یک فرسخی در این دوران کارش بالا گرفته بود پس از معتصم هادون بن محمد بن هارون بنام الواثق بالله در روز وفات معتصم خلافت سنش در آن وقت ۳۱ سال بود و مدت خلافتش ۵ سال ۹ ماه و ۱۳ روز بود و خاتش در چهارشنبه ۲۵ ذی الحجه سال ۲۳۲ هجری سن ۳۵ سالگی اتفاقا مادرش از اهل روم بود و قراطیس نام داشت ابو تمام طائی شاعر معروف در دوره خلافت واثق بسال ۲۲۸ در موصل وفات یافت گویند حضرت امام جعفر بن علی بن موسی الرضا در دوران خلافت واثق وفات یافت (مروج الذهب جلد چهارم صفحه ۱۰۰) پس از وفات واثق در همان روز المتوکل علی الله جعفر بن معتصم بن هادون بخلافت رسید در این وقت ۲۷ سال داشت و از عمرش گذشته بود در سن ۴۰ سالگی کشته شد مادرش از اهل خوارزم بود و قبل

ایام دولت قتل متوکل در شب چهارشنبه سوم شوال سنه ۲۴۷ هجری بود حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا در دوره متوکل میزیست بعضی بمتوکل خبر دادند که آنحضرت خانه خود را بسیار آراسته و ساخته و مهیا از برای پذیرائی او سپس چند نفر از ترکها را مامور کرد که بمجرد پرخاش هجوم نمایند مامورین چون آنحضرت وارد شدند او را تنها یافتند لباس مویین در بر داشت و پارچه پشمین بر سر خویش بسته بود بر یک فرشی نبود و آن بزرگوار با آن حال بتلاوت آیات قرآن مشغول بود مامورین او را در آن نیمه شب با همان حال نزد متوکل بردند متوکل در آن وقت جام شراب در دست داشت چون چشمش بآنحضرت افتاد او را محترم داشت و پهلوی خویش نشاند و چون دانست که آنچه درباره آنحضرت گفته بودند دروغ بوده است ابتدا جام شرابی را که در دست داشت بآنحضرت داد و فرمود یا امیر المؤمنین ما حاضر نمی خوردم قط فاعفنی فنه متوکل گفت پس برای من شعری بخوان فرمود انی لقلیل الروایة للاشعار متوکل گفت ناچار باید بخوانی حضرت این اشعار را خواندند:

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسرة والتیجان والحلل

حضرت چون این اشعار را انشاد فرمود حاضرین بمیان گریه کردند و بسیار غضبناک شدند که مبادا غضبناک شود و بر حضرتش آسیب رساند ولی متوکل چندان گریه کرد که ریشش از اشک تر شد و بسیارین نیز گریه کردند آنگاه فرمان داد شراب را از میانه برداشتند بعد پرسید یا ابا الحسن آیا مقروض هستی فرمود آری چهار هزار دینار قرض دارم متوکل امر کرد تا این مبلغ را بآنحضرت دادند و او را با احترام بمنزلش مرخص داد.

(مروج الذهب جلد چهارم ص ۳۵) ذکر دوران متوکل احمد بن حنبل در بغداد سال ۲۴۱ ماه

ربیع

ربیع الآخر وفات یافت و ذکر نام جانشین او پس از قتل متوکل مردم با محمد بن جعفر المنتصر بالله در همان شب قتل بیعت کردند المنتصر ۲۵ ساله بود که بخلافت رسید و پس از ۶ ماه سال ۲۴۸ در گذشت ذکر واقعه وفات و نخستین بسیار است ذکر روز وفاتش که ۵ ربیع الآخر ۲۴۸ بود احمد بن محمد بن معتصم بخلافت رسید پس از شش سال و ۹ ماه از خلافت کناره گرفت و المعتز را بجای خویش خلیفه ساخت لقبش المستعین بالله و در روز چهارشنبه سوم شوال سال ۲۵۲ بسن ۳۵ سالگی وفات یافت المعتز بالله زبیر بن جعفر ۴ سال و ۱۱ ماه بود که بخلافت رسید این مطلب در سوم محرم روز پنجشنبه سال ۲۵۲ اتفاق افتاد و پس از ۶ سال و ۶ ماه خود را از خلافت خلع کرد ذکر روز و دوشنبه ۲۷ رجب ۲۵۵ شش روز پس از آن وفات یافت مدفنش در سامره است شش ۲۴ سال بود ذکر دوران خلافت المعتز بالله حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا وفات یافت و وفات آنحضرت در روز دوشنبه ۳ جمادی الاخری ۲۵۴ بود سنش ۴۰ و برخی بیست نوشته اند مدفن آن بزرگوار سامره در منزل شخصی آنحضرت است بعد نوبت به محمد بن جعفر المهتدی بالله رسید ذکر روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۲۵۵ خلیفه شد سنش ۲۴ سال بود و در ۲۵۶ بقتل رسید دوران خلافتش ۱۱ ماه بود قبرش در سامره است پس از وی احمد بن جعفر المعتمد علی الله در روز سه شنبه ۱۴ رجب ۲۵۵ در ۲۵ سالگی خلیفه شد دوران خلافتش ۲۳ سال و وفاتش در رجب ۲۷۹ و سنش ۴۸ بود ذکر دوران خلافت المعتمد ۲۳ سال حضرت ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا وفات یافتند سن این بزرگوار ۲۸ سال بود پس از وفات امام حسن عسکری شیعیان دارای امام حاضر موجودی نبودند آخرین معجز

دوران

Provided by the Afnan Library

دوران ولایت نواب اربعه در بین شیعیان شروع شد و برای اینکه شیعیان را از تفرقه و شتت باز دارند اشتهار دادند که امام حسن فرزندی دارد که غیبت فرموده است نام او جیل است حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی صمد همدانی میفرماید و اما اخبار علی این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث مسلسل بسیار متزلزل است اگر فی اضعاف اشتباه نشده هیچ یک از این روایات مختلفه و عبارات متعارضه اعتماد نماید حضرات شیعیان هریک از ائمه اطهار را در پی وش قائم میدانستند و منتظر خروج او بودند بعد از حضرت امام حسن عسکری رؤسا ملاحظه کردند که بساط امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و متململ خواهند گشت خواستند وسیله بگمداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تاویل کار بردند و روایات مختلفه پدید آوردند و حقیقت حال این است که شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام شش قسم شدند قسمی با مامت جعفر و اولاد او نشستند و قسمی با مامت حسین و قسمی بکلی منصرف شدند و قسمی دیگر بغیبوبت نشستند و قسمی هر روز منتظر خروج بودند هزار سال است که انتظار میکشند و هنوز کلال و ملال ندیده اند

ذکر کتاب خاندان نوبختی تالیف اقبال الشیبانی در این خصوص شرحی مسطور است که خلاصه آن این است قوله: امام حسن عسکری در روز جمعه ۸ ربیع الاول ۲۶۰ بعد از ۶ سال و ۹ ماه و ۵ روز امامت در سُرّ مَن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آنحضرت فرزندی باقی نبود و خلیفه عصر المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بعین حجت امر کرد تا خانه امام را تفتیش و محرکردند و زنهای قابله را تحقیق حال کنیزکان و اولاد کرد کنیزکی را اظهار حمل نمود او را در اطاقی حبس کردند خادمان با کنیزکان او و چند زن براو موکل نمودند پس از ۹ سال که کنیزک تحت نظر بود معلوم شد در اوهای حمل کاذب بوده و آخر کار بحکم خلیفه ما ترک امام یازدهم را بعد از حقتسال توقیف بین حدیث مادر

عسکری و جعفر برادر او قرار شد حضرت تقسیم کردند المعتمد علی الله با شارت جعفر حسین کیزک عسکری را مقید و محبوس نمود تا فرزند امام را نشان داده شاید ایما وجود فرزند را انکار کرده و مدعی حمل شد خلیفه او را در حرم خود نگاه داشت و زنان کنیزکان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشوارب قاضی متعهد حال حمل شدند تا آنکه در سال ۲۷۳ بواسطه پیشامدها انقلابات مملکتی از قبیل استیلای یعقوب لیث صفاری و فتنه صاحب الزنج و ترک جهد سا ابن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه المعتمد حمل را فراموش کردند و ما آخره تفصیلی که در تواریخ مسطور است حسن بن جعفر نوبختی کاتب حمل را در خانه خود پنهان کرد و عاقبت مغتصب خلیفه ۲۷۹-۲۸۹ حمل را از خانه حسن بن جعفر بقصر خود انتقال داد و حمل در نظر معتمد بود تا در زمان مقتدر خلیفه ۲۹۳-۳۲۰ وفات یافت انتهی

باری نواب اربعه هریک بنوبه خود تا مدت حیات و سال این مزدبخان و همشیره را منتظر گذاشتند در آغاز هر بعضی نفوس مانند شلمغانی وغیره که حقیقت را اظهار کردند مورد غضب نائب خاص امام گشتند و بگیر و زندان منصوب شدند حضرت عبدالبهاء در لوح طلا نامه بریحانی میفرمایند ان عبید الله الشلمغانی قد نطق بالبدع المغانی فی صریح الخبر یظهر بین الناطع من الافق الأبی انی ولکن الظالمین فی الهاویة الذلة الخذلة هدموا دمروا و نسوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم و لکن الله برّئه من البهتان و قد رفعه الی الروح و الریحان و الآن هو فی نعیم مقیم و مقام کریم زاده الله درجة فی عالم البقاء و انعم علیه بالنعم و الآلاء و علیک البهاء الأبهی ۲ شعبان ۱۳۳۹ گاهی نواب اربعه از این قرار اول عثمان بن سعید ۲ پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان

Provided by the Afnan Library

۲ ابو القاسم حسین بن روح بوصیت محمد بن عثمان نایب خاص شد ۳ ابو الحسن علی بن محمد سمری در دوره این نایب غیبت کبری واقع شد و توقیعی از ناحیه مقدسه بیرون آمد که موت آن در بحار الانوار جلد ۱۳ مذکور است و بنا بر مقصد روایات دراین خصوص معروف و مشهور و در دوران غیبت کبری کار شیعه با علما بود و دنبال خلفای عباسی نیز استمرار داشت و اهل سنت از ائمه اربعه در فروع احکام تقلید مینمودند و آنها ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل بودند آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله است که در سال ۶۵۶ هجری در بغداد بامر هلاکو بقتل رسید خواجه نصیر طوسی که در آن واقعه حاضر بود این قطعه در تاریخ این قضیه گفت قوله:

سال هجرت ششصد پنجاه و شش روز دیگ شنبه چهاردهم صفر
شد خلیفه سوی ما الاکوان دولت عباسیان نامد بسر

سعدی شیرازی قصیده‌ایست در مرثیه خلیفه عباسی که مطلعش این است قوله:

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین از زوال ملک مستعصم امیر المومنین

علمای شیعه از روی اخبار و احادیث و آیات قرآن و دلیل عقل فتاوی خود را استخراج کرده و سایرین را از آنها در فروع تقلید مینمایند کتبی که در نزد شیعه شامل اخبار و دارای اعتبار است از این قرار است کتاب کافی تالیف محمد بن یعقوب کلینی که در سنه ۳۲۹ هجری وفات یافت کتاب من لا یحضره الفقیه که مولفش در ۳۸۱ مرده کتاب تهذیب و کتاب الاستبصار نزد اهل سنت نیز شش کتاب حدیث معتبر است که آنرا صحاح سته میگویند حاجی خلیفه در کشف الظنون جزء دوم در صفحه ۳۳۴ تا ۳۳۷ صحاح سته را چنین ذکر کرده اول علامه بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری که در سال ۲۵۶ هجری وفات یافت ۲ صحیح مسلم که مولفش

در ۲۶۱

در ۲۶۱ مرده است ۳ ترمذی در سنه ۲۷۹ هجری وفات یافته است ۴ ابو داود در ۲۷۵ هجری وفات یافته است ۵ نسائی در ۳۰۳ وفات یافته است ۶ ابن ماجه قزوینی در ۲۷۳ وفات یافته است -

اهل سنت و جماعت با شیعیان در برخی مطالب دینی اختلاف دارند در بسیاری با هم متفقند قرآن را هر دو کتاب آسمانی میدانند بوحدانیت الهیه قائلند انبیاء را از آدم تا خاتم قبول دارند نماز روزه حج را بجا میآورند در دست خلافت بین آنها اختلاف است اهل سنت پیغمبر را در حالت موت نزدیک آیه مصونه نمیدانند نماز را از دست میگذارند و میگویند الصلوة خیر من النوم را میگویند و دست را از سر همگنان تا مرفق میشویند و پائین میشویند نماز جمعه را واجب میدانند بجماعت ائمه شیعه متفقند فقط آنها را از خانواده نبوت میشمارند و قائل بعصمت طائفه نیستند سلطان وقت را خلیفه رسول میدانند شیعیان در این مسائل و امثالها با آنها مخالفند هر یک از سنی و شیعه بفرق مختلفه تقسیم شده‌اند برای اطلاع بر جزئیات باید بکتب مبسوطه رجوع شود -

احادیثی را که اهل سنت روایت میکنند اغلب روایت ابو هریره است ابو هریره از اصحاب رسول است در سال هفتم هجری بحضور رسول الله رسید و وفاتش سال ۵۸ هجری بود امام مالک بن انس که در سنه ۹۳ هجری متولد شد و در سال ۱۷۹ هجری وفات یافته یکی از ائمه حدیث اهل سنت است و کتاب موطا را در احادیث فقهیه از روایت احادیثی که روایت شده چه از طرق اهل سنت و چه از طرق شیعه اغلب آنچه ما کاذیب میباشد علمای سنی و شیعه دستور پیغمبر و امام برای تفریق حدیث صحیح از غیر آن طرقی معین کرده‌اند و آن تطبیق بقرآن است ذکر کتاب اصول کافی کمیاب است مسائل و حدیث مأخوذ فیما فی کتاب الله فهو حق و ما خالف کتاب الله فهو باطل و خرافات در آن کتاب ذکر شده امام شافعی

Provided by the Afnan Library

که از ائمهٔ اهل سنت است در کتاب الامام از رسول الله بروایت ابو یوسف قاضی چنین نقل کرده قوله: علیک من الحدیث بما تعرف العامة وایاک والشاذ منه فانه حدثنا ابن ابی کریمة عن ابی جعفر ان رسول الله دعا الیهود فحدثوه حتی کذبوا علی عیسی صعد النبی المنبر فخطب فقال ان الحدیث سیفشو علی فما اتاکم عنی یوافق القرآن فهو منی وما اتاکم عنی یخالف القرآن فلیس منی انتهی قوانین دارای عملا سوره است اول آن سورهٔ الحمد و آخرش سورهٔ الناس است قرآن را بسی جزء تقسیم کرده اند علمای فن در تشیع تفاسیر متعدده بقرآن نوشته اند از تفاسیر اهل سنت تفسیر کشاف و مختصری و تفسیر بیضاوی و تفسیر کبیر امام فخر رازی و تفسیر مجمع البیان شیخ اسمعیل حقی میباشد و از تفاسیر شیعه تفسیر صافی فاضل محسن فیض کاشی و تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی و تفسیر ابوالفتوح رازی و غیرها است قرآن را امروزه در سی جزو یا شصت جزو یا صد و بیست جزو جدا جدا نوشته در مجالس ترحیم اموات میخوانند و در بین عامه بسی پاره و شصت پاره معروف است پس از قرآن خطب و مقالات حضرت علی بن ابیطالب اعلی درجه فصاحت بی نظیر و مثیل است قسمتی از آن شریف رضی ابوالحسن محمد بن ابی احمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم موسی بن جعفر الصادق که در سال ۳۵۹ هجری تولد یافته در کتابی موسوم به نهج البلاغة جمع آوری نموده است و وفات رضی در محرم سال ۴۰۶ هجری در بغداد اتفاق افتاد و قبرش در مسجد الانبار در محلهٔ کرخ است و شرح حالش بتفصیل در مقدمهٔ شرح ابن ابی الحدید مسطور گردیده است شرحهای متعدد بر نهج البلاغه نوشته شده ولی از همه جامعتر مفیدتر شرحی است که عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی (۵۸۶-۶۵۵ ع) نگاشته است مطالعهٔ این کتاب برای طالبان اطلاعات کافی لازم و واجب است ابن ابی الحدید

صفت قصیده در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام منظوم ساخته که در رتبهٔ خود سیما فصیح و بلیغ و بعضا در سبعهٔ علویات در زهد و با معروف است از جمله در ضمن قصیده ای میگوید: ☆

فدعلت للفرق الذی تسئل الدجی ... فکان نجیا هائلا یتجدع ... یا برق ان جئت العری فقل
ان کنت تعلم من بارضک موضع ... فیک الامام المرتضی فیک التقی ... المجتبی فیک البطین الارفع
فیک ابن عمران الکلیم وبعده ... عیسی یقفیه واحمد یتبع ... بل فیک جبریل ومیکائل قد
راضل الملأ المقدس اجمع ... بل فیک نوتا الله حل جلاله ... لذوی البصائر یستضاء ویلمع

نگارندهٔ اوراق اینزمان بر من و روی قصیده است که قسمتی از آن این است: ☆

الجهل للانسان داء موجع ... لم یبد رفع اعاله ما یصنع ... فالحمد للرب الذی لما هدانا
اذ بیننا الجهالة تربع ... الله خص لرکبه الیشاق من ... بعد البها فارفع لها ما یسمع
عبد البها عباس ذو الشرف الذی ... من دون دونه الحلا لا یخضع ... هذا الذی امر الملا الاعلی ان
ان یسجد الطرف الذی یتضعضعوا ... سجدوا سوی ابلیس انکر امره ... وابی فاسقط وهو اخبث شیع
من بعده ولی القیام بامره ... مما نص عضن فی الدنایة مصقع ... هو رابط الارزاق ایانا بها
یهب الغنیم لمن یرید ویمنع ... یا عضن مما نالا له ومن له ... طرا نوابل طیبة تتضع
بعد الهدایة لا ترع قلبی ولا ... تقطع رجائی ذا ما اتوقع ... الخ ☆

و نیز از جملهٔ آثار بدیعهٔ ابن ابی الحدید این قصیده است که از مرحوم شیخ بهائی عاملی در کشکول خود نقل فرموده وهو هذا

ناه الانام بکرهم ... فلذاک صاح القوم عن
ونجی من الشرک الکثیف مجرد العرمات مفرد ... الله لا موسی الکلیم ولا المسیح ولا محمد
کلا ولا جبریل وهو الی مقر القدس یصعد ... علو ولا النفس البسیطة لا ولا العقل المجرد

۱- یسیه ۵
۲- حرز دیگر
۳- نسخه
۴- روزه از زنان
اسرار الموحدین است
از زنا - لس است
دوشنبه ارش مرد
ماه شنبه
لطف - لعنی شکم
۵- دنبال ادرار
۶- فرمانبرداری
۷- دریست
نرخست است
۸- سیم نیم
۹- خس و خاشاک
۱۰- در نهایت
حیران و
۱۱- لی نطفه
۱۲- الطاعت
۱۳- گمراه
۱۴- حیران شده
۱۵- نفوس مقدسه
من نکنه

من كنه ذاتك غير انك اوجدت الذات سرمدا من انت بارسطو ومن
افلاطن بعدك يا مبلد ومن ابن سينا حين هذب عا اتيت به رشيد
نظروا اضافات وسلبا والحقيقة ليس توجد ما انتم الا الفراش في
السراج وقد توقد فدفني فاحرق بفنه ولو اهتدى رشدا لا بعدا

والعجب وهو نيز از آثار بليغه وصنيعه صحيحه مجتهاديه است كه سيد علیخان كبير شيرازي متوفي در سنه
١١١٧ هجري كه در شاه چراغ شيراز مدفونست شرحي بر آن نگاشته مطالعه آن كتاب نيز بر
طالبين اطلاع فرض محتوم است فضاي نامدار مقالات شيوا واشعار زيبا در عالم اسلام
بيادگار گذاشته اند كه در كتب ديه مذكورست مؤسس شريعت اسلام حضرت محمد بن عبد الله
از قبيله قريش است نسبنامه آنحضرت تا آدم با اختلافات بسيار در مجلد ثاني مروج الذهب
مسعودي و مواضع ديگر مسطورست آنحضرت با احمد مشهورست وكنيه اش ابو القاسم است تولدش
در سال معروف بعام الفيل است گويند در سال چهل سلطنت انوشيروان متولد شده اند آنحضرت در
چهل سالگي مبعوث شد ١٣ سال در مكه توقف فرمود كه در سنه اول دعوت خويش را
مستور داشت ٨٢ سوره از قرآن در مكه بآنحضرت نازل شد وبقيه در مدينه نزول يافت اول
سوره قرآن كه نازل شد بنا بر تحقيق اكثر مفسرين سوره اقرأ الي آخر ميباشد نماز در اول دو ركعت دو ركعت بود و بعدها اضافه
شد در وقتيكه آنحضرت خديجه بنت خويلد اول كسيكه اسلام را پذيرفت علي عليه السلام بود
بعد از ابوبكر و سايرين بوسيله او از قبيل عثمان و زبير و طلحه و غيرهما مؤمن شدند
پس از ١٣ سال مدينه هجرت فرموده در آنجا اقامت گزيد و ورود بمدينه روز دوشنبه ١٢ ربيع الاول
بود و ١٠ سال در آنجا بسر بردند بوحي از احكام اسلام از قبيل روزه رمضان و تحويل قبله و غيرها

در مدينه

در مدينه نازل شد آخر كار روز دوشنبه ١٢ ربيع الاول سال دهم هجرت در منزل عايشه روحه اش
كه دختر ابي بكر بود وفات يافت عدة غزوات آنحضرت كه خود بغزه تشريف داشت ٢٧ غزوه بود
اول زن كه احتيار فرمود چنانچه گفتيم خديجه بود و وفات خديجه در سال سوم بعثت بوده است
بعد از خديجه حضرت سوده دختر زمعة بن قيس بن عبد شمس را تزويج فرمود و هفتاد روز
پس از هجرت عايشه را تزويج نمود عمر آنحضرت ٦٣ سال بود قبر مبارك در مدينه الرسول است
اولاد پيغمبر از خديجه ابو ابراهيم قاسم بودند و زينب رقيه و ام كلثوم كه شوهرشان دو پسر ابو لهب
بود و بعدها هر دو پسر زوجه خود را طلاق گفتند و عثمان بن عفان آنرو را بعد از اختلاف با ان تزويج
نمود و از اين جهت به ذو النورين ملقب شد و نيز از دختران آنحضرت زينب بود كه شوهرش
ابي العاص بود و از جمله اولاد رسول بعد از بعثت عبد الله و فاطمه بودند احكام اسلام
چندين خمسمت واجبات محرمات مكروهات مستحبات يا سنه وبات براي تفصيل كتب فقهيه
مراجعه شود از جمله متفرعات اسلام فرقه علي الالهي هستند تاريخ اين طايفه در مجلد
اول از تاليف جناب صحيح فروش نگاشته شد مبدء اين طايفه چنانچه معلوم است ظهور ايام حضرت
امير عليه السلام آغاز ميشود اول كسيكه با لوهيت حضرت علي عليه السلام قائل شد عبد الله بن سبا
بوده است ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه جلد اول جزو پنجم باين استان اشاره ميكند و خلاصه
بيانات فارسي از اين قرار است كه ميگويد چون مردم از آن بزرگوار امور عجيبه و معجزات غريبه مشاهده
كردند كه اجراي آن از قوه بشر خارج است نسبت بمقام آنحضرت غلو نموده و گفتند كه ذات الهي و جوهر
خداوندي در بدن امير المؤمنين حلول كرده ..... اول كسيكه باين گفتار لب گشود و در دوران آنحضرت
اين عقيده را اظهار كرد عبد الله بن سبا بود وقتيكه آنحضرت بيانات فرمودند عبد الله بيا حاست

در بحضرت

Provided by the Afnan Library

د بحضرت عرض کرد انت انت فقال ویلک عن انا فقال انت الله حضرت امیر امر فرمود تا عمه
و پیرهنش را دستگیر ساختند ... حضرت امیر قدری راه شاهه فرمود که در نسبت او غلو نموده و
باحکام و امر قرآن عمل نمیکردند و گفتند حضرت را پروردگار و خدای جهان میدانستند و کفر میباشد
عرض کرد مرا تو خالقنا و رازقنا حضرت تا توبه او را کرده و تجدید شهادتین فرمود و از عقیده خود
برگشتند بالاخره در مرتبه سوم آنها را با آتش سوخت آن نفوس در میان آتش فریاد برآوردند که کون
الوهیت تو بر ما بیش از پیش ثابت گردید زیرا پیغمبر خود را که بما مبعوث فرموده بی
چنین گفته که هیچ کس جز خدای کسی را در آتش معذب نمیسازد ..... گوئید امیر المؤمنین
جمعی را دیده مذکور در روز ماه رمضان با کل و شرب مشغول اند فرمودند آیا ما مسافر هستید یا مریض گفتند
هیچکدام فرمود یهودی هستید یا نصرانی گفتند مسلمانیم فرمود پس چرا صائم نیستید در جواب
گفتند انا انت حضرت بعصا او را نهایی برده و از راه خود بزیر آمده پیشانی بر خاک نهاد بعد تا بحال فرمود
ویلکم انما انا عبد من عبید الله فاتقوا الله وارجعوا الی الاسلام آنان اطاعت کرده
و بر عقیده خویش ثابت ماندند حضرت فرمود تا دست و پای آنها را بستند و امر کرد دو چاه حفر نمودند یکی
از آنها سر بسته و دیگری سر باز بود و فرمود هیزم زیادی در چاه سر باز ریخته و آتش در آن افکندند
و آنرا در چاه سر بسته محبوس ساخته و بواسطه نکانی دو چاه را بهم مربوط ساختند دود بسیای آنها
مسلط شده و بآنها فرمود توبه کنید قبول نکردند پس فرمان داد هیزم و آتش بروی آنها ریختند و
حضرت در آنجا بودند تا همه آنها خاکستر شدند ابو العباس میگوید عبد الله بن عباس و جمعی دیگر از اصحاب
از عبد الله جبار در نزد علی شفاعت نمودند حضرت او را با کره بشرط اگر در گوفه نماند او را بامید آن
شنید فرمود چون از قتل امیر المؤمنین عبد الله عقیده خویش را درباره الوهیت آنحضرت تغییر نمود

و جمعی

جمعی بعقیده او گرائیدند عبد الله چون داستان قتل حضرت را شنید گفت والله لو حدثونا
بهذا فی سبعین بصرة لعلمنا انه لم یمت ولا یموت حتی یسوق العرب بعصاها هم
ابن عباس چون این بشنید گفت علمنا انه یرجع لما ترکوا فاتحة ولا اقتفینا اثر
نبی جمعی در همین عقیده عبد الله گرویدند و عده بسیای شدند از آنکار امر هم را دعوت مینمودند آنگاه
امر فرهم طائفه علی الدهنی با لوهیت امیر المؤمنین قائل و پابست اجرای احکام اسلام هستند
از برخی روسای این طائفه بشاراتی موجود است درباره ظهور شاه خاوندگار یعنی جمال مبارک
حضرت بهاء الله که قسمتی از آن بشارات در ذیل شعاع نهم از این مجلد سوم مسطور است و اجمالا
مذهب مقرر در اسلام مذهب شیخیه است که پیروان جناب شیخ احمد احسائی هستند شرح
حال حضرت شیخ و جانشین ایشان جناب سید کاظم رشتی در ذیل شماره ٥ از شعاع
نهم همین مجلد سوم مندرج است شیخیه بر حسب تعالیم شیخ و سید در برخی مسائل با شیعه امامیه
اختلاف نظر دارند از جمله مسئله معراج است که امامیه آنرا جسمانی میدانند و شیخیه مردد هستند
در اصول دین شیخیه بر چهار رکن قائلند با آنکه اصول دین در نزد سنی و شیعه بر پنج اصل توحید
نبوت و معاد قرار گرفته شیعیان در اصل نام اصول مذهب که عبارت از عدل و امامت است
بر آن افزوده اند شیخیه از شیعیان هم بالاتر تعبیر میکنند چون که شیعیان هنگام
زیارت قبور ائمه حول ضریح طواف نمیدهند ولی شیخیه از راه حرم در پائین پای امام میایستند
و نماز و دعا میخوانند بعد از سید کاظم حاج کریمخان کرمانی خود را جانشین سید
معرفی کرد هر دو هم عقاب و دارای ریاست روحانی در بین شیخیه میباشند از جمله مطالبی
که شیعیان نهایت اهمیت را بآن میدهند مسئله عزاداری حضرت سید الشهداء است که در جمیع

Provided by the Afnan Library

مواقع اهم از عزاداری این عمل اجری میدانند و از آن در روضه خوانی تغییر میکنند و نفوسی هستند که شغل خود را ذکر وقایع قرار داده و به «روضه خوان» معروفند و چیزی که هم و جه تسمیه خود باین اسم میدانند در حقیقت تخصیص از اینجهت است که چون بر اشتهار بحزن در شیعه پس از شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او و اسارت حرم و خلائق فرقه شیعه مذهب گشته و شاه اسمعیل صفوی چون بشیعه گری اشتهار یافت و رواج کرد فرمان داد بر دروازه شهر آتشی عظیم افروزند و اهل بلد را یکایک با مر شاه میاورند و مذبوب و لعن خلفای راشدین و اولاد میکردند و هر کس ترک میکرد او را در آتش انداخته میسوزانیدند باین جهت مذهب شیعه قوت گرفت و فتوحات شاه اسمعیل مضبوطا باندازه موثر بود که او را دارای مقامی عظیم میدانستند حتی مجلسی مرحوم در مجلد ۱۳ بحار الانوار شاه اسمعیل را مصداق این فقره حدیث میداند که امام فرمود قائم منا بجبلان یاجوج شیعیان از جمله مراسمیکه در آن ایام برپا میداشتند انعقاد مجالس سوگواری سیدالشهداء علیه السلام بود و یکی از علما در باره وقایع کربلا بزبان فارسی کتابی باسم «روضة الشهداء» نگاشته بود ابتدا این کتاب در مجالس سوگواری هر کربلا است یکی دو صفحه میخواند بتدریج نفوسی شغل خود را خواندن این کتاب در مجالس سوگواری قرار دادند و باسم «روضة الشهداء خوان» معروف شدند مدتها برای تخفیف کلمه «روضه خوان» بآغا اطلاق میشد و امروز هم بعین اسم در دلی خودشان و جه تسمیه خود را باین اسم نمیدانند عمر قتالی که مختشم کاشی شاعر معروف قصیده «در مدح شاه طهماسب صفوی» منظوم ساخت و بدربار فرستاد و سلطان جائزه باو داد و پیغام داد که اگر میخواهی بمثل احسان شاه اشعاری در مرثیه سیدالشهداء علیه السلام بسرای مختشم ترکیب بندی در این خصوص منظوم ساخت که برداخته بند مختشم معروف است و چون قتالی از نزد شاه فرستاده مورد انعام شاه واقع شد باین نحو نفوس را بعزای این مراسم تشویق میکردند سیلی از آن بعد در باره دستان کربلا

تالیف شده که مشحون از وقایع مزبوره و نظم و نثر مفصلی است مقاماتی که در نزد هیئت اسلام متبرک است متعدد بلکه میتوان گفت بیشمار است اهل سنت و جماعت خانه کعبه را قبله اسلام است محترم میدانند و پس از آن قبر حضرت رسول را در مدینه و قبور ابوحنیفه امام اعظم و شیخ عبدالقادر گیلانی در بغداد و شافعی را در مصر محترم میشمارند و دسته دسته بزیارت آنها میروند امروز در بغداد فقط گرد مدفن ابوحنیفه است از راه احترام باسم اعظم که لقب دست تمام آن محله را اعظمیه میگویند شیعیان نیز کعبه و قبر رسول الله و قبور ائمه را کربلا در قبرستان بقیع واقع است زیارت میکنند نجف نیز که بعقیده شیعه مدفن حضرت امیر علیه السلام است زیارتگاه شیعیان است در باره مدفن حضرت امیر اختلاف بسیار است حتی در مملکت افغانستان امروز علی نام مزار شاه ولایت موجود و معتقد که قبر حضرت امیر در انجاست و از جمله مقامات متبرکه شیعه کاظمین و سامرا و کربلا و مشهد خراسان که مدفن ائمه علیهم السلام است و شرح آن از پیش گذشت بجز اینها در هر شهر و قریه مقاماتی باسم امزاده موجود است که زیارتگاه است و مهمتر از همه معصومه قم و شاهزاده حسین قزوین است ـ

ذکر کتاب نور حقیقت چنین مسطور است قولهص ۱۳۳ تا ص ۱۳۹

فصل هجدهم ـ اسلام یا شریعت حضرت محمد

در قرن هفتم میلادی که هور مسیحیت در رم قدیم نشر کامل نیافته بود حضرت محمد در صحرای عربستان قرآن در یکدست و شمشیر در دست دیگر برای مطیع کردن ملل و دراوردن آنها بشریعت اسلام که معنی آن تسلیم و مطیع شدن است ظاهر گردید قبل از تولد آنحضرت که شهر مقدس مکان تعبدی در انظار رهبود و زوار از اطراف برای زیارت حجر الاسود یا سنگ سیاهی که اروپائیها آنرا از احجار مقدسه از کرده است میامدند و بعقیده مسلمین توسط فرشته از جانب خداوند بابراهیم برای ساختمان

Provided by the Afnan Library

داده شده است میآمدند و هر چند ساختمان این مکان برای پرستش خدای یگانه بوده ولی در موقع
ولادت حضرت محمد بیت الله از بتها مملو و مذهب اعراب که در اصل پرستش خدا بود به بت پرستی
تبدیل یافته و حفاظت اینجا نه بعهده طائفه از اعراب موسوم بقریش که خود از نسل اسماعیل پسر ابراهیم
و هاجر میباشند محول بود و پدر و مادر حضرت محمد عبدالله و آمنه خرد و از این طائفه بودند (اشتباهم
عبدالله پسر بود یکی اسحق که پدر یعقوب او لاد او کلیمیان معروف بنی اسرائیل نه دیگری اسماعیل
که پدر قوم عرب گردید و از این و انحضرت جد و ریشه نژاد عرب بنی اسرائیل است و پیغمبر بزرگ
یعنی موسی و عیسی و حضرت محمد از نسل او میباشد و اختلاف اینجاست که عرب ها اسمعیل را قربانی گفته
و فادانند و یهودیها اسحق را ذبیح خوانند و چون ریشه و اصل این دو طائفه یکی است لذا اشاره و تمایل
کلی بین عرب و عبری موجود است -

حضرت محمد در سنه ۵۷۰ میلادی چند ماه پس از فوت پدرش متولد شده و این مولود یتیم بحلیمه
خاتون از قبیله بنی سعد برای رضاعت سپرده شد و پس از اگذشت مدت پنجال نزد مادرش آمنه برگشت
مادر خود آمنه باز آمد و در آنوقت آمنه هم فوت کرد و پرستاری انحضرت بر عهده جدش عبدالمطلب
واگذار گردید و بعد از فوت عبدالمطلب بوطالب بنگاه داریش قیام نمود حضرت محمد تا زمر
خود را بکاروانی و شبانی مثل بعضی از انبیاء سلف گذرانید و پیش کارهای خدیجه را کرد زنی بیوه
و باثروت از اهل مکه بود بر عهده گرفته و در آنخال موفق بجه ترتیب و تنظیم کار بافت و چندان
کفایت و جذبه در حضرت محمد مشاهده نمود که مایل همسری انحضرت شد و در اثر این مزاوجت حضرت
محمد معروف و در شمار اعیان و اکابر در آمد و از این وقت بعد بیشتر اوقات خود را تنها می گذرانید
و غالبا در غار حرا یک فرسخی مکه بسر برده و در آنجا بطابق عقاید مسلمین جبرئیل در رؤیا با انحضرت ظاهر
گردید

گردید و پیغام رب لایزال را در تعیین انحضرت به نبوت و رسالت و اساس بت پرستی تبلیغ
نمود و از این تاریخ مدت چهار سال در خفا با دوستان و رفقا راز خود را در میان گذارده و با نها تعلیمات
میدادند تا انکه سیزده نفر محمدوب سلام گردیدند و در اینموقع مسلمین خانه ارقم واقع در نزدیکی مکه را
بتصرف در آورده و حضرت محمد بطور آشکار بتبلیغ شریعت خود پرداخت ولی اعراب تعلیمات
انحضرت را مخالف عقاید اصنام خود یافتند و از این جهت بمعاندتش قیام کردند و هر جا مسلمی
میافتند از دم تیغ میگذرانیدند و اگر مخالفین انحضرت با یکدیگر متحد بودند و ابوطالب نیز حمایت
از انحضرت نمیکرد جانش در معرض هلاکت میافتاد . در سنه ۶۱۹ میلادی چند نفر از مسلمین
با زوج خود چیزی فروگذار و از بذل مال مضایقه ننموده و فوت کرده و صدمه بزرگی بر حضرت محمد وارد
شد و فوت عمویش ابوطالب سنه ۶۲۰ میلادی مصائب انحضرت را بحد کمال رسانید ولی کم کم
بروفق مرام شد یعنی اهالی مدینه محمدوب سلام شدند و شهر خود را مامن و ملجا مسلمین قرار دادند و انحضرت
با ابوبکر بن ابی قحافه که بقول عائشه برادر رضاعیش بود آخرین شب صفر سنه ۶۲۲ میلادی از مکه خارج شده
و پس از چند روز اختفا در غار حیرا بالاخره در یوم ۲۴ ماه ژوئن ۶۲۲ میلادی بمدینه ورود نمودند
و این روز را عمر بن خطاب مبدء تاریخ مسلمین قرار داده -

و در مدینه حضرت محمد عقد ازدواجات را امضاء فرمود و مسلمین در تزویج چهار زن عقدی مجاز گردیدند
ولی خود انحضرت دارای عقدی علیحده بودند چنانکه زمانی یازده زن عقدی و چندین صیغه در حباله
نکاح داشتند در مدینه خصومت بین مسلمین و یهودیها پیدا شد و از اینرو حضرت محمد گرتا اموقع
سوی بیت المقدس نماز میگذاردند روزی در بین نماز از آسمان رو گردانیده متوجه مکه شدند و از آن
تاریخ قبله مسلمین کعبه قرار شد بقراریکه مورخین اروپ مینویسند مسلمین سه راه که مدینه را گرفته و

Provided by the Afnan Library

کار و انها یکی از سنت که تمام مزیه بود مغارت نموده و انها را با سیری کرده بین خود تقسیم مینمودند
و این کاروانان عموماً از یهود یها یا جسیله سیابان نشین اعراب بودند و در ۶۲۲ میلادی ابو
سفیان مدینه را محاصره نمود و قلی کاری از پیش نبرد و مشتقصه نفر نیز از متابعین او بدست
مسلمین افتاد که همگی را سر بریدند و بعد از شش سال که از محاصره مدینه گذشت مسلمین که عده شان زیاد
شده بود خود را قادر بمحاصره کردند لذا از محاصره و ماوجود استادگی و مقاومتی که از طرف
اهالی مکه سر کردگی ابو سفیان کردید بالاخره آن شهر مفتوح و مسلمین فاتحانه داخل شدند تمام
بیت الله را در هم شکستند ابو سفیان خود اسلام قبول نموده و اهالی مکه مسلمان شده یا بقتل
رسیدند و فقط کلیسیان و مسیحیان بشرط ماوه جزیه یا مالیات ماذون بتوقف و زیست شدند. بعد از
این واقعه بی در پی مسلمین بلاد عربستان را فتح نمودند تا در ۶۳۲ میلادی که حضرت محمد پس از طواف
بیت الله و مراجعت بمدینه در اثر مرضی که مدتها بدان مبتلا بود بدار رحلت فرمودند.

موسی و عیسی ملتی مبعوث شدند که تقریباً متمدن بودند ولی حضرت محمد بقومی ظاهر گردید که
از علوم و معارف بی بهره و در بادیه نشینی و توحش سپری نموده ذلیل و زبون ملل همجوار بودند و بدرجه
انها ماندارند بود که اطفال خود را کشته و دختران زنده بگور میکردند معلوم است چقدر صبر و حوصله در
سلوک با چنین ملتی لازم است و از اینرو بوده که آنحضرت کراراً میفرمود انا من العرب و لیس العرب
منی و همچنین الاعراب اشد کفراً و نفاقاً و بواسطه جهالت و قلت قوه درا که و غیره دینی در
روح حقیقت و امر و نواهی بود که تعلیمات اسلام صورت فرمول و قاعده و رایجه و گرفته و آداب و مراسمی
برای عبادات و مدنیات وضع گردیده است.

اشخاصیکه در شاهد اسلام مجاهدت و کمکهای مادی و معنوی نمودند عبارتند از خدیجه ع و حضرت علی ع
و ابو بکر

و ابو بکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و سلمان فارسی و مخصوصاً حضرت علی ع اولین کسی بود که قبول
اسلام و جهاد نمود در اشاعه آن نمود و جهاد بایستی مقام و حمایت و خلافت را حائز گردند ولی
عمر و ابو بکر از انتخاب خلیفه را با جماع و رای امت محول داشتند که در نتیجه آن ابو بکر خلیفه شد و علی ع
از آن مقام محروم و ابو بکر نیز بر خلاف قاعده که خود وضع کرده بود بلا واسطه و بدون کسب رای جامعه
مسلمین با خواستار شد و عمر را بجانشینی خود انتخاب کرد و عمر هم انتخاب جانشین را موکول بمجلس شش
نفری نمود و نتیجه آن مجلس هم نصب عثمان بن عفان بخلافت شد تا آنکه مردم بر عثمان کریت المال را
محل استفاده و اعاشه اقوام و اقارب خود و اکابر اعراب کرده بود شوریده وی را کشتند و علی ع را
بخلافت معین کردند و قلی دوره خلافت حضرت تمام بجنگ و جدال داخلی گذشت و اول کسیکه
علم مخالفت برافراشت عایشه دختر ابو بکر که در زندگانی معروف بام المومنین است بود مشارالیها
حضرت علی را متهم بقتل عثمان نموده و تحت عنوان انتقام و جلب بالشارات عثمان بمعیت طلحه و زبیر
بر علیه حضرت قیام کرد و چون دفع شر آنها شد معویه بن ابو سفیان که حکومت شام را داشت تحت
همین بهانه سر بطغیان بلند و دعوی خلافت نمود و مدتی جنگ فیما بین ادامه داشت تا طرفین
از فتح و فیروزی مایوس گشتند و امر رجوع بحکمیت گردید برای این مقصود عمرو بن عاص که مردی
مدبر و سیاس بود از طرف معویه تعیین شد و عمر او ان حضرت علی ابو موسی اشعری را که مردی ساده
لوح و کودن بود بر خلاف میل حضرت بسمت حکم انتخاب کردند و نتیجه فریب خوردن ابو موسی از
عمرو بن عاص و نصب معویه بخلافت گردید ولی طرفداران حضرت علی رای محکمه را نپذیرفتند و جنگ
و جدال ادامه داشت تا آنکه نفر متعهد شدند که علی ع و معویه و عمرو بن عاص را بقتل رسانند و بقای خاتمه
دهند و اتفاقاً دو نفر که قتل معویه و عمرو را بعهده گرفته بودند موفق بمقصود خود نشدند و فقط حضرت علی

(۱) نقشه شده به سخنرانی عثمان در مسجد

در مجلس کوفه بدست عبدالرحمن بن ملجم
شهید گردید پس از فوت حضرت علی خلافت بحسن بن علی ع رسید ولی چون آنحضرت حلیم و
کریم بود و بعلاقه بخلافت نبود برای رفع مناقشه کناره گیری نمودند و معویه هم که در رشته ها
معروف به خال المؤمنین است بهمان سبک خلفای سابق رفتار نمود ولی یزید پسر او خلافت را
مبدل بسلطنت کرد و از طریقه خلفای راشدین خارج و از ایزو نارضایتی مردم فراهم شد و اهالی
کوفه حسین بن علی ع را بخلافت دعوت کردند و نتیجه اجابت دعوت آنها واقع کربلا گردید چنانکه بنظر محققین و سیاسیون میرسد اگر پای حسن بن علی در کار نبود و پس از علی علیه السلام
خلافت بحضرت حسین میرسید نظر بشجاعت حضرت علی و تازگی امر و شجاعت و فعالیت و
احساساتی که در حسین بن علی ع وجود داشت خلافت از خاندان نبوت خارج نمیگردید ـ
حضرت علی فیلسوف ادیب نظاق بود و در دوره خلافت خود در اعانت و دستگیری بمایعین
خودداری نمیفرمود و تاسیس حکومت و موکراسی کرده دست متقدمین و اکابر را از بیت المال مسلمین
کوتاه کرد و افراد را بدون رعایت ثروت و مقام در مقابل قانون بیک چشم نظاره نمیفرمود و همین
باعث نارضایتی متقدمین و سیه کاری آنها گردید ـ

در قرآن آیه واضحی راجع بخلافت علی است و در غدیر خم حضرت محمد فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر
من نصره واخذل من خذله که زنهار عامه دلالت بر خلافت حضرت علی نکند و بسیاری از خلافت
عقاید شیعه با نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم
الاسلام

الاسلام دینا را در غدیر خم نمانند و چیزیکه مورد قبول کلیه مسلمانست آنست که در ازدان آیه
کریمه میگفت اسمی از حضرت علی و آل او برده نشده ولی بعقیده خاصه آیات متعدده دلالت تامه
بر خلافت بلافصل آنحضرت کند و چون منسوب بحضرت محمد و داماد او و خود و پدرش ابوطالب از اصحاب
اسلام زحمات و مشقات زیادی تحمل شدند و بر تمام صحابا از حیث علم رجحان و برتری داشتند لذا
بر سایرین در خلافت مقدم بودند بعلاوه سایر اصحاب خود تعیین جانشینان و اوصیاشان نمودند
و مثل تعیین بایت جمعی با انتخاب ملت و اجماع امت نگذارده اند ـ

کتاب دینی مسلمانان قرآنست و آن عبارت از سی جزو و یکصد و چهارده سوره این کتاب بالهام و توسط
فرشته موسوم بجبرئیل بحضرت محمد ابلاغ شد لذا آنحضرت مدعی اظهار و تصنیف آن نبودند و حال آنکه
احکام موسی ع را داریم که کلیمها آنرا الهام و عین جانب الله دانند تشکیل قرآن در دوره حیات
آنحضرت صورت نگرفت بلکه سوره های آنرا اصحاب فقط بحافظه خود سپرده بودند و عمر بن خطاب
آنرا تشکیل و بصورت حالیه خود درآورد و آن بزرگترین دلیل بر نبوت حضرت محمد است زیرا بقول معین
سایر مردم از اراده و آوردن نظیر آن عاجز بودند و هر چند معجزات زیادی برای آنحضرت علی مسلمان
و مخصوصا شیعه قائل میشوند ولی دو خارق العاده که در قرآن بدان اشاره شده یکی معراج است
و دیگری شق القمر ـ آیه راجع بمعراج این است سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله و در فرع اختلاف است یعنی دسته از مسلمین مثل
شیخیها معراج جسمانی را منکرند و معتقدند که جسم کثیف با آسمان نرود و روح آنحضرت بوده است
که در اثنا خواب سیر نموده طبقه که معراج جسمانی معتقدند اینطور غلبه نام کرده اند برای صورت زن
دیگیون بلند و بالای ظریف است برای حمل آنحضرت قائل شده اند در صورتیکه اگر بوسائل طبیعی باشد

Provided by the Afnan Library

با لعای مربوط قابل آن نخواهد بود که جسم خود غرب را صعود دهد چه رسد که حال جسم دیگری گردد
بعلاوه مقداری که از کره ارض بگذرد هوائیست که با لعای غرب مورد استعمال پیدا کند پس
وقتیکه خداوند مشیتش باجرای امری قرار گیرد قادر است آنرا بدون وسائل طبیعی صورت دهد
بنحوی که برما غیر معلوم باشد ـ

راجع بشق القمر که در قرآن بموجب آیه اقتربت الساعة وانشق القمر بآن اشاره
شده عقاید مختلفه در بین است یعنی برخی گویند که ماه کره بزرگی است و امکان ندارد که نصف اهل
آسیا بتوانند مطابق احساسات اگر خدا بخواهد مشتری را از سوراخ سوزن بگذراند یا باید مشتری را
کوچک و نظیر نخ کند یا آنکه سوراخ سوزن را فراخ نماید برای آنکه ممکن نیست ظروف در ظرف
بزرگتر باشد و چون شق القمر بطور ظاهر و مفهوم آیه عملی و باور کردنی نیست عده از اهل حواشی اند
بآن صورت علمی و منطقی دهند یعنی میگویند که چون صورت از ماده برداشته شود حیثیت و شکل ماده
ازمین میرود و لذا حضرت محمد صورت ماه را از آن ساقط و شق نمود و ماده بجای خود باقی بود
ولی قیاس این مرهم خالی از اشکال نیست زیرا که ما نمیتوانیم در مخیله خود مان صورت را از ماده
برداریم و عده دیگر گویند در قدیم مثلی بوده است بین اعراب که هرگاه کسی کار مهمی را انجام
میداده میگفته اند شق القمر کرده و چون حضرت محمد اعراب منافق را تحت لوای اسلام و
کلمه واحده در آورد لذا گفتند شق القمر نموده یعنی کار محال و شدنی را انجام داده اند ـ
اصول مذهب اسلام بر توحید و نبوت حضرت محمد است ولی اصول دین فرق مختلفه زیاد
بر آنست یعنی سنیها معاد را بر آن میافزایند و شیعه ها امامت و عدل را بر آن اضافه میکنند
و شیخیها طبقه از شیعه ها هستند اصول دین را توحید و نبوت و امامت دانند و میگویند

عدل

عدل یکی از صفات ممدوحه خداوند و معاد هم یکی از فرمایشات پیغمبر
است و چون معتقد به نبوت شویم قبول معاد هم در آن بهتر است
و لزومی ندارد عدل و معاد را جزو اصول مذهب دانیم ـ
اسلام ذات الهی را مبشا بنود داند و باین معنی از این آیه
استنباط میشود :

اللهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيهَا
مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا
كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ ـ

و هر چند آیه صریحی راجع بمعاد جسمانی در قرآن نیست
ولی احادیث و اخبار دالیه قل من یحیی العظام وهی رمیم
دلالت بر معاد جسمانی میکند و از این حیث هم بین اسلام
و عیسویت مغایرت و اختلاف است زیرا مسیحیان خدا را
روح دانند و معاد آنها هم روحانی است ـ
فرائض دینی مسلمین یکی نماز است که باید در پنج موقع
روز و در شب بجا آورد و دارای مراسم و آدابی است و قسمتی از
آن در دوره جاهلیت یعنی قبل از ظهور اسلام بین اعراب
مرسوم بوده و نسبت به بعضها معمول میداشتند ـ

یعنی

Provided by the Afnan Library

یعنی چون در مشرق زمین نزد کی سلاطین و بزرگان متضمن دست
بر سینه نهادن و تعظیم نمودن و بخاک افتادن بوده است
لذا در مقابل بتها نیز مراسم مزبوره را انجام میدادند -
و در اسلام اجرای این مراسم بحث قواعد و مراسمی نسبت بحق
و خالق نادیده فریضهٔ افراد گردید -
مسلمین بدو طبقهٔ مهم تقسیم میشوند :
سنی و شیعه -
سنیها - جانشینان حضرت محمد را (ابوبکر)
و (عمر) و (عثمان) و (علی ع) دانند و منتظر
ظهوری هم نیستند -
ولی شیعیان که در اقلیت هستند
سه خلیفه اولی را غاصب - و وصی
حقیقی را حضرت (علی) و یازده فرزند او
شناسند و معتقدند نسل یازدهم الحضرت موسوم
به (مهدی) غیبت فرموده -
در آخر الزمان و قتیکه عالم را ظلمت کفر احاطه کرده باشد ظاهر
میشود و او محیی دین اسلام و مؤسس سلطنت عدالت است
و چون شیعه هفت امامی

شش امامی نیز هستند شیعه های فوق الذکر را ملت خاصه یا اثنی عشری یعنی دوازده امامی
مینامند . مملکتی که مذهب رسمی آن تشیع است ایران میباشد ولی مذهب یا ملل اسلامی
منحصر است و روی هم رفته تعداد سنی شش مقابل شیعه است و ترویج تشیع هم در ایران
توسط سلاطین صفوی شد زیرا آنها خود از سلالهٔ سادات و شیعه بودند از نقطه نظر عقیده و سیاست
که بین ایرانیها و ترکها نفاق انداختند و باین وسیله استقلال ایران را محفوظ دارند در نشر و ترویج
تشیع سعی بلیغ ابراز داشتند و ایران محمد و پرورشگاه شیعیان عالم قرار دادند و شیعیکه
در فشار بودند باین مرز و بوم مهاجرت نموده و با آزادی بانجام فرائض و آداب خود پرداختند .
تصوف و تعزیه داری و دعا و حادیث اخبار امروزه آثار و یادگار دورهٔ سلطنت آنهاست .
اسلامی مذهب اسلام براخوت و مساوات قرار گرفته و نماز جماعت و جمع شدن در مساجد و معابد
برای ایجاد الفت و محبت بین مسلمین و مشاوره در امور اجتماعی و مقصود از وضو و غسل و تحرز
از نجاسات نظافت و پاکیزگی بوده چنانکه فرموده اند النظافة من الایمان و منظور از فحص و
زکوة و حج در درجه و تشکیل بیت المال تحدید سرمایه و بهبودی حال فقرا و مساکین و رفع احتیاج
آنها یعنی طرز حکومت اسلامی همان بوده است که چهار خلیفهٔ اول اسلام بدان عمل مینمودند ولی
در هر سرزمینی که اسلام قبول شد احکام و قوانین آن بمذاق اهل و اوضاع آن تغییر و اجرا گردید
و عدهٔ امرا و سیله جمع ثروت و انجام اغراض شخصی قرار دادند و بکلی ولایت اسلام را از صورت
اولی خود خارج ساختند -
بالجمله حضرت محمد در دورهٔ بعثت خود تقریبا تمام عربستان را مطیع و منقاد فرمودند و پس
از قرنی که از هجرت گذشت خلفا از زر و دیبا و پس تاکوه های پیرنه را متصرف شدند و اسلام را در آنجا

Provided by the Afnan Library

قطعهٔ خاک سپید [illegible] از [illegible] تا [illegible] ۱۳۳۰ الی ۱۳۳۶ توسن [illegible] خلیفه [illegible]
از ۱۳۳۶ الی ۱۳۴۶ میلادی [illegible] شامات را تمام کرده مصر و ایران نیز متصرف گردید و
مسجد بزرگی در ۱۳۴۶ میلادی [illegible] یا بیت المقدس و بمقابل مسجد سلیمان بنام خود بنا
نمود و در زمان این خلیفه محا[illegible] سلام خان طالب غارت آنجا گردیده بود ندسی و شش هزار کس
و مقتبه و قصر متصرف [illegible] بهار هزار کلیسا و کنیسه را خراب نموده و هزار و چهار صد مسجد بجای
آنها بنا نمودند دولت عثمانی که دوره خلافتش از ۱۳۴۶ الی ۱۵۵۶ میلادی بوده است
اسلام را تا سرحد اروپا رسانیده و قسطنطنیه را فتح کرده و تا سر حد داخل اروپا وسعت داد و در قرن اول هجری خلفای اسلام
مقتدرترین سلاطین دنیا بودند و قدرتی در حسینکه از جبال پیرنه برای فتح مملکت فرانسه عبور
مینمودند از شارل معروف بچکش خد شارلمان پادشاه فرانسه شکست خورده و از این تاریخ
ممالک اسلامی بنای تقسیم شدن را گذارده و فقط ممالک آسیائی و مصر تحت خلافت خلفای
بنی عباس عموزاده های حضرت محمد ماند و دولت دربار مقتدری تشکیل دادند که پایتخت آن
بغداد و معروفترین آن سلسله هرون الرشید است که دوره خلافتش از ۷۸۶ الی ۸۰۸ میلادی
و باز وجه آش موضوع کتاب الف لیل مان مشهور است -

در خدمت خلفای بنی عباس در بغداد عده از ترکها بسمت مستحفظین خاص (گارد مخصوص)
اشتغال داشتند کم کم مقتدر گردیده و یکی از امراء آنها موسوم به عثمان در سنه ۱۲۹۹
میلادی آسیای صغیر را متصرف و ملقب به سلطان گردید و بعد در سنه ۱۳۵۵ میلادی این کشور
بنای تهاجم را گذارده و در سنه ۱۴۵۳ قسطنطنیه را متصرف شدند تا آنکه در سنه ۱۵۲۹ میلادی
در جنگ وینه شکست خورده و پادشاه اسلام دارا را پاخاته داده شد در قرن یازدهم و دوازدهم

مسلمانان

مسلمانان پنجاب متصرف شده تا دکان فرستند دهلی در قرن هجدهم رو بضعف گذارده و در
سنه ۱۸۵۷ هندیهای داخلی را از تصرف مسلمین خارج نموده و اسلام بآن طرف دودخانه آمده و بس
زمان دهلی با وجود این اسلام مذهب کمی بعضی از ایالات هند است و در دی هم رفته شصت ملیون
مسلمان در هند میباشد که عموم آنها سنی و در بنگال و پنجاب و سایر ایالات شمالی غربی هند متوطنند
و از این جهت میتوان گفت عده مسلمانان هند از سایر ممالک اسلامی بیشتر است -

ایرادات محمد کبر را اسلام از طرف منکرین وارد میشود اشاعه یافتن آن بوسیله شمشیر و اگر آنحضرت
فرمود انا نبی بالسیف و دیگر ازدواج زن زید توسط شارع است و مسلمین جواب میدهند
مقتضیات حال اعراب آن دوره اشاعه یافتن اسلام را بانشار و شمشیر ایجاب مینموده و عالب انبیاء
بزرگ تمکی بشمشیر نموده چنانکه عیسی هم بطوریکه در باب هم انجیل متی مرقوم است فرمودند
میپندارید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را و اجع بزنا یدم
چنانکه از آیه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین
حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا معلوم میشود برای آن بوده است که اعراب
براسند زن پسر خوانده را میشود نکاح کرد و چنانکه آنها تصور مینمودند حرام نیست و اجع بتاثیر اسلام
در مملکت ایران و در اخلاق اهالی این مرزوبوم اگر احساسات ملی را کنار گذارده و بدرج حقایق
پرداریم باید گفت که در او اخر سلطنت ساسانیان ایرانیها عیاش و تن پرور شده و افراط در شرب
خمر تسلی و بطالت آنجا را فتحی درجه رسانیده بود و ظلم و جور حکام و متنفذین از حرفی نگذشته
شدن مزدک و مزدکیان حس عدم میلی را نسبت بحکومت ایجاد کرده بود و انوشیروان هم با اینکه
توانست با عدل تصفیه خود با سکات مردم و جذب قلوب آنها موفق شود و چون صنوف و امتیازات

طبقاتی هند در ایران نیز مرسوم گشته بود لذا طبقات پست و زحمتکش با طناب دیانت اسلام که اساسش بر اخوت موسوم است

یعنی تساوی سید قریشی و غلام حبشی در مقابل قانون و شریعت بود و همراه بود و ندد نفاق و جنگ اخلاقی عقیده مسلمین که اگر کشته شوند بهشت میروند و اگر زنده بمانند بمال و دولت میرسند فتح را برای اعراب و شکست را برای ایرانی ها فراهم و آماده کرده بود و در واقع اختلاط اعراب با ایرانیها از حیث اصلاح چون بسیار مفید و مؤثر بود و ایرانی زود چهره و بطی الحرکه را گلگون و چابک و سوزان لاندهم نمود و لی اخلاق بخارا را فاسد خراب کرد و چون اعراب خود مردمانی جاهل و بی اطلاع از حقیقت اسلام و احکام قرآن بودند و از روی استدلال ها باز اخلاق حسنه نتوانستند بخود و قلوب ایرانیها بخود و آئین اسلام جذب کنند از این رو بشمشیر پرداخته و اهالی این مرز و بوم را مجبور کردند تقلیداً اعمار مرسومی خویش و تعلیمات آئینشان را بپذیرند و لذا ایرانی را خائف و متملق و متعبد کردند از ظرف دیگر نیز تمام دست عبور و حجاب تحت عنوان کفار کتاب قلع ما را فاقد علوم و معارف و محروم از شناسائی اجداد و پدران خود کرده و طومار را الی الابد جریحه دار ساخت و اگر سلاطین این مرز و بوم از دین اسلام دفاع و حمایت ننمودند و خود با شاعه اسلام مبادرت میکردند و عده از علماء و بزرگان اعراب را برای تبلیغ و ترویج مذهب اسلام نمیخواستند و اختلاط و امتزاج با اعراب بطور سلم و صلاح صورت میگرفت میتوان گفت که معارف و اخلاق ایرانی قدیم از بین نرفته و بطور اکمل از فلسفه اسلام استفاده میکردید و چه بسا بود که سلاطین نمیباشد که بدین قدرتین اکتفا نکرده و دست عنصر باشکوه گذشته را بآغوش میگرفتند و لی مقصود نبود بلکه مقصود این است که آئین در دست باعده و بودن دائره دنیا تش و دراثر اختلافات و موجوداتیکه بواسطه تسلط اسکندر و سلطنت طولانی اشکانیان بدور و اطراف آن جمع شده بود تکاهو

دماغ و حیات جاتیرا نمیخواند و این نکته بر بزرگان ایران مسلم بود و چون این مملکت مهد تمدن و مرکز سیاسیین بادیری نداشت که بوسیله وضع قوانین جدید و اصلاحات لازمه رضایتی عامی مردم را فراهم نمایند یا منجر نشوند بکمک آئین مسیحیت بشتاب شافت و چون بسط مسیحیت ایجاد خونریزی و بلوا در ایران میکرد بنابراین مقتضی بود مذهب اسلام که از حیث جامع مرحوم دعوای جاهلیرا ایرانی آسان بود از طرف سلاطین قبول و برای بهبودی اوضاع و فاه و سعادت ملت ترویج گردد.

در خاتمه این فصل مناسب است بیات ذیل را از مرحوم نعیمی در اینمقام منظم سازد قوله:

بنگر تا نماند قرآن را — بنگر احکام امت آزرا — پاکی آن بحر کشاف تیست — بنگر مسح پای حضارا
بینی آن بحر ذات تیست — بنگر کافر و مسلمان را — بخشش آن بحر خاق تیست — بنگر شمع و گو صفهان را
ساعت و بغیر مهلت تیست — بنگر بزم تعزیت خوان را — رحمت و غیر رحمت تیست — بنگر سینه کوبان را
ذکر او غیر یاد شهرت تیست — بنگر رند سجده گردان را — فکر او غیر لال و گفت تیست — بنگر یک یک اهل ایمان را

قلب اقسوه دید داد عداست — یوم طال علیهم الامداست

مقصود از شیخ صفا کیست و ضمن ابیات فوق ذکر چه داستانی است که حسان وحید در شیخ خویش در این قطعه در کتاب منطق الطیر داستان او را بنظم ساخته چنین شروع میکند:

شیخ صفان عمد خویش بود — کاش آنچه گویم شیخ بود — شیخ بود اندر حرم پنجاه سال — با مریدان چار صد صاحب کمال
قرب پنجه رنج بجا آورده بود — عمره عمری بود تا میگرده بود — خلق صفا میگویدش شیخ مریدان جانب او هم میشتافت — در آمد
بدام عشق دختر ترسائی گرفتار گشت ناچار ره معشوقه ترک سبحه زنار بستن بیاده پیمائی مشغول و او نیز
محبت معشوقه تربت و مدهوش گردید و بعد از تمنای وصال اشت دختر او گفت یکسال برای من چوگ بچرانی شیخ قبول کرد و بدان عمل
اقدام نمود مریدان زنی نا اهل را طرف کمک میزنند و در آنجا مان ناشار عارفی نابینا بحمه شیخ برگردد او را بعقیده گرانبهای عشق

فرونشسته از گفتار یاران گشته با او بطرف کعبه میرفتند شیخ عالم مراجعت نمیکند که حجر تا او بسلام گرفته تا بآن طرف دریا
و علی تا شب میرسد مقدار یک فرسخ راه میروند هنگام صبح وفات یکی از شیخ صفات نزد نظر احرار نوزده وفات مینماید قوله:

بلدان ابرار انام رفت	شیخ اجل نیز زمی هم برفت پیش و از پهلوی هم فن کردند قبر شیخ قبر احرار شدند
هزار اگر بلبل جانها پرند	نالهٔ قبر آمد و بالا رسند راست از عشرت و کم سر بلند واگر انجا از لطف کمال
گر دیده چشمه آب زلال	چند فرسنگ بخان خرم بود بیخ جای بگیتی کم بود گر سی نخی بسیبی از خوشی
موضعه بیجون ثبت لکشی	در میان کهنه و وم آن مقام شد زیارتگاه خلق از خاص عام انتخابی مزد از آن مزار در تقدس روی
تپه و اقع محل عیش نوش	محل آن شهرت فرید الدین عطا از بزرگان قرن شتم اسلامی است و خفته مغول بشابور قتل رسید
گوینک کیمیه چاره کتاب	بظم و نثر تالیف کرده شاعر بی نظیر میگوید همان حج طی کرد او دی غلطا کز نظر ادب شفا بخش عاشقان جون
مطابق عدد سوزه کلام نوشت	نفیسه های عزیز دکتر بیانات مولوی در مقدمه گفته "هفت شهر عشق عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم	قبر شیخ بزرگوار مرموز و این ابیات وی سنگ قبرش رهنمود سلطان حسین میرزا
تیموری نگاشته شده	هفت جان عدن فی الفنا عطر العطار منجمه نوشتا قبر انتقالی مقامات انجمنو
خاک راهش دیدهٔ جرخ کبود	شیخ عالی رتبه عطا و فرید اگر هستند اولیا او را مرید طرفه عطا یکرا از انفاس او
قانعا قانع جهان بنده شکیو	خاک نیشابور تا یوم القیام فخر او را و این عالی مقام انتهی و فین نعیم سیفزاید
خلق بوند و جهان کرد و کو	فخر شان قبله نگرشان شهر تو حرص دلین چیره و روح جان تو حرص دلین چیره علم و دین مقهور
سامعان گر سخن بیران قبول	رهروان یکدل و رهبانان کو همه لبها چو لاله رنگ و همه جانها چو خانه عنبر بو
با همچو ملکه بسیع نزدیک	زآدمی ملکه زاد چیست دور مغز در سر چو صحبه اندر کوه روح در تن چو مرغ اندر گور
دین جل بود و قلب جمله دروغ	حق جل بود و گوش خانه کور همه را دیده بر فرخ چون موش همه را چشم بر علف چو ستور
قوهی اشفقه خلقی نمود	از بیان زان ذات اجزا خود نمود آنرا ندر جهان نام عالم جان کیمیائی ز طلعت جانان
عقل را عقل کرد و دل را دل	روح را روح داد و جان را جان عقل کو بود جای بحجه بیک کرد جای یقین همه سامان
دل کراده جای خواهش چشم	کرد او در محل امن امان روح کو بود کان حرص و طمع کرد کان قناعت و ایمان
جان کرد او مقام فکر و نظر	کرد عاشق بعقل و قرآن طبع کو بود جسم جای و مدد کرد او در بهشت جاودان
الغرض از گفته الاطیبین	کرد مصور کعبة الرحمن ثلث فاهبت حقیقه کرد حیوان برد و آدمی او را

۱- لیه ش
۲- بس سلاق سور در آن ۱۱ حجه

شعاع هشتم حضرت رب اعلی جل ثناؤه

حضرت عبد البهاء جل ثناؤه در مفاوضات میفرمایند: قوله الاحلی ص ۱۹

ج - حضرت اعلی باب

اما حضرت علی روحی له الفداء در سن جوانی یعنی بیست و پنجسال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بامر فرمودند و در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی کتاب علوم نگذراندند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند با وجود این بمنتهای فضل نقبهٔ در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران اعاجز فرمودند نفس فرید امری قیام فرمودند که تصور توان زیرا ایرانیان بتعصب بی مشور آفاقند این ذات مجرد بمقوتی قیام نمود که زلزله بارکان شریعه و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران افتاد و تهیه شریعت و دین آئین نمود با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و روسا، دین کل بر محو و اعدام او و قیام نمود سفره اقیام فرمود و ایرانرا بحرکت آورد چه بسیار از علما و روسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و بسیران شهادت شتافتند و حکومت و ملت و علمای دین و روسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند عاقبت فجرش طالع شد و بخش بازغ گشت و آفتابش تابان شد و مطلعش نور بین گشت جرم غفیر را بتربیت لطیفه پرورش داد و در اخلاق و اخلاق و اطوار و احوال بایران تاثیر عجیب داد جمیع باین بانظم و شمس عجائب تربیت داد و کوکب حسنه عالم و اتیان کرد و طوبی بین ثابته عجیبه در شرعات مطیبه تاثیر و تحول و انکار و خلع بدایع تاثیر و تحقیقات بلاغ و اخلاق و اصلاح اخلاق تا اعظم دلیلست که این شخص مربی کلی بوده شخص منصف ابداً توقف در تصدیق ننماید.

ذکر رساله ایام تسعه تالیف نگارنده چنین مسطور است:

Provided by the Afnan Library

فصل اول در تولد یوم تولد: حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی جل ثنائهما

روز تولد حضرت اعلی و جمال مبارک از جمله اعیاد مهمهٔ امریهٔ و در کتاب اقدس ذکر آن و یوم من شرح اعیاد امریه از قلم اعلی نازل قوله تعالی والآخرین فی یومین کذلک قضی الأمر من لدن امر علیم (آیه ۲۵۷) و ذکر سائل سؤال و جواب میفرمایند قوله تعالی مولود اعلی در یوم اول فجر یوم دوم محرم است و یوم اول مولود مشراق و این دو یوم محبوب شده عند الله. انتهی در لوح رشحات الهام و لوح زین المقربین الواح مبارکهٔ دیگر نیز این مطلب نازل گردیده مراجعه فرمایند

در این مقام مختصری از تاریخ تولد حضرت رب اعلی و جمال ابهی تاگ را مینگارد.

حضرت رب اعلی نام مبارکشان علی محمد و با القاب عظیم رب اعلی و نقطهٔ اولی و مظهر جمال ابهی و نقطهٔ بیان و باب الباب معروف و پدر بزرگوارشان سید محمد رضا و اجداد عالی مقام حضرتش هر دو ابو الفتح بن میرزا ابراهیم بن میرزا نصر الله الحسینی شیرازی هستند (توقیع مبارک حضرت اعلی و خجره ارتباط افنان با غصنان که ضمیمهٔ صفحه ۱۱۷ (۵۹) از مقدمهٔ مترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل است) و مادر شان سیده فاطمه بنت میرزا محمد حسین بن میرزا عابد است (شجرهٔ ارتباط افنان به غصنان) تولد هیکل مبارک در شیراز در یوم اول محرم سال هزار و دویست و نهی هجری قمری مطابق بیستم اکتبر سال ۱۸۱۹ میلادی اتفاق افتاد (ترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل صفحه ۶۳ حاشیه ۲) در دوران طفولیت هیکل مبارک پدر بزرگوارشان صعود فرمود و جناب حاجی میرزا سید علی دایی حضرت اعلی هیکل مبارک را تحت تکفل و مراقبت و پرورش حضرت گرفتند هیکل مبارک در سن شش یا هفت سالگی (ترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل صفحه ۷۵ حاشیه ۱) در مکتب شیخ عابد معروف به شیخنا که در قریهٔ اولیا بوده تشریف برده و پس از ۵ سال در اول ماه ربیع الاول

سال

سال ۱۲۵۲ هجری قمری بزیارت بیت و کربلا عزیمت فرموده و پس از هفت ماه بشیراز مراجعت نمودند (ایضاً صفحه ۷۵ حاشیه ۱) و با جناب خال در شیراز بتجارت پرداختند (تاریخ نبیل انگلیسی صفحه ۷۶) تا در سال ۱۲۵۸ هجری یوم هیجدهم رجب از دواج هیکل مبارک ماضیه بخانم بنت آقا میرزا علی بن آقا میرزا عابد صورت گرفت (قبالهٔ ازدواج مبارک که در بیت شیراز محفوظ است) از این اقتران طفلی موسوم به احمد بوجود آمد که در سال ۱۲۵۹ هجری یعنی یکسال قبل از بعثت مبارک وفات یافت (صفحه ۷۶ تاریخ نبیل انگلیسی) هیکل مبارک در کتاب قیوم الاسماء که بتفسیر احسن القصص نیز معروف است در ضمن سوره نام فرزند خود احمد را ذکر فرموده و حضرت حرم را در مصیبت آن طفل تسلیت داده اند قبر احمد در شیراز در بقعهٔ (بی بی دختران) در پای درخت سروی واقع شده و امر و زآن نقطه مشخص و معلوم است پس از وفات این طفل مناجاتی از قلم مبارک صادر شده که چند فقره آن در صفحه ۷۲ ترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل مسطور و ترجمهٔ آن بفارسی چنین است (ترجمهٔ نگارنده است) اللهم یا الهی کاشانی ابراهیم تراهار اسمیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی نمود) یا محبوبی یا مقصود قلبی (محبت این احمد که بندهٔ تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد همیشه گاه مشتوا شعلهٔ محبت ترا که در قلبش افروخته خاموش ساز تا جانم در پای تو نثار شود تا جسم در راه تو بخاک و خون غلطد و تا سینه ام برای تو هدف گلوله های بیشمار نشود اضطراب من تسکین نیابد دل من آرامی نپذیرد ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راحت قرار بده و بفضلت فداکاری مرا قبول فرما آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر ترا با خون خود آبیاری نمایم تا شیر محصولی بخون من عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سرسبز گردد و نمو کند تا درختی تو آنا گردد جمیع

اهل

اهل عالم در سایهٔ آن مجتمع شوند) اللّٰهمّ استجب دعائی وحقق بی املی ومنائی انّک
انت المقتدر الکریم بادی هیکل مبارک مدتی راهم در بوشهر تجارت مشغول بودند تا وقتی که ظهور
امر واقع شد رسید که شرح آن در فصل دوم مطورات فائز حضرت اعلی در اواخر سال هشتم
سیزدهم هجری (ترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل صفحه ۱۹۱) در نهایت رجا ایقان و ایمان بظهور مبارک درگذشت
وفات یافت وسبب تصدیق شان ایمان بامر مبارک در اوائل ورود حضرت اعلی بشیراز و ورود بوشهر حاجی عبد
المجید شیرازی وجناب حاجی سید جواد کربلائی بودند که با شارهٔ جمال مبارک نزد مشار الیها
رفته واو را تبلیغ نمودند (تاریخ نبیل صفحه ۱۹۱) حین حضرت اعلی خدیجه بیگ در سنه ۱۲۹۹ هجری
شیراز صعود فرمودند در شاه چراغ مدفون گردید بر سنگ مرقد حضرت حرم که امروزه در بقعهٔ شیراز
محفوظست این آیهٔ مبارکه از جمال قدم که مخصوص همین مقام نازل شده بخط جلی مرقوم است:
انّا لو قدّر العلیا سمعت نداء سدرة المنتهی وطارت بها ۱۲۹۹ انتهی
جمال قدم در کتاب بدیع ماه در حرم حضرت اعلی را به (خیر النساء) معنون فرموده و اطلاق این
اسم را بر دیگران حرام فرموده اند از قلم جمال مبارک لوحی مخصوص شب تولد حضرت اعلی نازل
شده که صورت آن این است بسم المولود الذی جعله الله مبشّر الأسم العزیز الودود
لوح من لدنّا الی لیلة فیها لاحت السموات والأرض من نبرة اثار من فی العالمین
طوبی لک بما ولدت فیک یوم الله الذی جعلناه مصباح الفلاح لأهل مدائن
الأسماء وافتاح النجاح لمن فی میادین البقاء ومطلع الفرح والأبتهاج لمن
فی الأنشاء تعالی الله فاطر السماء الذی انطقه بهذا الأسم الذی به خرّ فی حجاب
الموهوم وسجدت الطّوفون واشرق اسم القیوم من افق الیقین وفیه فلک ختم الحیوان

الحیوان وفتح باب العلم والبیان لمن فی الأمکان وسرت نسمة الرحمن علی
البلدان حبذا ذاک الحین الذی فیه ظهر کنز الله المقتدر العلیم الحکیم ان یا ملأ
الأرض والسماء انها اللیلة الأولی قد جعلها الله ایّة لیلة الأخری التی فیها
ولد من لا یعرف بالأذکار ولا یوصف بالأوصاف طوبی لمن تفکر فیها انه یری
الظاهر طبق الباطن ویطلع بأسرار الله فی هذا الظهور الذی به ارتعدت ارکان
الشرک وانصعقت صنام الأوهام وارتفعت ایة لا الٰه الا هو المقتدر
المتعالی الواحد الفرد المهیمن العزیز المنیع وفیها هبّت ارتحة الوصال وفتحت
ابواب اللقاء فی المآل ونطقت الأشیاء الملک لله مالک الأسماء الذی اتی
بسلطان احاط العالمین وفیها تململ الملأ الأعلی وناح الکبی الأبهی وسجد
حقائق الأسماء مالک الأخرة والأولی بهذا الظهور الذی به طارت الجبال
الی الغوی المتعال وتوجهت القلوب الی وجه المحبوب وتحرکت الأوراق من ارتیاح
الأشتیاق ونادت الأشجار من جذب ندآء المختار واهتز العالم شوقا للقاء
مالک القدم وبدعت الأشیاء من الکلمة المخزونة التی ظهرت بهذا الأسم العظیم
ان یا لیلة الوهاب قد نزل فیک ام الکتاب انه مولود ام کتاب لا ونفسی کل
ذلک فی مقام الأسماء قد جعله الله مقدسا عنها به ظهر الغیب المکنون والسر
المخزون لا وعمری کل ذلک یذکر فی مقام الصفات وانه لسلطانها به ظهر مظاهر
لا الٰه الا الله طوبی للموقنین اذا اصغی القلم الأعلی ویقول یا من لا تذکر
بالأسماء فاعف عنی بسلطانک المهیمن علی الأرض والسماء لأنی خلقت بأمرک

کیف اقدر ان اذکرک ما لایذکر بالابداع مع ذلک وعزتک لو اذکرک ما اتمنی
لینعدم امکان من الفرح والابتهاج فکیف تموجات بحر بیانک فی هذا المقام
الاسنی والمقر الاعلی الاعلی ای رب فاعف هذا القلم الابکم عن ذکر هذا
المقام الاعظم ثم ارحمنی یا الهی وسلطانی فتجاوز عنی بما اجترحت بین یدیک
انک انت المعطی المقتدر الغفور الکریم - انتهی ....

فصل دوم - بعثت حضرت اعلی جل ذکره الاعلی

یوم بعثت حضرت رب اعلی از جمله اعیاد عظیمه این ظهور اعظم است جمال قدم جل اسمه الاعظم
در کتاب مستطاب اقدس عید رضوان و یوم بعثت حضرت اعلی را عید اعظم فرموده اند قوله تبارک
وتعالی: قد انتهت الاعیاد الی العید الاعظم اما الاول یوم فیها تجلی
الرحمن علی من فی الامکان باسمائه الحسنی وصفاته العلیا والاخر یوم فیه بعثنا
من فی قبور الناس بهذا الاسم الذی به قامت الاموات وحشر من فی السموات و
الارضین (کتاب اقدس کتابه ۲۵۹) بعثت مبارک در لیله پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۳۵ هجری
قمری وقوع یافت و هیکل مبارک در کتاب بیان فارسی در باب سابع از واحد ثانی میفرماید
قوله تعالی ... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت و رسول الله است که در قرآن
خدا وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰
که سنه ۱۲۷۲ از بعثت میشود انتهی. تاریخ بعثت حضرت علی نص صریح مرکز میثاق جل ثناؤه از بعد از
سال قمری بحساب شمسی تبدیل خواهد شد ذکر لوح مرحوم میرزا قابل آباده این بیان از قلم مبارک
طلعت پیمان نازل قوله العزیز در خصوص روز بعثت حضرت اعلی روحی لاحبائه الفداء مرقوم نموده بودید

در سوال

در سوال و جواب مندرج یوم کمال از شهر عشت واقع و یوم شهادت در یوم سلطان از شهر
رحمت واقع این نص قاطع است و خصوص حاضره را هیچ امری معارضه ننماید تعالی چنین
نور ساطع شده ولی چون در ایام مبارک این دو یوم مقدس در پنجم جمادی الاولی و ۱۸ شعبان
گرفته میشود و در ساحت اقدس احبا حاضر شده یوم بعثت را اظهار سرور مینمودند در یوم
شهادت اظهار حزن و تاثر شدید از شمایل مبارک ظاهر لهذا نیز الی الان این دو یوم اور بهذا
تاریخ میگیریم ولی آنچه منصوص است بعد مجری میشود ... انتهی تولد مبارک حضرت عبدالبهاء
نیز در همین لیله بعثت حضرت اعلی واقع شده و در مدینه طهران در شب بعثت حضرت نقطه اولی
طلعت پیمان از غیب بعرصه شهود قدم گذاشتند ولی بموجب لوح مبارک صادر از قلم
مطهر مرکز میثاق که در جلد دوم مکاتیب ص ۱۳۸ مندرج است جشن و سرور در آن لیله مستقیما
در یوم بعثت حضرت رب اعلی است تولد جل ثناؤه (نص شریعت الهیه) امر مبرم
پنجم جمادی الاولی روز بعثت حضرت اعلی روحی له الفداء است لهذا باید آن یوم مبارک
بسام بعثت آن نیر آفاق بین گیرند و اریش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را مژده
آسمانی بشارت دهند زیرا آن ذات مقدس مظهر اسم اعظم بود پس جزء ذکر بعثت حضرت اعلی
روحی له الفداء در آن روز یعنی پنجم جمادی الاولی جایز نه زیرا این نص قاطع شریعت الهیه است
اما اولا اگر در این عبد در آن یوم مراقع گشتند این دلیل بر الطاف عنایات الهیه است
در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی دانست و در بدایت طلوع
صبح حقیقت شناخت و باین سبب فرح و سرور و شادمانی پرداخت هذا هو الحق
و غیر آن را از آنچه ذکر شده یا خواهد شد در نزد این عبد بجا یعنی نمی گذرد تمت قلب عبد الجا ستود. انتهی

ناری

باب اعلی حضرت اعلی روحنا فداه در لیلهٔ پنجم جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۶۰ هجری قمری در شیراز در بیت مبارک در زد جناب باب الباب اظهار امر فرمودند و در آن وقت بر حسب تاریخ نبیل (حوت ترجمهٔ انگلیسی) بیست و پنجمین سال و چهار ماه و چهار روز از سن مبارکشان گذشته بود مشروح این واقعهٔ عظیم در فصل سوم از ترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل زرندی بتفصیل مذکور و در اینمقام ترجمهٔ فارسی قسمتی از آن فصل را مندرج میسازد (مترجم از نگارنده رساند)

﴿اظهار امر حضرت باب﴾

پس از صعود حضرت سید کاظم بر شتی معاندین وی اقدامات و مخالفتهای خویش را تجدید نمودند و غیبت شان را به برای اجرای نوایای دیرینه و مقاصد ریاست طلبانهٔ خویش مغتنم شمردند و بهمین مناسبت اتباع و تلامیذ باوفای سید تا چندی در چهار خوف و وحشت عظیم بودند تا آنکه ملا حسین بشروئیه از ماموریت مهمی که از طرف استاد خویش بانجام آن اقدام شده بود مراجعت نمود و سبب دلگرمی و قوت قلب و اطمینان خاطر تلامیذ گردید.

مراجعت ملا حسین بکربلا در اول محرم سال ۱۲۶۰ هجری اتفاق افتاد مشارالیه با نهایت بهجت و سرور بتقویت قوای روحانی تلامیذ معلم گرامی خویش قیام نمود و شیرازیا باستعجال در راه طلب تحقیق تشویق کرد ملا حسین مدت سه روز در محلی که مجاور منزل مرحوم سید بود اقامت گزید و دسته دسته از تلامیذ و پیروان سید بحضور وی که او را نماینده و جانشین قائد خویش میشمردند شتافته مراتب حزن و اندوه خویش را از صعود معلم و مقتدای خود اظهار نمودند سپس ملا حسین جمعی از وجود شاگردان سید و همکاران معتمد خویش را دعوت نمود از دستورات مواعظی که مرحوم سید در آخرین ایام حیات خویش در این جهان فانی بیان فرموده متذکر گردید ایشان در جواب اظهار داشتند که مرحوم سید مکرر در مکرر

میفرمودند که اوطان خویش را ترک گفته در طلب محبوب آواره و سرگشته دیار شوید و قلوب خویش را پاک و منزه نموده مستعد جذب انوار و جلب اسرار گردید و این تعلیمات را از مرحوم سید نقل مینمودند که میفرمود (اکنون آنچه منتهای آمال و منظور حقیقی ماست ظاهر شده حجاب بکلی مین شاه و محبوب حائل است ببرکت طلب و مجاهدت منقطع خواهد گردید ولی این طلب همت تا باتوجه و خلوص نیت تو هم نگردد و شاهد مقصود آشکار و نعمت وصال میسر نخواهد شد خداوند کریم در قرآن حکیم ببیان صریح اِنَّ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا را لکین بسبیل طلب و مجاهدت را بشارت هدایت و دلالت مستبشر فرموده است پس از استماع این بیانات ملا حسین فرمودند بعد از این دستور چگونه است که در این نقطه متوقف نمانده و در اجرای دستورات روحانی و تقدای گرامی خویش قیام و اقدام ننمود و باید تلامیذ بهنگام استماع این خطاب تعقل و جواب اظهار داشتند که ما بعجز و ضعف خویش مذعن و بقدرت و قوت شما متفکر و معترف اطمینان و اعتقاد ما نسبت شما بدرجه ایست که اگر اظهار نمائی شخص موعود و منتظر معهود تو ئی بلا درنگ مطیع امر خاضع و رگاهت خواهیم شد سپس ملا حسین فریاد برآورد استغفرالله چگونه ممکن است این عبد ذلیل قابل نسبت بآن رب جلیل باشد اگر بگفتن این بیان مرحوم سید مانوس و مألوف بودید و از حرمتی و اشارات و دلالات و مبشرات هرگز چنین کلمات از لسان شما جاری نمیشد و در هر حال اولین وظیفه شما است که قیام نموده پیام منقدای گرامی و استاد معظم خویش را بقلوب و اسماع گوشزد دور و نزدیک نمائیم ملا حسین با دای این مطلب از جای برخاست بدون فوت وقت نزد همشهری گوهر و همدرس محیط و بعضی دیگر از جملهٔ تلامیذ سید و از رشد و عموم ایشان پیام و دستور معلم خویش را ابلاغ نمود و هیئت و عظمت امر را اظهار داشت بتکلیف موفقیت ایشان را که مستلزم قیام عاشقانه است بین گوشزد حسین در قبال این تأکیدات و انذارات جز گفته های سخیف کرانمایه از ظرفه و حس آنها خواهی نخواهی بقا بود و باقی دیگر نشنید یک از ایشان اظهار داشت شتابان اکثر و عده قلیل است ما باید در اینشهر متوقف بمانیم و سنهٔ معلم خویش را

Provided by the Afnan Library

که فکر مرا و روح تحقیق کند و در آن اشتباه با خود فکر میکردم آیا ممکن میشد و دست من از همه مسائل مقصود و حقیقی و منظور و حق
خویش نزدیک نماید آیا ممکن میشد این ملاقات به وره طلب و اشتیاق حالت عشق و اضطراب من خاتمه یافته هیجان افکار
خلجان احساسات طوری روح و جسم من حکم فرما گردید که از خوشی اختیار شده و مسرت غیر قابل توصیفی در قلب من پیدا شد
چیزی نرفت و با طاق جوان دستور او ظرف آبی حاضر شد و بمن امر نمود دست و پای خود را شسته کودکی و جستگی راه نماید
طرف ساده من انحصر تش جاری خوشحال و اطاق مجاور و این امر را انجام دهم فرمی جوان قبول نفرمود خودش ایاری عطوفت
بخصوص آب در روی دستهای من ریخت قدم پیش شریتی برای من آورد و بدستور فرمود سماور حاضر شده شخصاً تهیه چای
مبادرت فرمود من حالیکه از مکالمات و سکنات و پذیرائی محبت آمیز آنجوان منجذب و متحیر بودم از جای برخاسته عرض کردم
موقع غروب شام نزدیک است من باید برای خویش معدی کرده و هم در این مکان نزد ایشان بروم آنجوان در پاسخ بخنده آرامی
و محرمانه بیان نمود شما بدون تردید مرجعت خواهید نمود ولی امروز اراده دائمی بشر و طرز رضای او نموده و باید دانی چنانکه معلوم است خوشحالی
نوع دیگر است از اینکه بعهده خود وفا کرده و در فضای خود آزاد و استقرار گذارده باید خائف و هراسان باشید قدری
من عجله و غصه ساخته برای ادا نماز حاضر شدم جوان نیز در کنار من ایستاده نماز مشغول شد دعا و مناجات
روح من گرانترین مصاحبه با بی مهری و طلب حقیقت در تفتیش و فشار و جستجو گوئی ما گهان آزادی یافت حالت
خفت حاصل نمود و با این مناجات به گاه بارگاه الهی از دنیا مشغول گردید گرای قدرتی متعال من با روح و قوت
در طلب مقصود جاهد بوده و تا این لحظه از معرفت عظمت امر محال چاپ است محروم مانده ام شنا میدهم که کلمات خود را در عدم صداقت
آن شب تاریخی متعارف بلیله پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری بود که میرزا یحیی از اهالی بعد از خروج باب بقاع در امن
مفقود الموجود من آل کرد چل و سید کاظم رشتی که راجا نشین او و متقدای خویش میشمرید در جواب عرض نمودم در
او جزایم معظم متصاعد با پیوسته از نصیحت مینمود که برای اصدوی علای طی نموده و در طلب محبوب از هر نوع سیر
حرکت غایم من بپیروی این دستور بین من و آن جز تفع و بجستجو حقیقت با نوس ما لوفم متین جوان بیان فرمود آیا معلم شما

راجع بحضا ص و علائم موعود است بیانی فرموده است پیغمبر فرمود پیش از ظهور موعود بیستی از علائم ظاهره
و خاندان عصمت و بوت شده سن مبارکش از بیست سال کمتر نباشد ای علم الدنی من شما قائش موعود از آن قائل
رحمان فارغ و از هر گونه عیب و نقص جسمانی عاری و بهره ای ست پس از اندک تأملی جوان با صوت طنین انداز فرمود طاهره
کن آیا این علامات در شاه در رشت شده میگوئی پیش از یکسال از اعلام مکوره از صبح فرموده و تطابق آنرا بکمال تعجب من
واضح و معلوم ساخت من از بیان فوق العاده متحیر شده با نهایت وسع و شم موعودی که ناظر و امیدوار ظهور او بودم
تقاضای تعجیل امرش را ادای نفوذ و عظمت فوق الحد آنچه تعجیل از وقت مرحوم سید کاظم و عالمه موعود و صحبت میرزا علی محمد باب
اظهار میشد معلومات من نسبت علم اعلمه موعود چون قطره در برابر آفتاب بلکه بتحقیق اختلاف شیر تفاوتش
فاحش تر است هنوز من از ذکر این عبارات فارغ نشده بودم که حالت خفت ندامت بر من مستولی گردید که چرا طاقت اظهار و شتم
و ناپاکی خفا بلکه زبان باطن نفس خود را بهر زش نموده و مصمم شدم که آنان محترم بین جان طرز گفتار را تغییر دهم و باظهار خجلت و شرمندگی
در صورتیکه با دیگر میزبان گرم و در این موضوع سخن نرانده بنهایت صنعوبت و اکمل بحضور سیاش سر فرو نیاورم اگر از او مدارک اثبات تحقق
دعوی خویش نماید البته مرا از حالت قلق و اضطرابی که بتعویت روحم احاطه نموده بخات داده مرا هون این لطف و عنایت بی نهایت خود هدایت فرمود
از همان اوان که من از طریق تحقیق قدم گذاشته و طلب عرفان گشته و میزان ای تحقیق نفس که دعوی خاتمیت نماید در نظر
گرفتم یکی از کتب تصنیف خودش و متضمن مسائل مفصله تعالیم علیه نوین بین شیخ جلد حاجی سید کاظم رشتی که او را خود
فکر میکردم هر کس تواند موضوعه آن کتاب را تبیین توضیح نماید میزان ثانی خویش قرار داده و تحقیقات خود را بر
استدعا نام موضوعه یوسف بدون تأمل تکلم کرد با موازین مسلمه و مصطلحات جاریه قوم کلی متفقات شده تغییر نماید و در این باب از
مرحوم سید بطور خصوصی نقل تعاضا نموده بود هیچ یک بر موضوعه مرقوم نمایند لکن سید ابی اجابت این مسئول امتناع نمود
و فرمود این موضوع فی الحقیقه برای من مشکل است آن هو جه عظیم کریس از من خواهد آمد برای تو نا خواسته این
امر اظهر خواهد ساخت تفسیری که از قلم مقدس او ظاهر گردد دلیل جلیل بر حقانیت علو مقام او خواهد بود

این نگار

Provided by the Afnan Library

Provided by the Afnan Library

حضرت عبدالبهاء در لیله ۲۱ می ۱۹۱۲ در منزل رئیس راجع به مبحث حضرت اعلی
این نطق مبارک را ایراد فرمودند (دو نطق مبارک دیگری مورخه پنجشنبه نهم مارچ ۱۹۱۲ مطابق
پنجم جمادی الاولی ۱۳۳۰ هجری و دیگری نطق مبارک درباره حضرت اعلی که در کاخ بیع امریکا
ادا فرموده اند موجود است) - ع ع -

هوالله امروز چون شب حضرت اعلی بود لهذا جمیع شما را بر یک میگویم هر روز روزی بود که شبش حضرت باب تولد
حضرات انبیاء ظاهر گردد طلوع حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بظهور آفتاب
سید همین طور ظهور حضرت باب علامت طلوع شمس بحار بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را
روشن کرد و آن انوار کم کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود حضرت باب مطلع
طلوع شمس بهاء الله و در جمیع کتب خویش بشارت بظهور حضرت بهاء الله داده حتی در اول
کتابیکه موسوم بر احسن القصص است میفرماید: یا سیدنا الاکبر قد غلبت بکلی
لک وما تمنیت الا القتل فی سبیلک نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این راه بود
این تاج سلطنت هدیه را بر سر مبارک نهاد و که جواهرش هر عصر را روشن نماید حضرت اعلی
روحی لاحبائه الفداء صدمات بسیار شدید در اول امر در شیراز در خانه خویش حبس بود بعد از آنجا
باصفهان حرکت فرمود علمای آنجا حکم بقتل دادند و نهایت ظلم و اعتساف دادند حکومت
حضرت باب را به تبریز فرستاد و در کوچه شدند و از آنجا بقلعه چهریق برای حبس فرستادند
ضرب شدید دیدند و اذیت بی پایان کشیدند اخر الامر به تبریز فرمیت دادند و هزاران گلوله سینه
مبارکش زدند لکن از این شهادت شعشعش رو بشدت شد جلش بلند تر گردید و قوه ظهورش شدیدتر گشت
تا حالی که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر است بابی بعنی را چنان گمان که مظاهر مقدسه

تا یوم ظهور از حقیقت خویش چیزی خبر ندارند مانند زجاجی که از روشنائی فی نفسه بیخبر است و چون
سراج اگر روشن شود آن زجاج نورانی گردد و لکن این مظاهر مقدسه زیرا مظاهر مقدسه بدرجات
ممتاز بوده و هستند این است که حضرت مسیح میفرماید در ابتدا کلمه بود پس مسیح از اول مسیح بود کلمه بود
کلمه نزد خدا بود و بعضی گمان چنان کردند یحیی در نهر اردن حضرت مسیح را تعمید داد آن وقت
روح القدس بر مسیح نازل شد و مبعوث گشت و حال آنکه حضرت مسیح صبیح الجمال از اول مسیح
بود همچنین حضرت محمد میفرماید کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و جمال مبارک
میفرماید کنت فی ازلیة کینونتی عرفتی فیک خلقتک آفتاب حقیقت آفتاب است
اگر وقتی تاریک بوده آفتاب نبوده آفتاب بحر ارتش آفتاب است لهذا مظاهر مقدسه هم زوال
در نورانیت ذات خود نبوده و نیستند آمالیوم راجع بحیات از اظهاریت و الا از قبل هم نورانی
بوده اند حقیقت انسانی بوده اند... و میدهد بروح القدس و مظهر کمالات الهی مثل آفتاب که
هر چند نقاط طلوع مینماید ولی نمیگوید گفت آفتاب امروز حادث است نه بلکه الان آفتاب قدیمست
لکن مطالع و مشارق حادث جدید بابی حضرت اعلی روحی لاحبائه الفداء در جمیع کتب خویش
بشارت بظهور حضرت بهاء الله داده که در سنه تسع ظهور عجیبی ظاهر میشود و هر خیری حاصل میگردد
و کل بلقاء الله فائز میشوند یعنی ظهور رب المجنود خواهد بود و آفتاب حقیقت طالع و روح ابدی دمیده
خواهد شد خلاصه بیانات بسیار دارد که جمیع در بشارت بظهور بهاء الله است این بود که
چون حضرت بهاء الله در بغداد یوم مخصوص اظهار امر فرموده جمیع بابیان معرف شدند
گر قلیلی و قوت و قدرت بهاء الله قبل از اظهار امر ظاهر بود و جمیع خلق حیران که این چه شخص جلیلی
است و این چه کمالات و علم و فضل و اقتدار لهذا بمجرد ظهور در ایامی قلیله خلق ملتفت شدند
تا آنکه

Provided by the Afnan Library

با آنکه حضرت بهاء الله در حبس بود ولی امرش شرق و غرب را احاطه نمود و پادشاه مستبد
میخواستند امرش را محو نمایند و سراجش را خاموش کنند لکن در شدت در زیر بحر عشق را بلند کرد
در ظلمت زندان نورش ساطع گشتی جمیع اهالی شرق و ملوک متوانستند مقاومت نمایند آنچه
منع کردند واضحی بش رگشتند نفوس بیشمار اقبال کردند بجای یک نفر مقبول صد نفر اقبال کردند
دامرش غالب شد و این قدرت بهاء الله قبل از ظهور معلوم بود نفسی بحضورش مشرف نشد مگر آنکه مبهوت
گشت علماء فضلای سیاهم معترف بودند که این شخص بزرگوار است اما ما نمیخواهیم از تقالید دست
برداریم و میراث آبا را ترک کنیم هرچند مؤمن نبودند اما میدانستند که شخص بزرگوار است و بهاء الله
در مدرسه داخل نشد معلمی ندارشت کالاتش مبادله بود همه نفوس که او را میشناختند این مسئله را بخوبی
میدانستند با وجود این آثارش را دیدند علوم و کلماتش را شنیدند حکمت و فلسفه اش را میبینید که مشهور
آفاق است تعالیمش روح این عصر است جمیع فلاسفه شهادت میدهند و میگویند که این تعالیم نورانیت
مظهر الهی باید نورالهی باشد نورانیتش از خود او باشد نه از غیر مثل این آفتاب که نورش از خود
اوست آقا نور ماه بعض ستارگان از آفتاب است همچنین نورانیت مظاهر مقدسه بدا تست
نیشود از دیگری اقتباس نمایند و دیگران باید از آنها اکتساب علوم و اخلاقش نمایند نه آنها از دیگران
جمیع مظاهر الهیه چنین بودند حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد
و حضرت باب حضرت بهاء الله در هیچ مدرسه داخل نشدند لکن کتبی از آنها صادر که جمیع
بشرت داده اند بر اینکه بی مثل بوده اند و این قضیه بهاء الله و باب یعنی هم درس و هم مدرسه ما الان
در ایران نفوس قلیل بزبان میدانند در مشرق بکتب بهاء الله استدلال بر حقیقت مینمایند که هیچ
کس نتواند مانند این آیات صادر نماید و نفسی میدانند که بتواند نظیر آن بنویسد زیرا این کتب آثار
از شخص

از شخصی که در مدرسه داخل نشده صادر گشته و برهان حقیقت اوست تا آخر این کالات بداشته بوده
اگر غیر این باشد میشود نفوسیکه محتاج تحصیل از دیگرانند چگونه مظهر الهی میشوند سراجی که خود محتاج نورانیت
چگونه روشنی بخشد پس باید مظهر الهی خود جامع کالات موهبتی باشد نه کسبی باشد شجری باشد ثمر
ذاتی باشد نه ثمر مصنوعی چنان شجر شجرهٔ مبارکه است که بر آفاق سایه افکنده و میوهٔ طیبهٔ دهد
پس در آثار و علوم و کالاتی که از حضرت بهاء الله ظاهر شده نظر نمائید که بقوهٔ الهیه و تجلیات ساطعه
بوده حضرت باب در جمیع کتب بشارت بظهور آن فیوضات و کالات الهیه داده لهذا شما را تهریک و
بعثت حضرت اعلی روحی له الفداء میکنم این عید سعید روز جدید بر جمیع شما مبارک و
مایهٔ سرور قلوب و انشاء الله تحی ـ ع ـ

از نطق مبارک در پنجشنبه ۹ ماه ربیع الاول مطابق ۵ جمادی الاولی ۱۳۳۶

امروز روز بسیار مبارکیست متبرک و میمن است طلوع انوار صبح هدی است مبدأ روشن
امر اینست پرتو اشراق شمس حقیقت است یوم نفخ فی الصور و نفرق فی الناقور است
وقایع این یوم خیلی عظیمست و لکن حقیقتش در نزد اهل بصیرت معلوم و هرچند در نزد خلق شهرت
این یوم محمول است در آیهٔ نفخهٔ اولی آیهٔ مبارکه قرآن میفرماید و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات
و الارض یومیست که جمیع من فی السموات و الارض مصعوق شدند یعنی در نزد اهل بصیرت بحقیقت موهوم
گشته و انسان مصعوق بیهوش یعنی محروم از حیات ابدی بچیزی ملتفت نمیشود اما انسان بصیر
بحقیقت امر آگاه میشود یعنی آن نفوسیکه فائز بحیات ابدی میشوند ملتفت میشوند که طلوع صبح حقیقت
است و نفخهٔ اولی است که در حقایق معنویه روح حیات تازه گذشته و همان ارواح مستعده نفخهٔ ثانیه
گردیده است که میفرماید ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور

ربها

دیها و از نخهٔ ثانیه تحقیق روحانیه و کیفونات علویه حیات یابد و از اشراق شمس حقیقت
باحتراز آید این نخهٔ ثانیه ظهور جمال قدم عن یظهره الله است باید در آفتاب ملاحظه نماید
که چون صبح طالع میشود قیامت کائنات ارض است زیرا جمیع ارض باحتراز آید و اسرار جمیع
کائنات از خبایب بخبز شهود آید و آنچه در مکمون ارض است ظاهر و آشکار گردد و آنچه در غیب
اشجار است مودار شود و لکن جمیع کائنات باوجودیکه باین فیض آفتاب حشر و نشر میشوند و وجود ثانی
از اشراق و طلوع آفتاب است معذلک از این فیض بی خبرند مگر کائنات حیه که زنده هستند
کائنات حیه ملتفت میشوند که آفتاب طلوع کرده لهذا بدایت این یوم مبارک بدایت قیامت است
نفوسیکه حیات بدیعه و استشعار ادراک و احساس کرده اند که امروز همین الف سنه دار دامروز
روزیست که آنان منتظرش بودند امروز روزیست که آفتاب بر هیکل دیگر مشرق امروز روزیست که قمر مشرق شده امروز روزیست که زهرا
مشرق امروز روزیست که جمال سبحان مشرق امروز روزیست که اصوات از قبور برخیزند و آن آهسته شده گریه
میزان منصوب شد صراط ممدود گشت اسرار ارض ظاهر و هویدا گردید ابواب جنت مفتوح شد
شعلهٔ جحیم برافروخت ایها جمیع علام یوم قیامت است حضرت اعلی میفرماید که در یکدیقه ان
وقایع واقع گشت که در ظرف العین همین الف سنه منقضی شد و جمیع این وقایع ظاهر گشت زیرا
ایها وقایع معنویه است نه وقایع جسمانیه این است که حضرت فقطه اولی روحی له الفداء میفرماید
انا لله و انا الیه راجعون و لقد کان فی یثرب عشرة من اصحاب الله شهر بطلعت یثرب مبارک حضرت اعلی روحی لعنایته
الفداء تصریح فرموده اند که از ظهور ما تا ظهور من یظهره الله همین الف سنه است یعنی بنجاه هزار سال بکه قیامت منقضی شد جمیع وقایع عظمی و شروط یوم قیامت بحرفی بیاید و جود این ایام بیان شود
که شرط ظهور من یظهره الله است یعنی در ظرف العین بنجاه هزار سال مگذرد چونکه بنجاه هزار سال مگذرد جمال اسم اکبر جل جلاله نفوسیکه خود
مقرر و معترف شده اند که بنجاه هزار سال در ظرف العین گذشت و وقایع عظیم قیامت تحقق یافت انکار
نمیکنند

نمیکنند که میشود عدد مستغاث در نوزده سال منقضی شود فاعتبروا یا اولی الابصار یا اهل
رای انصافی بچه درجه است وفا دانی تا چه حد خداوند در صریح قرآن میفرماید که روز نفخه چه روزی است
حضرت اعلی روحی له الفداء جمیع حجات خلق را خرق فرمود و از برای ظهور من یظهره الله
شرطی قرار نداد و فرمود که اگر امروز ظاهر شود فانا اول العابدین و نص صریح میفرماید یا ایها
الذین آمنوا ان تنصروا الواحد البیانی و بما نزل فی البیان و با وجود این اهل بیان گویند که در
بیان ذکر مستغاث نیست احد بیان ذات مقدس حضرت اعلی هیکله عوالم حی است بیانات
و احد بیانی از من یظهره الله محتجب شود حال اهل بیان از آفتاب حقیقت محتجب شده اند

و دو کلمه بیچ امریکا در ضمن خطابه فرموده اند

امروز بعثت حضرت اعلی است و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب است زیرا ظهور حضرت اعلی
مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب هر صبح نورانی بشارت از شرق حقیقت دارد
لهذا این یوم یوم مبارکی است زیرا فیوضات بدایت طلوعست اول اشراق است حضرت
اعلی در چنین روزی مبعوث شدند ملکوت ابهی نمود و بشارت ظهور جمال مبارک فرمود و جمیع
طوائف ایران مقاومی کردند جمعی در ایران سابقه نمودند و در بلایا و مشقات شدیده افتادند و در مقام
امتحان و امتحان نهایت قوت و ثبات آشکار نمودند چه بسیار نفوسی که در حبس شدید افتادند و چه
بسیار نفوسی که عقوبات عظیمه دیدند با وجود این با نهایت ثبوت و استقامت جانفشانی نمودند
ابداً متزلزل نشدند و از امتحانات طالبان نیاوردند بلکه بر ایمان و ایقان خود صد مقابل افزودند آن
نفوس منتخبین الهی هستند آن نفوس ستاره های افق ناسوتی هستند که از افق ابدی درخشنده
و تابانند حضرت اعلی را دو شیراز اذیت کردند بعد حضرت باب اصفهان آمد در اصفهان

Provided by the Afnan Library

علما را ذیت زیادی کرده هر اصانت نمودند بعد حضرت را از اصفهان به تبریز فرستادند قدری
تبریز چندی اقامت کردند بعد از تبریز باکو فرستادند قدری آنجا در قلعه محبوس نمودند بعد
از باکو بچریق فرستادند و در آنجا هم محبوس بودند و از چریق به تبریز آوردند و در آنجا بنهایت ظلم
و جفا شهید نمودند حضرت اعلی مقاومت جمیع ایران نمودند از اینجا دیدند و هرچه خواستند
آن سراج الهی را خاموش کنند روشن تر گردیده روز بروز ازدیاد شعشعه اش میکرد و در میان خلق
بودند در جمیع اوقات بشارت به بهاء الله میفرمودند و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاء الله نمودند و
بشارت بظهور بهاء الله دادند که در سنه تسعه خیری میابید و در سنه تسعه سعادت کلی حاصل میکنید
در سنه تسعه بلعجار الله فائز میشوید در این قبیل بیانات بسیار و جمال مبارک را باسم من یظهره الله
ذکر فرموده الخ مختصر این است که آن وجود مقدس در محبت جمال مبارک جانفشانی فرموده چنانچه
در کتاب احسن القصص میفرماید یا سیدتا الاکبر قد قدیت بکل لک وما تمنیت الا
القتل فی محبتک والنصب فی سبیلک وانت الکافی بالحق لا حاطة کنیده گر آن وجود مبارک
چقدر صدمه دیدند و چگونه جانفشانی نمودند و چگونه بمحبت جمال مبارک منجذب بودند و چگونه ما باید بپایشان
اقتدا کنیم و جان فشانی نمائیم و بسار محبت الله مشتعل گردیم و از عنایات الهی بهره و نصیب گیریم
زیرا آن وجود مبارک وصیت کرد که در ظهور جمال مبارک در نهایت انقطاع باشیم و در نهایت انجذاب
باشیم جمیع شبرا از برای او دوست داریم و خدمت عالم انسانی کنیم بناء علی ذلک مبارک باد مرد
چنانکه امروز روز مبارکیست اشک من از اتفاقات شما بسیار مسرورم و از خدا خواهم که فیوضات ملکوت
ابهی بر شما احاطه نماید و وجوه شما نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد و جمیع آبناء و بنات ملکوت گردید
و منسوب بحضرت رحمن جلیل شوید و موجب تعالیم حضرت بهاء الله عمل کنید انه تعالی یؤید

شهادت حضرت اعلی

در رساله ایام تسعه چنین مسطور است. شهادت هیکل مبارک در یوم بیست و هشتم شعبان سنه ۱۲۶۶
هجری قمری مطابق یوم السلطان از شهر رجب (موج مبارک باعزاز میرزا آقا بابا) روز یکشنبه
هنگام ظهر (تاریخ قبیل رمزی) در تبریز بوقوع پیوست تاریخ قمری این واقعه نیز چنانچه در فصل دوم
نگاشته شد نص صریح مبین کتاب الهی بتاریخ شمسی تبدیل خواهد شد شهادت هیکل مبارک را
اصل تاریخ فارسی قبیل رمزی لفظ بلفظ و انجام مینگارد و قولها باری آن مامور در کمال ادب و
احترام طلعت اعلی را از چهریق حرکت داده وارد تبریز بلا انگیز گردانیده و حمزه بیگ را در محل کی از قریان
خود شایسته و وارد گردانیده و مکرر نموده که با کمال احترام با ایشان حرکت نمایند تا بعد از شش روز روز دشان
فرمان دیگر از اجیر باسم نواب حمزه بیگ رسید که محض ورود فرمان سید نایب با مردانی که همراه
دارد تسلیم ارمند دارزن و فوج ارامنه ارومیه را که سرتیپشان سام خان است فرمان داد در کنار خانه
میان شهر تیر بارانش نمایند چون نواب حمزه میرزا فرمانی الضمیر امیر مطلع گردید بحال فرمان که برادر
امیر مهین احسن خان وزیر نظام بود گفت امیر باید بمن خدمتهای بزرگ رجوع نماید مانند محاربه با دولو
و روس و ایگونه کارها که شغل او باشد است باعلش رجوع کند من نه این نامردم و نانجیب سعادت که فرزند
رسول خدا را بدزن بوم قتل برسانم امیر زا احسن خان مرکوم آنچه از نواب حمزه میرزا شنیده بود
برای برادرش امیر زا تقیخان امیر نوشت او هم بعجیل جواب فرستاده و فرمان بگیرد او که خود
این کار شوم بجان نوع کند در فرمان سابق بود عمل کن یا در رمضان قتل نشده ما را از این خیال آسوده کن
تا با دل درست در ماه رمضان روزه بگیریم امیر زا احسن خان فرمان تازه آورد که نواب حمزه بیگ
نشان بعجد از ان نگذشت و گفت سرکار شاهزاده ناخوش حواله داده و فرموده اند سری را بعجد نشان

Provided by the Afnan Library

نذهم امیر احسن خان فراشباشی خود را فرستاد که برود سید تاب را با دکن با او است
بسر بازخانه بزرگی که در میان شهر است بیاورد و در یکی از حجره های آن منزل دهد و لشکر بازهای فوج او را
با خان نگهدارد نظر بر آن حجره چا تعه زنند و در سر ساعت عوض شوند تا فردا صبح فراشباشی نیز
حکم اعلی نمود و طلعت اعلی بر دو آن عمامه و شال کمر که علامت سیادت بود با جناب آقا سید حسین
حرکت او از اجتماع ناس رستخیز عظیم در آن و زیر پاشد تا سر نزدیک سر بازخانه رسید بعشقه جناب
میرزا احمد علی زنوجه سر پا بر هنه دوان دوان خود را بایشان رسانید و سر بقدوم مبارک نهاد
و دستشان اگرفت که مرا از خود جدا نفرمایید فرمودند تو با ما نمی تا فردا چه مقدر شود و دو نفر دیگر هم طلا
خصوع نمودند آخر انهیز گرفتند و هر چهار را با آن منع عظمت و وقار در حجره از حجرات سر بازخانه
منزل دادند و فوج را مامور بکشیک و نگهبانی آن حجره نمودند و در آن شب از قرار یکه جناب
آقا سید حسین تقریر نمود بود سر دری در طلعت اصل بود که در چیج و قمی از او وقات نبود باحافظ
حضرتشان فرمایشات میفرمودند در غایت بحجت و بشاشت صحبت سید هشتند از جمله میفرمودند
شکی نیست کرد را قتل خواهند نمود اگر از دست شما باشد عبرت دیگران دستاویز اگر از شما باشد
و با شال کمر مرا مقتول سازد همگی گریستند و از این عمل تحاشی نمودند اگر عاشق فنا شوند
شال کمر خود را باز نمود و عرض کرد بهر نحو که بفرمایید عمل مینمایم دیگران دستاویز اگر فتنه و مخالفت نمود
طلعت اعلی فرمودند حین جوان انیس من خواهند بود و جان خود را در راه من نثار خواهند نمود
چون صبح شد مهتر احسن خان فراشباشی خود را فرستاد که ایشان را بحجره های مجتهدین برند و از آنها
حکم قتل بگیرند و چون ملازم شدند آقا سید حسین عرض داشت که تکلیف من چیست فرمودند
بجز این نیست که تو را قرار نکنی و نکشته نشوی تا بعضی امور را که جز تو احدی مطلع نیست در وقت خود با علی

اهل زمان ... دیگر پرسید فرمودند در گذشته شان شما استقلال صحبت من نخواهد بود
بحضوری میرود سید حسین گفت سید جناب میرزا احمد علی با آنها فرمودند که ایشان صاحب الامر منند مجتهد
در مسئله شرعی سوال کنید طلعت اعلی تبسم فرمودند و با جناب آقا سید حسین بحوی مشغول بیان
بودند که فراشباشی چون آمد دست آقا سید حسین را کشیده بدست یک فراش داده گفت امروز و
بحوی میت طلعت اعلی فرمودند که تا من این صحبتها را با کرباد سید نشته تمام نکنم اگر جمیع عالم با
دشمشیر برمن حمله نمایند موئی از سر من کم نخواهد شد فراشباشی متحیر شده جوابی نداد اول ان
چهار نفر را یک یک پیش مجتهدین بردند تا هر کس را در هتقول نمایند لحر جناب آقا میرزا محمد علی
مرحوم ذی حدی اقرار نمود و مردم بسیار اصرار داشتند که زبان او بگذارند کلمه را که سبب استخلاص
باشد بحکمت سرعات آقای سید علی زنوزی که زوج والده شان بود و او فریاد میزد که میگفت این
سن تحضرت ست و ایمان من اوست بحث من اوست کوثر و بحث من اوست ملا احمد نمایان
بایشان گفت این عرفا دال بر جنون ست و بر مجنون حرجی نیست جواب داد که ای آخوند تو نیز
که حکم قتل قائم آل محمد میدهی من حاضرم که در راه حق جان نثار سمایم و دین البد تا نیفروشم بعد
از این کلام حکم قتل او را دادند باز اول طلعت اعلی را نزد ملا احمد نمایان بردند و آمدند و
حکم قتلی را که از پیش نوشته بود بدست آقا داد گفت فراشباشی بده و بگو پیش من آورد
لازم نیست این حکم قتل را من همان یوم که او را در مجلس دیدم نوشته بودم حال هم
همان شخص ست و حرف همان بعد از آن بدر خانه میرزا باقر پسر میرزا احمد برند که تازه بجای
پدرش بریاست نشسته بود دیدند آدمش پیش در ایستاده حکم قتل در دست دارد و نظر شد که
و گفت مجتهد میگوید دیدن من لازم نیست بدید که در حق او حکم قتل نموده اند و در من شاهد شده

Provided by the Afnan Library

مجتهد سوم ملا مرتضی قلی بود او هم بآن وجه مجتهد تاسی نمود و حکم قتل را از پیش فرستاد
در راضی بملاقات نشد فراشباشی با سه حکم قتل آن مظلوم را بسر بازخانه برگردانید بدست
سام خان و همچنی سپرد که این سه حکم از سه مجتهد اعلم تر بزیارت کردن دین اسلام قتل این شخص
لازم و واجب است حال تو هم از دولت ما موری هم از ملت و بر تو باسی نیست و فراشباشی دو نفر
از آن چهار نفر را با نموده گفت علما بخارا تو بداده اند جناب آقا سید حسین را و همان گره
کر شب خدمت بود دمجلس نمود و همراه محمد علی را خواهد که در آن حجره حبس نماید او جزع و فزع نمود و هم
داد و کرا بر پیش مجبوم ناچار او را نیز برد و بدست سام خان سپرده گفت اگر تا آخر پشیمان نشد این را
هم با او محلوب کن و چون سام خان وضع او را مشاهده نمود در قلبش عجب ملکی وارد و در کمال ادب
خدمت اعلی معروض داشت که من مسیحی هستم و عداوتی با شما ندارم شما را بخدای لا شریک قسم
میدهم که اگر حق در زد شما هست کاری بکنید که من و اهل و عیال من خون شما نشوم فرمودند تو با کسی ما موری
مشغول باش اگر نیت تو خالص است حق تعالی از این ورطه نجات خواهد داد سام خان حکم کرد که در پیش
همان حجره که آن جناب محبوس بودند زدبان نهادند و بر پایه که بالای آن حجره بود میخ آهنی کوبیدند
و ریسمان بآن میخ بستند که اعلی طلعت اعلی را و با دیگری حضرت میرزا محمد علی را بیاویزند میرزا
محمد علی از آنجا استعفا نمود که مرا و با یشان مبندید تا هدف بلایای ایشان شوم چنان او را بستند
که راهش بر سینه مبارک واقع شد و قطعا از آن نه صف سر بازایستادند هر صف بیست و پنج نفر
بصف اول حکم شلیک دادند شلیک کردند و نشستند و بلا فاصله صف ثانی ما مور بشلیک شدند آنها هم
شلیک نمودند و نشستند صف سوم بدون فاصله شلیک نمودند و از دو طرف دو زبانه آتش نمایان شد
تاریک شد و چند دره هزار نفر در پشت بام سر بازخانه و با مهای یکه شرف بسر بازخانه بود ایستاده تماشا
میکردند

میکردند چون دود فرو نشست حضرت میرزا محمد علی را دیدند ایستاده و اصلا اثری از جراحت
در بدنش نیست حتی قبای سفید تازه که پوشیده بودند خباری بر آن ننشسته بود و لکن طلعت اعلی
غائب شده و همگی ندانستند که نایب غائب شد و چون تفحص نمودند ایشان را در حجره که آقا سید
حسین محبوس بود یافتند و همان فراشباشی دید که در کمال اطمینان و آرام نشسته اند و با آقا
سید حسین صحبت میدارند فراشباشی فرمودند من صحبت خود را تمام نمودم حال هرچه میخواهید
بکنید که بمقصود خواهید رسید فراشباشی از همانجا عازم خانه خود شد و از آن عمل استعفا داد و ماه
مهر قرا سید حسین مرحوم که از اعیان بود و همسایه ایشان این واقعه را ذکر نمود و همین سبب تصدیق
و ایمان آقا مهر قرا سید حسین شده بود و این عبد در تبریز ایشان را دیدم و با بنده بآن سر بازخانه
آمده محلی را که میخ صلیب نصب بوده و آن حجره را که طلعت اعلی را با آقا سید حسین در آن بامیخند
نشان دادند باری سام خان از دیدن این امر عظیم فوج خود را برداشت و از سر بازخانه بیرون رفت
و گفت اگر مرا بندازبند جدا کنند که مرتکب چنین امری شوم هرگز نخواهم شد ولی الفور آقا جان خان سرتیپ
همه حاضر شده و فوج خود را که بنوح خاصه ناصری موسوم بود حرکت داد گرا نیکا را رهنمی میکنم و این اوست
من میروم پیش همان ترتیب و تفصیل اول بستند و حکم بشلیک دادند بر عکس اول که فقط یک تیر بطناب
خورده بود بدون سبب بزمین آمده بودند این دفعه دیدند که آن هیکل از شدت ضرب یک
هیکل شده یکدیگر بطوری گرد یدند و در همان وقت بادی حرکت نمود و یکباره جهان باد و خاک سیاه روز را تاریک
نمود که مردم منزل خود را نمیافتند و از خلر تا شب آن طوفان و باد و خاک سیاه باقی بود و شدت تاریکی
و هول بتریکه بغیرت معجزه نوازی و سبب سادات معروف آفاق بود دند دگر چنان وقتی با آن حالت
آن قدرت که سام خان تضمین نموده بود فراشباشی از آن عمل استعفا نمود بیدار شدند با آنکه

و مرتبه ثانی که خواستند آنحضرت را دار زنند ای دار بنای علیه فرمودند ای مرد اگر مرا بشناختی هرگز این جوان که اجل از شماست در این سیل قربان سید و مولای خود نمی‌کردی هشتم ذی‌القعده سنه ۱۲۶۶ که آن کشتن اولاد و سیصد سینه زده تن از فضلا خود را قدای این کردند این بیانات اعلیٰ مردم بشنیدند و مهلتها ایستادند و تماشا مینمودند خواستم از بارگاه ایزدی تا بتاریخ وحی آیم مهتدی

باقی گفت گرایم فصر بجو قائم موعود را کشتند دی قلم از ذکر آن رزیه عظمی عاجزست

دلسان از بیان قاصر لرزید از این مصیبت جریح وطیر و قار گردید چون لیالی تاریک آن بخارا

تاریخ این ستم رخ ستم سرشت گفتا داد از برق تیز آید گلوله باران وآن واقعه هائله در خطه یوم الاحد

از بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ هجری واقع شد و آن وقت از سنین قمری از عمر مبارک سی و یکسال و هفت ماه و بیست و هفت روز گذشته بود و اوقات از سنین شمسی سی سال و شش ماه بود و از عمر شان از سنین قمری شش سال و نه ماه و بیست روز گذشته بود و از سنین شمسی شش سال و چهل و چهار یوم گذشته بود انتهی.

جمال متعال جل جلاله در لوح مرحوم کربلائی قاسم نوری میفرماید قوله تعالی مانند کوهی مقام محمد قبل علی الذی انزح لحمه بلحم مولاه ودمه بدمه وجلده بجلده وعظمه بعظم ربه العزیز الوهاب یشهد علی الاعلی بانه قام بما لا قام احد قبله ولا یرد علیه ما لا یمنعه شبهة الاذان علیه بهائی ربها ملکوتی وجبروتی فاعلم فان العدل والانصاف انتهی.

و در ص ۵۱۲ ترجمه الکلیسی تاریخ جدید زندی و استان ذیل که بفارسی ترجمه نموده و نگارنده متذکر است (در عصر همان روز مقصود از شهادت حضرت باب و میرزا محمد علی زنوزی از نمودن آن نیامد)

جسم مطهر باب و میرزا محمد علی زنوزی از نمودن آن نیامد

کنار خندق و بیرون دروازه شهر انتقال یافت دعده برای محافظت و مراقبت آن جسد پاک معین شد صبح روز بعد از شهادت قونسول روس در تبریز با نقاشی باهر کنار خندق رفته و نقشه آن جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت حاجی علی عسکر برای من حکایت کرد و گفت که یکی اعضای قونسولخانه روس که با من قرابتی داشت آن نقشه را در همان روزی که کشیده شد نزد من آورد و من نشان دادم آن نقشه بنهایت مهارت کشیده شده بود و من چون در آن وقت کردم دیدم هیچ گلوله بر پیشانی مبارک اصابت ننموده رخساره زیبا و لبهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده و آثار تبسم لطیفی هنوز در چهره مبارک آشکار بود باز وها و سر میرزا محمد علی زنوزی نیز واضح و مشهود بود و مانند آن بود که محبوب خود را در آغوش گرفته و خود را بر سپر بلای حضرت مقصود ساخته من از مشاهده آن نقش از خود بیخود شدم بی اختیار صورتم را بر گردانیدم و دل در برم سیطپید منزل مراجعت کردم در بروی خود بستم و تا سه روز در سه شب نه چیزی خوردم و نه خواب بچشم درآمد. ص ۵۲۵ مطلع منه رجست که خلاصه آن بفارسی چنین است. سرباز نایکه با مرآقاجان بیک نخه هیکل مطهر حضرت باب را هدف گلوله ساخته جماعتی عجیب برای عمل خویش رسیده دولت بخاطر آنها داد همان سال با رئیس خود آقاجان بیک بر اثر زلزله سختی هلاک شدند این جمیع در بین اردبیل و تبریز در ایام تابستان هنگام ظهر که در سایه دیواری پناه برده و از وفور حرارت هوا ملول و تعب سرگرم بودند بقعه بر اثر زلزله سختی زیر آوار مانده کل هلاک شدند پانصد نفر دیگر از آنها تا سال بعد از شهادت حضرت باب بواسطه طغیان و سرکشی که مرتکب شده بودند بفرمان و امر ضرغام صاحب قران توپ

همگی تیرباران شدند و محمد صابر ای آنکه احدی از آنها باقی نماند فرمان داد و مرتبه با نهایت شلیک نمودند و امر کرد ابدان آنان را با نیزه و شمشیر پاره پاره نمودند این واقعه در تبریز اتفاق افتاد

Provided by the Afnan Library

افتاد و برای عبرت مردم ایران پاره پاره آشکار و در معرض تماشای مردم شهر قرار دادند این مطلب در بین مردم سبب گفتگی بود و همه میگفتند عجبا که همان عده که قبلا با حدف گلوله ریخته اینگونه بسزای عمل خود رسیده حرف بسر زبانها بود و ولوله غریبی در بین مردم افتاده بود تا بسمع علمای بی انصاف سید نمایی داوند تا هر کس که اینگونه بخنان بگوید مورد اذیت و جرح واقع گردد و بعضی مردم را بفتوای علما زدند و بعضی را محبوس ساختند انتهی.

بعد از شهادت هیکل مبارک عرش اطهر حضرت رب اعلی بو اسطه سلیمان خان پسر یحیی خان بدستور هیکل مبارک جمال قدم از تبریز بطران منتقل گشت و مدتها مستور و در اطاقی محفوظ و مخفی محفوظ بود تا آنکه مرکز میثاق عرش اطهر را از ایران بارض اقدس انتقال داده و در حیفا در کرمل استقرار یافت بموجب مرقومه عرش اطهر بر حسب نصوص صریحه مازه از قلم حضرت عبد البهاء یوم نوروز بوده که در آن روز جسد مطهر از میان صندوقی که از هندوستان تهیه فرموده بودند گذاشته و آن صندوق را در صندوق دیگر قرار داده در مقام اعلی مستقر ساختند در لوح میرزا عبد الخیر قنواتی از قلم مبارک طلعت پیمان نازل شده قوله العزیز ... سفارش بر نگون مرقوم شد که یک صندوق مرمر متین در نهایت ظرافت بگیرند چه یک صندوق از عنبرین حشب هندوستان بهیا نمایند و بفرستند در شش ماه قبل آن دو صندوق بشدت و تفاصیل زیاد وارد حیفا گشت ولی هیچ نفعی نبخشید لهذا بحضرت چه مقامی است هیچگمان نمیرود که بحضرت روضه مبارکه است قابل جناب آقا میرزا اسد الله مخصوص را اینجا با چند نفر از رجال مؤمنین و رجال قفقاز و تهران و اعتضام بدون آنکه نفسی جز آقا میرزا اسد الله باندرجی همراهشان نوشتجات نمودند عرش عظیم جسد مطهر و هیکل مقدس و جمیع ذراتی که لمسه با کمال خضوع و خشوع با تخت روان از ارواح تمام نموده بها و اپورو وارد حیفا شدند و بگر

معلومست که چه روحانیتی و سروری رخ نمود و حال در جبل کرمل محلیکه از پیش گرفته شده و مهیا شده و ق عمال قدیر مؤید و جمیع اجبای الهی از قدیم و حدیث آن را توصیف فرموده بودند و امر مگر فتن آن نموده بودند و در جمیع کتب بنبا تعریف آن واقع و بشارات و ضع شمول به بیان مقام مقدس عظیم انتهی.

در لوح اجبای باطوم و لوح استقرار عرش و لوح لاعجاعلی در رنگون که مقدمی ساختمان صندوق بوده نیز از قلم مبارک باین مطالب اشاره و تفصیل آن نازل گردیده مراجعه فرمایید در شماره نوزدهم از مجله یازدهم مجله بحر با خر تموز خ دوم مارچ ۱۹۳۱ ف ص ۳۱۶ کمتوبی در شرح تشریفات استقرار عرش مبارک در جبل کرمل با نگلیسی از هیئت زیارت مطبوع و مندرجست در این مقام نگارنده رساله آن را بفارسی ترجمه کرده و بخواهد خلاصه نگارد زیرا این مراسله در محل خود خالی از اهمیتی نیست.

استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی

در کوه کرمل

از مراسله میرزا منیر زین موید حیفا بتاریخ دوم مارچ ۱۹۳۱ استخراج شده

صبح یکشنبه حضرت عبد البهاء با عائله مبارکه و عده ای از احبا از عکا بجناب حیفا عزیمت فرمودند در هنداوسال در نیزار بین عکا و حیفا در این ایام بنای کوچکی موجود است که از طرف حکومت برای مراقبت و اخصاص یافته هیکل مبارک در همین نقطه در وسط صحرا توقف کرده و مختصر خوراکی صرف فرمودند و پس از یک ساعت و نیم بحیفا وارد شدیم چند نفر احبا سه نفر از رجال قبل عرش اطهر حضرت اعلی جل ذکره الاعلی فقط که خطیره القدس کوه کرمل واقع شده مخفی و محفوظ بودست.

یکهفته پیش از عید نوروز هیکل مبارک دو نفر از احبا را بحیفا فرستادند تا لوازم جشن عید را فراهم نمایند مدتها قبل یکی از احبای رنگون هندوستان صندوق بزرگی از مرمر بحیفا فرستاده که در اطراف آن اسم اعظم نگاشته شده بود این صندوق بالاخره برای حفظ عرش مبارک حضرت اعلی بکار برده شد

Provided by the Afnan Library

بسیار و در دسترس عموست) منحصر بحضرت اعلی و جمال مبارک است مگر لوح سرخاب که آقا بی میفرماید قوله الأعلی راجع بتلاوت یا رتامه فرمود تنویس منحصر بحضرت اعلی و جمال مبارک است اجتماع یاران در لیله صعود هر یک لازم و واجب. انتهی -

بنابراین در شهادت حضرت اعلی و صعود جمال قدس ابهی جل جلاله در محافل احبا، زیارتنامه مبارک تلاوت میشود و صورت آن این است الثناء النبی ظهر من نفسک الأعلی والبهاء الذی طلع من جمالک الأبهی علیک یا مظهر الکبریاء وسلطان البقاء وعلیک من فی الأرض والسماء اشهد انک ظهرت سلطنة الله وافتداره وعظمته الله وکبریاءه وبک اشرقت شموس القدم فی سماء القضاء وطلع جمال الغیب عن افق البداء و اشهد ان بحرکه من قلمک ظهر حکم الکاف والنون وبرز سر الله المکنون وتدکدکت الممکنات وبعثت الظهورات اشهد انک بجمالک ظهر جمال المعبود وبوجهک لاح وجه المقصود وبکلمة من عندک فصل بین الممکنات وصعد الخلوص الی الذروة العلیا و المشرکون الی الدرکات السفلی واشهد بانک من عرفک فقد عرف الله ومن فاز بلقائک فقد فاز بلقاء الله فطوبی لمن آمن بک وبآیاتک وخضع بسلطانک و شرف بلقائک وبلغ برضائک وطاف فی حولک وحضر بلقائک عرشک قولک لمن ظلمک وانکرک وکفر بآیاتک وجاحد بسلطانک وحارب بنفسک واستکبر لدی وجهک وجادل ببرهانک وفر من حکومتک وافتدارک وکان من المشرکین فی الواح القدس من اصبع الأمر مکتوبا یا الهی ومحبوبی فارسل الی من یمین رحمتک وعنایتک نفحات قدس الطافک لتجذبنی عن نفسی وعن الدنیا الی شطر قربک ولقائک

انک

عرش اطهر گشت سال تمام محفوظ مانده بود آخر کار بواسطه هیکل مبارک مرکز عهد الهی در جبل کرمل مستقر یافت چند هفته قبل بیت نفراز رجال صندوق مرمر نور را بجبل کرمل بردند و هیکل مبارک بوسائل ناشره تهیه فرموده بودند و آن صندوق را با آلات و وسائل موجوده که قبلا تهیه شده بود در تمت تحتانی مقام مبارک قرار گرفت انجام این مهم منوط بتاییدات قائمه ملکوت ابهی بود هرچند بحسب ظاهر بوسیله اشخاص صورت گرفت ولی همه حیران بودند که چگونه این کار سخت باین آسانی انجام یافت قبر تحتانی ضریح مبارک با یک چراغ روشن شده بود هیکل مبارک مرکز میثاق منتظر بودند تا جمیع وسائل آماده گردید آنگاه عمامه و تاج مبارک را از سر برداشتند و گفتهای مبارک را بیرون آوردند و بلباده مبارک از تن در آوردند هرچه بخواهم و قایع جاریه بحسب کم بنویسم نمیتوانم ناچارم که واقعه را ساده بیان کنم عموم محبوب با گیسوان شکسوی مبارکش را در اطراف سر مبارکش در حرکت و قلب جهانیان را با آن موی پریشان پریشان ساخته بود رخسار هیکل مبارک بسیار روشن و نورانی و نهایت عظمت و شهامت از طلعت مبارک آشکار بود با این حالت هیکل مبارک وارد آرامگاه عرش اطهر شدند و انوار وجد مظهر حضرت باب ابواب دست مبارک خود را در میان صندوق مرمر قرار دادند آنگاه سر خود را بکمال خضوع و خشوع گریستند. گریستند. گریستند. همه احبا با هیکل مبارک گریستند آن شب بدا خواب بچشم مولای محبوب نیامد انتهی -

مرحوم شیخ الرئیس تاجا در ضمن ابیات عربیه که نظم آورده شرح استقرار عرش اطهر را در جبل کرمل ذکر کرده و تاریخ آن را بجمله حظیرة القدس تطبیق کرده و گوید: -

ملهم الروح صائح فی روعی قال ارخ (حظیرة القدس) ۱۳۱۸ هـ

مطابق نص نهاد را از نظر مبارک حضرت ولی امر الله جل سلطانه تلاوت زیارتنامه که نسخه آن

انك انت المقتدر على ما تشاء وانك كنت على كل شيء محيطا
عليك يا جمال الله شتاء الله وذكره وبهاء الله ونوره اشهد بان عادات
عين الابداع عظلوما شبهك كنت في ثاميك في غمرات البلايا مرة كنت تحت
السلاسل والاغلال ومرة كنت تحت سيوف الاعداء ومع كل ذلك امرت
الناس بما امرت من لدن عليم حكيم وحين اضرك الفداء ونفسي لبلائك الفداء
اسأل الله بك وبالذين استضائت وجوههم من انوار وجهك واتبعوا امرك
بحيث لقبلك ان يكشف السحابات التي حالت بينك وبين خلقك ويرزقهم خير
الدنيا والاخرة انك انت المقتدر المتعالي العزيز الغفور الرحيم صل اللهم يا الهي
على السدرة وواديها واغصانها وافنانها واصولها وفروعها بدوام اسمائك
الحسنى وصفاتك العليا ثم احفظها عن شر المعتدين وجنود الظالمين انك
انت المقتدر القدير صل اللهم يا الهي على عبادك الفائزين وامائك الفائزات
انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت الغفور الكريم

وبدانيان نامه مرقوم است كه در يوم سه شنبه وارض مقصود با حضور هيكل مبارك زيارتنامه
حضرت سيد الشهداء كه از قلم اعلى نازل شده تلاوت ميشود وقدري خل خيار نيز در يوم شهادت
آن را تلاوت مينمايند صورت آن زيارتنامه از اين قرار است قوله تعالى:

هذه زيارة نزلت من قلم الابهى في الافق الاعلى لسيد الشهداء حين عروجه الى سدرة المنتهى

هو المعزي المسلي الناطق العليم الحكيم

شهد الله انه لا اله الا هو والذي اتى انه هو الموعود في الكتب والصحف المذكور

في افئدة

المقربين والمخلصين وبه نادت سدرة البيان في ملكوت العرفان يا احزاب
الاديان لعمر الرحمن قد اتى ايام الاحزان بما ورد على شرقا لحجة ومطلع البرهان
اذا ناح به اهل جبا المجد والفردوس الاعلى وصاح به اهل سرادق الفضل في الجنة
العليا شهد الله انه لا اله الا هو والذي ظهر انه هو الكنز المخزون والسر المكنون
الذي به اظهر الله اسرار ما كان وما يكون هذا يوم فيه انتهك آيات القتل بهوم
يقوم الناس لرب العرش والكرسي المرفوع وفيه نكست ايات الاوهام والظنون
وبه حكم انا لله وانا اليه راجعون وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظيم الذي به قبر
بسم الله والنبيون والمرسلون وفيه سرع المفربون الى الرحيق المختوم وشربوا من
باسم الله المقتدر المهيمن القيوم وفيه ارتفع نحيب البكاء من كل الجهات وعلت
البيان الحزن لاولياء الله واصفيائه والبلاء لاحباء الله وامنائه والهم والغم
لظاهر امر الله مالك ما كان وما يكون يا اهل مدائن الاسماء وطلعات الصفات
في الجنة العليا واصحاب الوفاء في ملكوت البقاء بدلوا اثوابكم البيضاء والحمراء
بالسواد بما اتت المصيبة الكبرى والرزية العظمى التي بها ناح الرسول وذاب كبد
البتول وارتفع حنين الفردوس الاعلى ونحيب البكاء من اهل سرادق الابهى
واصحاب الخيمة الحمراء المستقرين على سرر المحبة والوفاء اه اه من ظلم يراشعل حقائق
الوجود وعلى ما اتى العيب الغهود من الذين نقضوا ميثاق الله وعهده وانكروا
حجته وجحدوا نعمته وجادلوا بآياته فاه اه ارواح الملأ الاعلى لصيبك الفداء
يا ابن سدرة المنتهى والسر المستتر في الكلمة العليا بآيات ما ظهر حكم المبدأ والمآب

وغاراك

وما وأى العيون جلالة طرزوا على التراب بمصيبتك منع بحر البيان من امواج
الحكمة والعرفان وانقطعت قوائم السبحان بحزنك بحر الآثار وسقط الأنام
وصعقت ذرات الأبرار ودكت صخرات الاختيار آه آه يا سيد الشهداء وسلطان
آه آه يا فخر الشهداء ومحبوبهم اشهد بك اشرق نير الانقطاع من افق سما الابداع
وثبت عيا كل المقربين بطراز التقوى وسطع نور العرفان من ناسوت الآثار ولولا
ما ظهر حكم الكاف والنون ومفاتيح ختم الرحيق المختوم ولولا ما غردت حمامة
البرهان على غصن البيان وما ناطق لسان العظمة بين ملأ الأديان بحزنك ظهر
الفصل والفراق بين الهاء والواو وارتفع ضجيج الموحدين في البلاد بمصيبتك منع
القلم الأعلى عن جريه وبحر العطاء عن امواجه وقائم الفضل من خريفها وانهار
الفردوس من خريفها وثمر العدل من اشراقها اشهد انك كنت اية الرحمن في الأكوان
وظهر المحو والبرهان بين الأديان بك انجز الله وعده وأظهر سلطانه وبك سطع
نور العرفان في البلدان واشرق نير الايقان من افق سما البرهان وبك ظهرت
قدرة الله وامره واسرار الله وحكمه لولا ما ارتفع النداء من الأفق الأعلى
وما ظهرت لئالي الحكمة والبيان من خزائن قلم الأبهى بمصيبتك تبدل فرح الجنة
العليا وارتفع صريخ اهل ملكوت الأسماء انك الذبيح بما قلت الوجود الى مالك
الوجود ونطقت السدرة الملك لله مالك الغيب والشهود فدكت الأشياء كلها
شيئا واحدا في الظاهر والباطن فلما سمعت مصائبك تفرقت وتشتت وصارت
على طهوات مخلقة والوان متغايرة كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحي الله

مطلع

مطلع الاية الكبرى وكل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر العجب ناسوت الأشياء
اشهد بك ثبت حكم الانفاق في الآفاق وذابت اكباد العشاق في الفراق واشهد
ان الرياح لمصيبتك والطيور لما ورد عليك من اعدائك لولا ما تجلى
الرحمن لابن عمران في طور العرفان انا دبك واذكرك يا مطلع الانقطاع في
الابداع ويا سر الظهور في جبروت الاختراع بك فتح باب الكرم على العالم واشرق
نور القدم بين الأمم اشهد بارتفاع يدي جاءك ارتفعت ايادي الممكنات الى الله
منزل الايات وما قبالك الى الافق الأبهى اقبلت الكائنات الى الله مظهر
البينات انك النقطة التي بها اتصل علم ما كان وما يكون والمعنى الذي
منه ظهرت جواهر العلوم والفنون بمصيبتك توقف قلم التقدير وجفت
دموع اهل التجريد فاها اه بحزنك تزعزعت اركان العالم وكادان يرجع حكم
الوجود الى العدم انت الذي بامرك ماج كل بحر وفاح كل عرف وظهر كل امر
حكيم بك ثبت حكم الكتاب بين الأحباب وجرى قرار الرحمن في الشاب فذهبت
اليك يا سر النورية والأجيل ومطلع ايات الله العزيز الجميل بك بنيت قدرة
الانقطاع وضربت رايات التقوى على اعلى البقاع لولا انقطع عرف العرفان عن الأكوان
وذرائح الرحمن عن البلدان بقدرتك ظهرت قدرة الله وسلطانه وعزه واقتداره
وبك ماج بحر الجود واستوى سلطان الظهور على عرش الوجود اشهد ان بلاءك
سبحات الجلال وارتعدت فرائص اهل الضلال وبحت اناة الطغيان وسقطت
اثمار سدرة الأوهام بدعائك الأطهر ناحت مدائن العشاق واحترقت الظلمة نور

الأفاق وملك سرج العشاق الى مقر الفداء واصحاب الاشتياق الى مطالع انوار
اللقاء بسر الوجود وما لك الغيب والشهود اراد اية مضيئة بانك اذكرها في العالم
وايدوا يا ملك ايتها بين الامم انت مهبط علم الله ومشرقا يات الكبرى ومطلع ذكره
بين الورى ومصدا واوامره في ناسوت الانشاء يا قلم الاعلى قل اول نور سطع ولاح
واول عرف تضوع وفاح عليك يا حبيب سذاة البيان وشجر الايقان وفردوس
العرفان لما شرقت شمس الظهور ونطق كليم الطور وظهر حكم العفو والعطاء
ملأ الانشاء اشهد انك كنت صراط الله ومبزانه ومشرقا ياته ومطلع اقداره و
مصدا واوامره الحكمة واحكامه التامة انك مدينة العشق والعشاق وجوهاوه ومعشقه
الله والمخصوص ملاحمها وركابها ببيانك ماج بحر العرفان يا روح العرفان واشرق
نير الايقان من افق سماء البرهان بذاتك في ميدان الحرب والجدال ارتفع حنين
مشارق الجمال في فردوس الله العنبي المتعال بظهورك ضجت ايات الرزايا والبلوى و
ثارت البغوا والفحشاء اشهد انك كنت كنز الله على الله وخزينة جواهر بيانه وحكمة
بصيانتك ترك النقطة مقرها الاعلى واحتجبت لبقائها فيما تحت الباء انت
اللوح الاعظم الذي فيه رقم اسرار ما كان وما يكون وعلوم الاولين والاخرين
انت قلم الاعلى الذي بحركته تحركت الارض والسماء وتوجهت الاشياء الى انوار وجه
الله رب العرش والثرى اه اه بصيانتك ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الاعلى
انحدرت الحوريات لانفسهن مقاما على التراب في الجنة العليا طوبى لعبد ناح
لصيانتك وطوبى لامة صاحت ببلائك وطوبى لعين جرت منها الدموع وطوبى

ارض تشرفت بحلول الشرف لمقام فازت باستقرار حبيبك اللطيف سبحانك اللهم
اله الظهور والمجلى على عنصر الطور اسالك بهذا النور الذي سطع من افق سماء
الانقطاع وبه ثبت حكم التوكل والتفويض في الابداع وبالايات التي نطقت بسبيلك و
الاسباط التي اتت بحكمك وبالدماء التي سفكت في ارض التسليم امام وجهك ان تغفر
الذين اقبلوا الى هذا المقام الاعلى والذروة العليا وقد لهم من ملك الاعلى ما
لا يقطع به عرفانهم وخلوصهم عن مدائن ذكرك وثنائك اي رب تريهم
مجذبين من نفحات وحيك ومنقطعين عن دونك في ايامك اسالك ان تنفيهم
من يد عطائك ثم اكتب لهم من رياض فضلك اجر لقائك اسالك يا الله الاسماء
الذي به تحركت الملك والملكوت وبندائك الذي انجذب منه اهل الجبروت ان تؤيدنا
على ما تحب وترضى وعلى ما ترفع به مقامات من في ساحة عزك وبساط قربك اي رب نحن
عبادك اقبلنا الى تجليات انوار نير ظهورك الذي اشرق من افق سماء جودك اسالك
بامواج بحر بيانك امام وجوه خلقك ان تؤيدنا على اعمال امرتنا بها في كتابك المبين
انك انت ارحم الراحمين ومقصود من في السموات والارضين ثم اسالك يا الهي وسيدي
بقدرتك التي احاطت على الكائنات وباقتدارك الذي احاط على الموجودات ان تنور
عرش الظلم بانوار نير عدلك وسلطان ايالتك الاعتناف بكرسي الانصاف بعد ذلك
انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر القدير -

ذكر شب پنجم جمادي الاولى متبعث حضرت على تلاوت لوح مبارك نافوس معصوب
حضرت ولي امر الله در لوح جناب ربيع الله آگاه آباده مورخ ١٥ شهر الجلال ٩٨ ميفرمايند

Provided by the Afnan Library

قوله الاحلی راجع بلوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس این لوح در اصل بمول [illegible]
شده برحسب خواهش آقا محمد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبدالبهاء این لوح شب پنجم جمادی الاول
یعنی صبح حضرت اعلی بخط مبارک بجمال قدم مرقوم و مسطور گردیده تلاوت این لوح در همان
لیله مبارکه محبوب مقبول انتهی لوح ناقوس و رادویه محبوب موجودات باد بحضرت اعلی
چون در شیراز اظهار امر فرمودند بتدریج نفوس متعدده مومنین اولیه مجتمع شده و بحروف حی موسوم گشته
اسامی آنها مطابق تاریخ قبیل از این قرارات :-

اول ملا حسین بشروئی ملقب به باب الباب - دوم - میرزا احمد حسن برادر باب الباب - سوم - میرزا محمد تاقر همشیرزاده اش - چهارم - ملا علی بسطامی - پنجم - ملا خداداد تفرشی - ششم - ملا علی - هفتم - ملا حسن بجستانی - هشتم - سید حسین یزدی - نهم - میرزا محمد رضا خوان یزدی - دهم - سعید هندی - یازدهم - ملا محمود خوئی - دوازدهم - ملا جلیل ارومی - سیزدهم - ملا احمد ابدال مراغه - چهاردهم - ملا باقر تبریزی - پانزدهم - ملا یوسف اردبیلی - شانزدهم - میرزا هادی پسر ملا محمد نوابی قمی - هفدهم - میرزا محمد علی قزوینی - هیجدهم - جناب طاهره - نوزدهم - قدوس پس از آنکه هریک از این نفوس مامورین مخصوص عنایت فرمودند با جناب قدوس و غلام سیاه خویش که بتصریح ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء آن غلام کافور نام داشته است بجانب کربلا شدند و پس از مراجعت در بین بوشهر و شیراز با خود والی فارس برخورده با آماج از شیراز شدند پس از مصائب بسیار از شیراز عزیمت اصفهان فرمودند این مهاجرت در اواخر شهر نور مطابق اواخر رمضان سال هزار و دویست و شصت و دو هجری قمری بوده و تقریبا پنجاه و دو روز در اصفهان اقامت فرمودند (لطف الحق ص ۸۹) منوچهر خان

معتمد

معتمد الدوله که شرح حالش در ترجمه اعلام جلد دوم این کتاب نگاشته شد از آنحضرت نگاهداری
کرد و در جلهٔ تعلیم و تربیت شاگرد تا سال چهارم حتی [illegible] بامر معتمد الدوله منوچهر خان
چنین برمیگردد قوله منوچهر خان یکی از رجال معروف محمد شاه قاجار بوده و محمد شاه
قاجار بوده و محمد بیگ دی همشیرزاده مهرزا مهراب چون در قاجار السنه و لغات معموله عمارت شهرت
باین مناسبت خانواده دی را انگلی بود که در لغت گرجی یعنی صندوق لغات ست شهرت یافته بعض
دی بحجت خدمات برجسته که در عمل طبع کار برده از طرف دولت ملت فوق العاده مورد توجه واقع
شده است زیرا که پس از فوت میرزا عبدالوهاب خان نشاط ۱۲۴۴ هجری از طرف دولت بلقب
معتمد الدوله سرافراز گردید و بیشتر از صد نفر از نخبوان آن عصر قصائد و قطعاتی در مدح و توصیف
دی نظم آورده اند میرزا احمد علی متخلص بهما مولف یکی از البیاتی که از آقاست که کتابی بعنوان
مدائح معتمد مشتمل بشرح حال و اوصاف دی مدون ساخته و در آن چنین گفته است از جمله اوصاف
منوچهر خان آنکه در شرائط احکام سید انام و بسط قواعد اسلام چنان ساعی و شائق بوده که بمقدار
هزار تومان از خزانه خود بعد از مشتصد هزار جلد کتب در احکام شریعه و فرعیه از پی موجود ست خواص و عوام امت انتشار
حضرت اعلی مدرخواست منوچهر خان رساله مبارکه اثبات نبوت خاصه را از قلم مبارک نازل
فرموده اند و عنوان آن این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل طراز الالواح
کتاب الاذن طراز النقطة التی عینت بعد ما شیئت .... الی قوله تعالی و بعد
لما طلع نور الامر من شاطئ عزة حضرت العالی و الجناب المتطاب المتعالی مقرب
الحضرة الخاقان و معتمد الدولة السلطان ادام الله ظل عنایته علی مفارق رعایا و
بلغه الی غایة ما یتمناها من امر مبدئه و منتهاه الی العبد ما کنه فی ظلال مکفهرات

رحمة

Provided by the Afnan Library

رحمة الله وعنایته بیان اذکر بیان میرزا احمدیه فی اثبات النبوة الخاصة الآیة الآیة الخ

منوچهر خان سال ۱۲۸۳ هجری درگذشت مدفنش در بلده قم میباشد نزدیک تکیه امیر حضرت

عبدالبهاء نام او نازل گردیده صورتش این است زیارت سید الصدور سخر الورا معلم الدرا

منوچهر خان علیه الرحمة والرضوان هو الله علیک التحیة وعلیک الثناء وعلیک الصلوة

وعلیک البهاء یا سیدا لوذاء وعلیک الامر آء وشمس الصدور وبدر البرور امین اقلیم

الاثیر والجالس علی سریر المجد الاثیل اشهد بانک امنت بالله وایقنت بآیات الله و

خضعت لمظهر انوار الله وخشعت لمطلع وحی الله وانجذبت بنفحات الله وحیث تشرق

انوار الله وحفظت مظهر الهدی عن شر الاعداء الذین نبذوا التقوی واخذوا الهوی

وما خافوا عن الله وما تواطلع آیات الله انک الذی ما اجتذبک الحجبات عن مشاهدة

الآیات البینات وما منعتک کؤوس الغفلة عن السلوک فی طریقة الرشد طوبی لک یا ذا

الشهامة الکبری بشری لک یا صاحب الرتبة العلیا انک انت السعید فی الملا الاعلی

وانک انت المجید فی الملکوت الابهی انک انت المعروف بلسان اهل التقوی وانک

انت الممدوح فی السن اصحاب الهدی طوبی لمن نادی مرقدک المنور طوبی لمن قبل عتبتک

المطهر طوبی لمن تمسک بضریحک المعطر طوبی لمن شم تراب العتبة الطوبی لمن

قال الملک لله الامر طوبی لمن زار قبرک المرتفع طوبی لمن زین مضجعک البهی اسئل الله

بمجد الذین عرجوا بروحهم الی ملکوت ربهم وفازوا بلقائه ان یغفر لاهل اصفهان اما مورین ولست به بعزیز واذا انجاه ملکوت

وکیس از ماه ۱۲ ماه بشهادت سید وقایع عظیمه در دوران دعوت آخرت بوقوع

پیوست از جمله قتل احمد بن ابی طالب طبرسی و واقعه زنجان و واقعه نیریز و وقایع دیگر که

تواریخ

فاز للنور ویطلب النور الخ ذا البهاء القدیر فی الله حل

اخوتنا القدیر جاور خوش الخیر نیا الورثوک تکیه فی عکاء

قصیدة نا بعثها کی معلم مدرسة پروشات در عکاء انشاء نموده

نا بال هذا الارض تصعد للسما طیرا فهل قطب الکارم قد سما

ولوا الکواکب مذ تری یمضوفا صلا الیها من سناه تقدما

مالی انا هاقد ترتب فی الفضا انظر فقد صارت کجیش نظما

وتقاربت وترتبت ثم انحنت ذلا لدیه فهل علیها سلما

ذهب الذی نوجو الزهر ذا ئما من کفه جود کما مطار انسما

حتی اذا سکبت علیه مدامع من ارضنا نروی شراه فان دما

یا ارض نوحی یا سدی وتضیفی حزنا علی من کان فیک منیما

یا ارض نوحی یا النواح لواجب جسم الحبیب الی التراب تسلما

عجبا تری هذا نهایة من حوی اسمی المناقب جمعها ان یعدما

کلا وکلا لن یزول حق وبل ان البهاء الی البقاء تقدما

یا ایها الاقوام نوحوا واندبوا لفراق شخص بالطهارة وصلا

شقوا الغلوب مع الجیوب فانما خلقت لکی تبکی لدا وتعدما

جوه فابدو من عیون کان فی اذا ذرکم امداده فتظما

ابکوا الفراق ولیس تبکوا فقده ان البکاء علی الفقید محرما

لکن کما ان تضبعها الوالد ما اذ تلبثوه ومن یبی لسلما

لاحرتوا

لا تحزنوا لوفاته فوفاته ... بدء الحياة كذا القضاء محتما ... ماذا نقول لداعي ستة نيظفن

في صفحة من عرف كل صفحة ... بتروف فاضل متورع ... عمد بحر الافواه قد صار رقما

بجمل فاد خل الفضة وصفه ... ينبي القريض وما قضاه ما يلزما ... من ذكره يلقى الهوا آلهاره

من همة من كل فاء سلسا ... جيز ارتقى الأمل الاشامخ ... اصل المجي للبيرا صحى سجعا

لما راوه دونوا التواريخ فما ... هذا النبي للحق حقا قد بدى (تاريخ مسيحي)

فله البقاء ولنا اليه اوبة ... لا بد منها ليس من هذا حما ... فلنستعين باسره في بدره

حتى نزكي في الحياة وتحتما (العفير امين زعرب)

يا امام الهدى وغوث البهاء ... اي لفظ يفيك حق الثناء ... ليت شعري من اي لفظ تنبي

فيك ارتقى علامة الأنبياء ... سيد كان بعثه للبرايا ... خير غوث من واسع الآلاء

بث روح الرشاد بالخلق طرا ... هاديا للحقيقة العزاء ... وهذا ستكمل الرسالة فيهم

صعدت دونه لأعلى السماء ... ظهرت معجزاته تتلألأ ... بتيات كالبدر في الظلماء

فاهتدى كل طالب بسناها ... واحاط الضلال بالجهلاء ... فكذا الشمس لا يفوت ضياها

خير وعد ذي مطلع عيسا ... عرف فضله الملوك وحرث ... نحوه نحدا بدون رياء

واصر الأرض هرة بوراه ... فهوت حزنا انجم الجوزاء ... وبكى الفضل فقد اعظم حزن

من ذوي الكرام والفضلاء ... وعلى الخطاء حث عليه ... اد معا مثل فيضه بالسخاء

من يرى بعده لزاما لينا ... غياث الفقير الضعفا ... واذا ما النقم انبن فبانت

من لنا بعده فما بشر الصبا ... فان والله بعد كل خطب ... وتحيينا الموت نحو البقاء

ناعون للفرض حتى عليه ... بدل الحمد ادمعا كالدماء

غاب من كان للنبوة اهلا ... غاب من كان كهف الفصحاء ... فاكتفى العلم بعده بجداد

وارتدى بالسواد خير رداء ... ما تاخرت عن ثناه لمذر ... غير داعي الاسى وغير البكاء

سيما قيل اسرع الحب عدوا ... بالمسير الجهام من غير ماء ... لا تلمني حتى اوافي الثناء

ورسول مذ جل عن نظم ... كدت اقضي عليه لولا الثناء ... بعد في شبا الرجاء

فله يصلح الثنا والمعالي ... والعزايا الهم نبل العطاء ... انت منهم وفوقهم بالمزايا

بعلوم وحكمة وذكاء ... ولهذا فلا يليق بمثلي ... ان يعرفك في مقام الرثاء

انت اد رى منا واوسع علما ... في حياة مصيرها للفنا ... ما مقول امام عرش الا

لاداء الفرض بعض الاداء ... فاذا ما سلمت للدهر دهرا ... سلم الدهر من خطوب البلاء

(امين زيادنه)

واين كلمات اهم كه طراز بلاغت و براعت مزين است جوانی از ادبا، ونجبای مسيحيه
كه در عكا ساكن است بحضور حضرت غصن اعظم در اين ايام حسب عطی تقديم نمود

الخمر جبين الدهر وانسان عين الفضل سيدي ومولاي المآمل ضيائه
عباس افندي الأفخم دام عزه:

شائل يا مولاي يا فخر الندى ... وامتثل المكرمات وتقبل من مفوز اد بكم عباد
بعد نظمها عن رقوم معانيكم كبعد الأرض عن نور السماء. حاول ان ابا في على
ذكر صفة من صفاتي مولاكم الجليل وسيد كم النبيل وبدر كم الساطع وكوكبكم
اللامع. حاول ان يصف خطابا فهلت لديه بصائر اولي الحكمة وحارت عقول
اصحاب العلم والفهم (خطبا لرجل قطر نعيه كادت له شم الجبال تزول)
حاول ان يصف مضيفه كيف لها النفس التعبي وافل بدا المكرمات وكاد زاد

المجد وانضمت هي العليا وشوته وخه الحزم والعزم . وغاضت ينابيع العار
وتكسرت سبلها وافقرت ربوع المترفة ودوست معاهدها حاولان يصف
خطب نهيد تقوضت لبناء الاضالع وارتجت لوعة القلوب وانسكب الماء
فشامدنا الكرامة تندب حظها والسيادة تبكي عامري فنارها والعلى يؤبن ابن
بجدتها والمجد يرثي داعي حرمته :

حتى خلتنا من الامنى كل طفل ... ناشئا قبل ان يتم الرضاعا

وقام مقفوها ثائرين بعد انامه وعدله وهبت قلوب ابنائهم تنتحب عليه
بعد ما فازوا فيها من حبه وفضله . كيف لا وهو الراحل الذي تولت المكرمة
برحيله والواعظ المرشد الذي هذام بواسع علمه وجزيل فضله فاتى لشاده لا
يندبون بعده وهم لا يطلبون مجده وعهدا لا لاوجدوها عنده ماثار علمه الذي
خزنها في صدورهم ام واسع فضله الذي شمل بركبرهم وصغيرهم ام اثيل مجده وجزيل
حكمه ام عظيم نبله وشريف كرامته . ولئن بعد رباه شعنا وعلوه مقامه رفيعة
شانه لنستطيع الاتيان بجزء من الواجب في بعاد صفاته وحسناه ولو جمعنا في ثناه
جميع ما قيل في الدنيا من ثناء الملوك والامراء وافاضل الناس فلا نحاسن فضله
بذلك ولا مآثر مجده لبعد ولا فيوض مراحمه توصف ولا غزارة مكارمه تحصر ولا
كرم اعراقه كما اعراق الناس فان كل هذه الصفات التي كانت فيها اية الله في
خلقه لم تكن لتفي بوصف بعثته الشريفة فهو الامام المفرد بصفاته والحبر المتناهي
بحسناته وقصارانا بل هو فوق ما يصفه الواصفون ويبلغ الناعتون . الراحل الذي

لم يزل

لم يزل للمنابر ذاكرا كاد ملهبة ودفع صعوب فكيف يسوغ وصفه
جلت صفاته عن التعبير بل كيف يليق ان يحزن الدمع بعد هذا السيد الخطير
جدا لماء وغبة وارتياعا وجرى الصخر انهارا والتياعا وضياء الهنا استحال ظلاما
والى الحمو مطلقا فتداعى مذهوى من عالي الفضل طودا راسخ جاذ الغمار ارتفاعا
وانا لجل هذا البدر حق ان يعور في القلوب وهذا النجم حق ان يبيت تحت الثرى . انما
هو نجم بها . لم يكن الا ليتقبل في بروج سعد ويقترن بمنازل عز ومجده .

حاشا علاه من الممات وانما ... هو نقله فيها المقر الاول ولقد اتاه من احبته فاجا
بعد ان ترك اثارا تذكر مقامه بعثته الشريفة وبعد ان اوجد في هذا الوجود معاني لطف
وجود كفى بوجودهم عزا وشرفا فيا ايها السادة الكرام اصحاب المناقب
الجيدة تجدد دون بلوغكم وعلمكم ما سنه بحزنها كم المتقبل في بروج مجد فهو
وان اخركم واخرنا الجميع بمنزلة هذه مهلا ك دار النعيم حيث مقر السيد المبجل
ايها السيد المسند من ناجز عن اداء ذلك الذي مجزالك ومقصر عن اداء حق الواجب عليك كما
عنصرك انت يا من رفعت في قلوبنا بعد المحبة واستقلت بكليتنا الى عشق صفاتك
مراسيم التعزية التي نجهل والله كيف يليق الاتيان بها فاهم علمك وواسع حلمك
يد وكان من تقصونا وتقصيرنا اقام الله بقاءكم وحفظ اخوتكم الكرام بالعز الا بدا

الفقير زهاد حيدر سنة ١٨٩٢م

حال كريم مسيح وحضرت رفيع ساحب شمس جمال وضياض بحر وصال ست اوراق نظم ونثر از دبار
صحلای اسلامیه ومسیحیه خارج از اعضا بحضور حضرت عصمتلو الله العظمی المقدم سنده
منشور

میشود و قلمی این اوراق مسطوره و منشوره چون از نفوس معروفه متعصبی دین و عدم نفیاد و تواضع و تملق و توقع با غنیا و متمولین بوده منتخب و درج شد تا صاحبان بصیرت در اقتدار این ظهور اعظم تفکر نمایند که آیا در بین اعظم که سخت ترین سجنهای عالم بود چه روش و سلوک از جمال قدم جل ثناه دیده شده که آن شدت کبری باین رخای عظمی تبدیل گشت و آن ذلت بی منتهی باین عزت بلا انتها مبدل گردید و ذکر کدام تاریخ از تواریخ عالم دیده شده که از غنی که محبوب دل و مغضوب دل بوده در چنین محلی چنین قدرتی از او ظاهر شده که در ایام ظهور آفتاب جمالش دوست و دشمن از عائده فضل و عطایش متنعم و همیشه بایش ملجا آوارگان عالم و جمع همتش معروف آمایش جمیع امم و در چنین غیاب نیز جمالش هم نفوس که با هدی از ارباب عالم خاضع نبوده اند بدون احتیاج و طمع با بیگونه کلمات بصرف خلوص و محبت مدحش نمایند و ثنای خود و اطمینانش زبان گشایند لا و نفسی احد المهیمن علی الاطلاق که چنین امری از اول ظهور مظاهر سبحانی تا حین اشراق این نیر اعظم بر آفاق عالم نه در تاریخی مذکور و نه در صحفی مسطور. ای دوست یکتا ترا بکلمات علیا که از قلم اعلی نازل شد میخوانم که شاید در این وقت سحر عالم را بپذیری و اهل عالم را بانوار انصاف و شناسائی منور فرمائی ای رب عرف عبادک جمالک و لا تحجبهم عن نفسک و هبهم عن خمر محبتک انک انت المقتدر القدیر انتهی.

و چون این ذره فانی حقیر را همیشه آرزو چنان بوده که چنین روزی را بنگارم و بنگریم حال که قضا محتوم بر بقا، این سعدوم حقیر شد دیگر سزاوار ندیدم که بعد از چهل سال مداحی جمال مختار بنظم شعرا مبادرت نمایم و لسان بعزیت و تحنیت گشایم امید که عذرم در درگاه غنی متعال و افضال بدیره

جلال

جلال بشرف قبول فائز گردد و اکنون بسبب مطلع تاریخ باین دو بیت اکتفا نمودم تا مطلع تاریخ محفوظ ماند کسی در آن تصرف نتواند ﴿۱۵۲﴾

شد نهان شمس جمال آمد شب هجر و فراق — بدر غصن اسمه سرزد ازافق با احتراق
سال تاریخ غیاب شمس شد قد غاب — گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله باق

و اختم الکلام فی هذا المقام بما نطق به مولی الانام لیکون خاتمه مسک البقاء لنفسه فی البهاء. قوله عز بیانه و عظم سلطانه ﴿۱۵۳﴾:

ای رب لا تطو الباط الذی انبسط باسمک و لا تطفی السراج الذی اوقد بنارک ای رب لا تمنع مآء الحیوان عن الحیران الذی ینبع من حبک و بدایع الاحسان فی ذکرک و ثنائک و لا تمنع العباد عن نفحات هذا الفرع الذی فاح بحبک انتهی

و در یوم عزم از غیاب جمال قدم جل ذکره و ثناه حضرت غصن اعظم جمیع احباب را با اینکه در این نه یوم همگی از خوان کرم متنعم بودند مخصوصا همگی را از رجال و نساء و کبار و صغار بمائده عنایت مخصوصه دعوت فرمودند و هنگام ضحی حضرات اهل حضر را احضار نمودند و فرمودند که در ایام حدوث جناب جمال قدم کتابی محتوم بمن سپردند و فرمودند که چون قدر مکتوم محتوم شد باید آنچه در این کتاب ست اعلان نمائی و من هم ندانم که در این کتاب که مجلد مبارک است چه رقم فرموده اند بعضی از حضرات این بیان کتاب مبارک را شنیدند و بجناب آقا رضا علیه من کل بهاء بهاءه و من کل ثناء اعلاه و احلاه عنایت فرمودند و در آن حضرت تلاوت نمودند و وجوه خواطر و قلوب بیعون گشود و این آیه مبارکه که کتاب قدس در آن کتاب مسطور و مرقوم انا اخذنا میثاق الوصال و وقفنا کتاب المبدء فی المآل توجهوا الی من اراده الله الذی ظهر

من هذا

من هذا الأصل القديم ومقصود از آن آیه غصن اعظم است که باید اغصان با کل من
فی البهآ باو توجه نمایند و بعد از مقام غصن اعظم مقام غصن اکبر است و احترام اغصان و
حبشان بر کل لازم و چون لوح الله با تمام رسید بقر مبارک که از یوم صعود هر صبح و شام
مشرف میشدند حاضر شدند و جمیع احباب آبان مقر اعلی که مطاف اهل ملک و ملکوت است اصغا
فرمودند و کتاب الله را که نخل مبارک است بجناب میرزا احمد الذین علیه غفران الله المجبوب
العالمین عنایت فرمودند و باعلی النداء بما یقربنا الی ذاک المنظر المنیر در آن حضرت تلاوت نمود
لسان از بیان قاصر که چه حالات از استماع کتاب عهد الله بر احبا الله دست داد و چون ذکر آن
مبین که آخر نغمه و وقار العالمین و محبوب العاشقین بود و بیان آمد نفس آن کتاب مستطاب هست موهوم
شد لیکون هدی و ذکری للعالمین والحمد لله محبوب العالمین

کتاب عهدی

اگر افق اعلی از رحمت بیخالی بست ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراث میراث
مرعوب لاعدل لها گذاشتیم - گمان مکنید که بر سریر غفلت و بر بستر راحت بر ایمان الله در ثروت خوف مستور
و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزل الرحمن فی الفرقان و قبل لکل همزة لمزة
الذی جمع مالا و عدده ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فانی اخذ نمایند و تغییر پذیرد لایق
اعتبار نبوده و نیست گمر علی قدر معلوم مقصود این مظلوم از حمل شدایده و بلایا و انزال آیات
و اظهار بینات احیاء نفوس ضعیفه و بقضاء رفته که شاید آفاق افئده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد
و بآسایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیر این بیان لائح و مشرق باید کل بآن ناظر باشند.
ای اهل عالم کمر اوصیت بستیم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شماست به تقوی الله تمسک
نمائید

نمائید و بذیل معروف تشبث کنید براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت
میالائید عفا الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدر
بها الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی
ظاهر امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود
مقام انسان بزرگ است اگر بحق و براستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی
مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس قمر سمع بصر و انجم او اخلاق نیره مضیئه مقامش اعلی
المقام و آثارش مربی امکان هر مقبلی الیوم عرف قمیص یافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه
نمود او از اهل بهاء و صحیفه حمرا مذکور خلق مدح عنایتی باینقطه اشرقت منه بدیع
العزیز البدیع ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است اورا سبب عداوت
و اختلاف منمائید نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است
از قلم اعلی نازل شده ولکن جهال ارض چون مربای نفس و هوی سند از کلمتهای بالغه حکمیه حقیقی
غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل یا اولیای الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع
عزت و ثروت حقند در باره ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت شده و قلوب با
ازبرای خود تقرر داشت نزاع و جدال الهی فرمود نهیا عظیما فی الکتاب هذا امر
الله فی هذا الظهور الاعظم وعصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه
هو العلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل لعانت آن فوق
لازم طوبی للعرفاء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق
احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود و کتاب قد

در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلمات انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است
یا اغصانی در وجود قوهٔ عطیهٔ و قدرت کاملهٔ مکنون و مستور باید و جهت اتحاد و اتفاق باشید
نه باختلافات ظاهره از او وصیة الله آنکه باید غصان و افنان و منتسبین طرًا بغصن اعظم
ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا اغمض بحر الوصال و قضی
کتاب المبدء فی المآل توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل
القدیم مقصود از این آیهٔ مبارکه غصن اعظم بوده کذلک ما ظهرنا الامر مفصلا من
عندنا و انا الفضال الکریم قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعده علامة من علامات
الامر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امرًا من لدن علیم خبیر تحت اغصان
بر کل لازم فلکن ما قدر الله لهم حقا فی اموال الناس یا اغصانی و افنانی فروعی
ثم اجتمعوا نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ینفع به عقاعاتکم بساستی
میگویم تقوی سردار اعظم است از برای حضرت مالکی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق
و اعمال طیبهٔ طاهرهٔ مرضیه بوده و هست بگوای عباد اسباب ظلم را سبب پریشانی مشمارید و
علت اتحاد را علت اختلاف مسازید اسید آنکه اهل بها بکلمهٔ مبارکه قل کل من عند الله ناظر باشند
و این کلمه علیا مثابهٔ آب هستند برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزونست
احزاب مختلفهٔ از این کلمهٔ واحده بنور اتحاد و حقیقی فائز میشوند انه یقول الحق و یهدی السبیل و هو
المقتدر العزیز الجمیل احترام و ملاحظهٔ غصن بر کل لازم لاعراز امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل
بنده در کتب الهی مذکور و مسطور طوبی از فائزها امر من قبل من امر قدیم همچنین احترام حرم
و آل اسم و افنان و منتسبین نوصیکم بحفظ الامم و اصلاح العالم از ملکوت بیان قصور دیوان

نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید
انتهی خیر لکم عما علی الارض یشهد بذلک کتابی العزیز البدیع -

در کتاب فرائد ص ٥٣٣ تا ٥٣٤ چنین مسطور است قولهٔ در سنهٔ ١٢٦٣ هجریه که نگارندهٔ مقیم
بلاد سوریه بود یعقوب بن بطرس اللبنانی من بنی غانم که قسیس فاضل لغوی است نصاری
و مقیم مدینهٔ منوره عکا این ابیات را در وصف و فضهٔ مقدسهٔ تعظیم و حضور مبارک تقدیم نمود و
فضهٔ از آن بخط خود باین عبد مذکره عطا فرمود -

فما بین لبنان و کرمل بهجة بها مقام بهاء ذی الاله السید المختار مضاف المقدس
و بهاء ثم حقیقة الاسماء فیها ابتهاج قلوب اتباعه له و جلاء ابصار و نیل رجاء
بوجوده طابت میاه و رقیها و زکا هواء کاؤه و الانجاء و در این اشعار اشارت است
باثر باهری از آثار وجود اقدس ابهی که در مدینهٔ عکا ظهور یافت زیرا که این بلد بروات آب و هوا
موصوف بود و مرارت و ملوحیت میاه آبار و نباتات و موبوئیت هوای آن دیار نزد عموم معروف
چندانکه مجلس عاصیان دولت علیه گشت و منفای محکومین بموت در حکومت سنیه و اهالی غالبا
گرفتار امراض مزمنه بودند و زرد روی و نحیف البدن از اهویهٔ فاسده ... و چون آن بلد مقدس
محل اقامت وجود اقدس گشت آبهای شور شیرین شد و هوای مکدر طراوت و صفا یافت تا بدین
پایه که قسیس نصرانی که ریاستش در امم نصرانیه کمتر از ریاست جناب شیخ در ریاست اسلامیه نیست منصف
داعی انصاف این موهبت را در اشعار خود درج نمود و مانند سایر متعصبین بکتمان این کرامت
و انکار این محمدت همتی گمشت -

و فی العام الماضی لما انتشر نعی الملک المرحوم ناصر الدین شاه طیب الله مثواه و بلغ

خبر هذه الحادثة الهائلة الى القاهرة المعزية حاضرة الممالك المصرية نقلت
يوما من الايام حضرة الفاضل خليل افندي مطران مكاتب جريدة (الاهرام)
وصاحب التصانيف المشهورة والرسائل المأثورة وتحادثنا اطراف الحديث وتفاعل
بنا الكلام في تاريخ حوق هذا الملك العظام حتى انتهى الى حوادث ظهور الباشية و
كيفية نفي بهاء الله من مدينة دار السلام الى مدينة عكاء من ثغور الشام فقلت
بخفايا هذه الحوادث ودخائل هذه الكوارث بدت على وجهها آثار الأندهاش و
ظهرت على جبينها امارات الأنذهال فبقي برهة من الزمان ناكس الرأس مستغرقا في
بحار الفكر ثم رفع رأسه وقال يا ابا الفضل لما انا من الشاجة والغباوة بدرجة اعتقد
انا نسانا يصعد الى السما او يهبط منها ولكني ادعي فضل الرجال في محامد الصفات
وعظائم الأعمال وانا ترتيب في الممالك الادبية ودرضعت لبان المعارف مدار
الكلية ورأيت فيها من اعاظم الفلاسفة وكبار الرجال من يضرب به الأمثال وقد
اليه الرحال وقبل ان ياعدني لتقرير المثول بين يدي هذا السيد العظيم والوجود
على جنابه الكريم كنت مستفيدا بان افضل بحال العالم علما وفضلا واكرامهم فلاسفة
اوربا وتخبة رجال هذه القطعة المنورة الذين بهم تحريت الأمم وانتشعت غيوم
الجهالة والاستبعاد عن افق العالم ولكن بعد ما استعدت بلقاء بهاء الله رأيت
فيه من العلم والفضل والوقار والمهابة وجمال الصورة وفصاحة اللسان وحب الخير
لنوع الانسان على اختلاف اديانهم ومذاهبهم ما لا يعبر اللسان حق وصفه فلا اقول
اوربا وعلماء امريكا بل ولا احد من السابقين الأولين والاولى العزم من الانبيا والمرسلين

بلغ

بلغ هذا البلغ من جميل الصفات وكريم الأخلاق وجليل الخلال وطيب الأعراق
ولقد دار بيننا من الحديث ما لو افصحنا عن بعضه لتصدع منه قلوب الكابرين
وتشقق مرارة المتعنتين وتندك له جبال اوهام المتوهمين . وقد ادرج في تلك الأيام
طرف منها في اعداد (الاهرام) وثارت بسوء اصف الأحقاد الكامنة في صدور اللئام
مرحوما سيلفستر هيد كليا يكافي خاوزاده جناب ابو الفضائل وربازه صعوبجال مبارك
قصيدة مفصلة منظومة ساخنة كرمتي از آن نخاب مرقوم ميكردد :-

صبح كرا بر زاله ريخت صحبه ... دشت زا نوه ژاله شد چو ثريا ... باد سبك سيزا بر تيره بر انكيخت
سيل نوا مان كوه موج زد كريا ... با دل خود كفتم اى غم شده پرخون ... ديرهكى سوختى در آتش سودا
خلق بصحرا شدند عارف عامى ... چند نشينى بحجره يكه و تنها ... اهل نظر غالبا از تفرج كلشن
شيشه انذوه را رسنده بخارا ... بر دش آخر ز جا بجيده و افزون ... تا كنش از فراق يار شكيبا
صحرا ديدم سبان چهره و موهق ... با مون ديدم برنگ طره فغفورا ... سورى نرپا ولى نشسته بجا تم
خيرى بر جا ولى خمزه چو جا زا ... بر سر سنبل نشسته كرد تحيره ... بر جكر كل شكسته خارتف جفا
كونه بخون زنكه كرده لاله نعمان ... غنچه به تن پيرهن دريده سراپا ... طرة سنبل زتاب هجر پريشان
دفتر سرين زباد قهر مجزا ... بيد زباد قضا طرزه چو مجنون ... كاج زسوز درون نباله چو ليلى
سر زده خورشيد مخمر از افق دشت ... من تحير ستاده خيره چو حربا ... قافيه رفتا زكفم چنانكه زحيرت
باز نداست طبع من الف زيا ... با خود كفتم چه روى داد ببينى ... وز چه بپا كشته اين قيامت عظمى
دايه ابر بهار دشت به پستان ... در عوض شير زهر قاتل كيرا ... كر نه قيامت قيام كرده بعالم
صبح زچه كشته چون شبها ... كر نه يكى شمس از سحاب شيع اول ... از چه سيه پوش كشته بقعه بيضا

Provided by the Afnan Library

بُرده من زار سر بجیب تفکر — کز کرتوان گشت ازاین عالم جدا
ناله برآورد کی چو من شده شیدا — گوش فرادار خون دیده فروریز
دست تضا زین چمن بوی کی گل — کز رخ او رنگ و بو گرفتی گلها
کز نم مویش گره نکند بدلها — گشت بعزیزان همی کز چه گریزش
گمشده زین شهر بوسی کز فراهش — ریخت ز چشم سپهر اشک زجا
وین که زمین است پر ز نوشش و نوشا — ایکه پر از دود گشته محفل گیتی
گردش این چرخ دار گونه بجان کرد — دانق غیب شمس طلعت ابهی
مانده از آتش خلیت خرم برجا — حضرت سرالله اگر چون بگراید
از رخ و مویش حکایتی است که گویند — روشنی صبح عید ظلمت یلدا
خامه ز نو کرد مطلعی دگر انشا — از اثر وصل این نوید فرح بخش
تا ندهم خوشه چین خرمن جنت — ای تو بعین میوه درخت معالی
نیست بغیر از تو باکسم سر و سودا — رفته زمن عمر من شکیب بیغما
نیست بجز گوهر رضای تو در هیچ — ناگه گشودی بروی من در اینه
اعضان و اوراق سدره مبارکه — برزگترین فرزند حضرت بهاء الله حضرت عبد البهاء
عباس است که در لیلهٔ پنج جمادی الاولی سال ۱۲۷۹ هجری یعنی لیلهٔ بعثت حضرت اعلی در طهران
متولد شدند قد الواح مبارکه از حضرت عبد البهاء بالقاب منیعه غصن الله الاعظم
ویعسوب الله الاقوم ومولی الوری من طاف حول الاسماء وغیرها تعبیر شده است مطالعوس
صریح کتاب مستطاب اقدس وکتاب عهدی آن حضرت پس از جمال مبارک مبین آیات الله ومرکز

عهد و میثاق اهل بها میباشد شرح حیات هیکل مبارک در کتب تواریخ نوشته شده از جمله
در کتاب التحفه در کتاب پیام بهاء الله چنین مینویسد قوله:

حضرت عبد البهاء

حضرت بهاء الله بعد از خود فرزندان ارجمندی در عالم بیادگار گذاشتند که بخدمت و نشر
امر مبارکش قیام فرمود نام مبارک آنحضرت بدو نام عباس افندی و لقب مبارکش عبد البهاء
است و حضرتش بزرگترین فرزندان حضرت بهاء الله میباشد حضرت عبد البهاء در حین
اخراج و نفی حضرت بهاء الله از ایران بعراق هشت ساله بودند[1] از همان زمان ببعد
در جمیع مصائب و بلیات حبس و زندان و رنج و تحمل بلایا با حضرت بهاء الله شریک و سهیم
بودند و از آغاز جوانی و تازه سالی عهده دار اجرای جمیع امور عائله مبارکه و متصدی انجام
تمام مطالب و مسائل خانواده مبارک بودند و با نهایت مهارت و دانائی چنان امور را کامل
و مرتب مجری میداشتند که حضرت بهاء الله از هر حیث راحت و آسوده میزیستند و با فکری
آزاد و خاطری فارغ بامور محمه خویش از قبیل تشریح و تبیین تعالیم الهیه و نزول حکم
و اسرار ربانیه و اقامه بیانات قاطعه و نگارش الواح سامیه میپرداختند و از نفوسیکه برای ملاقات
و تشرف بحضور حضرت بهاء الله از اطراف میآمدند بوسیله حضرت عبد البهاء پذیرائی حاصل
میشد و در آغاز حال آنان را بمسجد هرکیک راطالب حقیقت و جویای طریق رشد و هدایت میفرمود
بحضور هیکل مبارک حضرت بهاء الله راه مییافتند و بشرف لقای محبوب عالم فائز و بسر افراز
میباختند و نهایت مراقبت و مواظبت را داشتند که از فائزین بلقاء اغیار بلال و کدورتی بر

[1] تولد حضرت عبد البهاء در لیلهٔ پنج جمادی الاولی سنه ۱۲۷۹ هجری در طهران واقع گردید ترجمان.

اطهر نشیند و گرد زحمت و مرارتی بخاطر او نرساند و در حین از جواب مشکلات و حل مسائل مضطرب
نیز خود حضرتش عهده دار میشدند و کار او فقط حضرت عبدالبهاء مقصدی اجرای اوامر و خدمات
حضرت بهاءالله بودند و از لسان مبارک بلقب آقا مخاطب و همین اسم نزد عموم معروف و در
دو عکا زمانیکه اغلب بلکه تمام همراهان و اصحاب بامراض شدیده تیفوئید و مالاریا و دیسانتری
مبتلا شده بودند و بواسطه رداءت آب و هوا بیمار و در بستر مرض گرفتار گشتند حضرت عبدالبهاء
بموظبت مرضی و پرستاری بیماران قیام فرموده و نهایت مراقبت را بعمل میآوردند و بواسطه
افراط در مراقبت بیماران و کثرت تحمل برنج و مشقت بی پایان خود آن بزرگوار هم بمرض میناری
مبتلا گردیدند و مدت یکماه با حالت خطرناکی بر بستر مرض بودند و در این حال که شدت بحران
اندکی تخفیف یافت حضرت عبدالبهاء بواسطه نجابت ذات و حسن رفتار و ابراز محبت صمیمی
بعموم مردم در انظار عموم بسیار عزیز و نزد کل محبوب القلوب گردیده و جمیع افراد از شریف و وضیع
و فرمانروا تا فقیر مبهوت ایجان دل حضرتش را میپرستیدند و با نهایت اشتیاق در صدد انجام خدمتش
بودند - حضرت بهاءالله در الواح متعدده و مخصوصا در وصیتنامه دلوح عهد تاکید شدید و تصریح
اکید فرمودند که اهل ایمان و بویژه حضرات یزدان پس از صعود مظهر امری و غروب آفتاب حقیقت
و تبیان بحضرت عبدالبهاء توجه نمایند و باطاعت حضرتش پردازند و از معانی آیات و تعالیم
مخفیه حضرت مقصود آنچه را خواهند از حضرت عبدالبهاء سوال کنند زیرا او وجود مبارک مرکز عهد و
میثاق الهی و مبین آیات ربانی است اطاعت او اطاعت خدا و مخالفتش مخالفت با حضرت
شدید القوی است و پیوسته از حضرتش بلقب آقا تعبیر میفرمود و در لوحی از حضرت عبدالبهاء به غصن الله الاعظم و سر الله الاقوم تعبیر فرموده اند -

بعد از

بعد از صعود حضرت بهاءالله هیکل مبارک عبدالبهاء بر سریر مقامی که بحق الهی برای حضرتش
تعیین شده بود استقرار یافتند و رتبه تا کنون صریحا در الواح بوجود تعدد کسش اختصاص داشت
و مرکز گردید یعنی مرجع اهل بهاء و مرکز عهد و میثاق خدا و مبین آیات ب قدیم الهی -
هیچ حزبی چند از اقربای حضرتش خواستند که از راه عناد مخالفت کنند و در جمع اهل بهاء تفرقه
اندازند لذا حضرتایشان هم باقیه و نسبت آنرا به غصن الله الاعظم داده و حکومت عثمانی را
اخبار و انذار نمودند و بمعاندت و اذا رکردند حضرت عبدالبهاء که قریب بیست سال بود
آزاد و از حبس و زندان رهائی داشتند و تا چند میل اطراف عکا را میتوانستند سیر و تفرج کنند دوباره
در سنه ۱۹۱۰ بواسطه افترا تا نکه از ناحیه مخالفین بوجود مبارک منسوب شده بود در عکا محبوس گشته
و این حبس و زندان تا سال ۱۹۰۸ باقی بود تا آنکه هیئت جوانان ترک بحکومت عثمانی شوریده
اساس آنرا منهدم ساختند و جمیع محبوسین سیاسی و مذهبی از کلیه خاک عثمانی از زندان رهائی یافتند
هیکل مبارک عهد و میثاق نیز از زندان خلاص شده و مانند سابق بنشر تعالیم و اوامر الهیه و ارتباط
و مکاتبه با شرق و غرب قطعه حال قرار داد و مکینان پرداخته و تنها از عکا بحیفا و اسکندریه مسافرت
فرمودند و در سال ۱۹۱۱ برای اولین مرتبه بممالک غربیه توجه نمودند در سفر غرب با افراد و رجال و نساء
از هر طریقه و مذهبی ملاقات فرمودند و با کل بکمال محبت و رافت رفتار کردند و امر مبارک حضرت
بهاءالله را که فرموده اند تا عاشروا الادیان بالروح و الریحان تمام معنی اجرا فرمودند
در ماه ستمبر سنه ۱۹۱۱ حضرت عبدالبهاء وارد شهر لندن شده و یکماه در این شهر بزرگ توقف
فرمودند و اولین نطق عمومی خود را در لندن در مسجدی تشریل ایراد نمودند و نیز در کلیسای سیون هان
و دست بمنبر خطابه ادا فرمودند و چندین مجامع بزرگ و کوچک دیگر نیز منعقد گردید هیکل مبارک

تمام

Provided by the Afnan Library

تمام روز را با طالبین مذاکره فرموده بکشف حقایق و شرح دقایق میپرداختند مسکن عارضی پاریس شد و در ماه دسمبر مصر مراجعت کردند و در بهار سال ۱۹۱۲ به امریکا عزیمت نمودند و هشت ماه در آن اقلیم وسیع از نقطه بنقطه دیگر سیاحت و در مجامع مختلفه از هر صنف و مسلک ادای خطابه و ایراد نطق میفرمودند و کل را به پیروی تعالیم الهیه دعوت مینمودند و در مجمع محصلین مدارس عالیه مجمع سوسیالیست مجمع صور مونخا و معابد یهود و مسیحیان و مجمع الکنیسها بپیمان التیسها.

۱ مترجم گوید ثورنف است در سنه ۱۸۴۷ مذهبی شد که بواسطه فرشته بیانش کتاب مورمون موفق شده و میگفت که بهمین بواسطه شخص متقدمی که صدها سال قبل در امریکا زندگانی میکرد و از برگزیدگان یزدان بوده بوجود آمده و معروف بود که کتاب در صفحات طلا مرقوم شده و خطوط آن بوسیله دو سنگ گرانبهای الاوریم و تمیم خوانده میشود زیرا بلسان مخصوصی نوشته شده است اصحاب این کتاب در سنه ۱۸۳۰ بلغت و لسان انگلیسی بطبع رسانیده و مسیحیان را باحترام و قبول آن اضافه بر عهد جدید دعوت کرده عدهٔ او را پیروی کرده و نبی خود دانستند او را بعیسو مسافرت کردند و بالاخره در ناواشو کوچک و معبدی تاسیس نمودند مردم آنجا زمین برآنها تاختند و اسیت در این واقعه بقتل رسید پس از وی برمیگهام یانگ که در بین مورمونها غایت احترام را داشت بریاست قوم برقرار شد و از جمله قوانینی که وضع کرد این بود که تعدد زوجات بری مرد این جایز است لکن چون تعدد ازدواج در هیچ نقطه سابقه نداشت برمیگهام با اتباع خود مهاجرت کرده بالاخره (دریوتاه که متعلق به کریک بود وارد شد پیروانش که خود را مانند بنی اسرائیل دوره موسی دانسته و نظر میدیان بزمین موعودی بودند چون به مرتفعات رسیدند آنرا ارض موعود دانسته لسان سکر و شادی الهی گشودند و معبدی عظیم در آن بنا کردند و در اثر تبلیغات پیروان بسیار عده بسیاری از دنیا بغیر آمده و تا سنه ۱۹۰۲ وفات یافت عدهٔ یوتاها در مالک متحده شد و هم در از معروفترین و زیباترین نقاط محسوب گردیدند (ملخص از تاریخ مالک متحده تالیف گریرص ۱۱۵ - ۱۲۰)

صلح

صلح طلبها - مجمع افکار نامه مجمع زنان حقوق طلب و ... هیکل مبارک حضور یافته و بمقتضای حال و مطابق مدارک هرکدام نطقهای مؤثر ادا فرمودند و در پنجم دسمبر سنه ۱۹۱۲ از راه دریا به بریتانیای کبیر متوجه و شش هفته توقف هیکل مبارک طول کشید پس به پاریس هیجده روز آن دیار توقف نمودند بجانب سوئیس حرکت نمودند و بینهایت مورد اکرام شدند.

در کرمانشاه می ۱۹۱۳ مصر گشته در پنجم دسمبر سال ۱۹۱۳ به حیفا مراجعت فرمودند.

در دوره جنگ عالمگیر مشکلات دیگری پیش آمد و در واقع هیکل مبارک با پیروان و احبای که خارج از اقلیم سوریه بودند کلی قطع گردید و وجود مبارک با جمعی قلیل از پیروان دوباره در فشار و تضایق طاقت فرسا گرفتار گشتند فقط و فقط قوت و غذا اضطرار بزرگ و مشکلات عظیمه اطراف احاطه کرد و در ضمن این حالیان وحشتا آور بود که دوستی و محبت قلبی حضرت عبدالبهاء جمیع طبقات و افراد مردم بیش از پیش آشکار و نوع دوستی و مهربانی وجود مبارک بعالم انسانی بعالمیان ثابت و در مقابل انظار کل مشهود و محسوس گشت. هیکل مبارک شخص شجیع و باتمام قوی در نزدیک طهریا بکارهای زراعتی پرداخته و قطعات زمینی را که قرنها بایر و خراب و بحالت اصلی افتاده بود مستعد و قابل کشت و زرع ساختند و مقداری بسیار گندم از آن بعمل آمد که شدت قحط و غلا را بر نفوس آسان ساخت هیکل مبارک نه تنها با حباء و بعالمیان بسیار عدالت میفرمودند و با نها قوت و غذا میرسانیدند بلکه بفقرا و تنگدستان از هر طبقه و طائفه و هر طریقه ذوق اکرام نموده را متوجه داشته و سد حاجات و تهیهٔ مصارف آنانرا مینمودند ابواب سخاوت و کرم بقسمی بر وجه کل مفتوح بود چنانچه در ایام جنگ همه روزه از اجنای الهی ملاقات میفرمودند و آنانرا تسلیت و وسائل راحتی هر یک را فراهم میکردند و از راههای مختلفه و بوسائل مستوره رفع مشکلات نفوس

Provided by the Afnan Library

اقدام میفرمودند. بعد از خاتمهٔ جنگ حکومت بریتانیا چندان از حسن رفتار و محبت عمومیه خالصانه هیکل مبارک نسبت بعموم افراد و قیام حضرتش برای راحتی مسکینان و تنویر افکار و ازدیاد وسائل سعادت عموم و محافظت و حمایت از بینوایان متأثر شده و باحترازاً مد که بثنا خوانی هیکل مبارک پرداخته و در ۱۹ ماه اپریل ۱۹۲۰ امتنان خود را نسبت بهیکل مبارک بواسطهٔ تقدیم نشان مخصوص سپر امپراطوری انگلستان بحضور مبارک اظهار و آشکار ساخت.

حضرت عبدالبهاء همواره در اتحاد دل عالم و یگانگی طبقات امم سعی بلیغ مبذول میداشتند و پیوسته کوشش میفرمودند که اجناس و طوائف مختلفه و رنگهای مختلفه ملل مختلفه مذاهب و ادیان مختلفه در ظل خیمهٔ یگرنگی و وحدت کاملهٔ درآورند تا اخوت صمیمی و اتفاق معنوی در بین طبقات بشر ظاهر و آشکار گردد و عموماً جمعی از هر صنف و ملت بر خوان احسان حضرت عبدالبهاء مجتمع و از سفرهٔ انعامش متنعم بودند و هیکل مبارک این بود که حاضرین را با لسان و اسلوب حکایات امثال مسرت بخش و لطائف روح افزا و نصائح حکیمانه و اندرزهای مفید جشنها و سرورها میفرمودند و بیانات مبارک در مواضیع مختلفه فی المثل از وجوب آموزش و پرورش تا یکی دو روز قبل از صعود هم هیکل مبارک باجرای کارهای متعدده و دادن دستور خود مشغول و رفتار و تیرهٔ روزانهٔ حضرتش مطابق معمول ادامه داشت تا آنکه در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ در هفتاد و هفت سالگی از این جهان خاکی بالا صعود فرمودند روز بعد تشییع جنازه بعمل آمد هزاران نفوس از هر طبقه و رتبه حاضر و مذهب سائی مطیعین حکومت و تسلیم و سایر نفوس از شریف و وضیع و غنی و فقیر در این تشییع مهیب شرکت کردند.

نه نفر از اطبای معروف و مشهور مسلمین و مسیحی و یهود نطقها ادا کرده و کل بر طهارت ذات و شرافت مقام و عظمت و جلال هیکل مبارک شهادت دادند و بزرگوار یرا که حیات سراسر عظمت و جنبش خاتمه یافته بود از صمیم قلب ستودند و سوگواری نمودند فی الحقیقه این تشییع مهیب و عظیم سزاوار مقام کنز الوفا

بود که ایام عمرش را در خدمت عبودیت مربی عظیم و در ایجاد وحدت و یگانگی در بین اهل عالم انجام رسانیده و هین مجمع عظیم که از فرقه های مختلفه برای تشییع جنازهٔ حضرتش تشکیل شده بود برهانی محکم و دلیلی متین بود که افکار روحانی و تعالیم مبارکه اش شروع بنفوذ و جریان در عالم نموده و مواهب وحی و الهام حضرت بهاء الله براثر قیام هیکل مبارک مرکز عهد و میثاق در جامعهٔ انسانی مؤثر شده و قیود و تقالیدی را که قرنها سبب اختلاف بین مسلمین و مسیحیان و یهود بوده در هم شکسته و همچنین مسالک و فرق بیشمار دیگر که در عالم انسانی موجود و سبب انشعاب و اختلاف آن گردیده در ظل تعالیم مبارکهٔ حضرتش راه اتحاد و یگانگی پیموده آثار اختلاف زائل و متضمحل و اساس وحدت عالم انسانی مستحکم شده و در جهان استقرار کامل خواهد یافت عاقل بصیر حصول این موهبت و فیضت را در عالم وجود براثر مشاهدهٔ آثار اولیهٔ آن در این تشییع عظیم مشاهده و محسوس میدید.

بعد از حضرت عبدالبهاء مرجع اهل بهاء و مبین آیات الهیه و زعیم این شریعت بانیهٔ حضرت شوقی افندی (برزگترین نوهٔ حضرت عبدالبهاء هستند که بلقب و معروف و ولی امر الله ملقب شدند) الواح وصایا و آثار بشمار از کلک اطهرش نازل گشته که روح بخش جهان است و راهنمای جهانیان حضرت عبدالبهاء یک پسر داشتند موسوم بحسین که در خردسالی وفات یافت و چهار دختر از هیکل مبارک باقی ماندند از جمله ضیائیه خانم که والدهٔ حضرت ولی امر الله شوقی افندی ربانی است جذابیت و جههٔ حضرت عبدالبهاء بحدی بود که هر کس بحضور مبارک میرسید فریفته و شیفته میگشت شعرای عرب و عجم مدایح بسیار در توصیف حضرتش سروده اند که در دفتر گیتی بیادگار است.

مرحوم ابوالفضائل در کتاب فرائد ص ۵۱ تا ۵۱۲ میفرماید قولها:

من در این اوراق برخی از بیانات صحابی و قدما و علمای زمان و شعرای مصر را که در میدارم که در

که در مدح این ذات قدس سرود و بسپاس و ستایش وجود مقدسش لب گشوده اند تا ارباب
ادراک دریابند که جمال آنحضرت و بر چه مقامی ایراد مینمایند و خود را نزد ارباب علم تا چه درجه مفتضح
میدارند آیا در غایت غرابت نیست که قروم و عصاید فصاحت و بلاغت دائمه و اعلام علوم ادبیه
و لغت و این مخزر اقدس خاضع باشند و وجود مقدسش بالجمیع اوصاف کمال حامد و واصف و لکن
جاهلان عربیت بر کلمات بلیغه اش ایراد نمایند و بلی اطلاعان از فصاحت و بلاغت بر بیانات
رشیقه اش انتقاد کنند و ذلک من عجایب فی الزمان ۔

از حضرت الشیخ مهدی الازهری از مقالات فاضل مولوی در عدد و عدم از احاد جلة الهدایة بتاریخ
غرة ذی قعدة ۱۳۱۱ هجریه درج نموده بهت ۔

طالما کان بعضی یتشوق و فؤادی یتشوف رؤیته و جل جواب للاطار سواح فی
الاصقاع اریاح لسامر نه و ساری بمسایرته کما یصفو الی التذکر فی ارض مصر حتی عدتنا
العنایة بملاقاة و جل الفضل و افضل الرجال و کمال العلم و علم الکمال بحر تلاطم
بالحکمة امواجه و یفیض بالبیخ العصور عدنه لا اجاجه فرایت نسبته طابق مسماه
فسألته عن ابتسم به ثغر العلم و شرح صدر الادب باب العدل و الفتوح و الصبر
لکل ذی روح مولانا عباس (اطال الله بقاه) هل شاهدتما له و حلاه فقال
هو اشهر من ذلک و لکن بلغنی مصادفته و علاه فقلت لوارده غیر مرة بها سرت بحمد
و غوه اغتنی رؤیته عن رؤیته سکان نصف الربع المسکون من هذه البسیطة بحر
لا ساحل له تحیر العلم من جوانبه و تسلط الحکم و السیاسة من نواحیه استفدته
بالجلسة الواحدة ما لم استفده من غیره بسنین حتی دعانی وجدانی ان اقول نجم

من حضرته

من حضرته حفظه الله ابیات تقرب من بعض نموذج اوصافه ۔

و هاهی مقدمة بین یدی مثل آه مجلسنا الکرام ۔

من الصبا نشوان المشتاق انفاسا اذا ه طیب شذاها الزند الا تظل بیال عنها و هو فی مرح
فؤاده اذا نارت مضمرة نیرانا فاخبل القلب عنها انها علقت بطیب عکة حتی جلت الباسا
فتا ممطیا من الجارها فی سفن شوق و بالله عاما علی هدی حین اذ سار الجا حلها
لها اقتنی من حبا الرای سرا فاقها سایرا منها اکابرها قوم بحبهم العلیا اصبحوا رؤسا
فکم تصافی لیل افراح جناحهم و کم تشف من ادواء هم کلما و کم جلا نخطب عسر فی مرامعهم
و استسل الهم الا توفوا عرا و بیمن شام ثغر القهر مبتسما مطاطا الراس یخوا لهم عبا
مولی حبیب نبیب بث مجده لربیة ابید الرای جلا کرم شکل حلمه و قاد فطنته
و بالهدایا اصفت الوری سا کرم روح القلب کاف برحته و کم جلا عنه بالاشا و سوسا
مذ اثبت الحق بالبرهان مشد محا الضلال و کشی تلک علیه ثوب فاد لا یفارقه
اذ لم یحاط بحر فحشا و ادنا فرج البها مصدا لعرفان وجده طب الجلال به قد العلا ما
الطال منه بیاض العدل و نقه ظل تن شف عن اسا مکا مولای خذ مدحا ما شا بحر حس
بل فلت حقا بما فیکم ملا اجریت عین نظامی فی مدحکم فکل قلب لها قد باد قر بها

لا زلتموا دخرا فی کل ناشئة و فی ضیع ذرا کم تدفع البا سا

ملاحظه فرمائید که جناب فاضل مولوی که از مشاهیر فضلای عصرت میگوید در یک مجلس که بحضور
مبارک مشرف شدم چندان از مراتب علوم و حکم و معارف آن بحر مواج متلاطم مستفید گشتم
که با لها از حضور سایر علماء و ارباب فضل بحرد در شدم چیدا که باین یک جلسه از رویت علمای

Provided by the Afnan Library

از ربع مسکون فارغ و مستغنی گشتم و بحکم وجدان این قصیده را در مخمر اقدس سرمرو ض داشتم
وهی کما ترى تدل على مقدار فضل ما بيع بزهدها وناظم عقدها ـ

وقال الفاضل البليغ كاتب التبريز

يمدح انك اصبحت ذا فى الكلم ... ولا يفى حمدها ما تستحب القلم
وبحر فضلك فيه الموج يلتطم ... انت الذى فى نهاك العلم مدّخر
سموت يا ابن بهاء الله فخر له ... لما تمرّبك برّ العز مزدهيا
منها غدت ظلماء الجهل تنهزم ... اضحى بنعلك شمل المجد يلتئم
انى الذين لفضل منك تنتجم ... عقلا ونقلا وتفّاق الناس كلهم
انت ابن صاحب هذا اللوح والعلم ... انت البها وابنه يا حسن تيمه
وباب فضلك مفتوح لقاصده ... ياطيب الاصل عود الحصاد اجتذاه المجد الاعظم والكرم
وفى جوارك يرعى العهد والذمم ... هم يجهلون مقاما انت حائزه
وقلبك بشرها هذا ولا رجل ... لما رأيتك يا عباس منتخبا ثوب الكمال دنا بالاجلال يلتئم
اقام للمجد صرحا ليس يهدم ... وجود كفيك منجل اليم وعند الدين والدنيا قد اجتمعا
اعطته بطلا اكرم به رجلا ... ايقنت انك خير الخلق طرّا وخير من اصبحت تعلو له قدم
لاحظا تفرد هو وتبسم ... شموسه سطعا فاذا طلعت ايام لعت فانجابت الظلم
يا كوكبا تخجل الاقمار طلعته ... وبابا عطايا كفه نعمه

وفاضل بليغ ايمن فارس مدرس المدرسة الخسيلية وبلاد سوريا ايمن قصيده را در تهنيت عيد صيام بحضور
اقدس مولى الانام معروض وبجهار اشنا هو نوم دشت ـ وهى الشاء

انكم هاهنا ايانا عن معانيها ... بذرا وشمسا سمت التى فيها لما من الغطاء لهذا جلت
لبى خاسنها بالرقيم نوى ... هيفاء نرجسى الطرف فاقتنا تكاد وهج الصبا كالغصن تنثنيا
حسناء لو ناجت الدلال لاخجلت ... طيب الكرى فى ثنايا ثغرها واصيخوا اليها فى حشاها ايما
يتلون ايات حسن من ثمانيها ... خجلا فمال الاحمران معا ضمخ بلوز الورد اوقطر اوفنا
الله اكبر فتحات كتيبته ... للكافرين على اوصاف عبدها فانها ايه فى الحسن ايما ان
مولى فكبر بطل سبحان معطيها ... الى ان قال ـ

مدفوعة بها والغاب تخبطها ... والليل راج واسد الغاب تخبطها
فين خرجت بعجاج الخيل اكتفت ... شمس بغير الدجى منها الثمن تحكيها
فما تفلّ اسد امن ملاعبها ... غر الذرا مذ رأت بيضا وابيها ثم التقيت عفيط الفرض ماتحت
فيها وفاها الى الاعلام تجريها ... وخلد الشداد الحسن اجمه لكفها

لكنما صيف عباس مما فضلا ... اوفى مفاخر قوم سالها فرد
لذا العلى بطلوع فى اعاليها ... شهم اجوه بهاء الله فيه بها
ذو دوحة من نجا الأعمام عارفة ... مناقب فوق وشى لا يضاهيها
بحا وافحته العوا يد بها ... ناج الكرام فريد العصر حظت
قد شاد فى صدف للفضل ... شم الجبال الرواسى فى ثباتها
تحو الجهالة عزاد طالما ... العالم العامل السبكى نادرة
اقوى الحكم اعماله نعم ... اثار نجم ضياء ثاقب لزها
مما يبيد صعوبات يفيضها ... الفاضل الماثل اسيا فكلا
لعكة اليوم حق اليه مرجعه ... فى خصله لدين الله حاميها
لهلك ذا البرايه حل فاقتها ... لا مقتدى اسفى شاد بها
وارتع بحيات صدق اجارعنا ... فاسعد بعيد حيا الله بهجته
واعطف عثار الهنا رافى تجاربنا ... تحرى نهوضه فى صفقة الحجا
خذ عاجز حرص من لا يكفى ... فالعجز لا لا يرتجى خاسر
فاهدا بعد ذا فكر حيا تيقظا ... الاهلا تعليك الفكر حالها
چون صعود مبارک روح شد خبر وحشت اثرش در تمام دنیا منتشر گشت این واقعه در ماه ربیع الاول
سنه ۱۳۴۰ هجری قمری مطابق لیله ششم قوس سنه ۱۳۰۱ شمسی اتفاق افتاد و جرائد و مجلات خورد و بزرگ شرق
و غرب عالم این واقعه را ثبت نمودند از جمله بعضی نامه موسوم به نیر آواند ما
مورخه ۲۰ جنوری ۱۹۲۲ روزنامه نیویورک ورلد مورخه ۶ دسمبر ۱۹۲۱ و روزنامه مرنینگ
پست

پست و روزنامه فرانسوی تان مورخه دهم دسامبر ۱۹۲۱ و جریده البشیر حیفا فلسطین شماره
۲۸۸۹ سال یازدهم مورخه ششم ربیع الثانی ۱۳۴۰ هجری و غیرها مجله معروفه الهلال
و مجله العرفان نیز شرحی از تعالیم هیکل مبارک و عظمت و سطوت مرکز میثاق نگاشته
و تمثال مبارک را نیز زینت آن اوراق نموده اند مجله الهلال در شماره چهارم از سال سی ام
حاوی مقاله ذیل درباره تاریخ امر و تعالیم مقدسه است تمثال جوانی دوم از اخیر حضرت
عبد البهاء نیز در این شماره موجود است عنوان این مقاله بقرار ذیل است کیف تصیر واحة
قوتیر عباس افندی زعیم البابیة والبهائیة وذکر مجلده مارزوم مجله العرفان میگارد
قوله فی واحی شهر نوامبر الماضی اختتمت الأسلاك البرقیة مذیعة نعی
ذلك الرئیس الدینی الکبیر زعیم طائفة البهائیة فی عباس افندی المعروف
بعبد البهاء فکان لنعیه فضة حزن وأسی عند البهائیین المنتشرین فی امریکا و
ایران وغیرها وقع عظیم فی نفوس الذین عرفوا هذا العبد الکبیر وفضائله
دیانته رأیناه یتهافت علی کسائر الأدیان الی الأخلاق الفاضلة واصلاح النفوس و
تطهیرها من مطامع هذا العالم وادرانه پس از این شروع بتاریخ امر مبارک و اول
ظهور حضرت اعلی نموده تا آنکه میگوید ما اخذ ذلك لدعوة البهائیة ینتشر ویتبع نطاقها بین
الناس حتی اصبح انصارها علی قرب عهده ما بینها یعدون بالالوف ولا سیما
فی امریکا ... آنگاه بذکر محامد و نعوت طلعت پیمان مشغول شده و از اشاره سفر مبارک
باروپا و امریکا نموده تا اینکه میگوید وکان الفقید تری بهی الطلعة وضوء الطلوع یذهب
المنظر قوی الحجة واسع الحلم ندی الکف عطوفا علی الضعفاء والمساکین موفور
الذکاء

Provided by the Afnan Library

الذكاء غيوب في خدعة الآثاثية مبشر بالهدى والسلام في العالم وسبل الخرافات
البيضية والقصبات العيشية وكان في خيوته الطويلة التعيد يادى الى عبد الاذى
واحد وهو وجوب التمثل بالقضاء ما الكالات وسبل الرذائل والموبقات وطلا
كذلك حتى ثمانية شعبان من الايام قرير العين بعقيقة غراسة وقد اثمرت اذا نشرت
البهائية وعهده واطلاعه وعده ولاسيما في امريكا بلاد ايران وكانت وفاة
هذا الزعيم الكبير في شهر دي بحر الباهي في مدينة عكا واحتفل الغول عند فقدها
عظيما يليق بمكانته العالية وهاك الذين انتهى شرح صعود مبارك وهم احتفال وتعظيم
تقيت ه تقريب در كتاب عبد البهاء البهائية تاليف سليم قصبين رساله شرح صعود يحيى بهاء
فيه تفصيل كه زيارت در شماره سوم از مجلد دوم عبد البهاء منطبعه هندوستان صفحه
٤٤ مفيده شيوا از مرحوم شوقيه شيرازي نعت فضيح الملك در رثيه صعود حضرت
عبد البهاء مسطور گرديد كه قسمي از آن در اين مقام نگاشته ميشود قوله :

نمان بصوت از احباب نماند شمن وجود — قضا چشم جهان بخت چشمه جود — بسيج حضرت باقي چو كرد عبد بها
زمانه گفت علي در دو رد بي مورد — شد نه جاس يك بزگ محب حبيب — شد نه هاز يك خوش شاد بي مشهود
حديث اين سپر اين بحر بحران قوان — حديث نوح سليمان نفخه الور — جزاو بجاي حقيت خداي كان كمال
اگر چه قافيه دال ست صيح دال نبود — در يغ از آنكه الواح فضل نامعدود — در يغ از آنكه گفتار و منطق شيرين
تواي حمامه قدسي درود بار مران — بعرض عبد بها كاي حبيب داود — يكي بيا و ببين حال و شتاب زنده
يكي بيا و ببين طعن دشمان جحود — كه جمله مذاكر غير از حسدي — دراين سراچه مذاكر كسي ثبات نمود
سپيده شفق عزت تيره مطلع مشرق — كجائي اي مه تابان و خسته مسعود

نمان بصوت از احباب نماند شمن وجود — (١٣٤٠) هجري قمري
سيد بلا مر فيلد در مقاله مفصله بعنوان طلوع نجم ميثاق در لندن شرح كاملي از عظمت و جلال
هيكل مبارك در آن ديار نگاشته كه در جلد هفتم عالم بهائي مندرج است مهمترين آثار خير مبارك
كه سبب حيات جهان و رهنماي جهانيان است الواح مباركه وصايا ياست عظمت مقام اين لوح
در توقيعات حضرت ولي امر الله بتفصيل نازل گشته تلاوتش باعث روح و ريحان مطالعه اش
از جمله فرائض اهل ايمان است در شرح حيات هيكل مبارك هر چه نگاشته شود كم است لذا
بمندرجات مسطوره اكتفا نموده و خاتمه بيان را بنگارش اين قصيده ميپردازم : تحرير

ز مطلع احدي سر زد آفتاب كمال — كه هم چو زدان نبود و نظير و همال — بگانه فرع قدم خشت اصل قديم
اسير حله جهان مظهر جمال جلال — خدا ش خوانم و اين كفر نتوان ارزيد — كه هست هر دو يكي نه جهان جهان جمال
بگو بخفته غفلت كه هم رشد طالع — خموش تا كي و تا چند خواب بيهوده — جهان تاريك ز پرتو ش شود روشن
گزيده او را ايزد ز بحر خويش مثال — زمين سزد كه كند فخر بر سپهر برين — از آن سبب كه زند بوسه ش جبين جهان
رسيده تا بمقامي نه قدرت كه همي — چو آفريش بيرون بود ز فهم و خيال — تو لي كه عبد بهائي و سر فخر خويش
نهاده نام ترا ذات ايزد منان — چو آفتاب كه بر شد ز ميل جلوه خويش — كه نيز ذات تو بر ذات پاك تست دليل
گواهي شد ظاهر بكمبوت امكان — تو عضو اعظم حقي تو فيض فضال — هر آنكه هر تو دلش نداشت گمراه
گواهش بحر حال هست اهل ضلال — اگر بطيفه بحر تو باوري نكند — كجا بر خلق قبول افتد هي اعمال

Provided by the Afnan Library

فیض تو بجهان و نمو امن و امان
کز گرگ و شیر حرمت تو بیش شبان
قیاس قدرت تو با جمله کائنات جهان

قیاس بحر بقطره است روح با تنها
نظمی ناقص و دون همه تو کم نشود
که محو تیره گردد ز رطبیت جهال

هر آنچه رهبر مسکین شیر خوان دید
ز سطوت تو جهان جمله فیض جمال
قدرت تو شد ایجاد عالم امکان

ز خوان فیض تو یابند جمله خلق نوال
حساب جمله خلایق بکف قدرت تست
بسر روح تو نی معطی ثواب نکال

کند با مر تو از واح جای و رائدان
تو نی قدرا قوات و محرک افعال
تو نی که از غم هجران چهر تو شود رو

بکوه و دشت نمودند گریه با ابدال
ز فوک خامهٔ تو گوشهٔ از لطف
برای زندگی جاودان فرات لال

تو اولی و تو آخر تو ظاهر و باطن
تو نی مشیت زدان نامهٔ اعمال
چو غضن اعظم حق چهرهٔ حقانیت کشید

نمود شوق حق آشکار رشحهٔ حال
دلی امر خدا غصن سدرهٔ ممتاز
محیط جود و کرم مهبط سجود جهال

زبیم قهرش نبود عجب اگر اسیند
ز بطن مادر پیشین پیشوای طفال
سپهر مجد و سخا ایکه داد ایزد پاک

ز نام امر مکیف تو با د محمد جلال
جهان بجمله بمدح تو گر کشند آغاز
نباشد شان ازلی ابد ختام و زوال

بران طریق کز از آب جاری خجلت تش
بحجر معترف آید بمدح تو اقوال
سوی مدینهٔ تو طبع من بخته چون دی

ز روح قدس معانی بدو شود ارسال
ازاین سبب شده بر خلق اشتباه کرکن
پیمبر سخن بحجر من است مقال

فلک بخدمت از کمکشان بسته میان
بدرگه تو دوتا گشته تا شد چون ان دال
کجا زبیم سنانت توجان برد ذاقص

اگر چرا از فلک از و زیر ران نمال
ز سطوت تو شد دی امر من تابیک
ز هیبت تو شد شیر خشمگین پامال

شرافت صدی تو چو باد در چشیر
نجابت دشمن تو هم چو آب در غربال
عدی تو شد از بیم تهر تو محذول

ز بیم شیر طبیعت زدو بجوف ضعیف شغال
شنیدم که چو بر خاستی چو باچمن
دو دست برسیدی بر ابر ان گال

رسید دست تو از باختر بروی جاوه
ز انجا های جنوبی گرفته تا شمال
ز بیم تخت تو چون آفتاب بر سیام

شد است رنگ رخ و محو شفت بسال
حمارتا که بود حکم حتی میان بشر
همیشه تا که زشان است اخرم حمال

سنین

سنین عمر تو چون روزگار باد دراز
خجسته دیر ز و زماه و خجسته سال
زنعمت تو شود کام دشمنان حاصل

دست تو بد شمن بهد زیان و وبال
چو باد در اثر هر نخست باد سپید
سیاه باد بخصم تو روز هیجو زغال

زین قصیده بیان گشته هم گفتار پیش
عنصری چنین زن چنین بر و ال
خدائی از تو د ما رست بندگی آئین

دو د حدیث منفصل بخوان این حال
تو غضن سدره و اشراق جاودی همه قدت
بظل غضن تو آسوده از هموم و ملال

نیز از است خاتمی در تهلیله مقامی بوجود آمد که فخر حال و مانع نام قول و ابطال است آن جو د معو
سماء به بهائیه و ملقبه به ورقهٔ علیا که علیا است انحضرت نیز در طهران متولد و در جمیع مصائب
وارده با جمال مبارک و حضرت عبد البهاء سهیم و شریک بود و در تمام مدت حیات دوره زندگانی خود
عمری قبول نفرمود تا پس از مشقات بی پایان و زحمات بسیار که متحمل گردید در یوم اجلال من شهر
اکلمات سال هشتاد و نهم بیانی مطابق با بیست و چهارم تیرماه سال ۱۳۱۱ شمسی بملکوت بقی صعود
فرمود بیانات مبینه و توقیعات بالغه فصیحه از آن جوهر وجود بیادگار و بوفای غایت سبک بیانش
شبیه بیانات مقدسه حضرت عبد البهاء است و فقره چند از آن در تضعیف این کتاب سهیم
بر علو مقام و سمو رتبه آن ورقه مبارکه دلیلی مبین است و پس از صعود آن ورقه مبارکه
حسب الامر حضرت ولی امر الله غصن ممتاز شوقی ربانی روح العالمین لوحه الفدا
بهائیان شرق و غرب عالم مدت مجالس جشن سرور عمومی و خصوصی را تعطیل و در هر نقطه محافل
تذکر بسیار منعقد و بستایش اخبار بذکر و ثنای آن ورقه مقدسه ناطق و گویا بود تلگراف غصن ممتاز که
گرعاوی صعود و دستور انعقاد محافل تذکر برای حضرت ورقهٔ علیا از ساحت اقدس حضرت
ولی امر الله صادر گردید صورتش این است تلگراف غصن ممتاز از حیفا مورخه ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۲
روحانی پارسیان طهران ورقهٔ علیا بقیة البهاء و دلیعه از افق بقعهٔ نورا مهوازی و بسدره

المنتهی

بواریخ امر مثبت است آثار مصحه آنحضرت که از قلم مبارکش نازل شده بیشمار است و قسمی از آن در جلد ثانی مندرج گردید تیجه کل اثار و مآثر که در شئونات بظهور حضرت یظهره الله است که از آنحضرت بمن یظهره الله تصدیر فرموده برخی از آیات بیان در این مقام مندرج میگردد از جمله بیانات مبارکه راجع بظهور من یظهره الله در باب خامس عشر از واحد سابع کتاب بیان فارسی میفرماید (مثل آن مثل شمس است و آیات آن ضیاء و مثل کل مومنین اگر مومن نباشد مثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر رعایت... ای اهل بیان اگر بیان آید بمن یظهره الله خود مومن میگردید و الا او غنی بوده از کل و هست مثلا اگر در مثال شمس الی ما لا نهایة مرآت واقع شود تعکس برسیارد و حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفسه غنی است از وجود مرایا که شمس در آنها منطبق است ـ الخ ـ

و دیگر باب خامس از واحد خامس میفرماید (ختم ذات تقدس الهی که اگر کل در ظهور من یظهره الله حاضر شوند هیچ نفسی بر روی ارض نماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بدلیل صحیح سنجی مرآت نفس خود بوده که کل مومن بحضرت او هستند تا عالمیکه در بیان نازل شده ـ الخ ـ

و در باب هشتم از واحد ششم میفرماید (بعد از غروب شمس حقیقت استماع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود و بر هیچ فطرت قدرت ندارد بدون تعلم و شنوئی که از نزد اهل علم مقصود است با وجود این استماع از غیر من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر او عرض شد در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی او ظاهر گردد امتحان میکنند و اول اهل بیان بر آن شمس حقیقت حرفی دارد و نیاید ..... حال اگر غیر از او ممکن بیت که آیات بر هیچ فطرت نازل فرماید اگر بر فرض امتناع کسی خود را بیند اگذارد حکم او را باید بر خلق بیت که حکم و نیاید احدا الا بامر هم مخصوص بهم و حال مبین هیچ بیت

المنتهی مقصد و در اعلی غرف جنان بر مسند عز جاودانگی از شیم خاصان حضرت احیاء و شهدا امر به اعزاز القائمی الموعود مدت زمان و در شرق و غرب عالم بحالی بالکلیة موقوف هیکل تاریخ در قعه مرتفعه جوار مقام بها استقرار یافت شوقی افندی نیز از براعة مضاحت مولای توانا حضرت ولی امر الله جلت قدرته و ذکر محامد و نعوت حضرت خانم و تسلیت اجتماع در اول صفحه نازل گردید که چند فقره از آن در اینجا محاشیه میشود از جمله در لوح صادر سوم شهر الکلمات هشتاد و هم بیانی مطابق با نوزدهم تموز ۱۹۳۲ میلادی میفرماید هو الابهی ایها الملهوفون من نار الفراق قسم بمبرم آفاق که کبد این مشتاق چنان در تنور و احراق است که شرح متوهم و از عهده وصفش بر نیایم زیرا جز فاجعه عظمی و فادحه کبری بر روح علیا و رقه مقدسه زکیه مطهره نورا تقیه الجهاد و دیعه ثمره از آنیه سدره منتهی و دیگانه یادگار شجره طوبی حرم حضرة المظلومیة الفدا بسمع این بینوا فاجعه رسید و جمره محرقه در قلب این خسته دل ناتوان بیکدنه و نمیان صبر و ارامش خسته اشک حسرت چون سیل جارف از دیده بهم ساخته فما استطاعوا ما صبروا عن الخضوع و الوقوف و ساحتها حین خامته حیاتها و عروجها الی ربها و مولاها و انشقاق جسدها اللطیف فی قبرها و مقامی ما اذا بقیت من هذا النحر العظیم و الثغر المبین ممنوعا بعیدا محرما محجوبا الی ان یتولد تعالی ـ جسم بطنیش از سجن محن و بلایای متتابع که از بدو ارتشاد دلال مظلومیتی حیرت انگیز تحمل فرموده آزاد شده و از قید غموم و هموم برست و از آلام و اوجاع گوناگون نجات یافت و از عوارض این فنای دنیه رهائی جست و بساط هجرت بر گلوار و برادر نیک اختر محل پدر و شش برادر هم پیوست و در بحبوحه فردوس متقر و ماوی یافت علیها حیات بر قاطش این طیفه ربانیه دمی نیاسود و آنی فراغت و آرامی نجست و نخواست در قید و حبس

Provided by the Afnan Library

کو تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن بعم رسید در این کور عم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیلی است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کل دلیلی است بر فقر و احتیاج بسوی او و سبب این امر است لعل در یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط لغزد و در کتاب ۱۵ واحد ثالث میفرماید (کسی عالم بظهور نیست الا بعد که خود وقت شود باید کل بتصدیق بنقطه حقیقت نمایند و ذکر الهی بجا آورند) . . .

وانما الدلیل الایاته والوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به وهو لا یعرض بدلیل سبحان الله عما یصفون -

و در کتاب خامس عشر از واحد ثالث میفرماید (مراقب ظهور بوده که قدر لمحه فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کل من امن بالبیان) -

و در کتاب ثامن از واحد خامس فرموده (قسم بذات قدس الهی جل علاکه در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او بشنود و تلاوت کند بهتر است از اینکه هزار مرتبه بیان را تلاوت نماید -

و در کتاب قیوم الاسماء فرموده وانی اکلمکم من یظهره الله و یبدل بضوانکم بالنار وانه لا تفلحون وانی لا بکین علی من یظهره الله فانه لا اعز عندی من نفسی کل شیء ان ما کل شیء تذکرون وانی ما نزلت البیان الا وان لا یحزن من یظهره الله وانی رسول من عند فلا حجتکم بایات من عند الا ربکم لیوم ظهوره ان اکل بشیء تشعرون

و در کتاب قیوم الاسماء تفسیر احسن القصص فرموده انما انا الا عبد الله و باب بقیة الله . . . انهموا هو رب السماء والارض انی عبد الله انا فی البیان من عند بقیة الله . . . یا بقیة الله قد ذلت بکلی لک و رضیت الذی فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتصما قدیما -

و در کتاب

در کتاب ۱۵ از واحد ثالث بیان فرموده (ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت او لیه باشد عباد الله بوده و هست و کل شی نزد عباد او لاشی بوده و هستند) -

و در کتاب لئالی العرفان مرحوم حاجی چنین مسطور است

ص ۲۴۹ تا ۲۵۳ قوله تعالی کتاب لما از نقطه اولی است و چهل هزار بیت است و کل بذکر من یظهره الله مزین مرقوم و من اوله الی آخره این مخزن بیان است قوله جل بیانه قل ان الشمس التی فی السماء من الارتفاع قل سبحان الله کذلک ایام ارتفاع من یظهره الله لا تقدرون ولا تستطیعون ان تذکرون قل ان ارتفاع الذات لا یذکر الا الله وانتم ارتفاع من یظهره الله تذکرون فاذا ارتفاع الذات تذکرون قل سبحان الله عما یصفون وانی ما ارتفعت ولا ارتفع الا من یظهره الله ولا ذکرت ولا اذکر الا ایاه ذلک حجتی علیه توکلت لم اعدل بها شعرة من جند ملکوت ملک العالمین کذلک وعد الله وبقی الامر بیده احدا ما وجدت ما اذن الا الیوم ما خلق الله من شیء انه لو یشاء یذکر فی فاذا من بعد ذکره لا یذکر فی العالمین قل تعالی ذکر من یظهره الله من کل انتم فوق الارض تعقلون من علوکم وکیف دنوکم قل من قبل انفسکم فانکم یوم تبعثون علیه تعرضون کانی اذا کر کل له تضرعون وهو یدعوکم انی انا الذی قد بطن کل البیان بذکری وطوا مری وانتم تعمون ولا تجزون ان یا اهل البیان لا علیکم فهر الله فانه لا یظهر الا من عند من یظهره الله ولم یکن هذا الا هل من عند غیر لانی انی ان یطوی کل شیء عرفانکم ودینکم ولم یبسط لکم ذلک حول الله لا یبقی انما

یفعل

يفعل ولكنكم كلكم قالون فلتستعيذن من دون من يظهره الله الجنة
الأبهى عدة الأبهى وان ينفعكم من بعد ظهوره لامن عمل وعما يثبت به ذلك
من قبل يثبته من يظهره الله فانا انتم منه تسمعون ولكن فاستقصوا فتبقى
الحياة ان لم تكونوا لله لانكونوا على الله ان لم تنصروا من يظهره الله لاتحزنوا
هذا ما وصى به كل الخالقين لو يقابله الى ما لانهاية لها ترا يا يرى في كلها الا الله
الا الله وانه مقدس عن كل ما هم يدركون قل اغير الله يقدر ان ينفع في الذين يدرج
الحيوان او يقبضه قل سبحان الله قل كل بامره قائمون فلتستعن يوم ظهوره ولا
تصبرن انه جامع الذكرين ورافع الاثنين ومالك الكونين ومقدر الامرين ومصور
العالمين به يفرج الله عن خلق البيان وخلق كل ظهور الافار تقوا انه فرح الاعظم
الاعظم الاعظم الاعظم الذي ينظر من في ملكوت السموات والارضين
فلتزين يوم ظهوره فان كل الخير يتبدل بغير ما من خلوه مما رزقكم الى ما يتهى على هذا
خلقكم الله لعلكم يوم ظهوره في كلماته تتفكرون ثم بها تهتدون لم يكن ضر الله
ان خلق الامن قبل ولا من بعد وان ظهوره في كل ظهور بظهور مظهر نفسه وغير ذلك لم
يمكن في الابداع واوصيناك فيمن يظهره الله فان يوم ظهوره لو تكتب اية من ايات
او كلمة من كلماته خير عما فيه من ان تكتب كل البيان وتحفظه فان كل خير يدنو منه
ويرجع اليه اذا خذ قبض يوسف البقاء من يد بشره العلي الاعلى ثم استنشقه لعل
عزيز يوسبا بقاء ثم ضعه على نار لئلا تدبير او تجد نفسك خيرا لك ان شهدت
يا ان الله لناظر من ملكوت اعلى حرمت البقاء وما وجد منا نقابله حتى القابل

لتبين عما في نفسه والمطلق خمار من عصر الاذات جوهره لطيفة وكينونة
ينة وذاتية رفيعة وكاهرية قديمة وذات بهية بلورية وجوهرية ذات ظهورية بدية
طفيها وازرعتها واخيها واحيها وعلى اهلها بفضلها وانعمها وانها فهو
ال بفضلها وذات على اياها اياها اسئلوا الله ربها كل شئ بكينونتها وذاتيتها
ذاتيتها واخيتها وظاهريتها وباطنيتها المشهدة سموات الاحدية بجوهريتها ثم
هوات الارواح بمجردتيتها ثم شؤنات الانفس بكاهوريتها ثم دلالات الاجسام
انيتها على انه لا اله الا هو قد خلق ذات حروف السبع بجوده جودا من عنده ورزقه
بفضله فضلا من عنده واماته بلطفه لطفا من عنده واحياه بكرمه كرما من عنده وابعثه
ته متا من عنده وانزل عليه الايات البينات والظهورات المتعاليات والشئونات
لمتسعات والتجليات المرتفعات وما قدر الله من خلق كل شئ من الذاتيات و
جوهريات والعلويات والسفليات وقدر عقاد كل شئ على امتع موقع وابدع
قدر من صنع ردعا كل شئ الى مبدئه الذي ضوا امر الله ومنه بدء كل شئ من مبدئه الذي هو
قول الله ليستعدن كل من في السموات والارض وما بينهما اليوم من يظهره الله ويمرض
كل عليه ويشهدن بانه لا اله الا هو وكل له يسجدن ولكن ايتكم من يظهره الله
ويبدل رضوانكم بالنار وانتم لا تعلمون واني لا ابكين على من يظهره الله فانه لا عز
لك من نفسي وكل شئ ان يا كل شئ تعذبون واني ما زلت البيان الا وان لا يحزنك
عن الله ان يوم ظهوره ان يا كل شئ تستعذبن
كي لما ارى وجهكم لا يكن عليه والا لا ارض واد فان يحط على خلف احدون الا يمان

یا خلق الله یا اولی الالباب کلکم اجمعون قل ان ظهور نقطة الاولی فی الاخری اعظم من الاولی فلتزلن اقدام کل من علیها الا من اراد الله وایاه تؤمنون فکل ما ترون فی البیان من ایاه عند ان یتبعوه فانه فی حق من عنده والا کلکم میتون ولو یظهر ما هو اکبر من قول الله من عند نقطة الاولی فاذا غربت فلتزلقن من یظهره الله فاذا ظهر بقطع الرضوان عن فی البیان الا من یؤمن بما یاکره الاحیاط فیه فاتقوا النار هذا هو المیزان الاکبر الذی فی السموات والارضین بادی جمیع من اراد الی احسن این نحو بیان است و کل آیات الله یک یک بیان فرموده و معنی نموده و مالک ملکوت اسماء را طائف کلمه اراده و امر عن یظهره الله فرج العالمین فداه دانسته و آنچه تحریر شده مختصر و نتیجه دویست و بیست از چهل هزار بیت کتاب اسماء بود و هر جا تأکید صریح و امر واضح فرموده که باسماء از مظهر و موجد اسماء و ملکوتها تمسک نمایند و همین ستم است قیوم اسماء که احسن القصص سمی است و شرح سوره یوسف است که نظر حضرت سید الشهداء تفسیر فرموده و کذلک سائر کتبه و بیاناته ادام الله ظلها

شعاع ۹ طلعت عظمت الهیه و اسم اعظم جل جلاله

۱ فرقان ولادت و صفات - در رساله ایام تسعه تألیف نگارنده اوراق چین سطور از جمال مبارک نام مبارک کشان حسین علی بن میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ نوری و تولد شان در یوم ثانی محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری در طهران واقع شد بنابر تسمیه در رساله مذکور تاریخ تولد مبارک را ذکر کرده قوله: در اول غزال سال فرقان دوم سحر محرم اندر طهران از عیب قدم بملک امکان گذاشت شاهی که بود خالق من فی الامکان

جناب میرزا عباس نوری در سال ۱۲۵۵ هجری وفات نمود هیکل مبارک جمال قدم در سال ۱۲۵۱

۱۲۵۱ هجری با آسیه خانم بنت مرحوم میرزا اسمعیل نوری ازدواج فرمودند حضرت عبدالبهاء حضرت غصن اطهر و حضرت ورقه علیا که علیا بمعنی خانم از این اقتران بوجود آمدند آسیه خانم ملقبه به ورقه علیا و فوات در سال ۱۳۰۳ هجری در عکا صعود فرمودند در این اوان و هنگام اراده مطلقه حضرت ولی امرالله غصن ممتاز جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی از قریه شهمیرزاد از قرای سمنان را که از عکا بایران آمده بود مأمور فرمودند که از قبرستان عکا و رمس مطهر حضرت غصن اطهر آنچه صالح بکوه کرمل سکان یافت تفصیل آن را معلوم نماید و بعرض برساند و ایشان بعد از ورود بعکا و زیارت مرقد مطهر و ملاقات با حضرت ولی امرالله و اخذ دستورات لازمه بکوه کرمل صعود نمودند و بعد از تفحص و تجسس قطعه زمینی را که در جنوب شرقی مقام اعلی واقع است و از هر جهت مناسب و مطلوب بود انتخاب نمودند و بعرض رساندند و حضرت ولی امرالله امر فرمودند که در آن قطعه زمین بقعه و بنائی برای مقام اعلی بنا نمایند و بعد از اتمام بنا و تزیین و تکمیل آن حضرت ولی امرالله امر فرمودند که جسد مبارک را از مقام فعلی که در اطاق زیر زمین منزل آقا میرزا آقا جان منشی حضرت عبدالبهاء بود بمقام اعلی منتقل نمایند و بعد از انتقال جسد مبارک بمقام اعلی حضرت ولی امرالله امر فرمودند که مقام فعلی را بهمان حالت سابق حفظ

این وادی عشق است نگه دار قدم این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

در سن هفت سالگی روزی جمال مبارک مشی میفرمودند والدشان میرزا بزرگ هیکل مبارک را نظر کرده گفت قدری قامت کوتاه است والد جمال مبارک گفتند نمیدانی چه استعداد و قابلیتی دارد چه قدر با فطانت و هوش است مانند شعله آتش است در این صغر سن ممتاز از جوانان بالغ اگر قامت چندان بلند نباشد ضرری ندارد و بادی در سن طفولیت در میان نیاورد و اخبار حضرت عیسی فرمودند و همچنین آثار موهبت الهیه ظاهر و آشکار بود و محبوب القلوب بودند و در ذائقه یکدیگر غایت عداوت و دشمنی با والدشان میدانستند و حرمت و رعایت مخصوصه مینمودند مثلاً حاجی میرزا آقاسی غایت عداوت را با مرحوم میرزا داشت زیرا مرحوم میرزا داشت زیرا ایشان را رفیق قائم مقام مرحوم در قلب خویش میپنداشت زیرا مرحوم قائم مقام میرزا ابوالقاسم نهایت الفت و محبت را داشتند این مسئله نیز سبب بغض و عداوت شده بود لیکن با وجود تمامی محبت را بجمال مبارک اظهار میداشت بدرجه که جمیع حیران بودند که این شخص با وجود اینکه دشمن والدشان است چرا باین درجه رعایت پسر را مینماید مثلاً وقتیکه جمال شاه محمد خان امیر نظام کرمانشاهانی را از آذربایجان طلبیدند شهرت در ولایات یافت که حاجی معزول و امیر نظام بصدارت عظمی منصوب مرحوم میرزا آقا حاکم بروجرد بودند مکتوبی به عجمن میرزا مرقوم نمودند مضمون اینکه المنة لله حاجی میرزا آقاسی معزول و امیر نظام منصوب یا بابی این تناسخ از نشده دور باد عجمن میرزا چون با مرحوم میرزا عداوت داشت همین مکتوب را بحاج میرزا آقاسی فرستاد او هم گرفت و جمال مبارک را جهت تشریف برند عرض کرد نمیدانم بپدر شما من چه کرده ام که اینگونه در حق من مینویسد لیکن چه کنم مرا تکلم لا تحصر کنید چه نوشته است در حق من جمال مبارک ملاحظه فرمودند و سکوت نمودند هیچ تغیر نکردند

کرده صاحب دیوان نشسته بود او سیاه آدم خوش هیکلی بود و بجمال مبارک محبت داشت مکتوب را گرفت و نگاه کرد و گفت این خط میرزا نیست تقلید کرده اند حاج میرزا آقاسی گفت نگاه کن این عبارت با این سلامت با این مختصری و با این فصاحت و بلاغت ممکن نیست کسی دیگر بتواند بنویسد چون جمال مبارک هیچ نفرمودند و سکوت اختیار نمودند عرض کرد خوب است که شما بوالد نصیحت کنید که این تحقیر بار دیگر نکند بپدر شما است محض خاطر شما از او گذشته ولی کاری نکند که از میرزا من گمان برد مقصود این است که دشمنان مرحوم میرزا جمال مبارک را دوست میدانستند و با وجود اینکه جمیع میدانند که در جمیع امور دخیل نشده و در جمیع معلی تسلیم گردیده کل شهادت میدهند که در علم و فضل و کمال بیمثل و نظیر بوده مثلاً در طهران هر مسئله مشکلی که پیش جمیع حیران بود جمال مبارک حل میفرمودند و از برای کل آشنایان اسباب عزت و رفعت بودند از جمله میرزا آقاخان صدر اعظم قبل که وزیر لشکر بود معزول و منکوب شد و سرگون به کاشان گردید نهایت رعایت در حق او و خانواده اش نمودند و همچنین دیگران که قبل از ایشان تشریف برند میرزا محمد تقی مجتهد مشهور در ایروان بود قریب عشر طلبه داشت و چند نفر از تلامذه او اذن و اجازه اجتهاد داده بود شجاع در مجلس مباحثه علیه میشد و بعضی از اعاظم مشکله روایت میکردند و چون حیران میماندند جمال مبارک معنی حدیث را بیان میفرمودند از جمله شجاع میرزا محمد تقی از مجتهدین تلامذه خود حدیثی سؤال کرد و معانی بیان کردند پسندیده جمال مبارک بیانی فرمودند سکوت کرد روز بعد بحضرات تلامذه مجتهد این گفت که بیت و چهل سال تمام تربیت و تعلیم کردم مرا گمان چنین بود که در معنی این حدیث عاجز نمانید و یک جوان طلبه هر سه بیت را اینگونه تشریح نماید لهذا کمالات مبارک در صفحات نور شهرت یافت و بزرگان

نورعینیت ترا را بحری سید اشتند روزی جده یعنی والده والده وقت سحر بمنزل غیر از اقتضی
مجتهد رفته بود که نماز بخواند بعد از نماز مجتهد مذکور با و گفته بود که من مژده بشما بدهم دیشب خواب
دیدم که حضرت قائم در خانه هستند من بخانه رفتم پاسبان گفت حضرت قائم با جمال مبارک
علوشکره اند لهذا کسی را ذن دخول ندارد بعد فکری گفت عجبا این مقام را از کجا پیدا کرده اند ایشان
از خانواده وزارتند بعد گفت یک نسبت خویشی بعیدی با دارند شاید از آن جهت است مآوری
این حدیث مجتهد در اطراف نور بهجت یافت بعضی نفوس فطن زیرک گفتند نفس مجتهد را
نزدند چگونه میشود اینمقام بجهت خویشی با مجتهد حاصل شود مختصر این است چه در طهران چه در مازندران
جمیع اعاظم و اکابر علما که میشناختند شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند و هر مرتبه مجلس
میشد حل آثار رجوع بایشان مینمودند و اگر بخواهم در اینمقام یک یک را شرح دهم بسیار مفصل میشود
در ایام طفولیت در سن پنج یا شش سالگی جمال مبارک خوابی دیدند و آنرا برای والدشان
بیان فرمودند والدشان شخصی از معبرین و مفسرین حاضر نمود و سوال از تعبیر خواب کردند رویای مبارک
این بود که در عالم خواب باغی تشریف داشتند ناظر فرمودند که از اطراف طیور عظیم الجثه بر سر مبارک هجوم آورده لکن آذیتی نمیرساند
برایند بعد بایشان تشریف میبرند و شنا میفرمودند این طیور هوا و هیاکل در حین هجوم سر مبارک فرو میبردند اما آذیتی نمیرساند شخص معبر باصطلاح خودش
کشید و گفت این رویا دلیل بر آن است که این طفل صدمه امر عظیمی خواهد شد و آن امر متعلق
بفکر و ادراک است زیرا سر مرکز عقل و فکر است لهذا جمیع رؤسا و بزرگان عالم بر سر این طفل بمانند مرغان هوا
ماهیان دریا هجوم خواهند کرد ولی ضرری نخواهند رسانید او بر کل غالب میشود و کل در نزد او خاضع
خواهند گشت و عجز شان ظاهر خواهد شد - انتهی -

بعد از آنکه حضرت اعلی اظهار امر فرمودند حضرت بهاء الله بتبلیغ امر مبارک قیام نمودند و بشری
که در تاریخ

در تاریخ نبیل مسطور است عازم مازندران شدند و در آن خطه پیام الهی را بجمیع قریب و بعید رسانیدند
پس از مراجعت ذکر واقعه قتل ملا تقی قزوینی برای آنکه باتهمین قتل وی که در طهران محبوس بود
بحرانی و مساعدت سفیر عثمانی و اولین فقه گرفتار حبس و توقیف گشتند پس از آن نیز مصائب متعدد
بلایای متعاقبه روز بروز در ازدیاد بود نگارش تفصیل جمیع آنها موجب اطناب است در این مقام
مذکر دو واقعه مهمه که کاشف میباشد یکی واقعه اذیت و آزار ضرب و حبسی است که در اثر اشاعه علمای
شیعه بهیکل مبارک وارد شد شرح این واقعه در خطابه حضرت عبد البهاء ذکر شده قوله الاحلی
هو الله امروز نیخواهم قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بیان کنم : - ع -
در سال سوم ظهور باب یکروز جمال مبارک را در طهران حبس نمودند فردا همی از امرا و وزرا دولت
اعتراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارک بیرون آمدند بعد در سفر مازندران وقتیکه بقلعه
شیخ طبرسی تشریف میبرند شبانه همی سوار نخیتند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند برند بشهر
آمل روزی جمیع علماء در مسجد مجتمع شدند جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند هر شخص
با اسلحه ای نجار با تیشه قصاب با ساطور زارع با بیل و کلنگ مقصودشان این بود که بهیات اجتماع
جمال مبارک را شهید نمایند علما شروع بسوالات جلیه نمودند هر سوالی کردند جواب کافی شافی شنیدند
جمال مبارک حقیقت ظهور را با دلیله و براهین ثابت فرمودند علما عاجز ماندند در صدد برآمدند که از روی شبهات
چیزی بدست آرند لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی از حاضرین جمال مبارک که موسوم به ملا باقر
بود درآوردند در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مومنان علی ع بود که میفرماید محو الموهوم
و صحو المعلوم ملا علی جان که یکی از علمای آمل بود صدا را بخنده بلند کرد گفت صحیفت باب معلوم
شد کسی که صحو را به صاد بنویسد دیگر مرتبه علش معلوم است صحو باید بسین نوشته شود باب غلط نوشته

جمال

جمال مبارک فرمودند جناب آخوند شما خطا کرده و خصیه این عبارت کلام حضرت پیغمبر است
در جواب کیل این ذهنی که وقتیکه از آنحضرت سؤال از حقیقت مینماید چند مرتبه جواب میفرماید و هر مرتبه
عرض میکند زیدنی یا ابا القاسم تا آنکه میفرماید محو الموهوم و صحو المعلوم یعنی کسیکه طالب فهم حقیقت
و وصول بحق است باید قلب را از موهومات و مسموعات تقالید پاک و متقدس نماید و ناظر شود بآنچه مظهر
ظهور میفرماید از معلوم نه موهوم گذرد و بعلوم ناظر گردد و در وقت ظهور رسول سنه بحواس ظاهری هرگاه موهومات و
مسموعات خود را گذارده بودند و بآنحضرت ناظر شده بودند بحقیقت میرسیدند این کلمه صحو جهاد یعنی خوشا بحالت
و نحوسین یعنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است مابین این دو کلمه شما نحوسین نمودید و غفلت کردید
این عبارت صحیح نوشته شده چون این بیانات در مجمع حضور خواص و عوام از انسان مبارک ظاهر شد
جمیع بهوت شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بری است این قضیه
بسیار بر علما گران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در مقام بیانات فرمایند اکثر خلق عقیده
ایشان خواهند نمود لذا متفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند هیرزا تقی خان صدر اعظم از
این مرحله بسیار خائف و پریشان شد ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود میانه فیصله نوری لاینحل
که دو طائفه بزرگ دار المرز زنده نمانده حرب و قتال تا ابد باقی خواهد ماند لذا بخاطرش رسید که محض تشفی
قلوب علما و تسکین شان از بیخ و بن مجال مبارک را بر باد آورد امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند
که از پای مبارک خون جاری شد بعد آن را آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشاندند که نزدیک بخانه بود
هیرزا تقی خان چند نفر از اکدهای خود را مأمور داده بود که دیوار را از پشت خراب کنند و بمحض اینکه
دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست ببرند بخانه حاکم گاشتگان حاکم نیز چنین کردند و جمال
مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام ببردند بخانه حاکم هیرزا تقی خان و تا لحظه خلق خواستند از

اطراف بیایند جمال مبارک را بخانه رسانده بودند و درب خانه را بستند و از بالای بام فرار کنان حاکم
مردم را ممانعت نموده بهر نحوی بود متفرق ساختند و این تدبیر خاکی سبب شد که علما توانستند
جمال مبارک را از مرو بقل برسانند بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجه فرمودند
و در سنه ۱۲۶۸ از طهران بقلعه طبرسی نمودند که در روز اول روستائی
نداشت و نهایت تضییق نمودند یعنی بر جثه سخت گرفته بودند که بوصف نیاید پاهای مبارک در کنده
بود و زنجیر سیار سنگین در گردن مبارک آن زنجیر بقدری سنگین بود که سر مبارک را میاورد و بزمین
چوبی و شاخه باید زیر زنجیر بزنند لباس مبارک از گرفته بودند کلاه مندکهنه پاره ای که کلاه نداشت بر
سر مبارک گذارده بودند جمال مبارک چهار ماه در آن محبس با عذاب بودند بعد از آن محبس بیرون آوردند
و ببغداد سرگون نمودند در بغداد یازده سال تشریف داشتند دو سال بکردستان سفر فرمودند
باقی را در بغداد در آن یازده سال جمیع اعداء در نهایت عداوت بعضاء بودند لکن جمال مبارک در
نهایت بشاشت و سرور بحسبی معاندین در صدد قصر جمال مبارک بودند که هیچ نحو امید حیات
نداشتم و هیچ شائبه امید زندگانی تا صبح نبود در آن سنوات از جمیع جهات علما بحضور مبارک مشرف
میشدند و سؤالات جلیه مینمودند و اجوبه شافیه کافیه میشنیدند و این مرحله سبب شهرت جمال
مبارک در اطراف شد علمای ایران که در آنجا بودند این قضیه را بناصر الدین شاه نوشتند ناصر
الدین شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد که جمال مبارک را از بغداد سرگون بما سلامبول کنند
حکم سلطان عثمانی بر دنا سلامبول بعد از چهار ماه از اسلامبول سرگون بروسیلی کردند خائف
خواهش ناصر الدین شاه از روسیلی بردند بعکا در قشله عسکریه منزل دادند مدت حیات را در
عکا بسر بردند و سجون بودند دیگر بلایای جمال مبارک که در حبس عکا واقع شد بوصف

Provided by the Afnan Library

نمیآید بعد از ورود بعکا جمیع سلاطین الواح نازل شد و بواسطهٔ پست فرستادند گرلوح
ناصرالدین شاه که آن را میبرد بایدیغ خراسانی بزد و با و فرمودند اگر شهادت را قبول نکنی ببر
او قبول شهادت کرده لوح را گرفت و عازم ایران شد تا بطهران رسید و در بین راه در جائی با احباب
ملاقات نمود در آنوقت ناصرالدین شاه در تبریز بود و کرسی سلطنت بطهران بود کرسی سلطنت
بایدیغ رفت در سر سفره که مقابل عمارت شاهی است منزل نمود روزی ناصرالدین شاه در منظر
با دوربین تماشای اطراف بیابان مینمود دید شخصی با لباس سفید در سر سفره نشسته در دو در دیگر با دوربین
دوربین تماشا مینمود دید همان شخص در سفره نشسته روز سوم نیز همین نحو آن شخص را دید لهذا او را
حاجی ایت فرستاد او را بیاورند پرسید از او کیستی چرا در اینجا نشسته ای گفت من نامه ای
شخص بزرگی بجهت سلطان آورده ام خواستند نامه را از او بگیرند گفت باید خودم بدست شاه دهم او را
بردند حضور شاه شاه از او پرسید تو کیستی و چه در دست داری گفت این نامه ایست از بهاالله بجهت
شاه آوردم شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه دارند او را بردند حبس کردند گفت از او پرسید
رفقای تو کیانند پرسیدند در جواب گفت من کسی را نمیشناسم و رفیقی ندارم شب و روز او را با انواع
عذاب داغ و زجر کردند ابدا اهم نمی انگفت در حالتیکه او را داغ میکردند عکس او را گرفته روز سوم
شهید شکردند شاه آن نامه را فرستاد نزد علما که جواب آنرا بنویسند بعد از چند روز علما آمدند
گفتند این شخص دشمن شماست شاه در جواب گفت من میدانم که دشمن منست میگویم شما جواب
مطالب را بنویسید جواب نوشتند شاه متغیر شده گفت من بیقدر علما را احترام میکنم انعام
میدهم که چنین نوزی جواب چنین نامه را بنویسند حال آنها چنین جواب میگویند و جمال
مبارک در آن لوح میفرماید این امر از دو شق بیرون نیست یا حقست یا باطل شما علما را احاضر
کنید

کنید و مراهم بخواهید تا با انها صحبت بداریم اگر حق است تصدیق کنیم اگر باطلست
هرچه میخواهید اجرا دارید در آن لوح به ناصرالدین شاه نصائحی فرمودند میفرماید سلطنت
دو روزه مغرور مباش چقدر سلاطین آمدند و جمیع رفتند و از آنها اثری باقی نماند اینها امر الله
را نمیتوانی مقاومت کنی نمیتوانی منع نمائی امر الله را هیچ کس مقاومت نتوانسته و نمیتواند
عنقریب امر الهی بلند خواهد شد شرق و غرب را احاطه خواهد نمود نصایح الهی را قبول نکرد
همان غرور باقی ماند تا از این عالم رفت باری جمال مبارک در این سجن بودند لکن ارتفاعات عزت
بودند مثل حبس سابرین نبود ابدا کسی اعتنائی نمینمودند مامورین میآمدند زیارت میکردند مشرف شوند
قبول نمیفرمودند متصرف عکا با جمال رجاء و التماس کرد مشرف شود اذن نفرمودند چندی نگذشت
که هر وقت میخواستند بیرون تشریف ببرند تشریف میبردند حتی در مصر که تشریف داشتند اوقات
عروسی آقا سید علی متصرف و جمیع مامورین از عکا بقصر کریم فرنجی عکا آمدند و جمال
مبارک از آنها احوال پرسی هم نفرمودند این بود خلاصه بلایا و زحمات جسمانی جمال مبارک و اصحاب

واقعهٔ ثانیه داستان جمال مبارک در سیاه چال طهران است

در تاریخ نبیل زرندی فصل بیست و ششم شرح این مطلب مسطور و ترجمان عبارتی چنین است
قوله - داستان بدشتی شاه و نجات او - در هشتمین روز بعد از اظهار امر
حضرت نقطه که مطابق بود با ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۶۸ هجری حضرت بهاالله و عروج
بشر تعالیم الهی مشغول بودند اصحاب نبیل که از واقعهٔ شهادت مولای خود هراسان و از صدمات
بلیات اصحاب و مومنین گوشه و کنار متفرق شده بودند بواسطهٔ قیام و اقدام حضرت بهاالله
وحی جدید یافتند و از زوایای خمول ببیدان خدمت شتافتند بهاالله روح شجاعت و استقامت

Provided by the Afnan Library

در آنجا رسید و از قایع نازه و مصائب متعدده دیگر بعد از واقع خواهد شد آنجا مطلع فرمودند و خود
بی پرده و حجاب بلشکر تقایسر تاخت و در ایران و عراق مبادرت نمود و در بحار این سال میرزا تقی خان
امیر نظام که صدر اعظم ایران بود متقرر اصلی خود شناخت و در حمام فین کاشان بقتل رسید و فرمانفرما
در مدت شش سال صدارت خود با تمام قوی کوشید تا نوار الهی را خاموش نماید و امر سید باب را
از روی زمین محو و نابود سازد برای نیل باین مقصود اقدام بقصری عجیب کرد و آن امر بقتل سید باب
بود که بفرمان او انجام گرفت ولی عاقبت خرخران شری از رفتار ناهنجار خود نگرفت و در سال دوم
صدارت خود برای خاموش کردن مزاحمی سگر بازندران فرستاد و بقتل قدوس و باب اسم و سایر اصحاب مبلغ
عجیب صادر کرد و سعید و سیزده نفر از نفوس مقدسه دیگر را از دم تیغ گذرانید شهدای سبعهٔ
طهران بفرمان او بشربت شهادت نوشیدند جناب وحید و اصحابش در تبریز با مراین وزیر خونریز
جان بمایگان در راه امریزدان نثار نمودند این وقایع سبب شد که مردم در هر شهر و دیار اقدام بر
شریر نموده با ذیت و آزار اهل ایمان پردازند در این سال واقعهٔ حزن انگیزی بفرمان این وزیر تبه
ضمیر چراغ اعمال و شد در زنجان جناب حجت و قریب هزار و هشتصد نفر از اصحابش بدون هیچ
گناهی بشهادت رسیدند اول حکومت این وزیر ظلم و طغیان آغاز شد و سال آخر ش بجور و عدوان
نسبت باهل ایمان انجام یافت پس از میرزا تقی خان امیر کبیر میرزا آقاخان نوری باعتماد الدوله
عظمی منصوب گردید در آغاز جلوس خود تصمیم گرفت که بین دولت و حضرت بهاء الله که رسین بایان
بود آشتی و التیام بکند لذا نامه بهاء الله گاشت و حضرتش با طهران دعوت کرد و حضرت بهاء
الله قبل از وصول مکتوب بزیر تصمیم مراجعت بطهران داشتند پس از وصول نامه عازم پایتخت گردیدند
و در ماه رجب از طهران شدند میرزا آقاخان برادر خود جعفر قلی خان مخصوصاً بپشباز بهاء

الله

الله فرستاد و تبریک ورود و تقدم نمود حضرت بهاء الله پس از ورود بطهران یک ماه در منزل
برادر اعظم همان بودند صدر اعظم جعفر قلی خان برادر خود را مامور پذیرائی آن حضرت نمود و
بود پیوسته اعیان شهر و بزرگان دربار ملاقات حضرتش شتافته پس از یکماه حضرت بهاء الله بسرای
انتقال فرمودند جناب عظیم در این اثنار بهاء الله ملاقات نمود و پس از مدتی طولانی شوق دیدار
آنحضرت او داشت مقصود رسید و در ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که مدتها فکر خود پرورش میداد
بحضور مبارک عرض کرد حضرت بهاء الله او را از این خیال فاسد منع نمودند و از عواقب وخیم آن
تحذیر فرمودند باین علت جلب بلایای تازه نمایند و سبب محنت بی اندازه گردد و حضرت بهاء الله به
نواسان تشریف بردند و در قریهٔ افجه گزاز مستملکات وزیر بود توقف نمودند جعفر قلی خان همچنان
در همانداری پایدار بود و در نواسان بهاء الله خبر رسید که دو نفر از بابیان سبب مختصر قصد حیات
شاه را نموده اند و وقتی که شاه با اردوی خود بشکار حاضر بود مذاین دو جوان ناگهان بشاه
حمله بردند نام یکی صادق تبریزی دیگری فتح الله قمی بود کربرای گرفتن انتقام هیکلان مظلوم
خویش شاه شوم کردند مطلبی که دلیل بر سادگی و جهالت این دو جوان است آنستکه بجای استعمال
اسلحهٔ مؤثری که مقصود را حاصل کند سر چه استعمال کرده اند که خوشبختانه وجود شاه تولید
دانگرانیده و نفراز طرف شخصی مدبر رئیس عده نامور بابن کار بودند استعمال بجای ساچمه گلوله استعمال میکردند
استعمال ساچمه دلیل است که این دو جوان بی مشورت دیگران بفکر خود بچنین کار ناهنجاری اقدام
نموده اند این عمل وحشت آور از بابیان سر زد جلب عصبیت تازه نسبت بیاران نمود و همین
کار بلایای قتل و غارت بی شمار و فجایع و مظالم انواع و اقسام شقاوت و جنایت را بر ضد بابیان
تحریک کرد بحرم پادشاه چاقو کشی کرد و در زیر بحری که خصوصاً مکرمین بزرگ و مقول گشته بود بحکم ناصرالدین شاه تنها پادشاه ایران

Provided by the Afnan Library

هیکل مبارک بود تا آخر عمر در گردن حضرتش باقی بود از استماع این واقعه رؤسای دربار و علمای
اسلام بی نهایت ترسیده و همت گماشتند که علیین اعرچه زودتر سیاست کنند با وجود نصیحت
مؤکده که باهل ایمان شده بود تا در مقابل اذیت و آزار مخالفین دست انتقام نگشایند اقدام آن و
نادان باین عمل زشت سبب شد که رؤسا و علما با بیان اراذل دشمن حکمت و دین و استند و اعلان عمومی بحلوگیری
از هجوم و حمله با بیان صادر شد جعفرقلیخان این واقعه را به بهاالله پیغام داد و بحضرتش نگاشت که
ما در شاه از این واقعه سرتاپا آتش گرفته و در روز اول دربار حضرتش را بحمای میرزا آقاخان صدر اعظم
محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده بهت صلح آمد که دلی در محل عمی سر برید تا این جماعت خونخوار
باید این نامه را با شخص امین و پیر با تجربه بحضور مبارک فرستاد و تأکید کرد که در خدمت حضرت بهاالله باشد
و بهر جا که انتخاب کنند و خدمتش عازم شود حضرت بهاالله پیشنهاد جعفرقلیخان را پذیرفتند و روز دیگر کوه بار را
شاه که در ییلاق بود فرستند قدمین ماه بعبارت دیگر پس که در زنگنه نزدیک نیاوران بود رسید میرزا مجیدخان
سفارت روس از حضرت معانی کرد و جمعی از خادمین حاجی علیخان حاجب الدوله و ملکم بهاالله استقبال و دوا
از توقف بهاالله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند حاجب الدوله فوراً مرتب بعرض شاه رسانید و رای
دربار بازدید بهاالله بجوار دولتی شاه بحر بهت و تعجب افتادند ناصرالدین شاه می نداند متعجب شد که چگونه
متهم باین گونه تهمت بزرگ جرئت کرده خود را در معرض نظر قرار دهد فوراً مأموری فرستاد تا بهاالله از سفارت
روس تحویل گرفته نزد شاه آورد سفیر روس از تسلیم بهاالله بمأمور شاه امتناع ورزید و به بهاالله گفت که بمنزل مجدد
اعظم برود و کاغذی جهت اطمینان خاطر نوشت که بدید بهاالله اقدس از ظرف سی دقیقه برای گیرنده و حفظ این ثابت بسیار کوشش
نمایند اگر آنچه بهاالله بسرد و حادثه ای رخ بدهد شخص توقیف مسئول سفارت روس خواهی بود میرزا آقاخان اگر بست
به بهاالله از زندگانی خود مأیوس گردید و از خوف جان بیم و بال بود مقام ارشد خود را در کمال وقتی که حضرت
بهاالله

بهاءالله از زندگانی عازم شدند دختر خیر روی از مخاطر اینکه بهاالله را تهدید میکرد چنان
پریشان خاطر بود که اشک از چشمش میریخت و پدر خود را مخاطب ساخته گفتای پدر اگر توانی
این همان خود را از خطر بر هانی و محافظت کنی نخواهد این باشد قدرت تو چه خواهد بود و بسیفیو دست
کرمی نهایت دختر خود را دوست میداشت از گریه او متأثر شد و با و قول داد که در حفظ بهاالله سعی بلیغ
مبذول دارد ولکن از عهده این قول بر نیامد زیرا مأمورین شاه و برهمن نیاوران و طهران حضرت
بهاالله را دستگیر کردند و آنچه داشت گرفتند با سر و پای برهنه پیاده بطهران بردند و در بین راه
از شدت حرارت بستان زحمت بسیار بوجود مبارک رسید در بین راه سبب لعن بهاالله
پیدا شدند و از هر طرف سنگ میباریدند زیرا آنحضرت را بفتوای علما کافر و دشمن دین
و شاه میشمردند چون سیاه چال رسیدند پیرزنی با چشانی شتر بار نفرین کنان لعنت گویان
جلو آمده سنگی بر دست داشت میخواست آن را بصورت حضرت بهاالله بزند مأمورین مانع شدند
پیره زن گفت شما را سپید اشهد از قسم سپید هم گمراه بدین سنگ را بر نعم حضرت بهاالله فرود
او را حمایت نکنید زیرا بخیال خود میخواهد کار ثوابی را انجام دهد حمد سیاه چالیکه بهاالله در
آن محبوس بود اصل مخلوب یکی از حمامهای قدیم بود که بزندان تبدیل شده بود تاریکی و وحشت
و شدت آن محل و کثرت حشرات و کراهت هوا تحریر نگنجد زنجیری که بهاالله را با آن مغلول
ساخته بودند قره کرنام داشت که از زنجیرهای معروف است سه روز و شب هیچکس آب و نان
برای حضرت بهاالله نیاورد یکی از فراشان دش بحال بهاالله سوخت و مختصر غذا یکه
زیر لباسش پنهان ساخته بود به بهاالله تقدیم نمود ولی آنحضرت قبول نفرمودند زیرا راضی
نشدند که خودشان غذا بخورند و سایر یاران بی غذا و گرسنه باشند از نقوی که مقصد حیات شاه

نمودند

نموده بود مدار اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با شمشیر برعنه شاه حمله کرده
او را از اسب کشیده فوراً کرباشی و نوکران ستوفی الممالک را بدون آنکه بشناسند کیست بحبس
رسانیده بدش را دو پاره ساخته یک پاره را در دروازهٔ شمیران و پارهٔ دیگر را بر دروازه عبد العظیم آویختند
دوم فتح الله حکاک قمی بود که گرفتار شده هرچه اصرار نمودند و آزارش کردند تا هندستان خود را بهندی
کند جز سکوت جوابی نشنیدند و حتی تعیین کردند که گنگ و لال است عاقبت بعد از اذیت بسیار
سرب گداخته در حلقش ریختند و سوم ابو القاسم تبریزی که دستگیر شد در روز یکه سلیمان خان را
در طهران شمع آجین کردند ابو القاسم را هم در همان روز در شمیران شمع آجین کرده بشهادت رسانیدند
از مراحت یکی دو تن از بابیان را گرفته بجرم اشتراک واقعهٔ شاه با انواع و اقسام اذیت و آزار بقتل
میرسانیدند تا آنکه هیچ یک را تقصیری و گناهی نبود هر ساعت مأمور مخصوص وارد سیاهچال شده
یک نفر را صدای بلند اسم میبرد او را از زندان بیرون میآورد و در قتل او رود بقتل مردم میرسیدند
و بدن او را ثلثه ثلثه چنانکه در هنگام رسیدن بقتل هیچ عضوی از اعضای متهم بحال طبیعی نبود
باندازه ئی شدید بود که میر غضبها با آنکه معتاد بخونریزی بودند متأثر میشدند از جملهٔ مأمورین که در این واقعه
بشهادت رسید جناب حاجی سلیمان خان بود مشارالیه پسر یحیی خان معتمد پدرش در سفارت بابت
اسطنبول پدر محمد شاه صاحب تبه و منصب بود و در زمان محمد شاه نیز اهمیتی داشت سلیمان خان
طبعاً اهتمالی بمناصب نداشت و بعد از تصدی بامر بابت و گمراه شدن بمعارف حقیقی از اعمال
و افعال اطرافیان خویش بیزار و از داشتن منصب خدم و مقام برکنار بود قبل از تصدی از طهران
بکربلا رفت و در محضر درس سید کاظم رشتی وارد شد اوقات را بعبادت و عزلت میگذرانید و در کربلا
بود تا وقتیکه ندای امر را از علی یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی شنید خود را بانجا

رساند

رسانده و بحضرت اصحاب پیوست ولکن فتنهٔ طهران رسید که واقعهٔ طبرسی خاتمه یافته بود لهذا مباشرت
یاران و مصاحبت بقیة السیف اصحاب با زندان شغول شد لباسش در طهران همان لباس مردم
کربلا بود یعنی عمامهٔ کوچک بر سر و عبای نازکی بر دوش داشت که زیر آن قبای سفیدی میپوشید میرزا
نقی خان امیر نظام او را وادار کرد که تبدیل لباس نماید تا بتواند بجای عمامه مانند پدرش کلاه بر سر نهاد
ولکن با اصرار زیاد میرزا تقی خان از قبول منصب در بار امتناع ورزید سلیمان خان در نزد مردم و امراء دربار
احترام بسیار داشت تا آنکه واقعهٔ شهدای طهران در پای تخت بود کسی را یارای آن نبود که او را اذیتی نماید
و آزاری برساند بعد از شهادت باب که به تبریز رفت مقصود اصلی آن بود که مولای خود را از چنگ اعداء
مستخلص سازد ولکن چون بر سید احدی را جرئت نبود که نسبت باو تعرضی نماید لب بست گرچه ایمن نظام
با آنکه میدانست سلیمان خان از خدایان نا بابیست با این همه تجاهل مینمود و نسبت باو همه گونه بی
رو نمیداشت بعد از شهادت علی الظاهر بی التفاتی چنین بشدت یافت که امیر کبیر فرمان او را
و سید حسین کاتب یزدی را که در حبس بودند رها سازند و معروف بود که بعد از شهادت باب خوف امیر
سرایای او را فرا گرفت و از زبان پیشمان شده امیر کبیر گفته بود که من هر چند برای مصلحت حکومت
و حفظ سیاست دولت بقتل باب اصحاب شل قدم نمودم ولکن این اعمال ناشی از سوء تدبیر بوده و من نمیک
پاشتباه خود اقرار دارم من میتوانستم غوغای مردم را کمتر بر علیه سید باب جلوه دهم و تسکین نمایم
ولی از سوء تدبیر موفق نشدم با آنکه حفظ باب و اصحاب برای مصالح مملکت فی اندازه مفید نبود و امیر کبیر
سزای عمل خود رسید جناب شیخ علی خان قره داغی حفظ مقام خویش در اول محبوبیت سیاسی با باب
و دولت صلح و سشتی برقرار سازد ولکن واقعهٔ تیر اندازی شاه مانع مقصود او شد از خشم بعضی
اعظم شنیدم که راجع بحوادث آن ایام مینویسد در آن زمان ترس و بیم ساکنین طهران را احاطه کرده بود

من بیدالی ۹ ساله بودم وخل توقت ما در خانه عموی ما میرزا اسمعیل بود هر وقت میخواستم از خانه
بیرون بیایم مخصص اینکه بکوچه میرسیدم بچهای که گرگ فریاد میزدند باباقی باباقی من همرا ملاحظه میکردم
دکتر بیرون میرفتم روزی از بازار بخانه برمیگشتم جمعی از اطفال ونگر دمرا تعقیب کرده ومیخواندند
گشوده واز هرجا آجر بجانب من پرتاب مینمودند مصلحت دیدم آنها را بترسانم تا سالم بمنزل برسم
عاظور که میرفتم برگشته با نها حمله ور شدم وباکمال شجاعت استقامت آنها را تعقیب کردم
همه آنها ترسیده ورو بفرار نهادند وچون دور شدند شنیدم بیکدیگر میگفتند زود فرار کنید که
این باب کوچک الان میآید وهمه شمارا بقتل میرساند وقتی که فرار کردند من بمنزل برگشتم شخصی
که تماشای حال ما میکرد با کمال تعجب بمن گفت آفرین بر شجاعت تو من هرگز طفلی بسن وسال تو
باین شجاعت ندیدم آنروز بعد هیچ کس جرئت نمیکرد سبت بمن جسارتی نماید از جمله
اشخاصیکه در آن ایام گرفتار شد وبشهادت رسید حاجی سلیمان خان سابق الذکر است
شرح شهادت او را من شخصا تحقیق کرده ام وبطوریکه از جناب کلیم شنیدم واین اوراق سینگار
جناب کلیم فرمود من در روز شهادت حاجی سلیمان خان در طهران در مجلسی بودم میرزا عبدالمجید
جمعی از اعیان طهران نیز حضور داشتند ملا محمود نظام العلما آن مجلس وبکلانتر کرده گفت
قتل سلیمان خان را بیان کن کلانتر اشاره به میرزا باقی کرده گفت این شخص سلیمان خان
از محبس تا مقتل او بوده حاضرین از میرزا باقی درخواست کردند که واقعه را بیان کند میرزا باقی گفت
حکومت من امر کرده بود که ۹ عدد شمع تهیه کرده ونزد من بفرستد سلیمان خان را سوراخ کرده در هر
سوراخی شمعی افروخته بگردانم ناصرالدین شاه به حاجی الدوله گفته بود که درباره اتهام سلیمان خان
تحقیق کامل نماید وچون از بترسه او را دار کند که از محبت نایب تبری نماید در صورت امتناع او را بحبس
خودش

خودش میخواهد بقتل برساند سلیمان خان گفته بود مراسم آنچنان کنید وبا طبل ونی در بازار گردانید
وآخر کار بدن مرا شقه کنید همین عمل در باره او مجری شد وهر نمیاز بدن او را از دروازه تو انوختند
میرزا باقی گفت چون شمعها را آوردیم وخواستیم بدن او فروبریم میبرغضب وقت سوراخ کردن
بدنش دستش میلرزید سلیمان خان کارد را از دست میبرغضب گرفته بدن خود فرو برد وسوراخ
کرد وبه میبرغضب گفت چرا دستت میلرزد انظور بدن مرا سوراخ کن من ترسیدم که سلیمان خان
مامورین وفراشان حمله کنند اشاره کردم تا دستهای او را از عقب ببندند سلیمان خان گفت هرجا
من اشاره کردم سوراخ کنید با شاره سلیمان خان دو شمع در سینه او ودو تا روی دستهایش ودیگری زیر
گردن وچهار تا در پشتش روشن کردند صدای هیاهوی مردم ودریختن خون از زخمها او را مضطرب نمود
باکمال شجاعت واستقامت باطراف نظر میکرد چون کار شمع اجین تمام شد سلیمان خان رجا
برخاست باقامتی راست مانند سرو وخرامان بره افتاد واز میان صفوف جمعیت میگفت
شکر خدا را که بآرزوی دل وجان رسیدم وتاج شهادت بر سرنهادم ببینید محبت نایب چه آتشی
در دل من افروخته ودست قدرت وچگونه فدائیان خود را بمیدان جانبازی میفرستد یکی از شمعها
که نزدیک بود تمام شود نظر سلیمان خان رجلب کرد بصدای بلند گفت آنکه این آتش را در قلب من
افروخته کاش در اینجا حاضر بود آنگه دم هوس سوختن میکرد کاش میآمد واز نزدیک تماشا میکرد

ابراهیم خلیل اچون در آتش اند خندند گفت یا نار کونی بردا وسلاما

آقا سلیمان میگوید کاش آتش محبت وچنان شعله زند که سراپای مرا بسوزاند... میرزا باقی گفت
من نمیتوانم تمام بخاطر بیاورم که سلیمان خان گفت بگویم وتاثیر عجیب بیانات او را در مردم شرح دهم
وقتی که وارد بازار شد مردم در پشت سر بشتاب افزودند یکی از آنها که زوبتامی گذاشته بود شعله آن

برخاست

بزنم رسید دگوشت بدنش را بعد از ابد اشتعال عاشقانه سلیمان خان افزوده گشت و بیخ
خاطب ساخته گفت ای شعله سوزان یا آخره از کار فرو ماندی و تاثیر خود را از دست دادی اگر
شعله تو در من تاثیری ندارد هرچه میتوانی بگوش زیرا من از زبان شعله های تو مژده میشنوم و
آوازی بگوشم میرسد که مرا بکوی محبوب میخواند محبت او را در قلبم زیاد میسازد... سلیمان خان
میان جمع میرفت و مانند سردار خاکی در میان قشون خود را میپیمود بدن مشتعل و مانند جرقه
تابان و ظلمتی بی پایان نورافشانی مینمود و چون بمقتل رسید مردم را مخاطب ساخته گفت همه میدانید
که این سلیمان دارای عشقی بود فکر نمیکنید برای چه از آسمنه نعمت و جلال دست کشید و بمقتل
خدا میشتابد این نیست مگر از محبت محبوب بیهتا آگاه رو با مزاده حسن کرده و کلماتی چند بعربی
گفت که معنی آنرا نداشتم بعد بهمنر غضنفر شاد گردید که با مورث خود مشغول باش. بیمنر غضنفر
بدن او را شقه میکرد و او تا جان در بدن داشت بمدح و ثنای محبوب خود مشغول بود حکایت میکرد
بقچی خان در حاضرین نامی غریب بود ملا محمود نظام العلما را از شنیدن این قضیه پرروزه
اندام افتاد و بی اختیار گفت چه امر عجیبی و بدون آنکه کلمه دیگری بر زبان راند بر خاست از مجلس
بیرون رفت از جمله قضایی که در اینحال شهادت گیری فائز شد زنی دلیر و پر شجاعت است که در
امر مبارک به طاهره معروف است قسمتی از شرح حال او در قبل گذاشته شد در سال واقعه شهادت
سبعه طهران جناب طاهره گرفتار گردیده و در منزل کلانتر محبوس بود زنهای اعیان طهران از جمله
بدیدن او آمده و از مخارجش استفاده مینمودند همگی شیفته او بودند تا زمانیکه شهادت طاهره واقع
شد طاهره در منزل کلانتر توقف و من در استان شهادت او را طور یکه وجه محمود خان کلانتر
نقل کرده در این اوراق مینگارم شروع

یکی از

کنیزادگان طاهره در منزل با بود مرا نزد خود احضار کرده چون بحدمتش شتافتم دیدم
خود را کاملا آراسته کرده و لباسی از ابریشم سفید در بر کرده اطاق خود را با عطرهای ممتاز معطر
کرده این منظره مرا متعجب ساخت طاهره فرمود من خود را برای ملاقات محبوبم حاضر کردم و شما را
زحمت من خلاص خواهی شد و قتیکه این اشعه را زدم و از ترس پیش مدعیان از او گریه افتاد و
صدای اطمینان بخشی من گفت گریه کن من میخواهم چند تقاضا از تو بکنم زیرا ساعتیکه برای شهادت من
مقرر شده نزدیک است از تو تمنا دارم پیرت را با من بفرستی که در منظره جان دادن من حاضر
باشد و مخصوصا با و بسپار که مراقب باشد اشخاصی که مرا شهید میکنند لباس مرا از بدن من بیرون نیاورند
تقاضای دیگر من اینست که با و بگوئید که بدن مرا میان گودالی بیندازند و آنرا با خاک و سنگ انباشته
سازند تا روز بعد از این زنی نزد تو میاید این بسته را که اینک بتو میدهم با و بسپار بجای دیگر من
از تو این بست که از این ساعت ببعد کسی را نگذاری وارد اطاق من بشود تا وقتیکه ساعت مرگ من برسد
هیچ کس را نگذار که تو خنده مرا از بین برده و حواس مرا پریشان کند بعد از این حرفها امر کرد در اطاق را
روی او قفل کردند و من گفت در ساعت مفارقت در را خودم کوبیده و نمیگذارم خبر شهادت خود
که بمن داده بود از همه کس پنهان دارم تا اینکه دشمنان آن را انتشار ندهند من در اطاق را قفل کردم
با طاق خود برگشتم محزون و غمگین در بستر خود دراز کشیدم خواب از چشم فرار کرد نزدیک بود
شهادت او در قلب من میگذشت باخدا مناجات میکردم و در حق او دعا میکردم آن شب و روز چند مرتبه
از جا برخاستم و آهسته در اطاق او رفتم و با کمال سکوت پشت در ایستادم مقصود من این بود
راز و نیاز شنوم طاهره با نغمه شیرینی با راز و نیاز با محبوب خود مشغول بود با دلی چهار ساعت
بعد از غروب آفتاب شنیدم در را میزنند با عجله نزد پسر خود رفتم و در خواستهای طاهره را با و گفتم

او انجام

از انجام او را بعهده گرفت از قضا شوهر من در خانه نبود پسرم در را باز کرد و گفت فراشهای عزیزخان سردار برای بردن طاهره آمده اند این خبر مرا بلرزه در آورد بطرف طاق طاهره رفتم و دست راست قفل از طاق برداشتم دیدم طاهره چادر سر کرده و برای بیرون آمدن آماده است فهمیدم که من را از اطاق بیرون نیاورد در میان اطاق قدم بیرون نهادم بعض اینکه او را ببیند بطرف من آمد مرا بوسید و گفت خودم را بکلید آن حجره دوست من گفت اسرار من گفت این چند وقته ابرم بگلوی تو بسته بود و با زکردی اشیائیکه در آن هست دیدی مرا بخاطر بیاور و بعد از آن با سن ضعاط طلی کرد و با سر سن روان شد کم کم از چشم من محو گردید چه حالی در آن موقع داشتم خدا میداند طاهره را سیکه سردار فرستاده بود سوار شد و با پسر من و سایر فراشها رفتند دو ساعت طول کشید پسرم برگشت اشک از چشمش فرو میریخت لعنت و نفرین بسردار و فراشهای او میکرد او را پهلوی خود نشاندم و شرح قضیه را از او پرسیدم گفت مادر آنچه را بچشم دیدم نمیتوانم شرح دهم همین قدر رسید ما را از اینجا رفتیم باغ ایلخانی که بیرون شهر است در آنجا سردار و نوکرهایش را دیدم شراب نوشیده و بهر بده متعرض شدند دروازه شهر که رسیدیم طاهره پیاده شد مرا بسر نوخود خواند دستمال بر شیم سفیدی بمن داده و گفت زانجا که تقاضا کن که در گشتن من این دستمال را بکار برند باید مطابق میل او قضیه انجام گرفت بعد از اینکه او را خفه کردند جسدش را در میان چاهی انداخته و خاک و سنگ بر روی او ریختند چون این قضیه را از پسرم شنیدم گریه ام شدت کرد ولی او مرا از گریه باز داشت جعبه را که طاهره بمن داده بود باز کردم در میان آن شیشه عطر کوچکی یافتم و در پهلوی آن تسبیحی بود دو گردن بندی از مرجان و سه عدد انگشتر فیروزه و عقیق یاقوت سه روز بعد از این واقعه زلفی آمده امانت طاهره را از من گرفت و من پیش از آن او را ندیده بودم و بعد از آن هم دیگر او را ندیدم حضرت طاهره و قتیکه شهید شد پنجاه و شش سال داشتند اسم طاهره فاطمه بود و دست

کرمانی پدر و مادرش او را باین اسم میخواندند و کنیه او ام سلمه بوده و بعضی ذکر کنید ولادت حضرت طاهره در سنه ۱۲۳۳ واقع شد که سال تولد حضرت بهاالله است این بود مختصری از تاریخ شهادت حضرت طاهره شاید مورخین آینده تاریخ حیات او را تمام و کامل تحقیق کرده بگارند و خدمات او را در راه آزادی عموطنان خود نموده شرح دهند بعهده مورخین آینده است که رفتار او را سرمشق خود قرار دهند و جمیع آثار و نوشجات او را بپردازند و اسم او را بزرگ بدارند و بشهور قرار دهند از جمله اشخاصی که در این سال بشهادت رسید سید حسین کاتب بود که در حضور مبارک بود او اطلاعات و درباره تعالیم و اسرار امر باب زیاد بود حضرت اعلی در توقیع ازل او را مأمور فرمودند که از سید حسین کاتب که حامل جواهر علم الهی است آنچه را میخواهد بپرسد کاتب وحی که در روز شهادت حضرت اعلی انجام شهادت بی نصیب شیخ پیوسته منتظر بود که روزی جان خود را در راه محبوب فدا نماید در این سال در طهران گرفتار شد و مدتی در سیاه چال ماند حضرت بهاالله هر ماه محتاج و مصارف لازم را از طهران برای او میفرستادند تا روز شهادتش رسید من کیفیت شهادت او را نمیدانم تفصیل آنرا کم مختصر میگویم که عزیزخان سردار قبل از حضرت طاهره کاتب وحی باب را نیز بشهادت رسانید و در خصوص سایر اشخاصیکه با حضرت بهاالله در سیاه چال محبوس بودند مطالب قبل را از حضرت بهاالله شنیدم :-

حجره ما من در سیاه چال محبوس بودند هوای آن زندان بی نهایت مرطوب و کثیف و مملو از حشرات موذیه و فضایش تاریک و نور آفتاب بهیچوجه در آن اهی نبود جمیع ما را در یک فضا محبوس نمودند پای ما در زنجیر و گردن ما در غلال بود ما در دو صف و بروی هم نشسته بودیم نزدیک طلوع فجر از هر شب یکی با ما میگفت که بصدای بلند بخوانند صف اول میگفتند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون صف دیگر جواب میدادند وعلی الله فلیتوکل المتوکلون زندان بعهده شاه نزدیک

Provided by the Afnan Library

بود صدای اذکار مومنین بگوش ناصرالدین شاه میرسید و با وحشت پی میرسید این صدا چیست
واز کیست میگفتند صدای ذکر بابیان است که در سیاچال محبوسند درود دیوار ناصرالدین شاه
مقدار زیادی کباب گوشت برای زندانیان و در تمام هفته منتظر اجازه بودند ما اظهار داشتیم که اصحاب
دست بآن نیالایند همه اطاعت کردند بعد از چند روز قبیه واز آن کباب تناول نمودند هر روز فراشان
میآمدند و یکی دو تن از اصحاب را باسم و رسم صدا زده ببیدان شاه دستش میخواندند چون بمیدان میرسیدند
بر میخاستند بغایت فرح و سرور مینمودند ما آنها را بجای الهی در حوالی مملکت مستبشر میداشتیم آگاه
باسیر اصحاب ترتیب بساط و وداع نموده ببیدان قدم نهاده فراشان شرح جانبازی هریک را
برای ناقل میکردند همه مسرور بودند فرمان بشکوه میدادند مصاحبت اذان مسیح یک را از دو دیگر
باز نمیداشت شبی نزدیک فجر بیدار شدیم عبدالوهاب شهرزادی گرازکاظمین برای ملاقات ما
بطهران آمده و در سیاچال گرفتار شده بود و با ما در یک زندان بود بیدار شد و گفت خوابی دیدم که در فضای
نورانی لایتناهی با کمال نشاط و راحتی هر طرف که میخواهم پرواز میکنم گفتیم تعبیرش آن است که مرور
ترا بشهادت میرساند باید صابر و ثابت باشی خیلی خوشحال شد چند ساعت بعد هیزعصب آمده زنجیر از گردن
برداشت عبدالوهاب با جمیع احباب وداع نمود بعد نزد ما آمد ما را تحت در آغوش گرفت و بعد
خود فرشد بهیچوجه آثار اضطرابی در او نبود ما او را بصبر و شجاعت سفارش کردیم ببیدان حرکت نمود
بعد از شرح شهادت و حلاوت او برای ناقل گفت خدا را شکر کردیم که اصحاب با بب چنان جانبازی میکنند
که حتی زبان اعدا و اهم شهای آنها ناطق است ناصرالدین شاه آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن
بیگناهان خونخوار فرو نشست و دانا گریه کرد و فریاد میزد و روساء دربار را بعقاب تهدید مینمود
که چرا امثال این مرد را بقتل رسانیدند محرک اصلی و سبب واقعی در قضیه پسرم بهاءالله است سایرین

هستند دشمن حقیقی پسرم او است تا او زنده است قلب من آرام نمیگیرد و مملکت هم آرام نمیشود فادر
شاه با آنهمه اقدامات بالاخره آرزوی خود را بگور برد حضرت بهاءالله از حبس بیرون آمده و از بقعه
چاه با وج ماه رسید مامورین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند عباس نوکر سلیمانخان
کرجوانی مومن با شجاعت بود مجبور کردند بوظیفه وجیده او ارش ساختند تا با فراشان حکومتی در کوچه و
بازار طهران گردش کند و اتباع باب را آنها معرفی نماید عبدالوهاب که خود را مجبور دید بجای بیان
سایر نفوس اسمی مینمود مامورین آن بیچاره ها را میگرفتند و نزد حکومت میبردند و چون مومن نبود
از امر تبری مینمود و بعد از زجر و شکنجه مبلغی برسم جریمه مرخص میشدند رفته رفته کار بجائی رسید مامورین
حرص صاحب ثروت و مکنتی را میدیدند عباس را وادار میکردند تا او را تا بی معرفی نماید و اگر عباس استماع
نمیکرد او را مجبور میساختند و باین وسیله مبلغ بیشماری از زیاروغیار میگرفتند چون فادر شاه در
قتل بهاءالله اصرار داشت چندین مرتبه عباس را بسیاه چال بردند و در مقابل بهاءالله حاضر
ساختند تا اگر او را در زمره بابیان دیده اظهار نماید ولی هر مرتبه عباس کر بجنوب زبان میرسید و تقیه
چند صوت بهاءالله نگاه میکرد و بعد میگفت من تا کنون او را ندیده و نمیشناسم چون از این راه هم
برخواهان مقصود نرسیدند خواستند بوسیله زهر حضرت را بقتل رسانند چند مرتبه در شام و ناهار یکه
از منزل حضرت بهاءالله برای حضرت میآوردند مامورین زندان زهر ریخته ولی مقصود نرسیده
از زهر بها بهاءالله اهلاک نساخت نهایت سبب افسردگی و ضعف جسم هیکل مبارک گردید چون اضرار
بهاءالله مایوس شدند برای تحصیل رضایت فادر شاه در صدد برآمدند شیخ علی عظیم را بسبب
سلی خیانت شاه معرفی کنند و باین بهانه او را بقتل رسانیدند و باعذابی شدید شهید کردند قتل
او از دو روز نزدیک مراقب احوال بود از گزارش ناری بهاءالله خبر داشت نامه پیغامی چند

اعظم فرستاد و از او درخواست کرد که با حضور نماینده قنسول دولوس و حکومتیان تحقیقات کامل
درباره بهاء الله بعمل آید و شرح اقدام و سؤال و جواب‌ها که بوسیله نماینده بعمل میآید در روزنامه نگاشته
شود و حکم نهائی درباره مجوس اظهار گردد صدر اعظم نماینده قنسول را دعوت و گفت از آنجا که
نزدیکی باین کار اقدام خواهد کرد و محاکمه عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال
کردند عظیم گفت رئیس بابیها همان سیدنا بابست بود که او را در تبریز مصلوب ساختید من خودم آن
خیال را مدتها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم محرک اصلی خود من هستم آقا صادق تبریزی
که شاه را از مذهب کشید شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی میساخت و میفروخت چون
این قرار را از عظیم شنیدند علما تفتیش کردند همه فتوای قتل دادند مگر میرزا ابوالقاسم امام جمعه
که در فتوی تردید داشت چون ماه محرم نزدیک بود حاجب الدوله علما پیغام داد که در قتل عظیم
شریع نمایند روزی علما با امام جمعه بنا بدعوت حاجب الدوله حاضر شدند عظیم از این خبر
کردند امام جمعه در فتوی همچنان تردید داشت ولی حاجب الدوله بحیله و نیرنگ فتوای قتل
عظیم را گرفت ابتدا سیدی شریر با عصائی که در دست داشت بفرز عظیم نواخت مردم از اطراف
هجوم کرده آجر و سنگ بر تاب میبودند و سب و بعش مینمودند تا عاقبت با خنجر و شمشیر بدنش پاره پاره
ساختند بعد از این واقعه حضرت بهاء الله از هفت تبریه شدند و از حبس خلاصی یافتند از جمله
نفوسیکه در اینوا قعه بشهادت رسید حاجی میرزا جانی کاشانی معروف بپرپا بود چون وزیر دول
نداشت که شهادت او را علان شود دستور داد تا او را هم قتل رسانیدند ناصر الدین شاه جمیع ادارات
و مستملکات بهاء الله را در مازندران تصرف کرد و عدهٔ از مؤمنین که در هر نقطه و دیار چاپر شتند از
جمله در نور مازندران دو نفر از اصحاب باوفای محمد تقی خان و دیگری عبد الوهاب را این حین

بشهادت

شهادت رسیدند بر حسب تمامی بدخواهان و اقدامات عنداللهٔ دشمنان نسبت بر بهاء الله
ین را که از حبس خلاص یافت سبب شد که عضب شاه را تحریک نماید بدخواهان از زمانی میرزا
یحیی استفاده کرده و آن نادان با مید رسیدن بمنصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و جناب
دستمالی از بهاء الله شاه میدوند ناصر الدین شاه از وزیر کبیر شدت مواخذه کرد که
چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل میکنید و ریشه فساد را قطع نمینمائید صدر اعظم
در این توبیخ متأثر شد تصمیم گرفت که از نخست راه با مر نماید مجری دارد شاه فرمود فوراً لشکری
را با قلیم فرا عزام سازد و اساس نائینی را بر انداز د ناچار بریاست علیخان شاهسون سوار
شاهسون را بقریه ناکو فرستاد و سیاست را بسر عسگر میرزا ابوطالب واگذار کرد که با برادر بهاء
الله یعنی میرزا حسن که از ماد ر با بهاء الله جدا بود و مذنبت داشت و با وضیحت کرد که با اهالی
ناکو با محبت رفتار کند و مبادا خواهرش و میرزا حسن شوهر خواهرش گرفتار اذیت شوند برای
احتیاط صدر اعظم حسین علیخان را محرمانه مراقب اعمال میرزا ابوطالب نمود که او را از تعرض
تطاول حافظ نماید میرزا ابوطالب چون بناکو رسید بر خلاف ضایح وزیر زبان عارت
گشود و دشنام حسنعلیخان و میرزا حسن شهید و میرزا ابوطالب میگفت شاه
برا مر کرده مردان را مقتول و زنان را اسیر و آبادی را با خاک یکسان سازم فقط زنها میکه بکام
میرزا حسن شاه میروند محفوظند خلاصه مردم ناکو هرچه داشتند گذاشتند و بکوه و دشت گریختند
میرزا ابوطالب امر بتاراج داد و سکنه بهاء الله را خراب کرد و بعفت بیت را فرو ریخت و هستی
از نفائس و اثاثیه موجود بود یغما برد و آنچه را نیتوانست ببرد شکسته و ضایع ساخت پس از آن عارت
خانه‌های مردم پرداخت و پس از تاراج همه را آتش زد و با خاک یکسان نمود و چون کسی را نیافت که

Provided by the Afnan Library

اسیر ساز بجستجو در اطراف پرداخت و جمعی از ناتوانان و پیرمردان را که تاب فرار نداشتند دستگیر ساخت و بعضی را با گلوله بقتل رسانید و در این جستجو گماشتگان بگوداکی رسیدند در آن اطراف گودال برق اسلحه دیدند و دو نفر را خسته یافتند گلوله بطرف آنها انداختند اول که جعفرقلی خان فوراً جان سپرد و دومی که محمد تقی خان بود مجروح شد پس فرزند ابوطالب مرکز تا جر حتا و ارامرهم نهند تا او را بطهران ببرد و گرفتار کردن چنان موارولیری بسبب افتخار خود سازد ولی باین مقصود نرسید زیرا بعد از دو روز محمد تقی خان وفات یافت جماعت مهرا را و سیاه چال طهران بردند ملا علی که از نفوس مقدس بود در سیاه چال صعود کرد و دو سال بعد فرزند ابوطالب گرفتار طاعون شد او را بشیراز بردند همه خویشان و یاران از او دور شدند فقط فرزند احسن از او تفقد مینمود و با آنکه غارت خود از فرزند ابوطالب سخت و فشار بسیار دیده بود زنهای او را مرهم مینهاد در روزی حمل معظم بمیدان آمد و او را تماشا میکرد پرستار دیده فقط فرزند احسن در بالینش بود تا با کمال حسرت و افسوس آرزوهای خود را گور برد و همه فتنه طهران و مازندران سر تا سر ایران کشید و هر جا فرزند ابوطالب دیزد و میزیست آتش فتنه بالا گرفت مأمورین حکومت برای تحصیل رضایت شاه و بدست آوردن غنائم ثروت هر کس را میدیدند بباقی ستم میافتند و از او جریمه و تاوان میگرفتند اتفاقاً فتنه بزرگ و فتنه آشوب آن سامان از همه جا شدیدتر بود جوانی دلیر بود موسوم به علی که نسبت بفقرا و مساکین و بازماندگان شهدا نهایت درجه مهربان بود و همه روزه مقدار معینی از طعام خود را بخانه آنها میفرستاد و گاهی هم خود بدیدن آنها میرفت و دلجوئی میکرد و بقدر امکان از مایحتاج آنها کم نمیگذاشت و بعضی اوقات هم بتوسط دوستان خود کمک میکرد و بهمین جهت بود که در تمام محلات و قریه ها مشهور بود و همه او را دوست میداشتند و بعلی خان معروف بود و چون فرزند ابوطالب از طهران فرار کرد و بشیراز رفت علی خان را بحکومت طهران منصوب کردند و او بطهران آمد و بر مسند حکومت نشست و بنای ظلم و تعدی را گذاشت و بر ثروت خود افزود و بر تعداد نوکران و سواران خود بیفزود و بر شوکت و جلال خود بیف

علی عباسی خود را از دوش برداشت و از بهاء الله خواهش کرد که او را بپوشد و بحضرت وزیر
شتابد بهاء الله فرمود و با لباس زندانیان نزد وزیر رفت صدر اعظم چون
بهاء الله را دید گفت اگر نصیحت مرا قبول میکردی مملکت را دچار این بدبختی و خرج و مرج نمیکرد
صدر اعظم را بیاد آمد از مذاکراتیکه چندی قبل بین او و بهاء الله گذشته بود با شرمندگی زیاد
پرسید اکنون نصیحت شما چیست تا مجری سازم فرمودند جمیع بلاد فورا اعلان کن که دست از
اذیت و آزار پیروان باب بردارند و وزیر اعظم قبول کرد و دستور داد بهمین نحو اعلان نمودند حکومت
ایران بعد از مشورت ببهاء الله اظهار کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نماید و ببغداد مراجعت کنند
قنسول روس چون این خبر را شنید از بهاء الله تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روس از حضرت
پذیرائی خواهد نمود حضرت بهاء الله قبول نفرمودند و توجه بعراق را ترجیح دادند و در روز اول
ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری ببغداد عزیمت فرمودند فاهوین ذکر لیایران ذکر نمایند گان
قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند فاصله هر بار بین اول که بکربلا نمودند ماه بود
جمال مبارک پس از ورود ببغداد تنها بسلیمانیه مهاجرت فرمودند و دو سال در آن حدود بسر بردند
پس از آن ببغداد مراجعت فرمود به تبلیغ امر پرداختند این قیام و اقدام علمای شیعه را بمخالفت
وادار کرد شیخ عبد الحسین طهرانی که شرح حالش در جلد دوم این کتاب گاشته شد بغشه و فساد
پرداخت و علماء را کاظمین مجتمع ساخت و چون از این اقدام خویش شرحی که در جلد دوم نگاشته شد
ثمره نتیجه مذبوحانه نگرفت شروع خاطر سلطان عبد العزیز خلیفه عثمانی و ناصر الدین
شاه قاجار را بسختی پریشان نمود در آن وقت میرزا حسین خان قزوینی سفیر ایران
در اسلامبول بود و میرزا بزرگ خان قزوینی کارپردازایران در بغداد بود که با شیخ طهرانی

همراه و مساعدت مینمود و وزیر امور خارجه ایران در طهران میرزا سعید خان مؤتمن الملک
بود شیخ عبد الحسین بوسیله قونسول لقاء شبهات میکرد و میرزا سعید خان عرضیه بحضور
مبارک فرستاد لوح معروف بشکرشکن در جواب آن از قلم مبارک نازل شد قوله تعالی

هو العلی الاعلی شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که بمصر و عراق رود

مکتوب آنجناب بر کمین فتاوصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و
هر چه مذکور آمد صحیح و درست ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلایا پروا ندارند
و از قضا احتراز نجویند از مجرد تسلیم مرزوقند و از محض تسنیم مشروب رضای دوست بادی مهمان
زهر دهند و قضای محبوب بالقضای لامکان تبدیل نمایند زهر بلیات را چون آب حیات نوشند
و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند و در صحراهای فنا آب هلاک بیابند دست
و اجنده و دریا دیه های مختلف بجانفشانی چالاک دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند
چشم از عالم بربسته اند و بجمال دوست گشوده اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی
نجویند بر توکل پرواز نمایند و بجناح توسل طیران کنند زندان شان شبستر خونریز از صریر هشتی
محبوب تر است و تیر تیز از شیرازم مقبول تر ـ بیت ـ

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکوست این ساعت و چه
ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل و فاعزم معارج فنا نموده گردن
برافراشتیم و تیغ بیدریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان
محتاجیم از نام نیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار فرار حتیاز نکنیم و بدفع اغیار پردازیم بدجا

Provided by the Afnan Library

بلا را طالبیم تا در هوای قدس روح پر و از کنیم و در سایه های شجر انس آشیان سازیم و بمنتهی
مقامات حب منتهی گردیم از خزهای خوش وصال بهوشیم والبته این دولت بیزوال را از دست
ندهیم و این نعمت بمثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت الابرار
سر برآریم این اصحاب ابا فا نکند و این سفر را قدم طی ننماید و این وجه را پرده و حجاب نشود بلی
این معلوم است که با این همه وشن و اصل و خارج که علم اختلاف برافراخته اند و بکمال جد در دفع این فقرا
کمر بسته اند البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و
لکن عنایت الهی و تائید غیب متناهی چون بخش مشرقیم و چون قمر لایح برسند کون ساکنیم و
بر بساط صبر جالس ما هی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه
اندیشه می نماید تلی تن این سازند است و کشتی آن سفینه نجات قلیل البضاعه و لحن اشنا را آشنا شاید
قال ایام قبل را ناظر باشید که بجام انبیا و مبدء اصفیا چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی و
چون نفس از خش تن برآئی در نهایت حائط اعداء و شدت ابتلاء طایر قدس نازل شد و این آیه
آورد وان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض
او سلما فی السماء هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار جان باید تا نالهٔ ازدل برآرد همچنین
در جای دیگر میفرماید اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و
یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدء الوهیه
نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین
جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با هل این محل و مواردها چون شمع روشنیم و چون شعله
عشق در انجمن ستر حجاب او غنیم و چون نار عشق برافروختیم ولکن چه فائده که جمیع عیون محجوبات

دهم

دهم گوشها مسدود و در وادی غفلت سیر مینمایند و در باره ضلالت مشی میکنند هم یحسبون انهم
احسن صنعا یعلمون - نتیجه این اقدامات و فتنه انگیزیهای شیخ طهرانی آن شد
که جمال مبارک را با سلاسبول نفی نمودند میرزا سعید خان باهر زاحسین خان فرونی
مکاتبات و مخابرات در این موضوع داشت صورت مکتوب میرزا سعید خان باهر زاحسین خان
راجع بحکم نفی و تبعید هیکل مبارک و اصحاب از بغداد و تسلیم ایشان بحکومت کرمانشاهان ص ۳۳۳
از کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء مسطور است میرزا سعید خان در سال ۱۲۶۹ بوزارت خارجه
ایران منصوب شد ضیغ الدوله مراغه در جلد ثانی کتاب مرآت البلدان ص ۱۲۲ چنین مینگارد
تولد در سنه ۱۲۶۹ در ماه ربیع الثانی این سال میرزا سعید خان مؤتمن الملک منصب جلیل
وزارت امور خارجه و لقب جنابی و خلعت همایونی سرافراز شد انتهی میرزا بزرگ خان قزوینی
هم اول پیشکار حاج میرزا آقاسی بود و بعد ا بکار پرداری ارزنة الروم و پس از چندی بکار پرداری
اول بغداد منصوب شد مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۵۳ و ص ۱۲۲ اما میرزا حسین خان
در دربار ایران نهایت احترام را داشت ضیغ الدوله در جلد ثانی مرآت البلدان ص ۲۱
میگوید قوله میرزا حسین خان ولد میرزا نبی خان امیر دیوان، مورد بسی و کار پردازامور
تجارت علمای ایران که در هندوستان بودند شد مقصود جناب شرف حاجی میرزا حسین خان
مشیر الدوله پسر الاعظم وزیر جنگ و میرزا هو خارجه میباشد جناب عظمت الهیه
از همین وقت که ابتدای مأموریت و خدمتشان بدولت علیه بود همه روزه در مدارج ترقیات
کامله صعود نمود عبارتهای بزرگ و وزیر مختار کرده تفویض وزارت عدلیه عظمی و
وزارت مقام رفیع ارتقا جسته سپهسالار اعظم وزیر پسر الاعظم بسند جلالت مصدات عظمی

ایران

ایران مفقود نمود و هم اکنون سیصد سال اعظم و مرجع جمیع مسلمین و مهاجرین شده انتهی
و در ص ۳۵ همین کتاب میگوید: بعد از احسین خان وزیر مختار دولت علیه در اسلامبول از
جانب اعلیحضرت سلطان عثمانی نشان مجیدیه مرحمت شده باجازه اعلیحضرت شاهنشاهی قبول آن
نشان نمودند و در ص ۳۶ هم ذکر وزیر مختاری او شده انتهی -

۲- دوره اعلان امر در رضوان - در رساله ایام تعطیل چنین مسطور است عید رضوان
در آیات الهیه به عید اعظم و سلطان اعیاد نامیده شده قوله تبارک و تعالی قد ذهبت
الأعياد الى العيد الأعظم اما الأول ايام فيها تجلى الرحمن على من في الامكان
باسمائه الحسنى وصفاته العليا (کتاب اقدس آیه ۲۵) قل ان العيد الأعظم لسلطان
الأعياد اذكروا يا قوم نعمة الله عليكم اذ كنتم رقدآء ايقظكم من نفثات الوحي
وعرفكم سبيله الواضح المستقيم (آیه ۱۴۰) و در رساله سؤال و جواب نازل قوله تعالى
اول عید عصر جمال قدم ۱۳ ماه دوم از شهر بیان است یوم اول و تاسع و دوازدهم اشتغال بامور حرام است
انتهی و در لوح زین المقربین نازل قوله تعالى از عید اعظم سؤال شده بود اول آن بعد از
انقضای سی و دوم از عید صیام است که روز اول شهر الجمال اول سی و دو محسوب است و یوم سی و دوم
حین صلوة عصر جمال قدم وارد رضوان شدند آن حین اول عید اعظم که اشتغال بامور در آن یوم
اکبر و تاسع و یوم آخر عنی شده نهیا عظیما فی الکتاب اگر در غیر این ایام اشتغال بامری
از امور نمایند لا بأس علیهم انتهی لهذا در ایام اول و تاسع آخر عید رضوان اشتغال ممنوع زیرا ظاهر بحدیث حضرت عبدالبهاء
منظر در ایام اول و ایام عموم از کلام در عید رضوان بسته شده است بحدیث که ظاهر بحدیث است آیا میتواند محل ملاقات
کردن ایام ممنوعه باب تجارت جمع کرده در اواخر ساعات بزراعت اشتغال شود انتهی لوح احبای

[illegible] عصر شاه) و نیز میفرماید شهادت حضرت علی اکبر در ایام رضوان واقع عید گرفته
میشود انتهی (سوم مکاتیب ص ۳۵) جمال قدم جل جلاله بعد از ظهر روز چهارشنبه
۲۱ آپریل ۱۸۶۳ مطابق سوم ذی القعده ۱۲۷۹ هجری بباغ نجیب پاشا ورود فرمودند
و توقف اصبر در همین روز نازل شد دهشت روز بعد یعنی روز نهم عید رضوان عائله مبارکه وارد باغ نجیب
پاشا گردیدند معروف و موسوم است گردیدند و در ظهر روز یکشنبه سوم می ۱۸۶۳ مطابق
چهاردهم ذی القعده ۱۲۷۹ هجری از باغ رضوان بطرف اسلامبول حرکت فرمودند (جلد پنجم
عالم بهائی مطبعه امریکایی) جمال قدم جل جلاله در لوح محمد مصطفی میفرماید قوله تعالى
یا عبد حاضر دوازده سنه در عراق با کمال محبت و الفت و غایت اتحاد با اهل آن مؤانس معاشر بودیم
حین خروج از بیت و ورود در بستان که بر رضوان نامیده شده اکثری از مأمورین و رجال دولت و
معتبرین مملکت ممنون مشاهده گشتند و بعضی از شاهزادگان هیگر یستند فی الحقیقه قیامت بپا
قیام نمود انتهی و در لوح زین المقربین نازل قوله تعالى از قلم اعلی نازل جمیع در ایام
حرکت و هجرت از عراق دیدند آنچه را که از قبل شنیده بودند و نفسه الحق که آن اعراب بشابه سحاب
میگریستند و ناله مینمودند و بسیکه قتل مکان بر رضوان واقع فوج فوج از اهل مدینه از عالم و غیره
میآمدند و جمیع باین کلمه ناطق نظر باطمینان که همیشه در اینجا تشریف دارید از حضور محروم نبودیم
حال نقطه تشریف میبرید در یوم حرکت از رضوان که بباب حاضر کردند شبانی نوحه و ندبه و صریخ
و عجیج مرتفع شد که باب بحرکت آمد بقسمی ما لکن شنید و مثل کمر بر روی ناس حرکت بخشد تا آنکه سر شریف
آوردند و سوار شدند و بعد از رکوب ناس بر دست و پای آن جناب ریختند - انتهی -
خلوص مالک ذکر در منزل نهم عید رضوان شنبه ۲۹ آپریل ۱۸۶۳ ذکر بهجتی

هو الله

هو الله

این نهم عید رضوان است عید جمال الله است عید طلوع شمس حقیقت است عید بسیار بزرگیست
مثل و نظیر ندارد زیرا در چنین ایامی بواسطه دشمنی ناصرالدین شاه و جمیع ارکان وزارت و علمای
عبدالعزیز و فواد پاشا و عالی پاشا جمال مبارک را از بغداد حرکت دادند و سعی نمودند که نار موقده
الهی را خاموش کنند و امید داشتند که این شمس حقیقت احتجابی واقع گردد و باین امید کوشیدند و فرمان
پادشاهی عبدالعزیز صادر براین شد که جمال مبارک را از بغداد نفی نمایند غافل از اینکه هر چند این ظالم
سرگونی بود ولی این سبب علویت مراسله شد این سبب شدت ضیاء شمس حقیقت گشت از این
غافل و جاهل ناموق ناپاشا فی الحقیقه از این قضیه سیاستاً و این علو عبدالعزیزی آن شوکت ظاهر
الدین شاهی و عناد و فواد و دولت عالی ناموق پاشا بواسطه منشی خود این مواعدی پیغام فرستاده که
من از حضور مبارک شرمسارم و لکن نشسته ام و از دست من بیرون آمد من قدرتی ندارم و در این نفی
مداخله نمودم و در بدایت جمیع اعدا مسرور شدند که رشته مراسله از عراق کنده شد از جمله شیخ عبدالحسین
محمد از جمله و وزرای ایران از جمله معین الدوله خلاصه جمیع اعدا بسیار از این قضیه مسرور شدند
جمال مبارک لبدا اگر اصحاب وداع ننمودند آن شور و شین حین وداع واقع شد که احبا حتی خاجیها گریستند و ناله و فغان آنان
میرسید هیچ تاریخی چنین ملالی واقع نشده حتی نانی از بزرگان ایران چون بخود آمد که مومن بخود آید داخل نبود طفل خود را جلو پای مبارک
انداخت بخیال خودش قربانی کرده است جمال مبارک در نهایت عظمت و جلال و هیبت بپایان از
خانه بکنار جلگه تشریف آوردند و همه در هیبت سر مبارک از جلگه عبور کرده بستان بجیب پاشا منتقل گردید
گویند در آن بستان چشمه مبارک بلند شد و علی قلی خان الاعظم اعلان عید رضوان شد در چنین وقتی در سرگونی جمال مبارک که جنا
جزع و فزع مینمودند در نهایت اقتدار در عصر رضوان بحر وجود و ابتهاج علناً عید رضوان شد و اظهار سرور ظاهری تا آنروز که گویند ظهر الله نمود

بودند

نمودند آنروز که نغمه ابهای در جمیع شئون بضمایر دیگر و دمیدند و سلم جمیع ملل کرانجا بودند بر وجه کل ابواب عنایت
گشوده شد دوازده روز در آنجا تشریف داشتند عظمت امر مبارک ظاهر شد که جمیع اعدا مایوس شدند
یا هر روز فوج فوج از اعاظم علما و فضلا و بزرگان حتی ناموق پاشا والی بغداد میآمدند و
ساحت اقدس شرف میشدند تا آنروز که والی بغداد بحسب ظاهر مشرف نشده بود ناموق پاشا با
عربهای پیاده از بغداد به بستان آمده مشرف شد بعد از دوازده روز موکب مبارک از عراق
روبه سلامبول حرکت کرد جمیع ناس در خارج شهر جمع شده بودند بجهت وداع بعد از اینکه جمال
مبارک سوار شدند چند نفر از خارج اذان دادند الله اکبر الله اکبر حضور این است که از برای
احبا آنچه مسرور عظم از این میشود بدلیل چند دلیل واضح یومی است که عظمت امر الله ظاهر شد
دلیل ثانی جمیع علما الله خاضع شدند دلیل ثالث اعلان عن یظهره الله گردید دلیل رابع
جمال مبارک در نهایت سرور و روح و ریحان چنین نفرمودند ملاحظه کنید که جمال مبارک
در آن سرگونی چه سروری داشتند که در آن ایام اعلان امر الهی را نمودند دیگر نظیر ندارد و هیچ
مثل و نظیر ندارد که مظهر امر الهی در یوم سرگونی بود و بجهت اعلان امر خود را بنماید این از جمله مواهب مبارک بود
ظاهر است عزت کبری که از برای هر نفسی فوز کبری و از برای جمال مبارک عزت کبری شد تا روزی این آیه در
باب مصیبت عظمی بود بیان شده که یوم سرگونی بود چون عظمت امر نمودار گردید بعلت که نفوس ضعیفه در
نهایت اکمال گردید جمال مبارک در نهایت فرح و سرور بودند این روز را روز عید اکبر
است عید اعظم است برای احباب دائمی مبارک تر از این نمیشود انتهی مدت توقف در اسلامبول
چهار ماه و از آنجا با دریا که ارض سر نامیده شده موکب مبارک متوجه گردید و مدت پنج سال هم
در ادرنه با کمال عظمت و جلال تشریف داشتند و بالاخره در شانزدهم ربیع الآخر سال هزار و

دویست

دویست و هشتاد و پنج از ارض سجن عکا رجال مبارک را مهیا نمودند و عدهٔ اصحاب ایران
در این سفر کما هی کل اطهر همراه بودند شصت و شش تن بودند چهل و چهار نفر اصحاب نه نفر اعضای
پسیزده نفر سایر متعلقین مبارک غیر از نسوان و عدهٔ نسوان هم نوزده تن بودند و چون کشتی حامل
مبارک باسکندریه رسید بنابیک عالم مسیحی که فارس نام داشت در آمد یار محبوس بود و بنابیک
فارس او را جنس تبلیغ کرده بود فارس پس از استماع وصول کشتی بکمپار اسکندریه عریضه بساحت
اقدس عرض و بوسیلهٔ جوانی ساعت ساز که قسطنطین نام داشت و مسیحی بود بحضور مبارک ارسال
داشت جواب عریضه فارس با کشتی تقدیم نمود و خود نیز مجذوب طلعت الهیه گردید و بصدق اکبر
فائز شد و به تبلیغ مشغول گردید فوحی منیع از جمال قدم در جواب عریضه فارس مسیحی نازل آن نیر
جناب فیروز احمد حلی اسکوئی علیه بهاء الله بضمیمه عریضه کشیش مزبور بحضرت خود برای گارنده گان
واز تبریز ارسال فرموده اند آنیک از روی خطا آن وجود مبارک خادم جانفشان مسیحی از آن را
این مجموعه درج مینمایم صورت لوح مبارک. اقض ما بسم الله لا بدّ بلا انقطاع
یا ایها الناظر الی الوجه انصغ ندائی من سجن عکا مرة بعد اخری فی سبیل الله ربّ
ربّ العالمین ثم اعلم بان جمال القدم خرج من ارض الترب بما اکتسبت ایدی
الظالمین وکانوا ان یمرّ علی الارض وینزل فی کل حین ایات التی یتجذب عنها
اهل ملأ العالمین ثم بیّنات التی انصعقت عنها ملئکة المقربین ثم الله قد مرّ بین
نفحات الایات علی شرقا الارض وغربها وان هذا لفضل عظیم اذا وجد نفحا
عظم الرمیم اقتر ثم قام بأذن الله الملک العزیز الجمیل قد اودعنا فی تلک الاحوال بحر
کل بحر خاما لبیان وفرائد التبیان غوص یقوم عند کل حجر من ینطق بانه هو

العالمین قد مضت الایام الی ان بلغنا شاطی البحر اذا قد استوی بحر الاعظم علی
الفلک نادی اهل الفرقة وسمی باسم الله مجریها ثم خاطبوا الفلک وقالوا طوفی لک
بما استقر علیک رجاء العالمین ثم جرت الفلک علی البحر وسمعنا من کل قطرة منه ما
لا یقدر احد ان یسمعه وکان ربک علیما اقول علیم الی ان بلغنا مقابل مدینة عکا من
مدن الارض فجدنا منها نفحة الرحمن وتیقنا کانا نستنشق روائح القدس سکن البحر
استقرت الفلک علیه ولکن هذا البحر بالله لا یکن امواجه الی ابد الابدین اذا احبّ
لقاء الوجه احد من الذین نسوا الی الابن بکاء مبین فلما قضینا خمسة وجدنا
منه روائح القدس من الذی اشتعل نار محبة ربنا الرحمن وقد اخذته جذبات الله
علی شان انقطع عن کل شیء وتمسک بهذا الحبل الذی علق بین السموات والارض
وقرئنا ما سطر فیه من کلمات ومن اراد فلینظر الی الکتاب لیعلم کیف یقلب الله قلوب
قدرة ربک المتعال العزیز القدیر یا لیت کنت حاضرا عندنا وسمعت حین الذی
یتلوه الغلام بلحن الله المقتدر العزیز الحکیم وتمثل ذلک یخلق ربک ما یشاء بقدرة
من عنده ولکن الناس فی حجاب انفسهم من الغافلین ثم الله خلقه عند الله لاعظم
عن خلق السموات والارض اذا قرأت کتابه قل تعالی الله الذی احیی بقدرته ما شاء
انه لمحیی العالمین انتهی وکذلک عنوان عریضه قسیس نصاری این جمله مرقوم ست لبهائی
علی الاعلی قدیم اقدم قدیر اقتدر شر فائه الیه وبه احرز وا وسل عقد ما هذا العریضه
قائل یلعن یا سماکه تعمد عن فرعونا القدیم اظهر عجائبه علی یادی اصفیائه وحرّر
اسرائیل شعبه لهلال الاشرار واظهار فضل الابرار ناد یا العصا ثعبانا وتبیضا لید الاقتدار

Provided by the Afnan Library

باصفهانیه الی آخر. این عریضه خیلی مفصل و بذکر عنوان اکتفا رفت. از بندر اسکندریه سوار مبارک بجانب عکا روانه شد و ستر اطهر بمن اعظم گردید. در مجلد پنجه کتاب مائدهٔ آسمانی جلد اولی چند متصرع وقایع تاریخیهٔ امر مبارک تنظیم یافته و ترجمهٔ آن ذیلاً مگاشته میشود:-

خط سیر حضرت بهاء الله و الواحیکه در نقطه نازل شده

ا- بغداد	الواحیکه در این نقطه نازل شد	شیئیکه علی الوقت خیال میشود
ورود بغداد از طریق حجاز الثانی سال ۱۲۷۹ هجری مطابق ۱۵ مارچ تا دهم اپریل ۱۸۶۳ میلادی هجرت برای سلیمانیه در چهارشنبه دهم اپریل ۱۸۶۳ میلادی مطابق ۱۵ رجب ۱۲۸۰ هجری	کل الطعام	۱- خانهٔ حاجی علی مدر در بغداد کهنه ۲- خانهٔ سلیمان خان
ب - سلیمانیه		
پیش از رسیدن سلیمانیه مدتی هیکل مبارک در کوه سرکلو بودند - در اینجا میکه در بغداد تشریف داشتند عائلهٔ مبارک از خانهٔ حاجی علی مدر بخانهٔ سلیمان غنام کوچ کردند. قبیل از ندی شش ماه بعد از هجرت جمال مبارک بطرف سلیمانیه از بغداد میشود	مناجات ها قصیدهٔ ورقائیه قصیدهٔ ساقی از غیب بقا	
ج - بغداد		
جمال مبارک از سلیمانیه در چهارشنبه ۱۵ مارچ ۱۸۵۶ میلادی مطابق ۱۵ رجب ۱۲۷۲ هجری بغداد وارد تشریف فرمودند	تفسیر حروفات مقطع صحیفهٔ شطیه هفت وادی تفسیر هو	

از مزرعهٔ وشاش در پنج شنبه ۱۲ مارچ ۱۸۵۳ مطابق ۵ شوال ۱۲۶۹ مراجعت کردند.
لوح ملاح القدس در مزرعهٔ وشاش نازل شد.

در روز چهارشنبه بعد از ظهر اول رضوان ۱۲
اپریل ۱۸۶۳ مطابق ۳ ذی القعدهٔ ۱۲۷۹
از بغداد عازم اسلامبول شدند. سورهٔ صبر در
روز اول رضوان نازل شد روز ۲ اپریل
۱۸۶۳ مطابق ۳ ذی القعدهٔ ۱۲۷۹
باغ جمیلیه که باغ رضوان است ورود فرمودند
عائلهٔ مبارک در روز ۹ عید رضوان وارد باغ
رضوان شدند. از باغ رضوان روز یکشنبه اول
ظهر سوم می ۱۸۶۳ مطابق ۱۵ ذی القعدهٔ
۱۲۷۹ که روز آخر رضوان بود از باغ رضوان
بطرف قسطنطنیه عزیمت فرمودند. سفر هکل مبارک

الواحیکه در این نقطه نازل شده	شیئیکه علی الوقت خیال میشود
لوح خونریز کتاب ایقان کلمات مکنونه سبحان ربی الاعلی لوح شکر شکن شوند هورجباب هله هله یاران وفا غلام خلد از باغ الهی لوح ملاح القدس سورهٔ صبر	

در خشکی از باغ رضوان سالمرن کنار بحر رود طول کشید

منازلیکه از بغداد تا اسلامبول بنوشته شده

۱- قری جات بغداد ده میل راه است بعد از ظهر رسیدند و در روز یکشنبه ۳ ذی القعدهٔ ۱۲۷۹ مطابق ۱۵ مارچ ۱۸۶۳ از بغداد حرکت	۲- جدی ده ۳- دیر عباس	۴- قره تپه ۵ صاحبیه چهار شب توقف کردند

Provided by the Afnan Library

۶- دوست خرماتو	۱۳- زاخو	۲۰- جزیرت یا یک روز توقف
۷- طاوق	۱۴- زاجره	۲۱- معدن نقره
۸- کرکوک یک روز توقف کردند	۱۵- نصیبین	۲۲- دلیک تاش
۹- اربیل	۱۶- حسن آقا	۲۳- سیواس
۱۰- زاب	۱۷- ماردین	۲۴- طوقات
۱۱- برتلیه	۱۸- دیاربکر	۲۵- لاسیه یک روز توقف شد
۱۲- موصل ۳ روز توقف نمودند	۱۹- معدن مس	۲۶- الهیه (سامسون کی)

۲۷- سامسون یه دو روز توقف شد
(بندر بحر اسود است) نزدیک
مزوب در کشتی بخار ترکیه
بطرف قسطنطنیه متوجه شدند
۲۸- سینوپ روز دیگر
نزدیک خطر باین بندر رسیدند
چند ساعت توقف شد.
۲۹- اینیا بولی - روز
دیگر رسیدند.

د- اسلامبول (قسطنطنیه)

ظهر یکشنبه ۶ اگست ۱۸۶۳ مطابق اول ربیع الاول ۱۲۸۰ وارد اسلامبول شدند طول سفرت دریا از سامسون تا اسلامبول سه روز بود و طول سفرت از سامسون تا اسلامبول از خشکی ۱۲ روز	تجار مک یاغی لوح عبد الغفار	۱- خانه شمسی بیک دو طبقه نزدیک مسجد شریف ۲- خانه ویسی پاشا نزدیک مسجد سلطان محمد کرای	۱ ماه توقف ۲ ماه توقف

ه- مناظر یکه از اسلامبول تا آنی مشاهده نمودند

کوچک چکمجه - تا اسلامبول سه ساعت راه است - یک شب گذراندند.
یوکن چکمجی - نزدیک خطر رسیدند.

سلوری
بیرکاس
بابا ایسکی

ه- ادرنه

الواحیکه نازل شده	بیوتیکه محل توقف بوده	مدت توقف
روز شنبه ۱۲ دسمبر ۱۸۶۳ مطابق اول رجب ۱۲۸۰ باردرنه رسیدند ۳ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز در ادرنه توقف فرمودند - مفارقت از اسلامبول تا ادرنه ۱۲ روز طول کشید در روز یکشنبه ۱۲ اگست ۱۸۶۸ از ادرنه بیرون رفتند ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ از ادرنه بیرون رفتند	سوره اصحاب لوح حج اول لوح حج ثانی کتاب بدیع سوره ملوک سوره امن سوره دم الواح لیلة القدس مناجات صیام لوح سیاح لوح اول نابلیون لوح سلطان لوح نقطه	۱- خوان عرب - این خوان دو طبقه بود نزدیک خانه عزت آقا ۲- خانه درمراد نزدیک تکیه مولویها ۳- خانه دیگر در محله مرادیه ۴- خانه امرالله نزدیک مسجد سلطان سلیم ۵- خانه رضا بیک ۶- خانه امرالله در شمال عبد سلطان ۷- خانه عزت آقا	یک شب توقف یک هفته شش ماه یک سال سه ماه ۱۱ ماه

و- عکاء

الواحیکه نازل شد	بیوتیکه محل توقف بوده	مدت توقف
دوشنبه ۱۴ اگست ۱۸۶۸ مطابق ۱۳ جمادی الاولی ۱۲۸۵ بعکا رسیدند	کتاب اقدس لوح دنیا بلیون ثالث	۱- قشله عسکریه	۲ سال و ۲ ماه و نه روز

مناظریکه از ادرنه تا عکا مشاهده نمودند

۱- اذن کوپی
۲- کاشانیه - نزدیک ظهر رسیدند لوح رئیس اینجا نازل شد
۳- کالی بی - از ادرنه تا اینجا ۴ روز طول کشید بعد چند روز توقف قبل ظهر کشتی بخار بسمت اسکندریه حرکت نمود کشتی عوض شد شب بطرف حیفا رفتند
۴- مادلی - غروب رسیدند شب راه افتادند.
۵- اونیر - دو روز توقف شد شب راه افتادند.
۶- اسکندریه صبح رسیدند
۷- پرت سعید - صبح رسیدند همانروز شب راه افتادند.
۸- یافا - نصف شب راه افتادند.
۹- حیفا صبح رسیدند پیاده شدند بعد از چند ساعت با کشتیهای بخار بسمت عکا حرکت نمودند

بقیهٔ عکاء	الواحیکه نازل شده	بنوبتیکه عمل توقف فرموده	مدت توقف
عصر اطهر دوشنبه ۲۳ جون ۱۸۷۰ مطابق ۲۴ ربیع الاول ۱۲۸۷ صعود فرمود حضرت بهاء الله ۲۹ می ۱۸۹۲ صعود کردند	لوح ملکه لندن لوح پادشاه روس سوره هیکل لوح برهان لوح رؤیا لوح ابن الذئب لوح پاپ	۲- خانهٔ ملک ۳- خانهٔ رئیسه ۴- خانهٔ منصور ۵- خانهٔ عبود (جائیکه کتاب اقدس نازل شد) ۶- مزرعه ۷- قصر (جائیکه حضرت بهاء الله صعود فرمودند	سه ماه ۲ یا ۳ ماه

۳- صعود حضرت بهاء الله نبیل زرندی شرح صعود و میکل مبارک را بتفصیل نگاشته در این مقام عین آنرا مندرج میسازد :-

اگرچه سزاوار آن بود که بعد از هبوط قلم اعلی اذا قام مولی الوری اسم قلم و خامه و رسم رقم و نام از عالم وجود بعالم عدم راجع شود ولکن چون در این یوم ظلمانی که در قفار رحمانی در ریاض فرقانی در حش بنوای (یوما یجعل الولدان شیبا ترنم و خطیب سبحانی بر منابر نور قرآنی در ذکرش بیان ان زلزلة الساعة شیء عظیم متکلم و از قلوب و عیون اصفیاء و خاصان نیز امکان انهار دماء و دموع در جریان و سریان است این امور خسته و مرغ پرسته و پیر دل شکسته از حصد امر رحمانی و مطلع حکم سبحانی صراط الله المستقیم و منهج القویم و الفرع المنشعب من الاصل القدیم حضرت سر الله الاکرم غصن الله الاعظم روحی و نفسی لوجهه الوقاء و لتربة اقدامه الفداء مامور گردید که وقایع این ایام ظلماء و الزلزلة العظمی و البلیة الکبری منها

منشقت الارض و انفطرت السماء را ضبط نماید تا از اختلاف و انحراف محفوظ ماند و دست حوادث زمان در آن تصرف و تبدلی نتواند فوراً امتثال نموده و قلم تسلیم ربوده و لی لسان حال در اعتذار از ابیات و اشعار باین بیت مثنوی مولوی ناطق شد :-

چونکه گل رفت و گلستان در گذشت شنوی دیگر ز بلبل سر گذشت

لذا بکلماتی چون قلب عالم پریشان مستجیباً من لطفه العمیم و فضله العظیم آغاز نمودم و صفحهٔ اولی را بزیارات و صلوات مبارکات که از قلم اعلی در ارض سر و مکا لا جناه الله فی ارض الخاء و دیار اخری نازل شده مزین نمودم فلله الحمد که بشرف قبول مشرف گردید و هر صبح و مساء حضرت غصن الله الاعظم جل قدره جل شأنه را بمان زیارات و صلوات با جمع اغصان سدره رحمن و احبار الله خاضعاً خاشعاً منه لله ساجداً مبتهلاً زیارت مینمود و فواد اعلی و لسان فردوس ابهی را بنالهٔ و حنین و ضجیج و انین میآورند طوبی للمؤمنین طوبی للمؤمنات طوبی للمؤمنین طوبی للمؤمنات امید که باجر این عمل که خالصاً لوجه الکریم است بزودی بمدائن اعلای ابدع الی مولاک و ارجع الی منقلبک و مثواک بآن ساحت پاکم خواند و از این بیم و باکم رهاند انه قوی قدیر و بالاجابة جدیر -

کما سمعنا من غصن الاعظم و سر الاکرم نه ماه پیش از این واقعهٔ عظمی فرمودند که دیگر منجم در این عالم بانم و دانما با احبائی که در این نه ماه ملاقات مینمودند ذکر وصال و جدائی مینمودند که از جمیع آنها عرف وداع استشمام میشد و بکمال تعجیل در تدارک بودند ولی صریحاً اظهار نمیفرمودند تا شب یکشنبه یازدهم شوال که پنجاه روز نوروز بود رسید و اثر تب در جسد عنصری مبارک نمودار گردید ولکن آن شب اظهار نفرمودند و صبح همان شب جمعی از احباب مشرف شدند و

Provided by the Afnan Library

نزدیک عصر آن روز شدت تب ظهور و بروز نیافت و بعد از عصر چنین اذاجاب که حزن
لازم الاصغا داشته احدی شرف نشد فردا و دو شنبه هم که یوم دوم بود جز کمینفر از احباب جدا
شرفیاب نشد و لیکن روز سه شنبه که یوم سیم بود لوصال این تکسته بال بود هنگام ظهر تجا
بنده را احضار فرمودند و قریب نیم ساعت گاهی جانا و گاهی ماشیا و اظهار عنایات کاف
و تبیان بیانات وافیه اوکاش میدانستم که شرفیابی آخرست تا ذیل تعمد نمیبا اخذ نمود رجا
مینمودم که بعد اقوم فرماید و انانین دار بمرور وارد بحر سرور نماید الا اله تقضی و انقضی
و در عصر آن روز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی همتا گردید بود و الحجاب با
جمعی از احباب بار حضور داده مدد و باب لقا بروی جمعی گشادند و تا نزدیک غروب دسته دسته احبا
شرفیاب میشدند در دیگر بعد از آن روز احدی از احباب شرف نشد و باب لقا مسدود و ولوج کبود
اذا آه و حنین محجوبان پر درد و اغصان سدره رحمن همگی در کل اوان در حول مبارک حاضر
حضرت غصن الله الغضا الله الابهی روحی له الفداء ذکر نمودند که جمال مبارک در آن ایام
بیاناتی مغرر مودند که طاقت استماع آنها را نداشتیم و عرف فراق از بیانات میرا فاقی ساطع
بود و فرمودند که کتابی مختوم بخط خود به غصن اعظم سپرده ام و آنچه لازم بست در آن کتاب ثبت
نموده ام بنابراین همین منوال ایام و لیالی منقضی شد تا دوشنبه یوم نهم که یوم الاحزان دوستان و اغصان
و اعاصان بود و در رسید و در آن هنگام حضرت غصن اعظم از حضر مبارک بمحل مسافرین نزول
نمودند و تکبیر مبارک را همگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال قدم فرمودند که باید کل صابرانه کنا
تا ما اسحار برارتفاع امر اصابه قیام نماید و ابدا مضطرب نشوید چه که من عیشه در هر جا که باشم با شما
هستم و در فکر شما و فکر شما هستم اذاق بیانات آتش بر قلوب حضار در احتراق و انفطار چه که

عرف

عرف وداع مالک لابداع از آنها استشمام میشد و چنان جمیع دوستان مختلع پریشان شدند
که همگی قریب بهلاکت بودند لذا از سنبع الطاف محبوب یکتا دولت بحضور یوم دیگر که شنبه
دهم بود یوم السرور شد و خبر بحضور و ظهور آمده حضرت غصن الله الاعظم هنگام طلوع
فجر با بهجت و ابتشار غصان و اثمار را بیدار نمودند و بشارت سلامت و صحت مبارک منتشر
فرمودند و بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافرین نازل شدند و چون نسیم مشکبار سحر
مگار و روح القدس صحت پرور دگار یکان یکان احباب را از خواب بیدار نمودند فرمودند که برخیزید
و با سرور تمام بحضور و شکر مولی الانام قیام نمائید و بنوشیدن چای سرور و بهجت و حبور مشغول شوید
که حمدا لنفسه العلی الابهی که صحت تمام در احوال مبارک هویدا و آثار عنایت عظمی از جبین مبارک
پیدا گردید فی الحقیقه آن روز جهان فروز سرور و ابتهاج طالعین عرش طلعت بهاج و دوستان
بنوعی بود که جمیع اهل عکا بلکه تمام اهالی بر شام سرایت نمود و عموم انام از خواص و عوام بمشاهده
بوم عید تبریک و تجدید تهنیت و تعیید تشریف گردیدند چه که از یوم حدوث تب بقدر هزار نفر از غلاصین و فقرا
با قوه جهریه مجتمع نموده و لباس عسکری پوشانیده و سلاح نظام داده استه بودند که بعد از چند یوم
همه را با فلک نار با قصی دیار ارسال نمایند و در نزدیک قصر مبارک خیام آن اسیران بر پا و چنین
آنها و اهل و اولادشان شب و روز بعرش مالک لوجود مقاصد بود و در صباح همان یوم السرور
ناگهانی تلگراف سلطانی در نجات و آزادی آنها رسید و باعث بهجت و شادی آن هزار نفر با تمین
آنها گردید و همگی بحلت سرور و حبور بیمن مالک ظهور فائز شدند و حضرت غصن اعظم چند کلمه
قرائی نمودند و بفقرا و اسرا و اهل زندان لبنان مژده فرمودند بنوعیکه جمیع السنه و قلوب از
تکبیر و شکر نعمای محبوب لایموت گویا بود بنا بر این یومی بود مشهود که احدی از
حاضر

در تماطر عاشت کرچنان سرور شهوی در بر شام بکام او آتم دست داده باشد و چنان یوم حضرت غصن اعظم بمکا تشریف بردند و نکیر از لسان جمال مبارک در جمع منازل اصحاب بحال و نیا ابلاغ فرمودند و در یوم پکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع اصحاب اکه در حضر حضور داشتند و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند احضار فرمودند در حالتی که در بستر بحضرت غصن الله الابهی و روحی له الفداء تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب باکیا طائفا محترقا مضطربا مشرف شدند لسان عظمت در کمال مرحمت و الطفت باهل مکا نطق کرا از جمیع شامل و عمیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیده هر صبح آمده و هر شام آمده همکی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد و آن مشرف شدن شرفیابی اخر اصحاب بود و طیور قلوب بنداى قد غلوا بالله الفا باهل ارض و سماء باحیوح بکا رمناری و مخاطب قیام قیامت کبری را مرتفت تا شب شنبه رسید کرشب بست و یکم از محدث ثت جمال مبارک بود مقارن با شب دوم ذی قعدة الحرام سنه ۱۳۰۹ هجری هلالی و شب حم نخواد و نهاری جلالی و شانزدهم ایار رومی و لیلة القدر از شهر المطلة بیانی کر یوم هفتاد و هم بود از روز نوزدهم سنه پنجاهم قمری و چهل و هم شمسی از بعثت مبشر طلعت محبوب بهی علی علی در حالتیکه از بستر شری نبود اراده عزیمت سلطان بقا بر خروج از سجن مکا و عروج بملکوت اعلی فرمودند و قلم اعلی در حق آن حضرت میفرماید قد کنت علیها حیوا اهل الانشا کر کرش از لوح قدر نیا از قلم اعلی در زبره محرم مبین کر حال سادس از مرور دهم مدینه مکا بود کر خود قبل از آن سال پر ملال بوده نازل شده بود تعلق کرفت و انقطاب عالم راتب جمیع عوالم رب الارباب باضطراب اسف آورد و در ساعت هشتم از آن لیلة الظلماء التی فیها بکی الماء علی الثری طوعا نزل من لسان الله المقتدر الغنی کتابرا لاقدس دیکر لسان حال و قال از بیان حال و

الملك والملكوت لله ولا حول ولا قوة الا بالله -

در شورش آن محشر اکبر کر جمیع اهالی مکا و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک کریان و بر سر زنان و واویلا کویان این ابیات مثنوی مولوی مناسب حال و مطابق احوال است

چرخ برخواند و قیامت نامه را | تا مجره بر درید و جامه را
آسمان میکفت آن دم باز پین | کر قیامت را ندیدستی ببین

و تا یک هفته از آن محشر اعظم شب و روز جمع غیری غنی و فقیر و یتیم و اسیر از خوان نعمت منعم العالمین متنعم -

یا سلطان الایجاد و مليك المبدء والمعاد کر ظهور و غیابت هر دو سبب آسایش قلوب عباد و عمار بلاد بوده و هست از حین استوایت بعرش اعلی و هیکل اعز امنع علی ابهی کر فجر یوم ثانی از محرم الحرام سنه ۱۳۰۱ هزار و دویست و سی و شه هجری بود تا حین ارتقایت بملکوت بقا و علوم افراح کر ساعت هشتم از لیلة السبت دوم ذی القعدة الحرام سال هزار و سیصد و نه بهت کر هفتاد و هفت سال هجری الا دو ماه هلالی بوده و بعد دعق (۷۷) معدود کردیده در کل حال و هر غدو و آصال و هر ماه و سال سبب عزت عالم و امم بودی و جمیع سائل و آملی را از باب جودت راجح نمودی الا با بهجت عظمی و عطیه کبری و جمیع مهموم و محزونی را از محضر انور و منظر اکبر خارج نفرمودی الا با سرور اعظم و رجای اتم حاشا کر این عبید را از بوس شدید نرمانی و بسرور لا مزید نرسانی انت انت لا اله الا انت و از یوم ثانی صعودی قیوم الاسماء له الامر الامنع المخزون المکنون هر یوم از فضلای اسلام و انصاری و شعرای آنجا تلکرافات تعزیت ساحت انور حضرت غصن الله الاعظم وارد و قصائد غرا در مراثی و فرا در محضر اطهرش حاضر -

Provided by the Aman Library

سبحان ربنا العلی الاعلی اگر در اوان ظهور مظاهر الهی و مشارق شموس ربانی اهل اعراض و اغماض مجال یافتند که بعضی مقال سبب ضلال شوند چنانچه در حق سید انبیا و سرور اصفیا روح ما سواه فداه گفتند آنچه گفتند و اقوالشان رایت العزة در قرآن بیان نموده و اذا رآک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا اهذا الذی بعث الله رسولا -

و در مقام دیگر و قالوا یسمعوا الذکر و قالوا انه لمجنون و حسان بن ثابت که مدتها از رقات رایت اسلام مداح اعظم خیر الانام بود در سنین اولیه چه قصاید غرا در مدح آن منبع نور و مطلع ظهور انشا و انشاد نموده که لسان از ذکرش خجل و همچنین کعب بن زهیر که چنان بمدحت آنحضرت قیام نموده بود که آنحضرت ردا او را هدیه فرمود و سعد از عزت و اعلاء کلمه اسلام نبوی مبدائح آنحضرت قیام نمود که عفوش فرمودند و جوائز عالیه بخشودند و لله الحمد المنه که در اینظهور اعظم قدرت و عظمت مرا سه چنان ظاهر و باهرست که در جمیع اعظم جمیع امم روی زمین ابدا مجال نیافتند که کلمه از لسان که مخالف عزت و شان باشد جاری سازند بلکه همیشه در احیان تسمیت و تعزیت با آنکه معترف بمقامات لوهیت و ربوبیت نیستند قصائد عالیه انشا و انشاد و مدح سلطان ایجاد نموده و مینمایند و از هر سمت نگراف بلسان ترکی و تازی از شعراء و علماء و امراء رسیده و میرسد مناسب دیدم که صورت یک نگراف با چند قصیده در این اوراق مذکور دارم لیفرح الابرار و یاخذ الاعداء امر الله العزیز المختار و اعزاز کلمة الله البهی النوار -

(صورت تلگراف نامه شخص فاضل از اهل ستنت مسمی بمحیی الدین افندی)

ان نبا اقول بسم الکمال و کوکب الجمال و نشأ القلوب ضجیجها و اجیجا و اضطرابا نال الله سلوة و اصطبارا - محیی الدین -

صورت

صورت جواب تلگراف از لسان اهل بیان حضرت غصن الله الاعظم

المصیبة دهماء و الرزیة صماء فالصدر مهضوم و القلب مضطرم و الدمع منسجم و زفرات الثلوة و العزاء الا لمن استجار بجوار رحمة الکبری و شتان بین ذلک الجوار و هذا الجوار (عباس) -

صورت قصیده اولی که شیخ فاضل و شاعر و ادیب کامل شیخ عبد الملک شیبی در تعزیت انشا نموده :

ان[1] و لن القی حلیفا سوی السهد	و مدمع عیخی[2] فی صفحة الخد
علی نکبة حلت فحلت عری النهی	و مال بها الصبر الجمیل الی الفقد
فحق مع یاد مهرات محاربی	باسهم رزء لا تقابل بالرد
اصبت فؤادی کرة کم مدامعه	و صل رقادی[3] و انزوی للجوی[4] شد
و کنت قوی العزم ان جئت شاهرا	لسیف عناد لن یمیل الی العمد
فما زلت تطوی بالجنود و تعتدی	و ان لم یفد القط[5] فلت الی القد
کتائبک[6] الایام ان جئت حاربت	و ساعدها خطب ان[7] تنبز لریب
لها حاد ثات کم تمر علی الفتی	و ان یرج منها النصر مالت الی الضد

1 ان نار یکنم 2 السهد شب بیداری 3 صح جاری شد 4 جوی شورش قلب 5 رقاد خواب 6 شاهر شمشیر کشیده 7 القط قطع کردن از عرض 8 العقد قطع کردن از طول 9 کتائبک فوج فوج لشکر 10 انبز الثوب احد سلبه

ثری

تزى الحر في اكدارها ظل يغتدى ... ويصفو بها عيش اللئيم مع الوغد
وذي حالة الدنيا لمن ليس فاضلاً ... انا فاز من قد كل في قيد
وبعد لقى في عفة وثواب ... لدار نعيم فهي من اعظم الرشد
الم تران الله نادى بهاته ... على لسان المصطفى للهوى بالقصد
وسار الى جنات عدن مليبيا ... لدعوة مولاه نجياه بالوعد
شمم بالفردوس رب مكارم ... وغادة دار فاحا تنوح على البعد
فاعطى امانيا وجوزا محققا ... وندت امانيا وعدنا بالاجد
وسق بولدان وحور تزينت ... ونحن من الاحزان نزل في سرد
وهناه رضوان بزخرف جنة ... واحشا وتاصلى بحر اللظى المردي
وناداه جبريل يهنى بعزه ... وناداني بهناه الله اني من بعد
ولله بعيش قد صفا من مكدر ... وانوا نا صاح تحمل بالكد
واطربه رشف الرحيق سلسلاً ... وناداني في الكاس بالكيد
لقد كان رب الفضل والعلم والتقى ... وبحر الندى والجود والحلم والمجد
ومصباح جود في الدجى يهتدى به ... بلى غاية الراجي واكرم من يبدي
واطاله بالمعز للحزم فارتقت ... فسامت قدرا من يصل عز الوغد
امام همام فاضل متفضل ... نفى نفى قد تملك سالزهد

١ الوغد دنات ٢ ناهب محاستدن ٣ غادر واگذشت ٤ ندت اردر شد
٥ جل نصيب ٦ صاب شيرة درخت تلخ ٧ دشف بكيدن ٨ الندى بخشش

روى الصادى بعذب الآله ... وانعش ارواح الورى من صفا الورد
ضالا لاعضان جود تباسقت ... اذا حله الحاني حماه من اللد
كن العليا اذ لثمت لفقده ... فقد خلعت العباس في افق النكد
الى مام التمام بفضله ... يفوح بهذا العصر كالمسك والند
ادى اسرار وموضع حكمه ... ومظهر الطاف لاذيل الحمد
اسفن عباس فهو منعم ... بحور ولدان محييه بالورد
يا استمع نظم النعيم موشحا ... تزكا بهاء الله قد جد للخلد

(١٣٠٩) ٩ ٢ ٣٢ ١٣ ٢ ٣٨ ٤

(ناظمها الشيخ عبد الملك العصامي)

قصيدة ثانية كه فاضل اديب شاعر لبيب نيز فاضل معلم مدرسه مرقومه ذكر كفرايد

انشاء

نموذه

فكانه ديم غدت تتحدر ... الهاجر دمعها لا يحجر
كاد شوقا والمراشف تقبر ... القلوب تكاد تقطر والنفو
كانهم جمعوا الكيما يحشروا ... الانام تكاكوا متجهرين
فانا لها تبكي دما يتهمل ... ال عكفت قد عز نهار جفنها
وغدت بحرقة مشكل تتحير ... البيطة زال عنها بطها

ل ذكك العبراء ام هل عادت الحضراء ام طاذا دهاها اخبروا

١ رود مهل ٢ شميدن آب ٣ اد لهفت تاريك شد ٤ هام بالاى ٥ يكى از منازل قمرست
٦ ديده مجالس ٧ محاجر اطراف چشم ٨ ميل كردن آسمان بسوى زمين

افزداك

اذ نادت صوت الصور ام تعنى البهاء ... ملأ البلاد فكل طرف يمطر
هذا بهاء الله قد ترك الثرى ... من حيث ناداه العزيز الأكبر
فتفطرت اكباد كان الثرى ... ويحى بعد رجيله تتفطر
هو فى سرور والأنام بحسرة ... اذ فاتهم منه اياد تذكر
تذكارهم منه البرايا كلهن ... فاذا كان ينال ما يتنظر
[illegible] ... وتعاخروا ما شر لا تذكر
[illegible] ... ث البر فهو لكل بر مصدر
[illegible] ... بعض صنيعه انى تحاط الأبحر
يضنى الزمان وذكره لا يطوى ... تعطر الأرجاء لما ينشر
او صافر جلت عن التشبيهات ... فنشرت بناد فاح منها العنبر
ومقامه عن كل مدح قد علا ... انى احار بماى مدح اذكر
وعن الثناء فما ثناى شخصه ... الا على سبل العوائد فاحمدوا
فهو الذى استقصى الكمال فقام على ... والحمد والجود الذى لا يحصر
والحلم والعلم المحمل بالهدى ... والحزم والعزم الذى لا يحفر
هيهات ان تحصى مناقبه الملا ... او ان يحيط بوصفه المستحبر
حسناته لا تنتهى قد مائلت ... عدد الحساب فهل لهذا اخر
يا قوم فارقا رضا ذو رفعة ... من دونه تكسى وايضا قيصر

1 نعى فسر وفات 2 اياد انعامات 3 اتجاه اطراف

فلقد جرت الدموع كانهن ... تطفى لظى وسط الحشا تتعسر
وبكاد اهل ارض ان تقضى اسا ... تتفتر الصعداء وهى تفجر
لولا الرجا بشبابه اهل العلى ... ان يخلفوه لكان قلبى يفطر
لا تقنطوا يا قوم ان شبوله ... اهل لكل مهمة تستنظر
ما مات من خلى وداه نظيره ... قد ماثلوه مناقبا فتشبروا
الله اكبر لا يقال بوصفهم ... لكن اولو ما بهم ما يذكر
ابنيه صبرا انتما ادعى لورى ... بضروب تعزيه تقال وآخر
وتصبركم اهل المصائب يقتدى ... حين الاسى فتصبروا وتقصروا
ترك البهاء الأرض اخا والثناء ... ولذاك فى الفردوس اضحى يخطر
ترك البهاء الأرض لكن ذكره ... فيها يخلد وهو ملك اذفر
يا صاح قم انشد بنيه رثاءه ... وانالهم ان يقبلوه ويعذروا
واذا استزادوا فانظم تاريخ فرد ... ابقى بها لله صيتا يذكر

(۱۴ حزيران عربى ۱۸۹۲) 91 113 74 501 530
(1309)

ناظمها امين فارس معلم مدرسة برومشانات فى كفر قيسيف

صورة قصيدة ثالثة كريمى از صلحا، عكاء كه بديانت وزهد وقدس معروف هست و مرگز
احدى را لائق جلل لحاجه مدح نموده در اين مصيبت عظمى لسان فطرتش باين ابيات ناطق شده كه
اهل علم بعضى از ابيات و اجزاء حق حضرت خاتم الانبياء روحى لتراب مقدمه الفداه جائز ندانند بلكه قائل آنرا

از منجم قويم دور شمرند.

1 الخطر المشرف الارض بكينونته وقوامه

Provided by the Afnan Library

يا من قنا بالمعارف والنهى ... وانشا سر العقلاء بحكمة عقله
لا يخف عليك التي بقت الملا ... فيها نقر الكائنات بفضله
ان الورى جزعت على فقد البهاء ... جزعا تزعزعت القلوب لهوله
فطب تبرزخ فاستوى فوق السماء ... لا موته كيما يعاد لأصله
ولذا بكيت دما على العلم الذي ... ماعاد يانينا الزمان بمثله
واتيت في نظم الرثاء معزيا ... وتذكرا اني اقول لأهله
صبرا على هذا المصاب ان يكن ... ثم الرقاب لا تقوم بحمله
فالصبر اجدر بالخطوب مكانة ... حتى واليق بالفقيد ونائله
ولرب يوم فيه قد عظم البلاء ... ورعى قلوب بني الكرام بذله
فليكثرون من الثناء دائما ... بمصاب من خلق الوجود لأجله

(الفقير اليه سبحانه الحاج محمد ابو الحلق)

قصيدة رائعة كتبها ازاء بعض اشتاء وارسال نسوده

(يا صبور)

ان الجسوم الى المراكز ترجع ... والروح مثل فجوة تتسوع
والدين يمنع والنهى ينهى الفتى ... عن ان يرى من حظ يجزع
من دانيا نوع وتبر في ملكه ... ومن الذي لقضائه لا يخضع
سبحانه من خالق ومهيمن ... منه اليه الالتجا والمفزع

١ ثم الرقاب اسم قلعة كوهما

نفذت مشيته فيما يوجد عليه ... وعمت لقدرته الخلائق اجمع
عش ما شئت في الأرض فان تلك ميت ... واحبب بها من شئت فهو مودع
فاصنع بها ما شئته شره غدا ... اذ الأمر هين يفك مما يصنع
وسل الشريكم من نواص عفرت ... فيه وكان الملك منها يطمع
قد دوخ فضل قد هوت لرغامه ... كانت مناز لها الصياصي المنع
ان الأنام فرائس والسبعة الأ ... ـيام فيهم بالرزايا اسبع
جرا الزمان على الألى في ليل البلا ... قد ما فكل تحته متبرقع
واشاح كلكله على ما شيدوا ... فتدكدكت اطم واقوت ادمع
فاذا بنو العباس مات رشيدهم ... هذا ابو العباس مات وارفع
عظم المصاب به فما من مفزع ... الا لمن منه اليه المرجع
يوم كيوم الدين لا وزر به ... ولكل مرء منه شان مفظع
فاخر نظرا ولا اقرب به ... بلغت ما شمل المحيط الاوسع
الأمر هيهات فادع جدا له ... جد ولا اني ستقرع
حيث الحقائق في العوالم راعين ... فقدت بها ما فيه كل مشجع
تبكي لصباح طوت مكانه ... نورا به تجلى العقول وتطمع
اذ ناه حسن الخلق من وقت الورى ... لطفا وابعده المقام الأرفع
مكانه شمس الحقائق في الملا ... والشمس تقرب للعيان وتشمع

١ الصياصي شاخهاى كوه ٢ الصياصي شاخهاى كوه خواش نيم خورد وشير ٣ اذ ناه اشتر سيزه خوار ٤ تشمع اى تتعد

Provided by the Afnan Library

يا قبوات الأن روضة جنة ... من نار شرباك في نعيم سرتع
يا قبر هذا ودعت منه طيبا ... حيا وميتا فاذر من تكودع
هذا الذي بك نشره متضوع ... ركن العلا من فقده متضعضع
يا ناحلا ابقى لنا من بعده ... ذكرا بأرجاء السما يتضوع
طابت نفوسهم لو ضعك في الثرى ... علما بانك ليس شيئا يوضع
اذ ان علمك وهو بحر زاخر ... ليث يحيط بهذه الأذرع
من كان رزقك في صحيفة وزنه ... وجعت وليس بميته ما يصنع
جادت عليك سحاب من رحمة ... تروي ثراك بديمة لا تقلع
وعطرت بنشاء التسليم من ... مولاك افية حوتك وانيع
ولقيت انسا بالذي قدمته ... من صالح يعمي فضل واسع
مما يسلينا افقدك علمنا ... ان الوفاة سبيل دار تجمع
وجود انجال لهم فضل سما ... وبصيرة بزمانهم وتضلع
وقضاحة علمية وفراسة ... حكمية وتفوذ راى يقطع
فهم المكارم والكرامة العلا ... وهم الفضائل والفواضل اجمع
ولقد تركت لهم عمادا قائما ... ثلما الطريقة لا عراما مسرع
عنا سهم في يوم فقدك وجهه ... الكامل المفضال المتورع
متمكن العرفان عند تلون الـ ... ـعرف يقبله كما يتنوع

1 متضعضع اى متحرك

شفيد بالطف مطلوب همته ... وبصيره مستوفع متخشع
يوشح الارداء منحنيا لما ... هو في نفوس ذوي النباهة اوقع
وموشح اعطافه بمعارف ... حلل العلوم بوشيهن توسع
تسعد الدنيا القلوب واتت ... يستعبد الدنيا اليه فتخضع
كيف العزاء له ومورد فضله ... ما غاض قط فيوضه المتدفع
ان الخطوب تهول عند عمومها ... اذ ليس من يسلى ولا يتوجع
لكني فجعت في مر شيقتي ... وجميع احشائها عيون تدمع

(مصباح مضاض)

قصيدة خامسة كما ذيب لبيب رشيد قد صفدك الداء عضالا حل بلديه عكا انشأها يرثيه

مصاب ليس يعقبه شفاء ... وداء ما اصحه دواء ... وخطب قد ملا الاحشاء كربا
فمن فقها وقد عظم البلاء ... وكرب لزل الدنيا بهول ... لرجت على الارض الفضاء
وداهية دهت قوما برزء ... على اثاره وجب البكاء ... وحادثة نعت قطب العلا
فضاق لوقعها فينا الفضاء ... بهاء الله من قد حاز سرا ... تلالا في الوجود له سناء
امام قد حوى علما وفضلا ... ورشدا منه قد ظهر البهاء ... باذناك الحقيقة في المباني
فبان له على الفضل العلاء ... بحقي اليقين على صلاح ... فنعم الاثيوبيا مارتينا
ومن نال الكمال وكل شئ ... تكامل بعيتريه الانتهاء ... فطالبه المنون بردد يب
وحكم الدين في الشرع الوفاء ... لذا ادعى الامانة في شقا ... يعز على السوي فيه الرضا
وحسبك انه قد سار نصا ... الى الاوفى المشير كما يشاء

ولكنا

ولكنا شغفنا في هيامه ... افل صفات ضوء الصبا ... وقضاه هكذا بالحزن رشح
انا ما قد يحوله الرشاء ... وبكيه دما طول الليالي ... على القدمين اغزر البكاء
سل الغمر عنه في يمه ... هم الصلحاء الكرام الاتقيا ... على ان القفيد وان تولى
فنور لا يحيط به جلاء ... ولما ان راى كل الفنا فيه ... وهذا الكون ليس له بقاء
سعى نحو الجنان يريد خلدا ... بدار لا يدا بها الفناء ... فنال بها من الرحمن عزا
برضوان نضوها الاولياء ... فارخه بلا عوقب ... لجنات لبها سار اليها

(المفيد رشيد الصفوي) (١٣٠٩)

قصيدة ما در سنه كه مجمع فنيه مدرسه خيريه كليه مرزما كبير عكاء انشا نموده

بارفعت اشارة القلوب

غارت الارض بعد اذ تولى ... مبعث النور ساطعا وتعلى ... ام درفرش نهاده لا تحلى
هول وقع فدحا فيه تجلى ... لابكاء لا انذر عويلا ... انزل القطب اب لما تذلى
كل شيء في الامائل ولا ... ده اعوار كل واجلا ... شار هول لا يحكيه هول
لا مصابا لا الخطب ام وكلا ... انما الخطب يعتري الناس وا ... لذات البها الكريم يصيب
نحن خلق ولقطا لقط خلق ... واصفا كامل الصفات على ... ذا ضيا يثير كل عشاء
ذا لما لكل فقد افلا ... ذا رجاء لكل باب يعلم ... ذا رضا لكل خير اهلا
ذا باق متعفل في يمه ... فيه في النور في الكمال يحلى ... كيف يفنى وكله الفضل حقا
ذا النور باديا سلسلا ... يشرق الارض السماء وما ... بينهما انما اليها ما تولى

١ ... ٢ مفيد اداه نموده

فاتر

از حين طفوليت از كاس كه آشام عليات ورزايای سنين اوليه مزبور امر اعظم الهی نوشيد در فتنه سنه حين دراشر تالان وتاراج اموال اب بزرگوارش تلخی فقر وپريشانی بچشيد ودراسارت وكربت وغربت جمال ابهی بهيم وشريك گشت ودر نفی وانتقالات ارض عراق كه از تدريس تزوير قطب شقاق ومركز نفاق احداث شد بلايای لاتحصی در نهايت تسليم ورضا تحمل فرموده از نويش وپيوند نگذشت واز مال ومنال نپرداخت ... هجر جمال ابهی بركربتش بيفزود وداغهای بيوفايان نار حسرتش بفوران آمد درهجوم طغيان نقض آن كنز ثمين الهی رخ برافروخت وشدت وحشتش درجمع اهل بها واضح ودرهر گشت ازهجوم حنيف سالار نقض برمقدسات آيين بهائی خائف وپريشان شد وهول ويأس نگريد ..... ای خانم اهل بها :

دقی وشکت محفل ما ... هم محفل فاوصد دل ما

قلم وسانم از عهدهٔ شكرت عاجزست واز وصف سجايای حميدات قاصر .... ای جبان باوفا شايسته وسزاوار آنكه در جامعه پيروان حضرت بهاء الله اغراز المقام المنيع در مدت شاه در خاور وباختر اعياد وجشنهای امريه بالكليه موقوف گردد ومجالس تذكر وتعزيت در هر شهر وقريه بكمال وقار ورويه حانيت وتسليم وتوجه وخضوع وخشوع منعقد شود وبجای وقوت آن ورقه بهيه نوراء وسراجه اهل بها باعلی كلمات ابدع عبارات توصيف توضيح تشريح گردد واگر چنانچه تاجيل وتعويق در مدت يك سال وجشنهای خصوصی افراد بهائيان نيز ممكن ومیسر نبسته من دون تردد اظهار وابتهاج نكنيم وكريم في هذه المصائب لا اليم خيرا فاذا زند دلبران واستغاثه اين عبد را در مجامع تذكر تلاوت نمايند لعل الله يتسر امورهم ويسدد خطوهم ويقضي حوائجهم ويحقق امالهم بفضله وقدرته وعطائه بنده آستانش شوقی

و نیز لوحی مفصل بتاریخ دوم شهر المسائل سال هشتاد و نهم بیانی مطابق سیزدهم دسمبر ۱۹۳۲ میلادی و هشت اولیه آن شامل نعوت و اوصاف حضرت ورقهٔ علیا است و اول آن لوح مبیع این است یا شمس کانی فی الخراب و مسلوق فی کربتی و حوضانی. و در این لوح میفرماید یا ورقهٔ العلیا اگر در هر دمی صد دهان بگشایم و در هر دهان صد هزار زبان ناطق سازم از عهدهٔ وصف و ثنای بجایای رحمانیات الّتی طلع بها احد الّا الله برنیایم و نمی ازیم مرام و محبت یکرنگ را تعبیر و تقدیر نتوانم بحر معدوی که بر اعلی رفارف قدس جالسند و در حرم اعلی حول عرش کبریا لیلا و نهارا طائف و از لبن سنا از انامل جمال ابهی مرزوقند نفسی در این دنیای دنیه کینونت تعدیه طیبه طاهرات را نشناخته و روائح عنبرین خصال حمیدات اکرا از منبع شعشعهٔ سلطانی بروحیت اثیار گرشته کما ینبغی و یلیق درک نموده و استنشاق نکرده یشهد الملأ الأعلی و عن ورائهم نفس الله المهیمنة علی الأرضین و السموات انک کنت معدی ایامک مقبلة نشأتک الی خائمة حیوتک مظهر صفات أبیک العزیز الفرید... الی قوله تعالی القدیر ای آشفتگان روی آن دلارای سیستم و سزاوار آنکه در مجامع احبای الهی و دامان الرحمن در کافهٔ بلدان و ممالک شرقیه این کلمات دریات و آیات بینات کرا زقلم اعلی و کلک معجز شیم مبین کلمات الله که در حق آن گنجینهٔ ملکوت الله صادر گشته تخلیداً لذکرها المبارک الشریف و اغراقاً لمقامها المنیع و حفاظاً و شغفاً بجمالها الفرید کرارا و مرارا کمال تأثر و توجه و خضوع و خشوع و تضرع و تمعن تلاوت گردد و امنای محفلهٔ محفل مرکزی اقلیم تحدس ایران این آثار باهرات را در اقطار شرقیه بوسائط مختلفه و جهاتیه بکمال سرعت و اتقان منتشر سازند و هذه موهبة عظمی قد مدت لأعناء احبائه الأتقیاء فی موطنه الشریف جزاهم الله خیر الجزاء فی ملکه و ملکوته آن کلما

این است

ست تولد عز بهاء و جعلت قدرته و بیانه اعطی یا ایتها الورقة المبارکة لتوا
ق و تعنی علی افنان دوحة الهاء هذه الکلمة العلیا انه لا الله الا هو رب الآخرة
الأولی قد جعلنا لک من خیر الأماء و اعطیناک مقاماً لدی الوجه الذی ما سبقته
القاء کذلک فضلنا لک و قدرنا لک فضلاً من لدن مالک العرش و الثری قد خلقنا
عینیک لشاهدة انوار وجهی و اذنیک لاستماع آیاتی و هیکلک للقیام لدی العرش
ان اشکری ربک مولی الوری بما اعلی شهادة السدرة لورقتها الذوحة الاحدیة
لفرعها بذکری ایاها تضوع رائحة المسک طوبی لمن وجده و قال لله الحمد یا رب البهی
الأبهی و بما احلی حضورک لدی الوجه نظر الی لیلک و غنایتی الیلک و فضل علیک
و ذکری ایاک فی هذا اللوح الذی جعلناه آیة غنایتی لک فی الترا و الأجهاد
لوح ثانی هو الباقی کتاب من لدنا اللی سمعت فازت و انها تورث من هذا
القدیم ظهرت بانبی و ضافت رضائی المقدس البدیع سقیناها مزجاً من معین الأعلی
و اخری کوثری العزیز المنیع علیها بها آتی و عرف قمیصی المنیر...

دور الواجع علیه کرا از محزن جود و کرم مرکز میثاق بحضرت عبدالبهاء مخاطباً للورقة
المبارکة العلیا صادر و نازل این کلمات تامات و بیانات عالیات مدون و مسطور و بانگ
اطهر ش مشوق و محفوظ هو لله الأعلی ایها الشفیقة العزیزة الروحانیة ربنا یوفقک
و چون بخاطر سکندری تاثیر استماد و بیابد و حسرت تزاید عبد شهر محزن غم خوار تو منم محزون مباش
یاوس باش محسوب مباش این ایام بگذرد و اشک حسرت در ملکوت ابهی جمیع عصمت افروز
میکنید و جمیع این طعنها تحسین جمال قدم باکش تلافی میگردد تا دنیا بوده است حزن و اندوه و حسرت

و حرقت

در وقت نصیب بندگان الهی بوده قدری فکر کن ببین عشیه چنین بوده است لهذا دل با لطاف جمال قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش ..... یا شقیقتی الشفیقه در شب و روز بیاد تو هستم آنی از خاطرم نمیروی فی الحقیقه بهمت خود بادبا متاسف و متحسر نیستم و کلی هر وقت خاطره صدمات بیشمار مینمایم بی اختیار اشک از چشم میریزد ..... خطاب بحرم سفر باید حضرت تخت را بجان دل و روح و قلب و غوآد مشتاق و دلبل و بخار در حقیقت جان و وجدان مذکور و از فرقتش نتوانم ذکری کنم زیرا آه بخ نویسم البته از جرات محو خواهد شد (بورقه مبارکه این سفارش بخط مبارک مرقوم و مسطور) ای جانی در این سفر باید با دل خرم و روح و ریحانی بمحکم عهد حضرت شیفته باشی شب و روز بکوش و بجوش و بجزوش که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیاسوده و در جمیع عمر آرام نگرفت چون پروانه حول شمع الهی پرواز نمود و جانی افروخته داشت و دلی از حرارت محبة الله نوخته انتهی

دیگر نگاشت پس از صعود حضرت رقیه علیا در یازدهم شهر اعظم سال نود و یکی حضرت ولی امر الله ابلاغیه حاوی مطالب مختلفه صادر فرمودند از جمله در اجع بحضرت خانم میفرمایند (یوم صعود حضرت خانم نه از تعطیلات سمی بهائی محسوب نه جزء ایام مخصوصه متبرکه است ولی ذکری در تقویم بهائی جایز نه در این سنه که سنه اول صعود آن مخدره بهیئه علیاست اجتماع یاران محبوب و مقبول ولی مخصوص این سنه است) بنده نگارنده یکسال پس از صعود حضرت خانم در ضمن عریضه که بساحت حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه تقدیم نمود قصیده در مدحت حضرت رقیه بهیئه علیا نیز بساحت قدس مولای حنون معروض داشت هیکل مقدس بصرف فضل و عنایت صدور نامه این عبد را بشرف قبول مشرف فرمود در جواب عریضه این عبد لوحی صادر و در خصوص قصیده مزبوره میفرمایند قوله الاحلی جل ثنائه همدان جناب آقا میرزا احمد امحمد اشواق حاضره علیه بهاء الله الابهی

ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن جناب بمعنوی مورخه غما شهر الجلال ۹۲ با نضمام قصیده بدیعه در ستایش و ثنای تجلیه البهاء حضرت ورقه علیا که علیا باحت قدس محبوب همربان حضرت ولی امر الله ارواحنا الطافه الفداء واصل و بملاحظه قبول و لطف و مکرمت فائز فرمودند نویس اشعار بسیار فصیح و مقبول واقع و حکایت از خلوص و استعداد خاطری ناظم قصیده مینمود -

اینک ذیلا آن قصیده را میگاریم -

هوالابهی

ای که جان گشته ز نوح تو منور — کعبه جاهت طواف گنبد اخضر — جلوه ئی از رای تست عقل مجرد
رهبری از جاه تو سپهر مدور — مقصد اصلی توئی ز خلقت عالم — هر تو شد گیتی آفریده سراسر
لطف تو تابید و شد بخت پدیدار — قهر تو جنبید و شد جحیم مصور — سایهٔ جود تو افتاده بدریا
تا که پدید آمد از وجود تو گوهر — تا فلک سر ز قید حکم نپیچید — لاجرم آمد سرش چو حلقه بگنبر
شمه ئی از لطف تست حسن بتان را — جلوه ئی از قهر تست زهره شیران — تفنعهٔ روی تست پرده خورشید
روی تو تابیدن از گشت منور — ماه جهانی و اخت مرکز میثاق — دست خدائی و دخت خالق اکبر
عفت تو بس که بر تو پرده کشیده است — ره بمدیحت نیافت دهم سخنور — پرتوی از عصمت تو یافت شش در
زان شده از چشم جمله خلق مستتر — جمله گیتی بذات تو شده قائم — زانکه عرض را بود قیام بجوهر
ذات تو شد علت جهان هم معلول — جمله آفاق شد مقید و تو مطلق — همسر تو چون نیافرید خداوند
زان نگزیدی بعمر خویش تو همسر — جلوه یزدان ز روی تست هویدا — آیت رحمت بذات تست مخمر
نور رخت جلوه کرد بر سر طور — موسی از آن یافت راه و گشت پیمبر — روح قدس نام تو دمید بمریم
تا که شد او حامله بروح مطهر — سوی تو شد ملتجی خلیل معظم — خواست چو نمرود آتشش برافروز
نام ترا بر زبان چو راند شد آتش — از اثر نام تو چو لاله احمر — در شکم ماهی او فتاد چو یونس

Provided by the Afnan Library

شد تمنک ترا برشته معجز — تا کرخلاصی پدید گشت مراورا — در نبود ش نجات تا صف محشر

نام تو شد نقش بر نگین سلیمان — گیتی از آن شد دو بجله بحشر — سایهٔ حسن تو تا فت بر سر و یف

مهر دهش سجده کرد یازده اختر — از سر کویت صبا گذشت بتبیان — زان همه گلها شکفته گشت و معطر

رنگ گرفته ز روی تو گل بوری — بوی ز موی تو ربوده نافهٔ آهو — هر که بدل مهر حضرت تو ندارد

کی شود او را دگر نجات میسر — دفتر و صف تو در زمانه نگنجد — گر چه جهان خود بوسع تست چو قمر

روی تو گر جلوه میکند بظلمات — کی شدی از آب بی نصیب سکندر — دورهٔ عمرت بر نج و غم سپری شد

ماشده بهرت دمی نشاط و تعدد — گاه گرفتار حبس و بسته زندان — گاه اسیر جفای خصم بداختر

گاه شریک هموم مرکز میثاق — گاه سیر مجوم ناقض بیعت — از پس فتدان ذات طلعت پیمان

جلوهٔ ذات تو گشت هادی و رهبر — داشت بتو انس عصر و ره تهما — مظهر حق نور بخش جمله و خاور

شاخهٔ ممتاز سدرهٔ احدیت — قطب جهان محبت خدای تو انگر — شوق ربانی آکه پرتو جانش

برزده از کائنات خیمه فراتر — چهر تو چون شد نهان عالم ذات — شد دل غم پرورش غصه گدازد

از غم هجرت برنج غصه قرین شد — چون تو در اغمگسار روی غم تو — تا کز چشم جهان تو چهره نهفتی

خورشید از غم بخاک تیره کند سر — مدت نه مرز جشن و سور شد وده — خیل حبای شرق و غرب سراسر

مرغ شب آهنگ از تذکر خرمت — شبهمه شب در سن ناله بگذارد — تا کر چو نظرم حلال باشد یا رین

تا کر چو نجم سیاه طرهٔ دلبر — خصم ترا روز چو شام سیه باد — عزت احباب تو هاره فزون تر

تا کشد اشراق خاوری بر هفاک — تشنه اش از نیز پهن گشت فراتر

فرزند دیگری که از آسیه خانم ملقبه بنوآب بوجود آمد حضرت غصن الله الاطهر

اسم مبارک ایشان آقا میرزا مهدی سومین فرزند حضرت بهاء الله و از خانم محترمه حضرت ام

الکائنات در سال ۱۲۶۶ هجری قمری در بیت مبارک در طهران متولد و در سن ایشان

آنحضرت عبدالبهاء ۶ سال و با حضرت ورقهٔ علیا ۱۰ سال بوده است و ایشان در سال پنج و شش

یعنی در سالی که شهادت حضرت اعلی و شهادت شهدای طهران نیز در واقع متولد شده اند در موقع تبعید

جمال مبارک از طهران بزرگوار (بغداد) شش ساله بوده اند لذا بواسطه طفل بودن ایشان با مادر جمال

مبارک ایشان در طهران در نزد اقارب و اقوام مبارک ماندند و در سال ۱۲۷۲ هجری قمری یعنی

ده سال بعد احرم دوم حضرت بهاء الله به طهران آمدند و ایشان را با خود ببغداد بردند و مشهور است

که در مدت هفت سال یعنی از ۱۲۶۹ - ۱۲۷۶ فوق العاده از دوری از جمال قدم محزون بوده اند

و چون در سال ۱۲۸۰ تبعید جمال قدم از بغداد به اسلامبول و ادرنه و عکا ایشان کاتب وحی

جمال مبارک بوده اند و خط بسیار خوبی داشته اند و عکسی که لا آن از ایشان در دست هست در ادرنه

گرفته شده است و در ایام ادرنه ۱۸ یا ۱۹ ساله بوده اند و از حیث صورت و سیرت فوق العاده حضرت

عبدالبهاء شبیه بوده اند و در ایام مبارک احبا را فوق العاده منجذب اخلاق و اطوار ایشان بوده اند

و پس از تبعید جمال قدم از ادرنه بعکا و ورود بقلعه عظیم اطهر هم حزو محبوسین بوده اند بعض

ورود کشتی بحیفا از آنجا جمال مبارک و عائله با قاطر و حیفا بعکا تشریف برده اند و در شب اول

آب نان هم بعائلهٔ مبارک نداده اند و پس از ورود بعکا حضرات ضباط بمردم عکا طوری وانمود

کرده اند که فرد مرتد هستند ولی چون مردم بودکه روز یک نفر از اولاد جمال مبارک برای

خریدن لوازم بیازار تشریف میبردند روزی حضرت عبدالبهاء تشریف بردند و در موقع ورود

بدکان قصابی مشاهده میفرمایند که یک نفر مسیحی با صاحب مغازه که مسلمان بوده است شروع

محاجه نموده و تقریباً غالب فائق بر آن مسلمان آمده بود آنحضرت عبدالبهاء داخل فرمود

Provided by the Aman Library

و حقانیت حضرت مجلل را ثابت فرمودند این خبر در بین عامه منتشر شد و سوء ظن مردم بحسن ظن تبدیل شد و یکنفر از تجار ایرانی هم بعکا مسافرت نموده و احبای الهی را وارد میشدند و تقریباً در همین موقع بود که حضرت حاج میرزا ابوالحسن امین بحضور مبارک جمال القدس ابهی مشرف شدند و باوجود همه وسائل رخائی در امور حاصل نشد و از بیانات مبارک مستفاد میشود که فدائی برای فتح باب سجن لازم است و چون مرسوم غصن اطهر این بود که غالباً طرف عصر برای تحریر وحی بحضور مبارک مشرف میشدند و پس از فراغت از تحریر وحی بمقام قبله تشریف برده از قضا در غروب ۲۵ ربیع الاول ۱۲۸۷ بحضور مبارک مشرف شده و حسب بودن خود را برای تحریر آیات عرض نمودند جمال قدم فرمودند امروز روز نزول الحمام میت الدنیا شما بمقام رفته و بمناجات مشغول شوید چون آن غصن اطهر بامر مالک قدر بمقام تشریف بردند و بحالت توجه ما شیئاً بتلاوت مناجات پرداخت از قضا از غایت جذب از خود بیخود شده و حکمت بالغه الهی چنین اقتضا نمود که آن گل نورسیده بوستان الهی در عنفوان جوانی قصد مدارج علیا نماید لذا از روز نه گز آفتاب بر مجلس اطهر متابید بر بین افتاد و فرق مبارکش شکافته شد و دم جاری گشت چون عائله مبارک بر این حادثه مولمه آگاهی یافتند حضرتش را باطاق قشله آوردند و چون بنیه ضعیف بود قادر بحرکت و تشرف بحضور اب بزرگوار نبود لذا جمال قدم جل ذکره الاعظم بمقام ایشان تشریف آورده و بیانات مبارک در آن موقع مبنی بر لطف و عنایت و نوازش و تفویت این فدائی بود باری حضرت غصن اطهر پس از سقوط قریب به ۲۰ ساعت دیگر در این جهان خاک تشریف داشتند و بعد بعالم بالا و جهان ملکوت مرغ روحش مقارن غروب ۲۵ ربیع الاول ۱۲۸۷ هجری قمری در حالیکه از سن مبارکش بیش از ۲۱ نگذشت پرواز نموده و چون غسال را تغسیل جسد اطهرش

اطهرش استدعا نمود جناب فاضل مازندرانی حسن عموزاده جمال القدم اسمی ایشان را غسل داد و در بقعه صالح مقروماوی یافتند و بعد امر حضرت عبدالبهاء الزوا خلع علیه الاطهر فدا مقام انورشان تعمیر و آیه مبارکه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بر لوحه آن مقر اطهر منقوش شد و بر همین حال تا چند سال قبل از اوله مطلقه حضرت ولی امرالله بنائی رفیع بر آن قرار گرفت که رئس اطهر غصن اطهر را با رئس اطهر مادرش حسبه خانم از مقر اولی بگوه کرمل انتقال دادند و این واقعه بتفصیل در توقیع منیع حضرت ولی امرالله که انتقال رئسین نازل شده مذکور است باری چون بواسطه صعود حضرت غصن اطهر ناله و زاری از عائله مبارک و احبای الهی بلند شد و رقت رقیه باب سجن مفتوح و خیمه عظمت جمال قدم بزینت بخش مزین گردید باری پس از صعود حضرت غصن اطهر از قلم مبارک زیارتنامه با افتخار ایشان نازل شد که صورت آن این است ذکر لوح آقا محمدی فراهانی قزوینی میفرماید قوله تعالی الأقدس الأعلی هذا حین فیه یغسلون الأبناء امام الوجه بعد الذی مضی ماه فی التجلی الأعظم یدل الله ان یرفع بحجب البکاء من اهل سرادق الأبهی و نوح الذین جلسوا مع الغلام فی سبیل الله مالک یوم المعاد فی مثل هذه الحالة لزم ان یذکر و یبکر مالک الأمم یدعو الناس الی الله العزیز الوهاب هذا یوم فیه شهد من خلق من نور البهاء اذ کان مجبوناً بایدی الأعداء علیک یا غصن الله ذکر الله و ثنائه و ثنا من فی جبروت البقاء و ثنا من فی ملکوت الأسماء طوبی لک بما وفیت میثاق الله و عهده ان ربک لهو الغفور الرحیم انت الظلوم و جمال القیوم فی محلک فی اول ایام ملک الله ما اخذ بیر الأشیا

... اوقات الارکان طوبی لمن یذکرک و یتضرع الیک قال الله قال الاصباح ...
الخ گویند حضرت عصمتی الطهور در ایام مشغله بتلاوت صحیفه عزوز قائیه مشغول بودند و چون
باین بیت رسیدند بسطت بکل البسط لا انا بلغها علی قلبی و هذا اول ضیق
چنان هیجو شد که از بام بزیر افتادند و در لوح محل بقی نام نیز میفرماید یا محل بقی عظم الله
اجرک فی بلیة الذی صعد علیه کاصعد ابی مهدیک فی اول الورود فی النجف ... الخ
فرزندانیکه از نواب خانم بوجود آمدند یعنی بود که مختصر اً بشرح حالشان اشاره شد بعد از حضرت
عبد البهاء بموجب الواح وصایا حضرت ولی امر الله شوقی ربانی بنص صریح کتاب اسه
وزعیم اهل بهاء گردیدند فائق دراین بزرگوار جناب ضیائیه خانم دختر حضرت عبد البهاء میباشد
و داماد ضیائیه خانم فاطمه خانم ملقبه بمنیره دختر میرزا محمد علی نجفی اصفهانی است این دختر شریکه در
تاریخ نبیل در فصل توقف حضرت اعلی در اصفهان مذکور گردیده بدعای حضرت اعلی بوجود آمدند
بدد حضرت ولی امر الله جناب میرزا هادی افنان شیرازی مستند میرزا هادی سید جناب
سید محمد حسین ابن حاجی میرزا ابو القاسم ابن میرزا علی ابن میرزا عابد ند میرزا ابو الفاضل معروف
به سقاخانه برادر حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر ند و دو خواهر نیز داشتند یکی خدیجه خانم
که هم محترم حضرت اعلی بودند و در سال ۱۲۹۹ هجری در شیراز وفات یافته در شاه چراغ مدفون
گشتند و دیگری شعاع هشترم بن طلب شاره شد خواهر دیگرشان فخر الملیکم زوجه سید
زین العابدین است که میرزا آقای افنان طلب بنو فوز الدین فرزند آقا ات افنان عالیه
شیراز از اولاد امجدین نور الدین هستند میرزا عابد برادر میرزا علی سید دیگری بنام میرزا محمد حسین
داشته است مشارالیه دختری داشته موسوم به فاطمه بیگم که با میرزا احمد پسر ملا میرزا ابو الفتح ابن

میرزا ابراهیم

میرزا ابو اهیم ابن میرزا اصر الله ازدواج کرده و از این قران حضرت باب بوجود آمدند میرزا
محمد حسین ستر پسر دیگر داشته از این قرار اول حاج میرزا سید محمد معروف بخال اکبر که رسالة الاتقان
باعزازوی از قلم مبارک در بغداد نازل شد ش رالیه پدر جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الدوله اثبات
کرمشرق الاذکار عشق آباد را بنا فرمود و قبرش در حیفا است دوم حاج میرزا سید علی ملقب بخال
اعظم که از شهدای سبعهٔ طهران است سوم میرزا حسن علی معروف بخال اصغر حضرت باب
با دختر عموی والدهٔ خویش خدیجه بیگم ازدواج فرموده دو فرزندی احمد نام بوجود آمد که در خرد
سالی وفات یافت ذکر تفسیر سوره یوسف از قلم مبارک بوالدهٔ محترمه و حضرت حرم و طفل مزبور
اشاره شده ذکر سوره ۲۸ تفسیر آیه فان کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من
الصادقین میفرماید قوله تعالی یا امة الذکری ان السلام من لدنا علیک قد صدرت
فی نفس الله العلی فاعرفی قدر ذلک کلمة الاکبر فانها المسئول فی قبره و یوم حشره
و انت قد کنت امام الوجوه فی لوح الحفیظ علی ایدی الذکر مکنونا ... سوی دیگر راجع بحضرت
حرم این آیات نازل انی انا الله لا اله الا هو قد عقدت علی العرش باسم
الحبیبة من الحبیب الاول الذکر الاول هذا ... یا ایها الحبیبة من لدنی المحبوب عند
جمیعنا انت کاحد من النساء ان اتبعی امر الله الحق الحی الاکبر ... و اصبری علی
القضاء فی شان ابیه و اهله و ان ولدک احمد لدا فاطمة الجلیلة فی الجنة الفدیة
الخ ضیاء خانم دختر حضرت عبد البهاء هستند و ایشان پسر حضرت بهاء الله و ایشان پسر بزرگوار
دانان ظاهر و آشکار گردیدند امروز جمال ایزدی اوست آئینهٔ ذات سرمدی اوست

دارای

دارای زمام حکمت است | دانای رموز مشکلات است | در نامهٔ عهد کشف هر راز
گردیده مصطفا بخشش نمای | بر درگه او هر آنکه شد خاک | بگذشت ز جاه و رتبه از افلاک
دانا گه رند دلکش برانند | آواره و بی نصیب ماند | هر در که زند زبون و خوار است
بر چهره بشر ز خط غبار است | محکوم مذلت است و خواری | محروم ز فضل کردگاری
این است عقیدهٔ خاوری | هر فلک سخنوری را | یارب تو زور گفت مرانم
بر خوان لقای خود بخوانم | هر چند که ناتوان و پیرم | از رحمت خویش دست مگیر
فردوس برین رضایت است | مرحمن حسین حمایت است ... مثنوی کرالایمان و ایقان حقیقت

تاریخ تولد هیکل مبارک حضرت ولی امرالله جل ثناوه اول اکتوبر سنه ۱۸۹۶

مطابق با سال ۱۳۱۴ هجری قمری است

۵ - مبشرین ظهور مبارک

قطع نظر از انبیای الهی در ادوار گذشته که هر کدام بنوبهٔ خویش مژدهٔ ظهور مظهر عظیم الهی را بقوم و ملت خود داده اند در قرب ایام ظهور نقوسی در شرق و غرب عالم بوده اند که مژدهٔ قرب ظهور را بامتین سال و سایر شئون و در رسائل و کتب خویش مذکور داشته و باهل عالم ابلاغ نموده اند در مابین نفوسیکه در غرب طاهر جناب حسین بک کوچارلینکی که از دانشمندان روسیه و از اجلای مطلع و ثابت آن حدود بشمار است در ضمن کتابیکه در خصوص تالیف کرده شرح مفصلی مسطور است آن کتاب امروز در دست نیست ولی خلاصه از مندرجات آن کتاب را در ضمن مقاله بمقتضای یکی از اجلای الهی بلغت روسی نگاشته در اینجا مقام ترجمهٔ قسمتی از آن مقاله را مندرج میسازد.

بشارات در خصوص موعود مسیح در تورات

تمام

تمام مورخین بی تعصب نهضت مسیحیت نیمهٔ قرن نوزدهم را باین موضوع اختصاص داده اند که در دوران هیجان دینی است حقیقة هیجان غریبی حاصل شده بود و بهیچوجه او ایام مظلمهٔ قرون سالفه و آراء و رؤسای روحانی مسیحی با آنهمه تعصب نتوانست از ایجاد این فکر و پیشرفت آن بنهضت دینی جلوگیری نماید قانون آزادی عقیده در ممالک غربیه تقدم و پیشرفت این فکر کمک بسیار کرد و نفوسی طالب حقیقت بودند و علاقهٔ خود را از اولیای امور موجوده و عوائد دینی در کلیسیا که مناسبتی با اصل دین الهی و تعالیم کتاب مقدس نداشت بکلی رها ساخته بودند بیشتر طالب بودند که بحقایق اصلیهٔ کتاب پی برده و تعالیم الهیه مطلع شوند افکار خود را در این خصوص بکار میانداختند و بیشتر هم کار آنها متوجه بشارتی بود که در خصوص رجوع مسیح در کتاب مقدس وارد شده و پس از وقت ورود یوم عظیم الهی را نزدیک میدیدند و در این بین مبشرین بشارات انبیا راجع بظهور مسیح از هر طبقه و صنفی پیدا شدند از جملهٔ نفوس ذیل هستند اول گشیش انگلیکانوی وی در سال ۱۸۱۵ میلادی رسالهٔ منتشر ساخت باسم (راجع بمسیح) و در این رساله تعیین کرد که زمان آمدن ثانوی مسیح در بین ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۶ خواهد بود این رساله در شورای کلیسیا مردود شد و کشیش مزبور را از منصب روحانی منع کردند و عاقبت در نهایت فقر و فاقه وفات یافت دوم عالم روحانی فرانسوی گا انسیان کتابی نوشت باسم مسیح حقیقت است و در سال ۱۸۱۹ انتشار ساخت در آن کتاب تصریح کرد که رجعت ثانوی مسیح از سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۵ بوقوع خواهد پیوست علما و عوام باستهزای او پرداختند و او مقابل آنها استقامت نمود بالاخره مهاجرت به سوئیس نمود و در آنجا بنهایت فقر و فاقه وفات یافت سوم گشیش سولیه (پطری) در سال ۱۸۱۸ کتابی انتشار ساخت باسم (اشارات الهیه در ظهور ثانوی پیغمبر ناظر) و صراحت سال رجوع مسیح را ۱۸۴۳ تعیین کرده و در وجدانیات خود

اورا

و انجا که بکتاشندگی چون انفوذی داشت از چنگال محاکمه خلاصی یافت ولی مجبور شد
کرامنصب و حالی خود دست بکشد چهار سال مدیر مزرعه دولتی گاگاز (گالن پطر) راهم عزت
مجی مسیح رساله تالیف و منتشر ساخت یکرتبه دراصفر ۱۲۱۵ در سال ۱۸۱۹ و بعد در گاگاز
در ۱۸۲۲ و باز در اصفر ۱۲۱۷ در ۱۸۳۱ به شرح تالیف خود پرداخت بالاخره در سال ۱۸۳۳
مکتوبی باشرین مجله (فاترناخ تروف) فرستاد و در این مکتوب آمدن مسیح را در سال ۱۸۴۵
تعیین کرد پنجسر عالم الهی ایرونیل در شالانذر در سال ۱۸۲۱ تالیفی باسم کتاب
مقدس و مسیح منتشر ساخت و صریحا سال رجعت مسیح را در ۱۸۴۳ تعیین کرد ششم دکتر
ای یوسف وولف برای بشارت قرب رجعت مسیح سفر مفصلی در تمام اروپا و آسیا کرد هفتم
یکی از جزیره نشینهای اسپانیا موسوم به بالئاریز رساله باسم آمدن ثانوی مسیح از
روی بشارات که در کتب مقدسه داده شده در سال ۱۸۲۸ منتشر کرد و سال رجعت مسیح را ۱۸۴۳
تا ۱۸۴۷ تعیین نمود در وقایع نیتن هوم شدیدی نمود ناچار از رهبانیت استعفا داد
برای تبلیغ و تبشیر باامریکا سفر کرد و در سال ۱۸۴۲ گذاشت و هشتم نوبهر وفات نمود هشتم
گلیرا معلم علوم تربیت و تعلیم در سال ۱۸۲۹ در استوت گارت کتابی باسم مسیحی و مسیحیان
نگاشت و در سال ۱۸۳۰ نیز کتابی باسم (بشارات اصلیه در کتب عتیقه) تالیف نمود
تمام این دو کتاب تصریح کرد که سر انسان در سال ۱۸۴۲ ظاهر خواهد شد نهم میس هرب
انجلی دامریکا که فاکنی نام داشت از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۸ در تمام امریکا سفر کرد و در هر جا
گفت که مسیح در سال ۱۸۴۳ خواهد آمد دهم کشیش موسوم به دبلیو کتابی باسم (واتیکان
فرظهور مسیح) نگاشت و در سال ۱۸۳۲ منتشر ساخت مسیح ظهور را سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۷
تعیین

تعیین کرد مردم هیجان غریبی کردند و او را متعهد شدند تا در دهم کسی که مسیح یکسال از این
کلیسیا اعتقاده و علاقه نداشت موسوم به کف فاف و بهمراه هنگ در سال ۱۸۲۷ کتابی
باسم دو فرمخاکمه خدا نگاشت در او تصریح کرد که مسیح از ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۷ عاظاهر خواهد
شد و برای نشر تمام خاک آلمان سفر کرد و در دهم فریدریش دبلیو کشیش فرقه کاتولیک
باسم (باید برای استقبال مسیح حاضر شویم) تالیف کرد و صریحا در این کتاب ذکر کرد که رجوع
مسیح در سال ۱۸۴۹ خواهد بود این کتاب در ۱۸۴۵ در آلمان طبع رسید هفتم دهم
دو جوان بی کس و تیم یکی ۱۵ ساله بنام بوک دینت و دیگری ۱۵ ساله موسوم به فرانز مودر در
سال ۱۸۴۵ تمام جنوب امریکا را سیاحت کردند و هر دو اعلام میکردند که بر آنها چنین کشف شده که در
بهار سال ۱۸۴۴ در مشرق مجددا یکی تعید هنده زنده خواهد شد و مردم را برای قبول کردن ظهور
ثانوی مسیح حاضر خواهد کرد و این دو جوان از مردم اعانات میگرفتند برای اینکه خود را بامریکا
مقدسه برسانند دکر مین مردم بدوانگی معروف شده و هر دو را در الجانین حبس کردند دوسال تمام
در آنجا توقیف بودند و در ۱۸۴۲ در مریضخانه انژلوس که مخصوص فقرا بود هر دو وفات کردند
چهاردهم یکی از مستخدمین کلیسای لوتران موسوم به بنگل رساله منتشر ساخت در سبوت
کارت بنام معبد خدا برای خلق خدا در یوم ظهور مسیح در این کتاب صریحا ذکر کرد که سال رجعت
تا ۱۸۴۴ خواهد بود و در حضور ما اعلان کرد که بطرفداران حقیقت و مومنین باین آیات و بیانات
خواهد رسید پانزدهم کشیش کلیسای انگلیکان موسوم به هوداث بودک عضو انجمن شیکاگو
بنام جمعیت منتظرین در نفر سیه دشت کتابی باسم تفسیر نشانه ات ظهور مسیح
در سال ۱۸۴۲ طبع رسانید در این کتاب ۱۸۴۵ را سال ظهور تعیین کرد و در سال ۱۸۴۳

این جمعیت مخل شد تا آنکه در همین سنه مومی‌الیه را خیال بر آن شد که دوازده ساله بود و دیگری را پژوهشگاه
حیوانات در شیلی امریکا خدمت میکرد (در ۱۸۴۳) اعلان کرد که شبی به عاشقول بودم و در باره
رجوع مسیح فکر میکردم ناگهان بن کشت شد که در سال ۱۸۴۴ باب محاکمه ضد بروی خلق باز خواهد شد
این سخن پیوسته گریه میکرد و هر کس میرسید میگفت خود را برای ظهور موعود آماده کن بالاخره او را از
کارش معتزل کردند و بستگانش را بجنون نسبت دادند و بدار المجانین فرستادند در آنجا خوراکی نخورد
تا در هفتم ماه دیماه سنه ۱۸۴۴ تعیین کرد
شارلیه در دانشگاه بن سال ۱۷۸۱ متولد شد و در سال ۱۸۳۱ به تبلیغ و بشارت مشغول شد و در سال
۱۸۴۴ وفات یافت و در وقت مردنش ۲۵۷۴۶۵ نفر پیرو داشت انتهی (نقل از مقاله
حسین بلنکو چاپ لیپزیگ قرة العین باغی کرمانی هم عضو محفل روحانی عشق آباد بوده است شاید
پس از چند سال زحمت و مشقت کتابی نفیس و بزرگ در بارهٔ امر عظیم و بشارت ظهور و... نگاشت که در
رتبه خوبی مثل بود ولی اشاره رهنمون لوای ضلال و اضحاب شمال آن اثر گرانبها مسروق و مفقود گشت
بعکس خوشبختانه زبدهٔ سوده‌های اولیه ثانیاً تالیفی نماید باز براثر اشاره حزب مزبور تمامی سوده‌ها نیز
بسرقت رفت خوشبختانه عشری از عشار آن مسودجات در ضمن مقالهٔ مزبوره محفوظ مانده که اینک
در این اوراق ثبت شده تا دیده تاکی آن گوهر گرانبها یافت شود و مستشر گردد (د) —

اما مبشری که در شرق ظهور کرده اند نیز سه یا چهار نفر از آنجمله یکی جناب شیخ احمد احسائی است پدرش
شیخ زین الدین نام داشته شیخ احمد چهل سالگی در احسا بوده پس از آن بعتبات توجه فرموده
و بساط تدریس گسترده جمیع علماء بر فضل و کمالش شهادت داده پس از مدتی با ایران عزم نموده و زمانی چند
شیراز و بعد آبیزد توجه فرموده از آنجا بخراسان و پس از آن برحسب دعوت فتحعلیشاه بطهران رفت

پس

پس از مدتی بکرمانشاه توجه کرده و بعد از چند سال باعتبات عزیمت فرموده آنگاه بمشهد کاظمین
قائم مقام خویش قرار داده و بعزم حج بیت روانه شد در بین راه در مدینه مریض و در مدینه وفات یافت
قبرش در قبرستان بقیع است وفاتش سال ۱۲۴۲ هجری است فرزندی بعلی نام داشته است که
دوران حیات خود او وفات یافته جمعی از علمای شیعه از قبیل حاج ملا تقی قزوینی و غیره او را تکفیر
کرده اند مولفات شیخ بسیار است و بعضی نود جلد گفته اند مهمترین همه شرح الزیارة و کتاب عصمة
الرجعة است شیخ در ضمن گفتار و در ضمن تالیفات بعبارات مختلفه قرب ظهور موعود را بشارت داده
و همی را بسر نهاد اسرار الهیه آشنا کرده بود که در نقاط مختلفه دیگر بهدایت خلق و تبشیر نفوس مشغول بود
از آنجمله یکی عبدالوهاب معروف بصوفی و دیگری حاجی حسن یعنی است که میرزا محمود قصری را
بنبیل در تاریخ روایت کرده که در آنجا من شنیده تولد جمال مبارک را داده و همین معنی باعث هدایت
او میشود شرح این داستان در فصل اول تاریخ نبیل مسطور است دیگری از دوستان پروردگان شیخ
حاجی اسدالله میباشد است در کتاب ظهور الحق ص ۴۰۹ ج ۴ بجای حاجی اسدالله حسین
مسطور است قولش در قریه سنیدج واقع بسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز مالی موسوم
حاجی اسدالله نامی از دهاتین آنجا قبل از ظهور این مرتبت روحیه دنیه یافته منتظر و مترصد
ظهور مقصود شده نگاه از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس انتشار داده و شرف خاص
برانداز و روایات ضلال را بر انکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متنفل و مرتاض بود
چندی در کوه بهمه معروف بسمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد آنگاه روی بسیر و سفر نهاد
و سینه سار بلاد و معاشر با نخبه عباد گشت تا بلاقات شیخ جلیل الخطا فی رسید با او رفاقت
عهدی و مستور گردید مراجعت بهسان نمود اهالی مقدمش را مغتنم شمرده با استقبال و استقبال

پرداختند

پرداختند و بشدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنان را رهبری کرد و قرب ظهور موعود
و تفسیر علائم و صفات معهود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب اوهام و حجب
اتهام را رفع و خرق نمود و گویند چون بستر بگشت پیرطریقت شیخ احمد نوشت مولی حضرت موعود را تسلیم
حشتم که عالم مثال و ظهور قیامت و مشرق و مغرب از اجابلسا و جابلقا خوانده اند معین فرموده و
البته ورود از آن عالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان منظوریت
و بلیات داده برآنحضرت را نموده بردم شگفت هر وقت میشنید علمای اسلام مضادت یک تن تلقی
کرده حکم بضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهدی موعود میباشد و بعبارت
ساده و دهقانی چنین تمثیل میزد که هرگاه شتی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دوانیده از محلی دیگر سر
برآورده سبز شود نخواهید گفت ای تخم شما را در اینجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر روئیده اید و تغییر
مکان توهمی نموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تامل قبول خواهید نمود آورده اند
روزی حاجی اسدالله با جمعی از اهالی سیمان تبریز بود و در یکی از معابر با ملا محمد ممقانی مصادف
شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش میگذشت و ناظرین و عابرین دم بدم باو سلام و ادای تعظیم
و اکرام مینمودند حاجی اسدالله از او دوری کرده روی برگردانید گفتای سنان بن انس چرا
همان بد و گفتند آقا میشناسی حجت الاسلام ممقانی و از پیروان شیخ و سید است جواب داد
من از همه بهتر میشناسم و شما نمیدانید که از این جهت چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد و در انحراف
و غفال نظرات اشتباه آمیزش جاری بود و نیز گفته اند که حاجی اسدالله مکرر اظهار مینمود
که من راجع بطریقه حضرت موعود از ناحیه شیراز استشمام مینمایم و یکی از اصحابش آقا اسدالله نام
لیالی و ایام حیات را بحالت جذبه بپایان برد و بین العموم بنام سید دیوانه شهرت یافت و همان
حال

از گذشت و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز
که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگسترد و چندتن از علمای تبریز بدو ارادت گرفتند
از جمله پیشوایش ملا جبار معلم بود که بحفظ قصائده اشعار شعرا اشتهار داشت چنانکه هر قصیده
قصاید شعرا چون نظر میگذشت و مطلعش میخواندند او تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در ورود
حضرت نقطه اولی بتبریز فائز بلقا و ایمان گردیده مجذوب شده و بحال جذبه در معابر تبریز هدف
سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملا با تحریک کرده وی را بقتل رسانیدند و بالجمله حاجی اسدالله
نور مرشد و مزاد مشهور سیمانیان سالهای متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا جهت
درقبض قاشش اهالی را جمع کرده خبر بوصول اجل داده و وصایا را یک یک بیان نمود و گروهی
استبشار شدند که پس خود را جای خویش منصوب دارد و قوای عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته
حضرت صاحب حقیقی شتابزدی میآید و حاجی اسدالله را موقتا تا زمانی که موعود نقطه جلوه
بمجاورخانی معین کرد و تقریبا در حدود سال ۱۲۵۸ ه. ق وفات نموده در حظیره
دفن گردید و نصایحش هنوز در سمع سیمانیان بود که حضرت نقطه اولی بتبریز آمده
بیت و صوت مبارکش باطراف رسید پس برخی از آنان بعزم تقابل بتبریز رفته اطلاع از
ظهور یافتند از آن جمله کربلائی نقطعلی که عویش بعادتعلی نام متوقف شده بتبریز بود و ما موعظه
حضرتی میافت به تبریز شتافته از عموخواهش کرد تا مستحفظین مبلغ یک تومان داده خلاص
کردی را باطاقات حضرت برسانند و آنان وعده داده مبلغ مذکور را گرفتند و لی فائز نگردیده
سین اظهار رد داشتند که این ممکن نیست چه اگر بسمع دولت و مجتهدین رسد هر چه زودتر از
سانند ۱۰ الی از جهت صدق بشارات و مواعید مسموعه نسبت بآنحضرت محبت حاصل
کردند

کرده مدفن الحقیقه برای تربیت یافتگان حاجی سید علی حاجب مامی و برادران
مدفن بود و آن قریه بنام قریه ما بیان مشهور گشت - انتهی -

و از جمله مشهورین سید کاظم رشتی هستند که قائم مقام شیخ احمائی است شارحیه
از اهل رشت و پدرش سید قاسم از تجار معروف بوده در یزد بخدمت شیخ رسید و از معارف او
مستفید گردید پس از شیخ نشر معارف و پرداخت قرب ظهور را بجمیع اعلان نمود و اوصاف ظهور
بیان فرمود و در بسیار در تاریخ نبیل فصل دوم و سایر کتب از وی بسیار گفتار رفت و فاتش در
شهر قزوین یوم نهم ذی الحجه ۱۲۵۹ هجری در کربلا دفنش در مجاور قبر حضرت سید الشهداء و دیگر
از ملبسین تیمور خارزمی است جناب نور الفضائل در کتاب فرائد میفرماید ص ۵۵۳ :-

تیمور خوارزمی از سلاله تیمور مشهور که از ساکنین مدینه اصفهان و از مشاهیر منجمین آن زمان بود اجنبا
داد که بحکم قران نجوم فلک از سنه ۱۲۵۰ الی سنه ۱۲۵۳ هجریه امری در عالم حادث میشود که موجب انقلابات
کلیه میگردد و از جمله میرزا آقاخان منجم اصفهانی است کرا بوالفضائل در فرائد ص ۵۵۵
ذکر فرموده قوله میرزا آقاخان منجم اصفهانی ساکن نصرآباد که منجم باشی مرحوم معتمد الدوله
منوچهرخان و مستخرج تقاویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد
که مظهور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت - و از جمله مبشرین حضرت قوشچی او علی که
از بزرگان علی الهی است و بشارات ظهور موعود را بصریح عبارت در ضمن ابیات ترکی ذکر کرده و
از قیام حضرت رب اعلی جل ذکره و مخالفت علما، با آنحضرت و اصحابش و قضیه زنجان و ظهور
جمال مبارک از بغداد و ارض کلا و غیرها بتفصیل خبر داده و اشعار او در استدلالیه مرحوم حاج
عبد الله صحیح فروش ذکر شده از جمله این ابیات از اوست قوله :-

ترده سنه سلطانیه محرم شه شاه گلدی از قزوین چکن بوشاد دان گلدی از بلبل گلدی جانم
یعنی ای سلطانیه زنجان مژده بار که فرادار تو شاه میآید ای کسانیکه آرزو میکنید شاه را ببینید که بلبل گلزار میآید

یلدوز زنجانه سانه قولاق دین اسانه پناه آپاردنا خاندانه خیدنام گلدی جانم
یعنی جمع شوید زنجان و دراین سان بشنید و پناه بآن خاندان ببرید حیدر نام میآید

و از اجمع بقصد بدشت بعث میفرماید

حکم آپادشاه گلدی جهانه عدل داد ایلدی سیلر عکس مرکبی یک باشدن بولسا ایلدی
یعنی حکم کننده و راهی میآید و در عالم عدل را میکند جمیع سیاهیهای قبل را یک میکند و از نو برای خود

باشلاری آیاق اولوایاق لری باش اولدی اولور مسکین داد فی جهان آباد ان اولدی
یعنی سرها را پا میکند و پاها را سر میکند اعلا کم اسفلکم و اسفلکم اعلا کم داد مسکین از جهان میگیرد و جهان آباد میکند

گل گل ای گرده یاران بزم عجب دوران اولدی گر تو ولو بوکار خانه خواجم دیسه یوان اولدی
یعنی میآیید ای جمیع یاران عجب زمانی خواهد شد برو شتر میشود این کارخانه خواجه حقیقی خود شما صاحب دیوان میشوید

و از اجمع بظهور مبارک در بغداد بسط بعثت را اینچنین میگوید قوله :-

ار نظر ایلیه بو بغداده بو بغداده حق پادشاه گدر ایلیه بو بغداده بو بغداد
یعنی اولیاء و صفیا نظرشان متوجه است باین بغداد چرا که پادشاه حقیقی گذر میکند باین بغداد

بیر عجایب ساعت اولور جمیع خلایق یوماندا اولور چخ کیمسه لر حضرت اولور بو بغداد بو بغداد
یعنی در آن روز عجب ساعتی پیدا میشود جمیع مردم بهوت میشوند و خلق کسان حضرتند میگردد از تو میگویند باین بغداد

اسلام دینی زائل اولدی بلبل گلمه ائل اولدی قوشچی او علی قائل اولدی بو بغداد بو بغداد
یعنی دین اسلام زائل میشود و بلبل بایل گل میشود و پس قوشچی میگوید باین بغداد باین بغداد

Provided by the Afnan Library

بغداد کرد و این اشعار ذکر او نموده است محلی است که جلوه‌گاه و جمال ملک و بیت مبارک سینه

دران واقع است و مثنوی حضرت ایها الله ابیات ذیل در بارهٔ بغداد نزول یافته تولد تعالی

گر بود پیکی رود سوی عراق — شرح گوید درد هجران و فراق — کز فراقت جان شتاقان سوخت

تیر هجرت سینهٔ شاقان بدوخت — در بیان و تو ای شهد جان — صد هزاران قاف شد در بیان

نیست پیکی جز که آه پر شرر — یا رود باد صبا گوید خبر — دست از بخلش بسی کوتاه ماند

جان ز هجرش بحر با از چشم راند — ای صبا از پیش جانان کی روان — خوش بران تا کوی آن وادی روان

پس بگویش کای مدینه گر دگار — چون بماندی چونکه قرنی بر تو شد — یار تو در حبس و زندان مبتلا

چون حسین اندر زمین کربلا — انتهی

در وجه تسمیه بغداد اختلاف است نوفل الضبی ابن نعت سداد ابن جرجس نوفل طرابیسی در

کتاب مناجاة الطرب چنین میگوید قوله وقیل بغداد و بغداد و بغدین و بغدان و مغدان مدینة شهیرة فی العراق علی الشاطئ الشرقی من نهر دجلة وسمیت

مدینة السلام لان دجلة کان یقال له وادی السلام ولذلک یقال له نهر السلام

ایضا بناها ابو جعفر المنصور اخو السفاح المشار الیه فی سنة ١٣٥ للهجرة (٧٦٢) میلادیة

ولقب الزوراء لانه جعل ابواب المدینة الداخلة مزورة عن الابواب الخارجة وقیل

الزوراء اسم لدجلة بسمیت بها لیلها وانعراجها قال الناریض ادیج النسیم سری من الزوراء

سحرا فاحیی میت الاحیاء ومعنی بغداد علی ما ذکروا عطیة الصنم لان کسری کان قطعها

لصنم له وکان لهم صنم یعبدونه فی المشرق یقال له بغ فقال ذلک الصنم بغ داذی

اعطانی الصنم ولذلک یکره الفقهاء هذا الاسم وکان ابن المبارک یقول لا یقال بغداد

اقوال البصرة فان بغ صنم وداذ عطیة وانما یقال بغداد بالمهملتین وبغدان ایضا

یقال بصنم ان بغ بالعجمیة بستان وداذ اسم رجل یعنی بستان داذ ص ١٤٠

از جملهٔ مبشرین محیی الدین عربی است جناب صدر الصدور محمد الفنا در رسالهٔ حوش

طالبی از فتوحات مکیهٔ تالیف محیی الدین نقل کرده اند و سر آنرا کشف فرموده ذکر ایشان مقام خلافت آنرا

مندرج میداند خاتم جمیع اولیاء محمد یعنی محیی الدین در فصل ٣٦٣ فتوحات در شرح دایرهٔ امیر المومنین

که ممی بلوح قضا و قدر است در بارهٔ بیان سر الف و مبدء اسم اعظم و دورهٔ اقطاب و خلفا تا ظهور

محمدی و ظهورات بعد از آن بیانات مفصلی فرموده ابتدای آن انظهور شروع میشود بسلطان ذی الملک

الاعز الاجل القاهر الفاهر مولی الفعا پس از ذکر اشعار و بیاناتی در حمد و ثنا و حالات

خلفا و امراء و سلاطین بالاخره در خصوص ظهور مهدی چنین میگوید و بعد یا مرخفی الامر

فی شتاء او عشره او ندا یعنی مالک امر وهی میگوید دکسی که امرش از عامهٔ ناس مخفی است در

مدت شش سال یا ده سال مگر که اشاره بتسع سنین است یقوم عنها الیاء وجیم غالبه

تخلف عنها والمراد طالبه یا اشاره بیحیی وجیم علامت دجال است یعنی قائم با مر میشود

از جانب محمدی پس از شش یا نه سال یحیی و علامت جالیت بر او غلبه خواهد کرد و تخلف علیها

از امر صاحب امر و حال آنکه هیکل اقدس وجود مقدس حضرت من یظهره الله که مراد صاحب امر

است طالب دست یعنی با آنکه شخص عن یظهره الله بر حسب ظاهر اظهار رضایت بحیی کرد مدعی

خلافت از جانب قائم است مینماید و حکمه و مصلحة الهیة ثبت با اظهار طلب بیعة نماید و

اظهار امر نفرموده مدعی وصایت و تفویض از او امر مقدسه حضرت مهدی که منوب عنه است تخلف علیها

والفاء منها بالالف لا تبقی — لکنها تعود عودا حقا

یعنی

یعنی آمسنه حاجتش اصفه بیشتر باقی نخواهد بود در این تیه و مقام که تمام اصحاب حضرت
مهدی بالاصالة یا متوجه باشند و او را خلیفه دانند چه که از سال اول ظهور قائم که سنه
است تا نوزده سال که نهایت دوره قائمی است و مطابق با سال هفتاد و نه هجری علو و ارتفاع
امری راجع بدوره مهدی بود و امر مبارک جمال اقدس ابهی چنانچه باید و شاید متمایز نشده
بود که خاص و عام همه درک نمایند و اهل بیان متوجه بازل بودند و او را وصی منصوص تصور مینمودند
ولی زمستنه بشتاد بعد صیت امر الله در اقطار عالم شایع گردید و الواح ملوک و سلاطین
علنا و حقیقتین نازل حرق احجاب شد و او لو ابصار الحدیده ادراک حقیقت امر را نموده و
بشرف لقاء الله مشرف گردیدند و باقی نماند از برای یحیی مگر معدودی از جمیع رعاع که اتباع کل ناعقه
یمیلون مع کل ریح و ولی بقیه اصحاب خواص را انوار نیر اعظم الهی مستنیر گردیدند و ارباب
الباب بافق اصح و روشن شد که منزل کتاب حافظ احباب جمال اقدس ابهی بودند نه مدعی وصایت
امر فقط اولی ولی شخص مدعی طلب عهود بمقام اولی میکرد که کلا و طرا بخیانت اتهام شده
واز برای ویل مقصود مرام دست نخواهد داد تخلف منها او موعد ثم تلی جاء حسین بعد
تخلف یعنی یاد از امور معهود که راجع برتبه خلافت و وصایت است پس از مضی نوزده سال از
ظهور قائم و بلوغ زمان بسنه ۱۲۸۱ هجری متولی امر الله میشود در حسب ظاهر حسین بالاستقلال -

دبعد تسعین لتی میقاتنا با رض مصر فعالی ربنا

بعد از سنه تسعین که سال سوم از ورود جمال قدم است با رض عکا میقات تو در زمین مصر اعلی مقدر
والعین لریق لها معین یقابل الافرنج باء وسین

و پس از انقضاء میقات ایام لقاء و تو و س یعنی حضرت عبد البهاء عباس کرمین عند الله

منصوص است باقی نمیماند برای اولیاء دین با تمام قبائل فرنگ مقابله و مقاتله میفرماید با
بنیه الهیه و حجت بالغه صمدانیه -

ویکسر العظم وابن الزوجه والجیم باقی حقیقة موهو حجته

شیکسه عباس عم خود و پسر زوجه را یعنی عم خود یحیی را و پسر زوجه یعنی میرزا محمد علی را و اینکه از
وابن الزوجه تعبیر شده مراد این است که امر الله را از تباطی بنسبت و سبب صوری نیست
(و اگر هم مادر میرزا محمد علی غیر از مادر حضرت عبد البهاء بوده) و حقیقة در مقام تحقیر استعمال
شده یقال جفت العنز حیفا من باب ضرب ضرطت و تقی یا الدقل من التمر ردیء
یعنی در زمان حضرت عبد البهاء روزیحیی بایمان خواهد رسید و اخبار محل توقف دجال در
جزیره شمال که قبرس است و در شمال عکا و اراضی مقدسه واقع شده وارد شده و پیغمبر وارد است که در
ظهور مسیح و دوره ابن الله رجال کشته میشود -

فیا لمن قاتلها اجوده ذبحی بیره شدیده مسدده

الی تقوله فی وصف الدجال : عنر الدذا عین به علامة

وفاسع الصدر وفیه شامة وحکمه بالفرد فی الاعلام واحکم له بالزوج فی الایام

یعنی مدت حکم او در سال سالهای طاق است (از ابتدا ظهور در سنه ۱۲۲۵ هجری) و در و کاردر عجل و شنه شیخوخیت
وپس از انقضاء زمان بعد شین لام و دو الف که میشود ۳۳۲ حکم میکند حضرت سر صدور در عالم
دو مرتبه و این اشاره باستقلای امر الله است بعد از ۱۳۳۲ هجری و کرمین اشاره بانتها
صعود است تا زمان اضمحلال یحیی ازل -

Provided by the Afnan Library

و میرزا یحیی صبح ازل در همین باب در بیان آیه الیه یصعد الکلم الطیب گوید قوله:

الاخ نخ والعم عنم ملک صادق طاهر فاتح لعین ۳۳۹ یملک ۳۴۰ یملک
واللحم من بعد الغروب شفائه وللشمس من بعد الغروب طلوع
من ستة وثلث (ویحکم الصبی صاحب الوجه البهی ویملک علی البر جفنین ...
الخ یعنی عم عم است (اشاره بازل) و برادر دام (اشاره بثانی) و سلطنت الهیه تعلق بپادشاهی رستگو و طاهر که فاتح اسم مبارکش عین است (عباس).

۳۳۹ یملک یعنی ابن اله البهی محمد علی (جمع کل)
۵۲ ۳۶ ۴۸ ۹۲ ۱۱۱ ۳۳۹

۳۴۰ یملک یعنی ابن الله وعنده عباس (جمع کل)
۵۲ ۶۲ ۸۱ ۱۳۳ ۳۴۰

و مقصود از طلوع شمس ظهور جمال مبارک است که در سنه ست و ثلاث یعنی تسع از ظهور حضرت اعلی کرسته بعد جهان است طلوع فرمود انتهی.

و مقصود از صبح صاحب وجه بهی و حرف شین حضرت شوقی ربانی است که بعد از حضرت عبد البهاء مبین کتاب مرجع اهل بهاء و محتاج الیه بر جمیع دنیاست.

و از این قبیل در کتاب ربانی صفا بسیار و در استدلالیه ها مطور است بالجمله امر مبارک دارای عجایب بسیار و اسرار بیشماری است که در سایر ظهورات سابقه نشنیده بلکه بالمحال مختفه بظهورش بشارت داده اند و شهدای عالی مقام بسیاری مرش سبیل جان شهادت داده و انواع عذاب را از ناحیه مخالفین بجان خریدند هر چند عده این شهدا بسیار است و هر یک

بجوی خاص جان خویش را فدا نمودند و لکن رخی از آنها برای استقامت عجیب صبر بی مثل و نظیر اشخاصی سزاوارند مشروح حال بدیع در مجلد ثانی این کتاب بتفصیل مذکور شد و دستان جانفشانی سلیمان خان مختصر طاهره از قبل در همین مجلد از تاریخ نبیل نقل گردید از جمله جانبازان جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هستند حضرت عبد البهاء در ضمن نطق مبارک در حیفا سال ۱۳۳۲ هجری فرمودند قوله الاحلی: خلیل سلطان از برای من در پاریس حکایتی گفت میخواهم یک مسئله تفتیش برای شما بگویم خواهش دارم این حکایت را گوش بدهید گفتم بگو چه عیب دارد گفت قضیه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء میخواهم تفتیشش را برای شما ذکر کنم فتحی خورد که این کار را پدرم کرد این گناه از من سر نزده و این عصیان بر گردن پدر من است بمن نوشت حضرات ملا یاور و رکبش من نوشتم که حضرات یعنی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از اشخاص عادی نیستند که من آنها را بیاورم کبشم از نفوس محترم و معتبر این شهر مذکور شدند آنها اهالی اصفهان خیلی جزع و فزع خواهند نمود مصلحت و لو نیست که آنها را بکشد جواب فی رسید که باید حکماً آنها را بکشی جواب بنویسم که این مسئله بسیار مشکل است اگر امر میفرمائید آنها را بیاورم تو به بدهم آنها از سادات امتداد از سلاله پیغمبر هستند از سادات صحیح النسب هستند امر هو امر الله که بدون مراجعه بوصول این امر فوراً آنها را بیاور و رکبش من اول اشخاصی فرستادم نزد حضرات که آنها را نصیحت بکنید که امر چنین است من مجبورم دیگر چاره نیست جز آنکه شما با تبری بکنید من علناً جمع میکنم و شما را در مجلسی حاضر مینمایم آنجا تبری بکنید این وسیله میشود که من شما را از این ورطه خلاص نمایم قبول کردند مجبور شدم آنها را بحبس بیاورم بعد در حبس نفوسی معتمده سراً و محرمانه نزدشان فرستادم تا نصیحت کنند و بآنها بگویند که این حکم پادشاه است میشود از آن صرف نظر کرد شما بیائید

Provided by the Afnan Library

تبری کنید از این مسئله بگذرید والا شاه بابا ابدا قبول نمیکند آنها قبول نکردند بعد خود آنجناب
درشب خواستم گفتم آقا سید حسن آقا سید حسین این مسئله خیلی عظیم شده است شاه بابا نهایت اصرار
در قتل شما دارد و سید دیگر از برای من در دست نمانده است مگر آنکه بگویم شما تبری کرده اید والا اگر
من نگفتم شاه بابا مرا مسئول میداند من بگویم که بدبگویید همین قدر بگویید کفابها فی تبیینه دیگر من
با خویش را درست میکنم گفتند ممکن نیست فابها فی هشیئ بابها الا بهی گفتم آقا میرزا حسین
نمیشنید گوش ندادند گفتند یا بهاء الابهی یا بهاء الابهی آنچه لازم بود من کردم ابدا قبول نکردند شاه هم
نهایت اصرار قتل آنها را میطلبید دیدم اگر من نگفتم شاه بابا مرا میکشد این حکایت را شنیدی ظل السلطان
برای من میگفت میگفت که آنچه من کردم که همین قدر بگویید فابها فی تبیینه آنها قبول نکردند
بل گفتند یا بهاء الابهی یا بهاء الابهی انتهی

جناب ابوالفضائل در کتاب الفرائد میفرماید ص ۲۲۶ قوله:

محمد نبی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه ۱۲۹۶ هجریه حادثه شهادت نورین
نیرین الحسن والحسین قدس الله نوبتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ۲۳ شهر ربیع الاول
کریوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت بقریه جلفا که سکن یهود است از اصفهان رفتم وعموم اهالی را از ایشان گریان یافتم از ایشان
فتاقی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه بود گفتم سبب اینکه از طائفه بابیه بودند
گفت دانم بابی بودند فائده قتل ایشان چه بود ناز ذریه پیغمبر شما بودند و بمکارم اخلاق و محاسن
اطوار استشهار داشتند گفتم قتل اشرار اصلاحی ما موجب حصول ثواب میدانند و به تقرب حضرت
رب الارباب میشمارند چون این عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من نظری نمود گفت قبل الکم
ایتها الامة العجیبة اگر قتل ذریه پیغمبر از حسنات شماست پس سیئات شما چه باشد این گفت

در روی برکافت و در نهایت سرعت بجانب منزل خود شتافت -

فقیر مرحوم ابوالفضائل در کتابیکه در جواب سؤال یکی از روشنفکران غربی از مسائله تیراندختن بیان
شاه تالیف فرموده است شرح شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء را ذکر فرموده و
اینمقام آنرا از کتاب شرح اشعار نعیم نقل مینمائیم قوله جناب آقا میرزا محمد حسن اصفهانی که عضو بزرگ
از اعضای شجره خبیثه بود قریب بعجده هزار تومان از هیر محمد حسین نام جعفری اصفهانی طلب
داشت و در این ایام مطالبه میفرمود امام جمعه را خباثت باطنی و ذات فطرت بر آن داشت که بهمای
اصفهانی میرزا در صدد قتل آن سید کریم برآید و در این باب اندیشه بسیار نمود و گوید فردا نوشب
کار برآمد که چگونه این امر را بانجام برد و روزی را در حمام با شیخ فاقد شعور تی نمودند حاصل شورای
عدیمه علمای اثنی عشریه آن شد که نواب ظل السلطان را بمال میرزا تطمیع کنند و او را بدین وسیله
با خود متفق نمایند تا اگر اجزای حکومتی و اصحاب شریعت بقتل میرزا یکدل و یک جهت گشته چون
روز ۱۲ ربیع الاول که یوم عید مولود نبوی است اخوان هیرزا جناب هیرزا احمد حسین و هیرزا
محمد اسماعیل بعزم دیدن چراغ در عید بار سم هر سنه بخانه آقا امام جمعه رفتند آن پست فطرت
فتی الطلب فرصت را غنیمت دانسته امر نمود کران دو برادر را گرفتند و بفرستاد تا جناب
هیرزا را نیز در خارج گرفته پس از برادر و عیال را خدمت نواب ظل السلطان ارسال داشت و نواب
والا نیز حکم بحبس ایشان نمود و در ایام حبس چندین مرتبه هیرزا را بحوانت و با آنجناب گفتگو نمود
از جمله روزی به هیرزا فرمود که امام جمعه و سایر علما از شما شکایت دارند که مصدق امر جدید
هستید هیرزا پاسخ داد که بلی راست است آن دشمنی امام جمعه با من از آن است که چندین سال مجانی
اکول و ملبوس خود و عیالش را داده و مبلغی از او طلب دارم چون این ایام مطالبه طلب کرده ام

Provided by the Afnan Library

بدتمی او بطلان گشته ام نواب الاگفت درست است ولی اکنون از این آئین تبه کاری نباید بنگرگان
این چنین لعن کن جناب میرزا سکوت فرموده و ظل السلطان بسیار متغیر شده و گفت نمک
حضرت تاجداری سوگند و بروح مطهر امیر المومنین قسم که اگر لعن کنی از همین جا از مصاحبت جناب
تو کوتاهی نکنم و طلب ترا از امام جمعه وصول کنم دشمنانت راحتی نمایم گردنم نهاده هم آن نظم
استقامت جوانی نفرموده در آخر نواب الاگفت من هیچم لعن کن عمل لک ثمر بخشید آنگه
مشاهده این وضع نواب الا متغیر شده و گفت آخر چرا لعن نمیکنی جناب میرزا فرمود اگر آنچه من میدانم
حضرت الامید انستند امر بلعن نمیفرمودند از استماع این کلام تغیری فوق العاده در مزاج ظاهر
شد و غضب شدید براو عارض و آتش سطوت و حرارت غضبانیت چندان در مزاجش اشتعال یافت که
از اعمال طبیعی بیرون شد و رنگ چهره اش بسیاهی تبدیل یافت و چندین مرتبه دست بشمشیر برد و
تا نیمه از جلد بیرون کشید و آخر چوب تعلیمی برگرفت و چندان بر سر و صورت آنگونه صبر و استقامت
زده که عارض سبارکش مجروح شد و در مجلس استغاثه میرزا محمد حسین نیز از لعن و تبری ابا فرمود
جناب میرزا اسمعیل احداث سن و جوانی از متابعت آن دو برادر فرخنده اختر امتناع آمد و از دین
حق تبری نمود و بدین جهت مستخلص و آزاد گشت نایب امام جمعه و دیگر را نه اندیشه اینکه سیاست
سیاسات یا کمت موجب نجات و استخلاص نمیخواهد شود موجب آمد که در اتمام این کار نوبت دیگر شاه
کنند در مجلس مشاورت آراء بر این اتفاق یافت که شرح حال را بحضرت سلطنت معروض دارند و در
قتل میرزا اذنی حاصل نمایند بنابراین علیه ما بجای ملا محمد علی کندی که امروز رئیس فقهای طهران
تلگرافی کردند که خدمت علیحضرت بکماری معروض دارد که علمای اصفهان مدتهاست که علیحضرت
دو نفر بابی را گرفته و محبوس داشته اند اگر ایشان را در قتل آنها مأذون فرمایند تا بدین جهت

چرا نوده تحوا هان حقیقی محبوب گردند چون این تلگراف شاه رسید حکم نمود که نواب ظل السلطان
را مقتول روانه طهران دارد و از ملاحظه این حکم ظل السلطان در قتل میرزا تعلیل نمود و قتل
امر جمعه و شیخ باقر دانستند که پادشاه بقتل آن دو بیگناه داخل نشود و عفو را بخلافت قبای تنگ
جباب استخلاص ایشان بیگرد و لهذا دفعه ثالثه شرف ورت نمودند رای هر دو بر این قرار گرفت که
در رش عام این امر را انجام دهند لهذا در یوم ۲۳ ربیع الاول سنه ۱۳۱۷ بخت امر نمودند که اصناف
سه بازار دکانهای خود را بسته پس از آن هر یک از علما مانند امام جمعه شیخ باقر و حاجی میرزا
هاشم پسر امام جمعه سابق و میرزا عبد المجاد پسر محمد مهدی کلباسی و آقا سید علی بروجردی
غیرهم از فقهای اصفهان که زیاده از پنجاه نفر بودند هر یک با جمع کثیری از الواط شهر
اهل بازار سوار شده بجانب رکن حکومتی رفتند و جزیاد و اد یا شاه و امیلشاه نشورشی غریب بظهر
رسانند بنوعی که یکی از ثقات حکایت میکرد که صداهای وحشیانه ایشان تا قلعه گز که در نه فرسخی
اصفهان است مسموع شده بود و در این حال نواب ظل السلطان در حمام بود از هیاهوی مردم مضطرب
گشت و از موجبات زدحام و اجتماعشان مستفسر آمد گفتند جماعت علما و مقلدین ایشانند و غرضشان
این است که بار دیگر امر فیروز بیش از این صبر و سکون نیست استدعا آنکه حضرت ظل السلطان
رسانند و الا ما خود بغلبه اینکار را بانجام بریم نواب ظل السلطان از حمام بیرون آمده و علما
بار داد و آنها پس از حضور مطلب خود را معروض داشتند نواب ظل السلطان خلاف و
خیانتی و دولتی نکرده اند شما را با ایشان گفتگوی دینی و ملتی است و مرا در امر مذهب بیطرفی سمت
و اعلیحضرت شهریاری نیز امر کرده که ایشان را روانه طهران نمایم خلاصه لهذا حکم بقتل ایشان
نتوانم کرد علما معروض داشتند که ما حکم بقتل ایشان نمیکنیم و جواب شاه را خود میدهیم نواب ظل السلطان

فرمود که من بمیرغضب خود اذن اجرای حکم شما نمایند هم چند نفراز علما، که یکی از ایشان شیخ
محمد تقی پسر شیخ باقر مشهور به شیخ نجفی بود در مجلس آستین برزدند و مدعی شدند که ما خود بدست
خود ایشان را قتل میرسانیم چون نواب اشرف آن سنگدلان را بدین حد در خون بیگناهان جری
دلیر دید فرمود علیهذا شما حکم وجوب قتل ایشان را در صفحه نویسید و بمن بسپارید تا مستند من
باشد علما نیز حسب الامر صحیفه در وجوب قتل ایشان نوشتند و کاتبش نزدیک بیک نفر که همه حاضر و
مجتمع بودند بعلل و شهادت خود در آن صحیفه ثبت نمودند و بحضرت ذی الاقتدار ارسال داشتند چون آن صحیفه
بنظر ذوالاقتدار رسید حکم فرمود که بنیاد و مفاخر را بتیشه ظلم منهدم گردانند و بخاک برابر سازند و مکرمت و فتوت
بسیف بغی و عداوت مقطوع نمایند چون حکم قتل آن دو رخشنده کوکب آسمان سیادت صادر شد
در خیابان دیوخوانی ایشان را از مجلس بیرون کشیدند و در جنب عمارت علما در طویله که از عمارات
معروفه اصفهان و از بناهای سلاطین صفویه است خون ایشان را که روح صفوت و روان مروت
بود بر زمین ریختند و پس از شهادت بسیاری بپای ایشان بسته ابدان مطهرشان را بپای دار کشیدند
نواب ذی الاقتدار فرموده که یکدسته فراش در حول نعش ایشان مواظب باشند و مردم را از سنگ زدن
و حرکات قبیحه که از آنها مشهود گشته بود منع کنند و آن دو بدن پاک تا عصر آن روز در پای دار بخاک
افتاده بود در آن هنگام شیخ باقر حکم کرد که نعش ایشان را در زیر طاقی که نزدیک قبر نیا سرم بود
برند و طاق را بر روی آنها خراب کردند پس از آن نواب ظل السلطان جناب میرزا [illegible]
بخوانست و فرمود آن دو بدن مطهر را دفن کنند لهذا ایشان را در حفره تخت فولاد بخاک سپردند
در ص ۲۲۲ سجع الصدور چنین مسطور است قوله: بعد از شهادت حضرت سلطان الشهدا
و دو جوان شجاعت قرین و مهر و مه آئین الفداء که بر بساط اموال و ثروت آن شهیدین فی سبیل

ی ظلم امام جمعه را کور و کر کرده با حضرت الاظال السلطان مخالفت نموده و خلق را بر حکومت
دارند روز چهلم شهادت آن شهیدین مظلومین بود که امام جمعه را حضرت الاز اصفهان اجبور
صوب حرکت او چنانکه در لوح برهان معانیا، و از قلم من به قضیه اذ غدر الله عود نازل شده
سیف ناخذه نفحات العذاب من کل الجهات کما اخذت قومًا قبلک انتقم الا
بعل از شهادت نورین نیرین لوح برهان از قلم جمال ابهی نازل شد و در آن لوح قلم
سماء اشاره بشیخ باقر ذئب لقب او نموده و صریحًا فرموده که بجزای عمل خود خواهد رسید و در
لوح جمال میفرماید و از رض صادق حفظ نمایند آن جنیث اعظم که سبب علت شهادت نورین
نیرین بود بدیده ترین عذاب خدشه ثانی که جمیع من فی البیان از او عذاب نمودند انتهی
و نیز در لوح دیگر شرح نزول عذاب خط الهی را به دقت و دقت ذکر فرموده اند قوله تعالی
اجتنبوا فرح بما غفر الغفور و طهر له عن الاثام ان ربک لهو العطوف
اخذ الرقشاء بقصر من عنده و ترکه تحت سیاط عمله المنکر المعروف امر کان
من اس الفساد و جرثومه فدعا علیه قبل العقوع عقابًا فی الدنیا اشعارًا
اهل النار الی الله المقتدر القدیر فاخذته نفحات العذاب من کل الجهات و
قبل خروج الروح و بعده سائقه ملئکة القهر الی اسفل السافلین الی قوله
بارک و تعالی و اخذنا الذئب فوجع ما اطلع به الا الله رب العالمین و کان
ذلک اول سنة اعرض علی اسمی الحاء ان ربک لهو المنتقم الشدید لعمر الابهی
الدهماء و لا یعلم جنوده و ملکوت الانشاء بنیده لا یغفل الی ان یرجع الی المغفور
فاریحا الا یحیه الذکر و لا کل محصن علیم و اخذنا من قبله الرئیس بقدرة کاخذ

Provided by the Afnan Library

من کان اکبر هذه فی القرون الخالیة فانا المبین الخبیر انتهی الواح بسیاری نیز در ذکر مصائب وارده بر وحیدین منیرین از قلم مبارک نازل شد که عنوان بعضی از آنها از این قرارات هو المبشر الامین یا ارض الصاد این من حب الله ..... لوح دیگر هو المعزی المسلی العلی الاعلی لک البهاء یا مالک الاسماء تمایلت الرماح بالغ ..... لوح دیگر هو الذاکر العلیم سبحانک اللهم یا الهی تعلم وتری ..... لوح دیگر یبکی الغریب الکئیب یا ارض الصاد این الذبیح الاعظم ..... لوح دیگر هو الذاکر المحزون یا ارض الصاد اذکری ما فعل الاحد ..... الخ - وعرض ان در شهید مذکور محترم فولاد بوده واخیرا بامر مبارک از انجا بجوار مرقد عیسی انسوم کهل انتقال یافته وبنای آن مشغولند شهدای این امر قبیاند واحصای ان از حوصلهٔ مقام خارج حضرت بهاء الله در لوح خود میفرمایند فی کل سنة من هذا الظهور بعثنا اسماعیلا وارسلناه الی مشهد الفداء وفدیناه بذبح کذلک قضی الامر من لدن ربک العزیز المختار ومنهم من سبق اسمه الذبیح مشیرا الی مقر الفداء فی العراق بعد الذی انجذب بکلمة من لدنا وفدی نفسه منقطعا عن الاکوان ومنهم اشرف الذی کان ذاکرا بین العباد بذکر ربه مالک یوم التناد وکلنا مامورون ادا شوقا الی الله الی ان قدی نفسه وطاف فی حوالی القرن ودخل مقعد الامن مقام الذی جعلناه اعلی المقام . ومنهم البصیر علیه ثناء الله وذکره لعمری انجذب بندائه حقایق الاشیاء اذ طلع من افق بیته بشأنه ربه وکان منادیا بین العباد الی هذا الاسم الذی به اضطربت البلاد الی ان شرب کاس الشهادة وفاز بما لا فاز به احد قبله کذلک نزلنا الامر فی الالواح . ومنهم من فدی نفسه

فی الطاء

فی الطاء ومنهم من قطع حنجره اذ رانی بین یدی العباد ومنهم من اراد حب الله علی شان بذل نفسه فی البحر لما ان اعجبه وایا اولی الابصار لرادراج فبیح لک یا ایها المذکور بلسان سبک فی هذه اللیلة التی یطوف حولها النهار ومنهم فی النهداء الذی حضر باه لدی الوجه خلقناه بکلمة من لدنا ثم ارسلناه بحجة الی الحق اتبع هواه وضللنا فیه تمت حجة الله علیه ومنهم من بذی حوله کذلک قضی الامر من لدن مقتدر قدیر الذی یکونا الفدا نادی عن ورائه لک العظمة والاقتدار ای یا ایها اللسان قم بسیمایه یقول ناس سر بریده فراوان بود بخانه ما محبوبتر آنکه در این بابها بفکر کنی و از جذبات شوق وله و اشتیاق این نفوس مذکوره ومقامات ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند که بمیل اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان نثار نمودند از مشهد اکبر گشتند این همه بعمل خداوندی و خود را احوال بعضی مطلعی این مقدار کافی است و به مقدار نفوس گر کم بعد از اضعف بقیه ای است قیامت ظاهر شد نباشد تا چه حین خروج روح از جسد بذکر اسم اعظم جل ذکره بوده و امثال این نفوس و ابداع ظاهر نشده ان یتفکر فیه تحیر علی التراب تقول لک العظمة والجلال یا محیی من فی العالمین انتهی مقصود از اسماعیل که در عراق خود را فدا نمود جناب سید اسمعیل زواره ای است که شرح حالش را در ورق بعد خواهد آمد مقصود از کسیکه گلوی خود را بدست خود برید حاجی جعفر است حضرت بهاء الله در کتاب مقاله میفرمایند :

ق بهاء الله را در دل و ملی حرکت او نمود معلوم نبود بچه کاری و به چه جائی برند و بیات صاحب در افواه افتاد و مبالغات بسیار مسموع شد از مبدئات و منتهای جمیع نفوس که همراه بودند عل الحاج و همراه نمودند که همراه شوند انچه حکمت صحیحه کرد و مانعت نمود و نمی دانستند که

حاجی جعفر نامی برآشفت و بنالید و حلقوم خود بدست خویش برید حکومت چون چنین دید
کل را اجازت عیب داد و ازاو ورثه حاصل و بازماند نمود و از انجا بعکا حرکت دادند (مقالهٔ چهارم)

ذکر ازدواج حاجی جعفر کلوچ و پیش نهاد ثانیه چنان ۸۵ بجناب اصدق مراجعت نمود
مقصود آنکه نمود ابد یا اذ جناب آقا عبد الغفار است که نزد یکی عکا از مشرق
باین عمل اقدام کرد و مقصود از عزم شهداء جناب بابیع است که شرح حالش در خلال
این کتاب مندرج گردید مرحوم بغیر در استدلالیه مظلوم خویش چنین فرموده تحولن:

جز دراین بن شنید دلی عاقل بتمنای مرگ مستعجل جز دار السلام کس دیدی
کرده خود را بدست خود بسمل مقصود جناب سید اسمعیل دراعی است جمال مبارک
در کتاب مبین شرح حال او در چنین بیان فرموده اند قوله تعالی: کتاب بین عرض
حکایت آن شهید است که وارد عراق شد و در جوار بیت اعظم حضرت احمد صلی الله علیه و آله منزل
و مقر گرفتند لهم مذکور از حضرت بهی مستدعی شد که وقتی از اوقات بیت و شریف برند
چند یوم تاخیر افتاد و در جواب تلگراف فرمودند تا آنکه یومی از ایام قبول فرموده و بآن حضرت
بروند و جناب مذکور بقدر استطاعت خود عملی آراست و چند سینی از مرکبات و میوه و حلویات
بحضور آورد اذا توجه و خذ الله الی الله شهید فی سبیله و خاطبه تعالی
و کل ناظرین بین یدیک من الآباء الله و نعامه انه تکلم بین یدی الله بخضوع و خشوع
و تضرع و انابه و قال ایدی من بدیع هو اهبات بان تزفنی من تعالی الی و جهه
اذا اشتعل مجلد الروح ثم قال تعالی یا عبد حاضر بحلویه امام وجهه ثم تکلم
لسان الله بکلمات یتفرع منها رشحات المعانی علی کل ما کان و ما یکون و الی

لدی الله

الله دان اصفها اذا ذکرها و لم اذ کرها و لم اذ کرها انفق علیه بدلا لعنایة من تعالی آثار الکینونة
فطانیه بحیث استجذبت منها نفسه و روحه و کینونته و ذاته و اخذته غلبات الشوق
حیث ان غفل عن نفسه و عن کل من فی السموات و الارضین متوجها بسره و جهره
الی محبوب العالمین الی ان انتهی المجلس و رجع الروح الی مقره و اکوانه بعد استماع
کلمات الله و ما اذا ذ عما اراد و ما شهد احد فی نفسه شئونا و قرارا و وقف علیها الا ما
بعد ذلک و فی کل حین یزداد شوقه و یشتد شغفه بالله بارئه الی ان حضر فی محضر
من الایام و کان بعامه فی البیت و هو جالس و اخذ سکینا و جعل علی العباد و خرج علی الدار
و هو شاطئ الفرات قام مقبلا الی البیت بید اخذ حلقه و بید اخر قطع حلقه حتی
شهد الهیکل القیوم اذا ارتفع بین الناس وضوضاء و ارتفعت اصیاح من کل الفئوس
و احاطوا فی حوله خلق کثیر و راوا بان الملکین کان بیده و وضع یده علی عنقه فتحیر
من ذلک کل الوجوه ثم اهل الاعلی ثم اهل ما سوی الکبریاء ثم اهل ملکوت الاسماء و
جبروت البقاء و کلهم صلوا علیه و کبروا علی وجهه و زلوا علیه و طافوا فی حوله و
استشفوا و ارتفع حبه فی اذ کرها ظهر فی ذلک الیوم انک لن تقبل و لن تستطیع
ان تعرف و کان الله علی ما اقول شهید بلسان پارسی ذکر میشود که سید مذکور بعد از ورود حضرت
علی جانی طلب فرمودند و فرمودند میشن بعد از جلوس بسیاری فرمودند و الله که خبر عالی کلمات کریمه چنان جذبی نمود
خود و کونین غافل گشت و اگر عاصین اراده نمایند که تفصیل آن مجلد یا ذکر کنند و یا بوصف آن کوشند
عالی کرانه از بحر بیان طلعت لایزالی جاری شد مشغول شوند البته خود را عاجز مشاهده نمایند و بثبات
ثبات نمود قلب قبل الی الله موثر افتاد که جمیع ارکانش بنار محبت الهی مشتعل و دیگر حق عالم

گردانیده

که با وجه عنایت شد فلا ذاق طعمها الا عرفها احد الا الله العلیم الخبیر و بعد مجلس منقضی شد بمثال
اهی تشریف بردند ولکن آن سیمبر در کل حین شان بدیع طاهر و بشانی حب سته اخذش نمود که بالاخره
از اکل و شرب منقطع شد و مدتی باین حالت بود تا آنکه رئیس اشعاری در رفع الله گفته و اصحاب داده
و الان موجود اگر نفسی ملاحظه فاید از اشتغال کینونات آن سافوج قدس مطلع میشود تا آنکه یومی ازایام
در اول فجر برخاسته ببیت اعظم توجه نمود و بعمامه خود فاء اطهر بیت را جاروب نموده و بعد رفته
یعنی اخذ نموده و ببیت احمد رضا هم رفته و دیدنی نموده و بمقر قرار گاه دوست شتافت حفظه الله عن
کل من فی السموات و الارضین و در آن حین توجه بمسجد مکه عالمین در جوش بوده و باد او
بقرار گاه توجه نمودند تا آنکه در خارج مدینه قرب شط مقابل بیت بدست خود حجر مبارک خود را قطع
نمودند و حجب بهیه و شعفا فی وجده و طلبا لوصاله و راضیا لقضا شره و مقبلا الی حق
و صلته و بعد در مدینه این امر شهرت نمود بشانیکه کل استماع نمودند و تفحص باشی باصبهان و
عالم توجه بآن مقر اطهر نموده مشاهده نمودند که آن هیکل مقدس خلوه و بیع در دستش و باین حالت آن
فدا نموده بعد از ملاحظه کل متحیر شده و همان فصل سبب شد که چند نفر از اعدا از افعال خود نادم شده
بحبائلی فائز شدند و در جمیع عصری چنین امری واقع نشد حال ملاحظه کن که اسم این نفس بکر
هم اسمیل بوده و لکن این اسمیل از قرار گاه دوست زنده برگشت و جان در رهش ایثار نمود فوالله
این من احبت سبد کل من فی السموات و الارض -

جز بملهمان شنیده ئی کی برد ناقه قتل خود بسر قاتل

مقصود جناب است که شرح شهادتش از قبل گذشت -

جز بسر نجان شنیده ئی شهادت کی بقتل پسر بود عاجل

مقصود

مقصود از ماه در عشر خانم ماه در جناب سید اشرف زنجانی است ثناء الله باسم اشرف
معروف است اشرف در دوران حیات در قلعه متولد شده جمال ابهی لک در لوح ابن الذئب
قوله تعالی در جناب باقر بصیر و سید اشرف زنجانی تفکر نمائید اسم اشرف را حاضر نمودند
که انشاء را فصیحت نماید ترغیب نمودالی ان فاز بالشهادة الکبری (لوح ابن الذئب صفحه ۵)
پس از شهادت اشرف لوحی از قلم جمال مبارک نازل شد که عنوانش این است : ای ماه در افراق
پسر منال بگو بال الی آخر برای اطلاع صفحه ۳۲ مجلد اصفهان نیز مراجعه شود -

جز بشیر از کی بشوق دهد مژده گانی بقاتل جاهل

مقصود جناب اقا مرتضی سرو ستانی است که در میدان شیراز او را بدار توپ بستند -
معروف است که چون خبر قتل خود را شنید چون چیزی نداشت کلاه نمدی خود را برای مژده گانی
بکسی که خبر قتلش را داده بود بخشید بعد از شهادت اقا مرتضی لوحی از قلم حضرت عبد
البهاء بعنوان احبای نیریز نازل شد قسمتی از آن این است قوله جل ثناؤه هو الابهی
نیریز احبای الهی علیکم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند هو الابهی ای دوستان الهی
و یاران رحمانی غفلت نفوس و قساوت قلوب بشدتی ناک در شهوات و کثرت اشتغال بغرائز
و اعمال شریره ناس و اتباع کل از اهل و هوس آن اقلیم و دیار را ابطحا بسطح حضیض حضرت پروردگار
نموده از روزیکه آن جوهر حری و سرور اهل تقی و شهر یار دیار انقطاع و نوگل خندان باغ موهبت
کبری حضرت اقا مرتضی را در شهر فارس شهید نمودند و در مشهد فدا با وجود آنکه بارانی چون شبنم افروخته
در آنجمع حاضر بود و باکمال انقطاع از افق استبشار عظمی چون بدر باهر عنوان عبرت گرفته چشم
مطهر و هیکل محترمش را دم توپ گذاشتند و چون روح مقدسش چشم نورانش نیز با وج حضرت

Provided by the Afnan Library

وعلو فی الحیات وفی الممات تحقق یافت ازشما ستم عظیم بوحسین آفات از جمیع جهات آن قتیل را احاطه نمود و فی الحقیقه تمام آیات که بر قطیان احاطه کرد بر فارسیان بیچین وارد گشت و آثار غضب رحمانی ظاهر شد انتهی - جمله علو فی الحیات وفی الممات که در لوح مبارک مذکور است یک مصراع از قصیده ایست که ابو الحسن انباری در مرثیه ابن بقیه وزیر بختیار که بدست عضد الدوله دیلمی در بغداد دار آویخته شد در سال ۳۷۲ هجری منظوم ساخته و برخی از آن قصیده این است

علو فی الحیات وفی الممات ... لحق أنت احدی المعجزات
کأن الناس حولک حین قاموا ... وفود نداک ایام الصلات
کمدها الهدم فی الهیجا الیدا ... ولا ضاق فی بطن الأرض عنک
أصارهم الجود قبرک فاستبانوا ... عن الأکفان ثوب السافیات
لعظمک فی النفوس بسیط هیبة ... مجالس وحفاظ ثقات
وقفل عندک الیراع قبلا ... کذلک کنت ایام الحیات

از تاریخ ابی الفداء جلد دوم منقول شد -

هیچ کس جز در اضطهاد نیفتاده است ... دیده قتل خود بمستقبل

مقصود حضرت سلطان الشهداء است که جمیع معروف لشکر خود را و بعضی گویند لشکر و عامهٔ خود را که برای ایشان باقی مانده بود در هنگام شهادت بمیر غضب دادند شرح شهادت ایشان در اوراق قبل نگاشته شده -

هیچ دیده بی حجب بعشق اباد ... کس شفاعت نمایاد فاعلم

مرحوم حاجی محمد رضای اصفهانی چون در عشق آباد شهید شد و شیعیان در ختم کار او بودند مامورین دولت قاتلین را گرفتند که اعدام نمایند بهائیان عشق آباد بشفاعت

پرداختند و در رعایت خصوصیات جمال قدم شدند بنابراین از شفاعت کوی یاهو از آن نازل گردید و ذکر روح این لنبر صفحه ۵۵ نیز باین معنی اشاره شده شهادت این شهید در ۱۵ محرم سال ۱۳۰۷ هجری اتفاق افتاد -

هیچ کس گشته است جز در بزد ... دست کشتن باین سخن مائل

لم ارده ناصرا لینصرف ... بل فتی ناظرا لینظرف

کسی که باین قول ناطق شد جناب ملا علی تبریزی بود و او یکی از شهدای سبعهٔ یزد است

ازاین قبیل جانبازان بسیار بودند و این جمله که ذکر شد از کتاب شرح اشعار و تعیین موضوع و اختصار نقل گردید مناسب بثبت کراین دو تمت دیگر از نکته مرحوم نعیمی را در اینمقام یادآور شود

شرح این عاشقان هر دو از یاد ... ذکر محسون و مقتله فرهاد (قتله)
جامت عقل آنچنان فرسند ... که بجسله نیسه رود و اماد
بندگان را بند خویش آزاد ... حسن او کرد دعوا جنگان بند
آن یکی خاندان برآتش داد ... آن دگر در جلاو رنج افتاد
آن یکی جامه وان دگر فرزند ... وان دگر مال و آن دگر جان داد
اندرین موج فتنه و طوفان ... باهزاران محنت سیاسیان باد
وهلا اقدره و برهانه ... ثبت دین بین چگونه شد حیر العقل جل سلطانه

آثار دماء مطهره این جانبازان مشتاق بود که نص توقیع مبارک حضرت ولی امر الله را نظار بزرگان و مقتدرین عالم را بامر مبارک جلب کرد و ملکها و خانها را چنان از خود بیخود ساخت که بی اختیار نظر بر گرفت و الواحی که در اثبات امر مبارک و رعایت حقوق و رعایت نگاشته ساخت این ملکها تا جلوس سلطان الخلیس و دس نسبت بامر

داشت از طرف پرنوه ویکتوریا ملکهٔ انگلستان و از طرف او رنوه الکساندر دوم پرادر
روسیه است شوهر این ملکه فردیناند اول پادشاه رومانی است (کتاب جنگ بین المللی و
روسیه صفحهٔ ۱۵۹) شاهزادهٔ ملکه ویکتوریا در سنهٔ ۱۳۱۲ شمسی وفات یافت اطلاعیه های او بفارسی نیز ترجمه
شده مطبوع و منتشر است جانبازی این شاهزادهٔ خانم روی الهی بود که حتی معاندین را متعجب
حیرت و اداز کرد ادوارد براون مستشرق معروف در صفحهٔ هفت سطر ۹ از مقدمهٔ فارسی
خود بر کتاب نقطة الکاف چنین مینویسد قولها کمتر مذهبی در دنیا این همه گرونده گان از جان
گذشته و این همه شهدای بی ترس و بیم برای خود میتواند بشمرد نقطة الکاف که در جلد اول
مسطور است کتابی است مجعول که بدروغ بحاج میرزا جانی کاشانی معروف به نوبیا نسبت
داده شده و ادوارد براون آنرا بطبع رسانیده حضرت جمال ابهی در لوح حکیم باشی قزوینی
میفرماید قولها الاضلی حتی تاریخ جعل کننده نام یکی از احبا را که در ابتدای امر بوده است
تشهیر دهند و در آن آنچه میتوانند اکاذیب در روایات درج کنند و بارو پا میفرستند که تاریخ امر است
که یکی از صاحبان غرض مرقوم نموده اهل فرنگ هم گرفته اند بلکه بعضی با و رکنند آن مجعول
نشر نمایند انتهی باری عدهٔ از مستشرقین مقالات مفصله در عظمت امر مبارک بسنه مختلفه
نگاشته اند که عین آنها در مجلدات خطابات بهائی از قبیل جلد ششم و غیره مندرج است چند
سال قبل محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران ترجمهٔ فارسی آنرا منتشر ساختند و
دسترس عموم است زهی قادر و توانا جمال قدم و اسم اعظم که براثر تجلی انوار جمال و جلالش
چنین جانبازانی بعرصهٔ وجود و شهود ساخت جلوهٔ جانان نه تنها مومنین را دلباخته خویش فرمود
بلکه نفوس سایره را نیز چنان مجذوب ساخت که بی اختیار بذکر عظمت آن بزرگوار پردازند

از جملهٔ

از جملهٔ ادوارد براون در مقدمهٔ کتاب مقالهٔ سیاح صفحهٔ ۸ - ۸

چنین میگوید واضحا نمیدانستم کجا و بملاقات چه شخصی آمده ام چون از قبل صراحتا اشاره
شده بود قلبی خود را با احترازی عجیب مشاهده نمودم هیکلی جلیل در کمال عظمت و وقار ریش
(توشک) جالس بر اسن تاج رفیعی و حول آن عمامه صغیر سفیدی چشم بجمالی افتاد که هرگز
فراموش ننمایم از وصف عاجزم هیبت بصر آن منظر کشف رعب در دل و جان نمود و قدرت
و عظمت از آن جبین مبین نمودار بود ی بظاهر علامات سالخوردگی از سیما نمایان ولی گیسوان
و محاسن سنگین که بر هیکل مبارک افشان بود منافی آن تصور و گمان بپرس در حضور چه شخصی
ایستاده ام و بچه منبع تقدیس و مجتی تعظیم نمودم که تاجداران عالم غبطه خورند و امپراطورهای
جهان حسرت برند صوتی لطیف و مهین امر بجلوس نمود و فرمود الحمد لله فائز شدی الی آخر
کنت تواقا شوی و دکتر ادوارد براون نویسندگان معروف دیگر درباره عظمت امر مطالب
مفصله نوشتند برای اطلاع بمجزوه مقالات مستشرقین مشاهیر عالم مراجعه شود خاتمه
کرجمال مبارک در آن مشوه نمایا فتند از قدیم الایام باصالت و نجابت و کرم و سخاوت و عزت
نفس بزرگواری معروف بوده اند مخصوصا جناب میرزا ابوالحسن معروف به یحیا خندی که در رمدت عمر بمدح احدی لب
نگشوده و بلعن و شتم جمع مردم مشغول بوده تنها کسی که بطرز بدیعی مدح کرده همان حضرت
امیر است در دیوان بین ص ۲۵۵ در مقدمهٔ کتاب صکوک الدیل چنین گفته است

سبب نظم کتاب وی در تعریف امیر از بزرگ و پیرش

سرده بر

سنه ده برسال خجسته ولادیت — که برخاکیان آسمان میگریست — پدر غافل از دور فرزند خویش
دل بام فارغ ز دلبند خویش — مدارهمات برزق وشید — فنون ودخل شیوه عمرو زید
مرا اتفاق دراین کژ زمان — کرا زهستی کس نشادی نشان — ولی نعمتی بود دینکو نهاد
خداوند خلق خوش وطبع راد — چو اندیشه مقبلان مستقیم — سرشتی مطهر مزاجی سلیم
بجز راستی برنیاورد دم — چو خورد ورد ره صدق ثابت قدم — کمر روی واز دودمان بزرگ
بهیکل نحیف ومدانش سترگ — نوازندهٔ هرکه زیردست — پرستندهٔ هرکه جنی پرست
همایون کریمی کزاجود دی — زمین بنده گنبام ترجود طی — فلک دودی از مطبخ خوان او
جهانگیر خورشید احسان او — بهر حلقه از نعمتاو ذکر خیر — زمسجد قدم برقدم تا بدیر
نه در سکهٔ نقد عهدش دغل — نه در رکن پیمان مهرش خلل — سراپا همه مردی ومردمی
ملک رفته در کسوت آدمی — عصوبت خداوند جاه وجلال — معنی پریشان وورویش حال
یکیش نازپرورده فرزند بود — ورا بنده مارا خداوند بود — پس ازسال بخشش بمکتب سپرد
بتعلیمش ازهرجهت رنج برد — چوایام عمرش برآمد بهشت — بدانش زهشتاد سالان گذشت

(ایضاً این سپهر ادر حاشیهٔ کتاب پیر ازاهدایات الله نوشته است) —

اینگونه مدای ازینها جندقی میتوان گفت کرهت است زیرا مشارالیه بشهادت دیوانش مدح احدی لب نگشود تولدش سال ۱۱۹۶ در قریهٔ خورسیابانک بوده ودوفاتش دربوم سه شنبه غا ربیع الثانی سنه ۱۲۷۶ الی ساعت ازروز برآمده درقریهٔ خور بود ودر بقعهٔ سید ذاود مدفون گردید (مرآت البلدان جلد پنجم) بقیه ارشعارش ابتدا مجنون تخلص میکرده وبعداً خود را یغما نامیده پنجاه در مقطع غزلی درخصوص تغییر مستشها دخویش گفته قوله :

مرا ازسال

مرا ازسال گیستی خود همین نامی است مجنونی — بکار آید گرای لیلی وشی آزاسیه رنگین

بر خی از علمای بزرگ هرچند با مر مبارک مومن نبوده اند ولکن نظر بعظمت هیکل مبارک حاجی هم ازآنان نسبت بامر ظاهر شده بلکه با کمال ادب واحترام بامر نگاه کرده اند از جمله مرحوم شیخ مرتضی انصاری میباشد که در لوح سلطان ایران بقلم مبارک نازل شده مشارالیه فرمود محلا هین درقولی است تولدش در سال ۱۱۸۰ هجری ووفاتش درشب شنبه هیجدهم جمادی الثانی سنه ۱۲۵۹ هجری وقبرش در نجف است تاریخ وفاتش درآیات ذیل مندرجست قال الله جل جلاله

فلما اطاعت نفسه زکت الی — وضا بقضائه مرضیة ارخوا فاضت

(دقال الاخر) انّ الامام المرتضی ومن استقام بمرشاد مذ غاب عنا قلت فی تاریخه فلها الفنا

وقال الاخر — مذ توفی المرتضی تب لوتی وبکی الدین علیه اسفا

قلت ان لله فلا تسکنه من جنان الخلد ارخ غرفا (۱۲۸۱) وشیرزی دیگری گفته :

عند من سال لا اراه فمن اجل وفاته — وشیرزی دیگری گفته : —

یا لواحد الفرد اسعفنا مورخا (۱۲۸۱) علم الهدی فی الخلد قد حی (کتاب الجوهر)

اغا برخی ازپیشوایان که بمخالفت امر مبارک قیام کردند وآیات محرفه درباره آنان نازل بحرای عل خود رسیده مانند حاج ملا علی کنی وسید صادق وطباطبائی طهرانی وحاجی کریمخان کرمانی ملا علی کنی درکتاب خود مسمی به توضیح المقال ولادت خود را درسال ۱۲۲۰ در قریه کن نزدیک طهران ذکر کرده ووفاتش در پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۶ وقبرش درحضرت عبدالعظیم وعکس قلمی وبرسرمزارش آویخته است اوحی قهرمیا رقلم جمال قدم درباره او نازل که خوشش این است قد نزل الملا علی کنی الذی یحکم فی الطاء هو البطائنی ایاک ان تتبعه

ان یا علی قد کفی محمد رسول الله من ظلمک بما اتبعت الهوی واعرضت عن الهدی
لا تفرح بما صلت ان ربک لبالمرصاد فانت علی من امن بالله فی هذا الیوم
الذی منه اسود وجهک ووجوه الذین نقضوا المیثاق فدجانکم البشیر وبکم
بهذا الظهور الذی منه اضائت الافاق انه لم یعرض عنه کما اعرض الذین من قبلکم
اذا اشرقت شمس العلم من افق الحجاز فذا خذهم الله بذنوبهم وترکهم ایة للاولی والاخری
انظر انک هادی القوم لاذوب الارباب بامرک سفکت دماء الذین بهم ترجی الارباب
وحرمنا الانهار فذ ناح لهم روح القدس وصاح الرعد وبکت السحاب خف من الله
ولا تنکر علی الذی خلقک بامره من عنده ان ارجع الیه بخضوع وانا نرجو بما
ورد علینا من البلاء انا قتلنا فی سبیل الله ومن تحت السیف ندعو العباد الی الله
یوم المعاد لا یمنعنا من علو الارض عما امرنا به من لدن ربک المقتدر الجبار ولم
نمنعنا سطوة الخلق لاونفس الحق ولو یعرض علینا کل نبی قدره وسلطانه
اسمع قول من یحکم ان یمنعک لنفسک وان اعرضت انه لهو الغنی المتعال انتهی
آقا سید ضیاء الظهر فی معاصر علامه شیرازی حاج میرزا حسن است در ص ۱۵۰ کتاب
المآثر والآثار در ص ۱۱۷ کتاب مقصد العلماء مشهد کور و در قاسش در عباربیع الثانی سنه ۱۳۱۲
و قبرش در حضرت عبد العظیم و عکسش بر سر قبرش امروزه موجود است در الحوادث سنه ۱۳۱۲ خطا
قهریه نسبت بوی نازل از جمله در لوحی میفرماید قوله تعالی: در ارض طا نظر نمائید حیث کار
که بصادق معروف بود و بسبب صحت ضوضا بجهار رحلت نیافت و بقبر خود راجع و همچنین نفوس
از بعد او بوقع اخذ شدند و سوف تقع امر الثالث مع ذلک الناس در ضلال قدیم بوده و هستند

ظهور اعظم جل جلاله الذی ظهرت به ما وعد به الله احدی من انبیائه الا من شاء الله انتهی

﴿ع﴾ در مبادی و احکام شریعت الله ﴿ع﴾

طابق نصوص مبارکه شریعت الهیه بر دو اصل مستقر رایقه و ایمان پیدا و وقتی کامل است
که باین دو اصل مجهز کامل عقیده قلبی داشته باشد یک قسم مبادی است که بدو دسته تقسیم میشود
اول مبادی روحانی و آن عبارت از تعلیمات اصلیه است که همواش در الواح الهیه از قبیل لوح
اشراقات تجلیات و طرازات و کلمات فردوسیه و غیرها نازل و تبیین آن در خطابات مبارکه
حضرت عبد البهاء مندرج و مذکور است مانند این خطابه مبارکه که در صفحه ۲۴۳ تا ۲۵۰ از خطابات
مبارکه مسطور است و صورت آن این است:

﴿نطق مبارک در معبد بابت بامریکا در شهر نیویورک ۱۳۱۲﴾

﴿هو الله﴾

نهایت سرور را امشب دارم که این جمع محترم حاضر شده فی الحقیقه جمعی است در نهایت و نهایت
احساسات ملکوتی در قلوب شما در نهایت قوت و جهان بجذبات نیستان خالص است بشارات
روحانی در وجوه و شاهد میباریم امید وارم مقصدی مبینم چند کلمه صحبت کنم از بدایت خلق آدم تا حال
خلق در عالم انسانی دو طریقت بوده یک طریق طریق طبیعت یک طریق طریق دیانت طریق
طبیعت طریق حیوانی است زیرا حیوان بمقتضیات طبیعت حرکت میکند هرچه شهوات حیوانی اقتضا
مینماید آن را مجری میدارد لهذا حیوان اسیر طبیعت است از قانون طبیعت ابدا تجاوز نتواند
از احساسات و حاجات هیچ جنبنده از این الی هیچ جنبنده از اکوت الی هیچ جنبنده از قوای متفرقه هیچ جنبنده
اسیر محض است و از آنچه خارج از عالم محسوسات است بی خبر است یعنی مگس و پشه و گوش شیشو و شاش انسان نمیکند و نمیداند که این
مس

لمس میکند بیداند حیوان اسیر این پنج قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول میکنند و آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات و از ملکوت الهی و از حسیات روحانیه و از دیوان الهی حیوان بیخبر است زیرا اسیر طبیعت است از غرائب اگر ماده یون افتخار باین میکنند و میگویند آنچه که محسوس است مقبول است و اسیر محسوساتند ابدًا از عالم روحانی خبر ندارند از ملکوت الهی بیخبرند از فیوضات رحمانی بیخبرند و اگر این کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابدًا از ملکوت و روحانیات خبر ندارد منکر روحانیات است اگر بگوئیم اسیر محسوسات بودن کمالست پس کل ممکنات حیوانست زیرا ابدًا از ملکوت الهی خبر ندارد و ابدًا از ملکوت الهی خبر ندارد با وجود اینکه خدا در حقیقت انسان یک قوهٔ عظیمه ودیعه گذارده است که باین قوهٔ عظیم بر عالم طبیعت حکم کند ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعتند است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این نجوم عظیمه اسیر طبیعتند این کوه‌های باین عظمت اسیر طبیعت است این کرهٔ زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع جمادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند ابدًا خارج گردند مثلاً آفتاب باین عظمت که عبارت از یک میلیون و نصف بزرگتر از کرهٔ ارض است بقدر سر سوزن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خود شتجاوز ننماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان حاکم بر طبیعت است ملاحظه کنید که بمقتضای قانون طبیعت انسان فی‌الجمله خاکی است ولکن این قانون را شکند در هوا پرواز میکند در زیر دریا میرود در روی اقیانوس میتازد انسان این قوهٔ کهربا را که باین سرکشی است در یک زجاجی حبس میکند با شرق و غرب در دقیقهٔ واحده مخابره مینماید اصوات را گرفته حبس میکند در زمین است کشف حقایق آسمانی مینماید اسرار کرهٔ ارض را هویدا مینماید جمیع کنوز طبیعت که مستور است آشکار میکند جمیع اسرار کائنات را

ظاهر مینماید که بقانون طبیعت سر مکنون و رمز مصون است و بقانون طبیعت باید مستور بماند حال آنکه انسان باین قوهٔ معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت میکند و این مخالف قانون طبیعت است حقایق مکنونهٔ طبیعت اظهار میکند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد که انسان حاکم بر طبیعت است و آن کسی که طبیعت تر قی دارد انسان ترقی دارد طبیعت شعور دارد انسان شعور دارد طبیعت اراده دارد طبیعت اکتشافات حقایق میکند انسان اکتشافات حقایق مینماید طبیعت از عالم الهی خبر ندارد انسان خبر دارد طبیعت از خدا بیخبر است انسان از خدا خبر دارد انسان کسب فضائل میکند طبیعت محروم از آن است انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند پس معلوم شد که انسان اشرف از طبیعت است یک قوهٔ معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان قوهٔ حافظه دارد طبیعت ندارد انسان قوهٔ معنویه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد پس انسان اشرف از طبیعت است زیرا قوهٔ معنویه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است سبحان الله این جای غرابت است با وجود آنکه در انسان چنین قوای معنویه و دیعه گذارده شده انسان طبیعت اکرمادون اوست پرستند خدا و ندروح مقدسی در او خلق کرده است که باین روح مقدس اشرف از کائنات شده با وجود این کمالات میرود و اسیر ماده میشود و ماده او را خدا میکند و آنچه خارج از عالم ماده است انکار مینماید اگر این کمال است این کمال باعظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ماورا الطبیعه خبر ندارد پس حیوان فیلسوف اعظم است زیرا از عالم ملکوت بیخبر است احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر ندارد هذا هو القول الفصل این است طریق طبیعت ـ

طوبی ثم طوبی طریق دیانت است و این کتاب الهی است کتاب فضائل انسانی است تربیت

Provided by the Afnan Library

عموم بشر است و دیانت آسمانی است و اعمال ممدوحه است این طریق دیانت سبب نورانیت عالم بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسان است این طریق دیانت سبب تهذیب اخلاق است این طریق دیانت سبب محبت است این طریق دیانت سبب معرفت الله است این طریق دیانت اساس مظاهر مقدسه الهی است و آن حقیقت است و این ادیان الهی یکی است تعدد و تجزی قبول نکند مدت ها عالم خلاق کند صفحهٔ قلوب و ارواح نماید سبب اکتساب فضائل است سبب نورانیت عالم انسانی است ولکن یا اسفا که این عالم انسانی غرق در دریای تقالید شده هرچند حقیقت ادیان الهی یکی است ولکن افسوس که پرده‌های اوهامات انوار حقایق را مستور نموده است و این خرافهای تقالید عالم را تاریک کرده است ظلمات نورانیت دیانت شده است ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا تقالید مختلف و این سبب نزاع و جدال بین ادیان گردیده و حال آنکه ادیان الهی مؤسس وحدت انسانی است سبب محبت بین بشر است سبب ارتباط عمومی است سبب کمالات فضائل است ولکن نادانان در بحر تقالید مستغرق شده و بواسطهٔ اکتساب این تقالید کلی از طریق اتحاد و دور شده اند از نورانیت دیانت محروم مانده اند دنباوهای متشبثند که میراث آباء و اجداد است و این تقالید سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد آنچه برهان آسمانی بود دلیل نادانی گشت و آنچه سبب علویت و ترقی عالم انسانی بود سبب دنائت و هبوط نوع بشر شد لهذا عالم دیانت روز بروز تنزلی کرد و عالم اوهامات روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت قدسیهٔ ادیان الهی مستور ماند آفتاب چون غروب کند این نخلها پرداز کنند زیرا اینها مرغان شبند چون نورانیت دیانت غروب کند این اوهامات خفاش آسا پرواز آیند زیرا طیور لیلند وقتی که نور حقیقت تجلی نماید اینها بپرواز آیند و

باری چون این عالم را تاریکی ظلمت تقالید احاطه کرده حضرت بهاءالله از افق ایران مانند آفتاب درخشید جمیع آفاق را بانوار حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی را ظاهر ساخت تقالید را محو نمود تعالیم جدیدی گذارد و بآن تعالیم شرق را زنده کرد. اول تعلیم حضرت بهاءالله تحری حقیقت است باید انسان تحری حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا علماء هریک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید سبب جنگ و جدال شده است و این تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است پس باید تحری حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحده است تعدد و تجزی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجزی قبول نکند اگر جمیع ملل تحری حقیقت کنند شبهه نیست که کل متحد و متفق شوند جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحری حقیقت نمودند نهایت متحد و متفق گشتند و آن نورانیت اتحاد و اتفاق در نهایت الفت و محبت با هم زندگی مینمایند و ابداً رائحهٔ اختلاف در میان آنها نیست فلاحظه نمائید حضرات یهود منتظر ظهور حضرت مسیح بودند و یهودان و دل آرزو میکردند آما چون غرق در تقالید بودند چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آنحضرت قیام نمودند از اینجا معلوم میشود که پیروی تقالید کردند زیرا اگر تحری حقیقت میکردند البته بحضرت مسیح ایمان میآوردند این تقالید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقالید سبب حرب و قتال شده و این تقالید سبب بغض و عداوت گشته پس باید بتحری حقیقت کینم تا از جمیع شئونات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بملکوت الهی راه بیابیم.

دوم تعلیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است جمیع بشر نوع انسانند جمیع بندگان الهی جمیع را خدا خلق کرده جمیع اطفال الهی هستند خدا کل را رزق میدهد کل را پرورد بکل

محبت است چراغ ما محبان باشیم این است سنت الهیه که انوارش بر جمیع خلق تابیده است آفتابش بر جمیع اشراق نموده ابر کرمش بر جمیع باریده نسیم عنایتش بر جمیع وزیده چون معلوم شد که نوع انسان جمیعا در ظل رحمت پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند طفل رابنت مبغوض داشت که چرا طفلی بالغ نیست نمود مریض را نباید مبغوض داشت که چرا ناخوشی باید نهایت رحمت و محبت باو داشت از این واضح شد که عداوت باین ادیان باید بکلی محو گردد ظلم و تعرض برداشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد -

ثالث نطق حضرت بهاء الله این است که دین باید سبب الفت باشد سبب بین بشر باشد رحمت پروردگار باشد اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش بهتر بی دینی بهتر از دین است بلکه بالعکس دین باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد -

تعلیم چهارم حضرت بهاء الله آنکه دین باید مطابق علم باشد زیرا حق بیان داده تا حقایق اشیاء را تحقق نماید اگر مسائل دینیه مخالف عقل و علم باشد وهم است زیرا مقابل علم جهل است و اگر گوئیم دین ضد عقل است مقصود این است که دین جهل است لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود اگر مسئله مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است -

تعلیم پنجم حضرت بهاء الله آنکه تعصب جنسی تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است و تعصب مخرب رسوم

بشریت

بشریست از هر قبیل باشد تا آنگاه این تعصبات زائل نگردد ممکن نیست عالم انسانی راحت یابد و بر بنیان براین اینکه هر حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع شده یا منبعث از تعصب وطنی بوده و یا منبعث از تعصب سیاسی شش هزار سال است که در عالم انسان راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصبات است تا تعصب دینی جنگ و بغض و عداوت باقی است اذیت باقی و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع این تعصبات را باید برریزیم والا ممکن نیست که آسایش یابد -

تعلیم ششم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و با انواع مواد نعمت او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند اگر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست -

تعلیم هفتم حضرت بهاء الله مساوات حقوق رجال است جمیع بشر در نزد حضرتش حقوقشان حقوق واحده امتیازی برای غنی نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنی نه در نزد حق امیر و فقیر کبیر و حقیر مساوی -

تعلیم هشتم حضرت بهاء الله تربیت عمومی الزامی است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزام امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد -

تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است یک لسان انتخاب شود و آن از جمیع السنه عالم قبول نماید یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی نمایندگان و وکلا در آن جمع حاضر گردند و صحبت و مشورت نمایند و رسما آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع

مدارس

Provided by the Afnan Library

مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی تا جمیع عالم یک وطن و یک لسان گردد زیرا این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است ـ ع ـ

تعلیم دهم حضرت بهاء الله در حق رجال و نساء آنست که رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند جمیع نوع انسانند جمیع سلاله آدمند زیرا ذکور و اناث تخصیص بانسان ندارد در عالم نبات ذکور و اناثی موجود در عالم حیوان ذکور و اناثی موجود ولکن بهیچوجه امتیازی نیست ملاحظه در عالم نبات کنید آیا میانه نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابداً بین ذکور و اناث امتیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارند پس انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد تا خر خیل زن تا بحال بجهت این بوده که رشد مردان تربیت میشد مگر زنان تا مردان تربیت میشدند نمیدانم نظر بحال میکنند و چون کمالات تحصیل اکتساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر مساوات کامله زنان و مردان ـ ع ـ

تعلیم یازدهم حضرت بهاء الله صلح عمومی است تا علم صلح عمومی بلند گردد و محکمه کبری عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما بالاختلاف قول و حل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جوانان نورسیده هدف تیر اجل گردند و اطفال مظلوم یتیم بی پرستار مانند و دختران و مادران خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد و چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است ـ ع ـ

تعلیم

تعلیم دوازدهم حضرت بهاء الله اگر عالم انسانی بقوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند بلکه بهمه ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده ایفا نشاید روح القدس او را مؤید کند و بدیده الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و فیوضات تا آنگه حیات بشر ترقیات فوق العاده نموده بدرجه کمال برسد زیرا جسم انسان محتاج بقوای مادیه است و روح انسان محتاج بنفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح فرماید مرده را بگذار مرده ها دفن کنند و آنچه از مولود شده است آن جسد است و آنچه از روح مولود شده آن روح است در این معلومات که روحی کرده از نفثات روح القدس ندارد آن میت است لهذا واضح شد که روح انسانی محتاج بتأییدات روح القدس است و الا بقوای مادیه تنها انسان ترقیات تامه نمایدبل ناقص بماند ـ انتهی ـ

و نیز در این خطابه مبارک (خطابه در پاریس در ۲۵ دیقعده ۱۳۲۹) ص ۲۵ تا ۲۶ طبع اخیر

امروز مختصر صحبت میداریم از جمله اساس بهائی تعدیل معیشت است طبقات ناس مختلفند بعضی بهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر سپهر عالی منزل دارد و یکی سوراخی ندارد یکی با انواع طعام در نعمت عیش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد و لذا اصلاح معیشت زیرا برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم میخورد نظم عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات باشد نفوس بشر کمیان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند بعضی در درجه اول عقلند و بعضی در درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند محال است یا ممکن است نفسی که در درجه اعلای عقل است باغنی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد عالم بشر هرگز اینطور نبوده و نیست و دوام سرور لازم و نفور نیز لازم آیا ممکن است که همه سرور یا همه صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند البته

البته مراتب از زمان ملوک یونان قدیمی بود همش لکود ضرب پادشاه بود دوم فیلیوف نیست بسیار خوب بود و او در نظر اول دیکتاتور بود جنس خود را در عیشت متحد می کنند اهالی مملکت خود را در قسم کرد یک قسم را روس قرار داد یک قسم را اهالی اسلیه را دهقان قرار داد که زراعت کنند و عشری بدهند قسم ثالث اهل تجارت و صنعت قرار داد یا خراج بیشتر از خراب قرار داد و قرار گذاشته در هر سالی چیزی بدهند آن قسم اول اگر جنس خودش بود ندهد شر و نهر از نفر شده نه آنها را سر در مملکت قرار داد و هیئت وزارت تشکیل بصد هر یک داد که آنها نه زراعت و صناعت و تجارت نکنند و رئیس باشند و اداره سیاسیه و حروب آنها باشد هرگاه جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند و قسم دیگر در جنگ حاضر نشوند مگر آنکه خودشان بخواهند بیایند و این نه هزار نفر را از نظر ولیت برحمت و تحمل مشقات پرورش داد تا بسن شش سالگی بعد آنها را بریاضات جزیه واگذارد که تمام روز بکارهای جزیه ترین کنند و چون بسن ده رسند آنها را بسواری بدارند و چون بسن بیست رسند بمناصب و هیئت وزارت عسکریه ممتاز گردند و اراضی را نه قسمت نمود از برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم خوردند و معتمد شدند که آن قواعد را تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر بمملکت خود بازنگشت تا آن قانون برقرار بماند اهالی هم قسم خورده بودند چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین برهم خورد چنین معلوم میشود که مساوات بین بشر در معیشت ممکن نیست و آن سلطان نتوانست بین جنس خود در معیشت مساوات دهد مع ذلک باز چیز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کل وسعت و راحتی باشد نه یکی بمشقت مبتلا و نه یکی بی نیاز و آسوده باشد عقل انسانی فی الحقیقه غنا را دارد گذارد و شخصی دیگر فقر را داشته باشد مراعات را

بکند

بکند تا او هم راحت باشد این مثل باید بقوانین اجرا کرد نفوس غنیا باید خودشان زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که موجب تشویق فقرا شده هرگونه آسایش داشته باشند - انتهی -

قسم ثانی از مبادی عبارت از اصول تشکیلات و نظم اداری امر الله است که اساس آن در الواح مبارکه جمال مبارک و در الواح مبارکه وصایا نازل شده و تبیین آن در توقیعات حضرت ولی امر الله مندرج و مسطور و آن را رساله جداگانه باید برای اطلاع بتوقیعات مبارکه مراجعه شود اما احکام تقدیسیه شریعت الله در کتاب مستطاب اقدس و سایر الواح مبارکه نازل گردیده مجموعه از این احکام بانظم و ترتیبی مخصوص در کتاب گنجینه احکام و حدود که از تالیفات نگارنده این اوراق است مندرج و مسطور است مجمل مفصل من و مقاصد مرکزی بهائیان مصر نیز در سال ۱۹۳۲ میلادی رساله شامل خلاصه احکام در باب یک خاتمه جمع آوری فرموده و بنام قانون الاحوال الشخصیه علی مقتضی الشریعة البهائیه منطبع و منتشر ساخته این سه رساله را در مجلد مخصوص عالم بهائی نیز مسطور شده برای تکمیل این جزوه مجبورا دیدکه آن رساله را بفارسی ترجمه نموده در این مقام مندرج سازیم -

باب اول در عقد ازدواج

قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین والذی اتخذ بواحدة من الاماء استراحت نفسه ونفسها ومن اتخذ بکرا لحدیقة لا باس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوما تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یذکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم اتخذوه لانفسکم معینا (آیه ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ کتاب اقدس)

امر حق

Provided by the Afnan Library

انه قد حدد فی البیان برضاء الطرفین اما ادنا المحبة والوداد واتحاد الجنسیة اذا علقتا باذن الابوین بعدهما للاقدم بایام الضیفة والبعضاء والنافیه عارف اخری وکذلک کان الامر مقضیا (کتاب اقدس آیه ۱۵) -

ماده اول - صحت ازدواج مشروط برضایت عروس و داماد است که بالغ باشند و پدر و مادر آنها نیز رضایت داشته باشند (سوال و جواب) -

ماده دوم - عقد ازدواج از این قرار است که داماد طرف ایجاب باشد بگوید انا کل لله راضون و عروس بگوید انا کل لله راضیات - این دو آیه باید از زبان عروس و داماد در حضور شاهدین عقد جاری شود (سوال و جواب) -

ماده سوم - از جمله شرائط صحت عقد آنست که چند نفر شاهد عادل در مجلس عقد هنگام تلاوت آیات حاضر باشند مقصود از عدالت آنست که شاهد عاقل بزیرکی معروف باشد از هر طائفه که میخواهد باشد (سوال و جواب)

ماده چهارم - تعدد زوجات حرام و برهر بهائی واجب است که بیک زوجه اکتفا کند - (توقیع حضرت ولی امرالله و مکاتیب عبدالبهاء که میفرماید تعدد زوجات مشروط بشرائط محالی است)

باب سوم در محرمات و کابین

لایحق الصهاء الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضة و من اناط الزیادة خرم علیه ان ینیحا و زعن خمسة و تسعین مثقالا کذلک کان الامر بالعز مسطورا والذی اضنع بالذبح الاولی خیر له فی الکتاب انه یفعل من یشاء باسباب السموات والارض و کان الله علی کل شیء قدیرا (اقدس آیه ۱۵۲-۱۵۳) -

ماده دهم - زناشوئی رسمی جز بپرده اصلی محرمیت حق پیدا نکند و مقدار مهریه ۱۹ مثقال طلا که عبارت از یک واحد است برای شهری تعیین و بیشتر از پنج واحد که ۹۵ مثقال باشد جایز نیست و برای ساکنین دهات از یک تا پنج واحد نقره تعیین شده

ماده یازدهم - میزان شهری و دهاتی بودن داماد محل توطن اوست و اگر ساکن قریه بشهر سکونت اختیار کرد یا بالعکس شهری با دهاتی شمرده میشود و مقصود از محل توطن محل توطن داماد است نه عروس (سوال و جواب) -

ماده

ماده ششم - ازدواج نابالغ حرام و خواستگاری کردن و خواستگاری نابالغ نیز حرام است و از عدم خواستگاری و حصول رضایت تاءدیبی و زجر بیشتر از خود و پنج روز نباید تجاوز کند (سوال و جواب)

ماده هفتم - سن بلوغ برای دختر و پسر پانزده سالگی است (سوال و جواب) -

ماده هشتم - در ایام اصطبار اقدام به تزویج حرام است و کسیکه مخالفت کند باید نوزده مثقال طلا بصندوق عدالی بپردازد - (سوال و جواب) -

ماده نهم - بهائی با غیر بهائی نیز میتواند ازدواج کند (توقیع حضرت ولی امر الله)

باب سوم در محرمات و کابین

لایحق الصهاء الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضة و من اناط الزیادة خرم علیه ان ینیحا و زعن خمسة و تسعین مثقالا کذلک کان الامر بالعز مسطورا والذی اضنع بالذبح الاولی خیر له فی الکتاب انه یفعل من یشاء باسباب السموات والارض و کان الله علی کل شیء قدیرا (اقدس آیه ۱۵۲-۱۵۳) -

ماده دهم - زناشوئی رسمی جز بپرده اصلی محرمیت حق پیدا نکند و مقدار مهریه ۱۹ مثقال طلا که عبارت از یک واحد است برای شهری تعیین و بیشتر از پنج واحد که ۹۵ مثقال باشد جایز نیست و برای ساکنین دهات از یک تا پنج واحد نقره تعیین شده

ماده یازدهم - میزان شهری و دهاتی بودن داماد محل توطن اوست و اگر ساکن قریه بشهر سکونت اختیار کرد یا بالعکس شهری با دهاتی شمرده میشود و مقصود از محل توطن محل توطن داماد است نه عروس (سوال و جواب) -

ماده

Provided by the Afnan Library

مادهٔ دوازدهم - اگر در ازدواج بکارت زوجه شرط شده باشد و عدم آن ظاهر شود زوج میتواند مهریه و مخارجی را که کرده است از زوجه پس گیرد ولی ستر و گمان بعفت (در حال وجوب)

مادهٔ سیزدهم - اگر زوج پس از عقد و قبل از دخول بخواهد زوجه خود را طلاق دهد میتواند مهریه را کرر ده دهد پس گیرد (سؤال و جواب)

باب چهارم در نفقه

والذی سافر وسافرت معه ثم حدث بینهما الاختلاف فلها ان یوفیها نفقة سنة کاملة ویرجعها الی المقر الذی خرجت عنه او یسلمها بید امین وفاحتاج فی السبیل لیبلغها الی محلها ان ربک یحکم کیف یشاء بسلطان کان علی الناس محیطا والی طلقت بما ثبت علیها منکر لا نفقة لها ایام تربصها کذلک کان الامر من لدی العدل مشهودا (کتاب اقدس آیه ۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴)-

مادهٔ چهاردهم - اگر زن و شوهر با هم سفر کنند و کدورتی پیش آید که بطلاق منجر شود شوهر باید مخارج کما لازن را بدو پرداخته و او را با خود شان بحلی که از آنجا خارج شده برسانند یا بواسطهٔ شخص امینی او را بفرستد و مصارف لازمه سفر را نیز بپردازد-

مادهٔ پانزدهم - اگر زوجه با امر منکری اقدام کند که زوج او را طلاق بدهد پرداخت نفقهٔ زن در این صورت در ایام تربص بر شوهر تعلق نمیگیرد-

باب پنجم در طلاق

ان الله احب الوصل والوفاق وابغض الفصل والطلاق عاشروا یا اقوام بالروح والریحان لعل سیغنی من فی الامکان ما بقی هو العمل الطیب کان الله علی

ما اقول شهیدا (کتاب اقدس آیه ۱۵۴)-

ان حدث بینهما کدورة او کره لیس له ان یطلقها ولو ان یصبر سنة کاملة لعله تقطع بینهما رائحة المحبة وان کانت فما فاحت فلا باس بالطلاق انه کان علی کل شیء حکیما قد نهانا کرا الله عما علم بعد طلقات ثلث فصلا من عنده لتکونوا من الشاکرین فی اوج کان من قلم الامر مسطورا والذی طلق لما لا اختیار فی الرجوع بعد انقضاء کل شهر بالمودة والرضا مالم تستحضن واذا استحضنت تعطی الفضل بوصل اخری وقضی الامر لا بعد امر مبین (اقدس آیه ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰)-

مادهٔ شانزدهم - طلاق جایز نیست مگر آنکه کار باضطرار کشد و در اینصورت باید محتمل و صبور باشند و خیر داد و قبل از وقوع طلاق زن و شوهر باید سی مدت بکمال صبر کنند- (مکاتیب)-

مادهٔ هفدهم - اقدام بفصل و طلاق نمایند مخصوص شوهر نیست بلکه زن هم میتواند باین عمل اقدام نماید (توقیع حضرت ولی امر الله)-

مادهٔ هیجدهم - هرگاه پس از عقد و قبل از اقتران کار زن و شوهر بمفارقت و طلاق کشید تربص و صبر بر هیچ کدام لازم نیست (سؤال و جواب)-

مادهٔ نوزدهم - آغاز ایام صبر از ابتدای افتراق و جدائی است و ثبوت آن بواسطهٔ شهود یا بشهادت و نفر عادل است- (سؤال و جواب)-

مادهٔ بیستم - اگر ایام صبر بگذرد و الفت حاصل نشود طلاق محقق است و دگر احتیاجی باجازهٔ شوهر نیست و بر زن نیز لازم نیست که پس از انقضای مدت صبر اقامه بینه نماید- (سؤال و جواب)

مادهٔ بیست و یکم - پس از وقوع طلاق هر یک از زن و شوهر میتوانند بصورت حصول رضایت

Provided by the Afnan Library

ازنو اجرا و دوام کنند این رجوع باید بعد از گذشتن هر ماه حصول پذیرد بشرط آنکه شوهر از دیگر زن شوهر دیگر اختیار نکرده باشد.

مادهٔ بیست و پنجم - باید فصل روحانی از حکومت درخواست کند تا دفتر رسمی برای ثبت طلاق معین نماید. (سؤال و جواب).

باب ششم - در تکلیف شوهر وقتی که بسفر میرود

قد کتبنا الله لکل عبد اذا اراد الخروج من وطنه ان یجعل فیما بالصاحبه فی ایام مدة اراد ان اقام وفی بالوعد اتبع امر مولیه وکان من الحسنین من قدر الامر مکثوثا والا ان اعتذر بعذر حقیقی فلیخبر قرینته ویکون فی غایة الجهد للرجوع الیها وان فات الامر ان فلها ان تربص تسعة اشهر بعد وفات وبعد کملها لا باس علیها فی اختیار الزوج وان صبرت انه یحب الصابرات الصابرین.

اعلموا الامر ولا تتبعوا کل مشرک کان فی اللوح اثیما وان اتی الخبر حین رجعها لها ان تاخذ المعروف انه اراد الاصلاح بین العباد والاماء ایاکم ان ترتکبوا ما یحلشه العباد بینکم کذلک قضی الامر وکان الوعد ماتیا وان تاها حین الموت او القتل وثبتا لشیاع او بالعدلین لها ان تلبث فی البیت اذا عضت اشهر معدودات لها الاختیار فیما تختار وعلیها ما حکم به من کان علی الامر قویا (اقدس ع ۱۵۷)

مادهٔ بیست و ششم - اگر شوهر سفر اختیار کند و میعادی را برای رجوع خویش معین نماید و لکن بدون عذر موجه از موعد معین مراجعت نکند زن میتواند پس از تربص نه ماه کامل شوهر دیگری اختیار کند ولی اگر خبر زنده بودن شوهر را شنید باید صبر کند. (سؤال و جواب).

مادهٔ

مادهٔ بیست و چهارم - اگر زن خبر مرگ شوهرش را بشنود و بواسطهٔ شیوع یا شهادت دو نفر عادل صدق این خبر برای او ثابت شود پس از زمان تربص میتواند شوهر دیگر اختیار کند (سؤال و جواب)

مادهٔ بیست و پنجم - اگر شوهری سفر اختیار کند و با آنکه امر الهی را در خصوص تعیین میعاد رجوع شنیده میعادی برای رجوع خویش معین نکند و مفقود الاثر شود و کسی از او خبری نباشد زن میتواند پس از یکسال تمام که دورهٔ تربص اوست شوهر دیگری اختیار کند (سؤال و جواب)

باب هفتم - در احکام وصیت و اوقاف خیریه

قد فرض لکل نفس کتاب الوصیة وانه ان یزین بامره بالاسم الاعظم ویعرف فیه بوحدانیة الله فی مظهر ظهوره ویذکر فیه ما اراد من المعروف لیشهد انه فی عوالم الامر والخلق ویکون له کنز عند ربه الحافظ الامین (کتاب اقدس ع ۲۷)

قد رجعت الاوقاف المخصصة للخیرات الی الله مظهر الایات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد اذن مطلع الوحی ومن بعده یرجع الحکم الی الاغصان ومن بعدهم الی بیت العدل ان یحق امره فی البلاد لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر الذی فیه امر ربانی من لدن مقتدر قدیر (اقدس ع ۱۰۱)

مادهٔ بیست و ششم - هر شخص واجب است در دوران حیات خود وصیت نامهٔ نوشته و آنچه را بخواهد در آن ذکر کند و او را مختار میسازد تا پس از وفاتش مفتوح شود.

مادهٔ بیست و هفتم - چون کسی بمیرد ابتدا باید مخارج دفن و کفن و نیز قرضهای او را ادا کنند همچنین حقوق الله اگر بر ذمهٔ او باشد از مایملک او بردارند و آنچه باقی ماند مطابق وصیتش عمل کنند و آنچه باقی ماند ترکهٔ او محسوب است. (سؤال و جواب).

مادهٔ

یکن له ذریة ترجع حقوقهم الی بیت العدل لیصرفوها امناء الرحمن فی الایتام
والارامل وما ینتفع به جهة الناس لیشکروا ربهم العزیز الغفار والذی له ذریة
ولم یکن ما ذکرنا ها حدد فی الکتاب یرجع الثلثان منه ما ذکر الی الذریة والثلث
الی بیت العدل کذلک حکم المبین المتعال بالعظمة والاجلال والذی لم یکن
له من یرثه وکان له ذو القربی من ابناء الاخ والاخت ضعنا نهما فلهم الثلثان
والا للاعمام والاخوال والعمات والخالات ومن بعدهم وبعد من الابناء منهن
ابناء هن وبناتهن وبناتهن والثلث یرجع الی مقر العدل امرا فی الکتاب من
لدی الله مالک الرقاب من مات وله یکن له احد فالذین نزلنا لهم سهامهم من
القلم الاعلی ترجع الاموال کلها الی المقر المذکور لیصرف فیما امر الله به انه
لهو المقتدر الاقتدار وجعلنا الدار المسکونة والالبسة المخصصة للذکور
دون الاناث والاوراث انه لهو المعطی الفیاض ان الذی مات فی ایام والده و
له ذریة اولئک یرثون ما لابیهم فی کتاب الله اعتمدوا بینهم بالعدل الخالص کذلک
نماج بحر الکلام وعفت لنا لی الاحکام من لدن مالک الانام (الاقدس آیه ۵۹)

(حساب کلمات مذکوره در آیات مزبوره مطابق حساب جمل است یعنی الف یک ب دو والی آخر)

غادهٔ سی و یکم - اگر شخصی بمیرد وصیت نامه نداشته باشد ترکهٔ او مطابق حکم کتاب بین
هفت طبقه تقسیم میشود ازاین قرار: اولاد زن یا شوهر پدر مادر برادر خواهر معلم
وغیره قائله پرداخته شود و آنچه باقی بماند بین طبقات وراث مطابق حکم کتاب تقسیم میشود

باین

غادهٔ بیست و ششم - اگر کسی مولی خود را برای امور خیریه وقف نماید موقوفات مزبوره
باحسان راجع است و پس ببیت العدل اعظم راجع میگردد مگر آنکه او را بارهٔ مقامات متبرکه
وسایر موارد یکه در کتاب اقدس ذکر شده مصرف نمایند -

باب هشتم در احکام وصیت

والذی ترک ذریة ضعافا قد سلموا امالهم الی الذین یستحبرهم الی ان یبلغوا اشدهم
او الی عمل الشراکة بینهم والذین حقا ما حصل من التجارة والاقرب (اقدس آیه ۶۰)
غادهٔ بیست و نهم - اگر شخص متوفی برای خود وصی معین نکرده باشد کار فرزندان صغیر ش
پس از وی نگاهداری کند باید اموال مخصوص او و اولاد صغیر را تا حدی امین یا محل شرکتی معتبر سپارد
تا منافعی از آن اموال حاصل شود -

غادهٔ سی ام - منافع اموال صغار باید برای امین یا شرکت معتبر بهره حقی منظور شود -

باب نهم در احکام ارث

قد قسمنا المواریث علی عدد الالف انه لهو المقتدر القدیر یا کم من کتاب الله
الا لمن مات ولم یدع احدا من ذوی الفروض ولا من العصبة ولا من ذوی الارحام
فان بیت العدل یأخذ ما ترکه بحکم الله ربکم ورب آبائکم الاولین ان الذین
یأکلون اموال الناس بالباطل اولئک من اهل النار فی لوح مبین (اقدس آیه ۶۱)

(حساب کلمات مذکوره در آیات مزبوره مطابق حساب جمل است یعنی الف یک ب دو والی آخر)

غادهٔ سی و یکم - اگر شخصی بمیرد وصیت نامه نداشته باشد ترکهٔ او مطابق حکم کتاب بین
هفت طبقه تقسیم میشود ازاین قرار: اولاد زن یا شوهر پدر مادر برادر خواهر معلم
وغیره قائله پرداخته شود و آنچه باقی بماند بین طبقات وراث مطابق حکم کتاب تقسیم میشود

باین

Provided by the Aman Library

باین معنی که ترکهٔ میت را به ۲۵۲۰ قسمت نموده ۱۰۸۰ قسمت بذریات میرسد ۲۵۰ قسمت بزن یا شوهر و ۳۳۰ قسمت پسر و ۱۷۰ قسمت پدر و ۱۱۰ قسمت برادران ۱۵۰ قسمت بخواهران و ۹۰ قسمت بمطلقین میرسد -

عادهٔ سی و سیوم - اگر شخصی بمیرد و از هفت طبقهٔ مذکوره کسی را نداشته باشد لکن خویشاوندانش از قبیل پسران برادر و پسران خواهر و دختران برادر و دختران خواهر موجود باشند دو ثلث از ترکه بآنها میرسد و اگر این طبقه هم نبود دو ثلث از ترکه بعمو و دائی و عمه و خاله میرسد و اگر اینها هم نبود نه بپسر عمو و پسر دائی و پسر عمه و پسر خاله و دختر عمو و دختر دائی و دختر عمه و دختر خاله میرسد و ثلث دیگر بمحلل روحانی راجع است -

عادهٔ سی و چهارم - اگر کسی بمیرد و هیچکدام از طبقات مزبوره را نداشته باشد تمام اموالش بمحلل روحانی میرسد -

عادهٔ سی و پنجم - اگر کسی بمیرد و لی پدرش زنده باشد و اولاد هم داشته باشد اولاد شخص متوفی قسمت پدرشان را که در حیات جدشان وفات یافته میرسد یعنی قسمت پدر از ترکهٔ جد بآنها میرسد بدون اینکه مابین سایر وراث تقسیم شود -

عادهٔ سی و ششم - اگر زنی بمیرد و لی پدرش زنده باشد و آن زن را اولادی باشد بهرهٔ آن زن از میراث پدرش بهفت قسمت تقسیم شده و بطبقات وراث پدر داده میشود -

عادهٔ سی و هفتم - کسی که بمیرد و دارای فرزند باشد و لی فاقد سایر طبقات وراث باشد فاقد بعضی از طبقات وراث باشد و ثلث (قسمت طبقات مفقوده) بذریه میرسد و یک محلل روحانی راجع میگردد -

عادهٔ سی و هشتم - اگر کسی بمیرد و فرزند نداشته باشد و لی بعضی از طبقات وراث دارا باشد

باشد قسمت طبقات مفقوده بمحلل روحانی راجع میگردد -

عادهٔ سی و نهم - مقصود از خواهر و برادر که در طبقات وراث ذکر شده خواهر و برادر پدری است - (سؤال و جواب) -

عادهٔ چهلم - اگر برادر پدری نباشد دو ثلث از قسمتش برادر مادری میرسد و یک ثلث بمحلل روحانی راجع میگردد و همچنین اگر خواهر پدری نباشد دو ثلث از قسمتش بخواهر مادری و یک ثلث بمحلل روحانی میرسد - (سؤال و جواب) -

عادهٔ چهل و یکم - اگر عدهٔ اشخاص در یک طبقه متعدد باشند اعم از اینکه همه موجود باشند هم مخصوص آن طبقه در بین آنها بالسویه قسمت میشود و اگر فرزندان متعدد موجود باشند هم ذریه بین دختر و پسر بتساوی قسمت میشود - (سؤال و جواب) -

عادهٔ چهل و دوم - اگر ترکهٔ میت بمقدار فرضهای او نباشد باید ترکه بنسبت فرض تقسیم شود (سؤال و جواب) -

عادهٔ چهل و سوم - عیر بجائی از شخص بجائی ارث نمیبرد -

عادهٔ چهل و چهارم - خانهٔ مسکونی و البسهٔ مخصوصهٔ متوفی مخصوص است بزرگترین اولاد ذکور شخص متوفی خانهٔ مسکونی و البسهٔ مخصوصه نباید بفروش و خارج کفن و دفن داخلت داشته باشد مگر اینکه بقیهٔ ترکهٔ متوفی برای دیون و مصارف کفن و دفن کفایت نکند

عادهٔ چهل و پنجم - اگر شخص متوفی خانه‌های متعدد داشته باشد از آن میان هر کدام بهتر و بالاتر از همه بهت مخصوص بارشد اولاد ذکور است و بقیه خانه‌ها جزو ترکه تقسیم میشود

عادهٔ چهل و ششم - اگر شخص متوفی فرزند ذکور نداشته باشد و ثلث از خانه مسکونی

Provided by the Aman Library

ولیکه مخصوصه متوفی بدختر انش میرسد و یک شش دیگر بمحفل روحانی راجع است (سؤال و جواب)

مادهٔ چهل و هفتم - اگر زنی وفات کند لباسهای مستعمل او بین دختر انش بمساوی قسمت شود و اگر دختر نداشت بین پسرانش تقسیم خواهد شد (سؤال و جواب) -

مادهٔ چهل و هشتم - اگر زنی میرد و دارای زیور و لباسهای غیر مستعمل باشد در صورت اگر ثابت شود که شوهرش آنها را باو بخشیده جزو ترکهٔ آن زن محسوب میشود و گرنه مال شوهر او ست و خود ترکه محسوب نیست (سؤال و جواب) -

مادهٔ چهل و نهم - میزان حقوق نسبت مثقال طلا با از سبعی که معادل هیجده مثقال طلا باشد نوزده مثقال ست حق الله بخانهٔ مسکونی تعلق نمیگیرد پرداختن حقوق الله یک مرتبه بیشتر واجب نیست و باید بحضرت ولی امر الله تقدیم شود (الواح وصایای حضرت عبد البهاء) -

مادهٔ پنجاهم - میت را باید در صندوق بلور یا صندوق از سنگهای مختلف حکم و لطیف قرار داد و در گفت متوفی بالغ (اعم از زن و مرد) باید گفته شود که بر آن این بنویسند باشد قد بذلت عن الله و وجهت الیه منقطعا عما سواه و متمسکا بانیل الاخم الاعظم

(خاتمهٔ در ذکر برخی از احکام)

قد کتب الله علی کل مدینة ان یجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیه النفوس علی عدد ما ظهر من اذن الا باس یعرفون کانهم یدخلون حضرة الله العلی الاعلی و یرون من لا یری و یسمع فیهم ان یکونوا امناء الرحمن بین الامکان و وکلاء الله لمن علا الارض کلها و یشاورون فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختارون ما هو الحسان کذلک حکم ربکم العزیز الغفار (اقدس آیهٔ ۶۴)

مادهٔ

مادهٔ پنجاه و یکم - بیت العدل کرباید در بلاد تاسیس شود عبارت از هیئتی است که اعضای آن ۹ نفرند و از بین بهائیان هر کشوری انتخاب میشوند و امروز محفل روحانی نام دارند و هر ساله برحسب دستور حضرت ولی امر الله در مرکز هر مملکتی محفل روحانی انتخاب میشوند اما بیت العدل عمومی باید از میان جمیع بهائیان دنیا انتخاب گردد و مطابق نص صریح الواح وصایای حضرت عبد البهاء مرئیس دائمی لایتغیر بیت العدل عمومی پس از تشکیل حضرت ولی امر الله خصم نمتاز میباشند تبیین آیات الهی و تفسیر نصوص غامضه و تقریر شئون بهائیان از جمیع آن وجود مبارک است از جملهٔ وظائف بیت العدل عمومی است که باید برحسب مقتضای زمان و احوال در بارهٔ مسائلی که در کتاب اقدس و الواح مبارکه منصوص و محکم ذکر نشده قانونی وضع نماید اما منصوصات کتاب اقدس تغییر و تبدیل نمیپذیرد -

مادهٔ پنجاه و دوم - سال بهائی نوزده ماه تقسیم شده ایام زائده جزو سال شمرده میشود آغاز سال بهائی از انتقال آفتاب ببرج حمل است هر روز یکه انتقال آفتاب بحمل تحقق پذیرد همان روز اول سال محسوب است هر چند یک دقیقه قبل از غروب باشد -

مادهٔ پنجاه و سیوم - یک مثقال طلا در امر بهائی عبارت از نوزده نخود است (سؤال و جواب)

(ترجمهٔ قانون الاحوال الشخصیة علی مقتضی الشریعة البهائیة بپایان رسید اینقلم)

(ذکر خاتمه)

بیان مبارک مرکز میثاق جل ثناه و مرآت کتاب مستطاب مفاوضات مقدمتا بیه

(تا مصدر و کامل خاتمه مسلسل در این رساله الحاق شود)

قوله الاجل: (چاپ مصر ص ۲ تا ۱۲) -

Provided by the Afnan Library

ط

حضرت بهاء الله

اما جمال مبارک در زمانیکه ممالک ایران در چنین ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تعصب جاهلانه بسته ملک و تفصیل اخلاق و اطوار و افکار ایرانیان را در قرون اخیره در تواریخ اورپا مفصلاً بسته خواننده باید تکرار لزوم ندارد مختصر این است که بدرجه از انحطاط رسیده بود که جمیع سیاحان اجنبی تألف میخوردند که این مملکت در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیت بود حال چنین ساقط و ویران گشته و از بنیاد برافتاده و آثار آبادی بدرجه هم نرسیده اند تا بدرجه جمال مبارک در چنین وقتی ظاهر شدند پدرشان از وزرای بزرگ ایران و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموخته و با علماء و فضلا معاشرت ننموده در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مونس مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف بجرد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سید ابرار است و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین قاطعه بر حقیت حضرت باب اقامه نمودند و با وجود آنکه علمای مملکت دولت علیه ایران را بجور بر نهایت تعرض و اهتمام نمودند و جمیع علماء فتوی بر قتل و غارت اذیت و قلع و قمع دادند و در جمیع ممالک بکشتن و آتش زدن و غارت حتی اذیت نساء اطفال پرداختند مع ذلک حضرت بهاء الله در کمال استقامت و متانت با علماء کلمه حضرت باب قیام و اشتهار ابداً یک ساعت پنهان نشدند و اضحی مشهوراً در بین علماء مشهور بودند و با قامه ادله و براهین مشغول و با علماء کلمة الله معروف و بکرات و مرات صدمات شدیده

خوردند

خوردند و در هر دقیقه در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین محبوس گشتند و اموال باحظ مورثه کل تبالان و تاراج رفت و از مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و نهایت در بحر اعظم قرار یافتند با وجود این امر الله بلند بود و صیت امر الله مشتهر و بفضل علم و کمالاتی ظاهر شدند که سبب حیرانی کل اهل ایران شد بقسمی که در طهران و در بغداد و در اسلامبول و در میلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محب و چه مبغض که بحضور حاضر شد هر سوالی که نمود جواب شافی کافی شنید و کل مقر و معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کمالات فرید و وحید آفاق است و در بغداد بسیاری واقع که در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف روپا حاضر و هر یک سوالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شافی میشنیدند و بقسمی گشتند حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا حسن عمو بود آمد بحضور مبارک بعضی سوالات از طرف علما کرد جواب فرمودند بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت تقر و مسلم عموم است که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلم هست که تدریس و تحصیل نکرده اند ولکن علما میگویند که ما باین قناعت نمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بحقیتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه ای بحجت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب مقبول اما امر الله دستگاه تیاتر و نیست که هر ساعت یک بازی بیاورد و هر روز یکی چیزی بطلبد و این صورت امر الله را بازیچه صبیان شود ولی علما بشنیدند بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای همیشه نمانند و کل

اعراض و اعتراف بر حقیت این امر مبین نمایم و آن را در اطراف کنند و بیاورند و این همیران قرار دهند
اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد آن شخص عالم بر جمیع
ذرائع مبارک را بوسید و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات علماء را جمع کرد و پیغام مبارک را
تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند
و گفتند این شخص سحار است شاید سحری نماید آنوقت از برای ما عذری نماند و جسارت نکردند
در حالی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از ذکر بلا فرت مبارک شاه و اطرافان تفصیل را بجمیع گفت و
خوف و عدم اقدام علماء را ذکر نمود مقصود این است که جمیع معاصرین شرق معترف بر عظمت و
بزرگواری و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را به بهاء الله بشیر
تعبیر مینمودند تا بجائی این امر اعظم بقعه و آفاقی ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی ایران چه از
وزراء چه از علماء چه از اهالی جمیعاً بمقاومت و بکمال عداوت برخاست و اعلان کردند که ان
شخص میخواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید چنانچه در شیخ گفتند در حق
جمال مبارک فرداً فرداً و حیداً مقاومت کل فرمودند و ابداً ذره فتور حاصل نشد نهایت گفتند
این شخص در ایران است آسایش راحت نباید پس باید این را اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد و چون
بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند گمان اینکه باین سبب سراج آن
مبارک خاموش میشود و لی بالعکس نتیجه بخشید امر بلند تر شد و شعله افزون تر گشت و ایران صدمه
منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایران است
باید این شخص را بممالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را
از عراق با اسبول فرستاد باز علماء حظ کردند که ابداً فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محل

عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال
مبارک را بر وسیلی فرستادند ولی شعله پرزورتر شد امر بلندتر گردید عاقبت ایرانیان
گفتند این محلات هیچ یک موقع امانت نبود باید بجائی فرستاد که توهین واقع گردد و محل
زحمت و اذیت باشد و اهل اصحاب بغایت در عذاب مبتلی گردند پس سجن عکا را انتخاب
نمودند که جهنمخانه معصیات و قاتلها و سارقها و قطاع طریق است و فی الحقیقه در زمره
این نفوس داخل کردند آثاقدرتالیکه ظاهر شد و اعلی کلمه گردید و عظمت بها الله مشهود شد
که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایرانرا از بزرگی بر اجنبی دیگر نقل نمود جمیع اعداء مقهور
گردید و بر کل ثابت کرد که مقاومت این امر نتواند و تعالیم مقدسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود
و امرش ثابت گشت بابجی در جمیع ولایات ایران اعداء بکمال بغضا قیام نمودند بستند و
کشتند زدند و سوختند و بنیان هزار خاندان را از بنیاد برانداختند و در قطع و قمع تبر و سیف
تشبث کردند که امرش را خاموش کنند با وجود این در سجن قاتلها و قطاع طریق و سارقها
امرش بالبلند کرد و تعالیمش را منتشر فرمود و اکثر نفوس که در رشد بغضا بودند متنبه نمود
و موفق کرد و کاری کرد که نفس حکومت ایران بیدار شد و از آنچه بوساطت علماء سوء واقع شده پشیمان گشت
و چون جمال مبارک باین سجن در ارض مقدس رسیدند دانایان بیدار شدند که بشارتی که خدا
در دوسه هزار سال پیش از لسان انبیاء داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود زیرا یعنی
انبیاء وحی فرموده و بشارت بارض مقدس داده که رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد جمیع این خدا
وفا شد و اگر چنانچه تعرض اعداء نبود و این نفی و تبعید واقع نگشت عقل باور نمیکرد که جمال
مبارک از ایران هجرت نماید و در این ارض مقدس خیمه برافرازند معصود اعداء این بود که این سجن
سبب شود

سبب شود و بکلی امر مبارک محو و نابود گردد و حال آنکه چون مبارک تأیید اعظم شد و سبب ترویج گشت حیات الهی بشرق و غرب سید و اشعهٔ شمس حقیقت بجمیع آفاق در خشید سبحان الله باوجود آنکه مسجون بودند و در جبل کرمل خیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت میفرمودند و هر کس از آنحضرت و بیگانه بحضور مشرف شد میگفت این امیرست نه اسیر و بهمین زودی سجن خطابی بناپلیون مرقوم فرمودند و بواسطهٔ سفیر فرانسه ارسال شد مضمون اینکه تو آل ناپلیون جرم ما چه بود که سبب این سجن و زندان گشت ناپلیون جواب نداد بعد توقیع ثانی صادر شد که در این دو سورهٔ هیکل داخل مختصر خطاب اینگونه ای ناپلیون چون استماع ننمودی و جواب ندادی عنقریب سلطنت بباد رود و بکلی خراب گردی آن توقیع بواسطهٔ قیصر کفاکو (۱) بپاپوست ارسال شد - و در اطلاع جمیع مهاجرین صورت این خطاب بجمیع اطراف ایران رفت زیرا کتاب هیکل در آن ایام بجمیع ایران منتشر شد و این خطاب از جملهٔ مندرجات کتاب هیکل است این در سنهٔ ۱۸۶۹ هزار و هشتصد و نه میلادی بود و چون این سورهٔ هیکل در جمیع ایران و هندوستان انتشار شد و در دست جمیع احباب افتاد و کل ملتظر نتایج این خطاب بودند اندک زمانی نگذشت سنهٔ ۱۸۷۰ هزار و هشتصد و هفتاد میلادی شد و آتش حرب میان آلمان و فرانسه برافروخت با وجود آنکه ابداً کسی گمان غلبهٔ آلمان نمیکرد ناپلیون شکست فاحش خورد و تسلیم شد و عرش بذلت کبری مبدل شد و همچنین الواح سایر ملوک فرستاده شد و آخر جملهٔ توقیعی بجهت اعلیحضرت ناصر الدین شاه فرستاده شد و در آن توقیع میفرماید من با حضار کن

(۱) قیصر کفاکو Cæsar Ketfacou پرتقول فرانسه بود و جمال مبارک جل ذکره الاعظم

و جمیع علما را حاضر نما و طلب حجت و برهان کن تا حقیت و بطلان ظاهر شود اعلیحضرت ناصر الدین شاه توقیع مبارک را نزد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد ولی علما جسارت ننمودند پس جواب توقیع را از هفت نفر مشاهیر علما خواست بعد از مدتی توقیع مبارک را اعاده نمودند که این شخص معارض دین است و دشمن پادشاه اعلیحضرت پادشاه ایران بسیار متغیر شد که این مسئله حجت و برهان است و حقیت و بطلان چه تعلق بدشمنی حکومت دارد افسوس که ما احترام این علما را چه قدر منظور نمودیم و از جواب این خطاب عاجزند نادانی آنچه که در الواح ملوک مرقوم جمیع بوقوع پیوست باید از تاریخ شیعیان مسیحی گرفت تطبیق بوقوعات کرد جمیع ظاهر شده است و قلیلی مانده که من بعد باید ظاهر شود و همچنین طوائف خارجه و ملل غیر مؤمن بنسبت بجمال مبارک امور عظیمه بنسبت سیدند و بعضی معتقد بولایت جمال مبارک بودند حتی بعضها رسالی نوشتند من جمله سید داماد یکی از علمای اهل سنت در بغداد و رسالهٔ مختصری نوشته بود و در آن مناسبتی چند فارق العاده از جمال مبارک روایت نمود و الی الآن در شرق و جمیع جهات کسانی هستند که بظهوریت جمال مبارک مؤمن نیستند اما اعتقاد و ولایت دارند و معجزات روایت کنند مختصر آن است که جز از موافق و چیز از مخالف نفسی بساحت اقدس مشرف نشد که متقرب و معترف بر بزرگواری جمال مبارک نگشت نهایت این است که ایمان نیاورد ولی بر بزرگواری جمال مبارک شهادت داد بعضی که در ساحت اقدس مشرف شدند ملاقات جمال مبارک چنان تأثیر نمود که اگر حرف نیتوانستند بزنند چه بسیار واقع که نفوس پر عداوتی از دشمنان پیش خود مصمم شدند و قرار دادند که چون بحضور رسم چنین گویم و چنان مجادله نمایم ولی چون بساحت اقدس میرسیدند تاب تحیر

بلند و بحر صمت و سکوت چاره نداشت جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی ندیدند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در لسان عرب الواح عربی العبارة محیر عقول فصحا و بلغای عرب بود و کل مقر و معترفند که مثل و مانندی ندارد و چون نصوص تورات و قرآن و انجیل هیچ یک از مظاهر الهیه اقوام منکره را عاجز ننموده که معجزه ئی که بخواهید حاضر و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم و در توقیع شاه واضحا فرموده اند که علماء را جمع کن و من را طلب تا حجت و برهان ثابت شود پنجاه سال جمال مبارک در مقابل اعداء مانند جبل ایستاده و کل محویت جمال مبارک را یافته اند و جمیع هجوم بودند و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند و در این مدت پنجاه سال در نهایت خطر بودند و ایرانی که الآن باین درجه جهالت و ویرانی است جمیع عقلاء از داخل و خارج که مطلع بر حقایق احوالند متفق بر آنند که ترقی و تمدن و عمران ایران منوط بتعلیم تعالیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است حضرت مسیح در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود و عظم آن اشخاص بطوری بود که جمیع دنیا چون با متحان افتاده مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود با وجود این بعد از حضرت چگونه نفوذ در ارکان عالم نمود حال جمال مبارک هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر یک شیشه یا بقعه الابهی با وج اعلی رساندند و در آسمان امتحان مانند ذهب خالص برافروختند دیگر ملاحظه نمائید که من بعد چه خواهد شد با وجود حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه مربی عالم انسان بوده و چه آثار باهره از او ظاهر شده و چه قدرت و قوتی از او در عالم وجود تحقق یافته -

در این مقام گوهر سوم بپایان رسید و در مجلد چهارم گوهر چهارم

در اثبات وجود الوهیت شروع میشود امید از فضل الهی آنکه تالیف آن توفیق یابد زیرا نص بیان مبارک قول الاجلی (اگر مدی از عالم بالا باین ضعفاء در ملک اونی رسد کل معدوم و معدوم و از ثمره حیات کل ممنوعیم و محرومیم) از این جهت وجوهنا الیه منظر عالمین یقینا این ابیات را از مثنوی موسوم بکنز الایمان و حقیقة العرفان که از آثار بنگاه بندگانی است در خاتمه مقال باحت قدس محبوب بیزوال معروض میدارد و منتظر

ای مظهر حی جسال یزدان	ای یاور و پشتبان بیکسان	ای وی تو ماه ده چهارده (۱) ای
آئینهٔ ذات کردگاری	کی سرو بقامت تو ماند	هر چند که سرو هست آزاد
خورشید زبدر تو هلالی است	روح از دم عیسیت مثالی است	مصدر تو و ما سوات مشتق
گیتی همه تیشه تو مروق	گردون سر خیرگی گرفته	بختم ره تیشه گی گرفته
روزم چو شب سیاه تاریک	قدم چو کان نگون و بار یک	از هجر تو خنده ام شد از یاد
نالان چو سنبوی دره باد (۲)	از درد فراق اشک ریزم	وز هر چه بجنبه تو در گریزم
خود در مثل این سخن شهیر است	از گفته فیلسوف پیر است	ماه فلک بلند نامی
استاد سخنوران نظامی	در نومیدی بسی امید است	پایان شب سیه سپید است
من بنده بدین امید وارم	با ذلت و حزن و خاکساری	امید بیاری تو دارم
چشم از کرم تو بر ندارم	وز کوی تو روی بر نتابم	باشد که مراد دل بیابم

ابیات ذیل نیز قسمتی از قصیده ایست که از افادات بنگاه بندگانی است شکوانه هدیه

ز کجروی تو ای چرخ دون پریشانم	اسیر درد و غم و پای بند خذلانم

(۱) مضمون از منوچهری دامغانی است (۲) مضمون از شعرای لشکر بهت - ۱۲

زشش جهت شده بر من محیط زندان تنگ — کراه چاره فراهم نمود نتوانم

رونده چون خامانیم عمید لدین — که جای داده ازجور زمانه نتوانم
بمن فکنده وجا داده بیگانم — نهمچو حسن نیستم که ازسخت
من آن نیم که زراه طمع وهم هوسی — بدین وتیره پریشان وزار وپریشانم
وگرنه جان نبری زخدنگ بی رحمم — بمال چشم وضدرکن یکی زکرده خویش
بهر طرف که کمر زوی فانی آیم باز — خدایگان زمین وزمان جمال قدیم
که ذره وار بدرگاه او شتابانم — زراه معرفتش تا قی گریبانم
بجیره گفتم گاهی منم گیانه عصر — بشعر وفن ریاضی فزون زحیانم
نجوم برده سبق ازهشام وحیانم — چو تیره بود دل ایگونه ناسخن گفتم
کجاست بوعلی آن آفتاب فضل وهنر — زفضل خویش هدایت براه نیز آنم
نیافتم که سر سیر گاه — کنون چوتشنه بدرگاه او کشاده چشم
بسوخت پرده پندار من بآتش شوق — همی بدانم اکنون که تخته اندانم
که قطره وهد از آن زلال حیوانم — مراست بندگی آیین وراه فانی گاه
باهل گیتی وگیتی مرا نیازی نیست — گدای درگه اویم زمین همت او
فراز گنبد مینا بپایت اویم — زفرط جاه من نیک فراز گیوانم
چو در پناه همین عصمت عظم ساکن — چو نوح آمد حافظ مرا بکشتی خویش
چه اضطراب زموج دچه غم زطوفانم — چو در جمیع نوائب بود نگهبانم
زهیچ حادثه در جهان ندارم باک — زفیض اوست که اندر محیط زل سخن

بجاه ورتبه فزونتر زقیس وبحتانم — زلطف اوست اگر یمینم گاه بیتا — کر روضه احدی اقرار دستانم
بدر واحد اگر کعب بود وحسان او — مرا بین کر فزونتر زکعب وحسانم
پناه وملجا اشراق خاوری همداست — زقدر گفتش بگذر سوی ونگر دانم ... الخ

تمت بحمد الله کنگارنده فانی دارالرضا بتاریخ پانزدهم شهر العلا مشتابدیع

نگارش این اوراق وتالیف این وقت توفیق نیافت
هر گوهر سوء مرتبیا یان مرسید